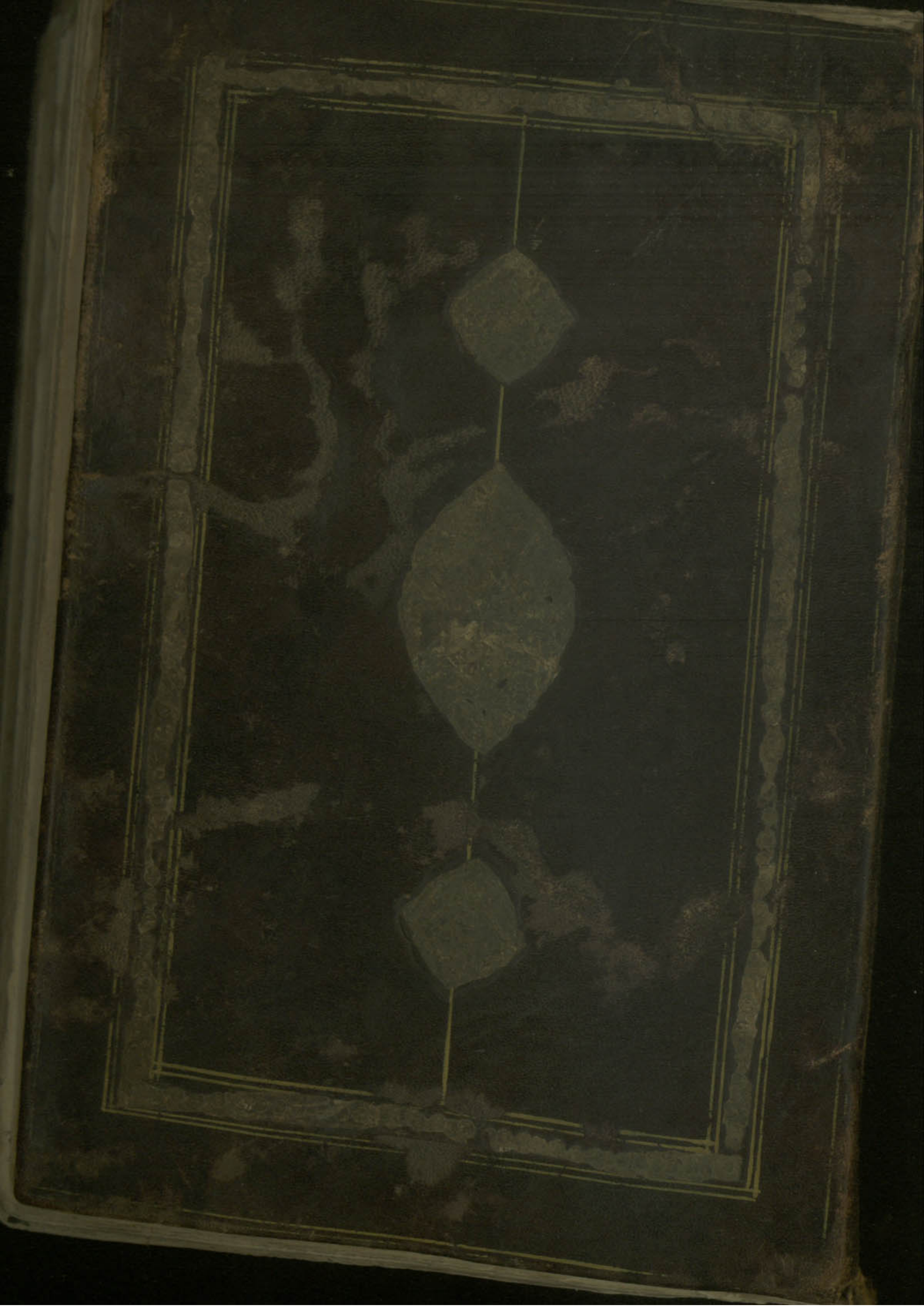
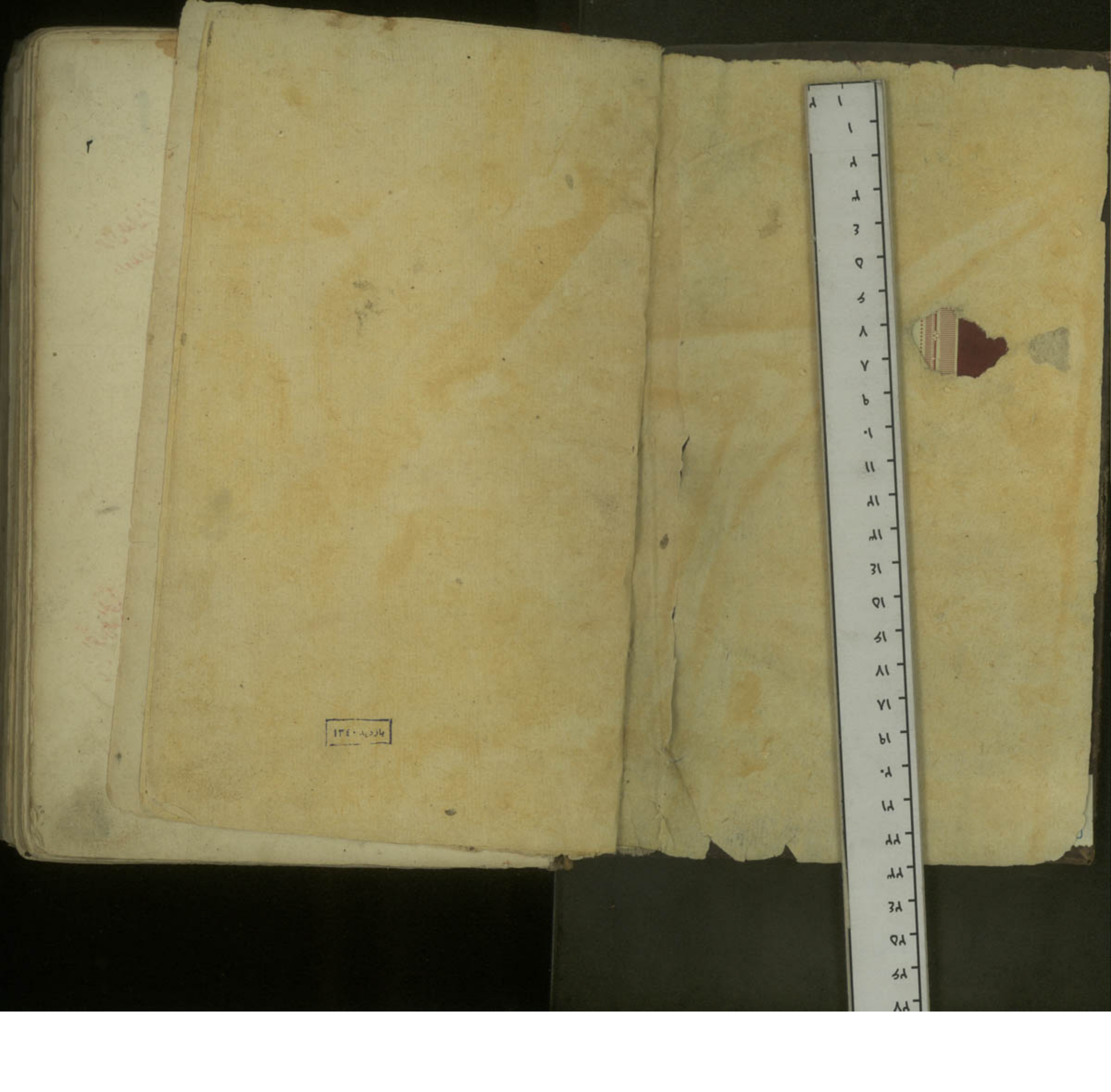
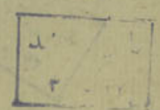


محمد سعید اشرف ... ۲۷







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله والصلوة على رسوله وآله فبعد چون مجلد اول كتاب مرآت الاحوال جهان نما از قلم وقايع نگار اين بنده دل افگار بسمت ظهور رسيد و در آن بنوعيكه عادت مولفين است در ابتداى هر فصلى عنوانى ننوشته بلكه زنجيره كلام را بيكديگر متصل كرده در هر موضع كه مطلب تازه بيانى نموده لفظ فصل نوشته لهذا اين چند كلمه بعنوان فهرست بجهت سهولت اطلاع بر مطالب مندرجه در آن نگارش ميشود ومن الله التوفيق بدانكه اين مجلد مشتمل است بر پنج مطلب و خاتمه مطلب اول در ذكر مجملى از احوال و عدد اولاد و احفاد امجاد عالم فاضل مقدس متقى مرحوم مولانا محمد تقى مجلسى عليه الرحمه است و در آن پنج فصل است

احوال زبده المحققين مولانا محمد تقى مجلسى و اولاد و احفاد او

فصل

٢

فصل اول ذكر احوال و تصانيف و عدد اولاد و تاريخ وفات و مدفن آن مرحوم است فصل دوم در ذكر فاضل مقدس عالم ملا عزيز الله فرزند اكبر آن مرحوم و عدد اولاد و احفاد او است مثل ميرزا كاظم و ميرزا محمد تقى الماسى و ميرزا حيدر على و غيرهم و اولاد ايشان و ذكر الماسيست كه در موضع دو انگشت حضرت امير المؤمنين عليه السلام در نجف اشرف منصوب است فصل سيم ذكر زبدة المحققين مولانا عبد الله فرزند اوسط آن مرحوم و عدد اولاد و احفاد او است مثل ملا محمد نصير و ملا زين العابدين و ملا محمد تقى و اولاد ايشان فصل چهارم ذكر اولاد و احفاد علامه وحيد ملا محمد على استرابادى از بطن صبيه مرضيه آخوند ملا محمد تقى عليه الرحمه است مثل ملا محمد شفيع و ملا كمال الدين حسين و اولاد ايشان فصل پنجم ذكر فاضل ربانى ملا ميرزاى شيروانى و اولاد و احفاد او است مثل ملا حيدر على نجفى و غيره و احوال حاجى ابو القاسم حمله دار و والده حاجى جعفر عموى ميرزا غلام حسين خان و زوجه آقا ميرزاى كفن نويس و ميرزا صالح ساكن بندر هوگلى در بنگاله

و امثال انها و نسبت دادن شیخ محمد علی حزین السلسله اخوند مرحوم
مطلب چهارم در ذکر احوال و اولاد و احفاد و امجاد غواص بحار الانوار
اخوند ملا محمد باقر مجلسی فرزند کوچک مرحوم ملا محمد تقی سابق الذکر
است و در ان چهار فصل است فصل اول مجملی از احوال انجناب
و عدد تصانیف و مقدار ابیات انها و عدد اولاد و احفاد
و امجاد او است بر سبیل اجمال و اشاره بکشته شدن معصوم علی
شاه سر حلقه اهل ضلال صوفیه در عصر پادشاه جم جاه فتح علی
شاه قاجار نصره الله الملک المختار بحکم والد ماجد این فقیر
فصل دوم عدد اولاد المرحوم است از بطن همشیره فاضل سید
مقدس میرزا علاء الدین محمد گلستانه شارح نهج البلاغه و
بیان احوال فاضل بی نظیر جناب میر محمد حسین امام جمعه اصفهان
دام فضله و والد غفران ماب انجناب و بانی این سلسله
علیه فصل سیم ذکر اولاد المرحوم از بطن همشیره ابو تراب
خان نهاوندی است فصل چهارم ذکر اولاد المرحوم از بطن
جاریه است مطلب پنجم بیان مجملی از احوال فاضل کامل و عالم

عامل

احوال ملا محمد باقر مجلسی و اولاد او

احوال عمده المحققین مولانا محمد صالح مازندرانی رحمه الله و احوال اولاد و احفاد او

عامل مولانا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی و ذکر اولاد
و احفاد و امجاد او است از بطن صبیه رضیه مرحوم ملا محمد تقی مجلسی
سابق الذکر و در ان پنج فصل است فصل اول ذکر احوال
انجناب و کیفیت مواصلت فیمابین او و اخوند مرحوم و اشاره
باحوال مقدسه فاضله امنه بیگم و عدد اولاد امجاد وی فصل
دوم ذکر فاضل متبحر اقا هادی مترجم قران شریف خلف ان
مرحوم و اولاد او فصل سیم ذکر فاضل کامل اقا نور الدین
محمد خلف دیگر المرحوم و بیان نسبت جد امجد فقیر عمدة المجتهدین
اقا محمد باقر اصفهانی المشهور ببهبهانی قدس سره و فاضل
عامل میرزا عبد الرزاق قاضی شرع عباس اباد اصفهان
بمرحوم اقا نور الدین محمد مذکور علیه الرحمه و ذکر اولاد فاضل
کامل اخوند ملا اکمل علیه الرحمه است بر سبیل اجمال فصل چهارم
ذکر عالم ادیب ملا محمد سعید متخلص باشرف خلف دیگر المرحوم
و رفتن او بهندوستان و تعلیم دادن زیب النسا بیگم صبیه
عالمگیر او و اولاد او فصل پنجم ذکر فاضل مقدس اقا حسین علیا

نسبت جد امجد این فقیر بمولانا محمد صالح و مولانا محمد تقی بتوسط

خلف دیگر آن مرحوم و اولاد او **فصل ششم** ذکر آقا عبد الباقی
خلف دیگر آن مرحوم و اولاد او و ذکر احوال مرحومان حاجی محمد علی و حاجی
اسمعیل و وصلت ایشان با طایفه مهابت جنگ صوبه دار
بنگاله و اولاد آنها و اشاره به اولاد نواب مظفر جنگ و دلاور
جنگ و ذکر حاجی محمد جعفر و احوال میرزا غلام حسین خان و برادر
و همشیره های وی و با اولاد ایشان است **فصل هفتم** ذکر اولاد سید
فاضل کامل میر ابو المعالی از بطن صبیه رضیه آن مرحوم و احوال ذات
کازرونی و بیان نسبت عمدة المجتهدین میر سید علی طباطبائی دام
ظله و سید عبد الله کازرونی با جوندین مرحومین **فصل هشتم**
ذکر فاضلین کاملین آخوند ملا محمد رفیع جیلانی و برادرش ملا محمد
شفیع و خلف آن مرحوم از بطن دو صبیه مرحوم میر ابو المعالی
بزرگ اعنی مرحوم مغفور نواب میرزا محمد علی جلیله جلیله
او و اولاد و احفاد امجاد ایشان چون جناب مستطاب
نواب میرزا محمد جعفر یزدی و ذکر میرزا محمد داود و شیخ الاسلام
آن بلده و سلسله ایشان است **مطلب چهارم** ذکر مجملی از احوال

بیان نسبت عمدة المجتهدین میر سید علی طباطبائی دام ظله العالی با آن مرحومان

احوال و اولاد و اولاد [illegible]

اولاد

اولاد استاد المشایخ جد امجد این فقیر آقا محمد باقر اصفهانی
مشهور به بهبهانی سابق الذکر قدس سره و اولاد آقا محمد علی و آقا
محمد حسین و آقا حسن رضا اخوه آن جناب و اختین مکرمتین ایشان
و در آن چهارده فصل است **فصل اول** ذکر مجملی از احوال و بیان
تصانیف و عدد اولاد و تاریخ فوت جناب آقا محمد باقر مغفور الیه
است **فصل دوم** ذکر احوال قدوة المجتهدین مرحوم آقا محمد علی
فرزند ارشد اکبر آن جناب والد این فقیر و تشریف بردن
ایشان با ایران و احوال مرحوم حاجی محمد رحیم بیک والد والده او و
ذکر بعضی از وقایع دار المرز رشت و دار المؤمنین قم و سبب
ملاقات آن جناب با علی مراد خان زند و وقایع مجمل جزئیه دیگر
که تا اواخر عمر روی داد بغداد و ذکر کشته شدن عالیجاه الله قلیخان
زنگنه و ایام حکومت مرحوم عالیجاه حاجی علیخان زنگنه و فوت
او و عزل شدن عالیجاه مصطفی قلیخان از حکومت و آمدن
حکام قاجاریه بکرمانشاهان و تاریخ وفات آن مرحوم و عدد
اولاد او و ذکر بعضی از تصانیف آن جناب و شرح وصیت کردنش

برای القای ثلث منافع حمام واقع در اراضی ملکیه کرمانشاهان
در سانیدن آن بفقرای سادات و عوام **فصل سیم** ذکر احوال
نقاوة المجتهدین آقا محمد جعفر فرزند اکبر ارشد مرحوم و اولاد
و تصانیف او **فصل چهارم** ذکر عالیجناب نوربخش آقا محمد
اسماعیل فرزند دیگر مرحوم و اولاد او و ذکر آخوند ملا [illegible]
کرمانشاهانی و احوال نوربخش آقا محمد فرزند دیگر مرحوم
و عدد اولاد این فقیر تا اوان تالیف این رساله **فصل پنجم**
احوال همشیره کبری و اولاد و ذکر همشیره صغری و فوت نوربخش
محمد و احوال دو همشیره او **فصل ششم** احوال عالیجناب مجتهد
الزمانی آقا عبدالحسین عم نامدار و الاشبار این فقیر و اولاد
و تصانیف او و اشاره بکیفیت اعزاز حاجت در ملک هند
فصل هفتم ذکر احوال عالیجناب مجتهد الزمانی جناب میر سید
علی طباطبائی و اولاد او از بطن عمه این فقیر و دیگران تصانیف
او و شرح احوال باغات و خوانه های که آنجناب حسب اوصیت
بعضی از آنها را هند در عتبات خریده وقف نموده است **فصل هشتم**

ذکر

ذکر سلالة المجتهدین آقا سید محمد بن آقا سید علی سابق الذکر
و اولاد و تصانیف او **فصل نهم** ذکر علیاجناب تقی سید
مهدی خلف کوچک جناب سید سابق الذکر و احوال صبیه آنجناب
که از بطن عمه مکرمه است **فصل دهم** ذکر اولاد همشیره معظمه سید سابق
الالقاب از نسل مرحوم آقا سید عبدالله عطار **فصل**
یازدهم ذکر اولاد مرحوم آقا محمد علی عم والد این فقیر است
مثل حاجی رضا کفن نویس و غیره و ذکر آخوند ملا محمد که در این
اوقات در بهبهان است **فصل دوازدهم** ذکر احوال
عالیجناب عمدة المحققین حاجی محمد حسین کازرونی عم دیگر
والد این فقیر و اولاد او اعنی عالیجناب میرزا هادی
و همشیره های او **فصل سیزدهم** احوال مرحوم آقا حسن رضا
عم دیگر والد این فقیر و ذکر مرحوم آقا محمد ابراهیم و ملا محمد
که در بهبهان است و اشاره باولاد بعضی دیگر از برادران
جد امجد این فقیر است مثل حاجی شفیع صرابی و آقا حسن
صراف و غیرهما **فصل چهاردهم** ذکر دو همشیره معظمتین جد

مرحوم اعني والده جناب مير سيد علي سامي الالقاب و مرحوم
مير سيد علي مشهور بزرگ واو للعلوا و مطلب پنجم ذکر احوال
سرا با اختلال سودائي اوراق واهالي ممالک هندوستان
وشرح احوال ممالک فرنگ است ودران سه مقصد است مقصد
اول ذکر شرذمه از احوال فقير از بدو ولادت تا ورود بجزيره
بمبئي از جزاير هند وکلکته بندر مشتمل بر نوزده فصل است فصل اول
ذکر مجملي از احوال از بدو ولادت تا سنه يکهزار ودويست وده هجري
واحوال بلده کرمانشاهان فصل دوم ذکر بعضي از علماء وامراء واعيان
بلده فصل سيم ذکر مهاجرت از ان بلده بسمت عتبات عاليات
باتفاق بندگان اخوي والاتبار باجمعي از اخيار وذکر چشمه آب
گرم و شهر ذهاب فصل چهارم ذکر شهر بغداد و قبر قنبر غلام
حضرت امير و شيخ کليني و شيخ عبد القادر وابو حنيفه و معروف
کرخي وجنيد بغدادي وامثال آنها ومسجد براثا فصل پنجم
ذکر بلده طيبه کاظمين وذکر مجتهد العصر جناب سيد محسن بغدادي
وسيد عبد الله بن شبر وقبر شيخ مفيد وابن قولويه ومحل امام

احوال سرا پا اختلال اوراق واحوال ممالک هندوستان

مقصد اول

بمجمل از احوال فقير از بدو ولادت تا ورود بجزيره بمبئي

دار السلام بغداد

مشهد کاظمين

زاده

زاده وابا يوسف شاگرد ابو حنيفه ومحل قبر سيد مرتضي وسيد
رضي وتذهيب قبه مبارکه امام موسي وامام محمد تقي عليهما السلام
وتعمير صحن مقدس ان دو بزرگوار فصل ششم ذکر قصبه حله
وقبر محقق صاحب شرايع وجمعي ديگر از علماء ومدفن علامه وملا
احمد اردبيلي وفخر المحققين ومسجد شمس واحوال قبر ذي الکفل
که ميان نجف اشرف وحله است فصل نهم ورود نجف
اشرف وتاريخ تذهيب قبه مبارکه وساختن شدن ضريح
نقره وتاريخ نکاح صبيه خاله محترمه ورفتن بندگان اخوي
بمکه معظمه با ميرزا احمد شيخ الاسلام وجمعي ديگر از اعلام وذکر
تحصيل علوم در خدمت جناب ملا اسماعيل يزدي وجناب
سيد المجتهدين جناب سيد محمد مهدي طباطبائي وذکر مسجد
که در کوفه است وقبر يونس وهود وصالح عليهم السلام وتاريخ
وفات جناب سيد سامي الالقاب وتصانيف او والد داد
ومحل دفن پادشاه غفران پناه آقا محمد خان قاجار وتاريخ
کشته شدن او ومعاودت فقير بکرمانشاهان ومراجعت

قصبه حله

نجف اشرف

ازان وتحصیل افادات جناب شیخ المجتهدین شیخ محمد جعفر
نجفی وذکر اسامی بعضی از همسبقان و ذکر بعضی از فضلاء آن
بلده طیبه وملا محمود کلید دار و مشرف شدن اخوی دار الاعتبار
با عیال بعتبات و فوت جلیله جلیله اقدس والده نور چشمی آقا
محمد صادق و فوت مرحوم مغفور فاضل ربانی میرزا مهدی
شهرستانی و معاودت فقیر بکرمانشاهان و فوت ثانیه و فوت
مرحوم والد ماجد و ذکر قتل و غارتی که در کربلای معلی از ستم
طایفه وهابیه شد و شرح مذهب ایشان و نقل رساله که در کفر
اهل اسلام نوشته اند بعینها و جواب اینها بر وجه اجمال و حرکت
دادن عیال از نجف بسمت کرمانشاهان و اجازه دادن
جناب شیخ و جمعی دیگر از مجتهدین باین فقیر و بعضی از احوال
و وقایع جزویه که در ضمن وقوع این وقایع بوقوع رسیده تا
ایام مسافرت بسمت دار المؤمنین قم فصل هشتم ذکر دار المؤمنین
قم مدفن معصومه خواهر حضرت امام رضا ع و علی بن جعفر و رسیدن
بخدمت عالم ربانی جناب میرزا ابو القاسم جابلاقی و در آن

دار المؤمنین قم

بلده

بلده و اجازه دادن آنجناب باین فقیر و وقایع جزویه
دیگر فصل نهم ذکر ورود بروجرد و سایر احوال در آن بلده
فصل دهم ذکر ورود نهاوند و معاودت از سفر قم ببلده
کرمانشاهان و رفتن بعتبات عالیات باتفاق نور چشمی حاجی
آقا محمود و جمعی از دوستان و ابتدای عزیمت سفر هندوستان
و مانع شدن بعضی از اعیان کرمانشاهان در بلده طیبه کاظمین
و رفتن بکرمانشاهان و تاریخ مهاجرت از آن بقصد
زیارت مشهد مقدس رضوی فصل یازدهم ذکر ورود
بلده همدان و ملاقات با شاهزاده دار الاعتبار در آن دیار و ذکر
گوشمالی علی پاشا حاکم بغداد و ذکر عالیجاه خان جان خان
مکری و ذکر عالیجناب میرزا ابو طالب قاضی و جمعی دیگر از
علماء آن بلده و عالیجاه محمد حسین خان قراگزلو فصل دوازدهم
ذکر ورود کاشان فصل سیزدهم ذکر ورود قصبه نائین فصل
چهاردهم ذکر ورود دار العباد یزد و احوال اولاد عالیجاه
محمد تقی خان حاکم آنجا و جمعی دیگر از اعیان و علمای عالیشان

قصبه بروجرد و نهاوند

بلده همدان

بلده کاشان و نائین

دار العباد یزد

بلده و مسافرت بسمت مشهد مقدس باتفاق عالیجاه حاجی
محمد هادی خان خلف خان معظم الله داد و اوصاف او فصل
پانزدهم ذکر ورود قصبه طبس و ذکر میر حسن خان حاکم انجا و
اخوند ملا حمزه فصل شانزدهم ذکر ورود قصبه تون و تربت
حیدریه فصل هفدهم ذکر ورود مشهد مقدس و احوال
ان بلده طیبه و قلعه ان و احوال حرم محترم و قبه مبارکه و ضریح
مقدس و خیابان اولیاء الله و شاهرخ میرزا بانی سرکار فیض آثار و
محل قبر مرحوم میرزا مهدی شهید که بدست ان ملاعین شهید شد
و اولاد ان مرحوم و ذکر جمعی از علما نامدار و شاهزاده محمد ولی
خان قاجار و قبر شیخ بهائی و ربیع بن خثیم و معاودت از ان
بلده طیبه و ملاقات با عالیجناب میر محمد حسینی امام جمعه اصفهانی
در طبس و عزیمت سفر هندوستان و ربیرود و سایر احوال جزویه که
دران اثنا رو داده تا اوان ورود بندر عباسی فصل
هیجدهم ذکر ورود بندر عباسی و ابتلای بدست سید رضا سندی
و احوال از جزیره قشم تا ایام ورود بندر مسکت که بمسقط مشهور است

قصبه طبس و تون و تربت

مشهد مقدس

بندر عباسی

فصل

جزیره مسقط

فصل نوزدهم احوال مسقط و سوار شدن بر جهاز بعزم
جزیره ممبئی تا اوان ورود بان جزیره در روز غره هلال محرم الحرام
سنه ۱۲۲۲ هزار و دو صد و بیست را دران بندر ماتم داری شیعیان
در انجا و ابتدای رفاقت اقا محمد حسن فراش باشی و تعلق یافتن
امور نظارت من باو و بعضی از سوانح جزویه که در روز بار وی
داد و بعضی از عجایبات که دران دیدم مقصد دوم در ذکر احوال
از بدو ورود بجزیره ممبئی تا زمان ختم تالیف این رساله است و
ذکر احوال و عادات و رسوم کشور هند و ذکر بلاد و عظام است
که دران ملک دیده ام و ان مشتمل بر بیست و شش فصل است
فصل اول بیان صوبه جات هند و دکهن و بنگاله فصل دوم
ذکر اعیاد و عبادات اغلب اهالی هند مثل رقص برهمن
بچگان و عید جاتره و دیوالی و دسهره و بسنت و هولی و عید
که شیخ بهائی در کشکول بهندیان نسبت داده و شرح جوگی و جه
و معابد که دام ... و در صوبه اوده میشود و رسم ستی
شدن زن و سوختن زنان هنود با شوهران و احوال هنود در وقت

اختصار در کنار رود گنگه و احوال مرده کام و ردوزه مشکل
کن و نذر رات جگه بجهت سلامتی خلائق و نجار حضرت فاطمه
و نجار حضرت عباس علیهم السلام **فصل سیم** ذکر اغلب از
رسوم و عادات مملکت هندوستان مثل هندوی و براث
کردن زر از ملکی بملکی دیگر و گهریال که بجهت تشخیص ساعات
لیل و نهار مقرر کرده اند و نذر دادن کوچکان ببزرگان
از قسم روپیه و اشرفی و غله و میوه‌ها و طریقه سلام کردن
کوچکان ببزرگان و ڈاک که بجهت فرستادن مکاتبات
با مکنه بعیده مقرر کرده اند و کیفیت رفتن با مکنه بعیده در
مسافت قلیله و وضع نعمت خانه و هرکاره که بجهت اطلاع
بر احوال مردم معین کرده اند و اقسام سواری و کیفیت تبلیغ
بیغام و خطاب کوچکان ببزرگان و احوال شب هلال
هر ماه و رسوم و عادات ایشان در هنگام عروسی و احوال
زنان بعد از فوت شوهران و خطاب دادن سلاطین
با مرا و حکام و کیفیت حکم دادن سلاطین [illegible]

رفتن

رفتن بحضور حکام و آداب آن و کافران که بهندی دهوبی
گویند و کناسان که بهندی حلال خور گویند و کثرت زنا و
لواطه و شرب خمر در این ملک خصوص در مرشدآباد و خصوص
در اعاظم و امیرزادگان آن بلده و مدح نواب سعادت علیخان
بهادر و جماعه انگریز در این باب و ذکر سخن ناظم آن بلده که
از طرف خود در عذر ترک عبادات و ارتکاب معاصی
بضعیف عقلان میگوید و جواب ایشان بدو وجه و شیوع تراشیدن
ریش در تمام این ملک و بر در ریش دادن اولاد و دیگران و
بفرزندی برداشتن ایشان و ذکر نورچشمی بهادر میرزا حفظه الله
تعالی **فصل چهارم** در ذکر احوال بیگو زیرباد هند و پادشاه
آنجا و بعضی از رسومات آن مملکت مثل طریقه اعزاز سلاطین
و طریقه منازعه و مصالحه و طریقه نوشتن مکاتبات و غیرها
فصل پنجم در بیان تاریخ ورود این فقیر در جزیره ممبئی و ذکر
سید تقی تاجر اصفهانی و احوال آن جزیره و کثرت مار
در آنجا و ذکر مناره آن و کیفیت جزر و مد دریا و علت آن

بیکو

جزیره ممبی

وعلت شدت مد در کلکته در ایام و اوقات مخصوصه و ذکر کورنر دنکین
حاکم ان جزیره و احوال مهدیعلیخان غازیپوری خراسانی الاصل و الاد
او و خوب شدن ابنه دران جزیره و رفتن به پونا بعزم حیدراباد
و ذکر قصبه پونه و میرزا علی اکبر دبت خانه و ذکر نلی بور و ذکر ادونی
اباد معدن فولاد فصل ششم ذکر ورود بلده حیدرآباد دکهن
و کیفیت ملاقات با غفران پناه میر عالم بهادر و بنای قلعه مبارکه
کربلای معلی و تعمیر قلعه شریفه نجف الشرف از همین همت عالی
جاه و توسط این فقیر و تاریخ فوت میر عالم مذکور و ذکر بعض الجمله
از احوال آن بلده و احوال نواب نظام علیخان بهادر و تاریخ
فوت او و کیفیت تسخیر یافتن انکریزان در ان ملک و ذکر مشیر الملک
ارسطو جاه و کشته شدن تیپو سلطان و ذکر مرحوم میر عبد اللطیف
خان شوشتری و تاریخ فوت او و ذکر دایره میر و محمد علیخان
شوشتری و بیمار شدن و وصیت کردن میر موصوف و اشاره
بمیر محمد علی شوشتری و ذکر شهریار الدوله و منیر الملک و نظام یار
جنگ و معین الملک و علی بیک خان کرمانی و اعتصام الدوله و خدا بخش

ذکر ورود حیدرآباد دکهن

بک

بیک تبریزی و داخ حسن خراسانی و اشاره باحوال جیدا و حکم
ناری و سفیدی که از درخت خرما و نار حاصل میشود و احوال
محمد علیخان و عبد الله خان پسران علیمراد خان زند و فوت
برادر زاده میرزای اسدابادی در حیدراباد و ذکر اولاد سید
احمد علیخان مازندرانی و فیاض علیخان و ذکر نعل پاره که در حیدراباد
است و ذکر اثار مبارکه قدم شریف و ساختن شبیه ضرایح مقدسه
و دفن آنها و کیفیت تعزیه داری در مجلس بنا جنبد ر و کوه و مسجد
جامع آن شهر که بهمگی مسجد مشهور است و مساجد اغلب اهالی هند و احکام
کلیه و وفات ایشان در جزئیات فصل هفتم تاریخ ورود
سفیر روشن ضمیر عالی جاه محمد نبی خان بجزیره بمبئی باتفاق جناب
میرزا محمد حسین شهرستانی و داخ سید حسن عطار و علت رواج
رسم سفارت میان انکریزان و پادشاه جمجاه عالم پناه
فتح علیشاه قاجار نصر الله الملک المختار و رفتن مهدیعلیخان
خراسانی سابق الذکر بسفارت از جانب انکریزان قبل از
مستر مالکم و رفقای او و کیفیت صحبت حضرت ظل الله با

موقع
بحلی

مستر مالکم و ملاقات مستر مالکم در کرمانشاهان با مرحمت و غفران
پناه والد ماجد این فقیر و تألیف فرمودن آنجناب رساله نبویه
را حسب الخواهش او و تاریخ ورود مرحوم حاجی خلیل خان بجزیره
ممبئی بعنوان سفارت از جانب پادشاه گیتی پناه و کشته شدن
او و رفتن مستر منستین بدربار عظمت مدار بجهت اعتذار و معین
شدن عالیجاه محمد نبی خان بخدمت سفارت و ملاقات من
با او در ایران و ورود او بجزیره مذکوره باتفاق رفقای سابق الذکر
و ورود رفقای ایشان بحیدرآباد و رفتن آقا سید حسن شوشتری
بمچهلی بندر با حاجی محمد علی رفاه و تاریخ فوت ملا اسماعیل شوشتری
در مچهلی از احوال او فصل هشتم ذکر خروج فقیر از حیدرآباد بسمت
بمچهلی بندر و ورود بآن بندر و احوال اعزه آنجا مثل آقا محمد جعفر
خلف حاجی اسدالله اصفهانی و او تحولی و ذکر قلوه آنجا و ذکر
رویت هلال ماه محرم الحرام ۱۲۲۱ سنه یکهزار و دوصد و بیست و یک
در آن بندر فصل نهم تاریخ خروج از مچهلی بندر بعزم کلکته
و ذکر بعضی از سوانحات عرض راه و احوال جگنات فصل دهم

مچهلی بندر

کلکته

تاریخ

تاریخ ورود بکلکته و ذکر حیوان تجاران آن بندر و کیفیت شهر
و قلوه آنجا فصل یازدهم تاریخ خروج از کلکته بسمت مرشدآباد
و ذکر قضیه شیورام پور که بسیرام پور مشهور است و ذکر چجره و سعیدآباد
فصل دوازدهم تاریخ ورود مرشدآباد و ملاقات با بهو
بیگم صاحبه و کشتی رنج و زیارات بجهت آوازه میرزا اسماعیل
لکهنوی و اراده توقف چند ماه حسب الخواهش بیگم موصوفه
و تاریخ نکاح والده نور چشمان محمد و علی و فطوم که سفیر سابق الالقاب
در آن باب فرمود و ذکر انقلاب احوال آن بلده و بیان اطوار
اغلب اهالی آن و احوال بهو بیگم و منی بیگم و ملاقات با دلیر جنگ
مسمی بناظم و تاریخ شروع در تألیف رساله قوت لا یموت
و ذکر نواب مبارک منیکا و میرزا ابوالحسن خان داود و باقر و میرزا
احمد داروغه حسینیه آن بلده و اشاره ببعضی از جهال که در لباس
علما رفته اند درین کشور و سبب عداوت ایشان با من
و احوال جماعتی که فقیر با ایشان نفرین کرده است و ذکر دید فرو
بیان مذهب خفتانیه که در اواخر عهد عالمگیر پادشاه حادث شده

مرشدآباد

ست وانقراض ان بروجه تفصیل واحوال مهتاب رای حکیم سهه
وذکر مهاجنان وبیمه کردن ایشان اموال التجاره تجار رساو ذکر
ورود جناب میرزا محمد حسین شهرستانی وران بلده و مسلمان
شدن عبد الله از قوم فارسیه آتش پرست بنزد من فصل
سیزدهم ذکر خروج از مرشد اباد بسمت عظیم آباد و ذکر بعضی
از قرای واقعه در اثنای راه مثل قصبه راج محل و قصبه
بهاگلپور و قصبه منگیر و ذکر چشمه آب گرم که بسیار گرم مشهور
ست فصل چهاردهم ذکر ورود عظیم اباد و وجه تسمیه ان و

با توابع و ملحقات مرقومات ان و بیان ستم بعضی از حکام ان
و ذکر نواب عباس قلیخان بهادر و سید کاظم علیخان بهادر
و میر محمد مومن بهبهانی و خروج از ان و دزدی کردن در منزل از ما
بور شد و معاودت بان شهر فصل پانزدهم خروج از عظیم اباد
دفعه ثانیه برفاقت منشی عزیز الله و ذکر قصبه سهسرام که سهسرام
مشهورست و مقبره شیرشاه و خروج از ان و وضع سراو و هتیاره

رفتن

شهر عظیم آباد

وزنان ... العابدین ...

رفتن همایون شاه بایران پیش شاه طهماسب بن شاه اسمعیل
ابو البقا باستمداد و اعانت او بوی فصل شانزدهم
ذکر ورود بنارس و احوال ان بلده و ذکر احوال شیخ محمد علی حزین
و فرار او و جور از علمای معاصرین و استادان وی و رد سخن بعضی
از جهال که در شان وی گفته اند و ذکر مسجد ان بلده و خط نوشتن
بوالده ماجده مکرمه آصف الدوله مصحوب تحفه علی اصغر بیک سمنانی
فصل هفدهم خروج از بنارس بسمت فیض اباد و ذکر قصبه
جونپور و فاضل جونپوری و مسجد ان و روغنی که اعراب می آورند
و زنان بر سر می‌مالند و ذکر کل کیوره و ذکر پل ان و ملاقات سید
امجد علیخان و ذکر درخت بر رسیدن هرکاره با مراسله
نواب ناظم محمد داراب علیخان از فیض آباد و سلطان پور
و ذکر بیدر ... و میرسجان ... محمد حسن ان قریه فصل هجدهم ذکر
ورود فیض اباد و استقبال الذین بزرگان و امرا و اعیان
و ملاقات با جناب عالی سامی الذکر و رویت هلال محرم
الحرام ۱۲۱۳ یکهزار و دوصد و سیزده هجری در ان شهر و ذکر احوال

شهر بنارس

قصبه جونپور

بلده فیض آباد

اں بلده از بدو ابادی تا اوان خرابی و ذکر نواب برهان الملک
و صفدر جنگ و تاریخ وفات ایشان و وجه تسمیهٔ ان بلده بفیض اباد
و ذکر سبب محاربهٔ شجاع الدوله با جماعهٔ انکریز و شکست او و راه
یافتن ان قوم در ملک وی و اعانت کردن جناب عالیه نواب
وزیر در ادای مال المصالحه و فوت نواب شجاع الدوله و انتقال
ریاست بنواب اصف الدوله و سکونت او در بلده لکهنو و شورش
مختار الدوله و ذکر حسب و نسب و اوصاف جناب عالیه سابقة الذکر
و ذکر نواب ناظر محمد داراب علیخان معتمد ان سرکار و میرزا جنتعلی
مستاجر راسط جی و ذکر جمعی از امرای و بزرگ زادگان ان بلده
چون نواب میرزا غیاث الدین محمد خان بهادر و میرزا محمد تقی
خان بهادر خلف ارجمند او و میرزا حیدر صاحب و تاریخ
غروب دیوه منیره مکرمه انس و غنا و وزیر بن امام جمعهٔ ان بلده
باباو و ذکر میرزا جو صاحب و میرزا سید و صاحب با اولاد امجاد
ایشان و ذکر میرزا محمد علیخان و میرزا نصیر خان و نواب ظفر الدوله
و طرب علیخان و ذکر اخوند ملا جواد کشمیری و میر کلو فاضل و میر نجف علی

فاضل

فاضل و احوال میر عبد البدیع امام جمعه و ذکر بعضی از طلبهٔ علوم
که نزد من بتحصیل مشغول بودند و رخصت شدن جناب میرزا
محمد حسین بسمت عتبات عالیات و خروج من از ان بلده بعزم
لکهنو و ذکر زری که بر بازدید سافر شدند بمشهد امام ضامن
علیه السلام **فصل نوزدهم** در ورود لکهنو و ذکر میرزا ابو طالب خان
بهادر داماد نواب وزیر الممالک سعادت علیخان و علت مکاره
معین کردن نواب وزیر بر در خوانه فقیر و کیفیت سلوک اقا
سید حسن عطار در ان بلده و ذکر نواب قاسم علیخان خلف
نواب سالار جنگ برادر نواب اکه فیما بین من و نواب
وزیر شد و علت عدم موافقت میان من و ایشان و اتمام
رسیدن جزو اول [illegible] در ان بلده و عقد نماز
عید رمضان المبارک و علت تصنیف کردن من رساله شبه
مؤلفه فلیتن را و طلبیدن جناب عالیه مرا بفیض اباد و بیان عدم
قصور سید موسی الله در اتمام شرایط دوستی با من و ذکر بعضی از
اعزه بلده لکهنو چون اخوند ملا مقیم کشمیری و حکیم ظفر علی و میرزا

بلدهٔ لکهنو

علی شریف وافا باقر خلف معالج خان و میرزا اصفی نمود خلف او
و میر جعفر شوشتری و میرزا باقر اصفهانی و ملا محمد شوشتری متخلص
بخطا و ذکر احوال شهر لکهنو و حسن خانه و وضع شهر و پل آصفیه
و احوال نواب آصف الدوله مرحوم و معامله کردن ان نهر آصفیه در
نجف اشرف و تعزیه خوانه آصفیه در لکهنو و ذکر ممتاز گنج که بنا
گنج در اکبر اباد مشهور است و ذکر احسان آصف الدوله در ایام
قحط و غلا و تتمه احوال ان غفران مآب و سجع مهر کلان ان و ذکر
مجملی از وقایع ایام حکومت ان مرحوم و انتقال ان در بنارس با نکریز مشهور
مختار الدوله و کشته شدن ان و ذکر حسن رضا خان و نیابت
او و حیدر بیگ خان و ذکر گورنر شیطک و راجه چیت سنگه
و احوال کمپنی بهادر بهند و سبب عزل حسن رضا خان و انتقال
نیابت بتفضل حسین خان کشمیری و احوال راجه جهاو لعل و اخراج
شدن مستر چیری از لکهنو و امدن گورنر شور بهادر از کلکته بلکهنو
باعانت حسن رضا خان و بردن گورنر راجه جهاو لعل را همراه
خود از لکهنو و سکونت او در عظیم اباد و تاریخ فوت نواب و ذکر

معظم الله

معظم له و ذکر احوال نواب وزیر علیخان و جلوس او بعد از
آصف الدوله در لکهنو بر مسند وزارت و امدن گورنر شور
بهادر مذکور بر داک از کلکته بتدبیر امور در لکهنو و ذکر وقایع
بلا پور و قید شدن وزیر علیخان و مکالمه او با گورنر و انتقال
مسند بنواب سعادت علیخان بهادر و بیان مراتب اخلاق
گورنر و احسان او بوزیر علیخان و حسن تدبیرات او در مقید
ساختن وزیر مذکور و بیان سوء تدبیر ارکان دولت آصفیه
در قید و عزل او و احوال وزیر مذکور در بنارس و احوال
ملا محمد خلف ملا امام قلی و کشته شدن ان مستر چیری و رفتن وزیر علیخان
بمنس راجه جی نگر و گرفتاری او و مقید شدنش در کلکته
و قرار نمودن ملا علی بهبهانی از قلعه کلکته و کیفیت سلوک انگریزان
با وزیر علیخان در مجلس کلکته و تاریخ جلوس نواب سعادت علیخان
و مجملی از [illegible] وقایع ایام وزارت او مثل اخراج شدن
تفضل حسین خان کشمیری و تقسیم شدن ملک شجاع الدوله
بمعرفت گورنر لارد [illegible] و انتقال الصفدران جاحت

مارننکشن ولزلی

و کشته شدن

انکرنریه وبیان صفات حسنه مرحوم حسن رضا خان ومبدا
نماز جمعه در لکهنو واحوال محمد رضا خان خلف او ومیرزا جعفر
خولتیس او فصل بستم علت راه یافتن جماعت انکرنریه شاه
جهان آباد وحد دهان ومنازعت این باد ولت رام سیندهیا
وحبوت سبب هلکر وجاټ وذکر منازعت ... هلکر وسیندهیا
وبیان احوال جماعت سکهه ومبدا دولت ومذهب آن ای
فصل بیست ویکم ذکر ورود بلده فیض اباد دفعه ثانیه وروئیت
هلال ماه محرم الحرام ١٢٢٣ یکهزار ودوصد وبیست وسه در ان بلده ومقدم
میر علی واصغر علی خان وتالیف شرح فوت لاالیموت واتمام مجلد
اول آن وتاریخ ولادت نور چشمان میرزا محمد حسن ملقب به نواب
میرزا وحضرت بیگم صبیه میرزا حیدر صاحب وبیان مقدم
سم دادن مفسدین ومحفوظ ماندن من باعانت رب العالمین
ومقدمه مفسدین قزلباشیه وقید شدن ایشان وتاریخ
ولادت فرزندی نور چشم اقا محمد در مرشد آباد وصورت
عنایت نامه که باها یان لکهنو در تکذیب اقا سید حسن عطار نوشته
شد



شد وتاریخ خروج از فیض اباد بعزم عظیم اباد وتقدم نهضت
یعنی مرشد جماعت هنود فصل بیست ودوم ورود عظیم اباد بعد
واحوال عالی جناب اقا سید حسین ... کشمیری
در رسیدن وراسلم بوبیگم صاحبه از مرشد اباد واشاره بمتغیر
شدن احوال واطوار اصحاب خیر ان بلده وذکر مستر ... کلس
صاحب ومستر ... کنس صاحب وذکر کریم قلی خان خلف او ومحمد
صادق خان ومیر یوسف علیخان ومیرزا رستم علی وکلب علیخان
مخاطب بکبر نیل ومیر خادم حسینی خان وذکر قاضی القضات
صدر کلکته اعنی محمد نجم الدین علیخان وتاریخ خروج ازان بلده
بعزم مرشد آباد فصل بیست وسوم ورود مرشد اباد دفعه ثانیه



وذکر احوال ان بلده وارتباط با احوال ضعیفه میشو بیگم که دانای
مرشد آباداست ورسیدن دستک ... لارد منتو بهادر
وروانه شدن اقا محمد حسن ناظر من باتفاق ملا اسد الله
بروجردی بکلکته بعزم ولایت بجهت تمشیت دادن امورات
انجا فصل بیست وچهارم تاریخ روانه شدن من بسمت جهانگیرنگر

وذکر احوال نواب نصرت جنگ و نواب شمس الدوله و اشاره
باحوال ناظم مرشداباد و رویت هلال ماه محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و بیست و چهار در ان بلده و کیفیت عزاداری بزرگان
انجا و بلده مرشدآباد و تاریخ نابکار شدن نواب نصرت
جنگ و بیان نسب و حسب نوابان موی الیهما بروجه تفصیل و ذکر
وضع و کیفیة و اقمشه مخصوصه آن بلده و ذکر میر اشرف علیخان
و میر محمد علی فاضل و کثرت رعد و صاعقه در انجا فصل
پنجم خروج از جهانگیرنگر و ذکر شاه مبتلا حسینی و شدت
طوفان در دریا فصل ششم ورود عظیم آباد و بعد از
عود از مرشداباد ددها که و ذکر میر جعفر شاه و تلامذه فقیر چون
نواب عباس قلیخان بهادر و حسن قلی خان بهادر و میرزا
رستم علی و میر اشرف حسینی و مولوی ابوالقاسم و نواب
جان و ذکر میرزا مهدی و اسد الله خان و تاریخ اشتهار نماز
جمعه در عظیم آباد و حدوث هنگامه و تواریخ قطعیه که در ان باب
گفته شد و ذکر کیفیت عزاداری بعضی از جهال و مقدمه دهل

نواختن



نواختن در خوانچه ها و لحاف وقت سینه زدن و منع این
فقیر و ذکر بعضی از فقها و علماء آن حدود و تاریخ تولد نور چشمی
آقا علی در ان بلده خاتمه این مقصد در ذکر عدد تصانیف
این فقیر و صورت اجازات علماء و اخیار بانی ذره بمقدار
مقصد سیم در احوال ممالک انگریز و عادات و صناعات
آن قوم است و در ان مقدمه و سه مقام است و خاتمه مقدمه
در تقسیم عالم و احوال کواکب و احوال جینی و میثاق سلاطین
فرنگ باهم و فی الجمله از رسوم ایشان و در ان دو فصل است



فصل اول ذکر اول حکیم که باحوال کواکب مطلع شده است
و احوال کواکب بر مذهب حکیم کوبرنیکوس و تحقیق کوس
هندی و تقسیم کره ارض و اقالیم بر مذهب حکیم مذکور و تقسیم
جزایر و علت وجود موالید ثلاثه و مجملی از احوال جینی فصل
دوم ذکر اوضاع و عهود سلاطین فرنگ و بعضی از احوال
و اطوار ایشان مقام اول ذکر ممالک سلاطین فرنگ و سیاه
آنها و در ان دوازده فصل است فصل اول ذکر بادشاه

ایلمان و دستگاه او فصل دوم ذکر پادشاه اسپین و کیمیای
که مخصوص ایشان است فصل سیم ذکر پادشاه فرانسیس و
احوال آن و منازعه ایشان با انگریزان بر مصر و رفتن سفرای
ایشان با ایران و طریقه معارکه دو شخص با هم فصل چهارم
ذکر پادشاه پرتگال فصل پنجم ذکر پادشاه پولاند فصل
ششم ذکر پادشاه دنمرک فصل هفتم ذکر پادشاه اسویدن
فصل هشتم ذکر پادشاه روس و احوال ایشان و منازعه
ایشان با روم و مجادله ایشان با ایران و منهزم شدن ایشان
از عزم سردار ایرانی محمد صادق خان شقاقی و منازعه
ایشان با غره باصره سلطنت عباس میرزا قاجار نصره الله
المختار و منهزم شدن ایشان و احوال منازعه آنها با سردار
عظیم الوقار محمد حسین خان فخر قزوینی و افسوس از عدم
ثبات سلطنت ایرانی فصل نهم ذکر پادشاه ولندیز
و ذکر سدی که در ملک ایشان است فصل دهم ذکر پادشاه
سویتزرلاند و مقدمه ویلیم تل فصل یازدهم ذکر پاپا و طریقه پاپایت

او و منازعه پادشاه انگریز با وی و ذکر دوازده کلله
بر سبیل اجمال و ذکر باقی سلاطین طایفه نصاری و جزایری
که در تصرف ایشان است فصل دوازدهم ذکر افریقه
که بخش سیم است و بلاد و جزایر آن چون زنگبار و حبشه
و غیر آنها مقام دوم ذکر ممالک امریقه که بارض جدید مشهور
است و کیفیت پیدا کردن آن و ذکر حکیم کلمبس و مستخرج
قطب نما و فوت حکیم مذکور در حبس و ذکر شهر مکسکو
و کیفیة تسخیر آن و ذکر بلاد امرقه جنوبی و ذکر جزایر ملک
مکسکو و ذکر ممالک سایر فرنگان در امرقه جنوبی و ذکر امرقه
شمالی و بلاد و جزایر آن که در تصرف انگریزان است
و حد امرقه بر وجه اجمال و حالات قدیمه اهالی امرقه
و مومیایی ادم و احوال عمارت اهرمان که در نواحی مصر
است و مبدا آتشک فرنگی و ابله مقام سیم ذکر احوال
جماعت انگریز و ذکر احوال کمپنی و عادات و رسوم ایشان
و دوران ده فصل است فصل اول مبدا سلطنت انگریز

احوال جماعت انگریز و احوال
کمپنی و عادات و رسوم ایشان [illegible]

و ذکر اسامی سلاطین ایشان و مدت سلطنت و سوانح مجملهٔ ایام
هریک الی یومنا هذا و بادشاهی نمودن دنمرک در انکلاند
و حکومت انکریز بر تمام ملک فرانکیس و سرتازی ایشان
از سلطنت با باد استدعا نمودن جامس بادشاه انکریز مقامی
بجهت تجارت انکریزان در بندر سورت از جهانگیر بادشاه
و مبدا استقرار ان قوم در حدود هندوستان **فصل دوم**
بیان احوال مملکت جماعت انکریز و ذکر انکلند و ایرلند
و تدبیر حکما در پیدا کردن میوه گرمسیری در سردسیرات
و ذکر امتعه فرنک و احوال دار الخلافه ان قوم یعنی شهر
لندن **فصل سیم** قوانین سلطنة انکریزان مثل تشخیص
بادشاه و امورات متعلقه بان و منازعه شخصی با بادشاه
و کشته شدن بادشاه و ذکر ولیعهد بادشاه و احوال شاهزادکان
و وزرا او بروجه تفصیل و ذکر مجلس پرلمنت یعنی محل شور و مشورت
و اصحاب حل و عقد و انهار اعدة الرعایا کو مفید و طریقه اخذ
خراج از مملکت از حکام رعایا و خوف و یکسان بودن

اعاظم

اعاظم و ارازل در نظر اصحاب عدالت و امثال ان از
قواعد و ضوابط جزئیه و شدت اتفاق سرداران این قوم
باهم در امور مملکت در حفظ آبروی یکدیکر و عقیده فرقه انکریز
در امورات دینیه **فصل چهارم** ذکر احوال کمپنی انکریز و معنی
کمپنی و تجارت کردن ایشان در حدود ایران و هند و قرار
دادی که با بادشاه خود کرده اند و کیفیت رفتار سفیران
ایران با ایشان و اخراج نمودن شان از بندر عباسی و
آمدن انکریز به بنکاله [illegible] ایشان با مردم ان ملک و
و موالفت
عدم تجاوز از طریقه تجار تا زمان فوت نواب غفران مآب
مهابت جنگ صوبه دار بنکاله و تاریخ فوت ان مرحوم و مبدا
طغیان آن قوم و منازعه نواب سراج الدوله با ایشان
و غارت شدن کلکته و فرار نمودن مستر دریک و معاودت
ان و اعتذار از نواب مذکور و نفاق سرداران عسکر و
بزرکان شهر با نواب و آمدن کرنیل کلف با مستر دریک به
بنکاله و محاربه با نواب و انجام کار بمصالحه بسبب نفاق جمعی

از نمک بحرامی و مجددا نزاع واقع شدن میان نواب و قوم
انگریز و شکست خوردن نواب بسبب نمک بحرامی میر محمد جعفر
خان مذکور و سازش او با قوم انگریز و فرار کردن نواب و آمدن
او بمرشداباد و رفتن بسمت عظیم آباد و ملوث شدن مسند
نظامت مرشداباد بوجود میر حلال زاده مزبور و اشاره مجمله
باحوال سلسله او و اسیر شدن سراج الدوله بدست ادنی
نوکران خود در قرب راج محل و شهادت او و برادرش
و مادر و خاله او بحکم میرن پسر بزرگ میر مذکور و هلاک شدن
میرن به برق غضب الهی و احوال حسینقلیخان مختار امور
نواب شهامت جنگ و سانحه عجیبه که در این بین واقع شد
و گرفتاری میر مذکور بقید انگریز و نظامت میر محمد قاسمخان
و منازعه او با انگریز و فرار کردن او بقصد توسل بنواب
شجاع الدوله و فوت میر مذکور بمرض جذام و احوال مظفر
جنگ و قید شدن جهان شاه در اله آباد **فصل پنجم** کیفیت
حکومت کمپنی در ملک هند و عدد کارداران ایشان **فصل ششم**

کیفیت

کیفیت عدالت و داد خواهی ایشان در باب دیوانی یعنی
مطالبات و دیون و کیفیت عدالت ایشان در باب
فوجداری یعنی جنایات و امثال اینها و ذکر قیدخوانه و کیفیت
قید کردن و ذکر عقوبات در باب دزدی و قتل و نحوه
و ذکر عدالت دایر و سایر و طریقه رفتار اصحاب عدالت
با مردم و ذکر بعضی دیگر از مراتب متعلقه باین مراحل و دو
ایراد عظیم بر طریقه عدالت فوجداری **فصل هفتم** طریقه
سپاه داری و عدم انهدام امور بهوش سرداران و سایر
مراتب لشکریانی و طریقه توپ اندازی و طریقه قواعد و
تربیت دادن سپاهیان و مواجب ایشان و طریقه ایشان
در لشکر کشی بعنوان تفصیل و رفتار ایشان با خصم بعد از
غالب شدن بر او **فصل هشتم** مجملا از رسومات دیگر این قوم
در کیفیت حکومت و سلوک با رعیت **فصل نهم** طریقه معیشت
و صحبت و آمد و رفت نمودن با یکدیگر و طریقه کتخدایی و بعضی
بکارت زنان و تسلط زنان بر مردان و بی پردگی ایشان

وخاک سفیدی که بر موی باشند واحوال اطبا و قابله شدن
ایشان در هنگام وضع حمل فصل دهم در صنایع وافکار بدیعه
این قوم چون آلة تشخیص مقدار حرارت وبرودت ووضع بادها
ونسود وکاغذ لوط وکاغذ بنگل گوط وبیمه مال التجارت
ووضع قمار بازی وکیفیت فروختن اموال گران بها ومال کساد شده
وطریقه اخذ محصول دگمرک ونوشتن کتب بقالب وکاغذ اشتهار
ودمه سرکار کمپنی وطریقه ایشان در ثبت عجایبات واخبار
هر ملک ومدرسه کلکته وکیفیت تعلیم خاتمة الکتاب فی النصایح
ودران دو فصل است وقبل از شروع در مقصد بیان میشود معنی
عدالت وفایده ان از روی ایات واخبار وطریقه عقل
وعادت فصل اول در بیان انچه بر سلاطین جم تمکین مراعات
ان لازم است وان در دوازده جزء است وذکر توسل ورشتن
هندیان من قدیم العصر بسلاطین ایران زمین وحقوق صفویه
بر بابریه وآمدن سفیران شاه طهماسب ونادرشاه نزد محمد
شاه بابری بدفعات وتوجه نادرشاه بسمت قندهار و

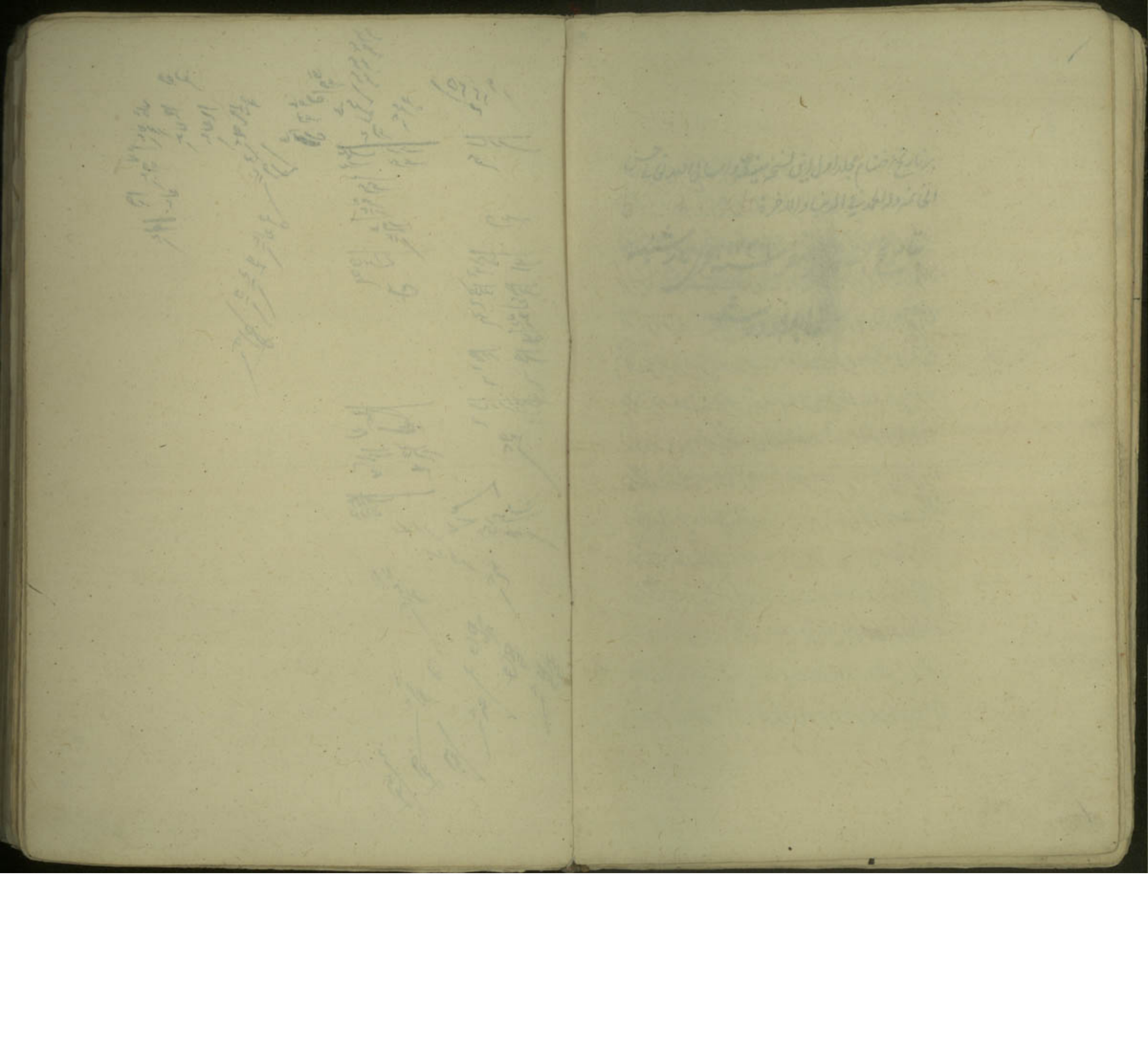
تسخیر

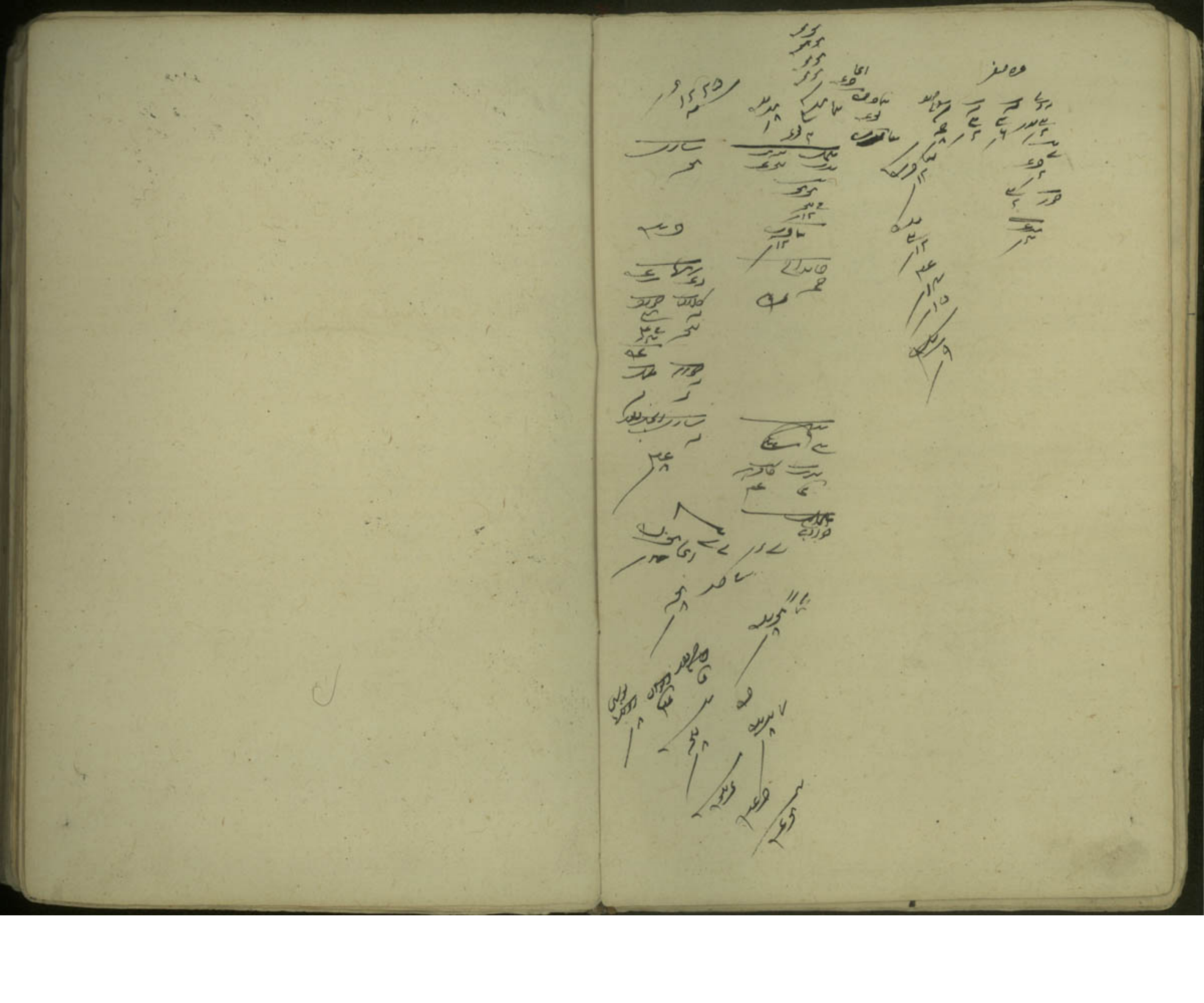
تسخیر ان وفتح کابل ولاهور وامدن او بسمت هندوستان
وشکست خوردن محمدشاه ومسخر شدن دهلی وسبب قتل
عام شاه جهان آباد وتاج بخشی نادرشاه بمحمدشاه وعود او
بر ایران وکشته شدن شاه طهماسب صفوی واولاد او ودر
ایران متقارن تاج بخشی نمودن نادرشاه در هند وانقراض
نسل پسر صفویه ومدت سلطنت صفویه وجلوس نادرشاه
بر سریر سلطنت وتعمیر قبه امام ثامن علیه السلام وذکر مقبره
نادرشاه وخراب شدن او ومقدمه آمدن افغان بایران
وشهادت سلطان حسین صفوی وذکر علما وبزرگانی که در
هنگام محاصره اصفهان وقدری قبل از ان بجوار رحمت ایزدی
رفته اند وآمدن روم بایران بعنوان اجمال فصل دوم
در نصایح متعلقه بارکان دولت از رعایا ووزرا وحکام
بلاد وقضات موعظه بلیغه در حسن سلوک بافقرا وانعام
واحسان بایشان وسعی در خیرات جاریه وقصیده در مدح
حضرت شاهزاده بلند اراده ادام الله اجلاله مشتمل

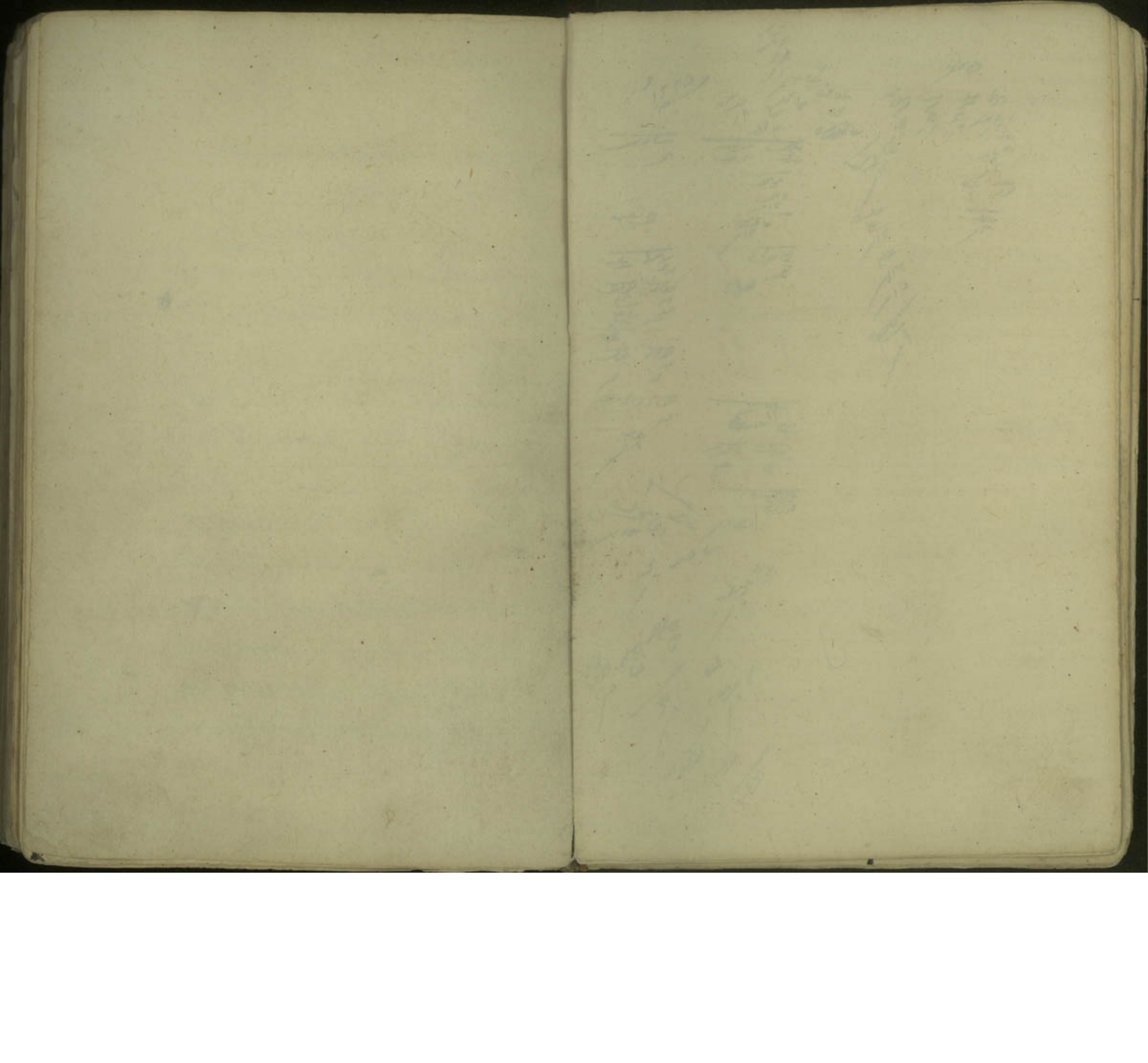
بر تاریخ اختتام مجلد اول این نسخه منیفه واسال الله تعالی حسن الخاتمه وله الحمد فی الدنیا والاخرة ۃ ۃ ۃ

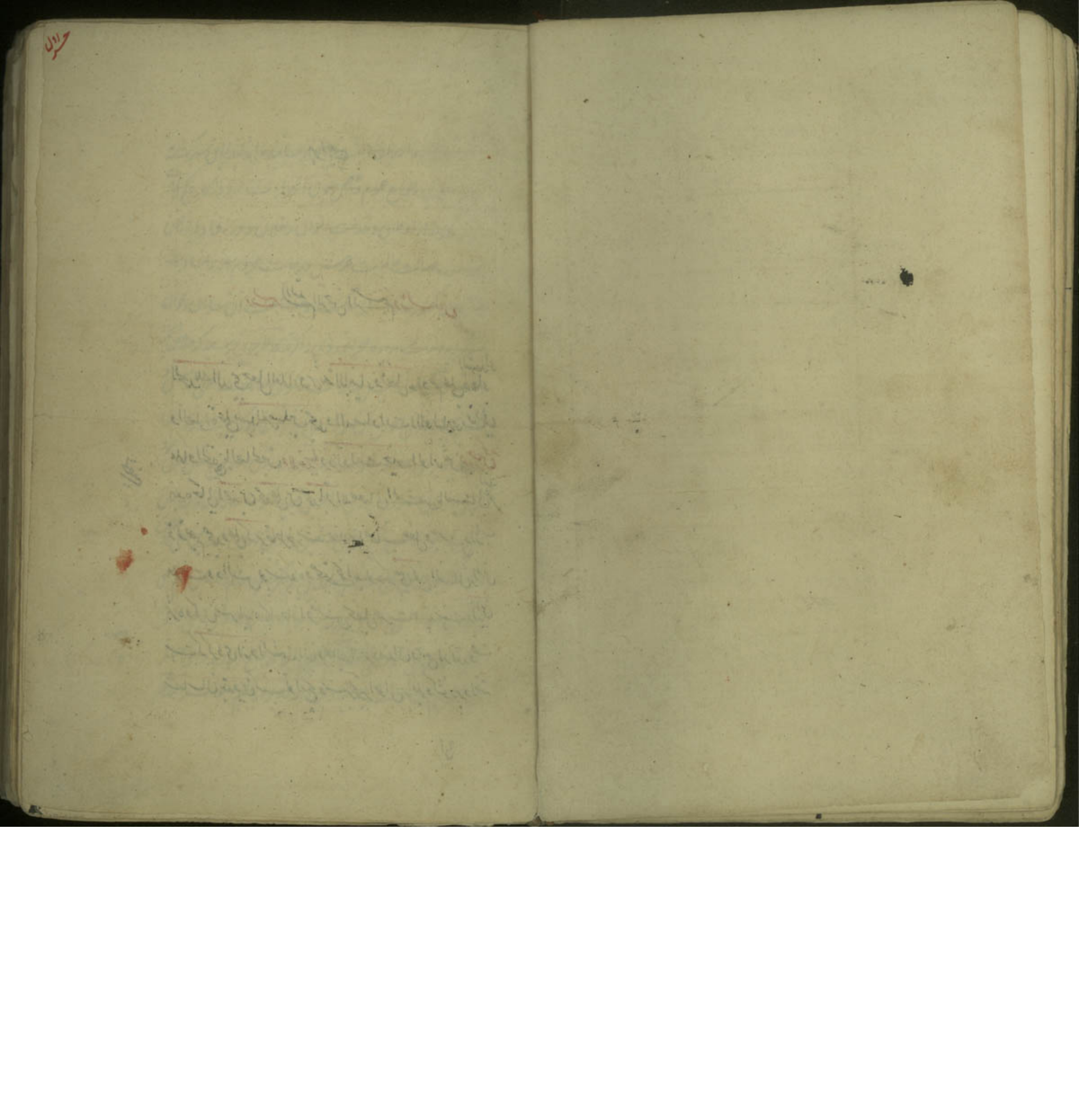
بتاریخ بیستم صفر سنه ۱۲۳۶ هجری روز شنبه

مقابله نموده شد









هو الغنی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی جعل العلماء ورثة الانبیاء وفضل مداد هم علی دماء الشهداء والصلوة علی سید المرسلین محمد وآله سادات الاولیاء رب زدنی علما والحقنی بالصالحین ولا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین بعد چنین گوید بنده جانی احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی عفی الله ذنوبهم بمحمد وعلی که بر خاطر خورشید مظاهر اصحاب عقل وبینش وارباب معرفت ودانش پوشیده ومحتجب نخواهد بود که بنی نوع انسان را اهم ثمره وکزین سرمایه در کارخانهٔ آفرینش تحصیل عبرت وبینش است وازین است که گروهی از دانشمندان وطایفه از خردمندان وجمعی از قدر وقت شناسان بتدوین کتب تواریخ وسیر وتحریر احوال هر اقلیم وکشور پرداخته

بل

٢

برخی از روزگار را در آن باب بپایان رسانیده اند لهذا این سرگشته ممتحن ومبتلای بانواع غموم ومحن چون از حوادث روزگار وکج نهادی فلک کجمدار از اوطان وخدمت اخوان وخلان دور افتاد واز فیض زیارات عتبات عالیات عرش درجات محروم ماند ومسافرت بلدان چون کشور هندوستان وگشت وسیاحت آن سامان وحوالی مبتلا گردید ومدت مدیده صحرانوردی را گزید بخاطر حزین رسید که در علی الایجاز والاختصار معری از آرایش عبارات وتزیین مقالات مجملی از مفصل ومختصری از مطول احوال آن بلاد واهالی آن را نگارد که بجهت دوستان تحفه واز برای متفطنان موعظه وتذکره باشد ودر اوان شروع چنین خیال نمود که قبل از بیان مقصود چند ورقی را مزین نماید بذکر سلسلهٔ علیهٔ عالیهٔ عالمین عاملین کاملین فاضلین تقیین نقیین صالحین زاهدین ورعین المجتهدین علی الاطلاق والمشهورین فی جمیع الآفاق الذین لم ینکر فضلهما عالم والاجاهل ولم یغمض فیهما ذو غبی ولا فاضل واذعن بجلالة شانهما الاواخر والاوایل اعنی والدی الفخر البجلی الملا محمد تقی المجلسی [illegible] الملا محمد صالح المازندرانی حشرهم الله مع الساده الاطهار محمد وآله الابرار علیهم صلوات الله

ره المقام البهی

الملک الجبار و درین باب اگرچه جناب فاضل مقدس کامل میرزا احمد علی
بن الفاضل العالم میرزا عزیز الله اصفهانی قدس سره تماما کارکردهای از جولت شان و نبی
احوال این فقیر اند کوشیده بودند ولکن چون در نهایت اجمال و خالی از بیان
احوال بود و علاوه بران اسامی شریفه جمعی که بعد از تالیف آن رساله
بوجود آمده بودند و جمعی که بسبب بعد مسافت بر احوال ایشان مفصلا
[illegible] در آن رساله شریفه مندرج نبود لهذا این احقر العباد متفحص گردیده
فی الجمله از احوال اغلبی را با اسامی شریفه آنانی که در آن رساله نبودند
این فقیر بر احوال ایشان [illegible] بود در این رساله اضافه کردم و بمرآت الاحوال
جهان نما مسمی نمودم و چون در عنوان این سفینه انزد دار الایمان
ایران در بلده همدان در اشرف ساعات و از مان اشرف و اوقات
کثیر البرکات سراسر سعادات غره باصره فخر سلاطین جهان اشرف خواقین
دوران چشم و چراغ شهنشاهی سرو باغ حضرت ظل الهی حامی دین
مربی حاملان شرع مبین زبده احفاد پادشاهان جم مکین نو حدیقه عدل
و احسان نور حدقه بنی نوع انسان یکه تاز میدان شجاعت و جهانبانی
ابلق سوار وادی کشورستانی معدن لطف و احسان جلال سبحانی

ان

فرمان فرمای بی نظیر مهر عادل روشن ضمیر آنکه رای رزین خردمندان را
شناسائی نش معیار و دست فکرتش را ترنج خورشید فلک طلای
دست افشار و صدای کوس دولتش بار تفاع صیت مسکین
نوازی بلند آوازه و ریاحین چمنستان شوکتش بنسیم دعاگوئی عنجه
وزیر دستان تازه مجموعه مکارم شیم اولو السیف و القلم خلف
الصدق پادشاه جهان افتخار نتایج ابا بر نجیب کشور دانش
به نسبت شاه زاده اعلا نژاد نوه و مان قاجاری منبع حشمت و محیط
سخا اعنی نجل السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان ابا البصر
المؤید بتوفیقات اللطیف القهار شاه زاده بلند ارادة عظیم الوقار
محمد علی خان بهادر قاجار نصره الله الملک الجبار و اعاده من کید الاشرار مشرف
گردید و آن مفخر زمان را طالب سیر کتب سیر و راغب در یافت احوال اهل اقلیم
و کشور دید این اوراق را که حضور پر نور معدلت دستور آن زبده آفاق
گردانید امید که بقبول طبع اشرف گردد و آن حاوی بر چند مجلدات و
مجلد اول آن مشتمل بر پنج مطلب و خاتمه است مطلب اول در بیان
احوال جناب مستغنی الالقاب قدوة المجتهدین و زبدة المحققین الزاهد

الورع العابد الوفی الجد الامجد المولی محمد تقی المجلسی قدس سره
الشریف وعدد اولاد و احفاد امجاد انجاب است مطلب دوم
در بیان احوال خال مفضل غواص بحار الانوار ناشر احکام الائمة الابرار
الذی بلغ فی الاشتهار اشتهار الشمس فی رابعة النهار ملا محمد باقر
مجلسی علیه الرحمه و اولاد ایشان است مطلب سوم در بیان
احوال زبدة العارفین ونخبة المجتهدین التقی النقی الجد الامجد مولانا محمد صالح
مازندرانی شارح اصول کافی و زبدة الاصول شیخ بهائی و غیر آن از
کتب و رسایل و اولاد ایشان است مطلب چهارم در بیان احوال
فاضل نحریر و محقق مجتهد بی عدیل و نظیر استاد المتاخرین ذی الفخر الظاهر و العلم
الباهر الآقا محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی علیه الرحمه است که جد
بلاواسطه این فقیر است و در بیان عدد اولاد آن بزرگوار و اولاد
اخوه مکرمین و اختین معظمین ایشان است مطلب پنجم در بیان
احوال این احقر العباد است و در آن سه مقصد است مقصد اول
ذکر [illegible] از احوال است از بدو ولادت تا ورود جزیره ممبئی
مقصد دوم ذکر شرذمه از احوال است از بدو ورود جزیره بمبئی تا اوان

مفصل

معظمین

مجملی

اوان

ختم این رساله و در آن ضمن بیان میشود آنچه مقصود است از شرح احوال
هندوستان و اطوار مردمان آن حدود و سامان و در خاتمه آن اشاره
میشود بعدد تصانیفی که از قلم این فقیر تا اوان ختم این رساله بدرجه ظهور
رسیده اند و صورت اجازاتی که علمای اعلام این فقیر را بانها سرافراز
فرموده اند مقصد سوم در بیان احوال سلاطین فرنگ مملکت انگلستان
و احوال پادشاه اکبر و ملک او و احوال کمپنی یعنی جمعی از تجار آن قوم که
مملکت وسیع البنیان هندوستان را مسخر نموده اند و شرح
کیفیت حکومت و ریاست و عادات و صناعات ایشان است
خاتمه کتاب در نصایح متعلقه بسلطنه است مطلب اول در ذکر احوال
شریفه بندگان خلد آشیان عالم فاضل کامل متقی مرحوم مغفور ملا محمد تقی
است فصل بدانکه آخوند مرحوم ابا عن جد مروج دین و مسند شریعت سید
المرسلین بوده اند و الی الآن بحمد الله الملک المنان این نعمت
عظمی در این خاندان باقی است و در اطراف و اکناف بلاد از
اولاد و احفاد آن مرحوم مروجین شریعت و موبدین طریقت و ملتجی و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم اللهم اجعل صلح

و ذکر عدد زبدة العارفین و المجتهدین آخوند ملا محمد تقی مجلسی علیه الرحمه و اولاد و امجاد انجاب او

الی آله فیهم الی یوم القیام بمحمد و آله علیهم السلام و از اجازات
شریفه آن مرحوم معلوم میشود که جد امی ایشان جنت آرامگاه زاهد ربانی
ملا درویش محمد اصفهانی فاضل عامل و مقدس کامل و از تلامذه افضل
المتأخرین و ترجمان المتقدمین عالم ربانی مرحوم شیخ زین الدین عاملی
مخاطب بشهید ثانی بوده است و والد ماجد جد بزرگوار مجتهد کامل اوحدی
شیخ حسن عاملی فاضل و عارف و مروج مذهب اثنا عشریه بوده و
والد مرحوم آخوند مرحوم ملا مقصود علی عارف صاحب کمال و مقدس نیکو
مقال است و اشعار بسیار رنگین از کلک بدایع نگارش بظهور رسیده
و در علم مجلس آرائی ثانی خود نداشته و تخلص مجلسی می‌نموده است
و لهذا این سلسله بمجلسی مشهور شده لهذا و خال آن مرحوم ملا محمد قاسم
از جمله فضلا و عرفا است بلکه والده ایشان نیز مقدسه عارفه صالحه
بوده و میرزا حیدر علی مرحوم سابق الذکر از عالیجناب معلی القاب علامی
امیر عبد الباقی رحمة الله علیه امام جمعه اصفهان نقل فرموده اند که والد آخوند
مرحوم در وقتی از اوقات عازم سفری شد و دو فرزند ارجمند خود آخوند
ملا محمد تقی و ملا محمد صادق را در خدمت علامه مقدس آخوند ملا عبد الله

٥

شوشتری بجهة تحصیل علوم دینیه گذارده سفارش ایشان با آخوند مرحوم
کرده بسفر رفتند در آن اوان موسم عیدی رسید آخوند ملا عبد الله مبلغ
سه تومان نقد بآخوند ملا محمد تقی داده فرمودند که بمصرف ضروریات خود
برسانید آخوند گرفتند عرض کردند که بدون اذن و اجازت والد نمی‌توانم گرفت
چون از خدمت والد استجازه نمود فرمودند که والد شما دکانی دارد
که کرایه او چهارده غازبیکی است و این را بر اخراجات خود تقسیم کرده
ایم مدتیست که باین عادت شده است و حال که این وجه را بگیریم توسعه
بهم خواهد رسید و یقین است که تمام خواهد شد و عادت اولی فراموش
خواهد گردید پس لابد اغلب اوقات اظهار احوال خود بخدمت آخوند
یا دیگری نمائیم و این صلاح ما نیست چون این معذرت بسماع آخوند رسید
ایشان را دعا فرمود مجملاً آخوند مرحوم تحصیل علوم را بخدمت افضل المتقدمین
والمتأخرین شیخ الاسلام والمسلمین شیخ بهاء الدین محمد عاملی قدس
سره و بخدمت علامه زاهد مقدس ورع آخوند ملا عبد الله شوشتری
و غیرهما فرموده است و سکونت آن مرحوم در دار السلطنت اصفهان
بوده است و پایه فضل و مرتبه کمال آن بزرگوار از آن برتر است که زبان

کلیل قلم از علو آن حکایت تواند نمود فامه در سرابع السیر اندکی از آن
وامانده‌تر است که در آن وادی مرحله تواند پیمود و هرچه در فضایل آن
علامهٔ دوران مبالغه رود تا گفته نماید بعد از اوان تحصیل مدتی در نجف
اشرف در مقام مهدی ع به ریاضت مشغول شد و در کتب اخلاق
و تهذیب باطن بجدی کوشید که بتصوف متهم گردید تعالی شأنه عن
ذلک علوا کبیرا و این فساد در اغلب بلاد هندوستان خاصه بلده
لکهنو بسیار شایع است بجدی که اگر کسی اندکی در تهذیب اخلاق
کوشید و از مخربین شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی
از این گرگانی که در لباس میش اند عزلت گزید او را متهم بتصوف که
در نظر عوام کالانعام مطعون و بدنام است سازند سبحان الله کار با آل
و نام بادیگران است اللهم [illegible] و ایاهم بمحمد و آله و از شرح جامعه
کبیره آن بزرگوار مستفاد میشود که سعادت ملازمت صاحب
حضرت الامر بحیث آن مرجع انام در یقظه و منام حاصل شده
است و مصنفات بسیار از او در صفحه روزگار بیادگار است
و الی الآن بالیفات شریفه اش مقبول علمای عرب و عجم از

کبیرا

اهدنی

یادگار

بردبار و فتاوی او معمول لفضلای فضایل شعار است و غایت احتیاط
را در هر باب مرعی فرموده است والحق کلام وحی التیامش در اعلی
درجه متانت است و از مآثر اقلام شریفه اوست کتاب حدیقة
المتقین و کتاب لوامع و رساله مناسک حج و رساله اربعین
حدیث و غیر اینها از کتب و رسایل و حواشی و احصای آنها باعث
اطناب است و در دار السلطنت اصفهان از این سرای
عاریت بریاض جنت شتافت و بعضی از ادبا در تاریخ وفاتش
گفتند قدس الله روحه شریف و اخیاران بلده بارگاه عالی بر مرقد
مقدس او ساخته اند و الی الآن مطاف اهالی و اعالی شهر
است و از آن مرحوم سه پسر بسر حد کمال رسیدند اکبر آنها
آخوند ملا عزیز الله و اوسط ملا عبد الله و اصغر آخوند ملا محمد باقر مصنف
کتاب بحار الانوار و غیره است و چهار دختر یکی فاضله مقدسه صالحه
آمنه بیگم زوجه علامه فهامه ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی است
دوم زوجه فاضل علامه ملا محمد علی استرابادی است سیم زوجه علامه
وحید میرزا محمد بن الحسن الشیروانی مشهور بملا میرزا است که تالیفاتش

و کتاب روضة المتقین

و از آنجمله است حاشیهٔ معالم الاصول که محک افهام علمای کرام است
چهارم زوجهٔ فاضل متبحر میرزا کمال الدین محمد فسائی شارح شافیه است
فضل فاضل نجیب و عارف ادیب جامع الفضائل مولانا عزیز الله
فرزند اکبر آخوند علیهما الرحمه حاوی کمالات بسیار و در تهذیب اخلاق
یگانهٔ روزگار است و در خدمت والد علامه خود و دیگر علمای عظام استفادهٔ
علوم دینیه نموده است و حواشی چند بر مدارک و تهذیب دارند
و در انشاء قلیل النظیر بوده انشاء و وقایع روم آن بزرگوار مشهور
است قلم را طاقت بیان حسن خلق و تقدس و زهد و صلاح و فضائل
ایشان نیست و مع ذلک مستجاب الدعوات ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة بوده اند و در تمول دنیوی ثانی میرزا
محمد تقی تاجر عباس آبادی مشهور بوده است و زمان وفات
ایشان در نظر فقیر نیست و از ایشان یک پسر و دو دختر مخلف شده
بود دختران بلا ولد از دنیا ارتحال نمودند و پسر عالیجناب مقدس
القاب فاضل نحریر میرزا محمد کاظم علیه الرحمه است که در جمیع جهات
ثانی والد خود بوده و از آن مرحوم در هنگام رحلت پسری جاودانی

دو پسر و دو دختر بود از پسران یکی عالی حضرت فردوس منزلت
علامه فهامه میرزا محمد تقی است والمرحوم متعرب الماسی که والد ایشان
در ضریح مقدس حضرت امیر المؤمنین ع در جای دو انگشت مبارک نصب
نموده و هفت هزار تومان در آن زمان ارزش داشت و حال نیز در آن
مکان شریف موجود است مشهور بالماسی شده است و در کمالات
علمی و عملی سرآمد اکثر اهل زمان خود بوده اند و در اواخر سلطنت پادشاه
مشغول نماز جمعه و جماعت در اصفهان بودند و رسائل چند از ایشان است
ولکن بنظر کاتب الحروف نرسیده است و در ماه شعبان سنه ۱۱۵۹ هزار و
یکصد و پنجاه و نه از دار فانی بسرای باقی رحلت فرمود و از آن مرحوم سه
پسر باقی ماند اکبر ایشان جناب غفران مآب میرزا عزیز الله ولد میرزا
حیدر علی سابق الذکر است و اخلاق حسنه ایشان زیاده از آن است که
تحریر توان نمود و از او رساله در اصول دین باقی است و تسلط او در کلام
تاریخ بسر حد کمال بوده است در سنه ۱۱۶۳ یکهزار و یکصد و شصت و سه
برحمت ایزدی پیوستند و اوسط ایشان جناب میرزا ابو القاسم
اصغر میرزا ابو طالب است و پسر دوم میرزا محمد کاظم بن ملا عزیز الله میرزا محمد علی است

و او بفضایل صوری و معنوی موصوف و بزهد و تقوی معروف است
از او پسری و دختری بود اما پسر جناب میرزا محمد رضا مشهور باقا محمد است
و او پسری چند و دختر دارد یکی از دختران جلیله عالی حضرت میرزا محمد باقر
خلف ارجمند مرحوم میر محمد صالح مشهور با فاتکمه دو زبرادر زاده مرحوم
میر محمد حسین بن العلامه میر محمد صالح خاتون آبادی است که ان شاء الله تعالی
ذکر ایشان خواهد آمد و از دختران مرحوم فرزندی مخلف نشده اما

اولاد

صبیه مرحوم میرزا محمد کاظم بن الملا عزیز الله از مرحوم آقا محمد رضی دو پسر و دو دختر است
پسر بزرگ میرزا محمد شفیع بود و او دختر فاضل مقدس ملا محمد قاسم هزار
جریبی را تزویج نموده از او ملا محمد نصیر مشهور با قا میرزا مانده و در هزار جریب
می بود و اولاد چند در آنجا دارد و پسر کوچک میرزا نجی است و فرزند او
منحصر در میرزا محمد صالح مشهور بمیرزا کوچک است و همشیره کوچک میرزا
حیدر علی در حباله او بود و اولاد چند دارد که ذکر میشود و اما دو دختر آقا رضی
یکی جلیله مرحوم فاضل مقدس آقا محمد مهدی منجم باشی که در اصفهان
می بودند و اولادی از او نشد و دختر دیگر زوجه مرحوم میرزا محمد مهدی
تاجر عباس آبادی بوده در اوّل امر و از او آقا کوچک مسمی با

ابنه

٨

ابنه متولد و از آقا کوچک میرزا محمد باقر متولد شد و بعد از میرزا محمد مهدی
زوجه سید فاضل مرحوم میر حبیب احمد آبادی شد و از او دو صبیه متولد
شد یکی والده میرزا محمد علی تاجر خلف مرحوم میرزا فتح الله بود و دیگری
زوجه جناب میرزا ابوطالب بن میرزا محمد تقی الماسی بود و از او
پسری متولد شد و او میرزا حسن علی مشهور با قا میرزا است و

بنات میرزا حیدر علی

یک صبیه که در حباله مرحوم میرزا حیدر علی بوده است و اولاد مرحوم میرزا
عزیز الله بن میرزا محمد تقی الماسی یک پسر است و دو دختر پسر عالی جناب فضایل
مآب علامه فهامه میرزا حیدر علی سابق الذکر است که قلم از او صاف کمال
بعجز و انکسار معترف است حاوی انواع فضایل و نقاوه اتقیا کامل
است در علوم عقلی و نقلی امام همام و از افاضل علمای اعلام بوده است
و در دار السلطنه اصفهان مدتی مرجع خاص و عام و ملجاء کافه انام
بود و در حفظ انساب این سلسله علیه مهارت تامه داشتند و در اغلب
این احوال اعتماد این فقیر بر قول ایشان است و در بین اوقات بسرای جاودانی
ارتحال فرمود و پنج پسر و دو دختر از ایشان مخلف شده است اما پسرها
یکی عالی جناب میرزا محمد علی که از صبیه جناب میرزا ابوطالب عم آن مرحوم است

جناب

وچهار دیگر میرزا محمد کاظم و میرزا محمد تقی و میرزا عزیز الله و میرزا محمد صالح ملقب باقا
بزرگ است و دو صبیه از حلیله دیگر که دختر عالیجناب غفران مآب آقا محمد
هادی بن آقا محمد شفیع بن آقا محمد هادی بن الفاضل العلامه المولی محمد صالح مازندرانی
متولد شده اند و دو همشیره جناب میرزا حیدر علی مرحوم یکی زوجه آقا عبد الغنی
حکاک بود و از آن صبیه بود که زوجه میرزا بابای عم زاده آقا عبد الغنی مزبور
بود که در قصبه قمشه میبود و از آن یک دختر است که زوجه قهرمان نامی است
و دو پسر که مجموعه در طهران می بودند و همشیره دیگر آن زوجه میرزا کوچک
بن میرزا یحیی سابق الذکر بوده است و از او چهار پسر بسماع رسیده است میرزا
یحیی مشهور بمیرزا بابا و میرزا کاظم مشهور بمیرزا بزرگ و میرزا محمد تقی مشهور
باقاجان و میرزا محمد رحیم مشهور باقا و از او دو فرزند اول ایشان چند اولاد
مسموع شده و نام ایشان در نظر نیست و اولاد عالیجناب میرزا ابو القاسم
بن میرزا محمد تقی الماسی سه پسر و یک صبیه مسموع شده است پسران میرزا
احمد و میرزا محمد محسن و میرزا محمد تقی و صبیه زوجه ابن عم خود میرزا محمد حسین خلف
میرزا ابو طالب است و از میرزا احمد و همشیره اش اولاد چند بهم رسیده
است و اسامی ایشان در نظر نیست و اولاد عالیجناب میرزا ابو طالب بن

میرزا

میرزا محمد تقی مذکور دو پسر و دو صبیه است از پسران یکی عالی حضرت
نیکو خصلت میرزا حسن علی مشهور باقا میرزا است که بحمد الله چند اولاد
دارد و او و همشیره بزرگش که والده میرزا محمد علی بن میرزا حیدر علی است
از صبیه مرحوم میر حبیب است که سابق مذکور شد و یکی میرزا محمد حسین
است او و همشیره کوچک که هر یک للّه الحمد اولاد چند دارند از
نواده دختری مرحوم میرزا محمد جعفر خلف غواص بحار الانوار ملا محمد باقر
مجلسی متولد شده اند حفظهم الله من الآفات و برد قبورهم اصحاب
السعادات فصل ۳ فاضل مقدس صالح جناب فضایل مآب نقاوة
الفضلاء المجتهدین مولانا عبد الله علیه الرحمة که فرزند اوسط آخوند ملا محمد تقی
مرحوم است شمه از فضایل و مناقب آن دریای بیکران فضیلت
را در این مختصرات محصور داشتن از مقوله آب بحر در کوزه گنجاندن
است در تقدس ذات یگانه آفاق بوده است از آن تعلیقات
شریفه بر کتاب حدیقة المتقین والد مرحوم آن جناب بنظر رسیده است
که از آن شمه از مراتب فضل و تبحر او معلوم میشود و هنگام وفات
آن سرور معلوم این فقیر نیست اولاد امجادش سه پسر بوده اند

یکی فاضل علامه ملا محمد نصیر دوم مقدس عالم صالح ملا زین العابدین علیم
زاهد متقی ملا محمد تقی و ملا محمد نصیر فاضل قلیل النظیر بوده و مجلدات بحار را
ترجمه فرموده و حواشی چند بر شرح لمعه دارد لکن بنظر فقیر نرسیده است
و پسران آن مرحوم آقا رضی مرحوم است که صبیه میرزا محمد کاظم بن ملا عزیز الله
در حباله او بوده و اولادش تماما سالقائد کور شدند و همشیره یا
صبیه ملا محمد نصیر زوجه مرحوم میرزا ابوطالب خلف سید فاضل امیر ابو المعالی
طباطبایی بوده است و آخوند ملا زین العابدین مرحوم مقدس تقی است زاهد
وفی الجمله در مرحله علوم ریاضت کشیده است و اولاد او یکی مرحوم ملا
محمد مؤمن بوده است و خلف او مرحوم آقا حسین مشهور نجفی است
که مجاور نجف اشرف بوده است و دو دختر که یکی زوجه آقا ابن
ریح کش است و از و میرزا جعفر کاذرو اولاد چند بوجود آمده است که
در اصفهان می باشند و خلف دیگر ملا زین العابدین آقا عبد الله است
و او را پسری بود آقا محسن نام که با والد خود در راه مشهد مقدس
رضوی وفات یافت و از آقا محسن دو دختر بود و پسری مرحوم
بحاجی محمد علی که در کربلا معلا مشغول صحافی بود و الحال حیات و ممات

او بر

او بر فقیر معلوم نیست و از او چند اولاد هست و از دختران یکی زوجه
آقا حسین نجفی سابق الذکر بود و دیگری حالش معلوم نیست و همشیره
آقا عبد الله مرحوم زوجه سید حسن نامی بود در اصفهان و از او ولدی
هست و اولاد ملا محمد تقی بن ملا عبد الله مذکور یک پسر است میرزا محمد علی جاکوی
عالی جناب مرحوم میرزا حیدر علی و از او یک صبیه است زوجه آقا
هادی صباغ در اصفهان و سه دختر است یکی والده مرحوم میرزا عزیز الله
والد میرزا حیدر علی و یکی زوجه آقا عبد الله مجلسی مذکور و دیگری زوجه
فاضل علامه ملا محمد طاهر در توسفادرانی و اولاد ایشان معلوم فقیر
نیست و احوال مرحوم مغفور آخوند ملا محمد باقر مجلسی و اولاد ایشان
در مطلب دوم خواهد آمد و الحال شروع میشود بذکر اولاد دختران
مرحوم جنت مکان آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه بغیر آمنه بیگم زوجه مرحوم
مغفور آخوند ملا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه و ذکر آنها در مطلب
سیوم خواهد آمد فصل اولاد علامه وحید آخوند ملا محمد علی استرابادی علیه الرحمه از صبیه آخوند
مجلسی مرحوم دو پسر بود یکی فاضل مقدس علامه ملا محمد شفیع
و دیگری علامه مقدس ملا کمال الدین حسین از مرحوم ملا محمد شفیع دو پسر

بود یکی ملا محمد قاسم و یکی ملا محمد طاهر و دختری که جده مرحوم آقا هادی
بن آقا محمد علی بن آقا هادی مشهور است و اولاد ملا محمد قاسم یکی
مرحوم آقا محمد تقی بود و دیگری آقا عبد الله که سالها در نجف اشرف
مجنون بود و دیگری والد مرحوم حاجی محمد عطار که در اولاد میر ابو المعالی
مذکور خواهد شد و آقا محمد تقی مرحوم را از صبیه مرحوم آقا محمد مهدی بن آقا
هادی بن ملا محمد صالح دو پسر بود یکی حاجی مهدی کفش دوز و دیگری
حاجی محمد علی و هر دو در اولاد میباشند و از نواده ملا میرزای شیروانی
پسری داشت آقا ابو الحسن که اولاد لطاعون طی شدند و آقا
محمد تقی را دختری است در نجف اشرف و از آقا عبد الله مجنون
دو دختر بود یکی زوجه حاجی مهدی کفش دوز و دیگری احوالش معلوم
نیست و از حاجی محمد عطار مذکور حاجی میرزا مخلف شده و در مشهد
کاظمین بود و از ملا محمد طاهر بن ملا محمد شفیع پسری مخلف شد ملقب
بآقای و او را پسری بود ملا حسین ملقب بمیرزا کوچک اصم و
از میرزا کوچک دختری بود و در یزد بوده است و از اولاد مرحوم ملا
کمال الدین حسین آقا محمد باقر است که در عتبات می بود و میرزا احمد

که در

که در اصفهان وفات یافت و والد میرزا کمال الدین حسین ثانی که
او نیز در عتبات وفات یافت و صبیه نیز داشت که دختر و باکره
بود تا پیر شد فصل یکی دیگر از دختران آخوند مرحوم در حباله جناب
مستطاب عمدة المدققین و زبدة المحققین مرحوم مغفور آخوند ملا میرزا
محمد بن الحسن الشیروانی مشهور بملا میرزا علیه الرحمه است و آن عالیجناب
از افاضل روزگار و از علمای عالی مقدار است حواشی مختصر
الاصول و معالم الاصول و غیر آنها از رسایل و تعلیقات آن جناب
محک افهام اعلام است و اولاد امجاد آن مرحوم از صبیه مرحوم آخوند
یکی فاضل مقدس و عالم متبحر ملا حیدر علی مجاور نجف اشرف است
و تصلبش در مذهب حق بدرجه کمال بود در مسایل اصولیه طریقه
سید مرتضی علیه الرحمه را داشت و دیگری صبیه بود و اولاد ملا
حیدر علی مرحوم سه پسر بودند آقا علی بزرگ و آقا علی ثانی و آقا
علی ثالث و دختری که از صبیه آخوند ملا محمد باقر علیه الرحمه متولد
شده بود و او زوجه فاضل مقدس آقا میرزا ابو البشر ملا محمد تقی
کیلانی بود و از او دو دختر بهم رسید یکی زوجه آقا محمد تقی ولد ملا محمد

اولاد و عقب ملا میرزای شیروانی

قاسم بن ملا محمد شفیع استرابادی سابق الذکر بود و از و دختری
در نجف اشرف بود که مذکور شد و دیگری زوجه حاجی محمد تقی
قلی کلاه دوز و از ایشان پسری موسوم باقا محمد و دختری که زوجه
حاجی زین العابدین قناد بود بهم رسید و هر دو فوت شدند و اولاد
ایشان در اصفهان موجودند و صبیه مرحوم ملا میرزا شیروانی
زوجه فاضل مقدس ملا محمد تقی گیلانی بود و از ایشان اولاد بسیار
بهم رسیده است اول آقا میرزا مذکور دوم آقا علی سیم آقا محمد کاظم
چهارم آقا محمد صادق و دو صبیه اولاد آقا میرزا ذکر شد و اولاد آقا
علی منحصر در صبیه بود که زوجه حاجی رجب علی ریخته گر بود و از او دو
دختر مخلف شد یکی زوجه مرحوم حاجی رمضان علی ریخته گر بود که
در عتبات بود و اولاد آقا محمد علی و آقا عبد الرزاق است و دیگری
زوجه مرحوم مغفور آقا محمد رضا مشهور باقا میرزا کفن نویس خلف مرحوم
آقا محمد صادق مذکور است که والده مرحوم آقا محمد کاظم و آقا حسین است
و آقا میرزا و آقا محمد کاظم در کربلا معلی بستم سپاه شقاوت دستگاه
وهابی با جمع کثیری از مجاورین و زوار مقدسین شهید شدند در روز

پسر آقا محمد کاظم ٥

جمعه

عید غدیر سنه ١٢١٦ یکهزار و دویست و شانزده و تفصیل این مقدمه در مطلب
پنجم مذکور خواهد شد و آقا حسین در مرشد آباد بنگاله در شهر
رمضان المبارک سنه ١٢٢٣ یکهزار و دویست و بیست و سه برحمت
ایزدی پیوست و در آن بلده مدفون شده و اولاد مرحوم آقا محمد کاظم
بن ملا محمد تقی دو پسر بود که بلا عقب برحمت ایزدی پیوستند و سه
دختر یکی جلیله مرحوم ملا عزیز الله خوانساری بود و از او مرحوم حاجی ابوالقاسم
مشهور بحجله و از او حاجی محمد علی و یک صبیه متولد شدند حاجی ابوالقاسم
در کربلا معلی در این اوقات برحمت ایزدی پیوست و از او
دو پسر مخلف شد یکی آقا مهدی که اکبر اولاد اوست و یکی دیگر و
دختری و پسری از او در مقدمه وهابی شهید شدند و اولاد
حاجی محمد علی را بتوفیق معلوم فقیر نیست و از صبیه ملا عزیز الله یک
صبیه باقیست و دختر دیگر آقا کاظم زوجه مرحوم حاجی ابو الحسن بن
آقا علی نقی همشیره زاده آقا بزرگ مرحوم است و فرزند او آقا
عبد الحسین کفن نویس است که حال در کربلا معلی می باشد و عدد
اولاد او معلوم فقیر نیست و از صبیه ثالثه صبیه بود و حال معلوم نیست

که در کجاست و والد مرحوم آقا محمد صادق بن ملا محمد تقی آقا میرزا الکفن نویس
سابق الذکر است و دو صبیه مرحوم ملا محمد تقی یکی زوجه مرحوم میرزا محمد جعفر خلف
علامه مغفور مبرور ملا باقر مجلسی بوده است و از و صبیه بود متوفیه شد و
دختری از و هست که زوجه میرزا ابوطالب عموی مرحوم میرزا حیدر علی
بوده است و از و میرزا حسین و زوجه میرزا احمد بن میرزا ابوالقاسم عموی
دیگر میرزا حیدر علی متخلف شده است و دیگری زوجه مرحوم آقا علاء الدین
محمد و والده مرحوم حاجی محمد جعفر است و من بعد در اولاد آخوند ملا محمد صالح
احوال حاجی محمد جعفر بیان خواهد شد و اولاد مرحوم مغفور علامه نحریر میرزا کمال الدین
محمد فسائی در این اوقات معلوم نیستند و جمعی دیگر انتساب بسلسله
علیه آخوند مجلسی علیه الرحمه دارند و لکن طریق نسب آنها معلوم نیست
یکی میرزا صالح ساکن بندر هوگلی قریب کلکته است و عالی جناب میرزا
حیدر علی قدس سره در رساله نسب نامه که تالیف فرموده است
جناب غفران مآب جامع المعقول والمنقول شیخ محمد علی متخلص بحزین را
که از سوء رفتار پادشاه قهار نادرشاه افشار بسمت هندوستان
رفته در بنارس ساکن شد و در آنجا برحمت ایزدی پیوست از منتسبان

منتسبان

بان

باین سلسله نوشته اند و راه نسبت او را بیان نکرده اند و احوال بیان این و
شیخ مرحوم در مطلب پنجم خواهد آمد و دیگر آقا ملا امامی است که در نجف اشرف
بوده است و از این قبیل بسیارند چون مفصل معلوم نبود نگارش نشد
حشرهم الله مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین

مطلب دوم در ذکر فی الجمله از احوال و اولاد عالی جناب مقدس القاب
افضل المتقدمین والمتاخرین ناشر احکام سید المرسلین آخوند ملا محمد باقر
مجلسی علیه الرحمه است که فرزند کوچک آخوند مرحوم است فضل آن مرحوم
که ذره از آفتاب مکرمت و فضیلت و جامعیت و حالات و کرامات
و مجاهدات و ضبط اوقات و طور معاش و مکارم اخلاق آن زبده
آفاق را شرح دهم کتابی شود نهایت مبسوط بسیاری از مطولات باید که
بر مقصری از احوالاتش اشاره رود افاضل و مستعدان از ذکر محامد
اوصاف او معترف بقصور و در رسیدن باولین پایه از مدارج معارج
مناقبش بار سایر از دماغ مخمور اند منبع بحار الانوار و مؤید بتاییدات
کردگار و از نوادر روزگار بود سیمای عالم فضیلتش بر اصحاب معرفت ظاهر
و در یک مصنفاتش جلاء العیون ارباب بصایر [illegible]

عیون

افادات آن بزرگوار حیات بخش قلوب مومنان و عین حیات دلهای
مشتاقان است ولادت با سعادتش در دار السلطنت اصفهان در
ابتدای سنه یکهزار و سی و هشت هجری اتفاق افتاد و در ان بلده از این دار
فانی بسرای جاودانی ارتحال فرمود و در بارگاه والد ماجد خود مدفون است و
تاریخ وفاتش قدس الله روحه الشریف است مراتب علوم را در
خدمت والد ماجد خود استفاده نمود و در اندک زمانی جامع علوم دینیه
و معارف یقینیه و حاوی کمالات صوریه و معنویه گردید و صیت فضایلش
با وجود پدر بزرگوار باطراف و اکناف عالم و باعالی و ادانی هر دیار رسید و
از بعضی الثقات شنیده ام که از مرحوم اخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه نقل کرده
است که در شبی از شبها بعد از نماز تهجد و گریه و زاری بدرگاه قادر
خود را حالتی دیدم که هرچه از درگاه احدیت مسئلت کنم البته باجابت مقرون
شده عنایت خواهد شد و در دل خود متفکر بودم که کدام چیز از امور اخرویه
یا دنیویه بخواهم ناگاه آواز گریه محمد باقر را که در گهواره بود شنیدم بلا تامل عرض
کردم که خداوندا بحق محمد و آل محمد این طفل را مروج دین و ناشر احکام سید المرسلین
بگردان و او را موفق بتوفیقات بی پایان خود بدار و یقین حاصل است
که

که این خوارق عادات که از ان بزرگوار بظهور رسیده است نتیجه
همان دعای چنین بزرگواری بود زیرا که آن مرحوم از جانب سلاطین صفویه
رضوان الله علیهم بمنصب جلیل شیخ الاسلامی مثل اصفهانی منصوب بودند
و جمیع مرافعات و طی دعاوی مسلمین را بوضع شایسته متوجه میشدند
و در عقود و نکاحات و نماز اموات و ضیافات و جماعات و عیادات
مومنین تشریف فرما میشدند بلکه کثرت ضیافات بحدی بوده است که
شیخ متوجه بوده اسامی اشخاصی را که وعده ضیافت از انجناب میگرفتند
در طوماری مینوشت و چون مرحوم اخوند از نماز مغرب و عشا فارغ میشدند
بعرض میرسانید که امشب در خانه فلان شخص موعود میباشند اخوند
تشریف میبردند و در تدریس نهایت شوق را داشته اند و شاگردان
و تلامذه نامدار از او در صفحه روزگار یادگار میباشند و از انجمله است فاضل
مقدس ربانی سید نعمت الله جزایری و فاضل نحریر ملا ابو الحسن نجفی
عاملی و فاضل نبیل المعظم میرزا علاء الدین محمد گلستانه شارح نهج البلاغه و
غیر ایشان از فضلای بسیار که اگر بذکر اسامی شریفه ایشان پردازد هر اینه محتاج
بنوشتن رساله علیحده خواهد شد و شرافت طواف حرمین شریفین را

درباره و زیارت ائمهٔ عراق علیهم السلام مکرر مشرف شده اند و امور
معاش و حوائج دنیویه خود را نیز بخوبی و انضباط تمام متوجه بوده اند و مع ذلک
کثرت القدر تألیف و تصنیف از ایشان بدرجه ظهور رسیده است که از
حوصله تحریر و تقریر افزون است چنانکه معلوم خواهد شد و ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و مع ذلک در فصاحت تعبیر و
شیرینی گفتار بزرگوار علیا درجه قصوی رسیده است و در ترجمه
کلام عربی در جمله فضلا و علما کسی ثانی آن بزرگوار نشده است لطافت
و دقائق لفظیه را که در الفاظ غریبه بوده است همه را در ترجمه آن الفاظ
ملاحظه فرموده است و در ترویج دین القدر کوشیده است که عبد العزیز
دهلوی که از علمای معاصرین و از اهل سنت و جماعت است در تحفه
اثنا عشریه که در بعض اوقات در ابطال مذهب شیعه و احقاق مذهب
خود تألیف کرده است نوشته است که اگر دین شیعه را دین آخوند
باقر مجلسی بگویند رواست زیرا که این مذهب را او رونق داده است
و سابق بر این القدر عظمی نداشته است و حق آنست که ترویج دین مبین
در ان جز و زمان القوت قلم آنجناب و زور شمشیر پادشاهان صفویه

دولی

۱۵

قدس الله اسرارهم بوده است و در جمیع ازمنه و اوقات علمای دین مبین با عنایت
سلاطین عظام واجب الاحترام تائید شریعت و توضیح طریقت و ملت فرموده اند
و احقاق حق بعد از افضال حضرت باری جلت عظمته بدون همت ایشان صورت پذیر نیست
است چنانکه در بعض اعصار مذهب باطل صوفیه ضلالت شعار در دار الایمان ایران
بنهایت اشتهار رسیده بود جناب مستطاب غفران مآب زبدة المجتهدین والد
ماجد فقیر قدس سره الشریف باعانت و تائید پادشاه جمجاه عالم پناه خلد الله
مؤید زمان بتوفیقات ملک سبحان آنکه از بیم سطوتش حواس سلاطین
اسلام و کفر پریشان‌تر از اوراق خزانی و دماغ نخوت شان پراکنده‌تر از
گلهای زمستانی است و مریخ خون آشام از هیبتش در زیر بال نسر طایر
پنهان گردیده و شیر برین از دهشتش مسکن بر خولش در دیده غنچه بار کاش
قبله نزدیک و دور و ادراک نوازش و الطافش شفا ده بزرگ و خورد است
اعنی السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابو النصر المؤید بلطف الله الملک
القهار السلطان فتح علی شاه قاجار نصر الله اوضع اعداء الدین و لتشیید
شریعة سید المرسلین صلوات الله علیه و آله اجمعین قلع و قمع شد و در اطراف
و اکناف آن مملکت اشخاصی را که اختیار این مذهب کرده بودند تو به داده

بن الخاقان

واخل زمرهٔ سلاطین کردند و این آتش و فتنه را خاموش نمودند و باعث نجات
چندین هزار کس از مسلمانان شدند و در ابطال آن مذهب کتابی بنام نامی و اسم
گرامی آن پادشاه عالم پناه موسوم بتحفه الشاهیه از قلم معجز شیم آن بزرگوار بدر جلوه
رسیده و آن قریب سیزده هزار بیت است و چون سایر مؤلفاتش در صفحهٔ
روزگار یادگار است مجملاً آخوند مرحوم در خدمت سلاطین صفویه عزت تمام
داشت و اغلب تصانیف خود را بنام نامی ایشان مزین فرموده است و
بعضی از ثقات علمای اعلام [illegible] المرحوم اسامی و عدد تصانیف
آنجناب را ضبط کرده است و چون در آن فواید بسیار بود در این اوراق ذکر
میشود بدانکه تصانیف آخوند مرحوم قدس الله سره روحه بر دو نوع است
اوّل در بیان با لغات عربی و آن هجده عدد است اوّل کتاب بحار الانوار
است و سبب تألیف این کتاب آنست که بعد از واقعه کربلای معلی
خلفای بنی امیه علیهم اللعنه بسیار قوی بودند و تقیه بسیار شدید بود و اکثر
شیعیان را باین جهت کمتر بخدمت ائمه میرسیدند و احادیث فرا میگرفتند
تا زمان حضرت امام محمد باقر و امام جعفر علیهما السلام که ملاعین بنی امیه منقرض
شدند و هنوز خلفای بنی عباس استقلال تمام بهم نرسانیده بودند و تقیه

بنا

بسیار کم بود و شیعیان و موالیان بسیار بخدمت آن دو بزرگوار میرسیدند و
احادیث فرا میگرفتند و چهار صد کتاب حدیث نوشته شد که مشهور
بچهار صد اصل است و در اعصار بعد بسبب عدم اعتبار مردم بضبط احادیث
و رغبت ایشان بعلوم حکمی و اقوال فلاسفه بسیاری از چهار صد اصل
تلف شده بود لهذا آخوند مرحوم قدس الله روحه سعی بلیغ در ضبط و
بهم رسانیدن چهار صد اصل نمود با آنکه دولت و کثرتی آنجناب را بهم رسید
و از راه اینکه مبادا بار دیگر باقی تلف شود مجموع را در این کتاب جمع
نمودند و مشکلات احادیث را همگی بیان و توضیح فرمودند و این کتاب
مشتمل است بر بیست و پنج مجلد و از آنجمله شانزده مجلد آن کتاب باتمام رسیده
است اوّل جلد عقل و علم و آن دوازده هزار بیت است دوّم جلد توحید
و آن شانزده هزار بیت است سوّم جلد عدل و معاد و آن بیست هزار
بیت است چهارم جلد احتجاجات و آن شانزده هزار بیت است پنجم
احوال پیغمبران از آدم تا خاتم المرسلین و آن چهل هزار بیت است ششم
تاریخ احوال پیغمبر ما و آن شصت و هفت هزار بیت است هفتم جلد امامت و
آن شصت و یک هزار بیت است هشتم جلد فتن و محن یعنی فتنها و محنتها که

بعد از رحلت رسول خدا ص بر حضرت امیر المومنین و فاطمه و حسنین و شیعیان
ایشان واقع شد و آن شصت و یکهزار بیت است دهم احوال
حضرت فاطمه و حسنین ع و آن بیست و سه هزار بیت است یازدهم
احوال حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق
و امام موسی کاظم صلوات الله علیهم و آن هجده هزار بیت است دوازدهم
احوال حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری
علیهم السلام و آن دوازده هزار بیت است سیزدهم احوال حضرت
صاحب الامر صلوات الله علیه و آن بیست و یکهزار بیت است چهاردهم
جلد سما و عالم و آن هشتاد هزار بیت است پانزدهم جلد طهارت و صلوات
و این موافق ترتیب کتاب جلد هجدهم است و دو جلد در میان نوشته نشده
است و آن یکصد و یکهزار و پانصد بیت است شانزدهم جلد زیارات ائمه
علیهم السلام و آن جلد بیست و دویم کتاب است و چند جلد در میان نوشته
نشده و آن سی هزار بیت است و یک جلد نیز ناتمام است که آن جلد
کفر و ایمان است و آن ده هزار بیت است دوم کتاب مرآت العقول
فی شرح اخبار آل الرسول و آن کتاب شرح کافی است و قدری از آن نا

نهم احوال حضرت امیر المومنین عم و آن تخمیناً ده هزار بیت است

تمام است زیرا که از اصول نصف کتاب و تمام کتاب عشره مانده
است و از فروع نصف کتاب صلوات و تمام کتاب زکوة و خمس مانده
است و این کتاب تخمیناً صد هزار بیت است سیم کتاب ملاذ الاخیار
و آن نیز ناتمام است زیرا که تا کتاب صوم نوشته شده است و آن تخمیناً
هزار بیت است چهارم کتاب شرح اربعین است و آن شرح چهل حدیث است
و دوازده هزار و پانصد بیت است پنجم فواید الطریفه فی شرح الصحیفة الشریفة
است و آن نیز ناتمام است زیرا که تا دعای چهارم نوشته شده است و
این فقیر حسب الوصیت آن مرحوم شروع در اتمام آن نموده ام و بحمد الله تعالی
الحال شرح یک دعا نوشته شده است امید چنانست که بزودی حق تعالی
توفیق اتمام دهد و آن چهار هزار بیت است ششم رساله رجال است و آن
هزار بیت است هفتم رساله اعتقادات است و آن را در یک شب تالیف
نموده است و آن هفتصد و پنجاه بیت است هشتم رساله اوزان است
و آن اول کتابیست که تالیف نموده است و دویست بیت است
نهم رساله شکیات نماز است و آن هفتصد و پنجاه بیت است دهم جواب
مسایل متفرقه که مسمی به مسایل هندیه است و آن مسئله چند است که مرحوم مغفور مولانا

عبد الله برادر او از هند فرستاده و از او سؤال نموده است و آن یکصد و
پنجاه بیت است و حواشی متفرقه بر چهار کتاب حدیث و غیر آنها که از
کتب حدیث و کتب فقه نوشته است آنها تخمیناً صد هزار بیت میشود
نوع دوم در بیان کتابهای فارسی و آن چهل و نه عدد است اوّل عین
الحیوة که مشتمل است بر مواعظ و قصص و نصایحی که رسول خدا صلی الله علیه و
آله و سلم با ابی ذر رضی الله عنه فرموده و قریب صد مواعظ و قصص مشتمله بر
ترک دنیا مثل قصه بلوهر و یوذاسف و غیر آن در ان کتاب مذکور شده
است و آن بیست و یک هزار بیت است دوم مشکوة الانوار و این مختصر است
از کتاب عین الحیوة و سه هزار بیت است سیم حلیة المتقین و آن
مشتمل است بر اعمال و افعال چند که اکثر اوقات ضرور میشود مثل ناخن گرفتن
و شارب گرفتن و حمام رفتن و سر تراشیدن و سفر رفتن و آداب عروسی
و زفاف و عقیقه و غیر آن و آن دوازده هزار بیت است چهارم حیات
القلوب و آنچه نوشته شده است سه مجلد است اوّل تاریخ احوال
حضرت آدم تا حضرت رسول صلعم و احوال بعضی از پادشاهان سلف که معاصر
انبیاء سلف علیهم السلام بوده اند و آن بیست و شش هزار بیت است

دوم

دوم احوال پیغمبر صلعم و آن سی و شش هزار بیت است سیم جلد نبوت و امامت
که مشتمل بر ادله عقلیه در اثبات نبوت و امامت و فواید فرستادن پیغمبر و
امام و این جلد ناتمام است و قدر قلیلی از آن نوشته شده است و آن سه هزار
بیت است پنجم تحفة الزائر و آن مشتمل است بر زیارات ائمه علیهم السلام و
آن سیزده هزار بیت است ششم جلاء العیون و آن مشتمل است بر
تاریخ ولادت و کیفیت شهادت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و معجزات ایشان و قدری احوال ایشان و آن بیست و دو
هزار بیت است هفتم مقباس المصابیح و آن مشتمل است بر تعقیبات نمازهای
شبانه روزی و آن پنج هزار بیت است هشتم ربیع الاسابیع که مشتمل است
بر اعمال هفته و آن سه هزار بیت است نهم زاد المعاد و آن مشتمل است
بر اعمال دوازده ماه و سال و آن پانزده هزار بیت است دهم رساله دیات
و آن مشتمل است بر آنکه هر زخمی که کسی بدیگری زند یا او را بقتل رساند چه قدر باید دیه
بدهد و آن سه هزار بیت است یازدهم رساله شکیات نماز و آن یکصد و
پنجاه بیت است دوازدهم رساله اوقات نوافل شبانروزی و آن صد و پنجاه
بیت است سیزدهم رساله رجعت و آن مشتمل است بر کیفیت برگردیدن

ائمه علیهم السلام و شیعیان ایشان در آخر الزمان و آن دو هزار بیت است
چهاردهم ترجمهٔ رسالهٔ مالک اشتر که مشتمل است بر ذکر نامهٔ حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بمالک اشتر نوشته است و در اینجا مذکور است که حاکم چگونه باید بار
سلوک کند و آن هزار بیت است پانزدهم رسالهٔ اختیارات و آن مشتمل است
بر آنکه هر کاری را آدمی در چه روز از روزهای ماه اختیار کند خوبست و آن پانصد
بیت است شانزدهم رسالهٔ بهشت و دوزخ و آن نهصد بیت است هفدهم
رسالهٔ جنایز که مشتمل است بر تکفین اموات و کیفیت نماز و دفن ایشان و آن
نهصد بیت است هجدهم رسالهٔ کبیرهٔ اعمال حج و عمره و آن هزار بیت است نوزدهم
رسالهٔ صغیرهٔ حج است و آن مختصریست از رسالهٔ سابق و نهصد بیت است
بیستم رسالهٔ مفاتیح الغیب مشتمل است بر ذکر اقسام استخاره و آن هزار و پانصد
بیت است بیست و یکم رسالهٔ مال ناصب که چه نحو باید نمود و آن پنجاه بیت است بیست و دوم
رسالهٔ زکوة که از چه چیز زکوة واجب است و در چه چیز نیست و آن پنجاه بیت است
بیست و سیم رسالهٔ کفارات که در کجا کفاره باید داد و آن یکصد بیت است بیست و چهارم
رسالهٔ آداب تیر اندازی و آن پنجاه بیت است بیست و پنجم رسالهٔ النکاح بیست و ششم
رسالهٔ نماز شب و آن نیز پنجاه بیت است بیست و هفتم رسالهٔ آداب نماز و آن هزار

مال ناصب

بیت است بیست و هشتم رسالهٔ تحقیق آیهٔ کریمهٔ السابقون السابقون اولئک
المقربون فی جنات النعیم بیست و نهم رسالهٔ فرق میان صفات ذاتی و
صفات فعلی حق سبحانه و تعالی و آن دویست بیت است سی ام رسالهٔ تعقیب
مختصر نمازهای شبانه و آن صد بیت است سی و یکم رسالهٔ تحقیق بداء و آن نیز
صد بیت است سی و دوم رسالهٔ جبر و تفویض که مشتمل است بر آنکه حق تعالی در
افعال بندگان دخیل است یا نه و آن نیز صد بیت است سی و سیوم ترجمهٔ رسالهٔ فرحة
الغری که مشتمل است بر معجزات و امور غریبه که نزد قبر مطهر حضرت امیر المؤمنین ع
بظهور رسیده و آن چهار صد بیت است سی و چهارم ترجمهٔ توحید مفضل و مشتمل است
بر حدیث طولانی که مفضل از حضرت صادق علیه السلام در باب یگانگی حق تعالی و علم و حکمت
او روایت کرده است و آن دو هزار و ششصد بیت است سی و پنجم ترجمهٔ توحید
حضرت امام رضا ع و آن مانند توحید مفضل و نهصد بیت است سی و ششم ترجمهٔ زیارت
جامعه و آن دویست بیت است سی و هفتم ترجمهٔ دعای کمیل و آن نیز دویست
بیت است سی و هشتم ترجمهٔ دعای مباهله و آن یکصد و پنجاه بیت است سی و نهم
ترجمهٔ دعای سمات و آن دویست بیت است چهلم ترجمهٔ جوشن صغیر و آن
یکصد بیت است چهل و یکم ترجمهٔ حدیث عبد الله بن جندب و آن دویست بیت است

چهل و دوم ترجمه حدیث جابر بن ضحاک آن در اعمال و آداب است که از حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست و آن سیصد بیت است چهل و سوم ترجمه قصیده دعبل
خزاعی است که در مدح حضرت امام رضا علیه السلام گفته است و آن یا نصد بیت است چهل و چهارم ترجمه
حدیث سته اشبار و آن مشتمل است بر ذکر شش چیز که بنده در اتحاد حقی بند او و آن
صد بیت است چهل و پنجم التشاق که در وقت مراجعت از کربلا معلی و نجف اشرف
در باب اشتیاق با مکان اشرف نموده است و آن سیصد بیت است چهل و ششم
مناجات و آن صد بیت است چهل و هفتم صوارع الیهود که مشتمل است بر ذکر حکومت
خزیمه یهود و آن صد و پنجاه بیت است چهل و هشتم جواب سؤالهای متفرقه و آن مشتمل
است بر جواب از سؤالهای که مردم از او نموده اند و جواب است از چند که بسیار چیزی در آن گفته
در اتحاد مذکور است و آن بحر ارمست است چهل و نهم حق الیقین و آن مشتمل است بر
اصول دین و آن سی و یکهزار بیت است و آخر تصنیفات آن مرحوم مغفورت
اسکنه الله بحبوح الجنان و عدد ابیات جمیع آنچه مذکور شد از عربی
و فارسی چهارده لک و دو هزار و هفتصد بیت میشود و هر لک عبارت از صد هزار
بیت است و بر کاه بر سن آن مرحوم که هفتاد و سه سال بی زیاد و کم است قسمت
شود سالی نوزده هزار و دویست و یازده بیت و یازده حرف میشود و ماهی یک هزار

و ششصد

و ششصد و یک بیت و سیزده حرف و چهارده لک حرف میشود و روزی
پنجاه و سه بیت و هفده حرف و نصف حرف میشود و اگر بر سن التکلیف که پنجاه و شش
سال است قسمت شود سالی بیست و چهار هزار و یکصد و هفتاد و هفت بیت و
سی حرف میشود و ماهی دو هزار و چهارده بیت و چهل حرف میشود و روزی
شصت و هفت بیت و هشت حرف میشود تمام شد کلام فاضل مذکور در شرح
احوال الصنفات الجناب محلا لنظر تخلوص نیت و صفای باطنی که ذات علامه
بر تکثیر تحقیقات و تدقیقات در افادات مصنفات آنعالی درجات بحدی مقبول
طباع شده بدرجه اشتهار رسیده است که از بلاد کفر و اسلام جای نخواهد
بود که از آنها خالی باشد و از جمعی از ثقات شنیده ام که در از منه سالفه کشتی
طوفانی شد و مردمان آن کشتی بعد از رنج و محنت بسیار در جزیره از جزایر افتادند
که اهالی آن از اسلام در آن اثری نبود چون یکباره آمدند در خانه شخصی مهمان شدند
در هنگام صحبت معلوم کردند که آن مرد مسلمان است با او گفتند که با وجود آنکه این جزیره دار
الکفر است و از اسلام در آن نشانی نیست و تو در این شهر مسلمان رفته بابت
بر اسلام تو چیست آن شخص کتابی رفته کتاب حق الیقین مرحوم آخوند را آورد و گفت
من و قبیله من از برکت و ارشاد این کتاب بدرجه اسلام رسیدیم و اگر این کتاب

اوصاف و تعداد فضایلی که حضرت کریم وهاب بآن مرحوم لطف و مرحمت فرموده
است بیرون از مرتبه بطول خواهد انجامید و سلاسل بعالم گسسته خواهد شد
و اولاد آن مرحوم که بدرجه کمال رسیده اند چهار ذکور و پنج اناث است که از بطن دو
حلیله و یک ام ولد بوجود آمده اند حلیله اولی همشیره فاضل عالیشان و عالم ربانی نام
آن سید رفیع مکان میرزا علاء الدین محمد گلستانه شارح کتاب نهج البلاغه
است و دیگری همشیره جناب جلیل الشان ابو طالب خان نهاوندی است
فصل از همشیره سید جلیل الشان یک پسر و دو دختر بوده است پسر بزرگوار
فاضل مقدس مغفور میرزا محمد صادق که در حیات آخوند وفات یافته است و آخوند
مرحوم شرح کافی و تهذیب را بحواشی او تالیف فرموده است و زوجه میرزا
محمد صادق مذکور از سادات اردستان بوده از او یک پسر میرزا محمد علی نام و
سنه چهار سیده پس از خلعت ارتحال نمود و از صبایا یکی حلیله جلیله عالیجناب
سلالة الاطیاب فاضل مقدس نحریر مرحوم میر محمد حسین بوده که والده عالی
جنابان مرحمت و غفران پناهان جنت و رضوان آرامگاهان میر محمد مهدی و میر
عبد الباقی و همشیره ایشان باشد و دوم آنها در حباله مرحوم مغفور آقا محمد علی بن
العلامه آقا محمد هادی مازندرانی است که والده مرحوم آقا هادی ثانی باشد و

ذکر عدد و اولاد و اولاد اولاد ... علیه الرحمه که در ضمن فصل بیان نموده

سیوم

و سیوم زوجه مرحوم میرزا محمد علی ثم والده مرحوم میرزا حیدر علی ساتی القاب بوده که
والده آقا محمد بوده است و دو صبیه آخوند مرحوم از حلیله مذکوره یکی در حباله سید علام
فهام امیر محمد صالح خاتون آبادی بوده و دیگری حلیله مرحوم میرزا محمد کاظم بن الملا عزیز الله
بوده و اولاد مرحوم میرزا کاظم تفصیل ذکر شدند و اولاد آقا محمد علی در اولاد ملا
محمد صالح مازندرانی ذکر خواهد شد و اولاد مرحوم میر محمد صالح مزبور از حلیله مذکوره یک
فاضل علامه و حید مرحوم میر محمد حسین ساتی الذکر طاب ثراه است و آن عالیجناب
در علوم معقول و منقول فضایل مآب و در اکثر فنون علمیه جامع در فقه و حدیث مرجع
اولو الالباب بود و در خیرخواهی عباد و انجام مطالب کافه مومنین دم تغافل
غنیمت نمود و در دار السلطنه اصفهان برحمت ایزدی پیوست و دیگری
همشیره مکرمه آن جناب است و از مرحوم میر محمد حسین دو دختر و دو پسر مخلف شدند
یکی سید فاضل مقدس صالح مرحوم میر محمد مهدی و دیگری سید جلیل القدر
عظیم الشان میر عبد الباقی علیهما الرحمه است و آن عالیجناب از اعاظم فضلای این
خاندان و در تقوی و ورع از اولیای زمان متخلق با خلاق حمیده مصطفوی و
متادب با داب مرضیه مرتضوی بوده در دار السلطنه اصفهان مدرس
علوم معقول و منقول و نماز جمعه و جماعت مشغول و لغایت عالی فطرت و صافی طویت

و خجسته اخلاق بود و دختران آنمرحوم یکی جلیله سید فاضل میر ابوطالب است که والده
میر عبدالواسع و دو همشیره است که یکی جلیله مرحوم میر محمد صالح مشهور با قای تکیه دور
است و اولاد چند میدارد و همه نیکان و اصحاب کمال و دیگری زوجه میر محمد علی
بن میر علی نقی برادر میر ابوطالب مرحوم است و صبیه دیگر آنمرحوم زوجه میر علی نقی الوالد
میر ابوطالب مزبور بود و از مرحوم مغفور میر محمد مهدی دو پسر مخلف شده است
یکی عالی جناب مقدس القاب میر محمد باقر و دیگری عالیجناب سلالة الاطیاب
میر سید مرتضی و دو دختر یکی زوجه مرحوم میر عبدالواسع بن مرحوم میر ابوطالب نور الله
عالیحضرت میر محمد رضا مشهور با قاضی و دیگری زوجه عالیحضرت میر محمد صالح
مشهور با قای ابن میر زین العابدین بن میر محمد صالح سامی الالقاب و از همه
اینها الحمد عالی جناب میر محمد باقر اولاد مخلف متعدد است و لکن بسبب بعد مسافت
بر اسامی ایشان مطلع نیستم و اولاد مرحوم میر عبد الباقی طاب ثراه یکی نیکان عالی
جناب مقدس القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة
المدققین مجتهد الزمان و فقیه الدوران لقاوه دودمان جناب میر محمد حسین دام ظله
العالی است آن عالی جناب گرامی اختر برج سروری و فضیلت و یکتا گوهر
درج بزرگی و کرامت و مصطبه آرای بزم افادت و مشعله افروز انجمن افاضت

میر محمد حسین امام جمعه اصفهان دام فضله

است و بحکم وراثت و قابلیت مرجع خاص و عام بلاد و بلاد فضلای کرام و در دار
السلطنت اصفهان بتدریس و ترویج دین و انجاح مطالب مسلمین و نماز جمعه و
جماعت مشغول و تصنیفات و تالیفات بسیار از کلک بدایع افکارش در صفحه روزگار
بیادگار است در سفر مشهد مقدس رضوی در بلده طیبه سعادت ملاقات
فیض آیات بر رشحه ای از رشحات علومش کامیاب گردیدم و اولاد امجاد دارند
و بالبعضی از ایشان نیز در آن سفر ملاقات اتفاق افتاد و بحمد الله همه مشتعل جای
مراتب فضیلت و کمال و نهایت مقدس و صاحب حال و نیکو احوال می باشند و
در این وقت اسامی کرام ایشان در صفحه خاطر حاضر نیست و دیگر از اولاد امجاد میر
عبد الباقی مرحوم عالی جناب فضایل مآب علامی آقا سید محمد و میر علی نقی
و این دو بزرگوار نیز محلی بحلی تقوی و صلاح و مزین بزینت فضل و علم و کمال می باشند
و اخوات محترمات نیز دارند و بحمد الله همه اصحاب اولاد امجاد اند و اولاد همشیره
مرحوم میر محمد حسین بن میر محمد صالح سامی الالقاب که جلیله مرحوم مغفور جنت
آرامگاه میر عبد الکریم بود میر ابوطالب و میرزا محمد علی مشهور بکتاب فروش
و میرزا احمد بوده اند و از مجموع ایشان اولاد هست اینست عدد اولاد آخوند
مجلسی علیه الرحمه که از همشیره مرحوم میرزا علاء الدین محمد گلستانه بوده اند فصل ۳

و خلف آخوند مرحوم از همشیره ابوطالب خان نهاوندی مرحوم منحصر است به آقا میرزا
محمد رضا مشهور به قاسی و یک صبیه است از میرزا محمد رضا اولادی معلوم نیست
و صبیه مذکوره جلیله فاضل علامه ملا حیدر علی ابن الفاضل ملا میرزا شیروانی مشهور بوده
است و از او دختری داشته که زوجه فاضل مقدس آقا میرزای خلف ملا محمد شفیع
است که در اولاد ملا میرزا مفصل مذکور شد فصل ۲ و آخوند مرحوم را از ام ولد دو
پسر و دو دختر بهم رسید پسر یکی عالیجناب میرزا محمد جعفر است و از او نواده است که
در حباله جناب میرزا ابوطالب عموی مرحوم عالیجناب میرزا حیدر علی بوده که
والده جناب میرزا محمد حسین است و دیگری میرزا عبد الله و از او صبیه بود زوجه
مرحوم میر محمد هادی بن میر زین العابدین بن میر محمد صالح خاتون آبادی مذکور است و
از ایشان پسری هست که داماد جناب مستطاب میر محمد حسین بن میر عبد الباقی
طاب ثراه است و از یکی صبیه مذکورتین میر سید رضا و میر محمد محسن و میر محمد صالح
مشهور به فافای و میر محمد هادی بن میر زین العابدین مرقوم متولد شده اند و از
مجموع اولاد متعدد هست و از دیگری بنات چند بوده اند در حباله عالیجناب
معلی القابان میر محمد مهدی و میر عبد الباقی مشار الیهما والدین اولاد ایشان و
دختران دیگر میرزی بوده که به دیگران مزوجه شده اند و اولاد ایشان بحمد الله

همگی در اصفهان موجود اند و اسامی کرام ایشان در نظر حاضر نیست
مطلب سیم در ذکر شرذمه از احوال بندگان عالیجناب معلی القاب فضایل
مآب اسوة المحققین و قدوة المدققین و عمدة المجتهدین جامع فضایل صوری و
معنوی آخوند ملا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمه و اولاد ایشان است فصل ۱ جناب
جناب عالیشان کالنور فی الظلم بر عالم و عالمیان مسلم و بی نیاز از توصیف و
بیان است به زیور علم و فضل آراسته و بحلیه زهد و تقوی پیراسته و در مرحله احتیاط
کوشیده بود که با آن اطلاع و استعدادی که حضرت وهاب باو عنایت
کرده بود گاهی فتوی نداد و ارشاد گردان آن بزرگوار در اطراف مفتیان عالیشان بودند
و در مدت العمر بجمع زخارف دنیویه همت را مصروف نداشت بعزلت
و گوشه گیری خو کرده بود و از معاشرت اهل دول بسیار اجتناب میداشت
از جمعی از ثقات شنیده ام که مرحوم آخوند در مکان استجابت دعوات
همیشه از درگاه قاضی الحاجات فقر و غربت اولاد و سلسله خود را مسئلت
نموده است بجهت آنکه شخصی از متمولین در آن زمان فوت شده بود
و اولاد او در هنگام منازعه بر تقسیم ترکه آن شخص او را با انواع سخنهای نالایق
یاد میکردند و این معنی بر دل آخوند گران آمده بود و ظاهر احوال آن است که میرزا

آخوند بهدف اجابت رسیده است که همه اولادش باثروت و شأنند و کسی
از ایشان نا اهل نشده است بحدی که قابل نزاع باشد و اصل آن بزرگوار از نطنز است
و اسم والد ایشان ملا احمد است و فقر و پریشانی احوال او بدرجه کمال رسیده بود
و لهذا از نهایت اضطرار روزی با آخوند مرحوم فرمود که بجهت تحصیل معاش مضمون
الم تکن ارض الله واسعة باید عمل نمود و از تحمل اخراجات مشقات سفر
آنجناب من بعد در هر وجه که خواهید تفحص امور خود نمایید آخوند مرحوم از بلاد ...
بدار السلطنت اصفهان تشریف آوردند در آن اوان کما هو الآن از جانب
سلاطین و اعیان بجهت طلاب علوم دینیه مدارس و وظایف معین بود
و بقدر رتبه هر کس چیزی میدادند آخوند چون اول تحصیلش بود در مدرسه مکان
گرفت که روزی دو غازبکی که دو فلوس بوده باشد بهر شخص میدادند
و آن کفاف اکل را بخوبی نمیکرد تا بدیگر ضروریات چه رسد و نان بی میسر
نبودش که روشنی بجهت خود مهیا کند بهنگام مطالعه را در پای روشنیهای
که بجهت مترددین بر در بیت الخلا میگذاشتند ایستاده تا صبح مطالعه میکرد تا
آنکه افضال قادر متعال باندک زمانی قابلیت مجلس شریف آخوند ملا محمد تقی علیه الرحمه
را بهم رسانید و در مجلس آن بزرگوار با علمای نامدار هم سبق شد و در اندک

زمانی

نسخه بالنسبه

زمانی بر اغلب ایشان فایق گردید و آخوند را شفقتی تام بالنسبه بآن عالم عامل
بهم رسید و بر جرح و تعدیلش در مسایل اعتماد میفرمود در این اثنا آن فاضل را میلی
بتمتع نساء حاصل شد آخوند مرحوم از وجنات احوال دریافت نموده روزی
بعد از فراغ از تدریس بایشان فرمودند که اگر اجازت دهی زنی را بجهت تو
نکاح کنم و در حباله تو در آورم ایشان بعد از حیا و تامل بسیار اجازت دادند
آخوند بحرم رفته آمنه فاضله مقدسه مجتهده را که در تمام علوم بسر حد کمال بود طلبیدند
و فرمودند که بجهت تو شوهری معین کرده ام که در نهایت فقر و منتهای فضل
و صلاح و کمال است و این امر موقوف بر رضا و اجازت تو است آن مقدسه
صالحه فرمودند که فقر عیب مردان نیست پس آخوند مرحوم مجلسی که برنگ
بهشت برین بود آراسته در ساعت سعد نکاح را جاری فرمودند و در
هنگامی که مشتری با زهره دست و بغل بود قران بین السعدین اتفاق افتاد
در آن شب آخوند داماد مسعود چهره عروس را گشوده بعد از ملاحظه جمال و حمد
قادر متعال بگوشه رفته بمطالعه مشغول شد و از اتفاقات مسئله بسیار مشکل
پیش آمده بود که منحل نمیگردید آمنه بیگم فاضله هر چند سعی که بود در آن مقام آگاهی
یافت و چون آخوند مرحوم بجهت تدریس طلاب از خانه بیرون تشریف بردند آن

مرحوم آن مسئله را الشرح و بسط تمام نوشته در آن مقام گذارد و چون اخوند
مرحوم در هنگام شب بوقت مطالعه نوشته آنمرحوم بر خورد دید که العقده
لم ینحل لسر الانگشت فکر الفاضل منحل گردیده جبهه نیاز بدرگاه بی نیاز سوده سجده شکرانه
بجا آورد و تا صبح مشغول عبادت ذو الجلال شد و مقدمه زفاف تا سه روز
بطول انجامید اخوند مرحوم چون مطلع شدند فرمودند که اگر این زوجه مرضی
طبع تو نیست دیگری را بنکاح تو در آورم عرض کردند که این مقدمه نه باین
علت است بلکه ادای شکر جناب باری تعالی منظور است هر قدر که در عبادت
میکوشم ادای شکر ذره از عنایات و مرحمت او نمیشود اخوند مرحوم
فرمودند که اقرار بر عدم قدرت بر ادای شکر نهایت شکرگذاری است و از
جمعی از ثقات شنیده ام که اخوند ملا محمد صالح مرحوم مکرر میفرموده اند که من از جناب
جناب اقدس الهی حجتم بر طلاب علوم دینیه بر اینکه در فقر از من افقری نبود
که بدنی بچراغهای بیت الخلا در هنگام مطالعه گذرانیده ام و در عدم حافظه و ذهن
از من بدتری نیست که خانه خود را گم میکنم و اسامی اولاد خود را فراموش مینمایم
و با این مراحل سی سال از عمر من گذشته بود که ابتدا بدرس نمودم و از الف
و با شروع کردم و مع ذلک نهایت جد و جهد خود را مصروف داشتم و

الحمد

هو العزیز

٢٥

و رسیدم بانچه از دریای رحمت بی پایان احدیت مفهوم من بود و لیس للانسان
الا ما سعی و تالیفات بسیار از آن عالی جناب در صفحه روزگار بیادگار است
و از انجمله شرح اصول کافی در چند مجلد و حاشیه بمعالم الاصول و شرح زبدة الاصول
و غیر آنها از کتب و رسایل و در دار السلطنت اصفهان برحمت ایزدی پیوست
و در جوار اخوند آن مجلسیان مدفون گردید و تاریخ وفاتش در لفظ قاصر است
و نسل او از صبیه مرضیه اخوند علیهم الرحمة از چند ذکور و اناث باقی است اولاد
ذکور اول فاضل مقدس علامه آقا محمد هادی مترجم قران مجید و شارح کافی حدیث
و کافیه نحو و غیر آنها از کتب و رسایل است دوم جناب فاضل مقدس نحریر آقا نور الدین
محمد است سیم عارف کامل شاعر ادیب آقا محمد سعید متخلص باشرف است
چهارم فاضل عارف آقا حسن علی است پنجم فاضل مقدس صالح آقا عبد الباقی
است ششم عالم مقدس آقا محمد حسین است رحمة الله علیهم اجمعین احوال اولاد
آقا محمد حسین معلوم نیست و احوال دیگران نگارش میشود فصل فاضل نحریر مقدس
تعدیل و نظیر جناب مستطاب مستغنی الالقاب فقیه الزمان آقا محمد هادی
ذالتصانیف بسیار و فضایل بیشمار است علاوه بسیار خوش مزاح و لطیفه
گو و ظریف بوده اند و چهار پسر داشته اند یکی آقا محمد علی دوم آقا محمد مهدی

آقا

سیم آقا علی اصغر چهارم آقا محمد تقی و از محمد علی بیک پسر و یک دختر باقی بعد
پسر مذکور عالی جناب غفران مآب آقا محمد هادی طاب ثراه بود و حال دختر
معلوم نیست و از آقا محمد هادی مزبور دو پسر و چند دختر مخلف شد پسرها یکی جناب
میرزا محمد علی مشهور به آقا میرزا و دیگری میرزا حسن علی و از هر یک بحمد الله
اولاد چندی باشند و از صبایا یکی جلیله جلیله جناب غفران مآب میرزا
حیدر علی طاب ثراه والده اولاد ایشان میرزا محمد علی که او از صبیه عم
ایشانست و سایر ایشان زوجات سادات زواره و اردستان
و غیر سادات میباشند و همه اولاد دارند اردستانی در اردستان
و بقیه در اصفهان اند و از آقا محمد مهدی و آقا محمد تقی مذکورین خلف باقی
نمانده و از آقا علی اصغر دو نواده هست در اصفهان یکی زوجه آقا حسین
نساج و دیگری زوجه آقا محمد تقی نامی است و از مرحوم آقا محمد هادی سابق الالقاب
دو صبیه بود یکی جلیله فاضل علامه آقا محمد تقی بن ملا محمد قاسم نواده مرحوم فاضل
نحریر ملا محمد علی استرابادی بود که والده حاجی مهدی کفش دوز و حاجی
محمد علی باشند و دیگری زوجه حاجی محمد برادرزاده آقا محمد تقی مزبور بود که
والده حاجی میرزا و همشیره اوست و دیگر ایشان در اولاد ملا محمد علی مرحوم

کذشت

آقا نور الدین محمد

کذشت **فصل ۳** جناب فضایل مآب زبدة الاطیاب عالم ربانی و فاضل صمدانی
فقیه بی عدیل و نظیر آقا نور الدین محمد طاب ثراه را یک پسر و دو دختر بود پسر
آقا رحیم و از او صبیه بهم رسید که زوجه مرحوم آقا مهدی بن آقا محمد هادی سابق
الالقاب بود و حال اثری از اولاد آقا رحیم و آقا مهدی نیست و از صبایا
یکی جلیله جلیله عالیجناب مقدس القاب جامع الفضایل و حاوی الفواضل
الفاضل الاجل آقا محمد اکمل قدس سره بود که والده ماجده مرحوم آقا محمد علی
و جده امجد این فقیر بندگان عالیجناب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمان المروج
للدین فی راس المأة الثانیة عشر استاد المتاخرین آقا محمد باقر اصفهانی
مشهور به بهبهانی قدس سره و اخوین ایشان مرحومان مغفوران آقا حسن رضا
و آقا محمد حسین و دو همشیره ایشان است و احوال و عدد اولاد هر یک
از ایشان در مطلب چهارم خواهد آمد و آقا محمد اکمل را اولاد دیگر از بطن
زوجات دیگر نیست و اولاد انها در اصفهان و طهران اغلب ایشان
لشغل صرافی و بعضی در شیراز صرافی مشغولند در اواخر مطلب با احوال ایشان
اشاره خواهد شد و صبیه دیگر جناب آقا نور الدین محمد مرحوم زوجه مغفور میرزا محمد تقی
نجف ابادی بود و از او مرحوم مغفور آقا علی نقی مخلف شد و الد جناب فضایل

للدین

مرحوم

باب مستغنی الالقاب میرزا عبدالرزاق که شرعیات نجف آباد اصفهان
را متوجه بودند و دو صبیه یکی از انها وصلت با سلسله حاجی میرزای جو آبری
نموده و اولاد بسیار از میرزای معظم الله و همشیره ایشان هست و حال
همشیره دیگر معلوم نیست **فصل** عالم ادیب فاضل لبیب مرحوم آقا سعید
متخلص با شرف اشعار عربیه آن فصیح عهد بغایت نیکو و سنجیده و سواد
مداد فارسیه اش نیل الفعال بر چهره بلغای عجم کشیده زیبای خطش
دست خوشنویسان عالم را بخته بسته و رعنائی شکسته اش صفائی
نفحه بناگوش دلبران را درهم شکسته علو فطرت و سخاوت را از
اجداد کرام میراث داشت و در عهد اورنگ زیب عالمگیر بجهان آباد
هند تشریف برده بود آن پادشاه انجم سپاه مقدمش را سعادت خود
دانست و در نوازش و اعزازش کوشید زیب النسا بیگم صبیه مکرمه
معظمه آن پادشاه درخواست نمود که در روزی یکدو ساعت رونق افزای
دولتخانه او شوند آن مرحوم قبول فرمود و آن مکرمه تحصیل کمالات شعریه و غیرها در
پس پرده حجاب از آن عالیجناب می فرمود با اندک زمانی از برکت
انفاس شریفه آن رحمت پناه سرآمد زنان بلکه اغلب مردان آن زمان شد

والشعار

و اشعار بلیغش از آن مخدره بیادگار است و زمان و مکان وفات آنجناب عالی
شان معلوم فقیر نیست و از اولادش یکی فاضل علامه ملا محمد امین بود که
شرح مبسوطی بر قسم کلام تهذیب ملا سعد الدین نوشته است و اولاد او
در زمان سلطنت ابراهیم شاه برادرزاده نادر شاه منقرض شدند و دیگری میرزا
محمد علی متخلص بدانا است که در هند آمده بود و مدتی را در مرشد آباد بنگاله بعزت
گذرانید و اولاد او در آن بلده می باشند و با بعضی از ایشان ملاقات شد
از وضع این سلسله بیرون رفته اند اسامی ایشان قابل نوشتن در
سلک این بزرگواران نیست و دیگر زینب بیگم زوجه مرحوم ملا محمد تقی خلف ملا عبد الله
بن ملا محمد تقی مجلسی علیهم الرحمه بود و صبیه او مریم بیگم جلیله جد میرزا محمد تقی الماسی
و والده والد مرحوم میرزا حیدر علی المشار الیها بوده است **فصل** مرحمت
و غفران مآب آقا حسن علی فاضل لبیب و عالم ادیب بوده است و در
عنفوان شباب بهندوستان تشریف برده امرا و حکام در اعزاز و
اعزازش باقصی الغایت کوشیدند و در آن ملک مشهور بحسن علی
خان شد و اولاد او یکی میرزا علی اشرف بود و از اولاد او جمعی در خانه
های اجدادی خود در اصفهان می باشند و دختری از آنها در حباله عالیجناب

اقا حسن علی بن اقا محمد هادی ثانی است وسایر اولاد آن مرحوم در هند میباشند
واین حاجی را با ایشان ملاقات نشد مسموع شد که از ایشان یکی را نام میرزا
ابو البقا بوده و او صاحب فضیلت و کمالات شده است فضل مرحوم
مبرور جنت آرامگاه اقا عبد الباقی جامع فضایل و حاوی فواضل و عالم عامل و
فقیه کامل بوده است از ایشان یک پسر و چند دختر مخلف شدند پسر مذکور
فاضل عالم کامل مرجع اکابر و افاضل ملا محمد صالح مشهور با قا بزرگ بوده است
و در اوایل شباب بهند تشریف برده مجدد اکابر و اعیان مقدم شریف ایشان
را غنیمت دانسته در خدمت گذاری و احترام نهایت طاقت خود را
مصروف داشتند و ایشان را خلفی بود صاحب کمالات مرضیه که بزیور
زهد و تقوی و فضیلت آراسته مرحوم اقا علاء الدین محمد قدس سره و دو
صبیه که یکی زوجه میرزا امین تاجر بود و سه ذکور از او مخلف شدند اقای
و اقا علی نقی و اقا عبد الکریم و اقا عبد الکریم را اولاد نبود و اولاد اقای فوت
شدند و از اقا علی نقی دو پسر بود یکی حاجی عبد الباقی مرحوم و حاجی ابو الحسن
و از حاجی ابو الحسن ولدی هست موسوم با قا عبد المحسن و او را چند
اولاد هست و دیگری زوجه حاجی محسن نامی بود از اهل مارجی که از قرای

ماربین

بلغ

ماربین اصفهان است و اولاد بسیار بواسطه و بی واسطه وانث و مجموع
ملقب شدند و از ایشان محمد علی نامی باقیست که در جهرم فارس میباشند
و اقا علاء الدین محمد مغفور را سه پسر بود عالیجنابان غفران مآبان فخر الحجاج و المعتمرین
مرحوم حاجی محمد علی و حاجی محمد اسماعیل و حاجی محمد جعفر جناب حاجی محمد علی و حاجی
محمد اسماعیل در خانه مرحوم مغفور مهابت جنگ صوبه دار بنگاله کتخدایی کرده بودند
بیان آن بر سبیل اجمال آنست که الله وردیخان مخاطب بمهابت جنگ و برادر
بزرگ او حاجی احمد ساکن شاهجهان آباد بودند و حاجی احمد موصوف بجهت
حج بیت الله الحرام و زیارت ائمه انام علیهم السلام رفته در اثنای سیاحت
در دار السلطنت اصفهان و کربلای معلی با مرحوم مغفور فاضل نحریر ملا محمد صالح
مشهور با قا بزرگ مذکور نهایت اخلاص و دوستی حاصل کرد بعد از چند مدت
خبر باو رسید که الله وردی خان حاکم راج محل و بخطاب مهابت جنگی سرفراز
شده حاجی احمد نزد برادر خود آمد و خطوط و عرایض بخدمت ملا صالح مرحوم
فرستاده در خواست نمود که متعلقان او را با شخص امینی روانه هند کنند ملا صالح
مرحوم ایشان را سنید در صورت بنرد میر ابو طالب طالقانی و جلبی فرستاده
شعارش نامه نوشت که ایشان را با امینی روانه بنگاله نمایند از اتفاقات حسنه

کیفیت کدخدایی حاجی محمد اسماعیل و حاجی محمد علی در مرشد آباد بنگاله

دران اوقات شخصی عزیزی از بزرگان بجهت امور دنیویه خود بمرشدآباد میرفت
چون نهایت مقدس و دیندار و صاحب عزت و حرمت و محب علمای کبار بود
سفارش ایشان را باین شخص نمودند که در عرض راه متوجه احوال ایشان باشند
چون بمرشدآباد رسیدند نواب مهابت جنگ آن شخص را نهایت اعزاز و احترام
نموده و بانواع نوازشات سرفراز فرمود و حاجی احمد مرحوم در مقابل این احسان
تحف و تکلف بسیار بجهت آن صاحب مغفور فرستادند بعد از چندی حضرت آقا
علاء الدین محمد مرحوم با فرزند اوسط خود و حاجی محمد اسماعیل مغفور بمرشدآباد
تشریف آوردند نواب مهابت جنگ نهایت اعزاز و احترام بایشان فرمود
و صبیه مرضیه مرحوم نواب عطاء الله خان ثابت جنگ خویش قریب نواب سرفراز خان
حاکم قدیم بنگاله را که از بطن مخدره مکرمه رابعه بیگم صبیه حاجی احمد مرحوم بود با حاجی
اسماعیل نکاح کردند و در نهایت خوبی امور او را سرانجام نمودند و صبیه دیگر
رابعه بیگم در حباله نواب مظفر جنگ بود که والده نواب بهرام جنگ و نواب
دلاور جنگ و همشیره ایشان والده سید هاشم علی خان است مجملاً بعد
از چندی وقت آقا علاء الدین محمد مرحوم بعتبات رفتند و در کربلا فوت شدند و در مقام
حائر دفن گردیدند و حاجی محمد اسماعیل در مرشدآباد توقف نمود بعد از چندی

خلف

خلف اکبر مرحوم عالیجناب حاجی محمد شاه وارد حیدرآباد دکن شد چون
خبر بمرشدآباد رسید خطوط فرستاده ایشان را طلبیدند چون بمرشدآباد
رسیدند صبیه میرزا کاظم خان اکرام الدوله برادر سراج الدوله شهید را با حاجی
محمد شاه مرحوم نکاح نمود بنهایت عزت و احترام آن دو بزرگوار در دولت آن
سرداران نامدار والاتبار میگذرانیدند حاجی محمد شاه مرحوم در مرشدآباد در
محله جعفرگنج سکونت داشت و در آنجا برحمت ایزدی پیوست و حاجی محمد
اسماعیل مرحوم بعتبات عالیات معاودت نمود و در آنجا شادی و نکاح
دیگر کردند و از ستم سپاه نامه سیاه وهابی با چند هزار کس صلحا و متقدسین و مجاورین
شهید شدند و مرحوم مغفور حاجی جعفر که از بطن صبیه ملا محمد تقی گیلانی داماد مرحوم
ملا میرزای شیروانی سابق الذکر بود علیه الرحمة و الغفران پناه آقا محمد حسن
والد این فقیر را نکاح کرده بود و زوجه دیگر نیز داشت و از آن مرحوم صبیه با
که حلیله جلیله جناب مستغنی الالقاب فقیه الزمان و مجتهد الدوران آقا احمد الحسینی
دام ظله عم این فقیر و والده اولاد ایشان است و ذکر ایشان در مطلب چهارم
خواهد آمد و مرحوم مغفور حاجی محمد شاه سه صبیه از سه بطن مخلف باقیست یکی زوجه
عالیشان معلی مکان آقا غلام علی قزوینی است و از او یک پسر و یکدختر موجود

است و دیگر زوجه خلف مراد الدوله میرزاده نواب اکرام الدوله سابق الذکر و از یک پسر و یک دختر
موجود است و یک صبیه صغیره الی الان در خانه است و تا کسی نکاح نشده است
و المقدس تعدیل خیر الحاج حاجی محمد اسماعیل قدس سره را از صبیه رابعه
بیگم دو پسر و چهار دختر مخلف شد از پسرها یکی عالیجناب معلی القاب فضایل
مآب خیر الحاج مخدومی میرزا اعلام حسین خان بهادر ثابت جنگ دام عزه است
و یکی عالیشان معلی مکان میرزا محمد تقی خان [illegible] بهادر شوکت جنگ است جناب
میرزا اعلام حسین خان دام عزه مدتی در حدود هندوستان بعزت و کامرانی
گذرانیده و از پادشاه وقت مخاطب بخطاب ثابت جنگی شد فضایل
آن جامع الفواضل مشهور کمالات صوریه و معنویه و خصایل ستوده مرضیه
اش گوشزد هر دور و نزدیک است در عنفوان شباب با آن جمیع
که حضرت وهاب باو عنایت کرده بود دست از همه برداشت و با
همشیره کبری و همشیره دیگر که زوجه عین الدین علیخان بود و بعضی از اولاد اینها
بعتبات عالیات عرش درجات مشرف شد و از آنجا سعادت زیارت
بیت الله الحرام و حرم حضرت رسول و ائمه بقیع علیهم السلام را دریافتند همشیره ثانی
مکرمتان مع اولاد به مرشد آباد مراجعت نمودند و ایشان مجاورت عتبه
خامس آل عبا را اختیار کرده‌اند و مدتی از بلبلان خوش الحان انجمن بوده و در مجلس

میرزا اعلام حسین خان

مکرمتان

نه

شریف عالیجناب مستغنی الالقاب وحید الزمان مرجع الانام مرحوم مغفور جنت
آرامگاه میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره و جناب مجتهد العصر و الزمان
میر سید علی طباطبایی دام ظله العالی باستفاده علوم شرعیه مشغول بوده و بعض
زیارت عتبه عالیه امام ثامن ضامن علیه السلام نیز رسیده در قضیه [illegible] که همه
مقدس مضمون کما الالطاف من سنن المرسلین باطراف عالم قرار گرفتند
بسمت ایران رفتند و از آن حدود بسمت هندوستان تشریف بردند و در
این اوقات در مرشد آباد بنگاله میباشند و با ایشان در آن بلده
ملاقات اتفاق افتاد نهایت مهربانی و الفت و داد و طریقه دوستی و اتحاد
را با این فقیر مرعی فرمودند و از ایشان چهار ذکور موجود اند عالی حضرت رفیع
منزلت میرزا محمد که جوانیست ارشد و متحلی بکمالات و حالات پسندیده
و میرزا علی و میرزا اسماعیل و میرزا حسن و دو صبیه و عالیشان عمدة الاعیان
میرزا محمد تقی خان بهادر از اول عمر با کمال در بلاد هندوستان میباشند و این
فقیر را با ایشان در عظیم آباد ملاقات شد وی را بسیار مودب و ظریف و
حلیم یافتم تصویر را چون برادر والا گهر خود نهایت خوب میکشد و در شبیه
کشی اشتهار تمام دارند و علاوه مسموع شد که خط نسخ را بخوبی خوب می نویسند

علیه

ودر علم طب سررشته کامل دارد و در این اوقات دو دختر دارند
وصبیه دیگر مرحمت پناه حاجی محمد اسماعیل زوجه مرحوم میر محمد حسین خان رضوی ساکن
سرس از محله شاهجهان آباد معروف بمیر بچو خلف مرحمت پناه میر عبدالله
بن میر سید احمد بود واز وی نه ذکور و یک اناث مخلف است و ذکور یکم عالی
شان سعادت نشان مقدس روشن ضمیر و صالح بی نظیر میر علی اکبر معروف
بمیر نواب است بغایت آرمیده و درویش مسلک و بمقدمات نحویه
مربوط و قدری از متون فقه مثل شرایع و نحو را دیده و خط نسخ را بنهایت
خوش می نویسد و سعادت حج بیت الله و زیارت قبور شریفه سادات
انام را با برادر کوچک از خود میر زین العابدین دریافته است و در این اوقات
خلف او منحصر در یک پسر است سید محمد که از بطن متعه است دوم عالی
شان گرامی خصلت میر زین العابدین است و او نهایت خجسته اطوار
و نیکوکردار است و در محاوره و صحبت با امرا سلیقه تمام دارد و خط نسخ
خوب می نویسد صبیه عالیشان میر کمال الدین حسین خان که از منسوبان
سید المجتهدین استادی سید محمد مهدی طباطبایی قدس سره است
باو منسوب است و یک پسر دارد میر جعفر که از بطن متعه است سیم عالی

نشان

شان معلی مکان میر نصیر الدین حیدر معروف بمیر سید واست بسیار عالی
همت و نیکوخصلت است و بگفتن اشعار هندیه و فهمیدن اشعار فارسیه
رغبت بسیار دارد صبیه خاله او در نکاح اوست و از او اولاد ندارد و از زنان
دیگر و برادختری و پسری است مختلف البطن پسر سید مهدی است و دختر حالم
نفر است و نور چشمان محمد عباس از بطن او نیند چهارم سعادت نشان زبدة
الانجاب امیر علیخان است وی نهایت مقدس و صالح با وقار است و
بکشیدن تصویر بغایت رغبت دارد صبیه دولت و اقبال همراه مهاراجه جهاولعل
که اردلی و غلام پیش خدمت خاص نواب آصف الدوله بهادر طاب ثراه
بود در نکاح اوست و با ایشان در عظیم آباد می باشد و از بطن او در این
اوقات اولادی نیست و از بطن متعه سه اولاد اناث دارد پنجم
عالیقدر رفیع مقدار نیکو اطوار خجسته کردار مقدس صالح سید عباس خان است
اگرچه در سن از همه اصغر است ولکن در انضباط امور دنیویه از همه اکبر است و در
تنقیح امور و کیفیت معاش و سلوک با دوست و دشمن نهایت سلیقه
دارد و دختر میر غلام عباس مرحوم از بطن دختر میر کمال الدین حسین خان سابق الذکر
در نکاح اوست و از او یک پسر دارد سید محمد حسین همه را با این فقیر دوستی

بسیار است و اغلب اوقات در مجلس من حاضر میشدند رزقهم الله سعادة الدارین
بمحمد و آله و صبیه میر محمد حسین خان مذکور زوجه عالیشان زبدة الاعیان میر علی رضا
خان بود و آن عالیشان خلف مرحمت و غفران پناه نواب میر زین العابدین خان
است از بطن صبیه نواب قاسم علیخان که حاکم رنگپور از ملوک بنگاله بود بسیار
مقدس و صالح و در حسن اخلاق و آداب قلیل النظیر است اولاد ذکورش از بطن
آن مرحومه سه پسر است میر حسن رضا و میر محمد رضا و میر احمد رضا و صبیه دیگر مرحمت پناه
حاجی محمد اسماعیل زوجه مکرمه نواب دلاور جنگ خلف نواب مظفر جنگ
سابق الذکر است که چند وقتی نایب صوبه بنگاله نواب مبارک الدوله بود و از بطن
آن مرحومه دو پسر مخلف است یکی نواب صولت جنگ و یکی منیر جنگ و
هر دو را اولادهاست و صبیه دیگرش زوجه عین الدین علی خان بوده است و از
او چند دختر مخلف شد یکی در حباله میر سید و سابق الذکر است و صبیه دیگرش
زوجه نواب بهرام جنگ خلف دیگر نواب مظفر جنگ سابق الذکر بوده
است و از این صبیه اولادی نشده است و در امورات دنیویه نهایت
بر فاهیت و در مرشد آباد با صبیه کبری در حیات است و دو از اینها برحمت
ایزدی واصل است و حاجی محمد اسماعیل مرحوم را از بطن زوجه که در کربلای معلی

نکاح کرده بود دو پسر است میرزا زین العابدین و میرزا محمد صادق بعد از مقدمه
وبائی بسمت هندوستان رفتند و در بلده فیض آباد با ایشان ملاقات
شد و درین اوقات احوال ایشان معلوم نیست **فصل** و یک صبیه
مرضیه بندگان ثریا مکان فاضل بی عدیل آخوند ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول
کافی المشار الیه ببعض القابه واحواله فی صدر المطلب قدس سره جلیله
جلیله سید بزرگوار و فاضل عالی مقدار علامه نحریر مرحوم میر ابو المعالی بزرگ
قدس سره بوده است و از آنجناب چهار پسر و دو دختر مخلف شده اولاد
ذکور یکی فاضل مقدس علامه میر ابو طالب است و دیگری مقدس صالح
میر سید علی است و سیم میر سید محمد و چهارم غفران مآب امیر ابو المعالی
کوچک است **فرزند ارجمند میر ابو طالب** مرحوم سید علامه و جد میر سید حسن بوده و
خلف آن مرحوم جناب فضایل مآب فقیه الزمان جناب سید محمد است
و میر سید علی که بلا خلف فوت شد و اولاد مرحوم حاجی سید محمد که بعد از
آن مرحوم باقی ماندند عالی جناب معلی القاب فضایل مآب آقا سید عبد الله
و عالی حضرت رفیع منزلت آقا سید تقی و سامی مرتبت آقا سید علی
و سلالة السادات آقا سید حسین و اخوات ایشانند و در این اوقات

ذکر اولاد دختری مرحوم ملا محمد صالح مازندرانی علیه الرحمة

احوال سادات سکاروزون

در بلده کازرون شیراز میباشند و حکام و امراء اعزاز و احترام ایشان را
بغایت منظور میدارند و امورات شرعیه ان بلده در عهده عالیجناب
فضایل مآب علامی آقا سید عبد الله دام عزه است و اولاد امجادش عالی
حضرت سید مهدی و سید حسن و سید محمود و یک صبیه است و خلف آقا
سید تقی سید ابوطالب و دو اناث است که از ایشان یکی در حباله سید مهدی
سابق الذکر است و صبیه مرحوم میر سید علی بزرگ در حباله عالی جناب
آقا سید حسین بود و اولاد امجادش از بطن المرحومه سید حسن و سید
محمد علی ملقب بمیرزا کوچک است و از بطن جاریه یک صبیه است و خلف آقا
سید علی و آقا سید عابد و یک صبیه است و میر ابوطالب مرحوم را وصلتی با فاضل
مرحوم ملا نصیر بن ملا عبد الله بن ملا محمد تقی مجلسی بوده است و کیفیت آن
معلوم نیست و بنات مرحوم حاجی سید محمد چهارند یکی از ایشان در حباله مرحوم
مغفور میرزا عبد المجید خلف میرزا سید رضی شیخ الاسلام کازرون بود و از آن
دو پسر مخلف شد یکی عالی حضرت سلاله السادات آقا سید حسن که در
مرشد آباد با او ملاقات شد و آقا سید یحیی و یک دختر که در حباله پسر عم میرزا
اسماعیل مشهور بمیرزا بابا خلف میرزا زکی خلف سید رضی مذکور است و صبیه

وصلتی

مفصلات

میرزا

دیگر

دیگر حاجی سید محمد در حباله عالیجناب معلی القاب جامع الفضایل میرزا محمد هادی
پسر عم والد این فقیر است و از و پسری است میرزا محمد رضا و دیگری در حباله
عالیجناب میرزا محسن خلف مرحوم مغفور میرزا سید جعفر قاضی کازرون است
و اولاد او سید جعفر و سید معصوم و سید عبد الرسول و سید غلام علی و دو
صبیه صغیره اند و دیگری در حباله عالی جناب میرزا ابو الحسن خلف دیگر میرزا
سید جعفر قاضی مذکور است و از او دو پسر مخلف است میرزا غلام حسین
و میرزا ابو القاسم و میر سید علی بن میر ابو المعالی را صبیه بود و والده مرحوم
حاجی محمد عطار نواده مرحوم ملا محمد علی استرآبادی و والد حاجی میرزا است که
در کاظمین بود و در آن مکان گذشت و میر سید محمد بن میر ابو المعالی را یک پسر بود
مرحوم میر سید احمد و از او مخلف شد سید عبد الحسین و از وی مخلف شد
سید باقر و دو دختر که بلا خلف در طاعون در کربلا فوت شده اند و از سید
باقر مخلف شد سید حسن و سید احمد مشهور بمیرزا بابا و سید حسین و سید
علی و دو صبیه که یکی از آنها در حباله عالیجناب آقا سید علی بن حاجی سید محمد
مذکور است و دیگری در حباله عالیشان میرزا ابراهیم طبیب خلف مرحوم
میرزا اسماعیل طبیب اصفهانی است و از و پسری مخلف است مشهور بمیرزا

حاجی میر محمد علی

مسیح و مرحمت و غفران مآب میرزا ابو المعالی کوچک قدس سره والد مرحمت

و غفران پناه آقا سید محمد علی مشهور به آقا سید است و آقا سید مرحوم والد

ماجد مهدی مکان جلیل الشان رفیع مکان علامی فهامی زبدة المجتهدین امیر سید علی

طباطبای دام ظله العالی و همشیره مکرمه ایشان است و حلیله جلیله آقا سید

عم مقدسه مکرمه والد ماجد این فقیر است بعد از او اولاد ایشان در مطلب چهارم

مذکور خواهد شد **فصل** دو صبیه مرحوم میرزا ابو المعالی بزرگ قدس سره از

صبیه مرحوم آخوند یکی حلیله جلیله فاضل عظیم المنزلت وحید العصر فرید الدهر قدوة

المحققین جنت آرامگاه مجتهد روشن ضمیر مرحوم ملا محمد رفیع جیلانی مجاور مشهد

مقدس رضوی بود و دیگری در حباله عالیجناب غفران مآب ملا محمد شفیع

برادر آن مرحوم بوده است **عالم ربانی فاضل صمدانی آخوند ملا محمد رفیع جیلانی** قدس

سره را دو صبیه بود یکی حلیله جلیله نواب مستطاب معلی القاب غفران مآب

فاضل نحریر میرزا محمد علی صدر جلیل القدر والد ماجد نواب مرحمت مآب عالم

فاضل اوحد میرزا احمد و نواب کامیاب جلیل الشان میرزا محمد رضا غفر هم

الله جمیعا و حشرهم مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین فضایل و

کمالات این بزرگواران زیاده از آن است که در امثال این مختصر ایشان

ولا نکو

توان کرد سلاطین زمان و حکام عظیم الشان در تعظیم و توقیر ایشان حسب المقدور

میکوشیده اند مرجع علماء و ملاذ فضلاء و کهف فقراء و ضعفا بوده اند و اغلب

اوقات را در دار العبادة یزد میگذرانیدند و اولاد و احفاد امجاد

ایشان در آن بلده میباشند و صبیه دیگر در حباله عالیجناب مقدس القاب

جنت و غفران مآب میرزا عبد اللطیف بود که والده ماجد عالیجناب معلی القاب

[مرحمت] مآب میرزا محمد محسن و مرحوم میرزا محمد تقی که بلا خلف فوت شد و علیا حضرت

احوالات ایشان است **و خلف فاضل مقدس ربانی ملا محمد شفیع جیلانی** مغفور مذکور

نواب معلی القاب میرزا محمد علی صدر المشار الیه بعض القابه بود و **خلف ارجمند**

فاضل اوحد میرزا احمد المشار الیه فی الصدر یکی مهدی مکان جلیل مکان میرزا ابو الحسن

قدس سره بود و دیگری عالیجاه معلی جایگاه اجلال دستگاه وحید الدهر فرید

العصر نواب مستطاب مقدس القاب عالم مؤید و فاضل مظفر **نواب میرزا**

محمد جعفر دام فضله العالی است این فقیر را در دار العبادة یزد با ایشان

ملاقات روی داد و مدتی توقف در آن بلده را در دولتخانه ایشان

بودم نهایت مهربانی و محبت و وداد و غایت الفت و اتحاد را معمول

فرمود در مراتب آداب و جامعیت بی‌عدیل و در فضل و کمال وجود فرید

و علیا حضرت ...

بی‌نظیر است مرجع فقرا و ضعفا و مربی علما و فضلا و منبع جود و معدن کرم
است حکام را نجدمتش نهایت اخلاص است ادام الله ظله و احسن فی الدارین
احواله و ایشان را چند اولاد از ذکور و اناث میباشد از صبیه مرضیه
مرحمت مآب نواب میرزا محمد رضا جم الجناب عالی جناب فضایل
مآب میرزا محمد و میرزا حسین و یکی دیگر است و دو صبیه و از بطن جاریه یک
پسر است عالیشان میرزا علی اکبر و همچنین عم مرحوم آنجناب را سوای
آن صبیه اولاد دیگر نیز هست از ذکور و اناث یکی از ایشان عالیجاه میرزا
محمد علی است که حال بصدارت یزد منصوب است و دو پسر و یک دختر
نیز هست و اسم آنها در خاطر حاضر نیست و در آن آوان فیمابین آن مرحوم
و عالیجاه شوکت و دستگاه مرحمت پناه حاجی علی نقی خان خلف
مدکان خلد آشیان محمد تقی خان حاکم یزد نقار خاطری اتفاق افتاده بود و
بآن تقریب بدار السلطنه طهران تشریف برده بودند و در همان
سفر برحمت ایزدی پیوستند و با ایشان ملاقات اتفاق نشد و
صبایای مرحوم میرزا احمد صدر پنج‌اند یکی که زوجه مرحوم میرزا علی نقی بود و
و دیگری در حباله مرحوم میرزا داود شیخ الاسلام یزد بود و از و مخلف

شد

شدست سه پسر میرزا احمد و میرزا ابراهیم و میرزا محمد علی و سه دختر یکی در حباله
مرحوم محمد صادق خان خلف مرحوم محمد تقی خان یزدی بود و دیگری در حباله
عالیجاه میرزا محمد علی خلف مرحوم نواب میرزا رضای سابق الذکر است
و دیگری الی الان غیر مزوجه است و صبیه دیگر میرزا احمد در حباله عالیجاه علی
عسکر خان خلف مرحوم محمد تقی خان مذکور بود و از او صبیه مخلف است و
صبیه دیگر در حباله میرزا محمد علی شیخ الاسلام بالفعل یزد است و صبیه
دیگر مرحوم زوجه آقا محمد تقی تفتی بود و عالیجناب معلی القاب علامه فهامه
مقدس
میرزا محمد داود شیخ الاسلام مذکور و برادران عالیشان ایشان عالم
زاده میرزا محمد حسین و مرحمت مآب جنت مکان میرزا لقمان را با نواب
غفران مآب بزرگ رشته و نسبت قریبه هست ولکن بتفصیل بخاطر فقیر
نیست و میرزا محمد حسین را اولادی نیست و دیگران بحمد الله صاحب اولاد
و با عزت و احترامند و از مرحوم میرزا محسن بن میر عبد اللطیف دو پسر
مخلف است از بطن دختر مرحوم میرزا محمد علی صدر مذکور یکی عالیجاه میرزا عبد العلی
که بمنصب نوابی رکاب سلطانی منصوب است و دیگری عالیجاه میرزا محمد علی
شیخ الاسلام بالفعل یزد و دو صبیه یکی در حباله عالیجناب معلی القاب میرزا

محمد علی رضوی است و دیگری در خانه عالیجناب میرزا محمد حسین شهرستانی الذکر
است و احوال دختران دیگر مرحوم مغفور فاضل علامه ملا محمد صالح قدس سره
معلوم نیست مطلب چهارم در ذکر مجملی از احوال و عدد اولاد امجاد مرحمت مکان
رفیع مکان جلیل الشان عالیجناب مقدس و معلی القاب فضایل
و کمالات اکتساب علامه زمان و فقیه دوران استاد المتاخرین و ملاذ
المجتهدین مروج الدین فی راس المائة الثانیة عشر و لا ینکر فضله احد من اصحاب
العلم و البصایر عابد زاهد صاحب فضایل و مفاخر آقا محمد باقر اصفهانی مشهور به بهبهانی
قدس الله روحه الشریف مجاور حایر حضرت سید الشهدا و اخوه
عالمین فاضلین مقدسین مکرمین الجناب اخوی مرحوم آقا محمد علی و آقا حسن رضا
و آقا محمد حسین و اختین معظمتین آن بزرگوار است فضل صفات حمیده
آن سرور انام بر خاص و عام کالنور علی الاعلام واضح و بی نیاز از بیان است و
فضایلش کالشمس فی رابعة النهار مشتهر و مستغنی از اظهار بحث
فضیلتش در شماخ فلک کج بین و ساحت غبرای زمین [illegible] طریقه اصولیین
از آن عالیجناب در مائة ثانیة عشر بعد از اضمحلال تمام نهایت رونق و رواج
تمام یافته است جمیع کبری از کل ضیان (?) جمیع افادتش بدرجه اجتهاد رسیده

حالات آقا محمد باقر قدس سره

شماخ

فائق

فائق بر اکثر علمای سابق گشته اند از الجمله والدین فقیر فرزند ارشد ارجمند آن
بزرگوار و علم نامدار و دو سید عالی تبار سید محمد مهدی طباطبائی و میر سید علی
طباطبائی که تشریف بردن والد ارجمند (?) در خدمت آن جناب باستفاده
مشغول شدند و دیگر جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی و میرزا مهدی
مشهدی و میرزا ابو القاسم قمی و ملا مهدی نراقی و غیر ایشان از فضلای
بسیار که قلم از شرح فضایل و تحریر یک از ایشان عاجز و شکسته زبان
است بالجمله هر که در این ازمنه و اوقات کوس فضیلت و علم را میکوبند و بر
همگنان فخر مینمایند بواسطه یا بلا واسطه جرعه نوش جام افادت آن بزرگ
دوران و ریزه خوار خوان احسان افاضت و پرورش یافته نعمت علم
بی پایان آن منبع العلوم است در مدت العمر مجمع [illegible] و بنوعی که اولی
تلمیذش را باندک التفاتی میسر شده است همت را مصروف نمود
بلکه اصلا بکتابهای مختلفه در آنهم و دنانیر و تفاوت الوان آنها مطلع بود عزلت
از اهل دول بر مزاج آن بزرگوار نهایت استیلا داشت از معاشرت ایشان
دامن کشیده مصاحبت با فقرا را خوش میداشت و لعابت خوش صحبت
و گشاده رو و لطیفه گو بود و اغلب لطایفش بر زبانها مشهور است تولد

سع

زخارف

شریفش در دار السلطنت اصفهان اتفاق افتاد و مسموع شده که اواخر
عمر خال مفضال آخوند ملا محمد باقر مجلسی را دریافته اند و بعد از فوت مرحوم والد
بزرگوارش و انقراض آن مملکت جلای وطن فرمودند و علوم عقلیه را از
خدمت سیدکان خلد آشیان عالم ربانی و فاضل صمدانی جامع العلوم والد خود
و از خدمت عالیجناب فضایل مآب مستغنی الالقاب وحید الزمان آقا سید محمد
طباطبائی بروجردی تحصیل کرده و علوم نقلیه را از خدمت جناب مستطاب سلالة
الاطیاب فرید الدوران سید صدر الدین محمد قمی مشهور همدانی شارح وافیه
الاصول استفاده نمود و چون آن سید عالیمقدار میل بطریقه اخباریین داشت
در اول مرحله آنجناب را نیز میل بآن طریقه حاصل شد و بعد از آن بجهت علو
فطرت و استقامت سلیقه طریقه اجتهاد را پسندیده در ترویج آن منهاج
کوشیده و از برکت انفاس شریفه اش درین جزو زمان نهایت اشتهار
بهم رسانیده است و در معقولات نیز ید طولائی داشت و لکن بسبب عدم
فایده کثیره در اواخر عمر به تدریس آنها اشتغال نمی‌نمود و در علم رجال بحدی متبحر
بود و بر اسامی رواة چنان اطلاع داشت که شخصی بر متعلقان و
اولاد خود مطلع بود در بدو امر صبیه مرضیه مرحوم عمدة الفضلاء آقا سید محمد بروجردی

عقلیه

متبحر

جنت المآبی تعظیم القابه را که عمه مکرمه سید المجتهدین جناب استادی سید محمد مهدی
طباطبائی نجفی قدس سره و از بطن صبیه مرحوم میر ابو طالب ابن میر ابو المعالی
سابق الذکر بود در حباله خود در آورده بودند و والد ماجد این فقیر قدوة المجتهدین
آقا محمد علی طاب ثراه از آن مرحومه متولد شدند و آن مرحومه در کربلای معلی برحمت
ایزدی پیوست و بعد از آن مدت مدیده که تقریباً زیاده از سی سال باشد
در بلده بهبهان فارس سکونت را اختیار فرمودند و لهذا به بهبهانی اشتهار
یافتند و در آنجا صبیه عالیشان معلی مکان کهف الحاج شرفا تاجر بهبهانی را در
حباله خود آوردند و از او جناب مستطاب مستغنی الالقاب آقا عبد الحسین
دام ظله و همشیره مکرمه ایشان که حلیله جناب مستغنی الالقاب آقا میر سید علی
طباطبائی سابق الالقاب است متولد شد از آنجا بار بارض اقدس کربلای
معلی مشرف شدند و مدت العمر را در آن بلده شریفه گذرانیدند و بعضی
زوجات نیز دائمی و منقطعه در حباله خود در آوردند نظر بعدم بقای خلقی بهم
از ایشان اولاد ذکور نشد چون عمر شریف ایشان بنود سال تقریباً رسید در
اواخر سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری ۱۲۰۵ بجوار رحمت ایزدی پیوست و در پائین
پای شهدا الابرار مدفون گردید اللهم احشره و ابائه معهم بمحمد و اله

تاریخ وفات جد امجد راقم

والحال بجهت تعمیراتی که در روضه مبارکه اتفاق افتاده است قبر ایشان داخل
حرم محترم سید شهدا علیه السلام شده است و در سمت خارج بر دیوار
رواق شریف سنگی که علامت مرقد شریف اوست منصوب است و
والد ماجد طاب ثراه در تاریخ وفات آن بزرگوار فرمود مصرعه بگو رفتی ز
دنیا بابا علم ۱۲۰۶ و شرح عبادات مفاتیح و حاشیه شرح ملا احمد اردبیلی بر
قواعد و فواید عتیق و جدید و حاشیه رجال کبیر میرزا محمد که والدان بزرگوار
مدون نموده اند و رساله اجتهاد و اخبار و رساله اجماع و رساله مناسک
حج و تحفة الحسینیة و غیر آنها از رسایل و حواشی بسیار از کلک بدایع افکار
در صفحه روزگار بیادگار و مرجع علمای کبار است **فصل** خلف ارشد
اکبر آن بزرگوار جناب مستطاب نقاوة الالباب عمدة المحققین و زبدة
المدققین و نخبة المجتهدین استاد الافاضل و منبع الفضایل جامع المعقول
والمنقول و حاوی الفروع والاصول ذی الفخر الجلی **آقا محمد علی قدس سره**
والد این فقیر ولادت با سعادتش در ارض اقدس کربلای معلی در روز
جمعه بیست و ششم ماه ذی الحجة الحرام سنه ۱۱۴۴ یکهزار و صد و چهل و چهار از هجرت نبویه علی
مهاجرها الالف ثنا و تحیه اتفاق افتاده است و علوم شرعیه را در خدمت والد

بزرگوار خود تحصیل نموده است در فضایل آنجناب همین بس است که در عصر والد
غفران مآب خود مشهور آفاق گردید و صیت فضایلش در عالم پیچید و همیشه
آن سرور در مدح ایشان میفرمود که محمد علی ما شیخ بهاء الدین این عصر است و
این فقیر مکرر از آنجناب شنیده ام که میفرمودند که من تقلید کسی را نکرده
ام و در اول تکلیف خود مجتهد بودم و احکام ضروریه را اجتهاد کرده بودم
و در قوت حافظه و مباحثه محسود علمای نوادر معاصرین و کم مسئله بود که با او
در نظر شریفش حاضر نباشد در صفای تحریر کتابت و املاک کالای علمای ماضی
و استقبال و در حسن بلاغت و نیکوئی تقریر رونق شکن بازار بلغای
شیرین مقال بود کسی از معاصرینش را با وی دعوی همسری نبود
و در هنگام موعظه اگرچه بطول می انجامید گاهی سررشته کلام را من البدایه
الی النهایه از دست نمیداد و مطالب از هم گسسته نمی شد جمع فرموده بود
میان دو صفت متضاده حسن صحبت و متانت و در عظمت و هیبت
در مرتبه حدی بود که با طفلی همکلام میشد و در رعب چنان بود که حکام
سنگدل همیشه از ایشان خوف و بیم در دل داشتند و باین سبب در
عهدش رعایا و زیردستان از ظلم و ستم حکام و ظلام در مهد امن و امان

بودند کیفیت صحبت و معاشرت و رفتار و تنقلات آنجناب با پادشاه گیتی پناه
آقا محمد خان قاجار در ایامی که حسب الخواهش او بدار السلطنت طهران تشریف
برده بودند بر السنه و افواه مشهور است خوفاً من طول الکلام نگارش نشد و مذاهب
و عقاید مختلفه اهل اسلام و کفر [نهایت] مطلع بودند و اگر بذکر فضایل و خصال جمیله اش پردازد
رشته کلام گسسته میشود مصنفاتش خصوص کتاب مقامع الفضل بمضمون هذا
کتابنا ینطق علیکم بالحق بر جامعیتش گواهیست ناطق مجملاً با والد ماجد مذکور قدسی در سنه
تشریف [و دو سنه] بعتبات عالیات مراجعت فرمودند و اول تصانیفش رساله قطعیه
القال و القیل فی انفعال الماء القلیل است که در اوایل عمر تالیف فرمودند و فاضل
متبحر نحریر شیخ یوسف بحرانی صاحب کتاب حدائق بعد از ملاحظه آن رساله بر معیار
فضلش مطلع شده اجازه مبسوطی نوشته بخدمت ایشان فرستاد و خواهش نمود
که چندی در مجلس درس شیخ معظم الیه تشریف برده باشند که طرفین را
فایده حاصل شود قبول کرده و بعد از چند روز موقوف فرمودند بجهت آنکه میل شیخ
بطریقه اخباریین بود و در مباحثه خوف رنجیدن ایشان بود و بحج بیت الله الحرام
مشرف شده دو سال توقف نمودند و در آن مدت بجهت تعلیم و تدریس
مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت مشغول شدند و علمای چهار مذهب استفاده و

بلغ

تصانیفش

تحصیل

تحصیل علوم نقلیه و عقلیه در خدمتش میکردند و در آن مدت دو رساله در احوال
مکه معظمه و مدینه مشرفه نوشتند و بنوعی مقامات و مواضع را معین فرموده که
اگر اساس آن دو بلده شریفه نعوذ بالله منهدم شود از روی آن دو رساله
هر مقامی را در محلش معین میتوان نمود بعد از دو سال معاودت بعتبات
عالیات نمودند و دفعه دیگر نیز سعادت حج بیت الله را دریافته معاودت نمودند
و افاضل و علمای بسیار در خدمتش باستفاده علوم مشغول بودند و از اجله
از اعالی جنابان معلی القابان سید محیی المجتهدین سید محمد مهدی طباطبائی
قدس سره و میر سید علی طباطبائی المشتهر بصاحب الریاض و غیر ایشان که بحمد الله
همگی صاحب نام و نشان و از علمای عالیشان اند و در تاریخیکه طاعون عظیمی در
کربلای معلی و نجف اشرف و آن حدود روی داد بمشهد کاظمین مشرف شدند
و در آنجا حسب الحکم والد ماجد بمدارس استقامت فرمودند و چون اشتداد [illegible]
و بغداد نیز رسید و شدید شد بحدیکه بعضی در تاریخش الطاعون عظیم گفتند
والد ماجدش حکم رفتن بسمت ایران فرمود و آن بزرگوار را دل بر [illegible]
از فیض زیارات عتبات مشکل بود و درخواست رخصت بر توقف
مینمود آخر الامر با خطی نوشتند و در یک سطر آن نوشته بود که برو و در

تشریف بردن والد ماجد به ایران
[illegible]

بسعادت دیگر اگر روی حاقی چون چنین شد لابد بسمت ایران تشریف بردند
و در خدمتش بود عالیجناب مرحمت مآب آقا محمد ابراهیم و فرزند اکبر ارشد
ارجمندش برادر نامدار عالی تبار چون ببلده کرمان شاهان که اول حدود ایران است
وارد شدند و علی شکر است رسیدند اهالی و اعاظم و حکام آن دیار مقدمش را
غنیمت شمرده باحترام و اعزاز تمام وی را استقبال نمودند و در آن اوان
حاکم آن دیار بود عالیجاه شوکت دستگاه مرحمت و غفران پناه جنت
آرامگاه الله قلیخان زنگنه احوال این سلسله و علو این خاندان بر اصحاب
سیر و البصایر پوشیده نیست از اعاظم و اکابر امراء ایران و از سلسله شیخ
علیخان مشهور اند وی فرمان فرمایی با اقتدار و در ضبط و نسق مملکت یگانه
روزگار و در عدالت و شجاعت و سخا مظهر لطف و قهرباری و مؤید
بتاییدات قادر کردگار بود خان عظیم الشان در تعظیم و توقیر اصحاب
با فضل الغایت کوشید و شرط ضیافت و خدمتگاری را بتقدیم رسانید
و باقامت در آن بلده تکلیف نمود قبول فرمودند و مردم بلده و ملوک حلقه
اطاعتش را بر دوش و حلقه ارادتش را بر گوش کشیدند جناب
مشغول بتدریس و ترویج دین مبین شدند بعد از چندی وقت حب الوطن اش

خان

احوال مرحوم حاجی محمد رحیم بیک
و اولاد او

خان معظم الیه صبیه مرضیه مرحمت و غفران مآب رضوان آرامگاه الله
وردی بیک خلف عالیجاه معلی جایگاه خان عظیم الشان مرحوم مهدی قلیخان
بیک ولی را در حباله خود در آوردند خان معظم الیه از امرای عظیم الشان
و خاندان کلان است و سلسله علیه اش نهایت مشهور است و از جانب
پادشاه قهار نادرشاه افشار در اواخر کار بسرکاری تعمیر قبه منوره
شریفه و ایوان مبارک حضرت اسد الله الغالب علیه السلام مشغول شده و آن
خدمت را بارادت و اعتقاد تمام باتمام رسانید و حکام روم و سرکار
آن مرز بوم از شجاعت و رشد او خایف بودند و بخوبی اعزاز و احترامش
را منظور میداشتند و صبیه دیگر مرحوم الله وردی بیک در حباله عالیشان
معلی مکان جنت آشیان کهف الحاج مرحوم حاجی محمد رحیم بیک بود که
از بزرگان اهل جلیل استجلوا است و در سنه ۱۲۱۷ یکهزار و دویست و هفده هجری
در نجف اشرف برحمت ایزدی پیوست و دو پسر و دو دختر از و مخلف شدند
پسرها یکی عالیجناب فضایل مآب عالم محقق و فاضل مدقق جامع فضایل صوری
و معنوی اخوی مکرمی آقا محمد تقی است و دیگری عالیحضرت فضیلت مآب
آقا محمد حسین و صبیه کبری در حباله من است و صغری با پسر عم خود منسوب است و

تا ایران بودم مواصلت نشده بود و خاله با جده تا بحال در حیات و در نجف
اشرف مجاورت ... القصه بعد از چند وقتی مرض طاعون با نجف رسیده
شدت کرد انجناب بسمت سعد آباد و شفقر که از ملوک همدان است ... بالف
بردند و چون خفیف شد معاودت فرمود و بعد از ان خود تنهای روانه
دار المرز رشت شدند و دران اوان حکومت آنحدود تعلق بعالیجاه معلی
جایگاه عوان پناه هدایت الله خان کیلانی داشت وی مقدم شریفش را
با حترام و اعزاز تمام تلقی نمود حسب الخواهش اکابر و اعیان و خان عظیم الشأن
بجبه مرضیه یکی از اکابر و اعیان آن بلده را که نام نامیش در این وقت در خاطر
حاضر نیست و گویا حاجی که در خارست حاجی میر سمیع مرحوم بود در حباله خود در
آورد که والده نور چشم گرامی عالیجاب فضایل مآب آقا محمد اسمعیل و
همشیره مکرمه اش است دران بلده علما و فضلا از اطراف و اکناف
مسایل مشکله مختلفه بخدمتش میفرستادند و بقدر قابلیت و استعداد اویک
جواب میفرمودند و اغلب آنها را جمع و مدون نموده بمقامع الفضل موسوم
فرموده اند و از انجا عیال را برداشته بدار المومنین قم مشرف شدند و عالی
جاه عمران پناه محمد علیخان حاکم آن بلده نهایت خدمتگذاری و لوازم مهمانداری
را معمول داشت و التماس توقف و سکونت دران بلده را از خدمتش نمود چون مرقد

لكن

هو العزيز

حضرت فاطمه معصومه همشیره معظمه حضرت امام رضا علیه السلام و مراقد چندین امام زاده عالی مقدار در آن و ما یوجد
و شعاعهتی با اماکن مشرفه و عتبات عالیات عرش درجات داشت
قبول فرموده و والده این فقیر که صبیه مرحوم الله ویردی بیک مشار الیه باشد با سایر
متعلقان از کرمانشاهان طلبیدند و دران اوان حکومت مملکت ایران
متعلق بسرکار عظمت مدار علی مراد خان زند بود و وی مرا جلیش از الله قلیخان
معظم الله منحرف شده قاصد قتل آنمرحوم گردید استغاثه بخدمت آنجناب کردند
و عرایض نوشتند چون فیمابین سلسله دوستی منضبط و علاوه نجابت نفس
محترم نیز دران بود نا چار بجهت ملاقات علی مراد خان تشریف بردند و قرب
بطهران ملاقات شد حسب الفرموده آنجناب عفو از جرایم و قصور خان معظم الله
فرمود الحق اگرچه حکام زندیه معرفت و ادراک چندانی که بباید نداشتند و لکن از
جانب حضرت مالک الرقاب محبت و اخلاص بعلما و سادات در دل
ایشان بسیار بود و از خود در خدمت ایشان اصلا قصور راضی نمیشدند ... سه
سال تقریبا آنجناب در دار المومنین توقف فرمود و رسل و رسایل از جانب خان
معظم الله از کرمانشاهان مشتمل بر درخواست معاودت بان بلده میرسید اخر
الامر استدعای ایشان بدرجه اجابت رسید و بان بلده تشریف بردند و
عیال و متعلقان را بالتمام طلبیده در انجا توقف فرمود دران اوان مصاحبت و

دربار خاقانین سرکاری خان معظم الیه را ترغیب بسلطنت و جهانگیری نمودند و
اول مرحله فرمانی بعالیجاه عنوان پناه خسرو خان حاکم سنه وارد دلان نوشت و اورا
طلبید هرقدر که آن بیچاره عجز و انکسار نمود و بدادن مالیات و فرستادن پسر
احمد خان بخدمتش راضی شد خاقان آن سرکار راضی نشدند آخر الامر
با دوازده هزار سپاه جرار بقصد گرفتن آن ثغر و تخریب دیارش رفتند مجدداً
عرایض عاجزانه نوشت مفید فائده نشد لاعلاج با سپاه قلیل مقابله نمود نظر بمضمون بلاغت
مشحون کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باعدم قصور الظرف و خیانت
عسکر انقطاف بمجرد مقابله قشون آن عسکر بسیار بدون اشتعال الحرب
الفرار بر قرار اختیار کرده صاحب کار را در میان گذاشته فرار نمودند خان معظم الیه
وعالیجاه شاه قلی بیک عم والده این فقیر که مستشار امین و در معنی وزیر او بود با
یک دو کس کشته شدند و تمام آن سامان و سراپرده و اسباب بی پایان
عاید الفقرا شد بهمین راضی نگشته متوجه تسخیر ممالکش شدند و در آن وقت
عالیجاه معلی جایگاه شوکت و اجلال دستگاه مروج دین و حامی شرع سید
المرسلین عمدة الحجاج حاجی علیخان عموی آن مرحوم بنیابتش در آن بلده
می بود خان معظم الیه بتدبیر و ساطت الجناب آن بلاد را از رعایا و برایا رفع

نمود

احوال حاج علیخان زنگنه

نمود و خصم بگرفتن زر قلیل راضی شده مراجعت کرد و از جانب پادشاه
وقت که ظاهراً پادشاه جمجاه ظل اله آقا محمد خان قاجار بود بندگان حاجی علی
خان مرحوم خلعت حکومت پوشیده حاکم باستقلال آن بلده شد و بعد از
چندی وفات نعش آن دو مرحوم را از آنجا آورده نجف اشرف برده
در کشیک خانه دست راست دفن کردند و خان معظم الیه زیاده از سالکین
رشته ارادت الجناب را بر گردن گرفت و در عهد او فتنه انگیزان بوم
و بر و فی سر در زاویه خمول کشیدند و رعایا و برایا در مهد و امن آسایش بودند
و باستعداد ذاتی و مکارم اخلاقی احترام بعلمای کرام بسیار میکرد و بصحبت
آن عالی الشان راغب و تحقیقات مطالب علمیه شائق بود لهذا از نیکان و پارسایان
جهان و در عداد مستعدان و دانشمندان و جامع بین الدنیا والآخرة شد با
آن حکومت و تسلطی که داشت متهجد و شب زنده دار بود و هرگز چیزی از
فرایض و سنن از او فوت نمیشد و گاهی بسماع سرود و غنا و آلات لهو
راغب نبود و نشنیدیم که در مدت العمر خمر یا دیگر از مسکرات را استعمال
کرده باشد و در ادای زکوة و حقوق شرعیه واجبه و مندوبه هیچ گاهی قصور نکرد
و مال حرام و شبهه را اصلا در مصرف خود در نمی آورد بلکه با تحاشیش را از

مزارع و باغات و مملوکات خود میگذرانید و هرگاه کسی را بسبب جرم و جنایت
تادیب میکرد از او بضیعه جریمه جزئی میگرفت بعد از شش ماه او را در خلوت
طلبیده بانواع معذرت راضی میکرد و میگفت که اگر سیاست مثل تو دیگران
بکنم امور ولایت و رعیت درهم میشود و اگر از حکومت کناره کنم دیگری خواهد آمد
و بانواع ظلم و ستم مبتلا خواهند شد پس آنچه از او گرفته بود مع شیئی زاید باو مسترد
میکرد و بعد از اخذ ایمان مغلظه بر خفای این امر رخصتش میداد و صیت نام آن
مرحوم سرمشق است بجهت علمای عظام تا بالعوام چه رسد از یمن همت آن عالی
و برکت انفاس شریفه آن جناب آن دیار اباد و محسود کل بلاد شد و از اطراف
و اکناف عالم مردم در آنجا جمع میشدند و در اول قریه بود بسیار خراب و در آن
اوان از بلدان عظیم الشان محسوب است تمام اهالیش عارف بجزئیات مسائل
فروعیه شده اند حتی اکراد که از خدا واقف نبودند همه نمازگذار و از جمله اتقیا گردیدند
جمعی را بجهت تعلیم احکام در دهات معین نمود که بانواع وعد و وعید ایشان را
بعبادات میکردند و در عصرش بجهت آنکه مورد عنایات و الطاف شوند اغلب
ناس با یکدیگر و تشیعی بحج بیت الله و زیارات عتبات عالیات میرفتند و زکوة را بر
فلا میدادند بخلاف اوقات دیگر که از خوف آنکه حکام و کدخدایان آن را

داخل

داخل اصحاب دواوین اند و در هنگام گرفتن مال خراج سلطانی با اینان ظلم و
ستم بیشتر کنند بر اکثر فکر همین است که داخل فقرا و گدایان محسوب شود اگرچه گدایان
و ارباب استحقاق هم از دست این ظالمان نجات ندارند و اگر کسی را بجرم
جزئی گرفتار میکرد و آن شخص فرار و بعتبه آن جناب پناه میگرفت دیگری احدی را مجال
دم زدن نبود و البته عفو جرایمش میشود و حاکم این شیوه مرضیه را انجام حکام ذوی الاحترام
بلکه پادشاهان ایران بالتمام مرعی میدارند که عتبه علما را پناه مقصرین میدانند و
حرمت آستانه ایشان را نگاه میدارند سیما عالمی که از این خاندان و فاضلی که
از این دودمان باشد بحمد الله خان معظم الیه مستجاب الدعوات ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة و فی الآخرة حسنة و حجت خدا بود بر حکامی که میگویند که جمع میان
حکومت و درستی امور آخرت میسر نیست و در سنه ۱۲۰۹ یکهزار و دویست و نه هجری در
آن بلده برحمت ایزدی پیوست و خار مفارقتش بر دل برنا و پیر نشست ره
اللهم احشره مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین آن جناب با جمعی
بر جنازه اش نماز کردند و حسب الوصیه فوذی الحقوق را از او راضی نمودند
و نعشش را بنجف اشرف فرستاده در مکانی که مرحوم اللهقلیخان طاب ثراه
مدفون بود دفن کردند و عالیجناب سید المجتهدین مرحوم سید محمد مهدی طباطبائی ره

قدس سره با آنکه بسلاطین عظام اعتنا نمیفرمود در استقبال جنازه اش نموده
و تشییع حاضر شد و میفرمود که حاجی علیخان داخل علما است و از زمره حکام
نیست و از آن مرحوم اولاد ذکور دو پسر و یک نواده بیادگار ماند پسر عالی
جاه معلی جایگاه محمد خان که همه مراحل آثار پدر از جبینه اش ظاهر است و دیگری عالی
جاه امام قلی بیک نواده عالیجاه معلی جایگاه عبدالباقی خان مسمی به اسم ابیه
که در جباه آثار رشد و نجابت و مردانگی از سیمایش هویداست و جنابت مجد آیات
خیرات مرحوم مخلد و از خیرات جاریه آن مرحوم یکی پل خاتونین عرب و عجم است
که بنهایت مضبوط و مستحکم بنا کرده است و تعمیر حرم کاظمین ع و کاروانسرای
بسیار و مسجد جمعه و مدرسه عالیه که در کرمانشاهان است با دکاکین بسیار
که وقف آنها کرده است مجملاً بعد از فوت آن مرحوم عالیجاه شوکت دستگاه
عظمت و حشمت پناه مصطفی قلیخان خلف اکبر ارشد جنت آرامگاه
علی قلیخان و داماد خان مرحوم معظم الیه بر مسند حکومت و فرمانفرمایی نشست
چون برخلاف عم و والد خود چنانکه بایست موافق صلاح دید و مشورت احباب
عمل نمیکرد در اندک زمانی کسانیکه محل اعتماد و مستشارش بودند از ظلم و ستم
او بدربار عظمت مدار سلطان سلاطین جهان مظهر قهر و مرحمت حضرت سبحان

ابد

مؤید بلطف پروردگار فتحعلیشاه قاجار نصره الله الملک المختار دادخواه
شده معزولش کردند بلکه باین نیز راضی نشده اصرار بر قتلش داشتند آن
جناب بدربار گیتی مدار تشریف برده درخواست عفو گذشت از قتل
نمودند حضرت ظل اللهی نظر بحسن ارادت و عقیدت عفو فرمودند و در این
اوقات با اهل و عیال در پایه سریر سلطنت در دار السلطنه طهران داخل امراء
عظیم الشان و مقرب حضور سلطان میباشد و اخوان گرامش عالیجاه
رضا قلی بیک و عالیجاه اجلال دستگاه مرتضی قلیخان با همشیره های معظمات
شان در کرمانشاهان می باشند و حکومت آنجا و با آنکه فرزند بود
که تعلق باین دودمان داشت از سوء تدبیر امیر روشن ضمیر از این خاندان بیرون
رفت و محمد علیخان نام بیاتی قاجار بحکومت منصوب شد و بعد از چند
روز نظر بسوء رفتار نامناسبش بالنسبه بخدام ذوی الاحترام آنجناب و تمرد
از حکم آنسرور از دربار عظمت مدار فرمان عزلش رسید و عالیجاه فتح علیخان
قاجار خلف مهد کان میرزا محمد خان بیگلربیگی دار السلطنه حاکم گردید و وی در
نهایت خوبی و حسن ارادت با آنجناب رفتار میکرد و در اواخر عهد دیگر
عباس خان زند را که از بنی اعمام علی مرادخان زند است در حباله خود در آورد نیز

و در ایام حکومت فتحعلیخان سامی الالقاب در مزاج شریفش مرض
اسهال عارض شد و در یوم جمعه و عید مبعث از سنه ۱۲۱۶ یکهزار و دویست و
شانزده در حین زوال در اثنای نماز ظهر برحمت ایزدی پیوست تغمده الله
بغفرانه واسکنه فی بحبوحة جنانه روز عزای آن سرور اوتاد در آن بلده بنوعی
روی داد احدی نبود که جزع و فزع نکند و فریاد و او بلاه و وا اسفاه بلند ننماید
سیلاب اشک از چشم پیر و جوان جاری و خورد و کوچک در افغان
و بیقراری بودند پس جنازه شریفش را با دستگاه و ناله و آه برداشته
حسب الوصیت آنجناب در جنب مغربی محراب عیدگاه جدید احداثی
مرحمت و غفران پناه حاجی علی خان مرحوم دفن نموده بر آن قبه و بارگاهی
ساختند و الحال مطاف اهالی و اعاظم آن دیار است و بعد از طی رسوم تعزیه
داری بندگان فتحعلیخان با اعاظم و ارکان و اهالی آن سامان در روز جمعه
بخدمت بندگان عالیجناب معلی القاب فضایل مآب مجتهد الزمان و نقیه
الدوران برادر بابدار والا تبار آقا محمد جعفر دام ظله العالی که در رتبه
وارث مراتب عالیه آنجناب بود آمده استدعای ادای نماز جمعه و
جماعت نمودند بعد از ابرام و الحاح بسیار قبول فرمود و از پیشگاه بادشاه

تاریخ فوت والد مرحوم مصنف

کهتر

دسخ

جمجاه

جمجاه عالم پناه ظل الله مراسله مشتمل بر مراسم تعزیت داری نیز رسید و
امورات مفوضه بآن مرحوم از قبیل متوجه شدن موقوفات سرکار فیض
آثار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در آن بلده میباشد و اجرا اوامر و نواهی بعلاوه
تفویض الیه از جانب پادشاه دین پناه بایشان مفوض شد و آیتی شایسته
تقدیم میرساند بآیه اقتدی عدی فی الکرم و من یشابه ابه فما ظلم کتاب مقامع
الفضل و کتاب امامیه و کتاب نبویه و شرح دیباچه مفاتیح که دوازده هزار بیت
است تقریبا و شرح میراث و مطاعم آن کتاب و خوان الاخوان چهار
مجلد که بطور کشکول شیخ بهائی تالیف شده است و کتاب خزائنه در ابطال
صوفیه و قطع المقال و القیل فی الفعل القلیل و پنج رساله مبسوطه و مختصره در
مناسک حج و دو رساله در تاریخ الحرمین الشریفین و رساله سهو الاقلام و
رساله الفضلیه که در اوان تشریف داشتن در دار السلطنه طهران حسب الخواهش
پادشاه جمجاه آقا محمد خان قاجار در اثبات افضلیه حسنین از حضرت فاطمه
علیهم السلام تالیف فرموده اند و رساله تجدد الاعصار بعد الیسار و غیرها
از رسایل بسیار از کلک بدایع انگارش در صفحه روزگار بیادگار و معظم علیه
علمای کبار است و اولاد امجادش یکی جناب مستطاب سامی الالقاب.

آقا محمد جعفر دام ظله است که از بطن جلیله الیست که در کاظمین قبل از رفتن با یران
داشتند و دیگر این فقیر و نور چشم گرامی عالم فاضل مقدس صالح آقا محمود و
بیگ همشیره که جلیله عالیجناب آقا عبد العلی عموزاده است که از بطن جبه جلیله
مرحوم مغفور الله ویردی بیگ بیگلربیگی سابق الذکر و دیگر عالی جناب فضایل مآب
علامه فهامه فاضل جلیل نور چشمی آقا محمد اسمعیل و همشیره معظمه مکرمه که جلیله
جلیله عالی جناب معلی القاب فضایل مآب عمدة الانجاب مخدومی میرزا
احمد حسین خلف مددگان جلیل الشأن ثریا مکان میرزا محمد مهدی موسوی شهرستانی
قدس سره است که از بطن جلیله جلیله رشتیه اند و دیگر نور چشمی محمد و دو همشیره
اوست که از بطن زوجه زندیه اند و محمد بعد از آن مرحوم در صنوس فوت شد و
باقی بفضل الله سبحانه همه موجود اند و آن جناب در هنگام رحلت وصیت و موقوفه
که ثلث منافع حمام اجدادی ایشان را که در اراضی ملکیه آن بلده واقع است
بفقرای سادات و عوام برسانند و ابد الدهر این امر خیر جاری باشد
چنانکه بحمد الله الی الآن جاری است بجهت اطلاع ایشان در این اوراق
ثبت شد فصل عالیجناب مقدس القاب زبدة الاطیاب و نقاوة الا
نجاب فاضل ربانی و عالم صمدانی مقدس بی نظیر و زاهد روشن ضمیر عمدة المحققین

و قدوه

فخر الزمان جناب آقا محمد جعفر دام ظله

و قدوة المجتهدین العالم المظفر آقا محمد جعفر دام ظله العالی فرزند اکبر ارشد
والد بزرگوار بجودت فهم و استقامت سلیقه و جامعیت فنون علمیه خصوص
اصول و فقه موصوف و بزهد و تقوی بین الاعلام و الافاضل معروف و طبع
شریفش نقاد رایج و کاسد و محک ناقص و کامل و دست دربا نوالش رشک
ابر بهار و بحال این فقیر و دیگر برادران نهایت رئوف و نیکوکار و
در تواضع و فروتنی یگانه روزگار و پیوسته ملجأ فقرا و ضعفا است و ولادت
با سعادتش در بلده طیبه کاظمین اتفاق افتاد و با والد مرحوم با یران رفته و
مدتی در دار المؤمنین قم در خدمت مددگان فاضل کامل عامل مرجع اکابر و افاضل
مجتهد الزمان مطاعی جناب میرزا ابو القاسم جابلاقی مد ظله العالی مصنف
کتاب قوانین الاصول و غنائم الایام و مرشد العوام و غیرها تلمذ نموده و از
برکت تربیت و انفاس آن وحید دوران از فضلای عالیشان شد و بعد از
آن چندی را در خدمت والد بزرگوار باستفاده مشغول گردید و برخی از
ایام را در مجلس شریف مددگان مستغنی الالقاب فرید الدهر و وحید العصر
جناب میر سید علی طباطبای مد ظله از استماع افادات شریفه مستفید و از
افضال جناب باری و امداد انفاس شریفه آبا و اجداد و علمای او نادر بدرجه

کمال رسید و صبیه مرضیه عالیشان معلی مکان میرزا احمد ناظر حاجی علیجان
مرحوم را در نکاح و حباله خود در آوردند و بطواف حرمین شریفین و عتبات
عالیات مشرف شدند و در ارض اقدس کربلای معلی زوجه مذکوره برحمت
ایزدی پیوست پس همشیره مکرمه معظمه عالیجناب معلی القاب عالم فاضل
خیر الحاج آخوند ملا محمد صالح مازندرانی نایب الصدر بلده کرمانشاهان را نکاح نمود
و در این اوقات در آن بلده توقف دارند و حکام ذوی الاحترام و اعزه
و اعیان و رعایا و برایا رشته اطاعتش بر گردن و حلقه ارادتش را در
گوش دارند و حضرت ظل الله پادشاه جمجاه را با وی رسم مراسلات و
نهایت الطاف و مهربانی و اشفاق است امامت جمعه و جماعت و اجرای
حدود و امورات شرعیه بجد تمش مرجوع و بایش شایسته بانجام می‌رسانند
و بسیار گوشه گیر و عزلت طلبند و در مجلس تا بحد ضرورت نرسد لب بسخن
نمی‌گشایند ادنی تلمیذش اگر با او دعوی همسری بلکه برتری کند اصلا ملول و
رنجور نمیشوند و بسیار است که در عالی مجلس شاگردان لب بافاده گشوده‌اند و
آن بزرگوار از جمله مستمعان است غضب را گاهی در مزاجش راهی نیست هر که
با او بدی کند بجز احسان چیزی نمی‌یابد بعد از والد بزرگوار هر که اندک سواد عربی

داشت

داشت علم علم را برافراخت و کوس لمن الملک را نواخت بجز آن یگانه آفاق با آنکه
مجتهد علی الاطلاق بود با احدی بطوریکه شیوه علمای دنیادار است سلوک رفتار
نمود بلکه میدیدم که در دل بسیار خوشش بود که این حرکات معاش و گوشه گیری انزوای
او شود لکن الی الله الا ان یتم نوره و اگر بشرح این نوع احوال بپردازم
بطول می‌انجامد و سر رشته سخن از دست میرود بیت گر نویسم شرح
غم بحد نشود : مثنوی هفتاد من کاغذ شود . شرح مختصر نافع ناتمام و شرح مفاتیح
ناتمام و حاشیه عمیدالدین بر تهذیب الاصول علامه و حاشیه معالم الاصول
و متون و رسایل بسیار در فقه و اصول و جواب مسائل مشکله از کلک بدایع
نگارش در صفحه روزگار بیادگار است و اولاد امجادش نور چشمی آقا
محمد صادق و محمد کاظم و یک صبیه است از بطن زوجه اولی و از بطن زوجه
ثانیه در این اوقات شنیده ام پسری است عبدالله نام و یک صبیه و
نور چشمی آقا محمد صادق صبیه مرضیه عالیجناب آخوند ملا محمد صالح سابق الالقاب
را نکاح کرده و دختری از آن متولد شده است فضل ربه عالم فاضل کامل نبیل
مقدس زاهد صالح جلیل بیعدیل آقا محمد اسمعیل اطال الله بقاه پسر ارشد فقیر
کوچک است اگر خوف سنان لسان نکته گیران لیام نبود در انبه اشتهای بسیار

نور چشمی عالیجناب آقا محمد اسمعیل دام مجده

قلم را در میدان محامد جمیله آن نورچشم گرامی اندکی جلوه گر مینمودم ولادت با سعادتش
در دار المرز رشت از بطن جلیله جلیله رشتیه مذکوره اتفاق افتاده و تحصیل مراتب
علمیه را چندی در خدمت والد بزرگوار و چندی در خدمت برادر نامدار و چندی در
خدمت مجتهد کامل سید علی سابق الالقاب کرده بسیار نکته دان و دقیقه یاب و خوش
تقریر و نیکو تحریر و در علوم خاصه در اصول و فقه نهایت روشن ضمیر و عارج معارج
عالیه و جامع فضایل و محامد جمیله است و در اول امر صبیه مرضیه جناب سید معظم الذکر را
که عمه زاده است انکاح نمود و از او چند اولاد شد و فوت شدند و بعد از چند
مدت بجهت سوء مزاجی که فیما بین الشان شد تفریق اتفاق افتاد و الحال صبیه عالیجناب نجابت
مآب قدسی القاب الزمانی میرزا زین العابدین طبیب اصفهانی در نکاح او است و از طایفه کلهر
نیز نکاحی کرده است و شنیده ام که در این اوقات دختر عالیجناب معلی القاب
آخوند ملا شریف خلف حاجی حسین عرب را که از بدو سن و طفولیت تا الی الآن
رفقای با برادران است و با ما یار موافق و رفیق جانی و بغایت نیکو اخلاق و حمیده
اطوار و مقدس و صالح و صاحب فضیلت است در نکاح خود در آورده است
و در این اوقات بالاتفاق جز الحجاج حاجی شهباز خان کلهر بزیارت مکه معظمه مشرف
شده و در اوایلی که در ایران بودم یک رساله در فقه و یکی در اصول مبسوط

معلوم

معلوم نشد که بدرجه اتمام رسیده اند یا نه و اولاد امجادش نورچشمان
محمد مهدی و محمد صالح و محمد هادی است و محمد مهدی از بطن زوجه کلهریه است و احوال
باقی در این وقت معلوم نیست و عالم فاضل و متقی کامل صاحب اخلاق پسندیده
نورچشم گرامی آقا محمود ادام الله ایام وجوده از نورچشمی آقا محمد اسمعیل اصغر این
بعد در بطن متحد است فاضلیت عالیشان و عالمیت با نام و نشان الفضائل و
محامد صوری و معنوی موصوف و بعلم و حیا و تقوی معروف ولادتش در بلده کرمان
شاهان اتفاق افتاد مراتب شرعیه را در بدو امر در خدمت والد بزرگوار تحصیل نمود
و برادر او شفقت تمام و رافت تمام بود و برخی در خدمت برادر نامدار و این بقیه
باستفاده مشغول شد و چندی روز از مستمعان افادات جناب آقا سید علی
سابق الالقاب دام ظله و مدتی را از کل خیابان حدایق افادات فاضل نحریر
و عالم بی نظیر زبدة المجتهدین و عمدة المحققین استادی جناب شیخ محمد جعفر نجفی دام
ظله العالی بود و بحمد الله سبحانه عارج معارج علیا و جامع مراتب فضل و زهد و
تقوی است و در این اوقات بسماع رسید که بجهت تحصیل مراتب عقلیه
بدار السلطنه اصفهان رفته است صبیه مرضیه عالیجاه شاه قلی بیک کلهر را
که نجیبی نامش سابق گذشت در نکاح خود در آورده است و مسموع شد که از او

فرزندی شده است محمد کاظم نام و این فقیر اتاراو ان تحریر این رساله جناب
باری تعالی منح فرزند عنایت فرموده است و دو صبیه از بطن صبیه خاله و نور چشمی
محمد ابراهیم از بطن دختر حاجی رحمة الله کرمانشاهانی و نور چشمی محمد علی از بطن
صبیه سید نصیر الدین حیدر که ذکرش در اولاد مرحوم حاجی اسمعیل بن آقا علاء الدین
محمد گذشت و باقی احوال این فقیر در مطلب ششم خواهد آمد فصل ۵ همشیره معظمه مکرمه
کبری که در بطن با نور چشمی آقا محمد اسماعیل متحد است ولادت با سعادتش در
دار المرز رشت اتفاق افتاد و در حباله عالیجناب مقدس فضایل مآب سلالة
الاطیاب و نقاوة الانجاب علامی جناب میرزا محمد حسین سلمه الله تعالی
خلف اکبر ارشد بندگان جنت آشیان فاضل ربانی میرزا محمد مهدی موسوی
شهرستانی است و در این اوقات مجاور آستان ملایک پاسبان خامس
آل عبا است و اولاد امجادش نور چشم برخوردار میرزا محمد جعفر و صبیه
است رزقهم الله سعادة الدارین و همشیره اوسطی که در بطن با این فقیر و نور
آقا محمود متحد است در بلده کرمانشاهان متولد و هنوز صغیره بود که والده برحمت
ایزدی پیوست بروی و آن نور چشمی علاوه بر الم مفارقت بسبب [illegible] و رفتنش
من العتبات عالیات و مجاورت آن حدود و بعد از آن مرحومه نهایت بد گذشت

احوال همشیره کبری

احوال همشیره وسطی

بحمد الله

بحمد الله اکنون بخیر بود و چون بسن تمیز رسید با رسید والد مرحوم او را با عالی
جناب فضایل مآب سلالة الاطیاب نور چشمی آقا عبد العلی عموزاده
نکاح کرد و از این واقعه چندی گذشت که والد بزرگوار رحمت الهی رفت و قضیه
هایله وهابی و قتل و غارت کربلای معلی روی داد و آن حرم بزرگوار ببلده کرمانشاهان
تشریف برده و در آن ایام مواصلت بینهما اتفاق افتاد و تا من در آن حدود بودم
اولادی از او نشده بود و در این اوقات مسموع شده که صبیه موجوده
است و دو همشیره صغیره که با محمد متحد البطن و از بطن زوجه اند الی الان صغیره و در خانه
اند و بندگان برادرها مدار حسب الوصیت والد متوجه ایشان میباشند و
محمد بعد از آن مرحوم برحمت ایزدی پیوست و در حیدرآباد خبر فوتش بمن
رسید بسیار خاطر حزین و غمگین گردید فصل ۶ عالیجناب مقدس و معلی القاب
فضایل و کمالات اکتساب علامة الزمان و وحید الدوران مجتهد بی نظیر
و فقیه روشن ضمیر جامع المعقول و المنقول حاوی الفروع و الاصول و البرهان
کل شیء ذوی الفضایل و المفاخر آقا عبد الحسین بن آقا محمد باقر دام ظله العالی
عم بزرگوار فقیر فاضلی است نحریر و عالمی است بی نظیر و سرآمد پارسایان و عباد
و سر خیل اصحاب کرامت و سداد و در اکثری از علوم خاصه فقه و اصول

احوال مجتهد الدوران جناب آقا عبد الحسین دام ظله

امام همام در مجاهدات و ریاضات و قوه عبادت از گرامی اولیاء عالی
مقام و لغایت کریم النفس و وارسته و لبسی قانع و بی ساخته است
شرح کیفیت سلوک و ریاضت آن مجاهد را مقامی عظیم باید و تفصیل آن در
حوصله تحریر نمی آید اگر شمه لطور علمای و نهاد از رفتار و با اعاظم بردبار رسم
مراسلات و مکاتبات را برقرار میداشت و متوجه امور فقرا و حوایج
و مبرات میشد ظاهر است که نام آن عالی مقام در استشهار خالی برای علمای
اعلام میشد و لکن بجهت انزوا و گوشه گیری و گریختن از معاشرت جمع
امامت جمعه و جماعت بحدی رسیده است که اغلب ناس تمام آن زبده انام
مطلع نیستند تا بمقدار فضیلت چه رسد ولادتش با سعادتش ظاهرا در بلده
بهبهان اتفاق افتاد و در خدمت جد بزرگوار علوم شرعیه را استفاده نمود
و در عصر آن مرحوم مرجع انام در اخذ فتاوی و احکام شد و اجازه مبسوطه بآن
دادند و مردم را برجوع و استفتا از خدمتش حکم فرمودند و بعد از آنکه والدش
برحمت ایزدی پیوست سرکار وحید الزمان میرزا محمد مهدی شهرستانی و
جناب مستغنی الالقاب نظام سید علی طباطبایی با سایر علمای و مومنین از
خدمت خواهش نمودند که در مقام آن جنت مکان بنماز جماعت مشغول شوند

ریاضات

بعد

بعد از الحاح بسیار چند روزی مشغول شد و خلق بر سوخیت تمام حاضر میشدند
چون مدت دو ماه تقریبا گذشت موقوف نمود و فرمود که امامت عظیم و
تحمل آن بر من مشکل است الله اگرچه قدر تفاوت است فیمابین اخلاق و
اطباع ما با آن زهد و ورع و تقوی از آن کناره گرفت و جمعی را در محال هندوستان
دیده ام که در تمام ایام از درگاه ملک علام مسألت میکنند که بجهت وسعت
در معاش دارو علی عدالت اگر میسرشان شود و یا آنکه امامت جمعه و
جماعت بدست شان آید پس اگر سور کردار ایشان آید یا یکی از ایشان بمرتبه
بلند پایه پیشنمازی رسید مژده کش لبش در وید ادو دولت بخونیان و فرزندان
میدید و میگوید که دولت پیشدادیان و حکومت و سلطنت کیانیان رو بما
آورده است و حتی المقدور در انتشار رضای مریدین میکوشند و آنچه از مال
فقرا و سادات بدستش آید جانبشان منحور اند و کم کم بجایی میرسانند که
هرگاه کسی بسبب بعد مسافت یا عدم اطلاع بر عدالت حاضر نشد مریدین
میگویند که فلانی را باید داخل ملعونین کرد بخیال من چنین میرسد که او منوبیت و
یا آنکه میل با خاربه دارد و فی ساعة واحده برده چون ملک تعالی این
کلام خبیث را بمواطن جینه میرسانند در نزد امرا که گوش محضند و چشم و

با ایشان

خبیث

هوش ندارند آن مرد مومن مقدس را بدنام میکنند و اگر از روی خوف و
تقیه بخدمت او رجوع کرد و داخل صف جماعت شد امام همام در مجلس عام
میگوید که آنچه ما در باره فلانی گفته بودیم ظاهر آنست که خلاف واقع است و
او را شریک در مال فقرا میکند و در حلقه مریدین داخل مینماید و اگر احیانا کسی
نخواهد که خود امام باشد پس اگر از خدمتش استیذان کرد و رخصت حاصل
نمود و همیشه در مجالس و محافل اظهار ارادت کرد و پیر مرشد و قبله
کعبه باو خطاب نمود البته اجازه اش میدهند اگرچه ناقابل محض باشد و
میگویند که الحال از جمله عدول مومنین شده است و ما باو اعتماد داریم و هر که بالاو
نماز نکند اگرچه از راه تامل در عدالت باشد ملعونست و اگر بیچاره از این معنی
غافل شد و دیگ جوش نداد و با جلندران همت باو نکنند پس اگرچه
در تقدسش لا احد از دلیلی باشد که بدون خود راضی میشوند و بنماز جماعت
کردن او راضی نمیشوند و حتی المقدور سعی میکنند تا در نظر عوام کالانعام او را
ذلیل و بدنام میسازند و گاهی تصرف و گاهی بحیر و بکر او را اخراج و حواشیش را
متفرق میکنند القصه امامت جماعت در این حدود یکی از حرف و سرمایه
معیشت و علت جاه و اجلال و جمع نمودن مال و منال شده است و تعجب است که

حکام

حکام از مداخل آن غافل شده اند و او را باجاره نداده اند رزقنی الله و
ایاهم سبیل الرشاد بمحمد و آله الامجاد مجملا آن عالی جناب در قضیه
وهابی چون سایر مقدسین از راه اضطرار بسمت ایران فرار نمود و چند
مدت در بلده کرمانشاهان توقف فرمود حکام و اعیان نهایت ارادت
و اخلاص بخدمتش داشتند لیکن بجهت دریافت فیض حضرت
امام رضا علیه السلام از آن بلده بسمت همدان تشریف برد علمای و اهالی
آنجا مقدمش را غنیمت شمرده التماس توقف نمودند قبول فرمود و عیال را از آن
بلده طلبید جدی توقف نمود و بعد از جدی آقا عبد العلی و والده اش را با تمام
عیال بازبان بلده فرستاد و خود با اتفاق زوجه ممتوعه بسمت اصفهان تشریف
برد حکام و علمای ذوی الاحترام استقبال نمودند و نهایت اعزاز و احترام
میمانداری را معمول داشتند جدی توقف فرمود و بسمت مشهد مقدس رضوی
روانه شد و بمشهد مقدس مشرف شده مراجعت فرمود و مسموع
میشود که در این اوقات در یزد تشریف دارند حاشیه معالم الاصول
و غیر آن از رسایل از کلک بدایع انگارش یادگار است و اولاد امجادش
یکی عالیجناب مقدس القاب آقا عبد العلی سابق الذکر و دو صبیه است که از

لطف صبیه مرضیه کهف الحاج مجددی مرحوم حاجی محمد جعفر بن آقا علاء الدین محمد
سابق الذکر اند و از لطف زوجه ممتوعه اولی اولاد نیست و دیگر محمد باقر که از
لطف متعه بزوجیت است نقل مخدره مکرمه معظمه محترمه فخر رجال عالیجناب
مقدس القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب علامه فهامه عمدة المحققین و
زبدة المجتهدین مطاع جناب آقا میر سید علی طباطبائی دام ظله العالی است
و والد آنجناب مرحمت و غفران پناه آقا سید محمد علی مشهور بآقا سید
خلف جناب مستطاب میر ابو المعالی کوچک است که ذکر آن در
اولاد دختری مرحوم فاضل کامل جد امجد آخوند ملا محمد صالح مازندرانی گذشت
و والده آنجناب همشیره مکرمه معظمه جد امجد فقیر عمدة المجتهدین استاد المتأخرین
مرحوم آقا محمد باقر قدس سره است و در عالمیت قلیل النظیر و فضایل و
محامدش عالم گیر و از اعاظم فضلای دوران و عمده علمای این جادان و
متحلی باخلاق حمیده مصطفوی و متأدب بآداب مرضیه مرتضوی است
شهور و اعوام بسیار باید تا مثل او عالمی بوجود آید مجملاً پایه فضیلت و جلالت و
مقام آن زبده ایام از آن برتر است که عنقای سبک سیر خیال باوج [illegible] او
تواند رسید استفاده علوم شرعیه را در خدمت والد و جد این فقیر نموده و در عصر

آن دو بزرگوار کوس فضیلت را نواخت و علم علم را برافراخت و تمام
تلامیذ خافقین را گرفت و کفی که ذلک فخراً و در راه علم تصدیع و محنت
بسیار کشید بحدی که بر السن و افواه مشهور است که آنجناب علم را بگریه و
زاری و مناجات بدرگاه حضرت باری تحصیل نموده است زیرا که بظاهر
مدت تحصیلش آن قدر نبود که توان باین مرتبه عالیه رسید و علاوه در کیفیت
آن نیز بجهت ضیق معاش اغلب قصور میشده است بلی ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء بعد از حصول اندکی از مراتب مقدمات نحویه و صرفیه حسب الحکم
والد فقیر بخواندن کتاب مدارک الاحکام بر وجه استدلال بشراکت علمای
عظام شروع کرد و در آن باب تعب و محنت بسیار کشید و بحدی رسید که بسبب
عدم طاقت و تحمل گریزان شده تحصیل را موقوف نمود و بار ملاحظه احوال
همگنان و خویشان نموده بغیرت آمد و گفت مصرعه نکنم عاشقی چه کار کنم
پس در خدمت جد مرحوم باستفاده علوم مشغول شد و رسید بآنچه از درگاه
احدیت قسمتش بود و مرجع علمای عظیم الشأن و فضلای با نام و نشان گردید
شرح کبیر و صغیرش بر مختصر نافع و رسایل بسیار بر مراتب تسلطش در فقه و
اصول گواه اند از اطراف و اکناف بلاد هند سیما بلاد و سنان امورات خیرات

مختص بعتبات نجف منش مرجوع است و از انجمله است آنکه حسب الوصیت
غفران پناه لعفضل حسین خان کشمیری استاد نواب مستطاب مالک
رقاب وزیر الممالک هندوستان نواب سعادت علیخان بهادر زرِ بسیاری
از لکهنو بنجف منش فرستادند که خانه و باغات خرید کرده بر فقرا و مقدسین
مجاورین ارض اقدس کربلای معلی وقف نماید و بحمد الله الملک الوهاب
آنجناب در این باب نهایت وقت نموده باغات و خانه ها خریده
وقف فرمودند چون از عالیجناب سلالة الاطیاب سید عبد اللطیف خان
شوشتری مرحوم که واسطه تبلیغ آن مبلغ بود و از جمع دیگر از ثقات و
مقدسین ساکنین بلده لکهنو بعنوان تواتر این مقدمه را شنیده بود بجهت
تذکره آیندگان در این دفتر نگارش نمود و الحال بحمد الله در آن ارض اقدس
مجاور و زوار بلبلان خوش الحان این چند چند روزی این فقیر در مجلس
شریفش از مستمعان بودم اولاد امجادش از بطن عمه مکرمه یکی از جناب
مستغنی الالقاب صدر الزمان آقا سید محمد است و دیگری نور چشمی عالیجناب
سید مهدی است و صبیه زوجه نور چشمی آقا محمد اسمعیل بود و از بطن
جاریه یک دختر است و از بطن دختر سید علی اصفهانی سید ابو المعالی و یک دختر

صدر الزمان آقا سید محمد دام افضاله

محقق الزمان آقا سید محمد دام افضاله

است فصل عالیجناب فضایل مآب ثقة الاطیاب عمدة الانجاب فاضل
ربانی و عالم صمدانی زبدة المحققین مجتهد الزمان اخوی مقامی جناب آقا سید محمد
دام فضله فرزند اکبر ارشد جناب سید سامی الالقاب از فضلای نامدار و فحول
و علمای عالیشان و سرخیل گروه زهاد و صدر نشین مجلس عباد او نیاد و در علم
فقه و اصول فحل الفحول و در علم و آداب و سلوک نبی آراسته بحلی
کمالات و فضایل پیراسته است تالیفش نهایت محبت و داد است
روزگاری باید که شمه از محامد او صاف او را تحریر نماید قلم و زبان از تقریر آن
عاجز و بقصور معترف است ولادت با سعادتش در کربلای معلی اتفاق
افتاده عمده علوم را از خدمت والد ماجدش تحصیل کرده نهایت نیکو تحریر و
خوش تقریر است و صبیه مرضیه عالیجناب مقدس القاب سید المجتهدین
و قدوة المحققین مرحوم مغفور جنت آرامگاه استادی سید محمد مهدی
طباطبائی قدس سره العلی را نکاح کرده است و از او سه پسر سید حسین
و سید حسن و سید جعفر و دو صبیه در این اوقات موجود اند و در قضیه
وهابی مثل سایر مؤمنین بسمت ایران فرار نمود چون وارد بلاد کرمانشاهان
شد بندگان اخوی و سایر اعیان و بزرگان نهایت اعزاز و احترامش را

منظور داشتند و غایت مهمان نوازی را بعمل آوردند چند روزی توقف فرمودند
بسمت بروجرد که محل سکنی و بود باش برادران و منسوبان جناب سید معظم الیه
طاب ثراه است تشریف برد و چند مدت را در انجا توقف نمود و چنان
مسموع شد که بعضی از علما را از بود باش انجناب خوش نیامد و اگر زیاده میماند
شاید شرها مترتب بود لهذا خود تنهائی بسمت اصفهان تشریف برد و
بعد از مدت قلیله حلیله جلیله اش مع متعلقان باتفاق عموی خود بان ان
ملحق شدند و از انجا بعزم مشهد مقدس بدار العباده یزد تشریف بردند
و حکام یزد مقدمش حاضر و منتهای احترام و احتشام را بالنسبه باو ملحوظ کردند بعد
از چندی مع عیال بمشهد مقدس رضوی مشرف شد در ان بلده جناب
مستغنی الالقاب وحید الزمان جامع المعقول والمنقول سید ثالث بل
رابع مرحوم میرزا محمد مهدی الموسوی طاب ثراه که بدست ظالم نسناس و کافر
خدا نشناس نادر میرزا علیه اللعنه والعذاب خار باغ شقاوت شاهرخ میرزا
بن رضاقلی میرزا بن پادشاه قهار نادرشاه افشار بدرجه شهادت رسید
باسایر اخوه و اعیان مهربانی و احترام بان فاضل عالیشان نمودند و از انجا معاودت
بدار العباده نموده روانه دار السلطنه اصفهان شدند و الحال در ان بلده مرجع

مرجع خاص و عام و ملاذ علمای کرام است و جمعی از طلاب بخدمتش باستفاده
علم فقه و اصول مشغول اند و بخوبی و عزت تمام میگذرانند ~~رزقنی الله و ایاه~~
~~العود الی تلک الاماکن الشریفه الطیبه بمحمد و اله سادات البریه~~
کتاب جاریه و شرح مفاتیح ناتمام و بعض آنها از رسایل از کلک بدایع افکارش
الی الان بظهور رسیده در صفحه روزگار بیادگار است **فصل ۹** عالیجناب فضایل
مآب عالم فاضل و مقدس کامل نور چشم گرامی آقا سید **مهدی اطال الله بقاه**
خلف دیگر جناب سید سابق الالقاب جامع فضایل و حاوی فواضل و نهایت
خوش ذهن و نیکو سلیقه است ولادتش در ارض اقدس کربلای معلی اتفاق
افتاده و مجموعه علوم را در خدمت برادر نامدار و والد عالیمقدار خود تحصیل نموده
است و صبیه عالیشان میرزا محمد تقی که از منسوبان میرزا ربیع وزیر علیمراد خان
زند است و الحال در مسافرخانه لکهنو میباشد در حباله خود در آورده است و
مسموع شد که دختری و پسری دارد و باتفاق برادر خود تا باصفهان رفت
از انجا به بروجرد مراجعت نمود بعد از چندی معاودت بعتبه خامس آل
عبا علیه السلام نمود و الحال در ان بلده طیبه در خدمت والد ماجد خود باستفاده
مشغول است [illegible] با انکه طبع رسائی دارد و بجد و جهد تمام تحصیل میکند عنقریب بدرجات .

عالیه اکبر رسیده است ان شاء الله تعالی خواهد رسید و صبیه رضیه عالیجناب که از
بطن عمه مکرمه است و ولادتش در کربلای معلی اتفاق افتاد و در ابتدا عالی
جناب نورچشمی آقا محمد اسمعیل شوهر نمود و از او چند اولاد شدند و فوت
شدند و بعد از چندی بجهت عدم سلوک و موافقت طبع طرفین فیما بین
ایشان تفریق روی داد والحال دو سه ماه تقریباً عالیحضرت سیادت
منزلت سید حسن منجم خلف مرحوم سید یوسف زنجانی از بطن زوجه محترمه
از اهل کلونی که از قرای کوهستان کازرون فارس است شوهر کرده و الحال
در حباله اوست و مسموع میشود که از او چند اولاد دارد و صبیه که از بطن جاریه
حبشیه است منور در خانه [illegible] الله و شوهر کرده انتر فصل ۱ همشیره مکرمه معظمه مجید
العصر و الزمان جناب سید سابق الالقاب در حباله عالی جناب سلاله الاطیاب
مرحمت و غفران مآب آقا سید عبدالله عطار کاشانی بود که در قضیه وهابی بدرجه
شهادت رسید و اولاد ایشان یکی عالیجناب نقاوه الاطیاب نجبا آقا سید
حسین عطار است که دو پسر و دو دختر دارند و دیگری عالیجناب سلاله
الاطیاب آقا سید حسن عطار است و ایشان نیز بحمد الله سبحانه اولاد
ذکور و اناث دارند و مسموع شد که فرزند ارشد اکبر عالیجناب آقا سید حسین

آقا

[حاشیه: صبیه عمه مکرمه]

[حاشیه: اولاد آقا سید عبدالله عطار مرحوم از بطن همشیره جناب سید [illegible] دام ظله]

آقا سید محمد در این اوقات در بصره برحمت ایزدی پیوست خاطر حزین از استماع
این خبر وحشت اثر بسیار ملول و غمگین شد خداوند الله باجدادش و سایر دوستان
جبری کرامت کند و خلف دیگرش نورچشمی سید جعفر است و یک صبیه که در حباله
حاجی رضا کفن نویس است و دیگری عزیز زوجه است و بران دو بزرگوار در قضیه وهابی
سانحه عظیمه گذشت و تمام اموال و اسباب ایشان بغارت رفت و
عالیجناب آقا سید حسن در این روزها بحدود هندوستان رفته تلافی مافات
بحمد الله باضعاف مضاعف بجهت او شد ولکن آقا سید حسین دست بدامن
توکل زده از عتبات عالیات بیرون نشدند امید که ملک وهاب توسعه در امور
او و سایر مومنین کرامت کند بحمد الله و صبیه آقا سید عبدالله مرحوم در حباله عالی
جناب آقا سید عابد خلف آقا سید احمد است که ذکرش خواهد آمد و صاحب
اولاد است فصل ۱۱ مرحمت و غفران پناه رضوان آرامگاه آقا محمد علی برادر اکبر
والا گهر جد این بقرار او فرزندی مخلف شد آقا محسن و از وی دو پسر مخلف
شد یکی مرحوم آقا محمد علی و یکی عالی حضرت حاجی محمد رضا کفن نویس از
مرحوم آقا محمد علی از بطن صبیه حاجی بابا بن آقا حسن رضا که ذکرش خواهد آمد
دو پسر مخلف شد و یک دختر بلا خلف فوت شدند و فرزند اکبرش عالی جناب

[حاشیه: تلافی مافات]

[حاشیه: پسر کوچک و دختر]

جناب فضایل مآب ملا محمد است که الحال در سپاهان است و صاحب اولاد است
و از عالیحضرت حاجی محمد رضا اولاد چند بوجود آمده اند بعضی از بطن دختر آقا سید حسین
عطار سابق الذکر و بعضی از زوجه دیگر و در این اوقات خود با متعلقان در کربلای
معلی میباشند فصل ۱۱ عالیجناب معلی القاب فضایل مآب نقاوة الاطیاب
آقا محمد حسین بن فاضل نحریر آقا محمد اکمل قدس سره برادر والاگهر جد امجد طاب ثراه
فاضلی بود نحریر و مقدسی روشن ضمیر و در علوم خاصه فقه و احکام امام همام و
در معقولات مرجع علمای کرام بود و بحیثیت امور معاش فی الجمله تجارتی
میکردند و در بلده کازرون بترویج دین و تدریس احکام سید المرسلین ص
مشغول بود و بسعادت زیارت بیت الله الحرام و سادات بقیع و سایر
ائمه انام را دریافت و در آن بلده برحمت ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه
اولاد امجادش عالیجناب معلی القاب علامی جناب میرزا محمد هادی دام
فضله و پنج صبیه اند جناب فضایل مآب مقدس القاب نقاوة الانجاب عابد زاهد
متقی علامی میرزا محمد هادی معظم الله دام فضله حاوی محاسن اخلاق و در همگی ذات
و خجستگی صفات و علو فطرت و استقامت سلیقه و جودت ذهن شهره
آفاق است ولادت باسعادتش در بلده کازرون اتفاق افتاد بعد از چند

بکرمن

بخدمت عم بزرگوار خود در کربلای معلی شتافت و از حضار مجلس شریفش بود و
بجهت ضیق در امور معاش در عصر نواب مستطاب مالک رقاب غفران
مآب جنت آشیان آصف الدوله بن شجاع الدوله بن صفدر جنگ غفر الله
ذنوبهم بهندوستان تشریف برد نواب معظم الیه مقدمش را غنیمت شمرده بغایت
اعزاز و احترام را مرعی داشت و در هنگام رخصت قریب لک روپیه از نقد
و جنس بخدمتش متواضع شد بخوبی و خوشی مراجعت نموده در بلده کازرون
استقامت فرمود و صبیه عالیشان معلی مکان حاجی شفیع خرابی را که از شیخ
اعاظم است و با این خاندان قرابت قریبه دارد و همشیره عالیجناب فضایل
مآب سلالة الاطیاب علامی فهامی جناب آقا سید عبدالله کازرونی
که ذکر ایشان در اولاد دختر آخوند ملا محمد صالح مازندرانی قدس سره گذشت
در حباله خود در آورده و از آنها اولاد ذکور و اناث مخلف شدند و در
اوقاتی که این فقیر در ارض اقدس نجف اشرف مجاور بود با عیال و
متعلقان از راه دریا بصره و از آنجا بنجف اشرف مشرف شدند و
این فقیر را با ایشان در آن بلده بجهت بعضی از موانع ملاقات نشد و از آنجا بعتبه
بوسی خامس آل عبا مشرف شد و بجهت تحصیل مراتب علمیه چندی توقف

کردند و در مجلس عالیجناب اقا سید محمد عمه زاده سابق الالقاب از مستفیدان
بود فیما بین فقیر و ایشان در آن بلده خلد نشان نعمت ملاقات میسر گردید و الفت
و محبت و وداد و اتحادش با من و جناب سید سابق الاذکر نهایت رسید و در
اکثر اوقات که بزیارت مشرف میشدم در دولتخانه اش منزل مقام میشد و مهمانی
مهربانی را معمول میفرمود پس از انجا معاودت بسمت کاظمین فرمود و در
این آمد و رفت بسبب بعضی از حوادث سانحه عالیه بایشان بسیار رسید که گریه
بصورت روز اول شد در بلده حیدرآباد بودم که خبر رسید که آن عالیجناب در ماه
صفر سنه یکهزار و دو صد و بیست و چهار هجری بعزم لکنهو و فیض آباد وارد کلکته
شدند امید که ملاقات میسر شود و مراجعت بحوالی آن افاق افتد و اولاد امجادش
از بطن همشیره عالیجناب اقا سید عبد الله نور چشمی میرزا محمد رضا است و از
بطن صبیه حاجی شفیع عراقی نور چشمان میرزا محمد حسین و میرزا احمد با و در معمر
اصفهان اند میرزا محمد علی است و همشیره های آن عالی جناب یکی در حباله عالیجناب
سلالة الاطیاب مرحمت و غفران مآب میر سید علی بزرگ بود که ذکر
او خواهد آمد و دیگری در حباله عالیجناب مستغنی الالقاب اقا سید عبد الله
کاظمینی سابق الذکر است و بحمد الله هر دو اولاد دارند و دیگری در حباله مرحوم

بیکبارات مرحوم حاجی محمد ...

جناب

حاج

حاجی محمد جعفر بن اقا علاء الدین محمد سابق الذکر بود و الحال در حباله اقا سید محمد خلف مرحوم
سید علی بزرگ است و اولاد ندارد و دیگری در حباله مرحوم شاه میرزا خلف
میرزا سید باقر شیخ الاسلام کاظمینی بوده است و از او مخلف است میرزا اسماعیل
و یک صبیه در حباله حاجی رضا کفشدوز سابق الذکر بود و فوت شد و از او
خلفی نیست فصل ۱۱ عالیجناب مقدس القاب غفران مآب مرحوم اقا
حسن رضا برادر دیگر جد امجد طاب ثراه بغایت نیکو خصال و جامع کمالات و
پسندیده افعال بوده است زیاده ازین احوالش معلوم فقیر نیست و اولاد
یکی مرحمت و غفران پناه اقا محمد ابراهیم بود که با والد ماجد فقیر بسمت ایران رفت
و در خدمتش می بود تا انکه در بلده کرمان شاهان بلاعقب رحلت کرد و نعشش را
بکربلای معلی نقل کردند و دیگری مرحوم و مغفور حاجی بابا است که در آن بلده
طیبه مجاور بود تا انکه برحمت ایزدی پیوست و نواده دختری از او موجودات
و العالیجناب مقدس القاب فاضل علامه اخوند ملا محمد سابق الذکر است که
در خدمت جناب اقا سید علی دام ظله العالی تحصیل علوم شرعیه کرده است و
بغایت نیکو سلیقه و مستقیم الطبع است و درین اوقات در بلده اصفهان بتدریس
و نماز جماعت مشغول اند و برادر کوچک او و همشیره اش هر دو بلاعقب فوت شده اند

اند و دیگر از اولاد مرحوم آقا حسن رضا صبیه که حلیله مرحوم آقا اسد الله ولد ملا
یعقوب نهاوندی بود و در کربلای معلی بلا خلف برحمت ایزدی پیوست و
مرحوم جد امجد را برادران دیگر نیز بودند که در لطن مختلف بودند از آنجمله یکی
جد امی حاجی شفیع خرانی و جد ابی آقا حسن مراغه است و هر دو صاحبان اولاد
اند و دیگری جد ابی خیر النسا خانم است که یکی از صبایای او در حباله آقا سید حسن عطار
سابق الذکر است و دیگری در حباله میرزا محمد علی خلف مرحوم میرزا احمد تبریزی
خوش نویس مشهور است و دیگری با شوهرش فوت شده است و
حال در خانه است و دیگری در حباله سید یحیی عمی است و خیر النسا خانم مذکوره
را پسری نیز هست سید حسین نام و بر احوال باقی مفصل مطلع نیستم فصل
و دو همشیره جد امجد این فقیر یکی زوجه آقا سید والد جناب مجتهد الزمانی آقا
سید علی سابق الذکر بود و ذکر اولاد ایشان گذشت و دیگری در حباله عالیجناب
سلالة الاطیاب سید منصور خراسانی بود و از آن عالیجناب مرحمت و غفران
پناه سلالة السادات مرحوم میر سید علی بزرگ مخلف شده است و الحق مرحوم
نهایت مقدس و صالح بود و لکن در علوم ربطی نداشت و در ایام دولت
مرحوم آصف الدوله سابق الذکر بهندوستان آمده قریب یک و سه عاید او شد

[illegible] (margin)

اولاد و همشیرهای مرحوم جد امجد این فقیر [illegible] (margin)

شد و

۵۸

شد و مراجعت نمود و در عتبه خامس آل عبا مجاور شد تا آنکه برحمت ایزدی
پیوست و اولادش از لطن همشیره جناب میرزا محمد هادی یکی عالیحضرت
سید مهدی است که بعد از قصه وهابی لکهنو درون رفت و حال مسموع میشود
که در اصفهان است و صبیه عالی جناب مخدومی سید محمد مهدی
طباطبائی است نکاح کرده است و دیگر دو صبیه است یکی زوجه مرحوم سید محمد
بن سید حسین عطار سابق الذکر بود و از او پسری دارد و دیگری زوجه عالی
جناب فضایل مآب آقا سید حسین برادر جناب مستغنی الالقاب آقا سید
عبد الله کاظمینی سابق الذکر است دو پسر دارد و از لطن زوجه دیگر عالیجناب
سلالة الاطیاب آقا سید محمد است که بعد از مراجعت از هند در کاظمین
توقف کرده است و یک پسر دارد سید مرتضی نام از لطن زوجه دائمه و دو دختر
از لطن جاریه و سید مرتضی را سه پسر است سید علی و سید حسین و یکی دیگر
یک دختر و خلف آن مرحوم از لطن زوجه دیگر عالیجناب مقدس صالح آقا سید محمد است
و از وی مخلف شد آقا سید تقی و آقا سید حسین و آقا سید عابد و دو صبیه و هر یک از
اولاد ذکور صاحبان اولاد اند کثرهم الله تعالی فی العیش الرغید بمحمد و آله
الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین مطلب پنجم در ذکر مجملی از احوال اسرا

[illegible] (margin)

شروع در احوال [illegible] (margin)

اختلال مواد این اوراق و بیان شمه از احوال مملکت هندوستان و شرح
احوال ممالک فرنگ است و تنقیح مرام در این مقام موقوف بتحریر سه مقصد
است مقصد اول در بیان مجملی از احوال است از ایام ولادت تا ورود بجزیره
ممبئی از جزایر هند مقصد دوم در بیان شمه از احوال است از بدو ورود جزیره ممبئی
تا اوان اتمام این رساله و در این مقصد قبل از شروع در مقصد شمه از احوال
و عادات و رسوم کشور هند بقدری که شنیده و دیده است ذکر میشود و بعد از آن
متوجه بیان احوال خود و احوال بلاد و قرای این کشور مینو که بنظر رسیده میگردد
مقصد سیوم در بیان مجملی از احوال سلاطین فرنگ و مملکت انگلند خاصه
بادشاه انگریز و شرح احوال کمپنی یعنی جمعی از تجار قوم انگریز که مالک کشور هند شده اند
مقصد اول در شمه از احوال تا ورود بجزیره ممبئی است فصل ابتدا آنکه ولادت این فقیر
در شهر محرم الحرام سنه ۱۱۹۱ یکهزار و یکصد و نود و یک از هجرت مقدسه در بلده
کرمانشاهان از بلاد قلمرو علیشکر اتفاق افتاده و در ایران از لطف طبیعه مرضیه مرحمت
غفران پناه جنت آرامگاه الله‌وردی بیگ بن مهدی قلیخان بیکدلی که
ذکر ایشان در ضمن شرح احوال والد ماجد طاب ثراه در مطلب چهارم گذشت
اتفاق افتاده است و در ایام رضاع حسب الطلب والد ماجد باتفاق والده متعلق

بدار المؤمنین

ذکر احوال از بدو ولادت تا ورود بجزیره ممبئی

٥٩

بدار المؤمنین قم رفت چون تقریبا سه سال گذشت معاودت شد و در سن
شش سالگی شروع بدرس کردم و قران شریف و کتب فارسیه را در دو
سال تقریبا خوانده تحصیل نحو و صرف و منطق و معانی و کلام و ریاضی نمودم از
مقدمات مبرد اختم و جامع عباسی و الفیه شیخ شهید و مختصر نافع و شرایع و
مفاتیح و خلاصة الحساب را در مدرسه باتفاق اخوی آقا محمد اسمعیل و جمعی از
طلاب در خدمت والد ماجد استفاده نمودم و بسیاری از شرح عمیدی که
تهذیب علامه را در خدمت آن بزرگوار و برادر کهتر و الاعتبار خواندم و تقریبا
پانزده سال از عمرم گذشته بود که شروع بتالیف نمودم و حاشیه بر
صمدیه شیخ بهائی و دیگران از رسایل را نوشتم چون هفده ساله شدم والده
ماجده برحمت ایزدی پیوست نعش او را حسب الوصیه والد ماجد بنجف
اشرف فرستاده و در ایوان طلا مدفون کردند تغمده الله بغفرانه بعد از آن
مرحومه بنهایت بد گذشت و اکثر رحمت و الطاف و خاطرجوئی برادر مادر
مشاغل احوال این ذره بیمقدار ظاهر آنست که انعم و الام سرای فانی را
وداع مینمودم هر حال تا سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دوصد و ده هجری در خدمت والد
بسر برده باستفاده علوم مشغول بودم بعد از آنکه بلده کرمانشاهان از یمن قدوم

ذکر بلده کرمانشاهان

بهجت لزوم انجاب وحسن سلوک ورغبت پروری حکام زنگنه شهری
شده بغایت معمور وانواع ضروریات دران مبتذل وموفور وکثرت ضعفا وفقرا
ودلگشایی محسود اکثر بلاد ومشهور آفاق گردیده وسابق بران اهالی آن اکثری
از دیانه وازخود بیگانه بودند از دین وآیین دران نام ونشان کمتر وشرب خمر
وانواع فسق وفجور علانیه وبرملا بود ودرویشان وقلندران قلاش دران
مجتمع واز علمای عرفا وطلبه علوم واصحاب معرفت وکمال خالی وبحدی خراب
بود که چهارصد تومان مالیات نقد باسرکار سلاطین ازان حاصل نمیشد وبحمد الله
سبحانه الحال از بلاد عظیمه ومجمع اصحاب معرفت وسلیقه وطلاب علوم دینیه
است وبحدی معمور شده است که بسبب تنگی مکان قلعه را چند دفعه بزرگ کردند
ودرخارج شهر آبادی ست مقابل شهر بلکه زیاده است وشانزده حمام و
کاروان سرا ومساجد ومدارس دران بنا شده است ووقت سابق ده
هزار تومان مالیات غیراز صادرات بسرکار وسعت مدار پادشاهی میرسانند
واکراد والواری که در انجا بودند خوب نمیشناختند اغلب عارف بحرمات ومسائل
شرعیه خود شدند ودران از تصوف نامی واز قلندری نشانی باقی نمانده و
ازخوف آن جناب ومواخذه حکام دین پناه در ایام عروسی از دف ودهل

آوازی

آوازی نبود بالشرب وخمر ودیگر معاصی چه رسد ودرویشان از یک منزلی
کلاه وجبه وتبرزین را بهم پیچیده بشیخ الاسلام پنهان میکردند وحکام وامیرزادگان
را بتحصیل معرفت واخذ مسایل شرعی وشوقی بسزا بود فصل بذکر بعضی از اعلام
وافاضل وبرخی از بزرگان کامل ساکنین آن دیار از بومی وبیرونی که مصاحبت
ومعاشرت باایشان روی داده است این صحیفه را مزین می نماید ودرین مقدمه
فرصت بانزجار طبیعت مجال تفصیل دادن نیست ازجمله علمای آن شهر بود
عالیجناب معلی القاب فضایل مآب عالم فاضل کامل اخوند ملا عبد الواحد
کرازی که از جانب سلاطین عظام بمنصب جلیل شیخ الاسلامی دران بلده قیام
داشت فاضلی بود جلیل القدر وعالمی منشرح الصدر ونهایت تمکین ووجاهت
وسلیقه تام در علم باامرا وبزرگان داشت چند سال قبل ازین برحمت ایزدی
پیوست وخلف ارشد ارجمندش عالیجناب معلی القاب سلالة
الانجاب علامی میرزا احمد بحکم وراثت وفرمان پادشاه عالم پناه بران مقام
ذوی الاحترام نشست ونهایت احتیاط را در اجرای احکام مرعی میدارد
واغلب اوقات امور مرافعات را بمصالحه میگذراند وچندی از استفاده
مجلس شریف مرحوم والد ماجد جناب شاه بود وصبیه وسطی مرحوم مغفور شاه [illegible]

صحبت

نشست

جد

قلی بیک عم والده این فقیر در حباله اوست و از او چند اولاد دارد یکی عالیحضرت رفیع
منزلت میرزا ابو الحسن است و باقی اناثند و عالی جناب آقا محمد برادرزاده
میرزای معظم الله جوانی است با همت و نیکو اطوار و بتحصیل علوم مشغول بود و دیگر
عالی جناب مستغنی الالقاب فاضل کامل قلیل العدیل آخوند ملا عبد الجلیل است
اصل وی از طالقان زنگنه کرکوکی است فاضلی است نحریر و عالمی است روشن ضمیر و
در اکثر علوم افادت پناه و صاحب دستگاه است و از جمله تلامذه مرحوم جد
امجد بوده در حیدرآباد دکن مسموع شد که برحمت ایزدی پیوست از این خبر خار
غم و الم بر دل حزین نشست و از جمله اولاد امجادش عالی جنابان معلی القابان
آخوند ملا عبد الله و ملا عبد الصمد نجابت مستقیم الطبع و ذکی الذهن و بعلوم مربوطند
و دیگر عالی جناب فضایل مآب مقدس صالح زاهد قلیل النظیر آخوند ملا علی رضا
خلف مرحوم کربلائی قربان علی است که بزیور علم و فضیلت آراسته و بحلی
تقوی پیراسته و بسی فروتن و بی مباحثه است و در مرحله احتیاط در امثال
خود ثانی ندارد و بامامت جماعت در مسجد مرحوم حاجی علیخان مشغول است
و از تبعات دین داری همیشه مفلس و مقروض است و دیگر عالی جناب
فواضل اکتساب عالم فاضل آخوند ملا محمد صالح خلف مرحوم ملا محمد علی مازندرانی نائب الصدر

الصدر

الصدر است وی در فضیلت صاحب دستگاه و در شیرین زبانی در رئوس
مجالس و محافل بی همتا است و برادر گرامی اش آخوند ملا محمد از فضلای کبار و
علمای فضیلت شعار و بسی مقدس و صالح است و دیگر عالیجناب معلی
الالقاب فاضل کامل مقدس عامل آخوند ملا عباسعلی است وی از اهل کزاز است
و چندی در خدمت عالیجناب ملا عبد الاحد سابق الذکر بتحصیل مشغول و مدتی
از گلچینان حدایق افادات والد ماجد بود و از تفضل الناس شریفه اش
بمدارج علیا رسیده است بغایت مستقیم الطبع و در اغلب علوم افادت
پناه است و دیگر عالیجناب فضایل مآب خیر الحاج حاجی حیدر علی خلف مرحوم
مغفور حاجی محمد زکی قاضی است که از جانب پادشاه دین پناه بمنصب قضاء آن
شهر قیام دارد حمیده خصال و نیکو افعال است و دیگر عالیجناب عمدة الانجاب
شیخ محمد ابراهیم خلف مرحوم حاجی عابد برادر مرحمت و غفران پناه شیخ عبد النبی
شیرازی است وی صاحب اخلاق حسنه و در صحبت دلپذیر و در
استقامت دوستی قلیل النظیر است اگرچه از علوم بهره اندوز لکن جهت
دین و طلاقت لسان از جانب حضرت سبحان القدر بآن عنایت شده
است که امرش بر اکثر علوم صاحب هوش مخفی است پیوسته رفقا و اهل مجلس

مجلس را خوش نمود و بصحبت مشغول میدارد و دیگر عالی جناب معلی القاب
فضایل مآب عالم فاضل کامل آخوند ملا محسن خلف مرحوم ملا سمیع مکتب دار است وی
علوم شرعیه را از خدمت والد ماجد خود و مرحوم مغفور مقدس بی بدیل فقیه الدوران
آقا سید حسین قزوینی و جناب مستغنی الالقاب مجتهد الزمان آقا سید علی
طباطبائی استفاده کرده است و نهایت مستقیم الطبع و صاحب سلیقه و
مقدس و زاهد است و برادرش عالیجناب فواضل اکتساب آخوند ملا
حسن شاعری است نغز گفتار و در شیرین صحبتی فرید اعصار است و بسمل
تخلص میکند و دیگر عالیجناب مقدس القاب سلالة الاطباء جالینوس
الزمانی میرزا زین العابدین طبیب اصفهانی است و علم لوای برتری از اکثر اطبای بلند مرتبه
برافراشته است و به مرضیه اش در حالت نور چشمی آقا محمد اسماعیل وارث علم
امرا و اعیان بعد از حکام عظیم الشان که ذکر ایشان در ذیل بیان احوال مرحوم
والد گذشت یکی عالیجاه اجلال دستگاه آقا علی بیک خلف مرحمت و غفران
پناه حیدر قلی خان زنگنه است وی از مستعدان و اصحاب معرفت و نورانی دل
و نهایت فروتن و متواضع است خصوصاً با علمای کرام و گاهی باستعمال
مسکرات مشغول شده طبع عالی دارد و پایه همتش بلند است اکثری در مجلس

[illegible]

مجلس داشته باشد مضایقه نمیکند و برادرش عالیشان عمدة الاعیان آقا محمد
قلی بیک از سواران نامدار و شجاعان روزگار است و دیگر عالیجاه شوکت و
اجلال دستگاه مرتضی قلی خان خلف مرحوم الله قلی خان زنگنه است وی در علو
خاندان مشهور دوران و نهایت باوقار و ملایم سلیقه و عالی فطرت و نیکو
رفتار است و در بلندی همت یگانه روزگار است و برادرش عالیجاه رضا علی
بیک اگرچه در سن اکبر است ولکن در مراحل اوصاف اصغر است و دیگر عالی
جاه عظمت و اجلال پناه دستگاه محمد خان بن حاجی علی خان است وی نهایت
ذکی الطبع و باوقار و عالی همت و والا تبار است و در این اوقات منظور الطاف
حضور سلطانی است و در دار السلطنه طهران در خدمت امیرزاده اعظم
غره باصره دولت و سلطنت جهانبانی عباس میرزا قاجار دام اقباله
و شوکته حاضر و از غلامان خاص و فدویان با اخلاص است و برادرش عالیشان
زبدة الاقران امام قلی بیک و برادرزاده اش عالیجاه عبد الباقی خان در بلده
کرمان شاهان بعزت و احترام میگذرانند و دیگر عالیجاه معلی جایگاه خیر الحاج
حاجی علی نقی خان همشیره زاده مرحوم حاجی علی خان وی شیخ است نهایت مقدس
صالح و مرید اصحاب علم و معرفت است مسموع شد که در این اوقات در

نجف اشرف مجاور است هنیئاً له و دیگر عالیجاهان معلی جایگاهان حاجی محمد بیگ
و عبد المجید بیگ و احمد بیگ و اسد الله بیگ اولاد امجاد علیشاه خان زنگنه که در زور
شجاعت و سخاوت و حلم و بردباری و تقوی مزینند و دیگر عالیجاه عظمت پناه آقا محمد جواد
بیگ خالوی این فقیر است وی نهایت کوچک دل و با همت و حیای فطرت
است و در نزد اعاظم خاصه طایفه زنگنه معزز و محترم است و در این اوقات بسبب
تغیر حکام و حوادث ایام مثل سایر امیرزادگان عظام بد منکسر اند و دل را بآیه کریمه
ان مع العسر یسرا خوش مینماید و صبیه بزرگ مرحوم شاه قلی بیگ سابق الذکر
در حباله اوست و از او چند اولاد دارد یکی عالیشان ابراهیم بیگ باقی اناث اند
و یک پسر نیز از بطن جاریه دارد مسمی بمظفر علی بیگ و صبیه او که از بطن زوجه دیگر است
در حباله عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان آقا مهدی قلی بیگ خلف شاه علی
بیگ مرحوم است وی جوانیست خجسته اخلاق و در حسن رفتار و [illegible] سرآمد
امثال و اقران است و برادرش عالیشان نقاوة الاعیان محمد بیگ جوانیست ارشد
و بعلم نجوم شوق تمام دارد و خالی از لطف نیست و از جمله سرداران عظیم الشان ایلات
یکی عالی جاه عمدة الانجاب حیدر خان خلف مرحوم اسمعیل خان بزرگ ایل
جلیل کلهر است که نهایت مستقیم الطبع و سخی است و اشعار لطیفه از برای

وغیره

ذکر بعضی از سرداران ایلات [illegible]

وغیره از کلک بدایع انگارش جاری میشود و همیشه مشتاق صحبت علماء و اصحاب
کمالات و دیگر عالیشان سعادت نشان مقدس صالح حاجی شهباز خان کلهر قلعه
بیگی خالوی عالیجاه مهدی خان سابق الذکر است وی با اغلب اخوانش نهایت
متدین و مجلس علماء و فضلاء اند و الی الآن سه دفعه بزیارت مکه معظمه و مدینه مشرفه
و عتبات عالیات مشرف شده است و دیگر عالی جاه زبدة الاعیان میرزا احمد
خلف مرحوم میرزا ملک محمد مستوفی رئیس ایل جلیل نامیه و نیز زنگنه است که بمنصب
وزارت منصوب و نهایت سلیم الطبع و صاف نهاد و در طریقه دوستی
و وداد مستقیم است و دیگر عالی جاه نجبة الاشراف میرزا قاسم خلف مرحوم
میرزا کریم مستوفی بزرگ ایل زوله زنگنه است که بمنصب استیفا سالها قائم و در
مودت و اتحادش دائمی است و در خیر خواهی رعیت بقدر امکان قصور نمیکند
و بعلماء نهایت اخلاص دارد و دیگر فخر الاقران و الاماثل محمد تقی خان وکیل رعایا
خلف مرحوم حاجی محمد جعفر خان رئیس سعید ایل دوروی زنگنه است وی جوانیست نهایت
آرمیده و پسندیده اخلاق و دیگر زبدة الاقران میرزا جعفر خلف مرحوم ملا صادق
کوران است که بعلو دانش ذاتی و تربیت مرحوم حاجی علی خان بمدارج علیا
رسیده است و نهایت ذکی الطبع و در مکالمه در حضور سلاطین و امراء سلیقه

استیفا

نامه دارد و ازین قبیل بزرگان دران دیار بسیار اند که مجال ذکر اسامی تمامی ایشان
نیست یکی را با من نهایت دوستی و وداد است فصل چون مدت بیست
سال تقریباً با این صاحبان عالیشان در بلده کرمانشاهان بسر بردم شوق زیارت
عتبات عالیات عرش درجات و دریافت فیض صحبت علمای آن حدود گریبان
گیر خاطر شد از خدمت والد بزرگوار طلب رخصت نمودم تکلیف تاهل دران
بلده فرمود چون طبیعت از سکونت دران سمت وحشت داشت و دارد قبول
نکردم و بانواع معاذیر درخواست عفو این مطلب نمودم چون الحاح و ابرام را
بدرجه کمال دید سفر عتبات و سکونت دران حدود را اجازه فرمود در ماه رجب
یا شعبان سنه ۱۲۱۰ یکهزار و دویست و ده از هجرت مقدسه در خدمت [illegible]
برادر کهتر والا اکبر و مرحوم آخوند ملا عبد الاحد و عالیجناب میرزا احمد و آخوند ملا صالح
و میرزا زین العابدین طبیب که ذکر ایشان گذشت با جمعی دیگر از علما و مؤمنین
ازان بلده هجرت نمودیم و گردیم ز دیده های [illegible] در اثنای راه
بسبب مرض جرب نهایت بد گذشت بعضی از دوستان بجهت رفع آن غسل
آب گرمی که از زمین میجوشد و بوی کبریت دارد تجویز کردند و چشمه آن نهایت
ذهاب و نه فرسخی قریب دو فرسخ خارج از راه در وادی خطرناک واقع شده

بعد

حرکت از کرمانشاهان [illegible]

چشمه آب گرم

بعد الاطلاع شده باتفاق عالیشان حضرت جهانگیر بیک که از جمله مقدسین کرمان
کرمانشاهان است و دران سفر از جمله رفقای بود با جمعی دیگر بانجا رفته غسل نمودیم
و فایده کلیه یافتیم و درین سفر باتفاق بعضی بشهر ذهاب که اول حدود روم است و
در خارج راه واقع است رفتیم و آثار قلعه و خندق او را که مرحوم الله قلیخان زنگنه
خراب کرده بود بنظر حسرت دیدم شهریست آباد و اهالی آن اغلب از اهل
سنت و جماعت اند و حسن صوری دران بسیار است فصل طی منازل و قطع
مراحل نموده بعد از ده روز وارد دار السلام بغداد شدیم و آن از بلاد مشهوره
است و در اول داخل حدود ایران بوده است و حسب الصلح سلاطین صفویه
متعلق بحکام روم شد هوای باعتدال و لطافت و نزاکت دارد و شط دجله که
بخوش گواری و عذوبت معروف است در وسط شهر واقع است و بر
دو طرف آن عمارات و ابنیه عالیه بنا کرده اند قطعه که بسمت ایران واقع است
بغداد نو و آنکه بان طرف شط است بغداد کهنه میگویند و حاکم آن حدود بعد
سلیمان پاشا که با رعایا و متردّدین نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار بود
و در داخل بغداد نو مرقد قنبر غلام حضرت امیر علیه السلام که در جنب مسجدی
از مساجد عالیه واقع است زیارت کردم و بزیارت قبر شیخ محمد بن یعقوب کلینی

حاشیه

شهر ذهاب

وصف شهر بغداد و بعض از مقابر و مزارات که در بغداد است

[illegible] حضرت امیر علیه السلام

جامع کافی حدیث که در بازار قهوه فروشان قریب بجسر است مشرف شدیم
و مقبره شیخ عبد القادر جیلانی هم در آن قطع است و در خارج آن بمسافت یک
کروه تقریباً قبر ابوحنیفه امام اعظم اهل سنت و جماعت افتاده است و در خارج
بغداد کهنه متصل شهر قبر معروف کرخی و جنید بغدادی و جمعی دیگر از مشایخ صوفیه
است و بمسافت یک فرسخ تقریباً مقابر قریش است که بسبب مدفون شدن امامین
همامین حضرت امام موسی الکاظم و حضرت امام محمد تقی الجواد علیهما السلام در آن
ارض شریف بلده کاظمین مشهور شده است و در اثنای راه بغداد و آن بلده
طیبه بر دست چپ مسجد براثا است که حضرت امیر علیه السلام بعد از معاودت
از جنگ نهروان در آنجا بر راهب نصرانی آورده معجزات چند ظاهر فرمودند
و احوال آن مشهور است فصل از بلده بغداد عبور کرده در بلده طیبه کاظمین نزول
کردیم و بعتبه بوسی آن دو امام مشرف شدیم و در آنجا بخدمت عالیجناب
مقدس القاب سلالة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المجتهدین جناب سید محسن
بغدادی رسیدیم وی جامعیت تحریر فاضلیت روشن ضمیر و در کربلا بخدمت
جناب سید المجتهدین سید محمد مهدی طباطبایی باستفاده مشغول شده بدرجات
عالیه رسیده است نهایت مقدس و صالح و زاهد و متقی است در مجلس

نکرده ام ولکن از [illegible] اجازه من است چنانکه در خاتمه ذکر خواهد شد شرح
مبسوط بر وافیه الاصول ملا عبد الله تونی و کتب و رسایل دیگر در فقه و اصول
از او بیادگار است و عالیجناب مقدس القاب عالم فاضل سید عبد الله
بن سید شبر نجفی ملقب بالعلامه باتفاق افاضل وی از فضلای نامدار و نیز از تلامذه
جناب سید والا تبار قدس سره است و مرقد محمد بن محمد بن النعمان ملقب بشیخ
مفید قدس سره متصل به در حرم مطهر بر دست راست واقع است و در جنب او
قبر دیگر است و چنین بخاطر است که قبر ابن قولویه است و در صحن مقدس مرقد
دو نفر از اولاد امام موسی است زیارت کردیم و بسمت شرقی آن
قبر ابا یوسف شاگرد ابوحنیفه افتاده است و دو قبه و بارگاه در آن شهر
است و بر السنه و افواه مشهور است که مقبره سید مرتضی و سید رضی
علیهما الرحمه است ولکن بی اصل است زیرا که دو سید بزرگوار در حایر سید
الشهدا مدفون اند و گویا که قبل از نقل ابتدا در آن مکان مدفون شده
بوده اند و بجهت همین شرافت یادگار تقیه آثار قرار داده در آنجا نیز قرار داشته
اند و دو قبه شریفه کاظمین را پادشاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان قاجار
مذهب کرده است و حرم و رواق و ایوان و صحن مقدس را مرحوم مغفور

حاجی علی خان زنگنه سابق الالقاب تعمیر نموده بلکه صحن مقدس را از سر نو احداث کرده است و سابق بسیار کوچک و بد وضع بود و اجتماع تجار عظیم الشان از اهالی ایران و عراق در ان بحدیست که اگر همه حق الله را ادا کنند ظاهر آنست که تفوذ در حدود عتبات باقی نخواهد ماند روزها در بغداد با عصر تجارت مشغول و عصر آمده در ان بلده طیبه میمانند چند روزی در ان بلده طیبه بودیم و از انجا روانه نجف اشرف از راه حله شدیم فصل بعد از سه روز وارد حله شدیم و آن قصبه ایست بخوشی هوای و وفور میوه جات و فواکه و غلات مشهور و شط فرات بمثابه نهری از وسط شهر جاری است و بر دو طرف آن جسر بغداد عمارات و ابنیه عالیه بنا شده است باغات و اماکن با روح وارد سابق بر این قریب بصد مجتهد و فاضل از شیعه در ان بوده اند مثل شیخ ابو القاسم محقق صاحب شرایع و علامه و فخر المحققین و ابن ادریس و ابو الفضایل ابن طاوس و نجیب الدین و یحیی بن سعید و شیخ ورام و غیر آنها از اعلام و مراقد ایشان در ان بلده مشهور غیر از علامه که در نجف اشرف در کشیک خانه دست راست مدفون است و ملا احمد اردبیلی مرحوم نیز در انجاست و فخر المحققین در صدود مازندران است بزیارت قبور اکثری مشرف شدم و در خارج شهر

قصه حله
قبر محقق و جمعی از علما
و علامه و ملا احمد اردبیلی
مسجد شمس
ابن ادریس
ورود نجف اشرف

مجدی

مسجدی است که بعد از معاودت از جنگ نهروان در ان موضع رد شمس برای حضرت امیر المومنین علیه السلام شده است و در ان مناره بود که هر گاه حرکت میدادند چنان حرکت میکرد که ناظران را گمان افتادنش میشد و در این اوقات خراب شده است یکروز در حله توقف کرده روانه نجف اشرف شدیم و در اثنای راه در سه فرسنگی نجف اشرف مرقد ذی الکفل نبی را زیارت کردیم و استنای سید المجتهدین طباطبائی نجفی منور نمود که قبر هود ابن یعقوب پیغمبر است فصل بعد از دو روز در ماه مبارک رمضان مطابق عدد جمل لفظ غربی وارد آن بلده طیبه شده در خانه عالیشان معلی مکان خیر الحجاج مرحوم حاجی محمد رحیم بیک سابق الذکر شوهر خاله ماجده منزل کردیم و بزیارت عتبه عالیه که نهایت امال بود رسیدم عجب اساس و دستگاهی دیدیم که حسب الحکم نادر شاه افشار مرحوم مهدی قلی خان بیگدلی جد امی این فقیر برپا کرده است و بان شکوه و مرغوبی سایر روضات شریفه ساخته نشده اند حتی مشهد مقدس رضوی ع اگرچه آن نیز دستگاه بسیار خوب دارد و لکن اغلب موقع الفاق افتاده است اصل صحن و حرم حضرت امیر ع را شاهان صفویه ساخته اند و نادر شاه قبه مطهره و ایوان و گلدسته را طلا نموده و در سنه ۱۱۵۷ تکرار و تکهد

مرقد ذی الکفل
ورود نجف اشرف

و پنجاه و هفت هجری باتمام رسیده و تا بحال مثل روز اول با شکوه و رونق تمام است
و پادشاه عنوان پناه آقا محمد خان قاجار ضریح مبارک را از نقره در سنه ۱۲۰۶ یکهزار و
دویست و شش هجری بنا فرموده است ولکن کارکنان خیانت کرده اند که آثار خرابی
در آن بزودی ظاهر شد القصه در آن بلده طیبه در دویم جمادی در شب عید نوروز
صبیه مرضیه خاله محترمه را نکاح نمودم و عالیجناب مستغنی الالقاب برادر ادام
فضله العالی باتفاق عالیجناب میرزا احمد و آخوند ملا صالح و حاجی محمد جعفر و جمعی دیگر از
دوستان بجهت روانه شدن بسمت مکه معظمه بکربلای معلی رفتند که از آنجا
ببغداد رفته از راه شام رفته باشند و من در آن بلده توقف کردم از اتفاقات
رفتن براه شام میسر نشد معاودت بنجف اشرف کردند و در پنجم شهر
ذیقعده الحرام از راه جبل روانه شدند و در ششم ماه صفر معاودت کردند
مجملا از برکت آن اماکن مقدسه دل مرده‌ای که داشتم و مجدداً شوق مفرطی
بمباحثه و مطالعه بهم رسید کتاب معالم الاصول را بنهایت استدلال در خدمت
عالیجناب مقدس القاب فاضل مقدس بی‌عدیل و زاهد عابد جلیل آخوند ملا
محمد اسمعیل یزدی که از جمله ارشد تلامذه سید المجتهدین استادی مرحوم سید
محمد مهدی طباطبائی نجفی بود شروع کردم و همان مقام را در خدمت فاضل عالم

کامل

نکاح صبیه خاله محترمه

رفتن برادر با همراهان بجانب خود بمکه معظمه

کامل شیخ مهدی مشهور بکاتب میدیدم و افادات ایشان را با اینکه بخاطر
میرسید بنوع حاشیه بران کتاب می نوشتم تا مدت شش ماه تا بحث اوامر
و نواهی خواندم و بعد از آن کتاب وافیه فاضل مقدس ملا عبدالله تونی
را در خدمت آقا فاضل بی‌عدیل سابق الذکر خواندم و در آن وقت شروع
کردم بنوشتن کتاب درر الغرویه و چهار مجلد او قریب بچهل و پنج هزار بیت
نوشته شد ولکن الی الآن از سواد ببیاض نیامده است امید که جناب باری
توفیق تنقیح و اتمام آن کرامت فرماید و در این اثنا بخدمت جناب سید
سابق الالقاب نیز حاضر میشدم و بشراکت خلف ارجمند ایشان جناب آقا
سید محمد رضا و جمعی دیگر از طلاب زبدة الاصول شیخ بهائی و منظومه آنجناب
را که در فقه تالیف نموده بود استفاده میکردم و آنجناب را با این فقیر
شفقت پدرانه بود بحدی که قلم از اظهار آن بعجز معترف است و در ایام
زیارت مخصوصه کربلای معلی باتفاق خود می بردند مجملا در آن آوان دل
را عجب رقتی و سینه را عجب انشراحی بود اغلب اوقات تا صبح
مطالعه و نوشتن بودم و اصلا از آن منزجر نمیشدم و اکثر لیالی جمعه را باتفاق
طلاب در مسجد کوفه بعبادت مشغول بودم و بمسجد سهله و مسجد صعصعه و زید .

صعصعه

خانه و بزیارت قبر کمیل ابن زیاد که میان مسجد حنانه و خندق کوفه بر دست
راست واقع است و قبر میثم تمار که فیما بین خندق و مسجد کوفه بر جنب راست
است و قبر مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه که متصل بدیوار شرقی مسجد کوفه
است میرفتم و برکاه دل را افسردگی حاصل میشد بزیارت اهل قبور و
مقام حضرت صاحب علیه السلام و قبر هود و صالح که در وادی السلام در خارج قلعه
مبارکه واقعند مشرف میشدم فی الفور انشراحی و انبساطی حاصل میشد که
قلم و زبان از بیان آن عاجز است و در کوفه قبریست که بقبر یونس
نبی مشهور است ولکن در حقیقت آن تأمل است و در جنب آن مسجد
شریفی است و نام آن بخاطر نیست مجملا در آن بلده شریفه سرگرم تحصیل و
کسب سعادت بودم در آن اوان جناب آقا سید محمد رضا با همشیره
مکرمه اش که زوجه عالیجناب مقدس القاب آقا سید محمد عمه
زاده سابق الذکر است بمکه معظمه رفتند و هنوز معاودت نکرده بودند
که در سنه ۱۲۱۲ یکهزار و دو صد و دوازده هجری سید مرحوم بجوار رحمت ایزدی
پیوست و عالیجاه محمد نبی خان که از جانب بادشاه جمجاه عالم پناه بسفارت
کلکته آمده بود در تاریخ فوت آن مرحوم گفت مصرعه ازین جناب مهدی آل محمد غیبا ۱۲۱۵

ه/۱ه۱/

وفات سید محمد مهدی طاب ثراه در سنه ... و در احوال اولاد آنجناب

ایضه در روز عزای السرور علمای آن سرور علمای کبار در آن بلده طلبه ابرار
محشر هویدا شد سیلاب اشک از دیده پیر و جوان جاری و اعالی و ادانی
در بکا و بیقراری بودند جنازه آن دین پناه را با ناله و آه بر داشتند و در صحن
مقدس مرحمت و غفران پناه علامه زمان میرزا محمد مهدی شهرستانی
طاب ثراه با جماعه مومنین بر او نماز کردند و در مسجد طوسی در حجره که بحسب
مدفن خود مشخص فرموده بود دفن نمودند تغمده الله بغفرانه تمام او ادباء
بانفس مراثی انشا کردند و البته صد مرثیه شده باشد و حق آنست که بجامعیت
و تشخص و رعب آن بزرگوار دیده دور بین فلک کم دیده است و تو نهای
بسیار باید که چون بعرصه وجود آید از آن مرحوم کتاب مدونی باقی نبود الا
قدری از طهارت و صلوات منظومه و قریب بشش هزار بیت شرح
وافیه الاصول و رساله حج که در ایام حیاتش مدون شده بود و لکن
مسایل بسیار متفرقه از کلک بدایع انگارش ظاهر شد و بعد از وفات
آنجناب بعضی از تلامذه اش مسایل فقهیه را جمع و مرتب نموده بکتاب
مصابیح موسوم کردند و مسایل اصولیه را نیز مدون کردند و مسایل متفرقه از جواب شتی
و غیرها را مجموعه ساختند و اولاد ایشان منحصر در جناب فضایل مآب زبدة الاطباء

نقاوه

نقاوة الانجاب آقا سید رضا و همشیره مکرمه اخص بالقاب عالیجناب عمدة
المجتهدین جناب میرزا ابوالقاسم جابلاقی و سایر حجاج از مکه معاودت کرده
مجملاً در آن بلده طیبه بودم که جنازه پادشاه جمجاه جنت آرامگاه آقا محمد خان
قاجار را که در قلعه شیشه بعد از تسخیر آن بعضی چند نفر از نمک بحرامان از
صنف پیش خدمت و فراشان در ماه ذی الحجة الحرام از سنه ۱۲۱۱ یکهزار و دو
صد و یازده هجری کشته شده بود حسب الحکم پادشاه جمجاه گیتی پناه حضرت
ظل الله که برادرزاده و وارث تخت و کلاه اوست بعد از فوت سید
برهان قلیلی بآن بلده شریفه نقل کردند و در رواق پشت سر حرم مطهر در حجره
که متصل بباب الرحمه است دفن کردند و یک قطعه سنگ مرمر مصفائی
منقش بر او نصب کردند مجملاً سرگرم درس و بحث و تألیف بودم که از حضور
والد ماجد خطی رسید مشتمل بر طلب من استخاره بکلام الله کردم این آیه بر
برآمد و ان جاهداك على ان تشرك بي ما ليس لك به علم فلا تطعهما
آن را بخط خود بوالد نوشتم و معذرت خواستم قبول فرموده اجازت توقف
دادند چون مدت سه سال تقریباً ایام مفارقت بطول کشید بجهت دریافت
فیض خدمتش بکرمانشاهان معاودت کردم مدت یک ماه توقف کرده

نقل نعش پادشاه جمجاه آقا محمد خان قاجار بنجف اشرف و تاریخ فوت او

مراجعت نمودم و در خدمت جناب مستطاب معلی القاب شیخ المجتهدین
و زبدة المدققین و عمدة المحققین استادی جناب شیخ محمد جعفر نجفی باستفاده
کتاب استبصار و شرح قواعد علامه که خود تالیف میفرمودند مشغول
شدم و از حضار آن مجلس شریف بود عالیجناب آقا سید رضا سابق
الذکر و آقا محمد تقی خاله زاده من و میرزا رحیم خلف میرزا تقی قاضی تبریز و سید
ابوالقاسم معروف بسید میرزا خلف آقا سید حسین نهاوندی و شیخ
موسی خلف جناب شیخ و شیخ محمد علی اعسم و شیخ محمد بن شیخ صادق و آقا
محمد علی خلف مرحوم مغفور آقا باقر برادر حبیبی و آقا محمد بن آقا کمال و غیر ایشان
که هر یک از فضلای نامدار و علمای فضیلت شعار بودند و در این اثنا آوازه آمدن
سپاه ضلالت و شبگاه جماعت وهابی عجب شور و فتوری در دلهای
مجاورین انداخت مدت چهار ماه را در شبهای قلعه مبارکه میرفتیم و تا
صبح بکشیک و حفاظت مشغول میشدیم جناب استادی جناب شیخ با جماعت طلبه
عرب در سمت خود می‌بودند و من با جماعت طلبه عجم در مقام
زین العابدین که در جنب صحن صفه صفات است و چون خوف شدید شد و از آن تاب
را طاقت تحمل آن نبود جبه خاله با والدین و اخوین خود بکربلای معلی رفتند و من

شیخ محمد بن شیخ یوسف
اخوند ملا اسد الله
سید جواد عاملی
شیخ قاسم بن محی الدین

در نجف اشرف ماندم و بعد از رفع خوف معاودت کردند و فرزندی محمد باقر
در ان سفر در کربلا فوت شد و از جمله علمای اعلام و مجاورین آن ارض اقدس
بود عالیجناب مقدس القاب نخبة المجتهدین مرحوم شیخ محمد بن شیخ یوسف
و عالیجناب فضایل مآب مرحوم شیخ علی فراهی و عالی جناب عالم مقدس
عمدة المدققین اخوند ملا اسد الله بن مرحوم حاجی اسماعیل در قولی داماد سابق
جناب شیخ جیدی در خدمتش باستفاده مشغول بودم و دیگر عالیجناب سلالة
الاطیاب سید جواد عاملی و عالی جناب فضایل مآب شیخ قاسم بن محی الدین
و عالی جناب مقدس القاب زاهد فاضل عالم عابد صالح متقی شیخ حسین بن نجف
علی تبریزی و غیر ایشان از علمای نامدار و فضلای فضایل شعار که قلم از ذکر مراتب
فضل و کمال و محامد اوصاف و جلال هر یک بعجز معترف است همه را با این فقیر
نهایت محبت و وداد و غایت دوستی و اتحاد بود و حاکم آن بلده بود عالی
شان معلی مکان ملا محمود خلف مرحوم ملا محمد صالح که ابا عن جد منصب کلید داری
آستانه مبارکه بر منصوب بوده اند و باینش نهایت دوستی و انس بود در
اثنای مجاورت آن ارض اقدس مکرر بتقبیل عتبه بوسی حاکش آل عبا مشرف شدم
و بزیارت عسکرین و سر من رأی میرفتم و در سنه ۱۲۱۱ یکهزار و دو صد و یازده برادر نامدار

شیخ حسین بن نجف
ملا محمود کلید داری
وفات جناب میرزا محمد مهدی
شهرستانی موسوی قدس سره

والابنار

وفات والده نور چشمی آقا محمد صادق

جنازه

والابنار مع عیال و متعلقان بعتبات عالیات مشرف شدند و چند ماه در کربلای
معلی توقف کردند در ان اوان عالیجناب مقدس القاب فضایل مآب
سلالة الاطیاب عمدة المحققین و زبدة المدققین ملاذ فقرا و ملجاء ضعفا مرحوم مغفور
میرزا محمد مهدی شهرستانی موسوی طاب ثراه در ان ارض اقدس برحمت
ایزدی پیوست و غبار مصیبتش بر دلهای عالمیان نشست جنازه او را با ناله و آه
در ایوان پیش روی شهدا اسعدا در رواق شریف مدفون کردند تغمده
الله بغفرانه و جلیله جلیله آن برادر ~~نامدار~~ والابنار والده نور چشمی آقا محمد صادق
نیز برحمت ایزدی پیوست و اصل شد و خود نیز رنجور و علیل شد و علاج عزیمت
معاودت بکرمانشاهان فرمود و این فقیر را نیز شوق دریافت فیض حضور
والد ماجد گریبانگیر شد در بلده کاظمین بایشان ملحق شده باتفاق روانه سمت مقصود
شدیم و بعد از یک دو ماه از خدمتش استیذان معاودت نمودم فرمودند
که تا ماه رجب توقف باید کرد و مکرر میفرمود که در ماه رجب سانحه عظیمه
باین شهر روی داد خواهد شد و در اوایل ان ماه مرض زکام عارض
ذات اقدسش شد و بالاخره مرض اسهال عارض گردید برادر نامدار عالی
تبار را وصی بر امورات خود و صغار فرمود و در وقت زوال در یوم

جمعه که با عید مبعث مطابق بود احوال آن جناب زیاده منقلب شد و در ان حال
مشغول باداء فریضه ظهرین شدند و در اواخر نماز برحمت ایزدی پیوست و
خار مصیبتش بروز عالمیان نشست و چنانکه سبق ذکر یافت در ان بلده مدفون
شدند طاب الله ثراه وجعل الجنة مثواه بعد از صدور این سانحه عظیمی
اراده معاودت بنجف اشرف کردم برادر نامدار منع فرمود حسب الالتماس
توقف کردم و بمطالعه و مباحثه رسمی مشغول شدم و اصلا خاطر مایل
بتوقف و سکونت در ان بلده نمیشد و بجهت تمشیت امورات دختر
خیر الحاج حاجی رحمه الله ساکن آن شهر که والده نور چشمی محمد ابراهیم است
نکاح کردم درین اوان خبر استیلای جماعت وهابی بر کربلای معلی و قتل و
غارت آن بلده طیبه رسید و مجملا این احوال آنست که متمردین و
اهالی آن بلده در سنه یکهزار و دویست و شانزده بجهت زیارت عید غدیر بتقبیل
بوسی حضرت امیر المومنین علیه السلام بنجف اشرف رفتند و در ان شهر
القدری از مردان مجتمع نبودند سعود نامسعود چون بر این معنی مطلع شد بران
بلده طیبه شبیخون آورده در ماه ذی الحجه الحرام در یوم عید غدیر که مردم بتهیه
زیارت و عید مشغول بودند قلعه را محاصره کرد بجهت قلت مردم و کمی

سامان

در سانحه جماعت وهابی

۷۱

سامان و سایر اسباب عمر آقای ناصبی حاکم انجا مقاومت نتوانستند نمود و منهزم
شدند پس سپاه ضلالت دستگاه دروازه حصار را شکسته و از اطراف
دیگر نیز داخل شهر شده شروع بقتل و نهب کردند چنانکه تقریبا سه هزار کس
از متوطنین و مجاورین و زوار بدرجه شهادت رسیدند و خرابی بسیار
بقعه مبارکه و حرم محترم خامس آل عبا و سرور مظلومان و خانه‌های مجاوران
رسانیدند و در وقت زوال بدون باعث و سبب ظاهری از شهر بسمت
موطن خود که درعیه است رفتند و مومنین بحکم الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین
باطراف فرار نمودند چون سخن باینجا رسید مناسب آنست که مجملی از مذهب
این جماعت ضاله را گزارش نماید موسس این طریقه شیخ عبد الوهاب نامی که در امثال و اقران
خود بذهن و ذکا معروف بود علم فقه اهل سنت و جماعت را تحصیل کرده
مراتب عقلیه را نیز در اصفهان از علمای نامدار استفاده نموده بود و از انجا
بدرعیه و نواحی آن از محالات نجد رفته مدعی این ملت و مذهب شد و در
فقه و احکام طریقه حنبلی و در اصول بسیاری از عقاید را برای خود آنچه
مستحسن آمدی گرفتی و مردم را بان دعوت کردی از انجمله آنست که جمیع
فرق اسلام را چون یهود و نصاری و سایر اصناف کفار مشرک و کافر

صنا

بیان مذهب جماعت وهابیه

در زمره عبده اصنام محسوب داشتی و میگفتی که مسلمانان تعظیم و توقیر
که قبر معظم سید رسل و قبور پر نور ائمه اطهار علیه السلام و بقاع اولیاء و
مرشدان چون ابو حنیفه و شیخ عبد القادر و امثال آن کنند و در هنگام
سختی بآنها توسل جویند و انجاح مطالب دنیوی و اخروی را از آنها
مسئلت مینمایند و در مقابل قبور سجده کنند و جبهه نیاز بخاک مالند در حقیقت
بت پرستی است زیرا که عبده اصنام نیز آنها را خدا نگویند بلکه شفعاء و وسائط
دانند و بوسیله آنها مسئلت حاجات خود از درگاه باری مسئلت کنند و چنین
است حال یهود و نصاری که تصاویر را عبادت و سجده کنند پس همه این
فرق در حقیقت واحد اند و لهذا حکم بقتل و نهب جمیع آنها کرده همه را واجب
القتل و مشرک میدانند و گویند که رسل و انبیا و همچنین خلفا و علمای اکابر
بودند در قبول کردن مطاع بودند تبلیغ احکام را کردند و رفتند و حال احکام
در میان ما است ما باید بآنها عمل کنیم و از کسی بدون اذن خدای شفاعت
میسر نیست پس باید التماس کرد که خدا محمد یا دیگری را شفیع ما کند و در
خطابات کسی را بجز نام چیزی نگویند و سید و آقا و شیخ نگویند و لبیک
نگویند و تعظیم در مجالس حتی برای رئیس خود نکنند و بجز ذات باری

کسی را

کسی را واجب التعظیم ندانند پس جمعی از قبیله جوام متابعت او کردند و در حدود
نجد صاحب آوازه شد و عبد العزیز نامی از بزرگان عرب سر در اطاعت
او در آورده مروج مذهب او گردید و در رواج دادن این مذهب کوشیده
و تمام حدود نجد و لحسا و قطیف و بر عمان تا قریب بحدود جده و جدیده و
یمن و شام و تا سه فرسخی نجف اشرف و غیره جبراً و قهراً و خوفاً و
طمعاً متدین بدین او شدند و مکرر غلبه او بعرض سلطان روم و پادشاه
عجم رسید کسی متوجه دفع او نشد تا آنکه در این اوقات نهایت قوت هم
رسانیده زیاده از دو لک سپاه بر او جمع شده است و مطلقا بسپاهیان
مواجب نمیدهند بلکه هر وقت که عزیمت سمتی کند فرمان بطوایف اعراب
نویسند و هر قدر سپاه خواهد طلبد زاد و راحله از خود برداشته بخدمتش حاضر
میشوند اگر فتح کردند از غنایم حصه می یابند و اگر کشته شدند معتقد اند که یکسر داخل
بهشت خواهند شد و بعد از فوت او متکفل احوال اهل و عیال او میشود و از
زکوة بجهت آنها حصه قرار میدهند و از اطراف مردم زکوة اموال خود را حمل
کرده بمقر ریاستش که درعیه است میرسانند و از غنایم خمس بجهت خود بر میدارد
و باقی را فیمابین عسکر تقسیم میکند و در متابعت شریعت خود نهایت مستحکم است

است حتى اگر فقيري خوابد وي را بجهت مرافعه بخانه حاكم شرع برد و مطلقا امتناع
نكند و حاكم نيز ميان او و آن فقير على التسويه را حكم جاري نمايد دزدي و انواع فواحش
در حدود وي معدوم است هماكه بانگ موذن بلند شد تمام مردم در مساجد
برايند و مشغول نماز جماعت شوند و اگر احياناً كسي بلا عذر حاضر نشد او را تعزير
كنند عبد العزيز بعد از سانحه كربلا كشته شد و سعود پسر او نيز مسموع شد كه در اين
اوقات بدرك اسفل رفت و عبد الله پسر او صاحب مسند شده است
بعضي از رسايل عبد الوهاب كه در عقايد نوشته بود بجهت ثبت نمود كه مطالعه
كنند كان بر بطلان آن مطلع شوند بسم الله الرحمن الرحيم اعلم رحمكم الله ان الحنيفية
ملة ابراهيم ان تعبد الله مخلصا له الدين و بذلك امر الله جميع الناس
و خلقهم له كما قال الله تعالى و ما خلقت الجن و الانس الا
ليعبدون فاذا عرفت ان الله خلق العباد للعبادة فاعلم ان العبادة
لا تسمى عبادة الا مع التوحيد كما ان الصلوة لا تسمى صلوة الا مع
الطهارة فاذا دخل الشرك في العبادة فسدت كالحدث اذا
دخل في الطهارة كما قال الله تعالى في التوبة ما كان للمشركين
ان يعمروا مساجد الله شاهدين على انفسهم بالكفر اولئك حبطت

اعمالهم و في النار هم خالدون فمن دعى غير الله طالبا منه ما لا يقدر
عليه الا الله من جلب خير او دفع ضر فقد اشرك في العبادة
كما قال الله تعالى في الاحقاف و من اضل ممن يدعوا من دون
الله من لا يستجيب له الى يوم القيامة و هم عن دعائهم غافلون
و اذا حشر الناس كانوا لهم اعداء و كانوا بعبادتهم كافرين و قال
الله تعالى في الملئكة و الذين تدعون من دونه ما يملكون من
قطمير ان تدعوهم لا يسمعوا دعائكم و لو سمعوا ما استجابوا لكم
و يوم القيامة يكفرون بشرككم و لا ينبئك مثل خبير فاخبر
تبارك الله تعالى ان دعاء غير الله شرك فمن قال يا رسول
الله او يا ابن عباس او يا عبد القادر زاعما انه ياتي حاجته الى
الله و هو شفيعه عنده و وسيلته اليه فهو المشرك الذي
يهدر دمه و ماله الا ان يتوب من ذلك الذين يحلفون
بغير الله او توكل على غير الله او رجا غير الله او خاف خوف
السر من غير الله او التجا الى غير الله او استعان بغير الله فيما
لا يقدر عليه الا الله فهو ايضا مشرك و ما ذكرنا من انواع

قطميران

بشرككم

الشرك هو الذي قال الله تعالى فيه في المايدة ان الله لا يغفر ان
يشرك به ويغفر ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذي قاتل
رسول الله مشرك العرب به وامرهم باخلاص العبادة
كلها الله تعالى فيه فى المائدة ان الله لا يغفر ان يشرك به ويغفر
ما دون ذلك لمن يشاء وهو الذى ما وتيضح ذلك بمعرفة اربعة
قواعد ذكرها الله تعالى فى كتابه اولها ان تعلم ان الكفار الذين
قاتلهم رسول الله يقرون ان الله هو الخالق الرزاق المحيي المميت
المدبر لجميع الامور والدليل علي ذلك قوله تعالى فى سورة
يونس وغيرها قل من يرزقكم من السماء والارض امن
يملك السمع والابصار ومن يخرج الحي من الميت ويخرج
الميت من الحي ومن يدبر الامر فسيقولون الله قل افلا
تتقون قل من رب السموات السبع ورب العرش العظيم
سيقولون الله قل افلا تتقون قل من بيده ملكوت كل شي وهو
يجير ولا يجار عليه ان كنتم تعلمون سيقولون الله قل فاني تسحرون
اذا عرفت هذه القاعدة واشكل عليك فاعلم انهم بهذا اقروا ثم

تيضح

تعلمون

توجهو

٤٣

توجهوا الي غير الله يدعون من دون الله اذا عرفت هذه
فاعرف القاعدة الثانية وهي انهم يقولون ما توجهنا اليهم
الا لطلب الشفاعة عند الله نريد من الله لا منهم ولكن
بشفاعتهم والدليل علي ذلك قوله تعالي في سورة
يونس وغيرها ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم
ولا ينفعهم ويقولون هولاء شفعاؤنا عند الله قل
اتنبؤن الله بما لا يعلم فى السموات ولا فى الارض
سبحانه وتعالي عما يشركون وقال الله تعالي والذين اتخذوا
من دونه اولياء ما نعبدهم الا ليقربونا الي الله زلفى
ان الله يحكم بينهم فيما هم فيه يختلفون ان الله لا يهدي
من هو كاذب كفار فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة
الثالثة وهي ان منهم من طلب الشفاعة من الاصنام
ومنهم من تبرء من الاصنام وتعلق علي الصالحين مثل
عيسي وامه والملائكة والدليل علي ذلك قوله تعالي في بني
اسرائيل اولئك الذين يدعون يبتغون الي ربهم الوسيلة

ايهم اقرب ويرجون رحمته ويخافون عذابه ان
عذاب ربك كان محذورا ورسول الله لم يفرق بين
من عبد الاصنام وبين من عبد الصالحين بل كفر
الكل وقاتلهم حتى جعل الدين كله لله فاذا عرفت
هذه فاعرف القاعدة الرابعة وهي انهم يخلصون
الله في الشدايد وينسون ما يشركون والدليل عليه
قوله تعالى في العنكبوت فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله
مخلصين له الدين فلما نجاهم الى البر اذا هم يشركون
واهل زماننا يخلصون الدعا في الشدايد لغير الله
فاذا عرفت هذه فاعرف القاعدة الخامسة وهي:
ان المشركين في زمان النبي اخف شركا من
عقلاء مشركين زماننا لان اولئك
يخلصون الله في الشدايد وهؤلاء يدعون
مشايخهم في الشدايد والرخاء والله اعلم
بالصواب تمام شد

رساله خبيثه وعمده مطلب او انست كه تعظيم قبه و قبور مطهره هر يك از ائمه
معصومين ع و استدعاي شفاعت از ايشان چنانكه عادت شيعيان است
واز مثل شيخ عبد القادر و امام اعظم ونحو هما چنانكه رسم سنيانست كفر و شرك
است مثل آنكه كفار قريش استشفاع از اصنام ميكردند وجناب باري تعالى
اين سبب تكفير ايشان فرموده است واين كلام مردود است بچند وجه كه اين
رساله محل ذكر آنها نيست وبعنوان اجمال بر سبيل الزام ميگوئيم كه اذن قرار سجده
ملائكه بادم وسجده يعقوب واولاد او بيوسف بلكه طواف مكه معظمه وسجده
بسمت او نيز كفر خواهد بود واگر گويند كه اينها حسب الحكم الهي بوده است ولهذا
كفر نيست ما نيز گوئيم كه تعظيم قبب و قبور مطهرات سادات انام نيز حسب الحكم
است چنانكه در اخبار صحيحه از ائمه اطهار ع رسيده است پس بايد سخن در حجيت
كلام ايشان كرد و اين مرحله اليست عليحده كه در كتب اصوليه اثبات شده است
وميگوئيم كه همچنين استشفاع واستمداد از ارواح مطهرات در اخبار وارد ومتواتر
است وجناب باريتعالي ايشان را اذن داده است كه هر كرا خواهند شفاعت كنند
پس مجملا بايد در حجيت قول حضرات ائمه معصومين ع سخن كنند و بر فرض ثبوت آن
چنانكه عقيده ماست هيچ يك از مراحل مذكوره بر ما لازم نيايد اصلا كما لا يخفى

در فرع سخن کردن باطل و بیمعنی است و در باره اصنام حکم از جانب حضرت سبحان
صادر نبود بلکه از آن منع کرده بود و مع ذلک ایشان را تعظیم و توقیر میکردند و لهذا ایشان
را تکفیر نموده است و ما در توقیر و تعظیم سادات انام اطاعت خدا را منظور داریم چنانکه
ملائکه در سجده آدم و عباد در سجده بکعبه معظمه منظور دارند نه آنکه عبادت آنها منظور داریم چنانکه
کفار در عبادت اصنام داشته اند و این ملاعین بجهت همین اعتقاد است که تمام
اوقات خود را مصروف تخریب قبب مطهره میدارند چنانکه در این اوقات قبه
ائمه بقیع را خراب کرده اند و قبه حضرت رسول را نیز از بالای آن خراب
نموده اند در مکه معظمه و مدینه منوره حجری از قبب را صحیح نگذاشته اند مجملا در بلده کرمان
شاهان خبر تسلط یافتن ایشان بر حرم خامس آل عبا در عشر اول شهر محرم الحرام رسید نهایت
اضطراب و تشویش حاصل شد و در یازدهم آن ماه بجهت حرکت دادن عیال از نجف
اشرف روانه عتبات شدم و در هنگام معاودت در کاروانسرای که واقع است
میان کربلا و نجف و استادی جناب سید المجتهدین باعث بنای او شده اند و بنام
آن جناب مشهور است رفقا را چون از رفتن بکربلای معلی خوف بود اراده کردند
که بحله رفته از آنجا ببغداد بروند و این فقیر را شوق عتبه بوسی آن سرور انام زیاده
از حد بود پس بنا را بر استخاره نهادیم این آیه شریفه آمد

رب انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک الحرام
فاجعل افئدة من الناس تهوی الیه

حرکت دادن عیال از نجف بایران

روانه آن بلده شریفه شدیم زیارت کرده بکاظمین رفتیم و عیال
را در آنجا گذاشته بجهت دریافت فیض زیارت اربعین باتفاق عالیجناب فضایل
مآب جناب میرزا محمد حسین خلف ارشد غفران مآب جناب میرزا محمد مهدی
شهرستانی و جمعی دیگر باز عازم آن بلده شریفه شدم و در آنجا بخدمت استادی
جناب شیخ جعفر سابق الالقاب که بسمت حله که مقر جماعت خزاعل است فرار
کرده بودند و بجهت زیارت بآن بلده مشرف شده بود رسیدم در هنگام رجعت
بسیار گریستند و بر آن اجتماع طلاب و اصحاب فضیلت و کمال که در مجلس شریف
میسر شده بود و بسبب این سانحه بتفرق انجامید و بر پراکندگی احوال مؤمنین تأسف
بسیار خوردند و اجازه نوشته باین فقیر عنایت کردند و جناب مستغنی الالقاب
میر سید علی سابق الالقاب نیز مرا باین سعادت مشرف فرمودند و چون ببلده
کاظمین رسیدم جناب فضیلت مآب سلالة الاطیاب سید محسن سابق الاحوال نیز
در این اوراق اجازه نوشته مرحمت فرمودند همشیره مکرمه در کاظمین توقف فرمود
و من با عیال برفاقت آخوند ملا شریف که نامش سابق بر این ذکر شده ببلده کرمان
شاهان رفتیم و چندماهی را در آن بلده توقف نمودم چون همیشه اوقات خاطر مایل

سکونت دران بلده نبود و نیت جبال را کذاشته خود روانه دار المومنین
قم شدم فصل دار المومنین شهریست از بلاد قدیمه و دران روات و محدثین
و مقدسین و اولاد ائمه طاهرین بسیار مجتمع بوده اند و قبور اغلب آنها در اینجا
است و قبل ازین نهایت معمور بوده است و حال تقریب انکه ازینی آب
جوشیده بوده است اغلب عمارات آن خراب شده است و زیاده
از دوهزار خانه دران تخریبی آید حضرت فاطمه معصومه خواهر حضرت امام رضا
و علی بن جعفر و قریب به پنجاه امام زاده و قریب بپانزده نفر از روات و
محدثین چون ذکریا بن آدم و علی بن بابویه و امثالهم را در آنجا زیارت کردم
و در خارج آن شهر آبی جاریست شور مزه ولکن چون چندروز توقف شود شوری
آن معلوم نمیشود خربوزه و انار و انجیر دران بنهایت لطافت میشود و اغلب مردم
آن شهر بغایت تنگ دل و تهی دست اند و دران اوان از جانب بادشاه
عالم پناه قبه مبارکه حضرت فاطمه معصومه را تذهیب میکردند و مدرسه عالی
در جنب صحن مقدس میساختند و قریب باتمام بود در حال ورود در خانه
عالی جناب مقدس القاب فضایل ماب علامی فهامی زبدة المحققین و
عمدة المجتهدین جناب میرزا ابو القاسم جابلاقی دام فضله منزل کردم و بعد از

سه روز

سه روز در خانه عزیزی از مقدسین که نامش نخاطر نیست و عالی جناب آقا سید
رضا سامی الالقاب خلف سید المجتهدین و عالی جناب آقا محمد تقی خاله
زاده و آقا محمد بن آقا کمال که نامش سبق ذکر شد نیز در آنجا منزل داشتند منزل
کردم و بمباحثه و تالیف مشغول شدم جمعی از طلاب شرح لمعه و وافیه اصول را
میخواندند و بر مختصر نافع شرحی مینوشتم و بنظر شریف آن عالیجناب میرسانیدم
و مدت شش ماه دران شهر توقف داشتم و بعد از ان باتفاق حضرات سابق
الذکر بسمت بروجرد معاودت کردم در اوان وداع جناب میرزا دام فضله
العالی اجازه نوشته عنایت فرمودند پس بعد از چندروز وارد بروجرد شدیم
فصل و ان شهریست از شهر قلمرو علی شکر میان او و بلده کرمانشاهان
مسافت سه منزل راه است و بخوبی آب و هوای و لطافت مشهور است و
باغات و عمارات باشکوه دران بسیار است و عالیجناب فضایل ماب آقا
سید جواد برادر سید المجتهدین و سایر برادران و اقوام ایشان دران
بلده سکنی دارند و اعزه و اعیان نهایت عزت و احترام ایشان را منظور
میدارند در خانه عالی جناب آقا سید صادق بن سید علی عم زاده جناب
سید مرحوم منزل کردم خویشان و دوستان و مومنین و بزرگان مملکت

می آمدند و تکلیف توقف میکردند بجهت بعضی از موانع قبول نکردم آقا
رضا و سایر رفقا در انجا توقف کردند و من بعد از شانزده روز تقریباً روانه
نهاوند شدم **فصل** و آن نیز از توابع قلمرو علی شکر است و در دامن کوه
واقع است و نهایت خوش آب و هوا است عالی جناب معلی القاب
فضایل مآب اقا سید حسین که از جمله شاگردان مرحوم والد و جناب سید
المجتهدین است و بغایت مقدس و صاحب فضل و وقار است با جمیع آل استقبال
کردند در خانه ایشان منزل کردم و بعد از نه روز روانه بلده کرمانشاهان شدم آ
جناب استادی شیخ المجتهدین با برادر [illegible] با آن بلده تشریف داشت
بخدمتش رسیدم و بعد از چند ماه باتفاق نور چشمی آقا محمود عالیجناب فضایل
مآب اخوند ملا عباس علی و شیخ ابراهیم [illegible] شریف و آقا عبد العلی عمو
زاده و جمعی از طلاب بعتبات عالیات عرش درجات رفتم و چندی
در نجف اشرف توقف کردم و بسبب زیادتی دیون و پریشانی احوال
عزیمت سوی هند نمودم و باتفاق اخوند ملا شریف ببغداد رفتم از اتفاقات
عالی جناب مهدی خان کلهر که نامش سبق ذکر شد و جمعی دیگر از اعزه
کرمانشاهان در خدمت عالی جاه معلی جایگاه میرزا موسی منجم باشی

نهاوند

عزیمت عتبات عالیات دفعه [illegible]

که بجهت نقل نعش علیا جاه والا جایگاه مقدسه مکرمه مهد علیا والده ماجده
پادشاه جمجاه از دار السلطنه طهران بنجف اشرف رفته ببغداد معاودت
کرده بودند در بلده کاظمین با من ملاقات کردند چون از قصد من اطلاع یافتند
بالتماس تمام مانع شدند قبول کردم و باتفاق ایشان بکرمانشاهان معاودت
کردم و بعد از چند ماه در یوم شنبه پنجم شهر ربیع الثانی از سنه ۱۲۱۹ یکهزار و دویست
نوزده هجری بعزم زیارت مرقد مطهر حضرت امام ثامن علی بن موسی الرضا
علیه السلام از آن بلده مهاجرت کردم و بعد از نه روز وارد بلده همدان
شدم **فصل** و آن شهریست از توابع قلمرو علی شکر قریب بکوه الوند
که بخوبی آب و هوا و کثرت انواع گلها و ریاحین مشهور است واقع است
و کم خانه ایست که چشمه آب خوشگوار در ان جاری نباشد عالی
جناب مستغنی الالقاب عم والا تبار آقا عبد الحسین دام ظله با عیال
در ان بلده تشریف داشتند در دولتخانه ایشان منزل کردم علما و اعزه
و مومنین بملاقات آمدند و بعد از چند روز بندگان والا شان ثریا مکان
غره باهره دولت و سلطنت شاهزاده بلند اراده واجب التعظیم دام
اقباله العالی که علت غائیه تالیف این اوراقند بحکم جهان مطاع عالم مطیع

بلده همدان

شاهزاده عظیم الشان [illegible]

بالتفاق مذکان

سلطانی بجهت تمشیت امور کردستان رونق افزای آن بلده شده یکی
عموی ام مجد منش رفیع نهایت اعزاز واحترام را منظور نمود و الحق لقاب
ذی هوش وحید الذهن و سخی و شجاع و دلاور با فهمش تمام اوقات را
مصروف سیر کتب و تواریخ میداشت و در رعیت پروری دقیقه
فرو نمیگذاشت و تمام رعایا از سکنه قزوین که مقر حکومت آن والاجاه بعهده
است و غرا انها همگی دعاگو و دولتخواه او بند مسموع شد که درین سنوات
حسب الحکم سلطانی علی پاشا بغداد حاکم را کوهستانی داده عبد الرحمن
پاشا را بحکومت قراجولان منصوب فرموده است و حکومت تمام
قلمرو علی شکر و خوزستان و ارستان و سنه و اردلان بجنابش تعلق یافته
است و حکام در اطراف معین فرموده و خود بدولت بلده کرمان
شاهان را مقر حکومت و استقرار فرموده برعیت پروری مشغولند
نصره الله تعالی وابد ثه فی الدارین و از مقربان و امرا رعالیشان
آن سرکار بود عالیجاه شوکت دستگاه محب خاندان رسالت و غلام
با اخلاص شاه ولایت جانجان خان کرکی که بهمین الفاس قدسیه علمار کبار سیما
والد و اجداد این فقیر بر خلاف گذشتگان خود از طریقه اهل تسنن دست بردار شده

مذهب

عالیجاه جانجان خان کرکی

مذهب حق اثنا عشریه را اختیار نموده وی را نهایت معتقد و دین دار و محب
علمار مقدس شعار تر زبر دستان رئوف و مهربان دیدم با منش در یک
ملاقات دوستی تمام حاصل شد و از علمای اعلام آن شهر بود عالیجناب
معلی القاب فضایل مآب سلالة الاطیاب میرزا ابوطالب فاضل زبردست
و عالم دین پرست لیبی و ارسته و بسیار بیساخته و کوچک دل و منصب
قضا منصوب بود شنیدم که برحمت ایزدی پیوست تغمده الله بغفرانه
و دیگر عالیجناب معلی القاب آقا عبد الرشید نهایت متواضع و خجسته
اخلاق است و دیگر عالیجناب مقدس القاب فاضل عامل آقا محسن
خلف ارجمند فاضل مقدس صالح مرحمت و غفران پناه آقا حسن طاب ثراه
صاحب فهم سلیم و طبع مستقیم است همه را با من مودت و الفت تام بود
و بعضی دیگر از علمار بودند که بجهت اتهام بتصوف با ایشان انسی حاصل
نشد و حاکم آن بلده بود عالیجاه معلی جایگاه شوکت و اجلال دستگاه
امیر الامرا العظام محمد حسین خان قرگزلو که نهایت دین دار و رعیت پرور
و مخلص علمار عالی مقدار و بر خلاف اغلب بزرگان طایفه خود منکر جماعت
صوفیه ضاله مضله و طاعن عقاید خبیثه ایشان است پس از آنجا بدار المومنین

میرزا ابوطالب فاضل عالم ... از علمای ...

عالیجاه محمد حسین خان قراگزلو

ثم رفتم سه روز توقف کرده روانه کاشان شدم فصل ۱۲ اعزه و علمای
آن بلده استقبال نمودند و اعزاز کردند و آن شهریست که در حسن و صفا
عروس بلاد مشهور است و خربوزه در آنجا خوبی و وفور است و انواع لباسهای
ابریشمی مبتذل است و علما بسیار در آن مجتمعند و از آن جمله است عالی جناب
فضایل مآب زبدة المحققین آخوند ملا احمد خلف مجتهد فاضل کامل مرحوم ملا
مهدی نراقی و در آن اوان تشریف نداشتند و با دیگران ملاقات شد و
بعد از سه روز روانه نایین شدم فصل ۱۳ و اهالی آن قصبه را زیاده از قصبات
دیگر دیندار و طالب تحقیق مسایل شرعیه دیدیم بحدی که مجال خواب و آرام از
کثرت سائلین نداشتم چند روزی که توقف شد روز و شب را بالفتوی
و طی مرافعات مشغول بودم و از آنجا بدار العباده یزد رفتم فصل ۱۴ علمای
استقبال نمودند و در دولتخانه عالی جاه معلی جایگاه فاضل کامل عالم نواب
میرزا محمد جعفر دام فضله و اقباله که از خوبان و مشهورانند و ذکر ایشان در
ذکر سلسله جنت آرامگاه مرحوم آخوند ملا محمد صالح مازندرانی گذشت منزل
کردم و آن شهریست بغایت معمور و اهالی آن بنهایت مقدس و صالح
و غریب دوست و مخلص علما و سادات اند و از زینت که حکومت آن

کاشان

قصبه نایین

دار العباده یزد

مرحوم میرزا محمد جعفر یزدی و اولاد او

متعلق

متعلق بعالیجاه غفران پناه محمد تقی خان بوده است و بعد از وفات ایشان
باولاد امجادش تعلق دارد و حق آنست که در طایفه حکام و امرازادگان
بزهد و صلاح و تقوی این خاندان دیده دوربین فلک کم دیده است متواتر شنیده
ام که بجهت نماز تهجد در این خانه در شبهای تار شصت جای نماز گسترده مینمود
همه اصحاب کمال و صاحبان جود و سخا و وقار و جلالند با اخلف ایشان
ملاقات اتفاق افتاد نهایت آداب و احترام را مرعی نمودند و در آن
شهر هوا بسیار خنک است و مدار باغات و مزارع و خانه‌ها بقنوات
میگذرد و انواع خربوزه در آن بنهایت تکلف و خوبی و وفور است و حاکم
آن بلده بود عالی جاه معلی جایگاه مرحمت و غفران پناه حاجی علی تقی خان
خلف مرحوم محمد تقی خان سابق الالقاب و در دار السلطنه طهران
رفته بود و نایب او بود عالی جاه عظمت پناه میرزا زین العابدین خان
نامدار او بملاقات تشریف آورده اعزاز بسیار فرمود و از اعیان آن بلده
بود عالی جاه شوکت دستگاه کهف الحاج و المعتمرین حاجی محمد جعفر خان
عموزاده خان معظم الیه که بنهایت مقدس و صالح و خوش گفتار و نیکو کردار
است و با من انسی تمام داشت و عالی جناب مقدس القاب استادی

دار العباده یزد

اخوند ملا اسمعیل یزدی سامی الالقاب و عالی جناب سلالة الاطیاب فضل کمال
و عالم عامل آقا سید حیدر شاگرد رشید جناب استادی سید المجتهدین طاب ثراه
و عالی جناب فضایل مآب مقدس القاب سلالة الاطیاب علامی میرزا
محمد داود که منصب شیخ الاسلامی از جانب خدا و پادشاه جمجاه منصوب بود
همگی را با من مودت و انس تمام بود و دران بلده با عالیجناب فضیلت مآب ملا
مهدی کرمانشاهانی ملاقات شد او را مقدس و صالح دیدم و از سخنان که
باو نسبت میداد بدبری یافتم اغلب بملاقات می آمد پس بعد از مدت شانزده
روز که در آنجا توقف داشتم باتفاق عالی جاه معلی جایگاه شوکت و اجلال
دستگاه فخر الحاج و المعتمرین حاجی محمد هادی خان خلف مرحمت و غفران پناه
محمد تقی خان سامی الالقاب و عالیشان معلی مکان میرزا محمد باقر برادر زن
العالیجاه و شوهر همشیره او و مرحوم ملا اسمعیل رشتی و سید مرتضی که از ولایت همراه
من آمده بودند روانه مشهد مقدس شدیم و تمام راه را از محبت و مودت آن
عالی جاه نهایت خوشی و خوبی گذرانیدیم و حق آنست که در حسن اخلاق
و آداب آن یگانه آفاق کم دیده ام بهیچ وجه در دلجوئی و مهربانی من از
خود بقصور راضی نشد بحدی که بسبب پاس آداب و حفظ مراتب

دران

دران مدت مدیده که همراه بودیم با ملازمان و متعلقان خود بخشونت و درشتی
سخن نمی گفت و در باب رضای مرا بر خواهش خود مقدم میداشت و تا
بحال چنان رفیق شفیق ادیبی از برای من کم میسر شده اللهم ارزقنی ملاقاته
الحمد لله پس بعد از چند روز وارد جاروه طبس شدیم دران منزل کردیم

فصل چون عالی جاه معلی جایگاه میر حسن خان مطلع شد از اعزه اقارب خود
چند کس فرستاده استدعا کرد که بطبس که مقر حکومت اوست رفته باشیم
چون تقریبا بدو فرسخی شهر رسیدیم خود با فرزند ارشدش عالیشان معلی
مکان علی رضا خان و عالیشان سعادت نشان علی مراد خان خلف
ارجمند رحمت و غفران پناه میر محمد خان برادرش باتفاق عالی جناب فضایل
مآب فاضل عامل اخوند ملا حمزه قاینی که از تلامذه عالیجناب قدوة المجتهدین
شهید ثالث مرحوم میرزا مهدی مشهدی بود با جمعی از بزرگان استقبال
کردند جاه معظم الله خواهش کرد که در دولتخانه اش نزول کنم قبول نکردم در خانه
فاضل مومی الیه مقام گرفتم اغلب بملاقات تشریف می آورد و آن بلده از
بلاد گرم سیر است و خرما و سایر فواکه گرم سیرات دران بسیار است و
خربوزه و هندوانه و انگور دران خوب میشود و قلعه و خندق بسیار عالی دارد و

فصل طبس

اهالی آن نهایت مقدس و دین دارند و خان معظم الیه را با علما و فضلا اخلاص
بسیار است و خود نیز در بدو امر بعضی از مراتب را تحصیل کرده است و با رعایا
بغایت رئوف و نیکوکردار است و از فاضل مومی الیه بحیثیت اتصال سند
روایت بمشایخ مرحوم میرزای معظم الیه تیمناً و تبرکاً اجازه گرفتم و بالتماس خان معظم الیه
هشت روز توقف کردیم مهمان دار همراه کردند و از انجا روانه قصبه تون شدیم
فصل وآن شهریست از بلاد قدیمه و قبل ازین بغایت معمور بوده است در
سانحه تسلط جماعت افغان بر ایران و استقرار حکام در طبس خراب شده
است و آثار عمارات خرابه در آن بسیار است و انواع فواکه در آن بوفور است
اهالی آن را نهایت مقدس دیدم در خانه عزیزی که از جانب خان معظم الیه
در انجا منصوب بود منزل کردیم علما و مقدسین بملاقات آمدند و حسب الخواهش
ایشان نماز ظهرین و عشائین را در مسجد جمعه که فاضل مقدس مرحوم ملا اکبر از
شاگردان جد مرحوم است تعمیر کرده بود بجماعت کردم و آن مرحوم در آن اوقات
وفات کرده بود با او ملاقات نشد و در قریب آن مسجد مدرسه بود در انجا
نشستم مومنین بجهت تحقیق مسایل و طی مرافعات حاضر میشدند و بعضی از
علمای آن بلده التماس کرد که با او اجازه طی مرافعات بدهم چون قابل نبود قبول

نکردم

نکردم و بعد از دو روز روانه قصبه ترشیز شدیم مهماندار خان معظم الیه
تا هفت منزل که متعلق بآن سرکار بود همراهی کرد و از انجا رخصت شد و در
نواح طبس دهات و قصبات معموره بسیار است که در انجا منزل کردیم مثل
بشرویه و غیره و تمام انها مفصل بی طراوت بعد از هشت روز تقریباً ساعت
از شب گذشته وارد خارج قصبه ترشیز شدیم اعزه و اعیان آن شهر
باستقبال آمده بعد از حصول یأس از ورود و بسبب گذشتن وقت معاودت
کرده بودند و بعد از ورود خلف اوسط عالیجاه محمد اسحق خان کوهی حاکم
آن قصبه با جمعی آمده التماس کرد که در شهر رفته باشیم رفتیم و فرداش مردان
ایشان و با خان مومی الیه ملاقات نکردم و در مقبره که در خارج شهر است و شاهان
صفویه او را بنا کرده اند و گویا که مدفن یکی از بزرگان صوفیه است منزل کردم روز
دوم عالیجاه معلی جایگاه حاجی محمد هادی خان سابق الذکر تشریف آورده
باتفاق روانه مشهد مقدس شدیم و در آن شهر سیب و هلو و انگور بسیار
خوب میشود فصل روز دوشنبه بیست و ششم شهر جمادی الثانی از
سنه مذکوره بعتبه بوسی سرور انام حضرت امام ضامن علیه السلام مشرف
شدیم و نام آن بلده طیبه سناباد بوده است و در چهار فرسخی شهر طوس واقع

است و بجهت مدفون شدن آن سرور نهایت آباد شده است والحال
شهر طوس خراب است و قلعه بسیار عالی دارد و مشهور است که عدد
بروج آن موافق عدد سوره قرآنست و عالی جناب افضل المتقدمین والمتأخرین
شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره طرحش را انداخته است و سلاطین صفویه
بانی او بوده و بوضعی عجیب ساخته اند که تا هفت برج حمایت یکدیگر میتوانند کرد و
نهایت خوش آب و هوا است و انگور خلیلی و زرد آلوی نوری و هلو و میوه ها از
دران بسیار خوب و بوفور است و قبه مبارکه از آثار قدیمه قبل از شهادت آن
سرور است و بقبه هارونی مشهور بوده است بسبب مدفون شدن هارون الرشید
عباسی دران و ظاهر آنست که یکی از سلاطین سلف بجهت سرکار خود او را بنا
کرده بوده است و نهایت مضبوط است و دیوار آن از گل بوضع چینه بنا شده است
و با این طول مدت اصلا دران شکستی و خرابی بهم نرسیده است و سایر آنچه
از قبیل صحن مقدس و مسجد عالی و گنبد اللهوردی خان و غیره بعد از آن بتدریج
بنا شده است و حرم محترم هم ساعت تقریبا قبل از غروب تاریک میشود
بسبب کثرت عمارات در اطراف آن و سه ضریح بر قبر مطهر است یکی از چوب
شمشاد و یکی مطلا و دیگری از فولاد مرصع است بدانههای یاقوت و غیره و قبل

این

این یک ضریح تمام از طلا بوده است منقش ملون بی‌دین نصرالله میرزا خلف شاه
رخ میرزا سابق الذکر بسبب خباثت ذات او را برداشت و عالیجناب غفران
مآب شهید ثالث میرزا محمد مهدی سابق الذکر با جمعی از مومنین از او مسترد
نمودند و لکن بسیاری از آن مفقود شده بود لهذا ملمع کرده اند و از این قوم
شقی خیانتهای بسیار بآن سرکار رسید بحمد الله المنان منقرض شدند و در ضریح
مقدس از پیش رو از طرف پائین پا است و مرحوم مغفور فاضل سابق الذکر
در مسجد پشت سر که حال داخل حرم شده است در حجره مغربی مدفون است و
اساس و دستگاه آن بارگاه عرش اشتباه از سایر روضات مقدسه بیشتر
است و در وقت شام اول نقاره آن سرکار نواخته میشود و بعد نقاره سلطانی
را مینوازند و لکن وضع و طور حرم و بارگاه عرش اشتباه حضرت امام موسی علیه السلام
از آنجا و سایر روضات بهتر و پرشکوه تر است روز دویم ورود بخانه عالی
جناب سابق الذکر رفتم و با عالی جنابان معلی القابان سلالة الاطیاب علامی
میرزا هدایت الله و میرزا عبد الجواد و میرزا داود اولاد امجاد آن عالی جناب
ملاقات کردم و رسم تعزیت و فاتحه خوانی را بعمل آوردیم و همه را اصحاب
فضل و کمال و تقدس و حال یافتم با سایر علماء آنجا چون عالی جناب معلی القاب

اخوند ملا حسین سبزواری و عالیجناب فاضل کامل اخوند ملا رضا مشهور بملا بابای
استرابادی و حاجی محمد حسن سبزواری مشهور باخباری و جمعی از طلاب چون
ملا شمس وغیره ملاقات شد و حاکم آن بلده طیبه بود عزه باهره و دولت سلطنت
همرکاب ثریا مکان شاهزاده بلند اقبال محمد ولی خان قاجار ادام الله اقباله
بتوهمات چند صلاح در ملاقات آن عالی جاه ندیده ملاقات نکردم و در
خدمتش عالیشان معلی مکان احمد بیک بن کلب علی خان زنگنه کرمان
شاهی سابق الذکر بمنصب ایشک اقاسی باشی منصوب بود بالفعل
آن عالی شان و رفقای سابق الذکر بزیارت خواجه ربیع بن خثیم رفتیم و
او از زهاد ثمانیه و از اصحاب حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت
امام رضا علیه السلام منقولست که من نیامدم بطوس مگر بزیارت قبر ربیع ابن
خثیم و در قبرستان شهید شیخ بهاء الدین عاملی را زیارت کردم بجلال عالیشان
میرزا محمد باقر سابق الذکر بسبب عروض مرض توقف کرد و این بنده با سایر رفقا یوم
دهم ماه رجب المرجب از خدمت آن سرور رخصت شدیم و بعد از دو روز
سه ساعت تقریبا از غروب گذشته وارد تربت حیدریه شدیم و دو روز
در خانه عالی جاه اسحاق خان کوهی منزل کردیم و از انجا بقصبه طبس رفتیم و در خانه

عالیجاه

عالی جناب اخوند ملا حمزه سابق الذکر مقام کردیم عالی جاه معلی جایگاه میر حسن خان
و سایر اعزه بملاقات می آمدند و در ان اوقات عالی جناب فضایل مآب
سلاله الاطیاب مخدومی میر محمد حسین بن میر عبد الباقی که در سلک مرحوم
اخوند ملا محمد باقر مجلسی ذکر ایشان گذشت بعزم مشهد مقدس وارد و چهارده
شدند خان معظم الیه استقبال کرده ایشان را بطبس آورد و در ان بلده با عیال
و بعضی از اولاد امجاد ایشان و عالی جناب میرزا مرتضی شیخ الاسلام اصفهان
که باتفاق آن جناب بود ملاقات شد بعد از دو روز ایشان روانه مشهد
مقدس شدند و من باتفاق ملا اسمعیل رشتی و سید مرتضی و جمعی از زوار
کاشانی وغیره روانه یزد شدم و عالی جاه حاجی محمد هادی خان در انجا توقف
فرمودند پس بعد از چند روز وارد یزد شده در خانه عالی جاه نواب سابق الالقاب
منزل کردم و بعد از چند روز سید مرتضی را با غلام علی رخصت دادم و خود با
ملا اسمعیل در یازدهم شهر شعبان بعزم سفر هندوستان روانه سمت بندر عباسی
شدیم و در عرض راه نهایت بد گذشت بسبب بی ملازمی و عدم موافقت
رفقا و در اواخر شعبان وارد قریه دشتاب از محال کرمان شدیم و در عشر
اول رمضان از انجا بسمت احمدی فارس رفتیم بعد از چند روز وارد آن قریه

شدیم حاکم انجا میرزا عبد الله نامی بود نهایت خدمت گذاری را بعمل آورد از انجا
لتبیل که از توابع میناب است رفتیم اهالی آن را بابا و جوا که صحرای و کوهی اند نهایت
طالب حق دیدیم و از انجا بعد از دور وز وارد قریه برو در کرسته فرسنخ بندر عباس
است شدیم در ان اوان بجهت کشته شدن سید سلطان امام مسقط بدست
طایفه جو اسمی ملا حسن که یکی از ملازمان او بود بلعزم تسخیر بندر عباس آمده
بود و لهذا اطراف و نواحی آن نهایت اشوب و اغتشاش بود پس
در انجا چند روز توقف کردیم و در لیست و یکم ماه رمضان المبارک از
مذکوره وارد بندر عباسی شدیم فصل و آن از بنادر مشهوره است و از اغلب
اهالی ان از اهل تشیع اند و در ان اوان جمعی از تجار و حجاج عجم در انجا بوده اند
پس در داخل قلعه مکان گرفتیم گندم و برنج و روغن و آب نهایت گران بود
گندم و برنج را از قرار من انجا که یکمن و ربع من تبریزی است یک قروش و روغن
را من چهار قروش و آب را کوزه چهار خار یکی میخریدیم و در انجا بود سید رضا
سندی که سابق در نجف اشرف آمده بود و بنفایس الحیل مر السیوه و دو ستان را غیب
میکرد خباثت ذات ان ملعون کافر بی دین را بعینه مثل سندی بن شاهک
قاتل حضرت امام علیه السلام موسی دیدم در غایت بی دینی تا از ...

از

ونه از لواطه ونه از وجوه حرام اصلا اجتناب داشت و من بر فاقت او مبتلا شده
بودم و در روزی دو قروش زیاده و کم خرج میکردم و آن ملعون همیشه بروم رفته
میگفت که من متحمل اخراجات ملانی می باشم و من بجهت حفظ آبروی خود
اصلا سخن نتوانستم گفت مجملا انچه از ان ملعون کشیدم علام الغیوب داناست و
بس بیت گر نویسم شرح غم بیحد شود ٭ مثنوی هفتاد من کاغذ شود ٭ و علاوه بر ان
ملا اسمعیل که از بد و امر شاگرد من بود و از بلده کرمان شاهان تا به بندر مذکور
متحمل جزوی و کلی اخراجات او بودم باغوای آن ملعون از من جدا شد و بسا
اوقات اگر منتصل بمکان من مکانی داشت مدت دو ماه سلام بمن نمیکرد چون
بابن تلخی شد عازم معاودت و رفتن ببلده کرمان شدم استخاره بد آمد و لکن
آمد و رفت جهاز مسقط نیز مسدود شده بود پس تا عشر آخر شهر ذی القعدة
الحرام در انجا بعذاب الیم مبتلا بودم در ین آوان فیمابین ملا حسن و حاکم بندر
که شیخ محمد بن جابر بود مصالحه شد و اندکی احوال مردم بهتر گردید استخاره کردم
که بجزیره قشم که محل سکنای ملا حسن مذکور بود بروم این آیه شریفه بر آمد هم و ازواجهم
فی ظلال علی الارائک متکئون خود تنهای رفتم و در انجا خانه
گرفتم و در روزها قدری ارز و تخم گرفته در دیک گلی کرده آتش زیر او میکردم

از خانه بیرون میرفتم و در هنگام معاودت قدری نان از بازار خریده همراه آن
میخوردم و مدت هشت روز را در انجا باین نوع گذرانیدم در این اوان
آقا علی نام گماشته شاه خلیل الله کهکی که طایفه اسمعیلیه او را امام و مقتدای خود
میدانند از بندر لنگه آمد و بغله که نوعی از کشتی است از ملاحی اجاره کرد و
بجهت بعضی از فواید که منظور نظر خود کرده بوده درخواست کرد که با ایشان
رفاقت کنم قبول کردم و بجهت اتمام شرایط رفاقت سید ملعون را با ملا
اسمعیل مطلع کردم ایشان نیز آماده باتفاق روانه صحار که از بنادر مسقط است
شدیم و در عرض راه از طوفان دریا و از رفاقت آن ملعون بغایت بد گذشت
بعد از چند روز وارد صحار شدیم و آن شهریست بسیار خوش آب و هوا
نیشکر در آن خوب و نیکو است در انجا من کشتی علیحده گرفتم و باتفاق آن ملعون
و ملا اسمعیل روانه مسقط شدیم و در عرض راه در میان دریا جزیره کوچکی بود بر آن
بالا رفتم سه قبر در انجا بود بر سر آن قرآن خواندم و بر غریبی خود و اصحاب ابتلا و
ابتلای باین نوع محنتها که گاهی ندیده بودم گریه بسیار کردم فصل در عشر اول
ذی الحجه الحرام وارد مسکت که بمسقط مشهور است شدم و آن شهریست در
ساحل دریا و مقر بیانت خوارج است و نهایت بد وضع و کثیف و بد آب

صحار

بندر مسقط

هوا

و هوا است و اغلب اهل سوق آن از طایفه هنود و حکام آنجا اگرچه بد مذهبند
ولکن همگی درویش مسلک و بعدل و داد موصوفند و باین سبب مملکت ایشان
با آن بدی آب و هوا همیشه آباد و معمور است و بسیاری از مردمان بلاد غیر را
گذاشته در انجا سکونت کرده اند غالبشان متعلق بخان حاجی عبدالله بن امیر
احمد بندر محلی مراسم ضیافت و مهربانی را بتقدیم رسانید چهل و پنج روز در آن
شهر کثیف توقف کردم پس سید ملعون روانه سند شد و بحمد الله
از آن عذاب نجات یافتم و ملا اسمعیل از افعال خود نادم شده اظهار
معذرت و توبه نمود قبول کردم و در ماه محرم الحرام سنه ۱۳۰۲ یکهزار و دو صد و دو هجری را
در آن بلده تعزیه داری مشغول شدیم و با اینکه حکومت آن متعلق بخوارج است
از برکت سید الشهدا ارشیعیان را هیچ از عزاداری منع نیست و در ملا و علانیه
ماتم داری میکنند و در آن ماه عالی حضرت سامی مرتبت آقا محمد حسن خلف
عرب محمد مشهدی را ناظر امور خود کردم و بمصداق آیه شریفه ان مع العسر یسرا
از اول رفاقت او تا باخر همیشه در خوشی و سرور بودم زیرا که نهایت
کاردان و مهربان بود و گاهی از اول امر تا آخر در خدمت و خیرخواهی از خود
تقصیر را فی نمیشد و حق آنست که اگر او همراه من در این سفر نمیشد نهایت بد میگذشت

[illegible]

جزاه الله خیرا و چون اواخر موسم بود جهاز کمتر آمد و شد میکرد و از این مرحله نهایت
متفکر بودم تا آنکه دنیکی که نوعی از کشتی است و در اطراف سند بسیار شایع است
روانه می‌شد با آنکه پوسیده بود و اغلب تجار منع میکردند استخاره کردم که بر آن
سوار شوم خوب و برکت بد آمد پس در چهاردهم محرم الحرام باتفاق آقا محمد حسن ولد
اسمعیل اصفهانی و سید محمد علی شیرازی سوار شدیم و در اثنای راه نهایت
خوش گذشت و چون اهل آن همه سنی بودند تقیه میکردم و لهذا از جنابت آب
نیز بخوبی گذشت حتی آنکه غسل را با آب شیرین میکردم و احیانا طوفان ندیدم
مگر در یک روز که طرفه شوری و عجب رستخیزی از آن بحر بی پایان پدید آمد و مرا آناً
فاناً گمان غرق بود و متصل اوقات کلمات طیبات را بر زبان جاری
میکردم و تربت مقدسه سید الشهدا را در دریای انداختم کوه کوه امواج
متواتر بر روی یکدیگر می آمدند مثنوی بحری وچه بحر بر کرانها ؛ سیلی خور موجش
آسمانها ؛ اندر او نهنگ موجش اندر تلاطم ؛ حوت و سرطان بچرخ هفتم ؛ هر شجه
کران محیط جسته ؛ از موج فلک ستاره شسته ؛ و سنگ زمین ز موج آن
آب ؛ چون سنگ فلاخنی زیر تاب ؛ کف بر سر موجهای بسیار ؛ چون بر
لقلقهای کهسار ؛ گاه از طبقات اوج هستی ؛ در چاه عدم شده ز پستی ؛

گاه

٨٧

گاه از نظرم سپهر را اوج ؛ پوشیده شد از بلندی موج ؛ مجملا چون چنین حالتی
دست داد و چاره بجز هلاکت منظور نبود خاطر را بمردن تسلی دادم و خوابیدم
قریب سه ساعت از شب گذشته بود بیدار شدم دیدم که الحمد لله آن
طوفان و تلاطم موقوف شده و کشتی در نهایت آرام براه میرود شکر
جناب باری تعالی را کردم و با اطمینان دل خوابیدم فرد در این عالم هر که
هست خدا نام ؛ گر دو دریا و موج خیز کرد آرام ؛ و از غرایب دریاهای
را دیدم که قریب بصد درع بر هوا پرواز میکند و از عجایب آنست
که مرغ سفیدی و ماهی سبز رنگی که آن را انگوس میگویند این پرنده طالب
او میباشد هر گاه آن ماهی قصد کردن او می آید پرواز میکند چون بالا می آید
آن مرغ بر او حمله ور میشود و در این وقت عجب حالتی بر آن حیوان روی
داده میشود پس اگر حالتش باقی است فرار میکند و الا بیکی از این دو دشمن
مبتلا میشود و دیگر از غرایب مرغ ماهیست که چون مرغابی و لط منقار دارد
و دیگر ماهیست مثلث که دم باریک درازی دارد بر او خاری هست که
بآن دفع دشمن از خود مینماید و زخم آن دیر مندمل میشود و زهره او خاصیت
مرکب دارد و آن را بوف گویند چون دل را از سکوت کشتی تا الم البا

حاصل کردید باخدا گفت که هر وقت مارا بنظر آید علامت نزدیکی ساحل است
لهذا اغلب برکنار کشتی نشسته منتظر دیدن او بودیم سه روز قبل از ورود ممبی
مار بسیاری بنظر آمدند دل را سرور بلانهایتی حاصل شد القصه مدت یکماه روز
در دریا بودیم و در ماه صفر المظفر از سنه مذکوره مطابق عدد جمل مظفر وارد جزیره
ممبی شدیم **مقصد دوم** در بیان احوالست از بدو ورود در جزیره ممبی تا اوان اتمام
این رساله و در این مقصد قبل از شروع در مقصود صوبه جات و شرذمه از
احوال و عادات و رسوم کشور هند بنوعی که دیده و شنیده است بیان میشود
وبعد از آن شروع میشود در ذکر احوال بلاد اهالی این کشور آنچه بنظر رسیده است
فصل بدانکه در بعضی از کتب و تواریخ بنظر رسیده است که جمعی از مورخین کشور هند
را بهند بن حام بن نوح نسبت و هند گویند که حام این مملکت را بهند که اکبر
اولادش بود بخشید و هند را سه پسر بود بجهت کثرت اولاد آن ملک را
بچهار قسمت تقسیم کرد یکی را بجهت خود منظور کرد و سه دیگر را به سه فرزند خود
گذاشت **اوّل** سند **دوم** دکهن **سیوم** بنگ و هر یک از این حدود بنام مالک
خود مشهور شده هر یک از این چهار را بچند قسمت مختلف تقسیم کرده اند و هر قسمتی
را صوبه می نامند بنوعی که شنیده شده است نگارش میشود **اما اقلیم** بنگ نبست

محوبه

صوبه منقسم است **اوّل** دهلی و از بلاد عظیمه واقعه در ان بلده شاه جهان آباد
است که در مثل اصفهان هندش میگویند شاه جهان که یکی از سلاطین بابریه است
آن را آباد کرده است و بنام او مشهور است و مجازاً آن شهر را دهلی می نامند
دوم آگره بالف ممدوده و سکون کاف فارسی و فتح را و سکون ها و از بلاد عظیمه
اوست اکبر آباد که اکبر شاه بن همایون شاه بابری او را بنا کرده است **سیوم** اجمیر بفتح
الف و سکون جیم و کسر میم و سکون یا و را و از بلاد معموره مشهوره اوست
جی نگر که مقر ریاست رایان راجپوتیه است و آن شهریست بغایت معمور و از آن
و در نهایت شکوه **چهارم** مالوه بمیم ممدوده و سکون لام و فتح واو و سکون ها و دار
الحکومت آن شهر اجین است بضم الف و فتح جیم مشدده و سکون یا و نون **پنجم**
خاندیس بخاء ممدوده و سکون نون و کسر دال و یاء مثناه و سکون سین و از بلاد
مشهوره اوست برهان پور **ششم** اوده بفتح اول و سکون ثانی و ثالث و ها
در ان نوشته میشود لیکن خوانده نمیشود مثل لفظ دکهن و لکهنو و امثالها و در این اوقات
آن شهر خراب شده است و در یک فرسخی آن شهر فیض آباد است که نواب غفران
مآب سعادت خان برهان الملک جد امی نواب شجاع الدوله و الد نواب غفران
مآب حاتم ثانی آصف الدوله بهادر مغفور آن را بنا کرده است و در سالی بغایت

معمور بوده است و چون آصف الدوله مرحوم شهر لکهنو را که در لب [illegible] او واقع
است مقر ریاست خود کرده بود آن شهر آباد شده و فیض آباد خراب گردیده است
و در این اوقات بعد از فوت نواب آصف الدوله بهادر حکومت فیض آباد
و نواحی آن متعلق بسرکار عصمت مدار مقدسه عالیه متعالیه والده ماجده اوست
و در شهر لکهنو و اتباع آن نواب مستطاب وزیر الممالک سعادت علی خان
بهادر مبارز جنگ خلف نواب شجاع الدوله بهادر حاکم است هفتم بیراگ
بفتح بای موحده و سکون یای مثناه تحتانیه و رای مهمله و واو و کاف فارسی و از
بلاد مشهوره اوست بلده اله آباد و بنارس که یکی از عبادتگاه‌های معتبره هنود
است و شیخ محمد علی حزین در آنجا ساکن بود تا آنکه برحمت ایزدی پیوست و قبر او
در آن بلده مشهور است هشتم پنجاب و آن مشهور است و از بلاد عظیمه اوست
شهر لاهور و بعضی از مورخین هند کابل و کشمیر را از مضافات این مملکت دانند
و در عداد آن صوبه جات شمارند والله اعلم و اما اقلیم سند پس صوبه جات مشهوره
آن سه است اوّل تته بدو تای مثناه فوقانیه مفتوحه مشدده دوم ملتان بضم میم
و سکون لام و تای مثناه فوقانیه ممدوده و نون ساکنه سیم گجرات و آن
مشهور است و اما اقلیم دکهن پس صوبه جات مشهور آن شش است اوّل احمد

معتبره

۸۹

که شهر بیدر در آن است و انواع قلیانها و ظروف منقور در آن بخوبی ساخته
میشود دوم برار بر وزن سوار سیم بیجاپور ببای موحده تحتیه قبل الیاء المثناة التحتیه
و جیم فارسی ممدوده و بای فارسی مضمومه و واو و رای ساکنین و از بلاد مشهوره
اوست اورنگ آباد چهارم دیوگره و آن معروف است و از بلاد عظیمه
اوست دولت آباد و پونه ببای فارسی مضمومه و سکون واو و فتح نون
و سکون ها و آن مقر ریاست جماعت مرهته است و در آن بتخانه عظیمه
است و هنود آن بت را نهایت عزت و احترام میکنند و زیاده بر کرور
در آنجا از قسم جواهر و طلا و نقره بعنوان نذر گذاشته اند پنجم تلنگ بکسر
تای مثناه فوقانیه و کسر لام و سکون نون و کاف و از بلاد عظیمه اوست شهر
حیدرآباد که سلاطین قطبیه آن را بنا کرده اند و مقر ریاست ایشان بوده
است و آصف جاه نظام الملک که از امرای محمد شاهی است و اسم او در
تاریخ نادری مسطور است در عهد آن پادشاه آن شهر را مقر حکومت خود
کرده بود و در این اوقات سکندر جاه فولاد جنگ که از احفاد و اولاد او
حاکم آن بلده است و از اهل سنت و جماعت است و مختارخانه او بود در حمت
و عنوان نائب سید ابوالقاسم خان مخاطب بمیر عالم از احفاد فاضل مشهور

الحجّیة المثناة التحتیة

سید نعمة الله جزایری قدس سره وبیان احوال او خواهد آمد ششم احمد نگر و
آن مشهور است و محلی بندر وچینی پتن وارکات وسراندیب واسحق پتن وکنجام
وسیتاکول ونواحی آنها تمام متعلق بحدود دکهن است اما اقلیم بنگ وآن نیز
صوبه است اول بنگاله ودران است کلکته که مقر ریاست جماعت انگلیه است
ومرشد آباد که محل سکونت ناظم بوده است دوم اریسه بضم الف وکسر
را و یای ساکنه وسین مفتوحه وهاء ساکنه واز شهرهای مشهوره او است کتک
سیم بهار ودران پتنه که بعظیم آباد مشهور است ومسموع میشود که سابق برای این
داخل صوبه هند بوده است و در ایام حکومت محمد جعفر خان حاکم قدیم بنگاله که
سابق بر صیابت جنگ بوده است حسب التمنای او از حضور سلاطین داخل
بنگ گردیده است بدانکه کشور هند مملکتیست وسیع وعرصه ایست بس
فراخ وباوجود وسعت وفسحت همه جا آباد ودر هر جانب امصار وبلاد و
قصبات وقریات ورباطات وقلاع مشتمل بر مساجد وخوانق وصوامع و
دیگر عمارات دلکش وباغات فرح افزا و اشجار دلکش وزراعات سبز
وخوش وجویبارهای روان که در ممالک دیگر این نوع آبادی ومعموری کمتر ازان
میبیند هند بسیار است در مسالک وشوارع متعارفه بر روی اکثر نهر ودریاچه قنطره

استوار

استوار وبر دریاهای ذخار کشتیها طیار مهمان سراهای برای نزول مسافرین وآرام مترددین
در اکثر شوارع ودر هر جا اغذیه واشربه مطلوبه ضروریه موجود ومهیا اکثر راهها
آراسته ودر بعضی جا درختان سایه گستر میوه دار وبیمیوه وجابجا ونالاهای
لبالب از آب خوشگوار واین مملکت از جانب مشرق وجنوب وطرف
مغرب بدریای شور اتصال دارد وبطرف شمال کوهی کلان که ابتدا وانتهای
آن بیدا نیست سه فصل دارد زمستان وتابستان وبرشکال که برسات گویند
آغازش از انجام جوزا وانتهایش از ابتدای میزان میشود سرآمد فصول
این ولایت است وکثرت بارش موجب بیدای زراعت وافزایش
حاصلات وارزانی غلات است اگرچه در بعضی از اقطار زراعات برچاهها
هم میشود ودر برخی از اطراف بسیلابه هم هست اما اکثر اراضی محتاج بارش
آسمان است واز نیجهت مدار اکثر زراعت بر باران است وبیشترین زمین
صالح که در سالی دو سه مرتبه زرع شود اگرچه کان الماس وطلا ونقره و
مس وسرب وآهن ونمک وغیره درین کشور هست که حاصل آن بضبط
سلطانی در میاید لکن بیشتر مدار حاصلات بر زراعات است اقسام غله
که شمار آن خالی از طولی نیست بیدا میکردد وغلات غربی این ملک بجنوب

وشرقی یعنی بنگاله وارسه لذیذ وخوش طعم است برنج سکهداس سرآمد جمیع
اجناس ومرغوب ذائقه بادشاه وسایر الناس است دیگر بدانکه میوه مخصوص
هندوستان بلکه بنگاله کتهل وانناس وکیله یعنی موز وشریفه وکنوله است وکنوله
نوعی از نارنج است ودر دامن کوهستان شمالی بنگاله خود رو وصحرا صحرا در کمال
لذت وحلاوت وبعضی چاشنی دار در نهایت خوشی طعمی بیدا میشود وموز
یعنی کیله اگرچه در ولایت دیگر هم است اما بخوبی طعم ولطافت ونزاکت ورنگ
وبو نوعیکه در جهانگیرنگر ڈهاکه هم میرسد در جای دیگر دیده وشنیده نشده و
انناس الناس هم علی هذا القیاس وکتهل شیرین وخوش طعم نوعیکه در شاهجهان لال
ولاهور هم میرسد شاید در هیچ ولایتی بآن خوبی نباشد وانبه سرآمد میوه های
این ولایت است در دکن وبنگاله تا صوبه عظیم آباد نهایت تحفه ودر نواح
شاهجهان آباد مخصوص قصبه کیرانه وجهنجهانه است تخم او را از دکن آورده اند
در کمال خوبی وخوش مزگی بهترین میوه های هند است در ذوق ورایحه انواع
واقسام بسیار دارد که شمردن آن از متعذرات است وادراک خوبی
لذتش منحصر بر خوردن است امیر خسرو دهلوی در مدحش می سراید ابیات
نغزک خوش نغزکن بوستان ** نغزترین نعمت هندوستان ** نادره [illegible]

بریه

برید ** نعمتی از عالم بالا رسید ** پیر و جوان هردو خریدار او ** طفل بجان عاشق
دیدار او ** میوه بباغ از یکی ده بود ** پخته شود خوردنش انگه بود ** میوه نغزک
همه ز آغاز بر ** تا حد انجام سزاوار خورد ** هر شجر او به [illegible] پر شده ** گنبد افلاک
شده ** باغ وی آرام که دوستان ** زیب ده کشور هندوستان ** دیگر نیشکرات
سرچشمه قند ونبات شیره آن دم مساوات با آبحیات میزند ونتیجه آتش
به ولایت ودور دست به ارمغانی می برند بیت از مزه کرد آمده وروی نبات
خام حصر پخته جو آبحیات دیگر بدانکه اگرچه نباتات وسبزه ها که بزبان هند ساک گویند
ودر این ولایت آنها را با مصالح وروغن پخته نان خورش سازند وخالی از کیفیتی
نیست بسیار وبیرون از شمار ند واز همه بهتر وبی نظیر برگ تنبول است اما گلهای
هندوستان چنبه وچلته ومولسری وهارسنگار وجوهی وافتابی وکنوکنتکی
وکیوره وکیتکی خاکه از یک گل تمام مجلس نکهت پذیرد ومشام مجلسیان بهره
وافر ازان یابد بلکه تمام خانه وحوالی آن معطر شود وبوی آنها بزودی زایل نمیگردد
چه عجب که این گلها در ولایت دیگر وجود نداشته باشند دیگر بدانکه از جانوران
این ملک فیل از عجایب مصنوعات است در صورت وبعضی از خصایل
وکلانی جثه بیعدیل وعدیم التمثیل بعد سی سال جوان ومانند انسان یکصد و

کیفیتی
هشر

لبث سال عمر طبیعی دارد ماده او را پس از هیجده [۱۸] ماه وضع حمل شود و مقارنت
با ماده در صحرا کند در مدینه اصلا نکند مگر بندرت و آن را منحوس شمرند اگر ماده
او آبستن از صحرا آید بچه می زاید و نیز کرگدن جانوری است قوی هیکل بدیع شکل
دم و هر چهار پا و تنه عقب او بمثل فیل و گردنش مانند گردن شیر و چشم و
گوش و دهان مانند گاو تو نهی نقش طرازی قدرت که چندین صور در یک
پیکر جلوه گر گردانیده جلد او سخت تر از اجساد دیگر جانوران است که تیر و
نیزه و تفنگ و شمشیر کمتر در او کارگر میشود و یک شاخ در وسط بینی بر
بینی دارد که سلاح او همان است نهایت عداوت با فیل دارد و اغلب اوقات
بر او غالب و بهمان شاخ شکم فیل دریده او را میکشد و به قوت و توانائی
بر دیگر جانوران صحرائی نیز غالب است توالد و تناسل او نیز در صحرا میشود گرفتار کردنش
خالی از اشکال نیست در سرکار سلاطین و امرا بندرت می آرند دیگر گاو
میش صحرائی که نهایت جرأت دارد و اگر شیر را میکشد خصوص هرگاه
که چندی باهم مجتمع باشند و گاهی امرا و سلاطین هم تماشای اینها نمایند چه
باهم دیگر بجنگند خواه با شیر یکه او را در دای بزرگ محکم که با مطلع هند باورش
میگویند گرفته راه بر آمدنش مسدود کرده باشند جنگانیدن ف دی اندوزند و

خواه

دو

و موجب حیرت نظارگیان میشود و این شکار خاصه هندوستان است بعضی
گاو گجراتی نهایت جلد و تیز رفتار است میگویند در ولایت گجرات احمدآباد بعضی
عیارپیشه بر عرابه آنها سوار شده راه میزنند و مال مردم بغارت می برند
و اسپ سواران با آنها نمیتوانند رسید و عرابه که آن را بهل و رتهه گویند سواری
آن خاصه در هندوستان است سایه دارد و اگر زمین راه هموار باشد خالی
از آرامی نیست دو سه کس باهم توانند نشست و بمصاحبت همدیگر راه طی نمایند
بپیمود و عرابه چهار پایه یعنی رتهه که بانواع آراستگی میسازند قابل سواری ملوک
و امرا اینجا است امیر خسرو در مدح آن گفته ابیات ساخته از حکمت کار اکمالی
خانهٔ گردنده بگرد جهان : نادرهٔ حکم خدائی حکیم : خانه روان خانگیانش مقیم
و دیگر انواع طیور رنگارنگ مثل طوطی و مینا و غیرها است که تعلیم شده
مانند انسان سخن میگویند و احوال آنها مشهور است فصل ۲۰ در این ملک اعیاد
و عبادات بسیار است که در سایر ممالک نیست از انجمله آنست که در روز
معین است که براهمه اطفال ساده رو را رخوت فاخره زنانه پوشانده
و برقص و بازی بر آرند جمعی عاشق شوند و برخی معشوق و قصه عاشقی و اشعار
عاشقانه بنغمه و آهنگ سرایند و حرکات عاشقانه و معشوقانه کنند مردان تماشا

فصل بیستم در بیان اعیاد و عبادات اهل هند

براین جمع شوند هرکس که واله و شیدای کسی شده است پیش او رود
و سر بپایش نهد و چیزی باو دهد و از بعضی از هنود شنیده ام که دختر بادشاهی
که معاصر حضرت ابراهیم خلیل بوده است در وقتی که آن حضرت را در آتش
می انداخته اند عاشق آن حضرت شده باو ایمان آورده بوده است و کسان
او بسبب این عمل او را توبیخ و سرزنش میکرده اند و این حرکات برهمن
بگمان حکایت آن قصه است این عید را در سقط هنود بسیار خوب میکنند
وازانجمله عید رت جاتره است که در آخر موسم باران میشود رت چیزی که
بر آن چارپایه نصب کنند و گاو و اسان او را میکشند و جاتره بمعنی پرستش
است و این عید را در پوری بهتر از جاهای دیگر کنند از اقصی البلاد بآنجا مجتمع
طرفه ازدحامی شود بقدر چهار پنج لک آدم جمع میشوند بتی است بغایت بزرگ
که بشکل عجیب طور غریب او را ساخته اند و بجهت او تخت چوبی درست و
که طول و عرض آن قریب بچهل گز است دو طبقه و سه طبقه بسیار مرتفع ساخته
اند و در زیر آن پانصد عراده تقریبا نصب کرده اند و بر او ریسمان های قوی بجهت
کشیدن بسته اند و آن بت را بانواع رنگ و روغن آرایش کنند و زینت
فاخره و اسباب زینت از طلا و نقره و جواهر بر او نصب کنند و او را بر اعلای

ادمی نشا

عید رت جاتره

ادمی نشانند و براهمه و علما بجهت باوردن و گرد از چهره بت پاک کردن بر عرفات
آن تخت جابجا سوار میشوند و قریب هزار آدم ریسمانها را بدوش گرفته او را
میکشند و اعتقاد ایشان آنست که بدیدن خاله خود میرود رقاصان و سازندگان
بیشمار روی او میروند و از آن بتخانه تا جایگاه میرود قریب بیک میل راه است
در اثنای بر تافتن مردم را موعظه و نصیحت کنند جمعی خود را بخنجر و مثل آن بهلاک
کنند و جمعی خود را در زیر پای تخت اندازند که بر روی آنها گذرد و اعضای
ایشان خورد و مضمحل شود براهمه اجساد خورده شده آنها را برداشته آتش
زنند و خاکستر آنها بر باد دهند وازانجمله دیوالی است که در آخر زمستان شود
گویند که در اینوقت لچهمی که یکی از اوتارست تفرج می آید و بخانهها میگردد
میوه میخورد و بهر خانه که پاکیزه تر و روشنی او بیشتر است و سازنده و
رقاص آن بیشتر است در آنجا می ماند و از ماندن او دولت عظیم حاصل شود
هندوان در آن موسم خانهها را از داخل و خارج سفید کنند و بانواع نقوش
بدیع و شبیه الات از قبیل چهل چراغ و فانوس مجلس متکلف زینت
کنند و بر پشت بامها چراغهای بسیار روشن کنند و در تمام شب بجمیع اماکن خانه جا
بجا عود و عنبر بخور کنند و سازنده و رقاص هر قدر که میسر شود برقص و نوا وا دارند

دیوالی

وسیره

ومیوه بسیار و اطاقها گذارند و مردم بیگانه و آشنا دسته دسته بتماشای
بخانهای یکدیگر میروند و دران شب باهم قمار بازند و از انجمله شهره است که
در روز انقطاع باران سرداران و بزرگان مجمعی آرایند و شیلان کشند و بسامان
تهیه اسباب حرب و زین و یراق و درستی اسباب سفر پردازند و جماعت
مرهته لازم میدانند که دراین روز از قرای دشمن چیزی را غارت کنند و
اگر بدشمن دست رس نباشد رعایای خود را غارت میکنند و بتان تفال
آید کار خود را نمایند و دران روز رؤسا و حکام بلشکریان صله و انعام و خلعت
و اسب بخشیده همه را نوازش کنند و این عید در میان اهل اسلام نیز اندک
رواجی دارد و از انجمله نسبت است که قبل از نوروز سلطانی بیک ماه میشود
بزرگان مجالس خود را برنگ زرد ارایند و جامه خلایق تمام رخوت خود را زرد
کنند و بیک دیگر تهنیت و مبارک باد گویند این نیز در میان مسلمان اندک رواجی
گرفته است و از انجمله هولی است که متعلق است بنوروز سلطانی و تا یکماه امتداد
دارد زینت کنند و رخوت فاخره پوشند و در باغات و خانهای یکدیگر
زنان و مردان جمع شوند و شراب خورند و بیک دیگر رنگ سرخ عبیر آمیز
و غیره پاشند بحدی که سر و روی ایشان اغلب جگری فام میشود و دران

ایام

ایام حکم مرتفع است و نزیب فضیحتی بر مردم رو بداده میشود پس بعد از تمام شدن
مدت یک ماه مزبور در شب آخر آن در هر کوچه و محله آتشهای عظیم افروزند
و تا صبح بر آنها طواف و رقص کنند و چون صبح شود روهای خود را بگل و خاک
بیالایند و انواع رخوت فضیحه قبیحه می پوشند و انواع فحشهای غلاظ و
شداد بیک دیگر میدهند اعالی با ادانی و ادانی با اعالی و تحمل این امور را موجب
اجر عظیم میدانند و درین نیز بعضی از مسلمانان شریک اند الا در حالت شب
آخر و روز آن و در سرکار آصف الدوله درین روزها زر بسیاری خرج میشده
است و از انجمله است آنکه از شیخ بهاء الدین عاملی در کشکول نقل کرده اند که در
هندوستان عیدی معمول است که بعد از انقضای یکصد سال مردم از پیر و جوان
از شهر بیرون روند و در صحرای وسیعی مجتمع شوند و در آنجا چوبی بغایت مرتفع
نصب کنند و باطراف او مجتمع گردند و منادیان پادشاه ندا کنند که هر کس
که در عید گذشته بوده است بالای ستون رود و خود را بنماید پیر منحنی یا عجوزه بران
برآید و باواز بلند گوید که سن من در آن عید اینقدر بود و پادشاه فلان
و قضایی فلان و حالات مردم براستی و درستی بود و همه را آتش مرگ
بسوخت و زمین فرو برد و بدیده عبرت نگرید و باین دو روزه عمر بزرگی و منور

عیدی که از شیخ بهائی نقل شده

جرخ پوجه

نشوند و مردم را ازین قبیل موعظه کند و بگریانند خلایق بتوبه و انابت کوشند
و بعد از چرخ کنند و این فقیر این عید در این حدودی که دیده اسمی و رسمی
نشنیده است بلی در بنگاله و حدود آن عیدی است که آن را چرخ پوجه گویند
یعنی پرستیدن چرخ و آن چنانست که در آخر زمستان در گذرها و میدانها
چوبی قوی و بلند بقدر بست درعه تقریبا بر زمین محکم استوار کنند که خوف
شکستن و افتادن آن نباشد و تخته مدوری وسط آن را سوراخ کرده بر
سر آن نصب کنند و بران چوبی دیگر بلند بقدر هشت چهار درع نهند و این چوب نیز
از وسط سوراخ است و بران چوب بزرگ عرضا نصب شده است دو
طرف چوب کوچک را بر ریسمانها بندند که تا زمین رسند و بر یک طرف
آن ریسمانها چند قلاب بزرگ ماهی گیری بندند و طرف دیگر خالی است

تپسین

پس تپسین بقصد ثواب چند روز امساک کنند و در روز میعاد خود
را آرایش کنند و جیب و دامان خود را از میوه و پان و غیره پر کنند و از قبیل
کبوتر و نحو آن از حیوانات پرنده چند عدد همراه گیرند و بپای آن چوب آیند ثم پس
برایشان قلابها را بر پشت ایشان بزرگ وی در پوست و گوشت فرو برند و بالا کشند
بحدی که محاذی سر چوب رسد و او معلق آویخته باشد پس دیگر چرخ ازند و

او

معرکه رام و راونه

و او خواندکی کند و آنچه با خود آورده بر مردم نثار کند و گلوی آن حیوانات را بدندان
زخم کند و خون آنها را خورد و لبساک و نیم بسمل شده بدوستان خود دهد و مردم
آنچه از وی میرسد بتبرک میدانند و گاه باشد که رگ و پی آن پاره شود و
بر زمین افتد و هلاک گردد او را داخل شهدا میدانند و اکثر جاها هلاک شوند
او را نیز آورند و دیگری بالا رود و در صوبه اوده روزی است که در خارج شهر
اوده بر کنار دریای گهاگره دران روز جماعت هنود قریب یک لک آدم مجتمع
شوند و صورت عجیبی از کاغذ میسازند او را راونه می نامند و برهمنی را بر تخت
مرتفعی سوار کرده او را سری رام می نامند و دو عسکر از طرفین آراسته صورت
محاربه و معارکه را بظهور می آورند تا آنکه راونه را مقهور ساخته جسد او را
میسوزانند و میگویند که راونه سیتا را که زن رام بوده است بدزدی برده در
تصرف خود آورده بود و رام بعد از آگاهی بران عسکر بجنگ راونه برده
او را بقتل رسانیده سیتا را بخانه خود برده است و فوج بوزنه طرفدار او
بصورت میمون میسازند و میمون را نیز پرستش میکنند و او را هنومان میگویند

ستی شدن زنان هنود

و دران حدود بسیار است و از جمله عادات و امور خاصه این ملک ستی شدن
زنان هنود و آن چنین است که چون مرد بمیرد جنازه او را بخارج شهر جایکه

بجهت سوزانیدن او معین کرده اند میبرند و چوب صندل وغیره در انجا جمع میکنند
و آن میت را بر روی آن چوبها گذارند و زن او با این نیت که باز با شوهر خود در
جنت رسد آید غسل کند و رخت فاخره پوشد و ازین پس نباید بوجهیکه
در زمان (?) معمول است علما و برامه او را موعظه کنند و ازین عمل منع کنند
و بجدیکه میسر است او را پند و نصیحت دهند اگر قبول کرد او را انجا نبرند و در بردن
او نکوشند و اگر قبول نکرد آید و شوهر را بر کنار گیرد آنگاه بران چوبها و میت و آن
زن روغن بریزند و آتش زنند آن زن پان میخورد و مردمان را که بحال او گریه میکنند
تسلی میدهد و مقداری دینار ابیان میکند و از میوه وغیره که با خود دارد بانها (?)
مردمان بقصد تبرک میدارند و از او طلب دعا و قضای حوایج کنند و با شوهر خود
سخنان راز و نیاز گوید تا آنکه بسوزد و اگر خوف فرار باشد خود را با شوهر محکم بندد.
و نادر است که فرار کند او را انجا راه ندهند و در سلک کفاسان داخل کنند اگر
از اشراف قوم باشند چون زن هندو کسی در عاشقی مردانه نیست. سوختن
با شمع مردن کار پروانه نیست و از انجمله آنست که هنود در حال احتضار بر کناره رود
خانه گنگا با و نزدیک است و آن شط عظیمی است که منبع آن از جبال کابل و قندهار
است در نهایت شیرینی و لطافت است و اعتقاد ایشان درباره او بسیار است

بقصد

و اگر فرار کرد

احتضار

حالت نزع جان شود

صحیح ... وقت آخر

چون

چون اهل اسلام درباره آب فرات و چاه زمزم و از ان آب بر سم تحفه
باطراف می برند و با او در امراض استشفا میجویند و او را عبادت و پرستش
میکنند هر حال محتضر را در کناره آن برند و آب بحلق او ریزند تا هلاک شود و اگر
اجل او نرسیده است و فرار کرد و بمرد دیگر او را داخل زمره خود نمیکنند و
میگویند که گنگا یعنی آن رودخانه که بجای معبود اوست او را قبول نکرده است
و او از بدکاران است در میان کلکته و مرشد آباد محلی است که آن را مرده
کام می نامند که از مردگان فرار کرده اباد شده است ایشان را داخل
اموات میدانند و عجب آنست که خود نیز همین معنی را معتقد اند و از انجمله آنست
که از صبح تا سه ساعت تقریباً روزه میگیرند بجهت قضای حوایج و این را روزه
مشکل کشا یعنی حضرت امیر علیه السلام می نامند و از انجمله رات جاگره یعنی شب
بیداری است و کیفیت آن زینت که آرد را با شیرینی خمیر کرده کولها ساخته
تا صبح تسبیح گردان و بجنبش آن مشغول میشوند و در هنگام صبح کاذب سبوی را از
صندل سفید از دست بران نقش میکنند بوضعیکه علامت کدورت و
انگشتان بران منقش شود و بالای آن کوزه کوچک و بکری میگذارند و بر
هردو از گل سبزه می نهند بوضعیکه درین ملک بداماد و عروس می نهند و آن

غلبهم ایام

روزه مشکل کشا علیه السلام

سلامتی از شب

از آرد

دو کوزه را جهر الله میان می نامند پس از آن کولیله های پخته که آن را کُلکُله
می نامند با چند کولیله دیگر که از برنج و شکر و شیر خام ساخته اند و پخته نشده است
و آن را رحم الله میان می نامند برابر آن دو کوزه میگذارند بعد از آن بعضی
از کم شعوران را مثل سقایان و ملاهای مکتب دار طلبیده مقابل آن ایستاده
بجهت سلامتی الله میان یعنی جناب اقدس الهی و آسمان و زمین و ملائکه
و انبیا و غیرهم فاتحه میخوانند و بعد از آن آن را تقسیم میکنند و از انجمله نیاز حضرت
فاطمه علیها السلام است و آن طعام را بمردان و زنان حامله و کسانیکه عفیفه نباشند
نمیدهند حتی آنکه اگر زن شوهر دوم بنوعی شرعی کرده باشد باو نمیدهند و از انجمله
نیاز حضرت عباس علیه السلام است قدری نان و پیاز و کباب و ترب و امثال
آنها است که بهر کس حصه میفرستند و ازین قبیل نذورات و نیازات درین
کشور بسیار است که اغلب آنها مضحکه و محل تعجب است فصل و از جمله عادات
هنڈوی است چون در هر صوبه سکه علحده است که در صوبه دیگر رایج نیست حاکمها که
میرسد مقرر داشتن میکنند باین سبب بنای حواله و برات گذارده اند آن را
هنڈوی گویند و طریقه آن آنست که در هر جا هر قدر که زر باشد بصرافان
میدهند و در هر جا که میخواهند حواله میکنند و در ازای آن مبلغی بصراف بتفاوت

آن بلده

نیاز حضرت فاطمه علیها السلام

نیاز حضرت عباس علیه السلام

ذکر عجیب از رسوم و عادات هنود و در بیان

هنڈوی

آن بلده میدهند و آن مبلغ را هنڈیاون می نامند و از انجمله وضع گهریال است
که بجهت تشخیص ساعات روز و شب معین کرده اند و آن باین نهج است
که شب و روز را هشت قسم منقسم ساخته اند و هر حصه را پهر بیای فارسی
بروزن نهر مینامند و باز روز و شب را شصت حصه کنند و هر حصه را گهری بکاف تازی
گویند بکاف فارسی بروزن پری و ها در تلفظ ساقط است و بر ظاهر مخفی
و هر گهری بیست و چهار دقیقه است دو گهری و نیم یک ساعت نجومی است و
باختلاف فصول پهری را از روز یا شب چند گهری که در آن فصل مقرر است
حساب کنند و برای عمل چهار کس را مقرر نمایند و در مکان مرتفعی صفحه
تارک و مدور از برنج بریسمان آویخته و چکشی از چوب دارند و طشتی
پر از آب کنند و در آن پیاله از برنج که در کعب آن سوراخ کوچکی است
بنوعیکه هرگاه آب در آن پیاله پر شود یک گهری بگذرد و یا آنکه پیاله را
از ریگ ریزه پر کنند بنوعیکه هرگاه تمام آن خالی شود و از سوراخ کعب آن
بیرون رود یک گهری گذشته باشد پس چون یک گهری گذشت
چکش چوبی را بر صفحه زنند آواز آن با همسایگان و اطراف اکناف
تا مسافت بعیده رود و همچنین از صبح شروع کنند و در گهری دوم دو زنند و

سه پهر

بشقت

در سیم ساعت تا انکه یک پهر تمام شود پس همان عدد را که از صبح گذشته است
تکرار کند و این دفعه زودتر نوازد و اندکی تامل کند و بعد از ان یکی بقوه
تمام میزند و این علامت گذشتن یک پهر است و در پهر دوم عدد گهری های
گذشته او را میزند و بعد از تاملی یکی بقوه میزند و این علامت انست که
از یک پهر فلان عدد گهری گذشته است و همچنین تا دو پهر شود پس بدستور
سابق عدد تمام آن را تکرار کرده بعد از تاملی دو دفعه میزند و در سه پهر
سه میزند تا انکه روز تمام شود انگاه عدد گهری های روز را تمام اعاده کند
و بعد از تاملی چهار دفعه بقوت نوازد و این دلالت میکند بر انکه روز تمام
شد و این را گجر میگویند بروزن سحر و در شب نیز همین دستور رفتار کنند
و حق انست که این عمل نهایت خوب است زیرا که در محله هرگاه یک نفر
ارنوسا باشد اهل آن محله تمام در معرفت ساعات و اوقات فراغت
و راحتند و اگر در حدود ایران و عتبات و عالیات نیز رسم میشد خصوص
در مساجد و اماکن مشرفه بجهت مومنین و مقدسین کمال اعانت نهایت
آرام در تنقیح امور در لیالی و ایام حاصل میشد و از انجمله است نذر دادن
کوچکان ببزرگان در اعیاد و ایام متبرکه و اوقات خوشی مثل انکه از بزرگ

نذر دادن

از

از بیماری شفا یابد و یا انکه دشمن او مقهور شود یا انکه در خانه او آید و یا
انکه او را بکاری منصوب کند و یا انکه باو خلعت عنایت نماید که در این
اوقات آن شخص کوچک زر نقدی مثل روپیه و اشرفی لقدر قابلیت
خود درکار بر روی پارچه سفیدی گذارده بدست راست در برابر
آن بزرگ میگیرد و آن بزرگ یا بر میدارد و یا انکه دست بران گذاشته
معاف میکند و در این امر بسیار وقت میکند و این را از علامات واضحه
کوچکی و بزرگی میدانند و علت و مبدا ان این بوده است که هرگاه یکی از
سلاطین ملکی را مسخر خود میکردند صاحب آن ملک نذر بسیاری را در سپر
کرده پیش روی ایشان می آورد و این دلیل بر اطاعت و فرمان
برداری او بوده است و حال عام شده است و اختصاصی برؤسا و
حکام ندارد بلکه هر کوچکی ببزرگ خود این رفتار را در اوقاتیکه ذکر شد
معمول میدارد و دیگر از علامات بزرگی انست که کوچک در وقت ورود
دست بر سر می نهد و خم میشود و دیگر چیزی بزبان نمیگوید و بالنسبه بحکام
و اعاظم زیاده خم میشوند بقدر رکوع و زیاده از ان مثل کورنش کردن
اهل ایران و آن بزرگ نیز دست بر سر میگذارد و هرگاه بزرگ بکوچک

طریقه سلام ایرانیان

جزئی داد خواه از قسم ماکولات و خواه مثل قلیان و غیر آن و یا اگر او
تعارف کرد که خوب نوشتی یا خوب شمشیر زدی مثلا همان وقت کوچک
بر خواسته همین نحو سلام میکند و می نشیند و میگویند که این طرز سلام با بزرگان
از مخترعات چنگیز است و از سلاطین مغول در این ملک شایع شده است
و بحدی رواج گرفته است که اگر کوچک به بزرگ خود سلام علیکم بگوید او را
تادیب میکنند و نهایت ازو مکدر میشود و از جمله وضع داک است که از جهت
ارسال خطوط باطراف عالم هر جا که دسترس ایشان باشد خواه
ملک خود و خواه دیگری بشرط آنکه رئیس آنجا مانع نشود معین کرده اند و سابق بر این نیز در هند
بوده است ولکن مخصوص بوده است بکار سلاطین از برای رسانیدن اخبار
از نواحی مملکت و در هر ملکی اخبار نویسان بوده اند که در خفیه و آشکار اخبار
بحضور پادشاه مینوشته اند و لهذا احکام ظلم و تعدی بر رعایا کمتر میتوانستند کرد
و بر جزوی و کلی اخبار ملک مطلع میبوده اند و الحال جماعت انگلیسیه آن را
عام کرده اند که هر کس خط هر جا که خواهد میفرستد و طریقه آن چنین است که
بفاصله دو کروه که تقریبا یک فرسخ است در تمامی آن راه که آمد و رفت خطوط را
با نجا منظور دارند خانها ساخته اند و چند کس را با یک نویسنده در آنجاها

یکان

مغول

وضع داک

سکوت داده اند و خطوط را در کیسه از چرم پر کنند و مردمانی که در
مرحله اول نشسته اند یک نفر او را اندوشش گیرد و یک نفس میدود
و طبل کوچکی در پیش کمر خود بسته است او را می نوازد که سماع آن را
کنند و مردمان مرحله دوم مطلع شوند و بمجرد شنیدن آواز مهیا شوند
چون رسید از او بدون توقف شخص دیگر گرفته روانه میشود و همچنین تا تمام
راه را طی کنند و در شب یک نفر مشعل دار همراه او میرود و در شب
و روز چهل پنجاه فرسخ را طی میکنند و احتیاطا دو کس همراه میشوند که
اگر در راه یکی را مرض عارض شود دیگری کیسه را برداشته بمقصد
برساند و چون بمنزل مقصود رسید کیسه را گشوده عمله چند معین اند که
خطوط را باصحاب آنها میرسانند و بحسب قرب و بعد بران اجرتی
قرار داده اند که کاغذ را وزن میکنند و دو مثقال و نیم تقریبا معیار قرار
داده اند و در وزن یک آنه که تقریبا یک شاهی است اجرت خیلی
اوست میگیرند و اگر یک قیراط از آن زیاد شد اجرت را مضاعف میکنند
تا پنج مثقال شود و اگر از آن گذشت باز اجرت دو مثقال و نیم را بر آن
مضاعف کنند و همچنین تا آنکه به دوازده وزن برسد و بعد از آن او زنند

قیمتیت علحده و طور حمل و نقل آن طور دیگر است و از بنگاله سالی مبلغ [illegible]
روپیه و بیشتر بعد از وضع اخراجات عمله عاید سرکار انگریزان میشود
الحق اگر حسن تدبیر اینها را باید دید که خطوط سرکار کمپنی بی اجرت
رفت و آمد میکند و از احوال همه ملک مطلع میشوند و کار را بر خلایق آسان
کرده اند و در سالی مبلغ کلی بسرکار اینها میرسد امید که حضرت باری تعالی
توفیق تتبع روزی دیگران کند و هرگاه خواهند که بتعجیل بجای روند بر محفه سوار شوند
هشت کس آن را بردارند و دو کس اذوقه و رخوت او را برداشته
با یک مشعلدار بشتاب و جلدی تمام روانه شوند تا دو فرسخ و در آنجا نیز
آنقدر آدم معین کرده اند که از راه محفه را بر دوش اینها گذاشته و سامان
او را برداشته بمنزل دیگر روند و همچنین تا بمقصدیکه دارند میروند و مسافت
بعیده را در اندک مدت بآرام تمام طی میکنند و روزی یکصد روپیه خرج
میشود و عمله این کار همیشه معین هستند بلکه هر کس در هر وقت که خواهد
زر داده بجهت او معین میکنند و درین کار نیز فواید کلیه است دار الجلسه
وضع نعمت خانه این نوع که هر کس در خانه خود از برای مجالس و صحبت
مکانی را معین کند و آن را بقدریکه در قوه اوست بانواع چراغهای بلوری

وغیره

وغیره آراسته نماید و در جنب او مکان دیگر معین کند که اطعمه را در
هنگام خلوت مردمان او بوضعی که خاطرخواه اوست در آنجا توره
میچینند و از برای هر شخص یک توره از هر قسم طعامیکه دارد میگذارند و چون
بعدد مهمان توره های او چیده شد مردمان آمده اطلاع میدهند صاحبخانه
مهمان را برفتن بآنمکان تکلیف میکند آفتابه و لگن دار دو سر راه
ایستاده دست هر یک را میشویند و صاحب خانه هر مهمانی را در موضعی
که لایق اوست مینشانند چون هر کس که از طعام خوردن فارغ شود [illegible]
مردمان دست او را میشویند رفته در مجلس اول که محل صحبت است و
مینشیند و انتظار دیگری را نمیکشد و چون تمام مهمانها از خوردن طعام فارغ
شدند ملازمان اینها در آن مکان رفته مشغول باکل میشوند و چون همه فارغ
شدند مردمان صاحب خانه بخاطر جمع و اطمینان دل ظروف خود را جمع
میکنند و این عمل بجهت شکسته شدن و کم شدن ظروف و در صورت
قلت ملازمان و کمی سامان بسیار خوب است و اگر در امکنه دیگر نیز معمول
شود مرغوب خواهد بود و بعد از آن مهمانها را رخصت کنند پس
صاحب خانه ظرفی را که در آن پان است و آن برگی است شبیه برگ

نارنج و نهایت خوش طعم است و اهالی این کشور آن را بسیار بانواع
مختلفه میخورند با شیشه عطر پیش روی مهمان گذارد تا او خود بردارد و اگر
اینقدر مرتبه ندارد که از دست خود باو بدهد و لباسهائی که کم مرتبه است
باو عطا نهند مجملاً در این مرحله مراتب چند قرار داده اند که دال بر
مراتب احترام و اعزاز است و هنگام رخصت شدن چون هنگام دخول
است در آداب و تسلیمات و باست که سلام میکنند چنانکه در بعضی
از اخبار شرایفه مروار و شده است و علمارا در وجوب رد
جواب آن سخن ثابت و اقرب وجوب است وازانجمله تخصیص هرکاره است

معین الله

سه کاره

این نوع که مردم بسیاری در کوچه و محلات بلکه در خانه های روسا
کبرا کس وارد شود و هر امری که در شهر صادر شود اتفاقاً لصاحب کار
خبر میرسانند و با آنکه پیش رئیسی که بر آن معین است رفته احوال را
میگویند او در طوماری نوشته در وقت شب بنظر صاحب کار میرساند
و اگر حاضر نیست در شهر و مکان دیگر است از برای او میفرستند و
فایده این عمل آنست که رئیس از جزوی و کلی احوال شهر و رعایای
مطلع میباشد و این هرکاره ها لب است که با طایفه کتاس [illegible] هر که در

خانها راه دارند و با خدمه داخلی و خارجی هرکس راه و رسم دارند و احوال مخفیه
داخل خانه او را از ایشان دریافت کرده بحضور صاحب کار میرسانند و بسیار
است که تبدیل لباس کرده در خانه امرا و بزرگان میروند و بر مکالمات و افکار
هرکس مطلع میشوند و حق آنست که اگرچه در این باب بر مردم تنگ میشود ولیکن بجهت
پادشاه و صاحبان حکم فواید کلیه دارد و بسیار است که بسبب آن از مهالک
عظیمه نجات یافته اند و مردم از خیالات فاسده کمتر میشوند وازانجمله وضع سواریهای

انواع سواری

مختلفه است از قبیل محفه و هریک را طور و اسم علیحده است چون تخت روان
و نالکی منون و پالکی بجای فارسی و سکهپال و گهرکهریه و فینس و تامجام و نوچه و میانه
و چوپاله و دولی که بر آنها سوار میشوند و مردمان زور آور بدوش برمیدارند و ایشان
میان آنها بهر نوعیکه خواهند بآرام تمام می نشینند و در سفر و حضر بهر جا که خواهند میبرند و از
گرما و سرما محفوظ است و این نوع سواری بجهت مستورات نازنین و حمل
و نقل مرضا و اطفال نهایت خوب است و انواع دیگر است که آنها را گاو
و اسپ می بندند و پایها مثل عراده دارند و بانواع لغت و با تکلف ساخته
میشوند و گاری و رت و گرهیل و بگی وغیره می نامند و این نوع سواری از
جهت محفوظ بودن خوب است ولکن در راه رفتن تکان بسیار دارد و قبل

انواع مختلفه در کیفیت تبلیغ پیغام بیکدیگر و خطاب کردن بزرگان

را نیز با انواع مختلفه مثل عماری و حوضه و غیر آن آراسته سوار میشوند و از الجمله است
که در تبلیغ پیغام مراتب مختلفه قرار داده اند بهمگنان و همسران سلام و اگر
قدری بالاتر است سلام و نیاز و اگر بزرگتر است بندگی و اگر از قبیل حکام است
آداب و تسلیمات و کورنشات میگویند و اگر پست تر است دعا میفرستند
و بعد از آن مطلب را پیغام میدهند پس آن شخص واسطه آمده میگوید که فلان
شخص سلام گفت و یا آنکه سلام و نیاز و یا آنکه بندگی و یا آنکه آداب و تسلیمات
و کورنشات عرض کرد و یا آنکه دعا فرموده چنین و چنان گفته است او نیز موافق
مراتب آن جواب میگوید و دیگر آنکه هنگام نام بردن دیگری لفظ صاحب را بآخر
اسم یا لقب او اضافه میکنند تعظیما و میگویند فلان صاحب و یا آقا صاحب و
یا میرزا صاحب یا میر صاحب یا خان صاحب یا نواب صاحب و اگر زیاده تعظیم
منظور است لفظ قبله را نیز بر آن اضافه کنند و اگر از این نیز زیاده منظور است لفظ
کعبه را نیز زیاده کنند و به بزرگان خود چون پدر و عمو و خوانین و حکام و امثال
آنها خداوند نعمت و پیر و مرشد و قبله گاه خطاب کنند و حق اینست که این
مراحل نیز بجهة حفظ مراتب بد نیست و از الجمله آنست که در شب رویت هلال
هر ماه ملازمان زنانه بیکدیگر میفرستند اعلا با دنی و بالعکس و همسر بهمسر و مبارکباد

مبارکباد در رویت هلال

کیفیت عروسی کردن ایشان

میدهند و میگویند که ماه نو بر شما مبارک باد الا در ماه محرم و صفر و از الجمله آنست که در رسم هنگام
عروسی چند روز از قبل شب حنابندان بر بدن داماد و عروس زرد چوبه با
زعفران میمالند و لباس زرد میپوشانند و در مکان خلوت مینشانند و در
این اوقات کمتر از آن مکان بیرون می آیند و این ایام را مایون میخوانند
بعد از تمام شدن آن چند روز ایشان را غسل میدهند و لباس فاخر میپوشانند
و بعد از آن روزی را معین کرده اسبابی که بجهت عروس در خانه داماد
مهیا شده است با انواع شیرینیها و تکلفات بسیار بقدری که مقدور دارند
بر سر مردمان میگذارند و داماد را بر اسب سوار کرده با جمعیتی که دارند با
رقاصان و سازندگان بخانه عروس میبرند و در آنجا مردمان عروس
ایشان را شربت میدهند پس هر کس بقدری که مقدور دارد از قسم
روپیه و اشرفی در کاسه شربت چیزی می اندازند آنگاه پدر عروس و
اگر ندارد کسیکه متکفل امر اوست بقدر مقدور بداماد خلعت و زر میدهند
و داماد بزرگان خود و بزرگان طرف عروس از قسم روپیه و اشرفی بطوریکه
سبق ذکر شد نذر میدهند و مراجعت میکنند و این روز را ساچق میگویند
و در حدود بنگاله این روز را بر اعمال سابقه مقدم میدارند و در شب دیگر از

از خانه عروس چادر خوشت بجهت داماد می آورند و در شب دیگر که بجهت
زفاف مقرر است داماد را آراسته میکنند و بر روی او از قبیل و بیا با از
رشتهای مروارید هر کس بقدر مقدور خود چیزی می بندد آنچه مقدور است چند
و آن را سهره می نامند و بدون این عروسی ممکن نیست و اگر شدن آن زن
را بیکم می نامند و در نظر حقیر میدارند لیس همین وضع داماد را بر اسپ سوار
میکنند و با جمعیت دوستان و رقاصان و دف و دهل و روشنی بسیار و
باغچه های گل از کاغذ با انواع مختلفه بقدر مقدور ساخته نصف شب گذشته
یا بیشتر با این هیئت بخانه عروس میروند و داماد را بهمان وضع بر مسند در صدر
مجلس مینشانند و رقاصان برقص مشغول میشوند و بعد از آن قضات و علما
حاضر شده بعد از حصول اذن از عروس در مجلس آمده پهلوی داماد نشسته
خطبه و صیغه نکاح را جاری میسازند و مهر را زیاده از قدر حوصله میکنند مثلاً کسی که
قادر بر هزار روپیه نیست چهل هزار و پنجاه هزار و لک بلکه لک لک و سی لک
روپیه مهر را قبول میکند و از این جهت است که زنان در این ملک بر مردان مسلط هستند
مگر قلیلی از خوبی ذات خود اطاعت شوهر و رضاجویی او بکنند و مردان را
با زنان چندان الفتی نیست زیرا که هیچ کس با طلبکار خود الفت نمیکند و همیشه

مثل آنکه در ایران بر روی عروس می بندند و دیباق می نامند

در دل

در دل از او نفرت دارد مگر نادر و شاذ و اگر شوهر فوت کرد غالباً همه ترکه
او بان منتقل میشود و اولاد او خصوص آنانکه از بطن غیر آن زن باشند تمام فقیر و محتاج
قوت لایموت میشوند مجملاً چون نکاح جاری شد مردمانی که همراه داماد آمده اند قلیان
و شربت و پان و عطر میدهند و قبل از آن چیزی جز آب نمیدهند و مردمان دیگر شربت
میخورند و بعد بقدر مقدور مردمان داماد چیزی در کاسه شربت میگذارند و لقاضی بقدر مقدور خلعت
و انعام داده میشود بعد از آن داماد را به تنهائی در محل عروس میبرند و بر روی یک
مسند مینشانند و در حدود بنگاله رسم است که در وقت [illegible] داخل شدن داماد
کسان عروس او را باسم یکی از حیوانات میخوانند و شال یا رشته گل بر گردن او
انداخته میکشند و داماد باید مثل آن حیوان آواز کند الا آنکه مادر عروس و کسان
او معاف کنند و چون نشستند بر مواضع سبعه که در سجده بر زمین میرسد که عبارت
از پیشانی و دو زانو و کف دو دست و روی و پاهای عروس باشد حبهای
نبات میگذارند و داماد را تکلیف میکنند که بدهن خود آن حبها را بردارد و منظور
ایشان آنست که داماد پاهای عروس را بوسیده باشد و بعضی از مردمان
که اندک غیرت دارند بار این قبول نمیکنند و بعد از اصرار تمام معاف میشوند و بعد
از آن مقنعه از شال و غیره بر سر هر دو می اندازند و آینه و در مصحف سوره توحید را

کنوده پیش روی ایشان میگذارند و سهره داماد و عروس را بر میدارند که صورت
یکدیگر را در آینه ببینند و در آنوقت سوره توحید را تلاوت میکنند و در دکهن معمول است
که بعد از آن داماد و عروس قدری پان میخورند و قدری از آن بخورند مجملا بعد از آن
قریب بصبح یا صبح شده عروس را رخصت میکنند داماد عروس را در بغل برداشته
می آورد و در سواری او مثل میانه وغیره که سبق ذکر شد و مشهور است سوار میکند
و اگر عروس جسیم و مسافت بسیار باشد عجب رنج و مصیبت و محنتی از کشیدن
او میکشد و در دل میگوید مصرع رنج و راحت و آنچه شد مطلب بزرگ بس
مردمان عروس جهیزی که برایش از خانه پدر مقرر شده است با پلنگ خوابی و سایر
اسباب او بر سر گرفته و اگر بسیار است بر شتر و گاوان حمل کرده داماد را بهمان
که آمده بود بر اسپ سوار میکنند سواری او پیش میرود و سواری عروس از پس
او و مردمان همراهی از عقب و دو قالاق و رقاصان در پیش با آرام تمام مشغول میروند
و سه ساعت یا کم و زیاد از روز رفته بخانه داماد میرسند زنان عروس را پیاده میکنند
بر سر راه او گوسفند یا گاوی ذبح میکنند چون عروس داخل شد و بر مسند نشست
داماد آمده بر پهلوی او مینشیند و اگر قدری متشرع است امورات شرعیه را
نیز معمول میدارد و بعد از آن اگر مرد است زفاف میکند و الا آه حسرت کشیده بلبش

مسی

مساس میگذارند و مورد توبیخات طرفین میشود و مشهور است که اغلب این احوال مخصوص
طایفه هنود بود چون اکبر شاه بابری از راجه بزرگ هنود خواهش مواصلت نمود و لیکن
رسانیدند که این مرحله موقوف بر آنست که بادشاه رسوم ما را بعمل آورند اکبر شاه
قبول کرد و از آن روز در اسلام نیز شایع شد حتی که بخواطر ایشان رسم ختنه شدن پادشاه
و شاهزادگان را نیز موقوف داشت و بعد از شاهجهان این رسم الی الان
مستمر است و کسی از اولاد بابریه ختنه نمیشود مجملا بعد از شب زفاف تا چهار روز طعام از
خانه عروس بجهت مصرف ایشان بلکه زیاده تر بخانه داماد می آید و این را بهور بفتح
بای موحده وضم ها و سکون واو و فتح را و ها ساکن مینامند و در روز چهارم داماد
عروس را برداشته بخانه پدر او میبرد و در آنجا اجتماع زنان از طرفین میشود و همدیگر را بمیوه
که در آن موسم است میزنند اگر داماد کم حیا باشد در آن زد و خورد لذتها میبرد
و الا کتک مفت میخورد و این روز را چوتهی مینامند و بعد از آن داماد خلعت میدهند و بعد از
انقضای این روز در وقت عصر داماد با عروس بخانه خود بر میگردد و بعد از آن چهار جمعه را
عروس در خانه پدر میرود و در هر دفعه هفت روز در آنجا میماند و باز میگردد و هفت روز در خانه
شوهر میماند و باز در جمعه دوم میرود و همچنین تا چهار جمعه تمام شود و در بعضی از مواضع خصوص
در بنگاله صبح روز جمعه رفته وقت عصر معاودت میکنند تا چهار جمعه تمام شود و در این ایام که در خانه

بدربست اغلب آنست که شوهر در شب پیش او میماند ولکن در روز لازم نیست و بعد از آن
در خانه خود میماند و در ایام حمل نیز رسوم عادات چند دارند هلال ماه را عروس در خانه پدر میبیند بگر
هلال ماه هفتم را که نحس میدانند و چون سنگین شد در خانه خود میماند و حرکت نمیکند مگر اینقدر تو بعد از
وضع حمل اگر امر است بر در حجله او نقاره خانه آراسته می نوازند و متعلقان او با او نیز میدهند و بگر عروس
دلها و در اخلعت میدهند و از فوائد این ملک است که با و رزن از دواها و حجاب میکنند و رو بر وی
او نمیشود و در عورت نیز چنین است و عروس از برادران شوهر محجوب نمیشود مگر کسانی که
بسیار متشرع باشند و من در هنگامیکه الله محمد نور چشم را در عرصه شد با او نکاح کردم بغیر از روایت
کلام الله و آیتی هیچ یک از رسومات را بعمل نیاوردم و صیغه نکاح محض مختصر
خود جاری کردم و از انجمله آنست که زن بعد فوت شوهر حلقه در ... دماغ نمیکند
و در خانه معطل و حیران می ماند و دیگر شوهر نمی کند اگرچه در عین شباب باشد
و هرچند که مواصلت نشده باشد بلکه بمجرد نام زد شدن ارتکاب اینمعنی
از ممتنعات است و اگر کسی احیاناً خلاف قاعده عرف و موافق شریعت
مقدسه کرد و شوهر نمود تمام اقوام و عشایر و آشنایان بلکه ملکان نیز
او را ملامت میکنند و در خانه او آمد و رفت نمیکنند و از جمله ارازل محسوب
میشود العذر بالله که این مرحله در میان زنان این ملک قبیح است چه جای دیگر قبیح

قبیح

میمانند

حالت زنان بعد از فوت شوهر

ممتنعات

حتی آنکه در ارتکاب زنا در خفیه و آشکار العذر توبیخ نیست
که در این باب و این نحو اعلا نموده است که در میان اهل اسلام
نیز رواج کلی یافته است و از انجمله آنست که بادشاه بحکام و امراء
و اعزه خطابات میدهد و آن سه درجه دارد دوله و ملکی و
خانی و جنگی مثل اسد الدوله رستم الملک فلان خان بهادر شیر
جنگ و همچنین بر این منوال تتبعات مینمایند و هر کسی را
بخطابی خوش می کنند پس هرگاه خطاب عنایت شد
در دربار عام بادشاه میفرمایند که چوبداران و یساولان
آن شخص را با آداب گاه که در پائین جهضار در مقابل سلطان
مقررست می برند و میگویند که فلان شخص الفلانی خطاب
سرفراز شد و یا آنکه باواز بلند میگویند که اسد الدوله فلان
الملک فلان خان بهادر فلان جنگ جهان پناه سلامت
پس آن شخص تسلیمات بجا می آورد یعنی سه دفعه دست
بر زمین میزند و می بوسد و بعد از آن الله ... میدهد و باز
با محل رفته همان هیچ آواز میشود و او تسلیمات میکند بعد

خطاب دادن بادشاه باعزه

ازان موافق مرتبه او هیچ قطعه خلعت عنایت میشود و دوشاله
و رومال و جیغه و سرپیچ و یا اسپ قطعه با اضافه مالا مروارید بجهت
گردن و دستار و کلاه است که شمشیر و سپر و خنجر نیز انعام میشود و این
نهایت مرتبه است و کلاه است که دوشاله یعنی دو شال را بالای
هم دوخته بر دوش او می‌بندند و کلاه است که رومال بر زر اضافه
میشود بهر حال در این مرحله بسیار تکلفات گذارده
اند باز با مخمل رفته تسلیمات میکنند و نذر بجهت سرفرازی
خلعت بجا میگذرانند و باز رفته تسلیمات میکنند بعد ازان
همان خطابات از سرکار پادشاهی بر صفحه نقره یا زر مدور
کنده شده بایشان عنایت میشود من بعد پادشاه و مردمان
او را بهمان خطاب میخوانند و در مراسلات و مکاتبات
می‌نویسند و بسیار است که اسم جبلی او موقوف میشود و از
خطابات مرقوم او را می‌شناسند و از این خطابات بالا
تر نیز میدهند مثل فرزند خان و خانخانان و یار وفادار و ارسطو
جاه و سکندر جاه و فریدون جاه و سلیمان شکوه و دارا شکوه

امثال

امثال اینها و این خطابات مخصوص مردمان بسیار عالی و شاه
زادگان است و مثل علما شریعت پناه و شیخ الاسلام خان و
صدارت خان و امثال آن خطابات میدهند و با اطبا مسیحالج [illegible]
خانی و شفائی خان و حکمت فلان خان و علوی خان و حذاقت خان
و نحو آن خطاب میدهند و بسیار است که پادشاه بوزرای و حکام
صوبجات که بسیار متشخص باشند اجازه میدهد که بر در خانه
نوبت بزنند و در اینوقت خطاب ایشان نیز معتبر خواهد بود و در این
اوقات خطابات باقی است و لوازم آنها در میان نیست
و اگر شخص بسیار معتمد باشد و پادشاه را منظور باشد که او در
در خانه حق نوبت و نقاره بنوازد در بار عام حاضر میشود
نقاره کوچکی از نقره ساخته اند بر پشت او می‌بندند و در آن
گاه بر ده چوبداران و یساولان چند چوب بر آن نقاره میزنند که
آواز دهد و بعد ازان باواز بلند میگویند که فلانی کس از
حضور نوازش نوبت خانه و نقاره خانه سرفراز شد بعد
ازان پائین که گذشت نذر میدهد و بر در خانه خود نوبت میزنند

نوبت دادن سلاطین بحکام

وقبل ازین که سلطنت را رونق بود هر کسی را برتبه قسم سواری
سوار شدن و هر جامه را پوشیدن و هر رفتاری را کردن میسر
نبود و موقوف باذن بود و در ایام انگریزیه که دولت سست و
تمام شده است و منظور ایشان ضعیف شدن اعاظم و ذلیل
شدن بزرگان و امیرزادگان است این امورات تمام
مرتفع است هر کس هر چه میخواهد میکند و قلیلی از رسوم باقیمانده
است و انهم در اختیار ایشان است و ازانجمله آنست که در
کیفیت رفتن بحضور حکام تفاوت بسیار است اغنیه مثل علماء
و سادات مقدسین که داخل ملازمانی نباشند از در و داخل
مجلس شده با تبسمی که سبق ذکر شد سلام میکنند و بعضی که بسیار
عمده باشند سلام علیکم میگویند و جواب میشنوند و بجهت ایشان
تواضع و استقبال بقدر رتبه میشود و بر مسند خود می نشانند و سلامت
که خود خارج مسند می نشیند و یا آنکه بجهت او علحده مسند فرش
میکنند و حق آنست که علماء و سادات را نوابان و بندار این
ملک نهایت احترام میکنند و بعضی چون داخل مجلس شدند چوبدار

یعنی

طرز رفتن بحضور

یعنی یساول فریاد میکند و میگوید نگاه رو برو نواب عالی ارسلامت
پس آن شخص تسلیمات بجا آورده حاکم نیز دست بر سر میگذارد و بمکانیکه
که بجهت او معین شده است رفته باز سلام میکند و می نشیند و بعضی
از توی حصار و آداب گاه پهلوی چوبدار می ایستند و چوبدار بهمان
نهج آواز میدهد حاکم ملتفت شده دست بر سر میگذارد پس داخل مجلس
شده باز آداب میکند و بمکان خود رفته آداب کرده می نشیند
و بعضی را چوبدار نام میگیرد و میگوید فلان خان نواب بالا بدار
سلامت و بعد از آن بهمان نهج رفته بمکان خود قرار میگیرد
و این قسم از تعظیم پست تر است و هر گاه بحاکم با نزدیک تکلم میکنند
کف دو دست را بالای هم میگذارند بقدر و ناو بلند میکنند و در این
نهایت ادب است و هر گاه حاکم از تکلم ساکت شد و یا آنکه
عرض خود را تمام کرد تسلیمات بجای آورند و اگر قلیان از برای
او آورند اگر چه از خود آن شخص باشد اول برخواسته تسلیمات
میکنند و بعد از آن میکشند و همچنین است در قهوه و امثال آن
وازانجمله است آنکه کافران و اخوان هنود در هوای گرم جلدار

هر شهر و قریه بسیار ند که رخوت اعلی و ادانی را برده در نهایت خوبی
میشویند بحدی که از روز نوی بهتر و سفیدتر میشود و برای اجرت قلیلا
میگیرند و شستن جوارب و تنبان رخوت را معمول نیست و اگر کسی کرد
نهایت او را توبیخ میکنند بلکه اغلب زنان خاصه از طایفه بزرگان
رخوت خود و شوهر و اولاد را نمیدوزند بلکه اگر پاره شود وصله
نمیکنند و نهایت عیب میدانند و در این کار زنان دیگر را اجیر
میکنند و ایشان را مشغول بنا میکنند و از انجمله است که در خانها در
مکان خلوتی اجاغهای بلند بجهت [illegible] و غایت کردن ساخته‌اند
و نشیمن روی انها چوب کوچک و در منتهای آن گود کوچکی بجهت
فاضل آب کنده‌اند و جاعشی مقرر اند اجرت گرفته در روزی یکدفعه
یا دو دفعه حصارها را جاروب میکنند و نجاست را بر داشته بیرون
میبرند و باین سبب در بیت الخلا عفونت کم است و مثل ایران
در عتبات عالیات نیست که جاهای عمیق کنده باشند و بعد از انقضای
مدتی از اخلا کنند و انجا عفونت را حلال خور میباشند و حق اینست
که این اسم با مسمی است و [illegible] و از انجمله است که زنانی

[illegible]

[illegible]

فاحشه

فاحشه و [illegible] هنری انها را کنجنی میامند و انواع مسکرات در
بلاد و قریه‌های این ملک از حد افزونست علانیه در منظر و غرفا
و بالاخانه‌ها و کوچه‌ها در عین حسن و زیبای و آرایش نشسته‌اند و
در کوچه‌ها و بازارهای فروشان نشسته میفروشند هر کس در شهر [illegible]
که خواهد بمبلغ قلیل از زن بسیار حسینه جمیله را طلبیده و مجلس شراب
آراسته و هر قدر که خواهند بعیش و عشرت مشغول میشود و نه از خدا و نه
از رسول و نه از حکام شرعی خوفی است و قبح آن از انظار
مردم بکثرت جمع [illegible] رفع شده که شب و متعه کردن [illegible] از آن
اقبح است بلکه بان فخر و مباهات میکنند خصوص در روز [illegible]
فسق بنیاد کرده‌اند اغلب امیرزادگان و امثال ایشانی که بسیار [illegible]
از اواسط و اراذل ناس [illegible] اغلب ساعات لیل را
[illegible] مستی و بیهوشی میگذرانند و دست فاحشه را بیکدست
و شیشه [illegible] را بدست دیگر گرفته مست و لایعقل در [illegible]
و طرق عام خلایق افتاده‌اند [illegible] و هیچ جای دنیا
[illegible] جنب و ما یعرف خود را تمام بهمین مصارف میرسانند
دنا

و با آنکه هر یکی را در ماهی مبالغ خطیری بمداخل از نقصانات سرکار کمپنی بهادر
مقررست همیشه مقروض و در امور اکل و معاش از افقر الناس کمتر اند
و اگر معرفتی با معرفت سابقه نباشد کسی نخواهد دانست که ایشان از
قسم بزرگان و امیرزادگان اند زیرا که اینمعنی را بر جبین کسی ننوشته
اند بلکه دلیل آن ترک سامانست و آن بحمد الله مفقودست و اگر یکی
از ایشان فاحشه سیاه سوخته کمندیده را مسخر کرده و قهر و غلبه بر آن
مسلط شد و بر فرض محال هزار رحمی و بلیغ باید و جامع شربت الیهود در
کرد در نظر همتش چنان مینماید که ملک سلیمانی را مالک و متصرف شده
است و با مصاحبان خود بانواع مختلفه از در فخر و مباهات این حمله
را بیان میکند و ایشان دست جور کرده عرض میکنند که واه بیر و
مرشد اجداد را انجقدم که از حد و قند بظهور رسیده است در قوت
قدرت لنزخیت یقین که از تاییدات انفاس شریفه آن مرحوم
در نور طالع نامتناهی حضورست که این چنین امر عظیم بسهل و آسانی
بوقوع انجامید بلی عالیشان منیع مکان عمدة الاعیان ذخر الاقران
نواب میر ابو القاسم بهادر مشهور بنواب [illegible] و چند کس دیگر که

والده ایشان بنکاح نشده است در این مراحل از ابنای جنس خود ممتاز اند
و اگر متوجه امور قبیحه نشوند باینی رسوائی و افتضاح نیست و با مره
عبادات و طاعات را موقوف نکرده اند بلکه خلطوا عملا صالحا
و آخر سیئا و در امور معاش و گذران و معاشرت با خلق نیز سلیقه
دارند مجملا اگر کسی ازین طایفه زنانی توفیقات خالق سبحانی از
امورات فاحشه توبه کنند همکاران و سررشته داران این فرقه
مانع میشوند و حکام اسلام نیز در هر جا که مستقلند بایشان اعانت میکنند
و در حدود و دیگر جا به انگلیسیه مستقلند چنین نیست بلکه هر کس در او حفظ
مختارست و علاوه بر این زنان جماعتی از مردانی نیز درین ملک هستند
که چون زنان خود را زینت و آرایش میکنند و اینقوم را هیجره می نامند و علاوه بر و
بر ملا هر که خواهد ایشان را طلبیده با ایشان لواطه میکند و در ستر مبالغ
یکبار از [illegible] خرج و مقاعد و شراب و ادویه [illegible] سرکار حکام اسلام
عاید میشود و جانب انگلیسیه با آنکه کافر اند و شب و روز در پی تحصیل زر اند
این وجه را بر خود عار دانسته اند و ازین امر منتفع نمیشوند لیکن شراب
خانه ها را با جاره داده اند و از مداخل آن خبری میگیرند و نواب [illegible] الملک

سعادت تبیع خاص بهادر نثر بالفعل نه مداخله که دارد وابواب انتفاع ازین امر را
موقوف داشته است بلکه علاوه بر آن قدغن بلیغ کرده است که در بلدهٔ لکهنو
که مقر حکومت ایشانست و در تمام قلمرو او شراب علانیه نفروشند و قمار
نبازند و خنزیر را در کوچه و بازار در راه نبرند و مداخل این امور را ملک
او زیاده از لکها روپیه بود و از آن چشم پوشیده است اگرچه نواب معظم الیه
با این فقیر در زمانی که در لکهنو بودم طریقهٔ دوستی و داد و مهمان نوازی
را بجهت بعضی از موانع که متین نبود در مجلس ذکر میشود معمول نداشته است ولکن
انصاف و حق آنست که اگر امساک در مزاج شریفش غالب نبود در زمرهٔ
درزاد و حکام و اتباع نوع خود در فهم و فراست و ادراک نی را نیز بود
قلیل النظیر بود مجملاً در انعکاس که بر خلاف ممالک دیگر از پدر و مادر
خواتین مهمکنان و دارد و غیره و احکام شرع و عرف در ایران بیشتر
این امور ممانعت و خوفی نیست و از آستین مجالس عیش و عشرت و باده
آوردن زنان و امردان خوشصورت در نهایت آسانی و سهولت بدر را هم
نجس معدوده میسر است اگر کسی خوف دارد کند از نیک ذات و محض
خوف و غضب حضرت رب العزت خواهد بود عصمنی الله و جمیع المؤمنین

کمانند در

من شرور الانفس و سیئات اعمالنا بمحمد و آله الطاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و از قبیح قبایح آنست که بعضی از اکابر عرفا و ارباب شریعت
و علما اماه که با طره عبادات خود را ترک کرده مرتکب منهیات است میگوید که
در بین رجا خوف عقاب و عذاب نیست زیرا که حضرت سید الشهدا که جهت
شفاعت گناهکاران و نجات امتی ما عاصیان بدرجه شهادت رسیده
است و گریستن برآن حضرت موجب آمرزش سیئات و رسیدن با علا درجات
است پس با این معقوله ترک لذات و ارتکاب عبادات لازم نیست شفاعت
است و با این عقیده صفحهٔ طاعت را بجیده مسند شقاوت و عصیان گسترده
است چون این کلام سخیف در دل بعضی از مردمان ضعیف و قعی گرفته بود
لهذا عنان قلم را بجانب سمت ابطال آن و رفع سداد آن معطوف ساخته و من
الله التوفیق بدانکه این سخن از چند وجه مردود است و بطلان او وجه
از آن بیان میشود وجه اول آنکه مقتضای احادیث شریفه آنست که
آنسرور امام از قبول فرمودن شهادت و رسیدن و فرقه شفاعت شد
هر کرا خواهد شفاعت میکند و هر کرا نخواهد نمیکند نه آنکه شفاعت کردن
جزء دار جمله ملزومات حتمیات شده است و نه آنکه آمرزش گنهکاران

ذکر بعضی از گناهان که ... اند در دو وجه

وجه اول

لازم شهید شدن آنسرور شده باشد که خواه نخواه باید عاصیین بعد از این
قضیه آویزیده نمودند خواه شفاعت کنند و خواه نکنند پس بنابر این
میگوئیم که عاصی باید آنقدر مرتکب معاصی نمود که در حدیث وسایط
دشنفوای در بارزه حساب کاری در آنجا کسی در داشته باشد و از ایشان
نیز راه شفاعت بی تخفی درپیش صاحب کار بود و با ارتکاب جمیع
دیگر شدن تمامی واجبات از این بنده عاصی حضرت سرور شهدا که عار
بمرتبه الوهیت است چگونه شفاعت خواهد کرد بلکه خود بالکلیه آن عذاب
حکم خواهد فرمود که این ملعون با خالق همچون خود چنین رفتار کرده است
و از شکر نعم بی پایان او و از آنکه مولد او فی ذاته مستحق [illegible] عبادت
است غافل شده است و مخالفت ورزیده است این را باسفل درکات
جحیم برسان و با انواع عقوبت معذب بدار زیرا که هر قدر که معرفت بذات
و صفات حضرت سبحانی بیشتر است ظهور قبیح عمل قبیح در نظر بیشتر است و چون
عوام الناس مطلب را از تمثیل بهتر در یافت میکنند جهت فهمانیدن
و تقریب کردن مطلب بذهن و فهم ایشان گفته میشود که چنانکه در دربار
سلاطین و پادشاهان که نمونه سلطنت و ظل آثار الوهیت اند شفعا از قسم

درزاد

وزرا و غیرهم شفاعت و التماس رعایا در از میکنند و کسی را که همیشه
کوشش در نفاق و مخالفت پادشاه کوشیده و علم اطاعت را مدت العمر منظور
نداشته است و از اتفاقات بقید کمند آن پادشاه مقید و مقتول شده باشد
اصلا و قطعا شفاعتش نمیکنند و خود نیز از اعدا و از آن فرد مخالف خواهند
بود و بر ایشان در ترک شفاعت توبیخ و مذمتی نخواهد بود همچنین در
دربار پادشاه پادشاهان نیز چنین است و در این مرحله قابلیت را
ملاحظه میفرمایند محل قابلیت در فیضان فیض شرط است عند [illegible]
و همچنین نرگس و ریحان گردد وجه دویم آنست که میگوییم که موافق
عقیده فاسده این شخص کثیر المعاصی بعد از شهادت آنسرور لازم
آید که تکالیف شرعیه از شیعیان مرتفع شده باشند و یا آنکه باقی باشند
ولکن از آثار آنها ترتب عقاب بمخالفت زایل شده باشد
قول اول موجب کفر است زیرا که خلاف ضروریات دین و موجب
تخریب شریعت سید المرسلین و تکذیب خدا و رسول و ائمه طاهرین
است که فرموده اند که این دین و شریعت دائمی تا بروز قیامت
باقیست و همچنین است قول ثانی زیرا که ساده است ایام بعد از شهادت

آن برگزیده ملک العلام خلایق خاصه شیعیان را در مقام موعظه و نصیحت از
عقاب و عذاب می‌ترسانیده اند و با وجود بیان فضایل گریستن بمصیبت
آن سرور تحریص بطاعت و عبادت و زجر از مخالفت و عصیان می
فرموده اند پس مرد عاقل خردمند و هوشیار باید میان کلمات ایشان
کمال جمع نماید و وجه جمع چنانکه بخاطر فاطر میرسد این است که حکیم
علی الاطلاق یعنی شارع مقدس در ضمن این کلمات خواص و منافع
و مضار هر یک از ادویه مفرده عبادات و معاصی را بنحوی که باید از برای
عباد بیان میفرماید چنانکه اطبا در کتب و دفاتر خود می‌نویسند که تریاق
مهلک کننده است و خوردن شیر مثلا بجهت دفع سم آن نافع است
و بهمین منوال در تمامی ادویه مفرده و متضاده انچه صفات و خواص
انها است بیان میکنند پس شخص متصرف در بدن ایمان و انسان باید
توافق و تناسب را در وقت استعمال آن ادویه منظور نماید و در هنگام
معالجه قوه و ضعف مرض را نیز ملاحظه کند نه آنکه عبادات و طاعات
را بالمره ترک کند و بر سید الشهدا بگرید و باین طلب آمرزش کند و نه
آنکه کمی تریاق چکیده بخورد و بخوردن شیر معالجه نماید پس بنا علی

ذلک

ذلک میگوییم که ظاهر آنست که غرض ائمه اطهار و سادات ابرار در بیان
این نوع کلمات این بوده است که العباد الله در میان خوف و رجا باشند
و از شدت یاس و یا کمال امیدواری ترک اطاعت نکنند و در این باب
عین مقتضای حکمت بامری فرموده اند و در این مقام وجوهات بسیار
است و ذکر انها مناسب وضع این رساله نیست اگر در خانه کس است
یکحرف بس است والله العالم وازانجمله آنست که اغلب اعالی و ادانی
و حکام و امرا بلکه اغلب طلاب علوم دینیه ریش را بتراشند و اگر تخفیف
اندک مقدس باشد موزچینی میکنند و اگر از ان نیز زیاده مقدس باشد
فی الجمله خواهد گذاشت مجملا در زمره شیعیان حتی در علمای ایشان کامل
نشو عرفی خوفی نادر است و از بعضی از منصفان شنیده ام که منظور اغلب
مردم در ارتکاب این عمل رضای زنان است و در روم نیز این
عمل شایع است الا آنکه در انجا مخصوص بغیر حکام و اعیان است و در این
ملک عام است بلکه در امرا شیوع بیشتر است و عجب آنست که در این
کشور بسیار از اصحاب فهم بلکه علما را دیدم که بر حرمت این عمل مطلع
نبودند بلکه اصرار بر اباحه آن داشتند و میگفتند که کراهت هم ندارد

واین فقیر چون چنین دیدم در جواب سایل فیض اباد این مقام را برقم
بیان کردم و بحمد الله چون از مومنین اطاعت کرده و دست از زنش خود بر
داشتند امید که حضرت باری دیگران را نیز توفیق قبول کرامت کند و از جمله
آنست که اولاد دیگران را با بر ورش میکنند و بفرزندی خود بر میدارند و
مثل فرزند حقیقی خود میدانند خصوص کسانیکه اولاد ندارند و جهیت
از وی نمیکنند و بوی میراث میدهند بلکه در نظر اکثر عوام الناس چون
فرزند بر سایر اقارب مقدم میدانندش و مناکحه با او را حرام میدانندش
و اگر در پیری فقیر را فرزند خود کرده و بعد او را نکاح نموده او را توبیخ
میکنند چون دانستند که اینمعنی درین کشور اثر تامی دارد و گویا که از معتقدات
ایشان او است چنانکه من فقیر در بلده فیض اباد نور چشم برخوردار
کامگار مقبل والاتبار میرزا حسن مشهور بمیرزا جان بهادر حفظ الله تعالی
را که خلف عالیجاه شوکت دستگاه برادر جناب عظیم المناقب مشفق بسیار
مهربان میرزا ابراهیم علیخان بهادر مشهور بمیرزا سید و جناب والده ماجده
ایشان از بطن همشیره معظمه بندگان عالیجاه اسد الدوله رستم الملک میرزا
محمد تقی خان بهادر قیامت جنگ دام اقباله بفرزندی گرفته بودم و از فرط محبت

باور نکردن اولاد دیگران

بیان فقیر میرزا جان بهادر
در فیض اباد

اولاد حقیقی

اولاد حقیقی را از طرفین مشاهده می نمودم و در انوقت سن ان نور چشمی
هفت سال بود حفظه الله و ابقاه فی العیش الرغید و اعزه فی الدارین بمحمد و اله
و این قضیه در عرب نیز مشهور بوده است چنانکه از مقدمه زید بن حارثه
معلوم میشود و شاید تا حال نیز باقی باشد و در ایران مشهور نیست فصل
در بنگ بنای فارسی بر وزن پهلو از زیر بادات هندست و از یکطرف
بحدود جهانگیر نگر من اعمال بنگاله و از طرف دیگر با راضی چین متصل است
و راجه انملک که در قلاده اطاعت در نیاورده است و خود را مالک روی
زمین داند و سه ماه راه از هر طرف وسعت ملک اوست هرگاه از حدود دیگر
خطوط از حکام بلکه از سلاطین نیز و پادشاه انجا میرود و در زیر عرض میکنند
که فلان غلام بالا بادی که فلان ممالک باو مرحمت شده است عریضه ارسال
داشته است و در جواب چنین نویسد که از پادشاه بنگو جواب فیل سفید و
معدن یاقوت و الماس و طلا و نقره بفلان غلام بالا بادی بعد از ان
مطلب نگارد و فیل سفید بجز سرکار او در جای دیگر نیست و اهالی ان از صورت
بمردم چین و خطا و کوچکی چشم شبیه اند و اغلب سبزه رنگ اند و معادن بسیار
و ران است مثل یاقوت و الماس و طلا و نقره و سرب و قلع و چانه ها تمام از

احوال بنگو و بنای ان

چوب است سوای تبخانه وخانه بادشاه که از سنک وکل است بانی
سبب اتش ودرشب در انجا وجود ندارد وعمله حکام در کوچه وبازارها
میکردند واکر درخانه کسی اتشی یا چراغی یافتند انخانه را غارت
میکنند وزر رایج المعاملات ایشان پارهای نقره منقوش است عباری
وسکه ندارند مجلی از زر سومات واشیا وقاعده ایملاک لکار ایشان میشود
از انجمله است که هرکاه بادشاه در کوچه وبازار بر آید مردم همه بر روی
در افتند تا او بکذرد وکسی بر دی نکاه نکنند وهنکامیکه در دیوان عام
ودر مجلس است مردم برر دو زانو بنشینند وهر دو دست زیر جامه خود میکذارند
ونفاذ حکمش بحدیست که اکر در انحال همه را بقتل رساند کسی سر بر نمی
دارد تا کشته شود وهرکاه با کسی جنک دست دهد جمیع مردم از
صغیر وکبیر مجتمع نشود لهذا افواج او بسیار ند شنیدم که جماعت انکلیسیه
مکرر خواستند که در ان ملک مکانی بدست اورند ودرخنه اندازند نکفت
وهدایای بسیار فرستادند کرفتند ودرعوض قدری کاسه چوبین دادند
وقبول نکردند که از سرکار ایشان وکیلی در انجا باشد واز انجمله است
که اکر کسی بدیکری در هنکام نزاع سیلی یا مشتی یا چوبی زند وبشنود حاکم نکاه
شد

شد از ضارب چیزی کرفته بمضروب میدهند واکر دست بالا کرده بقصد
زدن ونیز واورا قتل میکنند ومیکویند که نباید در رفت بائین
لعدن بجای میخورد که باعث قتل میشد پس للدعلاج هرکه دست بالا
کرد باید فرود اورد والاکشته میشود از انجمله است که مناکحات
موقوف برضای طرفین وقدری زر است اکرچه زن شوهر داشته
باشد وتا هر وقت که زن بخواهد بماند غربا که در انشهر وارد میشوند مردان
دختران وزنان خود را باسم خدمتکاری نزد ایشان اجیر میکنند واکر
با او فعلی نیز شد انقدر مضایقه نیست واکر کسی باز نا در خفیه اشنائی
کرد واورا بخانه خود برد شوهر باید او را واکر بحاکم شکوه کند ان مرد
بیکانه را میطلبند ولود روبیه ازان جریمانه کیرد وزن را بخانکشی
بسیار دو واکر ان زن باز دوم بخانه او رفت وشکایت شد شصت
روبیه میکیرد ودر بار سیم سی روبیه ودر بار چهارم چیزی نکویند وبهم وا
کذارند ونوشتن ومکاتبات اغلب ایشان بر برک درختان سطبر
است که مانند تخته چوب بسیار نازک است از قلم اهن بر ان نقاری
کنند ودفاتر وکتب ایشان نیز از همان است وهر یک از شهرها و

مناکحه در چین

نکاح بود در چین

نزاع در چین

حفظ اموال وسکان در چین

جمعه روز یکشنبه ۲۹ محرم ۱۲۲۶

ذکر ورود بجزیره ممبئی و احوال آن

محلات ممالک هند را خصوصیات چند است که در ضمن احوال آنها
نگارش خواهد شد و در این وقت بذکر احوال از بدو ورود بجزیره
ممبئی الی الحال می پردازد فصل یوم چهارشنبه غره ماه صفر [illegible] از
و دویست هجری قریب بظهر وارد ممبئی شد عالیجناب سلالة
الاطیاب آقا سید تقی اصفهانی که از عمده تجار قزلباشیه اینجا بود
استقبال کرده بمنزل خود برد و در شرایط اتحاد و یکانکی و طریقه
وداد و مردانکی دقیقه فرو کذاشت نکرد بدانکه ممبئی بفتح میم اول
و سکون ثانی و فتح باء موحده و سکون یاء مثناه تحتانیه جزیره از
جزایر مشهوره دکهن است و ممبای از اغلاط مشهوره است و جزیره
قطعه از زمین را کویند که اطراف آنرا آب فرو گرفته باشد و
بدون کشتی بدان نتوان رسید و آن جزیره از مدت مدیده است
و در دست جماعت انکریزیه است و بغایت معمور و آباد است
جهازات از چین و اطراف بانجا بسیار می آیند و شهر آن را دو قلعه و
دو خندق بسیار عالی دارد و بر اطراف قلعه انواع توپها کذارده اند
و تسخیر آن بزور ممکن نیست و روزی نفر پیاده پنجاه هزار در آن بلکه زیاده

حاصل کمرک آنست و در خارج شهر نیز آبادی بسیار است و طول آن
چنانکه مسموع شده دو فرسخ و عرض نیم فرسخ است و هوای آن
بسیار خوب است و در نهایت لطافت و فصول آن در ایام زمستان
چون اغلب بلاد دکهن است و در تابستان و در بهار تمر هندی و بعضی
درختان چون نارنج و سایر مرکبات در همه وقت الا بندرت قلیله بار
دارند و آب خوردن آن منحصر است بچاه و بیشتر آن شور مزه است
و در بعضی از کودالها نیز آب باران جمع شود و ناچار از آن نیز میخورند
و بمرضی در شتند که بمرض ... مشهور است و در آن بلاد نیز بسیار است مبتلا
میشوند و از خواص دریای اینجاست که مارهای سمی و زهردار از آن بسیار است
و تا حوالی این در دریا مارها و ... پیدا اند که ممبئی قریب است و
شنیده ام که بنوشته خاصه در ایام بارانی که از دریا بجزیره آیند و مردم
اذیت رسانند و رهائی و در دفع آنها تدبیری که کرده اند آنست
که صدف را کوبیده در خانهها و باغها در زیر راهها و جاها بانها فرش
کنند چون بانجا رسد صدفهای شکسته بدن او را مجروح سازند و از
رفتار بازمانند پس مردمان او را هلاک کنند و از او ضایع بسند بند

کثرت مارها در دریا و جزیره

مناره ممبئی

که جماعت انگریز بر در آنجا بنا نهاده‌اند مناره‌ایست که بر بالای آن ساخته
اند و در شب بالای آن چراغها روشن کنند تا ملاحان دزد دریا
چون این را ببینند و دانند که جزیره نزدیک است پس از مکان خود در
شب حرکت نکنند چون در اطراف آن کوهستانی بسیار در زیر آب
است و بغایت خطرناک است و اهالی آن اغلب جماعت آتش‌پرستند
که بفارسی مشهورند و گویند که در ایام خلافت عمر از ایران بجزیره
فرار کرده‌اند تمام چون اهالی آن سفیدپوست و خوش‌صورت و صلاح
با مردم بیگانه وصلت نمیکنند نه دختر میدهند و نه میگیرند و لهذا بیک
طور اوضاع خود باقی مانده‌اند و با هم نهایت اتفاق دارند و اغلب
امورات صاحبان انگریز در تجارت بمعرفت ایشان میشود و نهایت
امین و فریب نخورند و باقی [illegible] نهایت [illegible] خود را از اولاد
کیان دانند و کتابی که دارند زند و پازند است و استاد زردشت
حکیم را پیغمبر دانند و بنجوم [illegible] بسیار شوق دارند و صاحبان
[illegible] خطیر چون [illegible] کرور [illegible] ایشان بسیار شد و بعد [illegible] را
در آن جزیره و سایر جزایر [illegible] و جزیریست که [illegible] فواید [illegible] کردند و

بلند شود و دو دفعه کم شود و جزر شود چون بصره و غیر آن و در علت آن
حکما را تامل است جمعی از یونانیان و غیرهم را اعتقاد آنست که در
قعر دریا سنگ بسیار است و چون قمر محاذات قعر بحر رسد نور او
در آنجا افتد و شعاع آن بدان سنگها رسد و از آنجا بتراجع
منعکس گردد آب را تسخین کند و چون گرم و لطیف گردد و متخلخل شود
پس مکانی از باد بتر از اول خواهد و لهذا مد شود و آب از محل خود
باطراف بالا رود و در آن وقت آب رود و خانه‌ها که از اطراف
بدریا میریزند متراجع شوند چنانکه در بصره و کلکته و امثال آن نهایت
و چون قمر غروب کند طغیان آن ساکن شود و بحالت اولی برگردد
و رود و خانه‌ها باز جاری شوند و لهذا جزر شود و جماعت با کمال و غیرهم
را اذعان آنست که هر کره که از کره دیگر اعظم باشد چون محاذات
مرکز یکدیگر رسند کره اعظم اصغر را بطرف خود کشد و کره قمر اعظم
از کره آب است پس هر گاه قمر محاذات کره آب شد از آب [illegible] کشد
و آب باید قبه بلند شود و از اطراف آن زمین خالی ماند و این است
حالت جزر و چون از محاذی گذشت قبه آن فرو ریزد و انهار متراجع

کردند و اینست حالت مد و من میگویم که رای ناخدایان در تحویل دادن
بحصول غلیان دریا بسبب قمر خلاف محسوس است زیرا که در
نور قمر برودت است چنانکه در نشستن در ماهتاب در فصل تابستان
معلوم میشود و علاوه بر آن میگوئیم که بالبدیهه حرارت آفتاب
زیاده از آنست پس چرا در عین شدت گرما مد نمیشود پس قول
ثانی اقربست اگر ثابت شود که کره ماه از آب بزرگتر است
و اصحاب ریاضی را در آن خلافست و العلم عند الله و در
کلکته در اوایل و اواسط و اواخر ماه مد شده بود بحدی که شنیده ام
که اکثر جهازات را غلطانیده است و در فصل زمستان بالنسبه
بایام باران و تابستان کمتر است گویا علت آنست که چون دریا
در سمت جنوب کلکته واقع شده است و در این اوقات هوای
جنوبی زیاده از اوقات دیگر در آنجا البته میوزد پس
مد را اعانت نماید و لهذا آن شدت آید و الله اعلم و فرمان
فرمای آن جزیره لود کورنر ولیکن بهادر شنیده ام که نیکو اخلاق و
حکیم مشرب است و اهالی آن جزیره از او نهایت رضامندی داشتند

ماهتاب

سبب شدت مد در کلکته

چون

احوال مهدی علیخان و فرزندان
حاکم عظیم آباد بوده و اولاد او

چون چند روز بود که وارد شده بودم از احوال من مطلع شد
بواسطه عالیجناب آقا سید نقی سابق الذکر خواهش کرد که ترکه مرحوم
مهدی علیخان خراسانی که چند وقت حاکم عظیم آباد از حدود بنارس
بود و از جانب انگریزیه بعنوان سفارت بدربار گیتی مدار پادشاه
جمجاه عالم پناه ظل الله رفته بود فیمابین ورثه او که دو پسر یکی محمد
حسین خان و دیگری میرزا محمد خان و والده محمد حسین خان باشند
تقسیم کنم اجزا نوشتم و بحضورش بردند بر آن عمل کرد و علت آن
این بود که مهدی علیخان در ایام وفات میرزا محمد خان را که
فرزند کوچک او بود و بسیار عزیز و از بطن متعه بود بگورنر مذکور
سپرده بود و چون در این حدود احکام تمام بر مذهب ابی حنیفه
جاری میشود و موافق ضابطه اهل سنت با ولد متعه میراث
نمیرسد و خاطر او متعلق بآن طفل بود و میخواست که از میراث
پدر بهره ور شده باشد گفت که ایشان شیعه اند و باید بطور شیعه
تقسیم میراث فیمابین ایشان شود و کسی از علمای شیعه در اینجا نبود
چون مطلع بر احوال من شد در این باب از من استفسار نمود و

و بحکم من عمل کرد و نعش مهدی علیخان مرحوم را چون خدمت بسیار
بسرکار کمپنی کرده بود و انجا عادت این قاعده است که رعایت حق
خدمت را بسیار منظور دارند بر جهازی از سرکار خود حمل کرده بعتبات
فرستادند در اثنای راه جماعت فرنگیس ان جهاز را بتاراج بردند و جسد او را
در دریا انداختند و اولیای کمپنی بهادر مواجب او را که در هر ماهی پانصد
روپیه بود الی الان بدو فرزند او میدهند و اینها که از فواکه لذیذ
هندست و در سقط و ثمیهای مینا و امثال اینها از بنادر ایران نیز
بهم میرسد در ان جزیره در نهایت امتیاز میشود و جمعی از انجا نیز از
اکثر ممالک هند بقدری که دیده است بهتر است مجملا مدت چهل و پنج روز در ان
جزیره بودم و در یوم پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول بعزم حیدراباد
بر کشتی سوار شدم و به تیولی که دوازده کوسی ان جزیره است رفتم
چند روز بجهت درستی امور سفر توقف کرده روانه شدم و در
اثنای راه بسبب باران و صعوبت طریق بعد کشت بعد از چند روز
وارد بونه که شهر وسیع معتبر باشد جماعت مرهته است شدم و در ان شهر
سابق بر این بسیار اباد بوده بسبب شیوع قحط و غلا کم اعادی

بسیار

ذکر تیولی

ورود به بونه و تاریخ ان

بسیار ویران شده است و نوکو میشد که سابق بر این در زمان حفظ ذرار
روپیه سبزی در ان بمصرف میرسیده است و فرمان فرمای انجا را پیشوا
گویند و جمیع هنود او را بزرگ میدانند و در ان بتخانه ایست که زیاده
از کرور روپیه جواهر و اسباب در ان است و بسیار محترم است و چند
سال است که جماعت انگریزیه در ان شهر نیز دخل پیدا کرده اند و با ایلچی
نوکر ایلچی را انجا با جاه خود در او روده اند و در ان شهر بود عالیشان
معالی مکان میرزا علی اکبر خلف رحمت و غفران پناه حاجی الاف محمد منجم
استر ابادی که در خدمت انگریزیه که صاحب کلان انجا بود بجهت ایلچیان
قیام داشت بملاقات ایشان و ضیافت و رسوم آدمیت را معمول
داشت جوانیست نیکوکردار و خجسته اخلاق و ظرایف و بعد از سه روز
روانه سمت مقصود شدم و در اثنای راه بلاد و اقرای معموره بسیار دیدیم
و از انجمله بود تلچی پور که در ان بتخانه عظیمیست که از کهسار در به خرج ان
شده است و از اطراف عالم هنود بزیارت ان می ایند بتماشای
ان رفتم در عمارت بسیار عالی سنگ را بصورت انسان ساخته زینت
کرده او را پرستش میکنند و از انجمله بود قصبه امن اباد که قریب حیدراباد

ذکر میرزا علی اکبر

ذکر تلچی پور

ورود به حیدر آباد دکن

و معدن فولاد بسیار خوب در نواح اوست و از انجا با جران و ساير اطراف
می برند اکثر اهالی ان اهل سنت و جماعتند لهذا چند روز که در انجا بودم
تقیه میکردم و باین سبب علما و اغره انجا در نهایت شرف احترام منظور
میداشتند بهر حال منزل بمنزل میرفتم و در قریه و قصبه که خوب بود مکرر دو
و چهار روز توقف میکردم **فصل ۷** بعد انقضای چهار روز در روز دهم شهر
جمادی الاول وارد بلدۀ فرخندۀ حیدر اباد شدم چون عالیجاه معلی جایگاه
رضوان آرامگاه میر ابو القاسم خان بهادر مخاطب بمیر عالم خلف مرحوم
سید رضی بن الفاضل الکامل السید نور الدین بن السید الجلیل والفاضل
النبیل السید نعمت الله الجزایری قدس سرهم که مختار کل کار نواب سکندر جاه
فولاد جنگ خلف نواب نظام علیخان بهادر و حاکم ان بلده بود مطلع شد
عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان علی بیگخان کرمانی را که بزرگ جماعت
قزلباشیه و در خدمتش نهایت محترم و معزز بود با جمعی باستقبال فرستاد
ایشانرا باه مذکور وارد شهر شده در باغ خانه بود منزل کردم و در روز دوم
از ورود اعیان و بزرگان چون رحمت و غفران پناه میر عبد اللطیف خان
شوشتری که پسر عم میر موصوف و نهایت معزز و محترم و مقتدر بود بدیدن ملاقات

آمدند

ملاقات با میر عالم بهادر

آمدند و در روز سیوم باز میر صاحب مرحوم از جانب میر عالم بملاقات آمده
معذرت خواست که بسبب مرض جذام قادر بر حرکت و سوار شدن نیست
و بدربار صاحب کار بعد از مدتی که میرود در نهایت صعوبت میکشد و اهتد
خواهش نموده که تو بملاقات رفته باشی قبول کردم و از منزل خود
او را بخانه میر صاحب موصوف رفتم و در انجا حسام الملک عباس
قلیخان بهادر نظام یار جنگ که پسر خاله میر عالم است از جانب او
باستقبال آمده و باتفاق روانه شدیم چون داخل خانه میر عالم شدیم
میر صاحب با جمعی از اعیان تا وسط حصار استقبال کردند چون بکنار
فرش رسیدم دو کس زیر بغل میر عالم را گرفته باستقبال او در رفتند
چون دیدمش ایه شریفه تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر انک
علی کل شیء قدیر بخاطر رسید زیرا که مرض جذام تمام اعضای او را
فرو گرفته و صورت چشم و دهن و دماغ او را متغیر ساخته بود اگر
چه در اخبار حکم بفرار از مجذوم رسیده است ولیکن لاعلاج با هم
دست و بغل شدم و در پهلوی یکدیگر نشستیم بعد از طی رسوم متعارفه
بنا کردن قلوه مبارک که بلدی معلی را از و خواهش کردم در اول امر فرمود

کو قضا دیل کو ابر اسبابی که در سر کار حضرت فردخته بمعرف برسانند
انها را عذر خود کردم در جواز توقیف سخن کرد و بالاخره بحمد الله کلام
و صحبت طرایقه مجتهدین سخن رسید هرجا را ثابت کردم و پایه بلند اجتهاد
را بر ملاء اعلا رسانیدم چنانکه در جواب سایل در کهن مذکور است نهایت
خوش شد قبول کرد و وعده نمود و بحمد الله وفا فرمود این افضل و
اعظم فواید این سفر بود که چنین امر عظیمی که باعث اطمینان چندین هزار
کس از مومنین و مقلدین دین و مجاور دین است بواسطه این فقیر بعمل
آمد و حق جل شانه علیم است که عمده علت غائیه حرکت کردن من از عتبات
عالیات نیز همین بود الحمد لله و الشکر که حضرت قادر متعال فقیر را
پابوس نصر مود بلکه علاوه بران قلعه مبارکه نجف اشرف نجف بهجت
اثر جون حبشا را امکان تعمیر شد پس بعد از صرف قهوه و قلیان رخصت
شده بمنزل خود رفتم و تا در این هجوم نهایت اعزاز درباره میفرمود
دیر صاحب فضل و کمال و عظمت و جلال بود و از افضال حضرت
ملک متعال در اواخر عمر کوی بردن و نیکنامی از همگنان خود در ربود
و بسبب حسن خدمات و نوازشات سلوک با مترددین و منابر ان قلعه

مبارکه

تاریخ وفات عالیجاه

مبارکه مشهور آفاق گردید و در مرشدآباد خبر رسید که در شب بیستم ماه
شوال المکرم سنه ۱۲۲۳ یکهزار و دو صد و بیست و سه از این دار فانی بسرای جاودانی
ارتحال نمود دل حزین و خاطر جمیع مومنین از استماع این خبر وحشت اثر بسیار
افسرده شد تغمده الله بغفرانه چون مدتی در آن شهر توقف شده اجمالی

مجمل از احوال حیدرآباد

از احوال آنجا و اطوار اهالی آن نگارش مینود بدانکه حیدرآباد و اکثر
بلاد دکهن نظر بقرب آنها بخط استوا هوای باعتدال دارند طول ایام
و لیالی در جوزا و قوس سیزده ساعت میرسد و در ایام زمستانی
باتش و در حوت پنبه دار و پشمینه و در تابستانی بسرداب و نحوه بر
احتیاج نمیشود و قریب بآنست که هشت فصل دران باشد اگرچه تغیر
فصل و تمیز موسم در تمام این کشور دشوار است بسبب اختلاف
هوا و لکن در دکهن تمیز بین الفصلین از اماکن دیگر واضح تر است
و در آنجا بلکه در تمام هند وقتی را ندیدم که زمین و درختان سبز نباشند
خصوص نارنج و انواع مرکبات که در درختان آنها همیشه میوه رسیده
و نیم رس و شکوفه موجود است و در دکهن آبهای جاری شیرین بسیار است
و بعضی از سلاطین قطب شاهیه و راجایان در کوهها البته آب انبارهای

زراعات

احوال نظام علیخان بهادر و منصب نظامت حیدرآباد

عظیم ساخته اند و از هر یک در تمام سال آب روان جاری است
و در تابستان زراعات را از آب باران و در موسم دیگر از همان
آب انبارها بعمل آرند و طول و عرض شهر حیدرآباد نیم فرسخ در نیم فرسخ
تمام معمور و آباد و بازارها و کوچه های پاکیزه بارونق واقع است و در خارج
شهر زیاده از داخل آبادی است و غلات و روغن و سایر ضروریات
نظر بکثرت مردم در نهایت گرانی است ولیکن حسن صورت مردان
و زنان وفور تمام دارد در بلاد دیگر آن وفور بنظر نرسیده است و سابق
بر این وقت فرمان فرمای آن حدود بود نواب نظام علیخان بهادر ولد نظام
آصف جاه وزیر محمد شاه بابری در ایامیکه پادشاه قهار نادر شاه افشار
بهندوستان آمده بود بالنسبه با و نظر لطف و مرحمت مبذول داشته است و از
احفاد خواجه عبید الله احرار و در علو خاندان از غایت اشتهار مستغنی
از اظهار است و در بد و امر رئیس بود با عدل و داد فرمان فرمای
بود خجسته نهاد چون مرض فالج العلاوه کبر سن بر فراجش عارض
شد از نظم ریاست عاجز گردید امور را بکارکنان خود گذاشت
و چنانکه سبق ذکر یافت اغلب امراء و اعاظم آن ملک هر یک در پی خرابی

تنگ کار

تنگ کار دیگر است حتی برادر نمیتوانند برادر خود را در آسایش و
راحت ببینند و همیشه بنظر بخیلی و اتی که دارند از یکدیگر خائفند لهذا
مشیر الملک که مختار امور سرکار او بود چنین بخاطر خود رسانید که باید
معینی از خارج بجهت خود داشته باشم که در وقت کار بکار آید از اتفاقات
الهیه یوسف حیدر نایک که حاکم سرنگپتن بود ربطی به سلطان که از نوکران
و چاکران آن سرکار بودند بسر اطاعت مشیر الملک گردن فرود آوردند
و او را چنانکه بایست بخیال خود بر آوردند خوف و اندیشه از این
باعث آن شد که میان نظام علیخان و آن نوکران را بر هم زد و بجدال گوش
می الفت و نفاق را کوبیدند و سر نزاع و جدال را جنبش کردند و چند دفعه
منازعه اتفاق افتاد ظفر عاید مخالف گردید و جماعت فرنگیس
که در آن سرکار ملازم بودند و نظر بقدامت با همه امرا و غیره دوستی و آشنائی
داشتند و اینمعنی نیز بخاطر کار فرمایان بود بالاخره مشورت بعضی از ارکان
دولت خود چنین صلاح دانست که استمداد از جماعت انگریزیه کنند
و ایشان را بجهت رابطه معینی و یاور خود کردانند چون بر این عزم مصمم
شد نظام علیخان فقیر را که خاک پای از خوراسان داد را کشته برای کمک

مصمم

و داد است که خطوط بصاحب کلان کلکته نوشته ازایشان طلب استعانت
کند قبول کرد انگریزان که چون سایر مسخران ممالک هند طالب و جویای این
معنی اند که کسی ایشان را بملک خود راه دهد تا بطلبند آنچه رسد چون این
خبر بایشان رسید امیغی را فال نیک دانسته پیش قدم ساخته بحیدرآباد فرستادند
و در سلک ملازمان اسرکار شدند و جماعت فرنگیس را اخراج کردند و چنانکه
عادت ایشان است مکانی در خارج شهر قریب بقلعه گرفته مکانها از
برای خود و عسکر خود ساختند و در این اوقات حیدر فوت شد و نزاع با خلف
و جانشین او ټیپو سلطان قرار گرفت لهذا دو دفعه بجنگ او رفتند و در این
دو دفعه بجهت بعضی از مصالح صلح کردند و در آن سرکار بداعمال کلیه بهم رسانیدند
تا آنکه در عوض زر مواجب عسکر ملک بسیاری را از آن سرکار گرفتند چون
قوت و شوکت ایشان زیاد شد و بیخ ایشان در هندوستان محکم گردید
باز عزم پیکار بر ټیپو سلطان نمودند پس باتفاق عسکر نظام علیخان سپردار سی
میر عالم سابق الذکر بر سر او رفتند و در این دفعه خلق بسیاری از انگریز و عسکر او
کشته شدند و زیاده از چهل دفعه میدان جنگ آراسته شد و در هر دفعه ظفر
از آن مخالف بود تا آنکه ټیپو از بد ذاتان قزلباشیه که صاحب کار و مختار خانه

ټیپو بود

ټیپو بود نمک بحرامی کرده قلعه را بدست اولاد عسکر انگریز و نظام علیخان داخل
قلعه شدند ټیپو کشته شد و اولاد و عیال او اسیر شدند و آن شخص نمک
بحرام نیز بحمد الله کشته شد و بمراد دل خود رسید جماعت انگریز را اینجا که
عادت و رسم ایشان است که هرگاه دشمن در عین غلبه رحم و مروت بجا آورند نعش
ټیپو را باحترام تمام دفن نمودند و عیال و اولاد او را بعزت و حرمت نگاه
داشتند و در هنگام ملاقات با پسر او با آنکه محنت بسیار در جنگ با ایشان
رسیده بود منتهای توقیر و تعظیم او را منظور کردند و بجهت انتها القدر کفاف
اخراجات ایشان زری مقرر نمودند و آنچه مال و اسباب از آن قلعه بدست
آمد زیاده خود متصرف شدند و بسیاری از ممالک او را نیز خود مالک شدند
و بحیدرآباد واجعت کردند چون چنین شد اخلاص میر عالم با ایشان زیاده
از حد شد و استقلال ایشان نیز بدرجه کمال رسید و حاکم ایلچی بندر حسین علیخان
که اصل و آبا و اواز اهل مازندران بود چون دید که در آخر کار تمام این ملک
عاید سرکار کمپنی بهادر خواهد شد تمام ملک خود را بایشان واداد و در عوض
آن مبلغی را مقرر نمود که هر سال باو و باولاد او نسلا بعد نسل برسانند و همیشه
بر او و در احترام او و اولاد او را منظور داشته باشند و این عهد نامه را که

صفحه مس نوشته از ایشان گرفت و صفحه ملک خود را بایشان داد و ز محال
این جماعت نظر بعهدی که کرده اند با اولاد او که درینوقت کسی بزرگ
انها نواب مبارک الدوله خطاب دارد خوش سلوکی کنند چون اطراف و
نواحی حیدراباد در تحت تصرف ایشان در آمده خوب مستقل شده اند
نظام علیخان در هفتم ربیع الثانی سنه ۱۲۱۹ یکهزار و دو صد و نوزده هجری فوت شد
منیر الملک فرزند اکبر او نواب سکندر جاه فولاد جنگ سابق الذکر را که داماد
او بود بر مسند نشانید و تا منیر الملک در حیات بود باز فی الجمله آثار حکومت
در انجا بود انگریزها از نواب معظم الیه می ترسیدند و او را نیز از انگریزها خوف
میشد و خود در استراحت بود بعد از یکسال او نیز فوت شد و حسب الحکم
جماعت انگریز میر عالم بهادر سابق الذکر که با ایشان نهایت دوستی و اتحاد
داشت صاحب کار مختار خانه فولاد جنگ گردید و باین سبب نیز قوت
ایشان مضاعف شد با هر کس که حاکم سر منازعه بر میدارد ایشان حمایت
او میکنند و مانع میشوند و اگر ایشان از کسی منحرف گردند قوه و شوکتی
در ان مشاهده کنند در آن واحد بنیاد او را خراب مینمایند و حاکم نیز
با ایشان موافقت میکنند و مخالفت نمیتوانند کرد و از بیم حشمت که تمام

بزرگان

بزرگان و سرداران ایشان را بالفعل حاکم خود دانسته اند و حاکم اصلی را
چون چوب بیست و دربی میدانند و اگر فی الجمله او را اطاعت میکنند از ان نیز
از خوف انگریزهاست مجملا باین سهولت و آسانی مملکت دکهن را در
اندک مدتی بتصرف خود در آوردند و بظاهر حال برکسی جبر نکرده اند و
ملک کسی را بزور خود نگرفته اند و نزدیکست که حکومت دکهن نیز
مثل بنگاله شود چیزی که باقیست اینست که عدالت انگریزان در حیدرآباد
جاری نشده است و مال خراج ملک فولاد جنگ را گماشتگان او تحصیل می
کنند و با وجود این همه تسلط که انگریزها را حاصل شده است با حاکم نهایت
کوچکی و فروتنی و تملق میکنند و سر رشته رفتار را از دست نداده اند اگر
احیانا اندک کوششی بجنبانند بگوش او میگویند که نواب نظام علیخان مرحوم
را اولاد بسیار است و منحصر در جناب عالی نیست از این سخن عاقبت
احوال خود دریافت کرده آرام میگیرد و ایشان با او خود مشغول میشوند و بر ناظران
مخفی نماند که شرح سوانح و وقایع احوال بعنوان تفصیل از حوصله تحریر بیرون
و آنچه بقلم وقایع نگار تواند آمد اگر در ان مسامحه نشود دفترها بان مشحون
گردد و تعمیر از ان فراغ حاصل نماید و درین یکدمه فرصت مجال آن

ذکر داعیه بزرگان حیدراباد — صحیح

کولبس تنجیر اند بیاری از بسیار و یکی از شهرها از جهت تذکره و تنبیه اولوالابصار درانی
دفتر اقتصار مینماید مطالعه کنندگان نکته نگیرند **داعیه داران فوق الاقتدار**
دران بلده بسیار اند بذکر اسامی شریفه بعضی زینت بخش این اوراق میگردد
از انجمله بود جنت رضوان ارامگاه مرحمت و غفران پناه مرحوم میر عبد اللطیف
خان شوشتری باتی اند کرو برا بامن نهایت دوستی و انس بود و اغلب لیالی
ایام را بمصاحبت و مجالست یاد میگذرانیدیم نواب خجسته گفتار و نیکو
اطوار و ارسیده و بزرگ منش و مبادی اداب بود گاهی اتفاق که در خانه
خود یا در خانه من با من بر مسند مقابل می‌نشیند و با آنکه تمام امرا و بزرگان
احترام و اعزاز او را منظور داشتند و نواب فولاد جنگ را نیز بر رعیه کمال
با او لطف و مهربانی بود فروتنی و کوچکی را از دست نداده بود در
تحریر و تقریر نیز سلیقه تمام داشت و در بدیه و املای انجا از مراتب علیه
نیز تحصیل کرده بود در روز یکشنبه پنجم ماه ذی قعده [illegible]
دست ... هنگام غروب افتاب دران بلده برحمت ایزدی پیوست و
خاص و عام از فوتش بر دل دوستان نشست اعزه و اعیان بر جنازه اش حاضر
شدند و بادستگاه تمام تشییع کرده در دایره میر مدفون کردند تغمده الله

ذکر میر عبد اللطیف خان شوشتری و فوت شدن او

بغفرانه

ذکر قبرستان حیدراباد جایبرده بزرگ

بغفرانه و در تمام حدود هندوستان چون دایره میر قبرستانی نیست
چنانکه شنیده ام سید بزرگ جلیل الشان مقتدری در سنوات سابقه
خاک پاک بسیار از کربلای معلی بر جهازات حمل کرده بحیدراباد برده
و قطعه زمینی را بقدر هفتاد قدم در هفتاد قدم تقریبا خریده صحن
بالای آن را برداشته از ان خاک پاک مفروش کرده و برا و احاطه از
اجر و سنگ محکم ساخته و غسال خانه منقحی نیز برو او بنا کرده است و
کنیزان و غلامان بسیار خریده احکام اموات را بایشان تعلیم کرده بجهت
متوجه شدن اموات مومنین وقف کرده و از برای اخراجات ایشان
املاک بسیار نیز معین بوده است و لکن حال ظلمه املاک را غصب کرده
اند و باقی بر احوال خود باقیند و بجز شیعه اثنا عشری دران از طوایف
دیگر مدفون نمیشود و میر صاحب مرحوم در هنگام رحلت عالیجناب [illegible]
خالصه [illegible] محمد علیخان را که با او یار جانی بود و از قدیم
باهم شریک و رفیق بودند وصی خود نمود وی نیز بسیار کریم النفس و خجسته اطوار
و متواضع است در هنگامی که دران بلده بودم پیوسته انیس و مونس من بود
و در دلجویی من دقیقه از خود بقصور راضی نمیشد و از اتفاقات کران

ذکر [illegible]

بلکه مرض صعبی بر مزاج من عارض شد بحدی که امید زیست نبود اغلب
اطبای آن شهر از اهل تسنن بودند جرأت رجوع بایشان نکردم و بانگریزانی
رجوع کردم مستر جانی نامی از قوم انگریز بود بمعالجه مشغول شد بعد از چهل روز
تقریباً جناب رب العزت شفا عطا فرمود از غرایب امور آنکه مرحوم
میر صاحب موصوف روزی بعیادت من آمده بود در اثنای سخن و ذکر وصایای
خود باو گفتم که هر گاه من فوت شوم جنازه مرا بتعظیم بردارند و خود پیاده
تشییع کنند آن مرحوم در مقام دلجویی من فرمود که من خواهم مرد و شما نخواهید
مرد خاطر شریف جمع دارند پس بعد از چند روز من شفا یافتم و آن مرحوم
مریض شد و بر جهت بزرگی محبت من در توجه بامور او نهایت اتحاد و وداد
را منظور کردم و با آنکه در دکهن از اموات فرار میکنند و اگر اندک
متوجه امراض شد او را مرده تصور میدانند من خود چشم و دهن او را
بستم و جنازه او را از داخل خانه بیرون حمل کردم در هنگام رفتن
برابر قبر چون مسافت بسیار بود امرا و اعیان تکلیف کردند که
بجهت ازدیاد عجز راه رفتن سواره رفته باشم چون قریب سواری
رفتم وصیتی که من باو کرده بودم که بر جنازه من پیاده خواهند رفت بخاطرم

آمد

آمد عبرت کردم و همراه او پیاده رفتم و تا در آن شهر بودم هر شب جمعه
بر قبر او میرفتم و فاتحه میخواندم و با آنکه مقتضای وقت و موافق مصلحت
نبود چون در آن وقت اعادی او نهایت ترقی داشتند طریقه دوستی را
از دست ندادم و چون صفت خوب مرغوب هر ذی هوشی است همین
مرحله باعث ازدیاد محبت ایشان شد و مبلغ کلی از ایشان منتفع شدم
و با وجود این با ایشان مخالطه نکردم و حفظ الغیب آن مرحوم را که با من
تا زیست چون یار وفادار بود مراعات نمودم و حق آنست که آن مرحوم
نقاوه دودمان و زبده و منتخب خاندان و سلسله خود و باعث افتخار ایشان بود
و علاوه بر این چیزیکه در ایام فوتش موجب مزید عبرت من شد
این بود که از مفارقت آن مرحوم دوست و دشمن و خویش و بیگانه همه نالان
و گریان بودند سوای یک شخص که بواسطه آن مرحوم عزت یافته بود و آنچه از جرأت
لاف و گزاف در مجالس و محافل میزد که چگونه میگفت که من در دربار
مرحمت و غفران پناه نواب جعفر خان و علیمراد خان و صادق خان و پادشاه
جمجاه آقا محمد خان قاجار که از حکام ذوی الاقتدار و سلاطین نامدار بودند
یگانه و ممتاز بودم و در ایام اضطرار امرای کبار بمن التجا و پناه می آوردند

[illegible]

احمد لله شرف و آن کسست
که امرحوم نقاوه دودمان
و زبده و منتخب خاندان و سلسله
خود و مایه افتخار ایشان بود

مقام شورش انجمن میکنم تخلف از آن نمیکردند و حاجی ابراهیم وزیر اعظم پادشاه
در مقابل من خود را یکی از ادنی چاکران میدانست و چراغعلیخان حاکم شیراز
بر جنازه کنیزان من پیاده با حاضر میشد و سلیمان پاشا حاکم بغداد چون او را
من از قید صادق خان نجات داده بودم از مخلصین و چاکران من بود
و همچنین ازین قبیل بلند پروازیها میکرد و چیز از قزلباشیه که مطلع بر حقیقت
احوال معبود نظر بپاس خاطر المرحوم تصدیقش میکردند و مراتب دروغگویی
او را ظاهر نمیکردند و با این مراحل بعد از ارتحال او اصلا حقوق او را
بخاطر خود نیاورد و قوز بالا قوز که با مورات معادیه نیز بسیار کم اعتقاد
بود و در باب بهشت و حور و غلمان و جهنم سخنان چند بر سبیل استهزا میگفت
که قابل بیان نیست و باین سبب مضحکه عام و خواص گردیده بود مجملا در
بلاهت و لوازم سفاهت کاملش دیدم اغلب با این فقیر ملاقات میکرد
و طبیعت را نهایت شناسا میدانست و از آن جمله بود عالیجاه شوکت دستگاه
نواب مستطاب **شهریار الدوله بهادر** داماد خجسته نهاد نواب مشیر الملک ارسطو
جاه سابق الذکر و بغایت زاهد و مقدس و بلند همت و نیکو خصال و قلیل
المثال و شهره دوران و یگانه زمان و سپاهی وارسته و کوچک دل است با هم

نواب شهریار الدوله

جاه

جاه خطیر که حضرت باری باو عنایت کرده است با اعلی و ادانی
و زیر دستان بفروتنی و کمال ادب رفتار مینمود و با من مودت
و محبت بکمال داشت و بجهت بعضی از موانع زیاده از یک دو دفعه بار ملاقات
نشد او را بتحقیق مسایل و احادیث مشکله بسیار شایق دیدم و
برادر عالیمقدار والاتبار خجسته کردار نیز دارد که هر یک در اوصاف
حمیده بدرجه کمالند **و از آن جمله بود** عالیجاه عظمت و شوکت دستگاه
نواب کامیاب مقدس القاب **منیر الملک بهادر** داماد فرخنده نهاد
مرحوم میر عالم بهادر سابق الذکر وی بنهایت آرمیده و خجسته فعال
و مظهر الطاف قادر متعال بغایت مدبر و ذی هوش و عالی
فطرت و نیکو همت است بجهت بعضی از موانع زیاده از یک دفعه
بدولتخانه او نرفتم و اغلب اوقات که با وی ملاقات میشد در حضور
میر عالم بهادر بود و با منش محبت تمام بود **و از آن جمله بود** حسام الدوله
نواب عباسقلیخان بهادر **نظام یار جنگ** سابق الذکر خانزاده
میر عالم و برادر خجسته اخلاق و خوش مشرب و ظریف و نیکو طبع
با منش نهایت اخلاص و وداد داشتی و ملاقات بسیار لطف دلکش

نواب منیر الملک

نظام یار جنگ

دراز و دستش کوتاه است و از آنجمله بود عالیجاه حضرت سامی رتبت
والا منزلت خجسته خصلت نواب معلی القاب معین الملک بهادر
دیر پا اولاد امجادش همه نهایت مقدس و صالح و پاک نژاد و نیکو نهاد
و ستوده اطوار اند با منش دوستی تمام بود و در هنگام خروج از حیدر آباد
حسب الاستدعای او به دولت سرایش نقل مکان کردم و سه روز توقف
نمودم و مراسم مهمانداری به عمل آورد و در تشیید روابط وداد دقیقه فرو گذاشت
نکرد و از آنجمله بود عالیشان معلی مکان عمدة الاعیان و نقاوة الخلائق و
فخر الاقران علی بیگ خان صاحب والا مناقب و از اعاظم کرمان است
و در ایام نواب ارسطو جاه سابق الذکر در سلک مقربان بزم حضور در آمده بود
و در وقت حکومت میر عالم بهادر نظر به جوهر ذاتی و کثرت فطانت
و زیرکی وظیفه نیابت و پایگاه طویت در سلک مقربان بزم حضور فیض
گنجور نواب سلطان مالک رقاب سکندر جاه فولاد جنگ سابق الذکر شد
و این دولت و شیر خاص میر عالم بهادر گردید و جمیع کنیز از قزلباشیه که در آن
سرکار نوکر بودند همه در علاقه او شدند و حق این است که با شهر دوستی و
انشهر بان قدرشناسی و توانائی که داشت نهایت خوش سلوک و نیکو رفتار

و فروتن

و فروتن و متواضع و خجسته کردار بود و بگفتن شعر فارسی شوق تمام دارد
و نیکو میگوید با منش از بدو ورود تا اوان خروج در حضور و غیاب
نهایت دوستی و یگانگی و اتحاد بود و در هر امری که باو میگفتم در انجام آن
از خود بقصور راضی نمیشد و مدت دو سه ماه در باغ او منزل داشتم
و از آنجمله بود نواب مقدس القاب اعتصام الدوله بهادر و دیر پا اولاد
امجادش نهایت مقدس و صالح و عابد و زاهد اند همه با من محبت
بحد کمال بود و بخدمت انشاء در سرکار عالی جناب قیام داشت و از آنجمله
بود عالیشان معلی مکان خدابخش بیگ خلف حاجی قربان تبریزی
که در آن بلده بتجارت مشغول و صاحب سرمایه خطیر و بلند همت و در امور
خود نهایت مضبوط بود و در طریقه جوانمردی یکتا و در دوستی و اتحاد
ثابت و بی همتاست با منش مودت و اخلاص بسیار است و در غیاب
و حضور در انجاح خدمات من از خود بقصور راضی نیست و از آنجمله
بود آقا حسن [illegible] که او نیز بتجارت مشغول و نهایت مقدس
و صالح و امین است و در نظر دوست و دشمن اعتبار یکتا دارد و بسبب آزردگی
مهاجرت از آن بلده و رفتن بعتبات عالیات اراده [illegible]

شنیدم که از ان شهر رفته است با انکه نهایت اخلاص بود و ازین قبیل
مقدسین در ان شهر بسیار اند و همه اوقاتی برفاهیت میگذرانند و باعث
بر مرفه بودن خلق خوش رفتاری حکام است که در ان بلد هستند چنانچه ضعیفه
از طایفه قوحش چند ایام مشیر الملک تنفر بیبی او را متهم بعفت حجه
کرده قریب پنجاه لک روپیه از نقد و جواهر و اجناس از او گرفت
و بار جز الالتماس بعضی تمام را باز داشت بدو موقوف نمود و بست زنجیر فیل
بر در خانه او بسته است و قریب سی انضمام ملازمان و چاکران و از دو
هزار روپیه باجرت رقص میکرد اراده کرد که بملاقات من بیاید قبول
نکردم از انمعنی بسیار متعجب شدند زیرا که همه امرا مقدم او را از مغتنمات
میدانستند و بجز حاکم کسی را بنظر نمی آورد و در مجلس میر عالم حاضر که
از امرا اعیان بزرگ شد بود و نهایت محترم بود و از عبادات چیزی که فهمید
نسبت اخلاص بحضرت امیر است بسیار مخفی است که در بعضی امور اختراعات
را زیاده از حد دارد و بکلی بی غیرت دیدم و ال مملو داراتی از زنان
دالهودان و شراب علی‌الدوام بسیار کار میشود و آب درخت خرما و درخت تار هم بشتر
از موضع دیگر بمصرف میرسد و مبلغ کلی بداخل او است و طریق گرفتن

احوال تار و سیندهی

ان است

ان است که بر سر درخت خرما و ثمر تار را زخم میکنند و بر ان موضع کوزه
می بندند تا صبح قدری آب از ان جوشیده داخل کوزه میشود چون گرمی
افتاب باو رسید و جوشش خورد بعینه شراب بلکه بدتر از ان میشود و از
بعضی شنیده ام که در اول صبح پیش از انکه حرارت افتاب باو برسد
چون آب انگور است مسکر نیست و بعضی میگویند که مسکر است و لکن در این
وقت سکر او کمتر است و درین امکنه هر کس ازین فقیر از حکم ان استفسار
کرده است نظر باختلاف مردم در بیان کیفیت ان بتردید جواب
داده ام و حاصل ان است که حرمت ان دایر مدار صفت مسکر است
هر وقت که متصف باین وصف شد حرام است والا حلال است
در ان شهر بود محمد علیخان خلف علی ورداخان ترند که مشیر الملک خفا بکه
سبقت ذکر یافت نظر بدور اندیشی و کثرت خوفی که از بزرگان داشت
همیشه در این فکر بود که اعوان و انصار بسیار از جهت حفظ مقرر نماید
چون محمد علیخان در ایام آصف الدوله مرحوم که فیضش بهر خس و خار
میرسید بحال تباه از سمت لکهنو و بنگاله مراجعت کرده میرزا
کاظم نامی از اهل اصفهان که بسیار صاحب هوش و مدبر بود بجهت

احوال محمد علیخان زرد علی که او سه ادوره در حضر

کذران کار از برای او سامان و دستگاهی چیده روانه سمت دکهن شد
چون قریب بمنیر الملک رسید بتشنیز رفته از رنگها و حیلهای اهل اصفهان
اندیکه را الکارشش بر دارانی که مردم اهل تمام غریب بر وراند خاصه انکه
کسی بعضی از مراتب و دستگاه را خواه راست باشد و خواه دروغ بر خود
بچسبند و علاوه انکه منیر الملک تصور کرد که این را تشخیص خواهم کرد جماعت
قزلباشیه را بدو راه جمع خواهم نمود و در این وقت اگر تمام دکهن پر از
دشمن شود معارضه با من نمیتوانند کرد پس باین علل و اسباب در
نهایت اعزاز و احترام او را طلبیده با نواب مستطاب عظمت ماب
نظام علیخان ملاقات داد چون مختار کل امور بود صبیه مرضیه نواب
معظم الیه را که با نواب فریدون جاه در بطن متحد است با او منسوب
کرد و ماهی هزار روپیه مواجب بجهت او و چهار روپیه مواجب بجهت
متوسلان او مانند برادران و غیرهم مقرر نمود و تا حد امکان در ترقی
دادن و بدرجه رسانیدن او کوتاهی نکرد و جماعت قزلباشیه را با آنکه
او حکم نمود چون لاعلاج بودند چیزی در گردش مجتمع شدند و لکن چون
ان بیچاره حالت رهاکم دیده بود و ظرفیه نداشت در بیدار و بیکار از

خولستان

خولستان خود را که باباخان نام داشت و بسیار شجاع و دلاور بود از خوف
انکه مبادا ترقی کند و با او مقابله نماید بخدعه و فریب کشت اگرچه بر
مزاج منیر الملک بسیار گرانی آمد و دانست که لیاقت ان مطلب را که
در نظر او است ندارد مقدمه اجتماع قزلباشیه را موقوف کرد و چون
خود بلندش کرده بود اندکی ش را عار داشت و ناچار در حد اوسط
نگاهش داشت بعد از چند مدت میرزا کاظم را که باعث و بانی او را
بود و بتقیع زبان امرا و ملا بر مردم مشتبه ساخته بود از پیش خود اخراج
نمود و شروع به بدسلوکی با جماعت قزلباشیه کرده چو شیره شود
مرد سالار و زکات همه ان کنند کش نباید بکار د در این وقت از نظر
خلایق نهایت پست شد و لیکن بپاس حرمت صبیه نواب معظم الیه
بجهت او مقرر شده بود با او میرسانیدند و در ایام میر عالم بهادر رسیدم
که در خصوص احد مقرری چه از کارکنان سرکار داشت و خفت بسیار
با و میرسید و جز یک از باو دادها میرزا کاظم مذکور نجات ش مانده است
ذکر کیفیت تسخیر ملک ایران است و چندیان فقیر در بیدار ان بی حلم
دلیل برز یک ادمید و شنیدند و رفته رفته بکنه احوالش مطلع شدند و دانستند که

در پس اینه طوطی صفتش داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو میگوید
هندار رفت و البدیخانه اش را موقوف کردند بلکه از مردمان فرود بر
نیز کسی بملاقاتش نمیرفت و بزبان حال میگفتند ۝ کرم کم ما چو بگیند
تن انشکل مارش کو زهر بهر دشمن دکو مهره بهر دوست ۝ چون این فقیر
وارد شد اغلب اوقات ضیافت میفرستاد و احوال او را مکرر می
شنیدم در اواخر کار چون کار من سیاحت و در یافت احوال هر ملک
و دیدن عجایبات است یک شب بخانه اش رفتم و را مانند دیوانه تصور
کرده صحبت ایران و کیفیت تسخیر اصفهان اورد دلم بر احوالش سوخت
اندک نصیحتش کردم و گفتم ۝ جائیکه عقاب پر بریزد ۝ از پشه لاغری چه خیزد
کوشه عافیتی را که جناب باری تعالی قسمت شما کرده است غنیمت شمارید
و بعبادت و طاعت مشغول باشید و ایام سابقه را فراموش کنید سجدات شکر
الهی را بجا آورید و من بعد از تمیق کلمات در حضور و اتفاق بر حقیقت
کار بر زبان جاری نفرمائید ۝ و نیز در آن شهر بود عبدالله خان برادر کوچک او
که با نواده دختر نواب معظم الیه منسوب شده بود و در ماهی پانصد روپیه
باو میرسید اکبر او نیز جوانیست کم تجربه ولکن احوال سابقه خود را فراموش

نکرده

عبدالله خان

نکرده و خبر الفقر سیاده قرار و سبک روح واقع شده است و اغلب فیمابین
ایشان منازعه بود و در خدمتش برادر کوچک بلا میرزا ابن اسلام آبادی
که ناسش در ینوقت بخانه اش ملازم بود و برحمت ایزدی پیوست ۝ و از
جمله نیکان و اخیار و بزرگان ایران آن دیار بودند اولاد امجاد مرحمت
و غفران پناه سید احمد علیخان مازندرانی که روزگار برایشان بغربت میگذرانیدند
و در سلک مقربان و کارداران سرکار جناب ایالت بودند حسب الحکم ایشان
سه چهار ماه در خانه ایشان مقام داشتم در شرایط مهربانی و اخلاص از خود
تقصیر روا نداشتند و اغلب اوقات انیس و جلیس من بودند و
مختصر نافع و البقیه اینی مالک الملک نزد من منجو انند طبع سلیم و ذهن مستقیم دارند
و در آن اوقات عالیجناب فضیلت مآب مقدس کامل و عالم عامل فیاض
علیخان که منسوب بان شیخ الملک است در اغلب لیالی بجهت تحقیق مسائل و مصاحبت
نزد من می‌آمد و همیشه خاطر حزین را از طرایف و ظرایف کلمات پسندیده
خوش میداشت و بر اصحاب طبع عالی و فکر مستقیم و طالب راه نجات و سالک
مسالک احتیاط و نهایت کوچک دل و متواضع و زاهد و متقی دیدم ۝ و در آن
شهر نعل باره هست که بزعم اهالی آنجا نعل ذوالجناح است از ابر تخته نصب کرده

اولاد سید احمد علیخان مازندرانی

فیاض علیخان

ذکر نعل باره

نصب کرده اند

اند و نعل حضرتش گویند در شب تاسوعا تجلی تمام و عظمتی مالاکلام انرا بیرون
آورند و بعد از آن خود بر در گشته بخانه خاله اش برند و بقدر سه چهار لک آدم
از اعلی و ادانی با مشعل بسیار همراه او تا بخانه بروند و او را در حجره که از نظر
تا فردا پنهان کنند و مردم بر اطراف حجره منتظر خبر بیداری او از خواب او
نشینند و گویند که هر کس نشنود از بدکاران است لاجرم همه میشنوند و هر کس
بوضعی بیان کند یکی گوید که مثل خواب بیدار شدن او را زدند و دیگری مثل
خواب فیل گوید و دیگری مثل خواب آدم گوید و بعد از لحظه که از خواب
بیدار شد بمکانی که دارد در بیگر و اندکش عجیب تر است که در پای یک دو
نعل نیز آب و مردم بعظمت تمام اطفال او را با اطراف میبرند و حقا است
که صد و ازین امور از این مردم از حسن اعتقاد ایشان بحضرت ائمه اطهار
است چنانکه در حدود هند کوهستانی در بلاد و قریه‌ها سوای آنکه مرقومش
مردمان دیده ام زیاده از صد موضع نظر الله است که قبه و بارگاهی ساخته
اند و در آنجا صندوقی گذاشته اند و میگویند که از موی ریش مبارک
حضرت رسول صلعم چیزی در آنست و آن را طواف و احترام میکنند و آن
معجزاتست و چیزیکه بیان میکنند آنست که هرگاه آب بآن میرسد حرکت می

کند

کند و آنچه من فهمیده ام و اغلب دوا با بانی این ملک نیز در دست اند آنست
که این رشته گیاهی است که این خاصیت دارد که برسیدن آب متحرک
میشود و از اثر و ادراکی نباشد و شاید این معنی است که در مدینه مشرفه
و آن حدود که آنحضرت تشریف داشتند و حدود ایران با آنکه بعضی از
حضرات ائمه اطهار بانجا تشریف برده اند یکمو نزد کسی نیست و در
اطراف هند باین کثرت شیوع شده است که در هر کوچه و بازار و قریه
و دیار از آن بسیار است و در بعضی از اخبار وارد است که یک موی از
ریش مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه رض بود که
معلوم نیست که چه شد و آثار قدم شریف نیز در این بلاد بسیار است
و حقیقت آن نیز معلوم نیست و طرفه تر آنست که مسلمانان و هنود در
ایام عشره محرم صورت ضرایح مقدسه را از چوب و کاغذ میسازند
در نزد آنها سجده روند و طلب حوایج کنند و بعد از انقضای عشره
آنها را بدستگاه تمام بردوش بخارج شهر برند و در آب غرق کنند و یا
در جای معینی که او را کربلا نامیده اند دفن مینمایند و در سمت [illegible]
مردمان صورت خود را تبدیل کنند و در پوست حیوانات روند و

حرکات غریبه کنند و در غیر ایام عشره اگر مبلغ خطیری بایشان دهند جهانی
افعال از ایشان صادر نخواهد شد و در روز عاشورا کودکی را در تخته بر
خانه ها می کنند و اجزا از هیمه پر کرده آتش می زنند و با علم بدور او می گردند و
قور بر سر او نیز می زنند و بعد از ان کودک را از ان خاک بر کنند و این علامت
تمام شدن ایام مصیبت است و میگویند که این شبیه خندقی است که بر در
خیمه گاه روز عاشورا در کربلا بر سبیل تعجیل سر در شهیدان کنده بودند و در
قرب حیدرآباد کوهی است که او را کوه مولا میگویند و مدعی اند که
حضرت امیر علیه السلام در انجا تشریف آورده اند و هر روز جمعه است
که در انجا اجتماع صغیر و کبیر می‌شود و زنان برقص و انواع طرب مشغول می‌شوند
و عظیم اعتقاد بان دارند و در داخل شهر مسجدی است که بطول و وسعت معظم
یکی از سلاطین قطب شاهیه بنا کرده است و بمکه مسجد موسوم است و در السنه
افواه مشهور است که در اول بنای او پادشاه که ظاهرا سلطان عبدالله باشد
حکم کرده بود که کسیکه از اول تکلیف تا بحال نماز تهجد از او فوت
نشده است اول سنگ بنای مسجد را بگذارد از علما و فضلا مثل شیخ محمد
بن خاتون و سید علیخان حجازی و مومنین بسیار در ان عصر از اطراف

کوه مولا

مکه مسجد

در ان شهر مجتمع بودند و کسی متصف بان وصف نبود و سقف بر گذاشتن
سنگ نکرد پس پادشاه خود سنگ بر داشته گفت خداوندا تو میدانی
که از اول امر تا بحال نماز تهجد از من فوت نشده است و سنگ را بر زمین
بنا نمود و بعد از ان بنا بان شروع در ان کردند و حق انست که بان خوبی
و امتیاز و شکوه مسجدی ندیده ام و در این اوقات احوال او ان که
بر دور او که شبیه مسجد الحرام ساخته اند سلاح خانه است و کوسفند
در انجا ذبح می کنند و فضلات بسیار بر دور او و اطراف او هست و نظام
علیخان و والده او را بر بالای سکوی متصل بمسجد به تشکلات تمام در زینت
بسیار از سنگ مرمر مدفون نموده اند سبحان الذی یغیر و لا یتغیر
در امور اینها اصل انفعالی وقعی ندارند و در خبر که شهر محرم است
اینقدر مساعی می کنند و در این ایام مساجد اغلب اهالی این ملک را
خیلی دیده ام که در خرابات مثل اسبابی روز عاشورا و علم و منبر
و شبیه ضریح مقدسه را زیارت کرده و با غسل و داخل تعزیه خانه
و بنشین منبر و ضریح نرفتن و قلیانی در مسجد و تعزیه خانه کشیدن و خاک
پاک را در جیب و بغل گذاشتن و تسبیح سیاه در دست داشتن

در روز دوشنبه از خانه بیرون نمی آیند و امثال اینها بسیار رفت و تجسس و
تفحص میکنند و همین اشخاص اغلب آنست که نماز نمی کنند و روزه نمی گیرند
و مطلقا از فروع احکام خبر ندارند و اگر کسی در امورات مذکوره
مسامحه کند او را فاسق و بیدین میدانند * وامانده ز اصل کار رو
بفروع * کم معتقد شد از بسیار تشرع **فصل** در آن بلده بودم که عالیجاه
معلی جایگاه موتمن الدوله مقرب الخاقان محقق روشن ضمیر محمد نبی خان
دام عزه بعنوان سفارت از حضور پر نور خدیو زمان پادشاه
جمجاه عالم پناه باتفاق عالیجناب معلی القاب سلاله الاطباء میرزا
محمد حسین خلف رحمت و غفران پناه میرزا مهدی شهید مشهدی و عالیجاه حضر
رفعت نشان سید حسن خلف مرحوم سید عبدالله عطار در ماه رجب المرجب سنه
یکهزار و دویست و بیست هجری وارد جزیره ممبئی شدند مجملا از علت مبادرت براه و رسم
سفارت میان انگریز و ایران و حضرت ظل الله چنانکه از معتمدین شنیدیم
آن بود که جماعت انگلیسیه که مال اندیش و دوربین و عاقبت
بین اند و علاج واقعه را پیش از وقوع می کنند تفکر نمودند که باید نوعی نمود
که حکام افاغنه کابل و قندهار تسخیر ممالک هندوستان و متعرض نشدن

الخذه

تاریخ ورود مقرب الخاقان محمد نبی خان ایلچی ایران
بجزیره ممبئی و علت آمدن او و راه و رسم
سفارت میان انگریز و ایران

الخذه لهذا در پیرامون خاطر خود بنا در هند جهانبانی بر انی بسیار بر سر
این مملکت می آیند و خرابی باین کشور از آن افغان میرسیده است پس
گورنر کمپنی حاکم جزیره ممبئی در اوایل او میرزا مهدی علیخان خراسانی را که
مدتها در حدود هندوستان حاکم غازیپور بود با او نهایت توسل داشت
با انواع تکلفات از نفایس چین و فرنگ و هندوستان بپایه سریر سلطنت
در دار السلطنه طهران فرستاد که اطوار و احوال اهالی دربار گیتی
مدار دریافت کرده اولیای سرکار کمپنی را از آن اطلاع داد کاری بهبود خیال
کرده مراجعت نمود چون فی الجمله بر احوال آنجا مطلع شدند منشی خاص
پادشاه انگلستان گورنر جنرل لارد ولزلی بهادر که فرمانفرمای بنگاله و تمام
کشور هند بود و در کلکته که مقر ریاست آنانست قرار داشت مستر مالکم
بهادر را با مستر پاسترنگی و چند کس دیگر از اعزه صاحبان انگلیس بدرگاه
خلائق پناه حضور معدلت گنجور ظل اللهی کرد و مطالب چند از کار فرمایان
آن دولت جاوید عالیه مستدعا و درخواست نمود و از آنجمله بود که
زمان شاه ابدالی بانی نحویکه هرگاه اراده عزیمت صوب هند کند یکی از ملازمان
حاکم شود که با عسکر ظفر اثر بسر حد هرات و کابل متوجه شود که در بند نظر

رفتن میرزا مهدی علیخان بایران بعنوان سفارت

رفتن مستر ملکم صاحب بسفارت ایران

مشغول شده هندوستان را بخیال خود بیاورد و پس سفیران با غرور شانی
وارد حدود ایران شدند از حضور سرداران فارس و ضابطان
نواحی و طرق حکم جهان مطاع رسید که ایشان را با عزت و حرمت روانه
دار السلطنه نمایند چون رسیدند بعد از چند روز سرفراز سعادت
ملازمت پایه سریر سلطنت شدند در هنگام ورود بدربار عالم چون
کاهی چنین عظمت و دستگاهی ملاحظه ندیده بودند رعب و هیبت بر دل
ایشان مستولی شده چنانکه بالبت جواب سوال نتوانستند نمود و
حضرت ظل الله را بر احوال ایشان ترحم آمده ایشان را مرخص فرمود و
از بعضی از ثقات شنیدم که میگفت از [illegible] کم پرسیدم که دیدار سلطان
را در ایران بچه وضع مشاهده کردید گفت دربار سلطنت ندیدم بلکه دربار
الوهیت دیدیم و حق این است که درین مرحله حق با ایشان است و مورد
ملامت نیستند که [illegible] و دست از ترنج [illegible] رد او بود که
ملامت کنی زنی را مجملا بعد از چند روز در خلوت ایشان را طلبیده
رعیت را وانکه بدون حکم اصحاب عدالت حکم جهاد نمیشود و موقوف عرض
رسانیدند [illegible] خاطر انور را رفع ملال شد و فرمود که انچه سلطنت نسبت

[illegible] ایشان [illegible]

بس

بس از مراتب و مطالب دیگر استفسار فرموده انچه جناب میرزا ابو الحسن بعرض
رسانیدند و مطالب ایشان مستدعیات خود را معروض داشتند مستجاب
گردید بعد از زمانی [illegible] بعد از ان [illegible] حضرت خان [illegible] شد و در هنگام
رخصت ایشان عذر کردند که اگر جهت سرافرازی پادشاه انگلستان سفیر
نیز از حضور سلطانی تعیین شود شایان است باشد بسیار مناسب است
چون ایشان در رفتن سفرا در سرکار سلاطین [illegible] از مقوله دیده و باز
دیده بود باجابت مقرون گردید و عالیجاه حاجی خلیل خان را که در
سلک تجار قزوین انتظام داشتند از جهت ملاحظه شایستگی و مناسبت
ان با مرسل الیهم با تحف نمایت سرافراز فرمودند و سفیران انگریز روانه
سمت بغداد شدند و چون [illegible] ان جماعت طالب [illegible] ملاقات
با بزرگان و نام آوران و اصحاب معرفت و کمال مشهور در بلده کرمانشاهان
گردیدند [illegible] عذر کردند که [illegible] فقیر [illegible] فیض یاب ملاقات
انجناب شده باشند قبول فرموده و حکم کرد که هر زمان ورود انجناب
جمعی از اهل اسلام حاضر باشند و با ایشان داخل مجلس شوند که تواضع لعل
نماید [illegible] و [illegible] باشند و مسلمانان یکطرف و ایشان طرف

[illegible] ایشان [illegible]

دیگر شنیده که تعظیم ایشان و توقیر اهل اسلام هر قدر باشند چون شنیدند سخن از
هر جا در میان آمد تا آنکه بمذهب رسید ایشان عرض کردند که ما را از دین
و ایشان آنقدر اطلاعی نیست جناب شما و این مطالب را در رساله علحده نوشته
عنایت فرمایند که جواب آن را از ولایت ارسال خواهیم داشت آنجناب
در مدت یک هفته رساله نیکو برای اثبات نبوت خاتم الانبیا بشرح
و بسط تمام نوشتند و آن تقریباً بیست جزو شد و بایشان دادند و تا
بحال جواب آن نرسیده است پس از آن بلده روانه بغداد شدند و در
هر ملک حسب الحکم سلطان ایشان را اعزاز و احترام مینمودند تا آنکه از
راه بصره بمقر ریاست خود رسیدند پس پادشاه جمجاه عالم پناه حکم
حاجی خلیل خان را بادستگاه تمام جاه و جلال بسفارت فرستادند و
روز شنبه هشتم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۷ یکهزار و دو صد و هفده هجری وارد بمبئی شد
گورنر و اعاظم ارکان و تمامی سرداران بعضی تا لب دریا و بعضی تا جهاز
او را بعزت و احترام تمام استقبال کردند و در مقام لایقی مکان و
منزل دادند و روزی چهار هزار روپیه بجهت اخراجات او معین کردند
و از جانب خود جمعی از پیادگان انگریز برای حفاظت و حراست علاوه

اعزاز

اعزاز و احترام بر در خانه او مقرر کردند از اتفاقات بعد از چند
روز میان آن جماعت منتسبه از جانب انگریز و جماعت قزلباشیه که از
ایران همراه او آمده بودند مناقشه اتفاق افتاد و در آنوقت حاجی
خلیل خان را حالت غفلت رو داده بود چون آواز ایشان را
شنید لاعن شعور از خانه بیرون آمد مقارن آمدنش گولی تفنگ که
فیمابین فتنه گیر رد و بدل میشد باو رسید و فی الفور داعی حق را لبیک گفت
انگریزان از وقوع چنین بلیه عظمی بنهایت مضطرب شدند که آیا بموقف
عرض واقفان کعبه حضور سلطانیه این قضیه بچه وضع عرض نمود پس
مجلسها و گفتگوها در بمبئی اعزه و اعیان تجار قزلباشیه و غیرهم مشتمل حقیقت
احوال درست کردند و نعش حاجی خلیل خان را بادستگاه تمام بنجف
اشرف روانه کردند و در آن ارض اقدس در حجره متصل بحجره که
سید ابوالحسن خان بیگلربیگی و مرشد طایفه اسماعیلیه مدفون است و در سمت
دروازه که بمسجد شیخ طوسی میروند مدفون شد و از سرکار کمپنی جمعی از
قرا بر قبر او بجهت تلاوت کلام الله مقرر شدند و بهر از مصاحبان
و اشخاص که همراه او بودند بقدر قابلیت مبلغی دادند و از برای وارثش

او نیز مبلغ خطیری فرستاد و نذران مجتهد را با صاحب مستر منسطیین بالیوز
بصره که در آنجا متوجه خدمات سرکار کمپنی است با تحف و تکلف بسیار
و عریضه مشتمله بر عجز و انکسار و معذرت از این سانحه که روی داده شده بود
و عدم حضور خود بحضور اقدس ارفع اعلا فرستادند و درخواست سنادن
سفر دیگر نمودند مستر منسطیین از راه بندر ابوشهر و شیراز بدار السلطنت رفت
و تحف بسیار گذرانید و در روزی که بحضور رفت از سر تا پا لباس سیاه
پوشید حضرت ظل الله بر احوال او تفقد نموده حکم بتبدیل لباس
فرمود و عالیجاه معلی جایگاه محمد نبی خان سابق الذکر را که عمده تجار
ذوی الاقتدار قزلباشیه بصره بود و با حاجی خلیل خان مرحوم نسبت
خویشی داشت و نهایت صاحب تمکین و وقار و مدبر و فهمیده و عالی
مقام و خجسته کلام و بلند همت و صاحب طینت و مجتنب از انواع مسکرات
بود طلبیده مورد الطاف و عنایات سلطانی فرموده بخدمت سفارت
سرفراز گردانید و در آن وقت تخلص آن عالیجاه حاجب الغیاب سلطانی با
سفیر مقرر شد که با تیری بران قطره بولیس با مستر منسطیین از سمت ایران
روانه بغداد شد و در دار المؤمنین قم و قصبه همدان این فقیر را

باآن عالیجاه ملاقات اتفاق افتاد و سابق بر آن چندان رسم
آشنایی فیما بین نبود فی نهایت خلیق و ادیب و متواضع و کوچک
دل است و با آنکه از بدو امر تا آنوقت بتجارت مشغول بود لیاقت
عالی همت و سخی و صاحب جود و بخشش و بدیدش رشته دوستی و وداد
فیما بین بهمان دو ملاقات نهایت محکم و مضبوط گردید که گویا سالهای
بسیار و قرنهای بیشمار انیس و جلیس یکدیگر بوده ایم مجملا مستر منسطیین
روانه بصره شد و آن عالیجاه بعد از فیض عتبه بوسی حضرات ائمه
اطهار روانه ابوشهر و از آنجا با دستگاه تمام و طمطراق بالا کلام و
خدم و حشم بسیار و کوس و کرنای طلا و منقر عازم کلکته شد در آن
اوقات عالیجناب مقدس القاب میرزا محمد حسین سابق الالقاب
و آقا سید حسن عطار نیز عازم هندوستان بودند برفاقت ایشان
بر جهاز دیگر سوار شده روانه گردیدند قریب بدریای سیلان طوفان
شدیدی اتفاق افتاد و تا یکهفته طول کشید و باعث ضعف از جهازات
رسید چون فی الجمله آرام شد لاعلاج روانه ممبئی شدند و در تاریخ
مذکور واردان جزیره گردیدند اعیان و بزرگان و سرداران آن علیا

جاه بالعلا استقبال کرده در مکانیکه لایق شان او بوده در خارج قلعه منزل
دادند و در مراسم مهمان نوازی دقیقه فرو گذاشت نکردند آن عالیجاه
جاه بسبب عدم موسم کلکته در آن جزیره توقف فرمود و عالیجاه جناب
میرزا سابق الذکر با آقا سید حسن روانه حیدرآباد شدند و در ماه مبارک
رمضان از سنه مذکوره وارد گردیدند من باستقبال ایشان رفتم و در آن
اوقات مزاج میر عبد اللطیف خان مرحوم سابق الاحوال علیل بود
لهذا آنچه لایق شان ایشان از اعزاز و احترام بود بعمل آمد و میر موصوف
با عالیجاه جناب میرزا نهایت دوستی و اختلاص را معمول داشت و با آقا
سید حسن چنانکه دل او میخواست رفتار نکرد و میکفت فرق نکذاشتن
میان خلف جناب میرزا مهدی شهید ثانی و خلف سید عبد الله عطار
از عین حماقت است بالجمله مزاج آقا سید حسن گران آمد با دست آویز
غربت سمت مچهلی بندر عزم نمود من مانع شدم تا آنکه با نچه مقدر او بود
رسید و در ماه ذی قعده الحرام باتفاق حاجی محمد علی تاجر اصفهانی مجاور
کربلای معلی روانه بندر مذکور شدند و جناب میرزا توقف فرمود و از
واقعات ادراک آقا سید حسن تعجب کردم که فوت میر عبد اللطیف خان ...

که قبل از

۱۳۷

که قبل از ورود ایشان مریض بود ناشی از سوء رفتار با او میدانست
و در آن اوقات مرحمت و غفران پناه ملا اسماعیل رشتی که همراه من از
کربلای معلی آمده بود در شب جمعه بیست و چهارم ماه ذی قعده الحرام از سنه مذکوره
برحمت ایزدی پیوست و در دایره میر مذکور مدفون شد و التماس نمود که من وصی
او شده باشم قبول نکردم بس برادر کهتر والاتبار عالیجاه مقدار او را وصی خود نمود
مشروط که او را جمع نموده مشروط که او را جمع نموده فرد ختم و زر او را بمعرفت
عالیشان آقا محمد جعفر خلف مرحوم حاجی اسد الله اصفهانی بنجف اشرف
آنجناب فرستاد و در رسید آن بمهر و خط شریفش در بلده فیض آباد بمن رسید

فصل یوم شنبه ۱۸ سلخ شهر ذی الحجه الحرام من از حیدرآباد بخارج قلعه
در خانه نواب معین الملک سابق الذکر نقل مکان کردم و یوم پنجشنبه چهارم
جناب میرزا محمد حسین تشریف آوردند باتفاق ایشان و جمعی از اعزه قزلباش
روانه مچهلی بندر شدیم بعد از انقضای بیست و سه روز یوم چهارشنبه
بیست و هفتم شهر مذکور وارد بندر مذکور شدیم حضرات نجی زفر ایاب
چون عالیجاه جناب میرزا حسین الدین عالیشان رفیع المکان آقا محمد جعفر خلف
حاجی اسد الله اصفهانی سابق الذکر و آقا اسمعیل خلف حاجی عباد و حاجی

اقای دیپار شتی و اقا مهدی دیپار شتی و جمعی دیگر تفرجگاه تا شکوس راه باستقبال
امدند علیا شان معالی مکان فخر الاقران اقا محمد جعفر سابق الذکر خانه بسیار
علیا بجهت ما کرایه نمود و انچه مقدور بشد از چیزهای و کیلا بدخواه ما جانفشانی
ساخت و در لوازم جوانمردی دقیقه را فرو نگذاشت و عالیشان میرزا حسین
للدی بجهت منکه از جناب میرزا محمد حسین مشغول شد و از عجایب امور در این
بندر چیزی که بنظر ما در آن بود که جماعت فرنگیان که در اینجا مجتمع بودند باهم
بظاهر مشفق دیدیم بخلاف اهالی جزیره ممبئی که همه دشمن خونخوار و در پی شکست
بازار یکدیگر بودند و اقا محمد جعفر مذکور را با آنکه در سلک تجار بود نهایت
سخی و جوانمرد دیدیم مجلس تمام اعیان در دست سی دیقعده که در اینجا
بودیم دقیقه از رسوم و آداب مهمانداری فرو نگذاشتند و در شب و روز زیاده نفع حاضر
بشد بند و بسبب حسن اتفاق و اخلاق ایشان آن بندر نمونه از ایران
شده است روز رحام و ورود نواب مبارک الدوله که با فتح تفرقین مشهور سبقی
ذکر شد بملاقات آمد و برا نهایت خجسته اخلاق و مبادی آداب و
مقدس دیدیم در ماه صفر المظفر بقلعه آن بندر که معروف انگریزان است رفتیم
و آن تفرجگاه یک فرسخ از جائیکه محل سکونت تجار و نواب و سایر ناس است

دور

دور و بر کنار دریا واقع است قلعه ایست نهایت محکم و برای توپهای
بسیار استوار نموده اند و خندق عالی وار و آب از دریا در آن خندق راه
گذاشته اند که هر وقت بخواهند و بالا از آب دریا پر نمایند و اطراف آن
زیاده از ده تیر پرتاب چمن که فرشست صاف و از یک طرف بدریا متصل
است و غراب هرگاه بیاید تا کنار قلعه می تواند رسید و در مسافت بعیده
لنگر می کند و مردم بر کشتیهای کوچک سوار شده بغراب میروند و مال و اسباب
را نیز بواسطه آن کشتیها بر آن حمل مینمایند پس ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۱ یکهزار
و دویست و بیک در آن بندر بودیم که در رسید باد و کشان اهل بیت
از مسلمانان و هند مشغول تعزیه داری شدیم و از خواص اشتهار است که در ایام
عشره کسی را مقدور نیست که در کوچه و بازار سواره عبور نماید و اگر کسی سوار
شد خواه اعلی باشد و خواه ادنی مردمان و اطفال مسلمین [illegible] شوند و [illegible]
ذلیل و از سوار پیاده می کنند فصل یوم پنجشنبه چهارم صفر از سنه مذکوره بباغ
نواب مبارک الدوله سابق الالقاب نقل مکان کردیم تمام اعزه و اعیان
با بانی شایقت نمودند و صبح یوم جمعه باتفاق جناب میرزا و حاجی محمد علی [illegible]
سابق الذکر و حاجی اسمعیل اصفهانی و محمد علی بیک [illegible] و جمعی دیگر روانه سمت

کلکته شدیم محمد علی بیک ورستیا کوال توقف کرده بعد از سه یوم وارد کتک
گردیدیم و در آنجا مقام عالی بود که مجمع قدم رسول الله مشهور بود در آن منزل
کردیم چند حیوان بارکش بقدر احتیاج در آنجا خریدیم و بعد از سه روز بسمت
کلکته روانه شدیم چون موسم بارش بود بسبب کثرت آب در تواریخ و اطراف
قدری بد گذشت ولیکن از فضل الهی در هنگامیکه در راه بودیم بارندگی نمی
شد و چون منزل میکردیم بارش میشد که از آن رودخانهای عظیم جاری میشد و در
اثنای راه قریه و قصبات عظیم دیدیم چون سینا کوال و کنیام و جگن نات بیدو چون
در خواندن ادغام میشود قصبه جگن نات قصبه ایست بسیار بزرگ که در آن
بتی است که نام او جگن نات است جماعت هنود باو زیاده از بتهای دیگر معتقدند
و از اطراف عالم بقدر کرور آدم تقریبا هر سال بزیارت او میایند و میگویند که
خدا او را خلق کرده است در تربیت نظام عالم او را وکیل ساخته است چنانکه شنیده ام
سنگ است تراشیده آدم چهار دست و از دو سطر الحلقه از برای او عمارات عالیه
ساخته اند که زیاده بر پنجاه لک روپیه خرج آنها شده است و در سالی یکبار او را
بعینه بتزیین جای میبرند و در این اوقات بالتدریج جماعت انگریز است
والیان اینجا در سال مبلغی او را باسم خادم از آنجا منتفع میشوند شنیده ام که در آن

احوال جگن نات

نهر

شهر طوایف هنود از یکدیگر و از مسلمانان احتراز نمیکنند چون بمدنی پور
رسیدیم سی نفر کهار با سه سواری که عالیشان محمد نبی خان ایلچی بابلی
الالقاب بجهت راه ما فرستاده بودند چون همراه داشتیم با نهایت خوب
شد و کهاران از قوم خاص است که مثل کهرکهریه و پالکی و غیر آنها از آلات
سواری را که بنی نوکر شد بر دوش خود برسد از بدو بهر مکان خواه قریب و
خواه بعید که این شخص بخواهد میبرند فصل یوم یکشنبه یازدهم ماه ربیع الثانی
از سنه مذکور وارد بندر کلکته شدیم عالیشان معلی مکان آقا ابو الحسن
بهبهانی که معتمد سرکار خان معظم اله و برادر زن او است و عالیجناب حاجی
حیدر خلف مرحوم امیر احمد بندر بیگی و عالیشان آقا محمد فخر الدین سید عبد اللطیف
خان و جمعی دیگر تا آن طرف شط باستقبال آمدند خان معظم اله خانه بجهت جناب
میرزا محمد حسین و من مقرر فرموده بودند جناب میرزا را با نجا منزل کردند
و من در خانه که عالیشان آقا محمد حسب الخواهش من یکماه قبل کرایه کرده
بود منزل نمودم چون از کتک تا کلکته نوشته بودم و انغوز نیز کرایه کرده
بود در این وقت لایق حال خود ندیدیم که او را گذاشته در خانه دیگر مقام
گیرم مدت سه روز در آنجا توقف کردم در پنجاه و هفت روپیه کرایه اخراجات

ورود کلکته

حضرات اعزه بنگاله باستقبال آمدند و جناب میرزا ابوطالب خان مغفور الیه
رفتند دیدن نرفتیم و معذرت خواستیم فی الجمله از احوال آن شهر اینکه گذارش
میشود کلکته بر فرض آن البته در این اوقات معمورترین بنادر بنگاله بلکه
هندوستان و مقر ریاست جماعت انگلیسیه است و قبل ازین بندر بنگاله هوگلی
و چره بندر جهت فارسی بوده است والحال هر دو از رونق افتاده اند و بندر
از جماعت ولندیس است و از انجا جهاز میرود و مکانیکه الحال معموره کلکته واقع
است در اول کولابی پر از آب کثیف و غلیظ بوده و چند خانه از بنی
دستان و فقرا در جوار و قرب او منزل داشتند جماعت انگریز بتعمیر ان
پرداختند و زینت اوان شهر است در غایت شکوه و صفا و عمارات عالیه
و اماکن با فضا و دل فزا بسیار است و ارباب دول از هر فرقه از اطراف
عالم در انجا مجتمع اند و زمین تمامی کوچه و محلات و اسواق و صحن اغلب خانه
ها را بقدر یک قامت تقریبا کنده اند و از آجر و آهک برابر زمین کار کرده ساخته
اند که باران از هر طرف بجداول ریخته بر رود خانه عظیم که متصل شهر است
میرود و در کوچه ها مطلقا گل و کثافت نمیماند و بقدر ششصد زوج گاو
عراده کش از سرکار کمپنی مقرر است که هر روزه علی الصباح کثافات خانها و کوچها را

برعاده

برعاده ها حمل کرده بخارج شهر برده در کودالها میریزند محلات تمام شهر دستان
خراب شده است تا آن بندر را اباد کرده بوده است بر در هر خانه اسم صاحب آن
خانه و کرایه آن و انکه این خانه چندم این کوچه است نوشته است هر که خواهد
از آن قیمت و اسم مالک مطلع و دریافت میکند و محتاج بسوال نیست و بر
هر کوچه نیز نام آن کوچه و اینکه کوچه چندم است نوشته است چون شخص متفحص
خانه کسی باشد اسم محله و کوچه و اینکه خانه او در چندم واقع است دریافت
کرده بدون دلیل و هادی بخانه او میرود و اغلب عمارات سه طبقه
و چهار طبقه بالای هم اند و نهایت بد آب و هوا است و در فصل گرما
و موسم باران انبوه ازان بوفور است چنانکه بدون قبل البته خوابیدن در
شب مشکل است و در روز از انقدر شدت گرمی بقریب میرسد که در چهار فرسخی
ارض اقدس کربلای معلی واقع است و درین باب بسیار شبیه است و رود
خانه های عظیم که در حدود بنگاله و هند است اغلب انها چون گنگا و گهاگره
و گومتی و جمنه و دیگر نیز تمام در قرب کلکته یکجا میشوند و از متصل آن گذشته
داخل دریای شور میشوند و بسبب جزر و مد دریا ثقیل و بد مزه اند اهل انجا
بمصرف شرب کمتر میرسند و مواضع چند ساخته اند چون غدیر که آب

باران در ان مجتمع میشود و از ان تا لب بالا میرسند و چاه های شیرین نیز
بسیارست از آب انهایی آشامند و در تمام حدود هند و دکهن و نیک
گذران مردم خصوص اشخاصی که در کنار شط مقام ندارند بچاه و غدیر آن
است که خود ساخته اند یا خدا ساخته و قلعه این بندر در یکطرف شهر
واقع است و شنیده ام که بوضع هندوستان هیچ در ساخته نشده است که اکثر مردم سکنه
انجا نیز در ان راه گم کنند و دروازه آن تخته است که در شب چون آنرا
بالا کشند حکم دروازه دارد و چون وا کنند و بر روی خندق افتد تخته پل
شود و قلعه آن با زمین یکسان است که از یک تیر پرتاب چیزی از قلعه و
عمارات بنظر نیاید و چون نزدیک روند اندک اندک معلوم شود لهذا
توپ گیر نیست و بر اطراف و بالای قلعه و اندرون آن توپها از حد شمار
افزون گذاشته اند بحدیکه گویا در و دیوار از آن ساخته اند عمارت تمام از توپ
است مع ذلک دایم چند کارخانه توپ سازی در آن هست که تمام ایام بساختن
و ریختن آن مشغول اند و در پای هر توپی باروت و گوله بسیار نهاده اند و
مردمان خیال ایستاده اند چنانکه هر که چند خیال کند که غنیم حاضر است و
مستعد حرب اند و در ان ایوانهای مرتفع بسیار بزرگ ساخته اند و تمام آنها

از پایین

از پایین تا بالا تخته بندی کرده اند بوضعی که بدیوار اتصال ندارد و قرب
به یک تفنگ برانها گذاشته اند بنوعیکه هر کدام سلاح که بخواهند
بردارند و اگر مجموع را بخواهند ملاحظه کنند میسر است و بر سر هر تفنگ چند
نفر معین اند که هر روزه انها صاف کنند و خالی نمایند و باز پر کرده بر جای
خود بگذارند و آب آن قلعه از چاه است و از جزر و مد شط که بخندق
آید و چندین غراب جنگی علی الاتصال در شط مهیا ایستاده است
مجملا اگر از دقیقه کمی نکنند افواج سلم و تور تسخیر آن را اعصار و دهور ایران
استیلا نتوانند یافت و اعراب در زمان صاحب شوکت سلاطین در ان قلعه
قید کنند و در طریقه قید کردن اطوار مختلفه دارند که اینوقت مجال
ذکر آن نیست و بر السن و افواه مشهور است که در اوان که عالمگیر موضع
بجهت بیت النجاره باین جماعت داده بود خندق مانندی بدور آن
کنده بودند چون این خبر بپادشاه رسید حکم کرد که اعراب آنرا پر کنند این
جماعت از بیم و خوف سلطانی بجدی بتعجیل در پر کردن آن نمودند که
رئیس و بزرگ ایشان خاک در کلاه خود پر کرده در آن خندق
میریخت تا آنکه در طرفة العین پر شد و حال تا در ایام دولت سلاطین

و نفاق حکام کار باینجا رسیده است که چنین فلوس و دشکلهای را اهیا و مرتباً ساخته اند
و بخلاف ایام ماضیه بادشاه و حکام سلاطین از خوف ایشان قدرت نیست که
فلوس باخشند قی در ممالک محروسه بازند بلکه عملکرد خود سلاطین راسته نمایند چنین است ایشان
این کوزه است گیر است زبی کیس زنی باید است سبحان الذی لا یغیر و لا یتغیر
مجملاً در آن بندر نه روز اقامت شد اگرچه اعیان و اعزه آنجا دعوت میکردند
ولکن از بدی آب و عفونت و الکرفتنگ هوا و کثرت پشه و کاها و علاوه اوازهای و سس
کو در صبح و مغرب از آن دار الکفر عالمگیر میشد از حسن بر برونان بی ناموس از
قوم ارامنه و هنود و غیرهم که بار دین و مروت نداده و زینت تمام در انواع طرق
بحدی و قور وارند که اجتناب از ایشان میسر نبود دل سلادخت تمام در آن
داد لهذا زیاده نماندم و از آن کشتی معذور شتر الکتیم جناب میرزا محمد حسین
بسبب بعضی از مطالب و مهمات توقف فرمود فصل و سن روز شنبه بیست و چهارم
ماه ربیع الثانی بطر دار انیمیت مرشدآباد شدم جناب میرزا با تمام اعزه فرنساه
و تجار تا لب آب مشایعت کردند پس بزبجره که نوع خاصی از کشتیست بهایت
باتکلف و شکوه است سوار شده روانه مرشدآباد شدم و از ایشان وداع جست
نمودند در اثنای راه در اطراف آن خط قری و قصبه جات عالیه بسیار فره

ورود [illegible] مرشدآباد

صحیح روز اس

بهم نظر آمدند

بهم نظر آمدند بحدیکه بر آن ان معلوم نمیشود که در حضر بسیر و تماشا مشغول است
و یا آنکه در سفر است و حق آنست که در ابتدای حدود بنگاله در رنگ تمام بلادست
چه در خشکی و چه در تری بفاصله نیم فرسخ بلکه کمتر آبادیست و در انحاء راه از
کثرت تردد مسافر غریب محتاج برفیق و دلیل نیست بلکه اغلب راه ها
را از سایر زمین بلند کرده اند بقدریکه فیل و غیره از زور وان بخوبی عبور میتوانند
و در ایام بارش مسافرین از کثرت آب اصلا زحمتی نکشند و آن سلا
سرکهای باشند و شنیده ام که بعضی را علاوه بر این از آجر راهها ساخته اند
مجملا دو فرسخی کلکته قصبه شیورام پور است بشین معجمه مکسوره و یای تحتانیه مجهوله
ساکنه و واو و را و الف و میم ساکنات و پور بزبان فارسی بر وزن حور و
در السن عوام بسیرام پور مشهور است که از بنگاه سلاطین سلف بکماعث
و نیمرک بدال مکسوره و یاء مثناه تحتیه ساکنه و نون ساکنه و میم مضمومه و راو
کاف ساکنتین که قومی از فرانکا شده مرحمت شده است و چون با قوم انگریز
صلح داشتند چنین مقرر بوده است که هر که باینجا فرار کند و قرار گیرد کسی
مزاحم او نشود لهذا دزد خانه و گریزگاه جماعت اوباش و تباه کاران
هر فرقه بود از قوم انگریز یا مسلمانان یا هنود هر کس از هر مکان مالی بردم

قصبه شیورام پور

را منحور و بانجا بناه بردند و خبر از وی گرفتند و او را پناه میدادند دیگر کسی
متعرض او نشد و در این اوقات عهد فیما بین پادشاه ایشان و پادشاه
انگریز شکسته شد و حکومت انجماعت از ان قضیه منتفع گردید و در تصرف
انگریز آمد و مردم بحمد الله از ان مهلکه نجات یافتند آب و هوای انجا بانسبت
بکلکته بهتر است و در نیم فرسخی ان نفر بناگاه چه بود و چیم فارسی واقع است و او
بالنسبه بکلکته و شیورام پور بخوبی آب و هوا مشهور است و در ان جمعی از
قزلباشیه و قوم دیگر عمارات عالیه دارند و بخوشی گذرانیده مشغول اند و در جایی
فرود نیامدم و منزل بمنزل میرفتم تا انکه یوم دوشنبه پنجم شهر ربیع الاول وارد
سعید آباد شدم و ان تقریبا شش فرسخ از مرشد آباد است عالیشان
میرزا ابو الحسن خلف مرحوم حاجی میرزا باقر اصفهانی با جمعی از اعزه دیگر که [illegible]
نزول کرده بودند اسباب سامان مرا در خیمه گذاشته خود بخانه میرزای موصوف رفتم
عالیشان رفیع مکان میرزا ابو الحسن خان خلف مرحوم حاجی میر جعفر اصفهانی که
که داماد رحمت و غفران پناه میرزا داود اصفهانی است در شیلا بار بود جمیل مستطاع
شد تا استقبال آمد فصل پس باتفاق ایشان و جمعی دیگر از اعزه یوم سه شنبه ششم شهر
مذکور وارد ان بلده شده در خانه مومی الیه نزول و اقامه کردم و آقا محمد حسن اصفهانی

ناظر من

تاریخ ورود بمرشد آباد

ناظر من اسباب برای بخانه عالیجاه جناب سلطان الاطباء میرزا اسحق برادر شاه
اسد الله که بانی مرحوم برد و بعد از ادای نماز مغرب و عشا و [illegible]
بمنزل مذکور رفتم دوستان و اعزه که قابلیت در انشهر بملاقات می آمدند
چون خبر ورود من بحضرت مکرمه بیبی بیگم صاحبه حبیبه زوجه جعفر علیخان سابق
الاحوال رسید منشی خود را بجهت پرسش احوال و تبلیغ سلام فرستاد بعد
انقضای شش روز خواهش ملاقات کرد از کیفیت آن تحقیق کردم گفتند
که بدر خانه میروند و در انجا موضعی است می نشینند خواجه سرا بتبلیغ سلام و پیغام
میان بند و عالیجناب آقا سید حسن عطار و سایر مردمان دیگر دیده اند باز هم
باین نوع رفتار کرده اند و میکنند من گفتم که از من امتثال بوقوع نخواهد امد
و تا بحال بدر خانه کسی ننشسته ام و هرگاه با ایشان ملاقات بشود من
در خانه خود نشسته ام خواجه سرا بتبلیغ سلام کنند چون این جواب بایشان رسید
عالیشان رفیع مکان فخر الامثال والاقران زبده خانه دانان نواب میرزا ابو القاسم
خان بهادر معروف بنواب منگلی خلف مرحوم نواب مبارک الدوله پسر خود را
بملاقات فرستاده خواهش ملاقات بلا واسطه نمود باتفاق نواب
معظم الیه در یوم مذکور بملاقات رفتم خود در پس پرده نشسته بلا واسطه

ملاقات با بیبی بیگم

استیجار

نکاح والده محمد حسن در مرشدآباد

سوال و جواب فیما بین اتفاق افتاد بعد از چار یوم متعارفه و بیرالتکلیف ناگوار
حجت الاسلام کردم علم قدرش و ممانعت جماعت اکثر را علاوه خود نموده گفتم
پس با تجبیر از برای خود معین نمایند قبول کردم چون بخانه رجعت کردم مبلغ هزار
روپیه فرستاد که بجهت ترویج و زیارت نمایم علیا حضرت میرزا اسمعیل جان
که نهایت مقدس و صالح و دیندار و صلاح شعار واز اهل لکهنو بود
اجیر کردم و روانه سمت مقصودش نمودم بعد از آن خواهش نمود که چند
توقف کرده باشم بعد از تامل بسیار قبول کردم تمام اخراجات را متحمل شد
پس بجهت تنهایی اراده شد که کسی را نکاح کرده باشم بحکم صاحب اراده دار
که یکی از دختران او را نکاح کنم صلاح خود را در قبول کردن ندانستم و صبیه رضیه
عالیشان معلی مکان سید نصیرالدین حیدر معروف بمیر سید و همشیره زاده
عالیجناب میرزا علی حسین خان را که ذکر ایشان در احوال داقا عبدالباقی
بن العالم الکامل ملا محمد صالح مازندرانی قدس سرهما گذشت حسب الالتماس
ایشان و نظر بنسبت قدیمه که فیما بین بود ترجیح دادم و در ماه جمادی الثانی
از سنه مذکور که یکهزار و دو صد و بیست و یک است نکاح را بصداق مهر شرعی
خود جاری کردم و در شب چهارم زفاف شد چون این خبر در کلکته بنواب

عظمت

بیان احوال بلده مرشدآباد
و اغلبیت والیان آن بنگال

عظمت مآب رسید بسفیر روشن ضمیر سابق الذکر رسید و مراسله مشتمل بر تهنیت
با قطعه تاریخی که خود فرموده لعل الزلال فرستاد قطعه مذکور اینست قطعه
علامی ملت منقبان احمدی کز تو : علوشان طلبه هر کجا که ذی جاهیست :
سپهر را بکف از بهر کنیه آرزو : بحضرت تو بدریوزه هر سحرگاهیست : تو خود
شهنشه ملک فضائلی وز فخر : گدای کوچه فضلت نه جاه چون شاهیست :
زجیش مدرس علم تو طفل اگذرد : بسی مرید چو علامه ای بهر راهیست :
تو ماه فضل و هفت آسمان شریعت جان : نه همچو ماه مقنع که چرخ آن چاهیست :
گران عیار کوه و حور ز حلم ترا : تفی و تیغ که ها بین کوه با کاهیست :
تو خود چه گوهر و هم عقد ساختی باجوئیس : دری که محض نژاد حقیقت عصمتش
تاهیست : ندا ز بخت جوان آمد از پی تاریخ : مرا که مهر خرد بهتر از همه راهیست
خواهیست : سفیر بهتر ازین مصرعی جو میت بگو : قرین مهر تا بین احدی
ماهیست : بذکر مجمل از احوال آن بلده و اهالی آن مفرح قلوب ناظران
میگردد بدانکه بلده مذکوره قبل از استیلای جماعت انگریزیه مقر رایات
حکام ذوی الاقتدار و نامطاف نامداران بنگاله بوده است و از آن حکایات
غریبه از وسعت و آبادی و وفور نعمتها و کثرت اصحاب دول و ارباب

فضل و کمال دران بسامع رسیده است درین زمان از آن امور نام و نشان
باقی نمانده است جمعی فرومایه و تهیدست دران مجتمع و اکثر فی الجمله و تیره
همت اند و درمیان طایفه هنود است و از علم و دانشوری مطلق دران اثری
نیست و اسم نظامت و ریاست آنجا متعلق نواب دلیرجنگ بهادر
خلف مرحوم نواب مبارک الدوله سابق الذکر که کوچک جعفر علیخان است
از بطن بنو بیگم موصوفه اگر بذکر احوال و اوصاف این خاندان من ابتدایه
الی الان بعنوان راستی و درستی بپردازم مستلزم صفحه و سواد است و اکثر حالات
آن کتم خلاف آئین و قبایح اکثر موجب [illegible] حضرت باری
است لهذا از آن مرحله اعماض نموده مجملی از احوال و اطوار بزرگان و اغلب
اهالی آن خاندان بنوعیکه منظر آمده اشاره میشود در آن است که در آن
شهر هرکه را [illegible] در مجلس انس نشسته و [illegible] طرف [illegible] کاسه
[illegible] مشتوق کن [illegible] کثیف و دزد و خائن امین خزائن و [illegible]
وامین دزد و خائن و محبت [illegible] گوش [illegible] ایمان [illegible] و خاموشی
دراز گوشی و مغز [illegible] و دوست نمایه عنقا و فانی کیمیا
مفرب خائنی بعد از [illegible] خلایق [illegible] بومیه قسم دروغ و [illegible]

تشنیع

تشنیع بغیر و فرع و قوال ندیم و نقال حکیم و رفال صاحب حال و طبال و جلال
دربار [illegible] و حاجی موذی و شراب و بنگ موجب عزت و قرب
امیران الذین که [illegible] فاضل مفضول و عالم مجهول و ناصح مجنون و فاسق
[illegible] و [illegible] و محدث مایه افتخارش و ساده پرست
پاک از زوار و قرب صاحب اعتماد و [illegible] زینت محفل و مخنث [illegible]
دل و قلاشی [illegible] نفس و ناصح [illegible] و مسجد [illegible] و خرابات [illegible] مهمان
بلادی [illegible] تضییع [illegible] حلال و حرام [illegible]
جمالی [illegible] ابنیا [illegible] و قران فال نام کلثوم
[illegible] خرابات [illegible] و کعبه [illegible] بنام آورار جانب
زبان [illegible] یار مردان [illegible] تحصیل نمودن [illegible] از
[illegible] کردن و شکستن [illegible] درخوان خوانین و بزرگان
ازمقوله [illegible] نمودن است مجملا آنچه قدما در مذمت [illegible] گفته بودند
همه را در آن شهر معاینه دیدم و گویا که منظور [illegible] بلده است
هر که این شهر را [illegible] احوال مذکوره [illegible] گفته خود
[illegible] کند [illegible] نماید [illegible]

میدانند که موافق آئین وقایع نگاری آنچه نوشته شده است اهم خالی از
اغراق و زیاده گویی است بس در حینی و فتنی بحسب التماس بحکم صاحبه
مذکوره چند ماهی را در آنجا توقف کردم و بیگم موصوفه نیز بر چند از خاندان
نجابت و اصالت نیست که جعفر علیخان او را نکاح داشته بود که بی لکن
فیاض متعال در اواخر عمر ابواب خیر را بر روی او گشوده بجود و سخا و تقوی
از زوار آنجا بدان پیرزنان عالیه شهیر شده بود و بخواندن قرآن شریف
و گرفتن صوم شهر ماه شهور و انواع طاعات و عبادات شوق لبسیار داشت
و وجوه والی جات و مستحقین را بقدر مقدور محروم نمیکرد و هر عزیزی که از
سمت عتبات عالیات بآن بلده میرسید خود را به پرسش احوال او فرستاده
روز دو وقت از سرکار خود طعام از برای او میفرستاد و در هنگام رخصت
بهر قدر که میسر بود رعایت او بود با او سلوک میکرد و شنیدن سرود و دیگر
انواع لهو و لعب میلی نداشت و حق آنست که بسبب وجود او آن بلده مجلی
رونق داشت امید که حق تعالی او را از شر اشرار محافظت و دکان خیرات فی‌ما بین
کند که صحبت مبتلا بهایت موثر در نیم خاطر در این ملک که اسباب مواتیر
مفتضی آنست از زوجه دیگر جعفر علیخان منی بیگم است مشغله دنیا

احوال ... بیگم صاحبه

مستحقین

لیتها

لیتها کانت مخففه وی در امور ریاست و حکم رانی سلیقه تام
دارد بلکه شوهر او در اغلب امور مملکت با او مشوره میکرده است و اکثر ارکان
نهایت احترام او را منظور دارند و او قاشا و نیز تمام معروف رضاجویی
ایشان است و با امورات خیر سر و کار ندارد و کجیب و زنست وی نجابت از
منی بیگم موصوفه اگرچه کوچکتر است و لکن بسبب کثرت میل جعفر علیخان
در حسب جاهت انگیز به با او از دی نجابت بزرگتر و مختار امور آن خانه
است و تا بحال نیز با ظلم از حکم او تخلف نمی‌توانند کرد و مجملا در آن بلده
با بعضی از امرا و اعزه ملاقات میشد و در یوم شنبه پنجم ماه رجب
از سنه مذکوره ناظم الملک بملاقات آمد و من نیز بملاقات ایشان
رفتم و آنچه از من متوقع بود در کیفیت ملاقات بعمل نیاوردم نظر
بعدم قابلیت و توغلش در شرب خمر و ارتکاب منهیات و ترک
واجبات و از این دو ملاقات نظر بتباین احوال نفرت حاصل شده
باز با او ملاقات نکردم و جمعی از فقرا و تهیدستان که بزیور زهد و صلاح
محلی بودند بجهت تحقیق مسائل حاضر میشدند خاطر حزین را بصحبت ایشان
خوش میداشتم و حسب الخواهش ایشان در غره شهر جمادی الاول تیمنا تالیف

منی بیگم

ملاقات ناظم

تاریخ آغاز ... تالیف ...

رساله فوت للاموت در بیان واجبات عبادات مشغول شدم والا
الان یک مجلد آن باختر رسیده است امید که حق تعالی توفیق اتمام
کرامت فرماید و بعضی اوقات بجهت تفرج در باغ بخانه عالیشان فخر الاقران
والامثال نواب میرزا سابق الالقاب میر فتح و برادر خاندان و اقران
و امثال خود میر نذر دیدم و گاهی در محله دارکوه باغ بخانه عالیشان سمو مکان
رفیع البنیان میرزا ابو الحسن خان سابق الذکر که از دار السلطنه اصفهان
که نصف بلکه کل جهان است دور افتاده و از صحبت اصحاب کمال و مجالست
ارباب فهم و ذکا محروم مانده بسکونت آن بلده مبتلا بود میر فتح و در باغ
که داشت بتفرج و سیر مشغول میشدم و گاهی بمصاحبت عالیشان زبدة الاعیان
فخر الاقران میرزا احمد خلف مرحوم مغفور میرزا صدر الدین محمد ابن میرزا
حسین کلانتر دار السلطنه اصفهان که متوجه بود بامور حسینیه که نواب
غفران مآب سراج الدوله شهید در آن بنا کرده است مشغول میشدم و بعضی
از اوقات را با عالی جناب سلالة الاطیاب میرزا یحیی کرمانی سابق
الذکر که نهایت مقدس و زاهد و صاحب معرفت و کمال و گوشه گیر و بحال
است بصحبت میگذرانیدم و در خلف مرحوم میر اسمعیل که بالذات نیک نهاد و

مرحوم شاه

مرحوم شاه اسد الله بود که مدتها را در حدود هندوستان بخوبی گذرانیده و در
رشد آباد بلا خلف فوت شد و برادر دیگرش مرحوم میر شهاب الدین
بود که در نجف اشرف صبیه مرحوم آقا باقر هزار جریبی را نکاح کرده بود و در اثنای
برحمت ایزدی پیوست و از او پسر و دختری مخلف است و میر موصوف بیک
برکت ملقب بمیرزا ولی و نجابت از سیده و نیکو اخلاق است و اغلب اوقات
اولاد امجاد همشیره میرزا غلام حسین خان که ذکر ایشان در اولاد ملا محمد صالح
مرحوم گذشت حاضر میشدند و دل رمیده و خاطر حزین را تسلی میدادند و حق
آنست که انها را در آن بلاد در زهد و صلاح و تقوی و پرهیزگاری عدیم النظیر
دیدم و مرا افسوس است از اینکه اوقات خود را از راه اضطرار نه از روی
اختیار در آن بلده میگذرانند و جمیع سادات این کشور دیده ام که بجهت نکردن آن
امور دنیوی صفت علم را بر خود بسته اند و اصلا و مطلقا از فقه رسمی
تا باسلالایا چه رسد جز اینکه دارند و چند کلمه از ظرایف و لطایف و اشعار
عربیه و فارسیه و بعضی از فقرات نهج البلاغه را بجهت فریب دادن
عوام حفظ نموده مرجع انام در بیان شرایع و احکام میشوند اکثر فتاوی
ایشان که در باب احکام داده اند بر دارم در آنیه کتابی خواهد شد از

کتاب قال رسول الله قلت ابا ابو حنیفه بزرگ تر و بطول خواهد انجامید مجملا
این را با حکیم فقیه و با فقیه حکیم و با هیچ اردو و با هیچ جا هیچ و ما صدق این
کریمه خسر الدنیا والاخرة ذلک الخسران المبین دیدم چون فقیر را علم
تقیه از امثال این اشخاص موروثی است بدون خوف و هراس و عدم
رعایت جانب طریقه زمانه سازی در بلاد و اشکال را اوقات عدم ادراک
ایشان را قربة الی الله و طلبا لمرضاته بیان کردم که موجب
ملال و عداوت ایشان و خوشنودی ملک سبحانی و ارشاد و هدایت
جمعی از طالبان راه نجات گردید و در هر مملکت که رسیدم بقدر امکان
در این باب کوتاهی نکردم و رضای خالق را بر مخلوق مقدم داشتم
و خوف از خدعه و مکر و حیله ایشان نکردم و با این جهت معاندین من
از هر طایفه در این کشور بسیار شدند و در تخریب امور من نهایت
طاقت خود را مصروف کردند و از زبان من فتاوی کاذبه
و سخنان جعلیه مبتنی بر عوام فقیر بیان کردند بلکه قاصد هلاک من شدند
ولکن ابی الله الا ان یتم نوره و ما جعل کید الکافر الا فی نحره
و با وجود این و اصل باین در مباحثه و مکالمه در مسایل شرعیه رو برو

نشدند

نشدند زیرا که میدانستند که لیاقت و طاقت مقاومت ندارند و اکثر
احیانا یک دو کلمه موضوع عام فریبی در مجالس سخن میکردند منهم بر طریقه
ایشان رفتار میکردم و طرفة العینی خار و ذلیل میشدند و نخل دعاوی
شان بی ثمر میگردید و نظر بر حدیث الحق یعلو ولا یعلی علیه
قضیه که از این شکل در نظر داشتند بر عکس نتیجه می بخشید و در بوستان خیال
شان بجز خار نداشت [illegible] ذلک من فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم و در آن بلده و اطراف آن طایفه هستند
که هر یک تولید تقریبا یک وجب آن کل بخود ساخته اند و در هنگام غایط
از مقعد خود کرده بعد از لمحه بیرون آورده غایط میکنند و بدون اعانت
آن غایط کردن میسر ایشان نیست و بر این شیوه مشهور است که [illegible] ایشان را
نفرین کرده است که باین درد مبتلا شده اند و در آن بلده دیدم فرمان
در سرکار ناظم مقرب بخدمت نیابت خان مانند [illegible] منصوب
و مشتهر بدین حقیقت نبود و در مقام تفتیش [illegible] علم و تحقیقات
آن پی بردم بهت تبصره اصحاب بصیرت میشود بدانکه از جواز القاب
و از کتاب [illegible] معلوم گردیده است که محمد حسین نام [illegible] مشهد

احوال [illegible] نفرین کرده

[illegible] احوال [illegible]

مقدس رضوی که در ظاهر مشهور بسیادت بود بامید تفضل و احسان
نواب مستطاب امیرخان صوبه دار کابل که از احفاد میر میران بود
از وطن مالوف بر آمده بکابل رسید چون در علوم ادبیه مثل منطق
و نحو و صرف خالی از مهارت نبود در اندک زمانی مشهور گردید بسبب
شخصی از منشیان امیرخان اتحاد با او رغبت نمود باستفاده مشغول
شد و باین تقریب در مجلس امیرخان یکروز تلاش مذکور گردید چون
بر احوالش مطلع شد زوجه خود را که صبیه علامردان خان بود بمقدم
او آگاهی داد زوجه مذکوره را چون اولاد نمیشد دختر بیدری را بطوری
که عادت این کشور است پرورش کرده بفرزندی خود میداشت و در
خاطر خود مقرر کرده بود که بشخص قابلی ویرا انکاح کرده باشد پس آن دختر
را با سامان بسیار حواله محمد حسین نمود و باین وسیله آن سرا پرحیله
رفاقت و مصاحبت با امیرخان میسر گردید و با مردم آن دربار
راه و رسم دوستی استوار شد بعد از مرور چند سال بوساطت امیرخانی
داروغگی خوشبو خانه بادشاهی بنام او مقرر گردید و بعضی از اولاد امیرخانی
را که از بطن زنان دیگر بودند مثل هادی علی خان و غیره بعلت بعضی از تجویده

بازبها

بازبهای مید و معتقد خود گردانید و هادی علی خان زیاده از دیگران
ارادت بهم رسانید در این اثنا امیرخان برحمت ایزدی پیوست و
متعلقان او از کابل بحضور حاضر شدند محمد حسین مذکور بعلاقه
کار بادشاهی قاصد ملازمت بادشاه شد و با سرانجام بسیار وارد لاهور
گردید خبر رحلت عالمگیر بادشاه را در انجا شنید توقعاتی که از آنش
جاه و رفعت او داشت منقطع دید عطر و اسباب دیگر را که همراه داشت
در آن بلده بقیمت اعلا فروخت مبلغ شصت هفتاد هزار روپیه بهم رسانید
و همان زر را به توکل خود گردانید و دید که در تمام این کشور کما هو لائق آن
کسی فهم نقطه از خط و تمیز درست از غلط نمیکند اگر کسی تمیز دیده
در رفع مفاسد آن کوشد خصوص اگر مفسده متعلق با مور دین باشد
دهند اهر که از قسم مشایخ را که در بازار آورده ایمان بشوق تمام از آن را
بجان و ایمان خریدار میشمارند پس جبه ابله فریب را پوشیده در جرگه
درویشان داخل گردید و با همان منشی زاده شاگرد خود که با شعورش
یافته متفق شده مسلک جدید و آئین نوی را اختراع نمود و باتفاق
یکدیگر شروع با یجاد زبانی عجیب و فقرات غریب کردند و بجای اصلاح

همه بکر کتابی را تالیف کرده اقوزه مقدسه نام نهادند چون اندک
علمی داشتند و الفاظ غیر مانوس را از فرس قدیم را که کمتر کسی شنیده بود در
لباس عربی در آورده بودند نهادند او در اول عوام جای گرفت پس محمد حسن
دعوی مرتبه پیغمبری نمود گفت که این مرتبه نهیست با بنی نبوت
و امامت برادر نبوالعزی پیغمبر بوده اند و در نزد ایشان می
گفت که اول پیغمبر خاتم الانبیاء و حضرت امیر المومنین ع و ششم ایشان
حضرت امام رضا است ع و تا امام ثامن امامت و پیغمبری هر دو مجتمع
بودند بعد از آن پیغمبری بمن انتقال یافت و امامت بحضرت امام
محمد تقی علیه السلام تا حضرت صاحب الامر و من خاتم الپیغمبرم و در نزد
اهل سنت میگفت که چهار نفر از پیغمبر خلفای اربعه اند تبر نبی که نزد
ایشان است و چهار دیگر را از خلفای بنی امیه و بنی عباسیه که فی الجمله بهتر از دیگران
بوده اند می نمود و پیغمبر که اسم خود را حساب میکرد و میگفت که یار را
بند بی بیل مردمان کار … ما را … کنند چرا … هر … و پیغمبر
… نمود دعوت و حی و اسم شریعت … و بعضی از ضوابط و طریقه
می باشند الهذا … وحی و الهام نمود و علاوه بر آن میگفت من محسن فرزند

حضرت

حضرت فاطمه ع ام که از شکم آنسرور سقط شدم و اینمدت در
بهشت بودم و حال بحکم حضرت باری بجهت ترویج دین و ارشاد
خلایق آمده ام و نام خود را نموده اند و نموده مقرر کرده بود و چهار خلیفه
بمقابل چهار خلیفه اهل اسلام داشت خلیفه اول همان شاگردش را که رشید
… بوده اسم او را حجی یار گذاشته بود و دیگری میر باقر برادر
زنش بود که الهام یار نام وی را گذاشته بود و این دو کاتب وحی
بودند و چهار نفر دیگر نیز بوده اند که نام ایشان معلوم نیست و سه نیز
داشت اول نما نمود چهارم فغار … دید و چهار دختر او را نمانه کلدان
و چهارم نمانه جوز و نام … فغار را نمود … خواهر زنش را
یکی را حق نما ادب … و دیگری نما یار و دیگری نماقر و دیگر برادر نموده
گذاشت و بهمین طریق هر که در دین او داخل میشد او را بغیر نام
اصلی که داشت نامی میگذاشت و امت خود را جمیعا فر بود
نام نهاده بود مثل لفظ مسلم در مقابل کافر پس بهمین طریق مردم را
در دام خود آورده دین خود را رواج میداد و تا زمانیکه جبر قبول
نکرد و مایه توکلی که از سابق داشت بان گذران میکرد و این مرحله

۳ و دیگری نمود یار

موجب ازدیاد ارادت ابلهان میشد تا انکه جمعیت و کثرتی در مریدانش ظاهر
شد پس پادشاه انوقت که بهادر شاه بود فوت نمود و اختلاف در احوال
مردم حاصل شد و این معنی موجب ازدیاد استقلال او شد و مولفات و تصانیف
خود را علانیه در بالا بر مردم می‌نمود و دعوت بدین میکرد تا انکه نوبت سلطنت
بفرخ سیر رسید و ان فقیر نوبت ابله و نادان بود و امیر الامرا حسین علیخان
نیز اغلب اوقات در حروب و اسفار میگذرانید و قطب الملک نیز بعیش
و عشرت مشغول بود و گاه گاهی از خوف پادشاه متوجه احوال خود میشد و بنابر
این کسی متعرض دفع ان مفسد نگردید تا انکه قریب بیست و چند نفر از کس
بان مطیع گردیدند و شهرت و اقتدار یافت پس فرخ سیر ابله نیز باغوای
بعضی از مصاحبین خود که مرید او بودند شبی با بعضی از خواص خود مخفی
از نظر اصحاب معروف بلد قاشان مکار رفته نزد او [illegible]
بر مراتب اخلاص و رسوخیت پادشاه بود در حجره نشسته در را بست و
اندکی مکث نمود و از ملاقات امتناع کرد و بعد از الحاح بسیار در را
گشود پادشاه بتواضع و فروتنی سلام کرده پیش رفت [illegible]
بر تخت بجهت او افکند گفت [illegible] تخت کیانی و شاهی بهم دادیم انجه خواهی

بخواه

ملاقات فرخ سیر با مفسد

بخواه فرخ سیر که خالی از ادراک بود استغنای ظاهری او را مشاهده
نموده زیاده معتقد او گردید زیراکه استغنا در این مملکت کمیاب است
و اگر در غیب دیده بود از کرامات میدانند پس چند هزار روپیه و اشرفی
برسم نذر گذرانید موافق تدبیر قبول نکرد پس بهزار سماجت مصحف
نوشته خود را بپادشاه داد و در عوض اجرت کتابت شش هزار
روپیه گرفت و پادشاه بتعظیم قران برخواسته بر سر گرفت و رخصت
شد بعد از خروج از حجره زر نذر را بر مریدان او تقسیم کرد این معنی
زیاد تر باعث ارادت احمقان شد بعد از ان زیاده از [illegible]
در کوچه و بازار بی بیم و هراس اعمال مخترعه خود را با مریدان بعمل
میاوردند و اقاویل باطله را بآواز بلند بر زبان جاری میساختند
چون سلطنت فرخ سیر در زمان دولت حسین علیخان و عبدالله خان
منقرض شد و نوبت سلطنت بمحمد شاه رسید و وزارت مستقل
بر محمد امین خان ناصبی گردید بعد از دو ماه چند روز از اتفاقی
بمرض قولنج مبتلا شده بود در هنگام عزیمت بر هم زدن
دستگاه ان مفسد نمود و بجمعی که حاضر بودند حکم کرد که او را گرفته

احوال او در سلطنت محمد شاه و وزارت محمد امین خان

بیاورند و از کل اشیا دیگر کنند بقتل رسانند در آن وقت امیر مفسد مشغول
صرف طعام بود بمجرد استماع این خبر متحیر شد و لکن چون کمال استقلال
داشت تدبیری که بخاطرش رسید آن بود که پسر کهتر خود را که جمال و
صباحتی بالا فرید داشت با قدری زبان و خورش بجهت ایشان فرستاده
گفت چون یاران بخانه فقیر آمده اند چیزی بخورند تا فقیر هم بخدمت
برسد مردم چون آن پسر را دیدند بر جمال او ترحم نموده جبر کردند در این
اثنا خبر رسید که قولنج محمد امین خان با جماعت رسید متحیر گشته معاودت
نمودند چون دیر اتفاق شد و بهوش آمد استفسار نمود که آن مفسد
را آوردند یا نه عدم آوردن او را بجهت اشتداد مرض معلل داشتند
آزرده خاطر شده تاکید در آوردنش نمود که فردا او را البته بیاورند
مرض او اتفاقاً اشتداد نمود و صبح مشرف بر هلاکت گشت و آن
مفسد اول امر اراده فرار داشت چون محرمان او خبر اشتداد و
ظهور آثار موت پیر امیر را بمیر رسانیدند مطمئن شده مردمان
خود را جمع نموده در مسجدیکه متصل بخانه اش بود نشست و بال بلند
بر دوازده بار کشاده با حاضران گفت که تیری بر جگر این کافر زده ام که

بنماند

بمانند و من بار اراده شهادت چون جد خود که در مسجد شهید شده
در اینجا نشسته ام اگرچه میدانم که شهید نشد نیستم زیرا که یکبار
شهید شده ام و گویا که مراد او اسقاط حمل محسن بود و لکن منافی
با جد بودن حضرت امیر علیه السلام پس قمرالدین خان پسر محمد امین خان
چون احوال پدر را دگرگون دید تخلف زنان و مردانی که کمتر از
ایشان بودند مضطرب گشته و دیوان یعنی مختار امور خود را با چهار
روپیه بعنوان نذر پیش آن مفسد فرستاده طلب عفو از تقصیرات
پدر و استغاثه تعویذی نمود چون دیوان رسید و اظهار مطلب کرد و زر
را گذرانید در جواب گفت که تیر از کمان جسته و آب از جوی رفته
باز نمی آید چون مبالغه و الحاح نمود زر را بر گردن بزرگ خود کرد
که خلیفه او بود و گفت که بنویس و ننزل من القرآن ما هو شفاء
و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و او را بدست
دیوان داد و گفت برو اگرچه میدانم که تا تو برسی او زنده نمی ماند و دیوان
التماس قبول زر کرد گفت که من نمی خواهم اگر فقرا محتاج اند متصرف
شوند گدا باشی که از برای یکفلوس جان میدهد آن مبلغ را باهم قسمت

کردند و دیوان در راه شنید که محمد امین خان فوت نمود چون این خبر
بان مفسد رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد بخانه تشریف و
کرامتش در شاه جهان اباد اشتهار یافت و موجب رغبت ایشان
شد و بعد از دو سه سال ان مفسد بسفر سقر رحلت نمود و پسر بزرگش در
مکان اضلال نشست و بعلت کثرت طمع با خلیفه اول و دو کس
دیگر که محرم ببر و همکار او بودند منازعه نمود و حصه ایشان را کم کرد
ایشان در اول بنوع کوچک درخواست کردند که این نوع رفتار
را موقوف کند نظر بکثرت مریدین و تسلط او بر ایشان مغرور
شده قبول نکرد پس خلیفه اول که در تالیف ان کتاب که نزول
از آسمانش را ادعا میکرد شریک بود روزی که بسیاری از
معتقدان و مریدان مجتمع بودند در میان انها ایستاده پرسید
که یاران خط نمود و خط این فقیر را می شناسید اکثر که حاضر
بودند اعتراف نمودند پس مسودات ان کتب را که اثر قلم
اصلاح استاد و شاگرد دران بسیار بود در دامن خود پر کرده
بحضور حاضران آورد و گفت این مذهب با جتهاد نمود و اغاث

قصه مفسد و خروج از اضلال
در ارشد بیان

من استحکام

من استحکام وجود یافت و اگر از جانب آسمان بود حاشا و کلا و
اطلاع ندارند مردم چون بر حقیقه احوال مطلع شدند که بنای اندک
شعور دارند مشتبه شده منحرف شدند و حاضران بغایت پریشان شدند نیز
راه انحراف کشاده شد و بازار اضلال علی بروی بکسادی نمود پس
بالضروره با الیان موافقت نمودند و لکن چون افتراش ظاهر شده بود
چندانی سود نبخشید بعد ازان نما نمود که صاحب سند بود بقریه که
نام بعلی خان با ور داده بود رفته نشست و همانجا رخت حیات از دنیا
بر بست و شاه فغار که پسر دوم بود بر مسند ضلالت نشست وی بی ردی با
زبان اور و خوش صحبت بود و بعلوم مستعد او لنهبر انتساب این نشستی و
بعد از رفتن نادر شاه از هند چون محمد شاه را ذوق مصاحبت
با فقرا بهم رسیده بود پیش آن پادشاه راه الله وردی بهم رسانیده بود
و در عهد احمد شاه بمصاحبت نواب بهادر جاوید خان تقرب
جسته در تالیف الهامات جاوید که چند کس باتفاق تمام جوش آمد
جاوید خانی می نوشتند شریک بود و دید قبل از فغار مردود فغار هم
در اواسط دولت احمد شاه درگذشت و بعد وی از ان احمقان بران

مسلک باقی بودند بعد از رحلت فغفار و خرابی شاه جهان اباد چند کسی
از اقربای محمد شل بقیه قوم عاد و ثمود به جنگال العبد هادی علیخان مشهور
بمیرزی خار باغ شقاوت جعفر علیخان که برق او را بلاک نمود و از اوضاع
و رسوم ایمان چون پدر بیگانه بود چنانکه مفصلا در کتاب سیر المتاخرین
نگارش شده است بجماعت خود و ساطت بعضی از مصاحبان که شبیه
صاحب خود بودند بر احوال این نو مهربان گردید و تولیت قدم رسول علیه السلام
بانها مفوض داشت و در روز بخودیه نیز بجهت اخراجات مقرر نمود و اکثر
انها هم بدار البوار شتافتند و از مردان این تمام مودیا بعضی از
نسوان باقی بوده اند و در ان اوقات که من بمرشدآباد رفتم بجوم
دیدم که در اول کلام ما شنیدی مذکور شد از انقوم موجود بوده قلیل معروف فقیه
داشت و ظاهرا زیاده از دو سه کسی از مردان از ان طایفه ضاله که
متدین بان دین و سالک ان مسلک بودند باقی نمانده اند و من بر
اسامی انها بسبب کم یابی ان مطلع نشدم و در شاه جهان اباد و بلاد
دیگر بحمد الله سبحانه از انقوم و از این مذهب اثری نیست و نواب ناظم را
افتد ابر السلفه باید فرزند مذکور کمال مهربانی و اشفاق است و در اغلب

اوقات

موقوفیت

اوقات در مجلس انس و مصاحبت حاضرست و چنانکه سبقی ذکر یافت
خدمت نیابت خان بابا نام نظامت در عهده اوست چون احوال
کیفیت مبدا و منتهای این مذهب نگارش شد بعضی از حالات
و عبادات ایشان نیز اشاره میشود ان عقیده تشبیها بحضرت خاتم الانبیا
مدعی ان بوده است که نزول وحی بر وی بدو طور میشود یکی انکه قرص نورانی
چون افتاب مشاهد گشته و در ان قرص کلمات و احکامی را که مدعی بود
نظرش می آید و در اخر کار ان نور محیط او شده از هوش میرفت
و شقت این قسم بسیار بوده است که تحمل ان سوار او را مشکل بوده است
و قسم دوم انکه اوازی از جانب اسمان می آید و ان کلمات بگوشش
میرسد و در وقت سلام که تحیه اهل اسلام است السلام علیک گفته کلمه
خفت ان نمود بود ان را بی الف و دال بکسر الف بزبان فرس قدیم
خدا را گویند و معنی این عبارت چنانکه شنیده ام است که نشان
خفی پروردگار را که ازل الازال بود مخفوف ظاهر میکند بمردم خفایای
صفات او را و هر روز سوای نمازهای پنجگانه سه نماز مقرر کرده بود و انرا
دیدنی نامید یکی در اول طلوع افتاب دوم در هنگامیکه افتاب در

کیفیت نزول وحی بایشان

کیفیت نماز فرقه ایشان

نصف النهار باشد سیوم وقت غروب آفتاب که هنوز سرخی در مشرق
موجود باشد و کیفیت این نماز چنین است که خود با خلیفه او در میان ایستاده
و هر قدر از مردم که حاضر میشوند چهار صف مربع مثل چهار دیوار می ایستند
و هر صفی رو بطرف مقابل خود می ایستاد و کلمات چند که یاد گرفته بودند میخوانند
چون تمام میشد سر را بجانب طرف مقابل خود فرود آورده بطرف دست
چپ خود میگردیدند بطوری که صف شمال رو بمغرب شود و صف مغرب
رو بجنوب و صف جنوب رو بمشرق و صف مشرق رو بشمال پس اطراف
زمین را می نگریستند و بعد از آن بطرف آسمان و هر بار آن کلمات را مکرر
میگفتند و بعد از ملاحظه شش جهت دین تمام میشد و جمعیت متفرق می
گردید و در سالی چهار روز را عید میکردند یکی هفتم ذی الحجه و آن را روز
جشن می نامیدند که روز اول نزول وحی بر او بوده است و دیگری سولان نام
داشت که در ماه دیگر بود و آن روز یکی از اعیاد قدیمه فارسیان است
قبل از روز جشن آنقدر شش روز را روزه میگرفتند با کسی
سخن نمی گفتند بنوعیکه در ملل سابقه مقرر بوده است پس در روز جشن
تمام امت او مجتمع میشدند و بر روی یکدیگر عنبر و دیگر خوشبوئیها افشاندند

و سر در

احوال افغانان فی طلب سلطنت

و سر در میکردند و دو علم همراه گرفته خود کلاهی شبیه بکلاه ارامنه
اندکی بلندتر از آن بر سر گذاشته با امت بطرف کوهی که در شاهجهان آباد
است و ویران بود که اول انزال وحی بر او در آنجا شده بود میرفتند
باز بمکانهای خود مراجعت نموده با یکدیگر مصافحه میکردند و در این کشور
شاهجهان یعنی هرات فالی لباس هستند که اصحاب سرمایه خطیرند و احدی از
حکام مزاحم احوال ایشان نمیشود و در روزگار بر ابالو دیگر میگذرانیدند
و از آنجمله بودند اولاد و حکیم ستهه مهتاب سعی که از قوم افغان بوده و در آن
بلده بوده اند متواتر شنیده ام که در ازمنه سابقه قریب بسی هزار نفر
از قوم مزبور بجانب او داخل شده تمامی بر اسبهای خود راه به جمله کرده
بغارت برفتند و از اتفاقات بعضی از ایشان بخزانه اشرفی رسیده
اشرفی حمل کرده بودند چون دیگران در اثنای راه بر ایشان رفتند
رد بر ایشان در صحرا ریخته مراجعت کرده اشرفی حمل نمودند پس بعد از آن
که رفتند و بود که حاصل شد ناظم وقت حکیم ستهه در مقام
دلنوازی فرموده بود که شنیده ام که در این قضیه اشرفی بسیار رسیده
است گفته بوده است که آنچه شد ضرر محسوب نمیشود زیرا که در حساب

سود بگیرد و زره نقصان نمی شده است والحال نیز اولاد او مالک کرورها
می باشند و جماعت انگریزیه اصلا متعرض احوال ایشان نمیشوند و حق
است که در این مرحله این ملک را نسبتی و شباهتی بحدود دیگر از ایران
و روم نیست و لهذا از این قبیل اصحاب دول در این کشور بسیار بوده
و هستند که سلاطین و حکام اصلا و مطلق مزاحم ایشان نشده و نمیشوند
و اگر ایشان را احتیاج ضرور شود چون دیگران از این جماعت قرض میکنند
و سود میدهند امید که حق تعالی دیده انصاف بدیگران نیز کرامت
فرماید و عمده شغل ایشان است که زر بمردمان قرض میدهند و سود
میگیرند و اگر مال التجاره کسی از ملکی بملکی رود ضامن آفت سماوی
و ارضی میشوند و در عوض این قدر قیمت آن مال مبلغی را میگیرند و اگر مال
غرق شود یا دزد ببرد بمالک او قسم میدهند که در قیمت آن دروغ
نگفته است چون قسم خورد سرمایه را با او میرسانند و شنیده ام که
با اهتمام که از آنها نیز بیمه میکنند و اگر در آن سفر هلاک شد قیمت
او را که معین شده است بوارثش میرسانند القصه در آن بلده بیست
هفت ماه الا شش روز توقف کردم اگر چه از راه گذران امور و بیم به

خوشی

خوش میگذشت ولکن بسبب قلت وجود همزبان و یکی جوان نکته
دان و معاشرت با بعضی از دونان که طبعت از مصاحبت ایشان
وحشت تمام داشت و نشستن در برابر روی ایشان بسیار بود همیشه خاطر محزون
و مغموم میماند و در ماه رجب عالیجناب میرزا محمد حسین سابق الذکر
بشهر شنابی وارد آن بلده شدند من با شفقت ایشان تا کنار شط
رفتم و در خانه فقیر منزل فرمود چون تعجیلات داشتند فیمابین ایشان و حکیم
موصوفه چنانکه باید رسوم مشعار رفته بعمل نیامد بعد از شش روز
بسمت عظیم آباد تشریف بردند و در آن بلده شخصی از قوم انکلیس که بر
که لفارسی مشهورند و در عمری سکونت داشت وارد شد و تقریبی
بحث من راه الحد و رفت حاصل نمود و در ماه مبارک رمضان
بشرف غیب من هدایت یافت و بسعادت اسلام مشرف گردید و احکام
اسلام سوا از ختان و غیره بروی جاری کردم و نام او را عبد الله
نهادم پس چون دل را افسردگی بسیار شد عازم بسمت عظیم آباد
شدم بحکم موصوفه ممانعت کرد قبول نکردم فصل ۱۳ و در روز یکشنبه
هفدهم شوال [illegible] از سنه مذکوره اهلی [illegible] حمل و درای [illegible]

خود باتفاق عالیشان میرزا سنکین بیک که از اشراف وخاندان
قدیم واز ساکنان آن بلده واز نسل قزلباشیه خراسانست بر کشتی
سوار شده عازم عظیم اباد شدیم ودر عرض راه قصبه جات بسیار
دیدیم از انجمله بود راج محل که اخر صوبه بنکاله وابتدای صوبه بهار است
وسابق براین محل سکونت سلاطین بنکاله ومقر ریاست شاه شجاع برادر
اورنک زیب پادشاه بوده است واثار عمارات عالیه آن بر کنار
دریای کنکا هویداست ونهایت خوشی اب وهواست وچون قریب
بکوه واقع است شکار مرغ وغزال آهو وکوزن و [illegible] در نواحی آن بسیار
است ودر انجا ظروف کاری را بتکلف ونزاکت تمام میسازند چنانکه
ازانجا برسم تحفه باطراف می برند واز انجمله بود بهاکلپور که اباد و
معمور است وپارچه جیز وشکر که مرغوب روسیان وباب بصره وبغداد
است در آن بوفور است وتجار خریده کرده باطراف میفرستند
ودر اثنای راه قطعه سنک بسیار بزرکی از اب بر امده است و
یکی از فقرا بر آن شده بر آن عمارت ساخته ساکن بود وآن جماعت
ویرا احترام مینمودند حقیقت احوال آن بر من معلوم نشد الا انکه بعضی

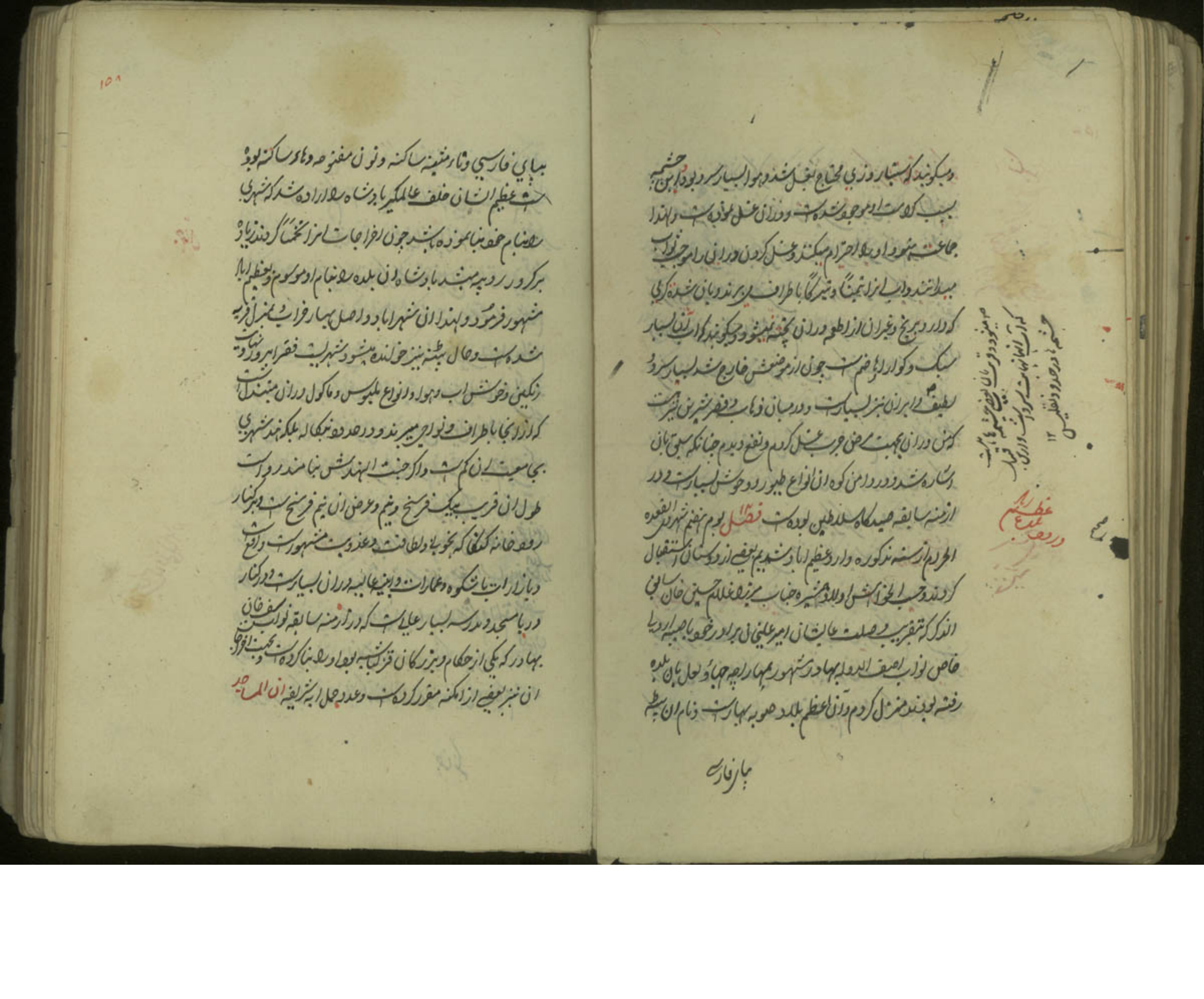
ملاحان

بهاکلپور

ملاحان از روی نقل میکردند واز انجمله بود منکیر وآن قصبه ایست بکوه
است وقلعه مستحکم اساس وخندق عمیق دارد وچون جماعت انکریزیه
بجز کلکته جای دیکر را اباد نمیخواهند متوجه تعمیر او نمیشوند ولهذا منحرف
بر خرابیست واز ابنیه با روض ساخته اند که اصلا توپ کارکر نیست ودر
داخل قلعه چند خانه از ان قوم است با مردمان سپاهی انان ودامنه
صحراست ودر خارج قلعه ابادی ومحل سکونت مردمان است وجمعی از ان
با وقوف میسازند وازان بسیار رائج اند واز چوب ابنوس که چوب بسیار
سنکین وپایدار وخوش رنک است از قسم صندوق وکرسی وغیره
بانواع مختلفه در نهایت تکلف وصفا میسازند واز انجا بامکنه
دیکر می برند وباین خوبی در جای دیکر کمتر است وچون بکوه نزدیک
است در قرب ونواحی آن چشمه ها بسیار است واز انجمله چشمه
ایست که سیتاکند مینامند واز سمت بنکاله که میروند رسیده
بمنکیر قریب بکنار واقع است وآب آن بمرتبه کرم است که دست
را در ان نهادن مشکل است ووجه تسمیه ان انست که سیتا زن رام
کم نمود وویرا از مقدسات چون مریم میدانند وکند چشمه را کویند

منکیر

۱۵۷



و میگویند که استبار و زی محتاج بغسل شد و هوا بسیار سرد بود و این چشمه
بسبب کرامات او موجود شده است و در آن غسل نمودن ثواب است و لهذا
جماعت مشهود او بلا احترام میکنند و غسل کردن و در این را موجب ثواب
میدانند و آب از آنجا و تیر گاه باطراف میبرند و بان شده کری
که دارد در برنج و غیر آن از اطعمه در آن پخته میشود و میگویند که آب آن بسیار
سبک و گوارا و هاضم است چون از موضعش خارج شد بسیار سرد و
لطیف و ابر آن نیز بسیار است و در میان ذهاب و قطر نشر بیش از برت
کیش و در آن بجهت مرض جرب غسل کردیم و نفع دیدیم چنانکه سبق بان
اشاره شد و در دامن کوه آن انواع طیور رود خوش بسیار است و در
از منه سابقه صیدگاه سلاطین بوده است فصل یوم نهم شهر ذی القعده
الحرام از سنه مذکوره وارد عظیم آباد شدیم بعضی از دوستان استقبال
کردند و حسب الخواهش اولاد مشیره جناب میرزا غلام حسین خان سلمه
الله که بتقریب وصلت عالیشان امیر علی بی برادر خود با صبیه او دیلا
خاص نواب آصف الدوله بهادر مشهور بمهاراجه جهاو لعل بان بلده
رفته بودند منزل کردم و آن اعظم بلاد صوبه بهار است و نام آن بیطم

بپای فارسی

بپای فارسی و ثای مثلثه ساکنه و نون مفتوحه و های ساکنه بوده
است عظیم الشان خلف عالمگیر پادشاه شاهزاده شد که شهری
بنام خود بنا نموده باشد چون از اخراجات سرانجام آن گردید بپادشاه
بر گرورونیه میشد پادشاه آن بلده را بنام او موسوم بعظیم آباد
مشهور فرمود و لهذا آن شهر آباد و اصل بهار خراب و منزل قریه
شده است و حال پتنه نیز خوانده میشود شهریست فقرا پرور و نهایت
رنگین و خوش آب و هوا و انواع ملبوس و ماکول در آن میشود
که از آنجا باطراف و نواحی میبرند و در حدود بنگاله بلکه هند شهری
بجامعیت آن کم است و اکثر جنت الهندش بنامند رود است
طول آن قریب بیک فرسخ و نیم و عرض آن نیم فرسخ است و بر کنار
رود خانه گنگ که بخوبی و لطافت و عذوبت مشهور است واقع
و بازارات باشکوه و عمارات و ابنیه عالیه در آن بسیار است و در کنار
دریا مسجد و مدرسه بسیار عالی است که در ازمنه سابقه نواب سیف خان
بهادر که یکی از حکام و بزرگان قزلباشیه بود و بنا کرده است و بجهت اخراجات
آن نیز بعضی از امکنه مقرر کرده است و عدد جمل ابنیه شریفه این المساجد

الله فلانند عوامع الله حذرا موافق تاریخ بنا رادیست دابی
الان مضبوط و مستحکم است و فی الجمله اثار خرابی بسبب عدم تعمیر دران
ظاهر شده است و در این اوقات بعضی از جهال بنام سیاه از اولاد دختری

جهال

نواب سراج الدوله شهید سابق الذکر مدرسه و توابع ان از اراضی و قطعه
ازرا غصب کرده دران عمارت ساخته است و مومنین بسبب عدم
قدرت ممانعت نمی توانستند مجملا چندروزی دران بلده ماندم
حضرات اعزه و بزرگان و مقدسین و مومنین بملاقات امدند
و تحقیق مسایل شرعیه مشغول شدند الحق دراین مرحله نیز دیرا از سایر
بلاد بنگاله خصوص دار السرور دیدم جمعی از بزرگ
زادگان از اولاد قزلباشیه و غیرهم دران بلده سکنی و بفراغت
میگذرانند **از انجمله بود** عالیجاه شوکت و اجلال دستگاه زبده خواقین
ذوی الاحترام و عمده امراء عظام نواب مستطاب مقرب السلطانی ممتاز الملک
امیر الدوله خانخانان عباس قلیخان بهادر نصرت جنگ دام اقباله خلف
مرحمت و غفران ماب نواب مستطاب منیر الملک منیر الدوله رضا قلیخان
بهادر نادر جنگ قدس سره که از اولاد زبده قبیل احمدخان است و

نواب عباس قلیخان بهادر

چنانکه

چنانکه شنیده ام اباعن جد در زمره امراء سرکار سلاطین صفویه
رضوان الله علیهم بوده اند و نواب مرحوم جد خود در خدمت شاه
طهماسب خلد مکان بود و بعد از انقلاب ان دولت و انتقال
ان بنادرشاه بپاس حق نمک چندی منزوی شد چون نادرشاه
بر مراتب عقل و ادراک او مطلع گردید و برا طلبیده در سلک
امراء حالک خود منسلک گردانید و بعد از چندی بسفارت
نزد محمدشاه پادشاه هند فرستاد و از ان وقت در این کشور در
نزد سلاطین بابریه معزز و محترم میماند و در خدمت شاه عالم
پادشاه عزت و احترام بسیار داشت و از امراء نامداران سلطنت
بود و بوکالت مطلقه ذات پادشاه سرفراز بود نابر جهت اینزدی
بوده نواب معظم الیه امیر روشن ضمیر و بلند همت و عالی و
و نیکو خصلت و با وقار و دیندار و خجسته کردار و صاحب ذوق سلیم
و طبع مستقیم و در علوم رسمیه نیز فی الجمله از ربط نیست و بتحصیل ان
بسیار شایق است و با من مودت و محبت انجاب بدرجه اتحاد
و برادری رسیده است اغلب بملاقات تشریف می آورد و بفارسی

را بصحنهای رنگین مسرور میداشت و اولاد امجاد وی نیز همه صاحب
کمال و تقدس و طالب راه نجات و از ابنای جنس خود ممتاز اند
ازانجمله بود عالیجناب سلالة الاطیاب والانجاب نقاوه خاندان
وزبده دودمان فخر الاقران والامثال سید کاظم علیخان بهادر خلف
ارشد ارجمند مرحمت و غفران مآب نواب فخر الدوله سید نقی
علیخان بهادر ظفر جنگ خلف مرحوم نجیب الممالک نصیر الدوله سید
هدایت علیخان بهادر اسد جنگ ابن سید علیم الله ابن سید فیض الله
طباطبائی که در علو خاندان کالشمس فی رابعة النهار مشهور و مستغنی
از اظهار است و این بزرگیست عالی مقام و سید لبیب خجسته کلام و
کوه حلم و ملکی صفت نفس و فروتن و متواضع و مجالست و مصاحبت
علماء و اصحاب کمال شوق تمام دارد و در لحاظ طریقه ادات و دوستی
و وداد و در غیاب و حضور قلیل النظیر است روزگار برای خود یادگاری
بیکذارند و با منشی امین و مودت دانی دبیر به کمال است اغلب
اوقات با منسوبان و خویشان خود که اغلب ایشان از نیکانند بملاقات
تشریف میآورند و خاطر حزین را خوش میسازند و والده

ماجده

سید کاظم علیخان بهادر

ماجده خانم معظم الیه صبیه مرحوم نواب اسمعیل قلیخان بهادر است
از بطن صبیه مکرمه منجها خانم صاحبه صبیه وسطی مرحوم حاجی احمد برادر والد
کهتر نواب مستطاب غفران مآب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله سه
نژاد از دو کس دارد این نیک پی ز بهرام گور و ز کاوس کی
و عموی خانم معظم الیها مرحمت و غفران پناه سید غلام حسین خان
مصنف کتاب سیر المتاخرین است و با عالیجناب میرزا غلام
حسین خان خدمتم حاجی اسمعیل بن آقا علاء الدین محمد که ذکر ایشان
در اولاد ملا محمد صالح مازندرانی گذشت فی الحقیقت نسبت خاله
زادگی دارند از اجداد ایشان جنت آرامگاه مرحوم میر فیض الله
قدس سره نهایت مقدس و صالح بوده است و مشهور است که
بملاقات فایض البرکات حضرت صاحب الامر علیه السلام
مشرف شده است و در اشهر بود سلسله سیادات میر محمد مؤمن
خلف میر محمد یوسف بهبهانی و از سادات عالی درجات طباطبائی
است و نیست بدید که از دار الایمان ایران باین مملکت افتاده
است و سابق براین فی الجمله با معیشتی گذرانیدند و در این اوقات



شهید شد گردیده روزگاری به عسرت و افلاس میگذرانید و اولاد
چند دارد و نیز در آن بلده بود عالیجاه حضرت رفیع منزلت محمدت رفتار
ستوده کردار آقای زین العابدین کمال کلام خلف مرحوم حاجی محمد
تاجر قزوینی جوانیست نیکو اخلاق و مبادر آداب و خوش صحبت
مادامیکه بودم اغلب انیس و مونس بود و در خدمات و جوه بیقصور
راضی نبود الحق وجودش نعمت متردینی در انجاح مهمات نهایت
مغتنم است و از سایر دوستانی که بعد از معاودت از فیض آباد پایتان
ملاقات میسر شد تفصیل من بعد نگارش خواهد یافت مجملا بعد از
چند روز روانه سمت فیض آباد شدم و در منزل دانابور که تقریبا
سه فرسخ از عظیم آباد مسافت نصف شب گذشته من و جمیع همراهان
در خواب بودیم جماعت قطاع الطریق بر کشتی ریختند بعد از اطلاع
اندک مدافعه شد چون بسیار بودند طاقت مقاومت نبود غالب
شدند داخل کشتی گردیدند و چهار نفر با شمشیرهای برهنه بالای سر من و آقا
محمد حسن فراهانی ناظر من ایستاده بودند آناً فاناً و از خوف قتل بود
و تتمه الشان تمام اسباب را بغارت بردند و بجز رخت که پوشیده

بودیم

بودم و کتب جز قابلی باقی نگذاشتند و علاوه تهدید و توعید
از ما شراب میخواستند چون کتب را دیدند بیکدیگر گفتند که اینها اهل
شراب نیستند و از برکت کتب انبیا از آن مرحله نجات یافتیم و کشتی را از زیر و
زبر کردند که شاید از قسم زر و جنسی مخفی کرده باشیم و تمام ملازمان
را برهنه کردند آقا محمد حسن را دو نیم ساعت تقریباً [illegible] بعد
که رفتند صبح آن شب معاودت بعظیم آباد نمودم و دوستان چون مطلع شدند
اول یکی از قوم هنود که منشی رام چند نام داشت و در چند روزی که بودم
اخلاق ناصری را پیش من میخواند و در طایفه خود [illegible] خوش و صالح بود
پیش آمده و اظهار غصه و اندوه و افسوس کرد پس دوستان رسیدند
و در خانه عالیشان سید کاظم علیخان بهادر سابق الذکر که بر کنار دریا
بود منزل کردم و از فضل الهی و همت او و سایر دوستان در سه روز تمام
اوضاع من بیش از اول منقح گردید و خاطر حزین از نبودن رفیق مشکل
بود که منشی عزیز الله که یکی از منشیان جماعت انگریزیه بود و با من
از [illegible] به دوستی میداشت وارد و از راه خیر عازم بنارس
بود **فصل** پس در عشر آخر ماه ذی القعده الحرام با اسباب و سرانجام تمام که حاصل

بجهت سواری خود و چکره و گاڑی بجهت حمل متعلقان و سایر لوازمات
و چهار نفر تفنگچی از برای محافظت همراه نموده باتفاق منشی سابق الذکر
روانه بنارس شدیم اگرچه وی از اهل سنت و جماعت بود ولیکن در لوازم
اعزاز و احترام و مهربانی در اثنای راه کوتاهی نکرد و بعد از چند روز بقصبه
سهسرام که در السنهٔ عوام بسسرام مشهور است رسیدیم آن قصبه ایست در
نهایت وسعت و آبادی و آثار عمارات و ابنیهٔ عالیه در آن بسیار است
و هیکل بمفاد آیهٔ شریفه فهی خاویة علی عروشها خرابه و ویران است و
شیرشاه معاصر همایون پادشاه خلف بابر پادشاه و بر امقر سلطنه
خود کرده بوده است و مقبره اش نیز در آنجاست بر کرانه آب بزرگی اساس
ساخته است و در وسط آن عمارت عالیه و قبه و بارگاه در غایت
ارتفاع بنا نموده و در آن قبر اوست و سابق برای پلی بجهت عبور
داشته حال آن پل بمرور دهور خراب شده است و عبور در آن
بکشتی و نحو آن میسر است بالای رفتم چند قبر در آن بود که بر بیای اعتبار
دنیا و ریاست و سلطنت آن گواهی میدادند و بر بام آن رفتم تا مسافت
هشت و نه فرسخ مطلقا همه سبز و خرم بنظر می آید و در این مدت

عمارتها

قصبهٔ سهسرام

مقبرهٔ شیرشاه و حال آن

عمارتی بانی علوشان کمتر بنظر من آمده است و این شیرشاه از جماعت
افاغنه است و در بدو امر یکی از سپاهیان و کمینه خادمان بابر پادشاه
بن عمر شیخ بوده است روزی پادشاه مذکور بر وی غضب فرموده امر بحبس
و قید وی نموده و بمجرد شنیدن بر اسپی که در آن نزدیکی سوار شده بسمت بنگاله
فرار نمود و جمعی بتعاقبش رفتند و بر او نیافتند پس در صوبه بهار بملازمت
سلطان محمد که داعیهٔ بزرگی بلکه سلطنت داشت رسید و از جمله سرداران
عسکر او گردید بعد از چندی بابر پادشاه فوت شد و سلطنت بهمایون
پادشاه رسید و حالت سلطان محمد نیز سپری گردید شیرشاه چون میدان
را خالی دید خروج نمود و صوبه بهار و بنگاله را بتصرف خود آورد و
همایون شاه جمعی را بدفع آن معین نمود شیرشاه شبخون جمعیت آنها را
متفرق و منهزم ساخت پس پادشاه خود بدافعهٔ آن متوجه شد
و در نواحی بنگاله تلاقی فئتین و جنگ سلطانی روی داد شکست بر
فوج شاهی رسید و هزیمت نمود و شیرشاه از تعاقب بیرون رفت و جنگهای
عظیم روی داده و در هر دفعه شکست بر پادشاه میرسید تا آنکه دهلی را از
ممالک اخراج نمود و خود بر تخت سلطنت متمکن گردید و در آن مدت

وضع سرای بهتیاره

که شیرشاه سلطنت نموده است ازو آثار خیر بسیار پدید آمده است از آنجمله
است وضع سراهای بسیار که بجهت مسافرین در شوارع و طرق ساخته بود
است و در آن خدم و حشم بقدر احتیاج مقرر نموده اند که هرگاه مسافری
وارد میشده است تمام ضروریات خود را از اکل و شرب و علیق
دواب از سرکار آن پادشاه میداده اند در این اوقات آن وضع باقیست
و مردم خدمه در سراها هستند ولکن طعام و شراب موقوف است چون مسافر
میرسد ایشان آب و هیمه میآورند و خود مسکن لذین مینمایند در هنگام رفتن
هرکس چیزی بایشان میدهد و نیز متوجه شدگان آن سراها بر ذمه
ایشان است و در بعضی از مواضع حفظ سراها ساخته اند و همان نهج متوجه
خدمات میباشند و این قوم را بهتیاره مینامند و در بی شروی بجای
بایشان خلل میرسد مجملا همایون پادشاه با ایران رفت بقصد
پناه بردن بپادشاه گیتی پناه جنت آرامگاه شاه طهماسب بن ابوالبقا
شاه اسمعیل صفوی و از کابل بابی پادشاه ذی جاه مراسله مشتمل بر
عجز و اراده رسیدن بملاقات نوشته و در آن این شعر را مندرج
نموده ما در پناه دولت و جاه الله ایم از پیر حادثه اینجا به

پناه آمده ایم

پناه آمده ایم چون آن مراسله بحضور شاه رسید در جواب نامه
ملاطفت آمیز مشتمل بر رعایت آداب سلطنت نوشته در آن این
بیت را نوشته همای اوج سعادت بدام ما افتد اگر ترا گذری
در مقام ما افتد و بحد نخش فرستاد و باطراف و حدود مملکت
فرامین متضمنه بر کیفیت و دستور العمل خدمتگذاری بانی پادشاه بزرگ کان
و عمال نوشت و سواد آنها در کتب مفصله مورخین ایران و هند مسطور
است مجملا چون بمقر سلطنت عظمی رسید ارکان دولت تا دو سه
منزل و شاهزادگان تا یک منزل و خود تا کنار فرش استقبال نمودند
دولت آن پادشاه را گرفته بر مسند همایون همنشین خود ساخت و توعده
استرداد مملکت و قلع و قمع دشمنان زنگ انده از آینه خاطر شریفش
زدود و تا آن پادشاه در آن مملکت بود در فرایض حکم همایون
مینوشتند پس از چندی قوجی از قزلباشیه را ملتزم رکاب او ساخت
که بهوربا زود قوت تسخیر آن مملکت را از وجود عدو خالی کرده
همایون پادشاه را بر تخت همایون نشانیدند و بفرمان فرمای سلطنت
موروثی متمکن ساختند فی سنه ۹۶۲ بعد از نه مرور در ماه ذی الحجه الحرام

ذکر ورود همایون بایران
و عود او بسلطنت

دار او بلده بنارس شدیم وی از اعظم بلاد صوبه براکت و بر کنار شط
کنک واقع است و در نزد جماعت هنود از اراضی مقدسه متبرکه است
و معتقد اند که تا چهار فرسخ در چهار فرسخ آن در جهات اربعه
مردگان را بر بهشتی و ثواب است هر قدر که این شخص بدکار باشد چون
در آن میرد و بسوزد از نیکان خواهد شد و در جمیع خوبان و نیز کسانی
بار دیگر بوجود آید و بانی سبب در آن اجتماع دارند و عام ایشانی
از بلاد دیگر بیشتر است و عمارات آن دو طبقه و سه طبقه بالا در هم از
سنگ صاف و آهک ساخته اند و گذرها و کوچه ها بسیار تنگ است
که عبور دو کس یک کس در آنها نهایت مشکل است لهذا در
خارج شهر مقام کردم بعد از چهار روز جمعی از بزرگان مطلع شده
آمدند و با التماس تمام مرا در داخل شهر بردند و چندروزی که بودم
بجهت اجتماع میشدند و مومنین بجهت تحقیق مسایل حاضر میشدند که
برخوردم راه گذر از کثرت خدم و حشم و لوازم بر در خانه او بسیار مشکل
شده بود و چون دریافت کردم زیاده از لک خانه از طایفه مسلمین
از سنی و شیعه در آن بلده می باشند و با آنکه بظاهر آن شهر دار الکفر است

اهالی ویرا نیز دار الشرب مرشدآباد در تحقیق مسایل شرعیه و درران
و بیداری بهتر دیدم چندروزی که بودم شب و روز آرام نداشتم
نداشتم کوتوال یعنی داروغه اینجا میر ذو الفقار علی نامی بود با وجود
آنکه از اهل سنت و جماعت بود چون مطلع شد حاضر گردید و در تهیه
و در سعی امور آنست و لوازم سعی و خدمتگذاری از خود تقصیر راضی نشد
و در آن شهر بود عالیشان حاجی محمد بیک و علی اصغر بیک سمنانی و جمعی
دیگر از قزلباشیه و اغلب اوقات حاضر میشدند قریب بخارج
شهر واقع بود مقبره شیخ محمد علی جیلانی متخلص بحزین که از احفاد
عارف ربانی شیخ ابراهیم معروف بزاهد جیلانی مرشد و مطاع شاه
صفی جد اعلای سلاطین صفویه رضوان الله علیهم و اوصاف آن
از غایت اشتهار مستغنی از اظهار است و شیخ مذکور سلاله از خاندان
و شعله افروز آن دودمان بود ولادتش باسعادتش در روز دوشنبه
بیست و هفتم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۰۳ یکهزار و یکصد و سه هجری در اصفهان
اتفاق افتاده در خدمت جمعی از علماء عالیشان چون والد خود
شیخ خلیل الله طالقانی و مولانا محمد صادق اردستانی و آقا هادی بن

ملا محمد صالح مازندرانی شارح اصول کافی که ذکرش گذشت و مرحوم
میرزا کمال الدین محمد فسائی داماد مولانا محمد تقی مجلسی سابق الذکر و فاضل
محدث حاجی محمد طاهر اصفهانی و قدوة الحکما شیخ عنایت گیلانی و سید
المتبحر بن امیر سید حسن طالقانی و فاضل مدقق میرزا محمد طاهر خلف
میرزا ابو الحسن قاینی که در ریاضی نادره زمان بود و استاد العلماء
مولانا شاه محمد شیرازی و جامع المعقول و المنقول آخوند مسیحای فسوی
تلمیذ استاد الکل آقا حسین خوانساری و مولانا لطف الله شیرازی
تلمیذ فاضل محدث مولانا محسن کاشانی و فضلای دیگر تحصیل
مراتب فضل و کمال نموده و باندک زمانی مقتدای انام و مرجع
خاص و عام و در اغلب علوم امام همام گردید و در سیاحت
عراق عرب و عجم و خراسان و طبرستان و حجاز و یمن و بحر عمان که در آینده
بملاقات جمعی از علما و اعیان رسیده است چون فاضل زمانی میرزا
علاء الدین محمد گلستانه و فاضل متبحر مجتهد آقا جمال الدین محمد خلف
اکبر علامه نحریر استاد الکل آقا حسین خوانساری و آقا رضی الدین محمد
خلف دیگر آن مرحوم و آخوند مسیحای کاشانی تلمیذ و داماد آن مرحوم و فاضل

متبحر

متبحر شیخ جعفر قاضی اصفهانی و فاضل محقق میرزا حسن خلف مولانا
عبد الرزاق لاهیجی ساکن دار المؤمنین قم مؤلف کتاب شمع الیقین
در معرفت دینیه و جمال الصالحین در اعمال و رساله در تقیه و مولانا
محمد گیلانی مشهور بسراب و مجتهد کامل مولانا بهاء الدین محمد اصفهانی
مشهور بفاضل هندی و سید فاضل کامل سید هاشم همدانی و فاضل
متبحر کامل میر صدر الدین محمد قمی اصفهانی مدرس مدرسه همدانی
استاد جد این فقیر و مولانا ابو الحسن اصفهانی ساکن نجف اشرف
و فاضل مقدس شیخ یونس نجفی و عالم زاهد شیخ احمد جزایری و شیخ
مفید شیرازی و مولانا محمد فراهی و سید الاتقیاء رئیس العلماء و
الصلحا سید هاشم نجفی و مولانا محمد علی شیرازی مشهور بالبکای و
فاضل ادیب سید علیخان بن سید نظام الدین احمد حسینی مشهور
بمدنی شارح صحیفه کامله که از احفاد امیر غیاث الدین منصور شیرازی
است و عالم عامل مولانا عبد الکریم اردکانی و فاضل محقق میر
عبد الغنی اصفهانی که در میراث رساله دارد و شیخ سلام الله
شولستانی شیرازی که از خلق انزوا گزیده در کوهی مقام داشت

و مجتهد کامل ملا محمد رفیع گیلانی مجاور مشهد مقدس رضوی و سید
نور الدین ابن سید نعمت الله جزایری ساکن شوشتر و امیر سید عبا
و برادرش میر سید حسین و الدین سید الافاضل میر عزیز الله جزایری
که در خرم آباد فیلی ساکن بوده اند و اواخر ایام فاضل محدث کامل
استاد المجتهدین و رئیس المناظرین آخوند ملا محمد باقر مجلسی را در سن
طفولیت دریافته است و از تذکره آن مرحوم که در مجلد از احوال خود نوشته
است معلوم میشود که بمرتبه علیه عالیه اجتهاد رسیده و بشرف اجازه
جمعی از علمای اعلام مشرف شده و مؤلفات و رسایل بسیار از کلک
بدایع افکارش در صفحه روزگار بیادگار است چون رساله وجوب
مسح رجلین و رساله در قضا و قدر و رساله حدوث عالم و رساله توفیق
که در توافق حکمت و شرع نوشته است و حواشی شرح حکمت اشراق
و رساله ابطال تناسخ و حاشیه الهیات شفا و رساله در بدایع وجود
و حاشیه شرح هیاکل النور و شرح رساله الکلمة التصوف شیخ اشراق
قدس سره و رساله مدت العمر که در اوقات تحصیل هر مسئله مشکله
را که حل نموده در آن ضبط کرده است و غیر اینها از رسایل بسیار و

چهار دیوان

چهار دیوان رفیع بنیان متضمن سی هزار بیت غرا که هر یک بحریست
لبالب از لیالی ثمین و گلزاریست پر از گلهای رنگین و از غایت فضیلت
و علمش و نهایت فصاحت و بلاغت و متانت و جلالت کلامش
از مطالعه آنها بر ماهر سخندانان و علمای المعی و فضلای خبیر از غرض ظاهر
و هویدا میگردد و در دار الایمان ایران روزگاری را بعزت و حرمت
و احتشام گذرانیده و در خدمت سلطان حسین و شاه طهماسب کلانتر
قدر و ممتاز و چون قره باصره باعزاز بود و در ایام تسلط افاغنه بانی
کشور و سلطنت نادرشاه گرفتار و ویران شدن خاندان معدلت
شعار از فرط علو همت و پاس حقوق آن دولت و اطلاع بر حقوق
صفویه بر سلاطین بابریه و عدم اطلاع بر رسوم و عادات مردم هندوستان
بقصد کسب عدل از محمد شاه وارد این کشور گردید چون به شاه جهان آباد
رسید و از اوضاع و اطوار پادشاه و گرفتاری وی بدست امرا مطلع
شد بغایت پشیمان و نادم شد و لکن از سطوت نادرشاه قدرت
بر معاودت نداشت شاه طهماسب قبل از گرفتاری خود بوی مکتوبی در
کمال آداب نوشته و تکلیف بر معاودت نمود چون بر حقیقت

عاقبت اورش مطلع بود قبول نکرد و معذرت خواست و در این کشور
شهر بنارس را مسکن خود نمود و از معاشرت خلق دامن افشاند
و در آن بلده در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و یک رخت ابدی بربست
بارگاه او مطاف زمره انام و مزار خاص و عام است در شب آدینه
و پنجشنبه بر مقبره او عجب انبوهی و ازدحامی میشود این رباعی بر سنگ
مزارش نقش است ه زبان دان محبت بوده ام دیگر نمیدانم
همین دانم که گوش از دوست پیغامی شنید اینجا ه حزین از پای رهپیما
بسی سرگشتگی دیدم سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا ه و با آنکه
از خلق گوشه گرفته بود از زبان طعن همکاران لئام رهایی نیافت
بعضی ویرا بقول وحدت وجود نسبت دادند و غافل شده اند
از آنکه فضیحت و رسوای این مذهب بر کسی از اصحاب شعور مخفی
نیست تا بچنین عالم زبردستی چه رسد و فاضل کامل ملا صدر الدین
شیرازی در مبدا و معاد گفته است ان الارتباط بین الواجب
والممکنات لیس یکون بحلالها تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا علی ما یفهم من الامثلة الجزئیة

المذکورة فی کتب العرفا فانها وان کانت
مقربة من جهة لکنها مبعدة من جهات اخری
کالتمثیل بالبحر والامواج والنور والاظلال
انتهی کلامه بر اذکیا پوشیده نخواهد بود که شیخ فقیر بر نهج عرفا
بجهت تقریب اذهان بعضی تمثیلات در باب وجود و شدت ارتباط
خالق بمخلوق از قبیل دریا و قطره و مداد و کلمات و امثال آنها در
رساله خود فرموده است بعضی از ناقصان خصوص بعضی از علمای بلده
لکهنو ظاهر الکلمات را گرفته بدون تدقیق و تامل ویرا و جمعی دیگر از
علمای کرام مثل جون فاضل مقدس ربانی ملا محسن کاشانی و شیخ میثم بحرانی
بلکه شیخ بهائی عاملی و امثال ایشان را متهم بتصوف و قول بوحدت وجود کرده
اند و فاضل محقق مدقق ربانی ملا محمد باقر مجلسی نیز از این قبیل کلمات
در حق الشیخ و امثال آن فرموده است الا آنکه چون بر احوال ناقصان
مطلع بود مقدم مثال و تمثیلات این نهج را موقوف داشته است و لهذا
از دست ایشان نجات یافته است و بالجمله از عرفا بدین فقیر است
که هیچ فهمیده نیست از طعن عوام و خاصه بعلمای کرام چه رسد معتقدان

بست که واجب بالذات یا ممکن بالذات متحد است و خلایق اجزای
خالق یا جزئیات آنند چنانکه از ظاهر امثله معلوم میشود دلقبس است که
در تمثیلات مراوات ان ازدها بیان شده ارتباط میان خالق
و مخلوق است چنانکه حضرت امیر فرموده هو مع کل شی لا بمقارنة
و غیر کل شی لا بمبائنة بلی اظهار این بود که سد باب تمثیلات نمایند
و در این مرحله عمل بحدیث شریف اسکتوا عما سکت الله کنند
تا چون فاضل مجلسی و عرفای دیگر از طعن زبان ناقصان نجات یابند
و این مرحله بس بود که شیخ فقیر را متهم بترک صلوة نیز کرده اند و میگویند
که تارک الصلوة بوده است زیرا که کسی نماز کردن او را ندیده است و حق
انست که این مراحل دلیل قوی است بر علو شان و کثرت فضل و علم آن
رفیع مکان زیرا که این فقیر بنحو به رسانیده است که در این کشور هر قدر که
هنر و کمال این شخص بیشتر است حساد و اصحاب کینه و عناد وی بیشتر اند
عجب تر آنست که بعضی از جاهلان گفته اند که شیخ قائل بمعاد نبوده است
با آنکه در رساله تحفه بروجه اوضح و اتم بان تصریح کرده است مجملا معلوم میشود
که شیخ فقیر چون این بنده حقیر بلکه زیاده از نظر با نکه علاوه بر ان است

فصل

فضل و شعور نیز مشهور بوده است و در این کشور بدبخت تر کاران ناقص بسیار
و کار فنار بوده است چنانکه از بعضی از قصاید او معلوم میشود و من آن قصیده
را بعینها در خاتمه رساله تحفة المجلس در وصف الحال خود ذکر کرده ام
و در آن بلده مسجد عالی است بر لب دریا که بتخانه کنگ و دراز منه سابقه بتخانه
بوده است عالمگیر اورنگزیب بادشاه آنرا خراب کرده در مکان آن مسجد
را ساخته است و در حالت که فقیر بدیدن آن رفتم بعضی از سپاهیان آن
قوم هنود و غیره در آن مقام گرفته بشرب مسکرات و انواع معاصی مشغول اند
مجملا در آن بلده در سلک خدمت علیا جاه والده جاه بلند مهد علیا مقدس
مکرم محترم کنیز حضرت زهرا جناب عالیه متعالیه والده ماجده مرحمت و
غفران پناه جنت رضوان آرامگاه نواب وزیر الممالک آصف الدوله بهادر
طاب ثراه و بعضی دیگر از متعلقان و ارکان و اعیان دولت مشغول
بر اظهار شوق بملاقات و عزم رفتن بفیض آباد لکهنؤ نوشتم و مجلس حضرت علی اصغر
بیک سمنانی ابا بن الذکر و دادم که چون آنجا سلمانی و در شهر سپاهیان بلنگ بلای
برسانند **فصل** وجود در عشر وسط شهر ذی الحجة الحرام از سنه مذکوره عزم
آن بلده فیض بنیاد نمودم و بعد از چند روز وارد و مشرف شدم و در آن بلده

مسجد بنارس

منع از بنارس بعو...

صحیح روز چهارم

قندیست و دربانی زمانی نیابت معمور و بیکرانی و مقر سکونت سلطان
محمد فخر الدین تغلق و دار العلم هندوستانی بوده است و طلبه علوم از شهر
و دیار بانجا می رفته اند و تحصیل و تکمیل میکرده اند و از فضلای مشهور
آن بلده است مولانا محمد جونپوری که در عصر خویش بفضل و علم و دانش
اشتهار داشته است و در نزد شاه جهان بن جهانگیر نواب معزز و
محترم بوده است و در آن مسجدیست در غایت علو و وسعت بر یک جانب
که در آن تخته گاه و هر ارکس کنی کشش مینمود و والی آن شهر فراب رود بیرانی
است و از علم و دانشوری در آن انشا نیامده است ولکن بسیار خوش
آب و هواست و گل یاسمین و نسترن و رازقی و انواع ریاحین برای آنجا
وفور دارد و بحدی که از در و دیوار آن هوای عطر آمیز میوزد و عطاران
عمارت عالیه ساخته اند و گنبد ها از گل [illegible] و عطاف میکنند و
تا چهل روز اقفال آنها را باز میکنند و بعد از آن روغن آن گنبد را می
گیرند و بعد از آن [illegible] مقام عطر شده تا آن مدت [illegible] بر موجود
مالند و جای از کیفیت نیست و از قسم ریاحین نوع دیگر است مشتبه بگل
خرما بابل سفید و آن را کیوره گویند و عرق آن نیز میکشند و در خواص

کرم درست

کرم و تر است و در تقویت قلب و اعضای رئیسه از عوض بید مشک
استعمال کنند رودخانه در وسط شهر جاریست که آن را گومتی نامند
و بر آن پل محکم بسیار رعایای فهیم علیم خان خانان که از امرای ذوی الاقتدار
قدمای هندوستان بود ساخته است و عدد جمل لفظ صراط المستقیم موافق
تاریخ بنای اوست و تا بحال بان خوبی و انضباط پلی در آنجا دیده نبوده ام
چون در سرا منزل کردم عالی جناب سلالة الاطیاب مقدس صالح
سید امجد علی خان که از خاندان قدیم و از اعیان و اکابر آن شهر بود بملاقات
آمد و التماس نمود که در خانه وی مقام کنم بعد از الحاح بسیار قبول کردم
و چهار روز در آنجا بحسب خواهش آن سید بزرگ توقف نمودم در شرایط
اعزاز و مهمانداری قصور نکرد و از ملازمان خود کسی را بجهت اطلاع
و اخبار بفیض آباد فرستاد و در آن حدود یک نوع درختیست که آن را
بر گویند شبیه بدرخت کرده و شاخهای آن بقدری که باید بالا میروند
و از انتهای شاخها شبیه رشته منعکس شده بزمین میرسند و فرو میروند و
از آن شاخها نیز بروید و بجانب بالا میرود و بایین میآید و شنیده ام
که ازین نوع درخت در بعضی از جنگلها کهنه شده دیده اند که قریب یک

میل راه کرفته است وتمام ان مسافت مالامال اب است زیرا که درین کشور
فراوان کم است خصوص این درخت را که همیشه سبز وخرم است وشاخ
وبرک ان قریب بهم است واز بعضی معتمدین شنیده ام که هرکاه از ان
رشتهها چیزی را بکوبند ودر اب بخیسانند واز ان اب موی را بشویند باعث
تقویت برویدن ازدیاد مو میشود بعد از چند روز وارد سلطانپور شدیم
در انجا وسیله عالیشان معلی مکان رفیع بنیان خانصاحب عظیم المناقب
نواب ناظر محمد داراب علیخان بهادر دام عزه ناظر سرکار ومختار تمام امور
جناب عالیه متعالیه سابقة الالقاب مصاحب هرکاره خاص حضور مشتمل بر
اظهار سرور وحبور ونثار رقعات سامیه رسید نوشته بودند که وقت
ورود ببلده فیض بنیاد اطلاع ارقام نمایند که اعزه واعیان حسب الحکم
حضور مقدسه محترم باستقبال ایند پس از دو سه روز وارد بهدرسه
که تقریبا در سه فرسخی ان بلده واقع است شدیم وان متعلق باولاد سادات
عالیدرجات از اهل نیشابور است که نواب غفران مآب برهان الملک
جد امجد مرحوم اصف الدوله بهادر بجهت کذران ایشان معاف فرموده
والی الان حکم ان جاریست وکسی متعرض ایشان نمیشود وبزرگ ان سادات

عالیحضرت

عالیحضرت سلالة السادات میر سبحان علی علیا واز جوانیست خجسته نهاد و
نیکو اطوار وعالمیست ومخلص اصحاب معرفتی در طریقه دوستی محکم
وباوفا ووقتی که در ان شهر بودم با من نهایت اخلاص داشت و
حق انست که ان جماعت هم دیندار وبامروت وباحمیت وعالیهمت
اند محلات شب جمعه بیست وهفتم ماه ذی الحجه بود در ان قریه توقف کردم
ومراسله بجهت اطلاع بحضور مقدسه ونواب ناظر نوشتم وباهرکاره مذکور
در شب روانه کردم وخود بعد از طلوع افتاب از قریه مذکور سوار
شدم **فصل** چون تقریبا نیم فرسخ از ان قریه جدا شده بودم که عالی
حضرت سامی مرتبت سلالة السادات میر مکارم علی که از سادات
عالیدرجات حدود غازیپور است وبمنصب بخشیکری دران سرکار
منصوب بود در رسید وقدری راه رفته بودیم که جناب معلی القاب
میرزا محمد حسین شهرستانی رسیدند وچون بدو فرسخی ان بلده رسیدیم
نواب مستطاب کامیاب اسد الدوله رستم الملک میرزا محمد تقی خان بهادر
فیل جنگ که عمده امیرزادگان وزبده اعیان ومقرب حضور مقدسه
متعالیه وخلف مرحوم مغفور میرزا محمد امین خان است با خلف ارجمند خود

عالیجناب رفیع مکان عمده الاعیان فرزند مغفور دبیرالدوله دلاور الملک
میرزا محمد علیخان بهادر فیروز جنگ مشهور بمیرزا حیدر که در حضور مخرم
مکرم زیاده از فرزند حقیقی معزز و مکرم و محترم است باتفاق عالیجناب
معلی مکان فاخر الحسب و الامناقب نواب ناظر سامی الالقاب
با جمعی دیگر از مومنین رسیدند بعد از ملاقات و طی رسومات باتفاق
روانه شدیم و قریب بظهر یوم مذکور وارد آن بلده گردیدیم حسب الخواهش
جناب عالیه از عرض راه بدولتسرای عالیه رفتیم مراتب اشفاق و نوازشات
و محاسن اخلاق و الطاف بلا معمول فرمود و حقا که الی الان در
زمره مردان و اغلب سرداران این مملکت کمتر بامراتب حسن اخلاق
و خلق المخدره مکرمه ندیده ام تا بمرتبانی چه رسد بعد از طی رسوم متعارفه
باتفاق جناب میرزا محمد حسین و نواب ناظر از حضور رخصت شده بخانه
که بجهت نزول اینجانب مقرر کرده بودند رفتیم بعد از صرف قهوه و قلیان
نواب ناظر بخانه خود رفتند چون اکل بعیال آنجناب میرزا نیز منزل
خود تشریف برده در هر شب و روزی دو وقت طعام از سرکار میآوردند
و اعیان و بزرگان و مومنین آمد و رفت مینمودند پس ماه محرم الحرام

سنه یکهزار

۱۲۲۲ یکهزار و دوصد و بیست و دو هجری رسید و اناث و ذکور خرد و بزرگ
و کوچک به تعزیه‌داری مشغول شدند بدانکه بلده مذکوره را نواب
سلطان غفران مآب برهان الملک سعادت خان بهادر بهادر
جنگ بنا نهاده است و آن عالیشان از عمده زادگان نیشابور
است و در عهد دولت محمد شاه بهندوستان آمد و بسبب جوهر ذاتی
در آن سرکار از سرداران و امرای ذوی الاقتدار گردید و در وقتی
که پادشاه قهار نادرشاه افشار بشاهجهان آباد آمد و بر محمد
شاه و مملکت او تسلط گردید چون واسطه جواب و سوال میان
دو پادشاه بود در حضور نادرشاه نیز عزت و احترام بسیار بهم رسانید
مجملا چون صوبه اوده که اعظم صوبه جات هندست و محل سکونت
رایان با غرور و شان بود و چنانکه باید سر در اطاعت پادشاه در
نمی آوردند و حکومت و نظم و نسق آنجا از حضور سلطان بعنوان
برهان الملک قرار گرفت و بزور شمشیر دشمنان و سرکشان مملکت
را منصرف شدند و گردن کشان را مطیع و منقاد خود کردانیدند
و چنانکه باید در آن عمل نمود چون نواب معظم الیه مرض سرطان

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری در شاه جهان اباد در ایام
که پادشاه قهار نادرشاه افشار در ان بلده بود برحمت ایزدی پیوست
حکومت آنجا بنواب مغفران مآب جنت آرامگاه صفدر جنگ
وزیر احمد شاه که داماد نواب مرحوم و همشیره زاده ایشان نیز بود قرار
گرفت و نیز بشیوه سابق تمام ان مملکت را در احاطه تصرف خود
داشت و از سرداران شهر که سابقا مانده بود خوار و حقیر و ذلیل
و دستگیر نمود و چون نواب بزرگ بجهت سکونت خود انجموضع
را که سابق جنگل و خالی از آبادی بود در یک فرسخی شهر اوده
که از بلاد قدیمه ان صوبه است مقرر کرده معسکر خود نموده اول
عمارت چهارسوی که در شهر از انبگله میباشند در کنار رود
خانه گهاگره بجهت نشیمن خود ساخته بود ان بلده در بدو امر
مشهور به بنگله شد ولکن چون بنیاد قریه فیض اباد بنا نهاده
شده است و ان قریه بزرگ است که در ارض خراسانی قریب
بتربت حیدریه واقع است و نهایت خوب آب و هوا است
و خربوزه و انواع فواکه در ان بسیار و بوفور میشود و این بلده نیز

شباهت

شباهت کلیه باینجا دارد ازین اسم حقیقی فیض اباد گذاشت و
حال در السنه هر دو نام مشهور است و در ایامیکه در این کشور
بودم شهری بخوبی آب و هوا و فرحت و روح و فضا از ان بلده
و صحرایی از ان ندیده ام و حق اینست که فیض اباد فیض بنیاد است
مجملا چون نواب صفدر جنگ در هفدهم شهر ذی الحجه الحرام سنه
یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری بمرض سرطان برحمت ایزدی پیوست
ریاست و حکم رانی ان صوبه متعلق بنواب غفران مآب فرزند
المهام الملک شجاع الدوله میرزا جلال الدین حیدر خان بهادر خلف
ارجمند وی گرفت نواب معظم الیه ان بلده را مستقر جلوس
خود نمود و زیاده از سابق متوجه تعمیران گردید و قلعه و خندق
و دیوار بزرگ و محکم مضبوط نمود و قریب بیست هزار خانه از
قوم قزلباش بنادر ان سکونت دادند و ان شهر بسبب ازدحام
و اجتماع قزلباشیه نظیر یکی از بلاد عظیم ایران شد و اصحاب
کمال و سرداران مابعد و جلال از اطراف بجهت حسن سلوک
و رفتار نواب کامیاب معظم الیه باینجا مجتمع میشدند و ابادی

ورزونی آن بدرجه اعلا رسید و اصل شهر که او ده باشند خراب
و در جنب آن بمنزله قبر کرد بدر این اثنا عالیجاه نواب میرقاسم
علیخان داماد میر محمد جعفر خان صوبه دار بنگاله که ذکر ایشان در احوال
ونشد آباد کذشت با جماعه انکریزیه سر جنگ و ستیزه بلند ساخته نکاله
بر داشت بسبب نفاق سرداران تاب مقاومت میداد ایشان
در وی باقی نماند و شکستهای متعاقبه بروی رسید مال و خزاین
خود را بر داشته بجهت استمداد بخدمت نواب وزیر رفت
عهد و میثاق و ایمان مغلظه فیمابین ایشان در انجاح مهام او
محکم کردید عالیجاه روزی الک روپیه بجهت اخراجات رکوچ
و پنجاه هزار روپیه در مقام از سرکار نواب وزیر مقرر نموده پس
نواب وزیر با زیاده از یک سپاه قزلباشیه وغیره از انواع سپاه
و توپخانه و دستگاه تمام با عالیجاه متوجه عظیم آباد شدند انکریزان
چون آن حشمت و عظمت و جاه و سامان را دیدند چنانکه از رسوم
دعا دارند ایشان است اول در صلح را کوبیدند از راه غیرت
و غرور قبول نمود انکریزان عازم بر فرار شدند و نواب وزیر

طمع در

[illegible]

طمع در مال عالیجاه کرد و بهانه او را مقید نموده و اموال و اسباب
او را ضبط کرد و در این اثنا که آن قوم اسباب و سامان خود را
بر جهاز حمل کرده عازم بر فرار شده بودند ع چون کلوخ انداز را
پاداش سنگ است بنیی بهادر که رئیس عسکر وزیر بود با سایر
سرداران قزلباشیه بطمع زر با انکریز سازش نموده بودند در
روزی که صفوف حرب آراسته شد آن نمک بحرامان
بذات اشعار فرار را بر خود قرار دادند و خزینه و اسباب
خداوند نعمت خود را بغارت بردند وزیر چون چنین دید
فرار نمود بعد پیش احمد خان بنگش رفته از وی استمداد و طلب
اعانت کرد احمد خان گفت که اصلح آنست که شما با انکریز صلح
کنید عالیگوهر که وزیر او را بادشاه کرده بر تخت سلطنت
نشانیده بود و در این اوقات به عالم بادشاه مشهور کردید
در آن وقت حسب الطلب نواب وزیر از شاه جهان آباد بکنار
شط گنگ العظیم بود چون خبر شکست وزیر بوی رسید در انجا توقف
نمود نواب وزیر بخدمتش رفت و بواسطه آن بادشاه دو حسن

تبلیغ در رسالت نواب نجف خان صفویه که الی الان از دار شمشیر کش
از کوه و جنگل و بیابان هندوستان بسماع هندوان می رسید با جماعت
انگریز صلح کرد بانکه وزیر پنجاه لک روپیه نقد در عوض خسارت
که بایشان رسیده کمپانی جماعت بدهد و علاوه بر آن سالیانه
از محاصل ملک از روپیه که شانزده [illegible] بایشان
برساند و یک نفر وکیل از جانب ایشان در خدمت او باشد
و حدود بنگاله و بهار را نیز بظاهر از بادشاه بمبلغ جزوی اجاره
نمودند نواب وزیر در ادای مبلغ پنجاه لک روپیه نقد متحیر بود و اکثر
یکی از مادر و خویشان و منسوبان خود که مدت العمر در خوان
احسان وی پرورش یافته بودند در ادای آن استمداد نمود
همه قسمهای مغلظه و ایمان شدیده یاد کردند که ما را قدرت
بر مبلغ قلیل نیست تا بکثیر چه رسد چون حیله حیله در جناب
عالیه متعالیه سابق الالقاب چنین دید حمیت کرده انچه از روپیه
و الات نقد و جنس در آن همه را بحضور وی حاضر کرد و از آنها
کار در [illegible] نمود پس نواب وزیر بفیض آباد مراجعت

نمود

نمود و مملکت خود را متصرف شد و بیگی بهادر ملعون نمک
بحرام را کور نمود و فرزندان نفاق پیشه را بذلت و خواری
تمام از اوج رفعت بحضیض حقارت انداخت و مال و
اسباب و خانه ایشان را ضبط نمود و باز نان و اطفال اخراج
البلدشان کرد و در وقت احسان و مروتی که جناب عالیه کرده
بود مغرور کرد که از محاصل ملک بجز از خرج ضروری زیاد آید
تمام را داخل حرم کرده بجناب عالیه تسلیم نمایند پس چند زمانه
بر این منوال گذشت و نواب وزیر امورات خانه خود را
تمام بخواجه سرایان و غلامان خود محول کرد و متوجه عیش [illegible]
و تمشیت امور خود گردید و در اواخر کار جماعت انگریز از صلحی
که باوی کرده بودند پشیمان و نادم شده بودند ولکن بظاهر
مماشات و یکجهتی از طرفین میشد تا آنکه نخل مراد ایشان
بارور گردید و در فیض آباد نواب وزیر در روز پنجشنبه
بیست و دوم ذی قعده الحرام سنه یکهزار و یکصد و هشتاد
و هشتم هجری برحمت ایزدی پیوست و ریاست بخلف اکبر او وزیر الممالک

نمود

فوت نواب شجاع الدوله و انتقال ریاست بنواب آصف الدوله

نواب آصف الدوله آصف جاه یحیی خان بهادر هزبر جنگ که از
بطن جناب عالیه متعالیه بود قرار گرفت لیکن در ابتدا بعضی از
بسبب نفاق سرداران وکارفرمایان وکم حوصلگی صاحب کار در ان
هر کار مداخله حاصل کردید بحدیکه عزل ونصب اهل دیوانی شورش
ان ایشان نمیشد واو را چنانکه مکرر نگارش شده بسبب انچه
خوف انیکدیگر با این جماعت در خفیه وآشکارا راه ودستی و
رابطه واخلاص حاصل کردند وازین جماعت نیز نفایس الخیل
دل همه را مایل خود نمودند مجملاً میر مرتضی خان مختار الدوله که مرد
محیل ومکار وشریر وبدخواه از اهل اصفهان بود نایب
نواب آصف الدوله شد وچون در بلده فیض آباد نواب بیگم مرحوم
والده ماجده نواب شجاع الدوله که زن شیرمردی بود و تمام
اعیان وامرا وکارپردازان وزمینداران رشته اطاعت وی را
در گردن جان از قدیم داشتند وانقدر سر مو از حکم وی تخلف نمیکردند
واو نیز در امور ریاست سلیقه تمام داشت وعلاوه بر ان جناب
عالیه متعالیه والده نواب معظم الیه نیز در بلده فیض آباد بودند و باین

بسبب

بسبب مختار الدوله چنانکه باید شرارت وخباثت فطرت خود را
در ان بلده ظاهر نتوانست نمود بحیل وتدابیر بسیار نواب
آصف الدوله را که طفل وکم تجربه بود برین واداشت که لکهنو
را که در نسبت فرخی ازان بلده در کنار شط گومتی واقع است مقر
ریاست خود کند جلوس کرد وبانی بسبب ان روز بروز بلده
فیض آباد خراب ولکهنو آباد گردید وسایر دودمانی که درین
خاندان از ستم غلامان نمک حرام واراذل کم نام که بود گشت
این دودمان صاحب نام ونشان شده بودند رسیده است در بیانی
ذکر وقایع لکهنو نگارش خواهد شد بعد از فوت نواب
آصف الدوله مرحوم در زمان وزارت وزیر علی خان بهادر که
ذکرش خواهد آمد حکومت فیض آباد ونواحی ان که شانزده
لک روپیه تقریباً مداخل اوست متعلق بکارگذاران ومعتمدان
سرکار وسعت مدار جناب عالیه متعالیه موصوفه در علو شأن — گرده بود و جناب عالیه
وبلندی رتبه ونشان درین کشور در عصر خود قلیل النظیر
است می دهد خود الله پادشاه ذی جاه محمد شاه ونیز [illegible] الدوله — فرضیه

نواب محمد اسحق خان بهادر است که از مقربان خاص حضور اعلی
بادشاه و بخدمت دیوان خالصه شریفه سرفراز بود و همشیره مکرمه
معظمه میرزا محمد نجم الدوله مشهور باسحاق خان ثانی است که نهایت
تقرب در حضور داشت بحدیکه عامه ناس تصور میکردند که ان
بادشاه را با انی امیر قدیمه تعشق است و بر تخت سلطنت با خود
ردیف می نشاندش و عروسی نواب وزیر الممالک صفدر
جنگ و جلیله نواب وزیر شجاع الدوله و والده نواب وزیر آصف الدوله
است و کیفیت عروسی او تا الان نقل محافل و مجالس است
و مشهور است که مثل ان در شاه جهان اباد نشده بود و نشده است
مگر عروسی پسر راجه جگل کشور وکیل نواب مهابت جنگ صوبه دار
بنگاله در حضور محمد شاه و علاوه بر علو شان و خجسته صفات
و حسن سلوک و رفتار و گفتار و کوچک دلی و تواضع و فروتنی در تربیت
پروری دیده دور بینی فلک چون وی در زمره زنان بلکه مردان
این کشور سیما ان خاندان کم دیده است در مدت زیاده از یک
سال که مهمان ان سرکار بودم هر روز از بیشتر بیش مهربانی و الطاف

مبذول

مبذول بود و در هر ساعتی زیاده از قبل در رعایت و لحاظ مراتب
و اعزاز و احترام میکوشیدند چند نفر از راه کوچک دلی و مهمان
نوازی در حضور طلبیده بلا واسطه نوازش و اشفاق فرمود
هر قدر که در ذکر محامد اخلاق ان زبده افاق مبالغه رود نا
گفته بماند و معتمد و کار فرما ان سرکار بود خان عالیشان معلی
مکان رفیع بنیان نواب ناظر محمود ارشد علیخان بهادر سامی
الالقاب که نظر بحدیث الناس علی دین ملوکهم وی نیز بهمان
آراسته و خجسته خصال و نیکو فعال و عالی همت و طالب معانی است
و مصاحبت با او با وجه و موانست با عرفا و شعرا و علما و مخلص
اصحاب فضیلت و کمال و سر آمد امثال و اقران است در بدو عمر در
تحصیل مراتب علوم کوشیده و بسیاری از مراتب نقد مات
ادبیه را دیده طبع فهم رسا اتش در درجه پروری مستعدان خورشید
اشتهار و سرمرتبه مستفیدان و دانشوران از اکثر ترتیبش
طلاب درست افتاده است وضع مجلس و صحبت برابر خلاف
اغلب امرا این ملک منتظم و منسق دیدم باتش دوستی و داد

دوستی و داد در

نواب ناظر محمود ارشد علیخان

نهایت بود و در پاس اداب و لحاظ مرتبه از حد دقیقه التقصیر
راضی نبود الحق از دوستی در باب فقرا الیجات التماس میکردم
خواه از قسم معاملات علما و طلبا و خواه از غیر ان فی الفور بدون
عذر و تامل قبول میفرمود و مادامیکه در ان شهر بودم اغلب ایام
و البسیر و گشت همراه با غالب همراه می برد و خاطر حزین المحظوظ
و خوش میداشت و امورات انسرکار را بنوعیکه بایست و شایست
بانجام میرسانید اگر بعضی از اشقیا دخیل کار او نباشند و در رعیت
پروری قلیل النظیر و تمام رعایا از کبیر و صغیر از وی راضی و
خوشنود خواهد بود خوف در پی مردم از ان نیست اگر ضعیفی
مضرتی میرسد از بعضی از کارداران اوست و در سرکار وی چند
کس از خوبان بودند که اغلب عالم را از ایشان راضی دیدم
از انجمله بود عالیحضرت رفیع منزلت فرخنده کردار ستوده اطوار
صلاحیت شعار مقدس صالح میرزا حسن علیا که علاقه دار از
رابط حویلی و مالکدار زیاده از چهار لک روپیه بود و در نهایت
فروتنی و متواضع و فیاض است و بهر قدر که دسترس داشت

از فقرا

از فقرا و دوام الی جات دریغ نمیکند وجود در نظام دولکسی فقرا
بلکه افقر نباشد از وی حکایات غریبه و عجیبه در سلوک با
مردم و رعایا و فقرا شنیده و دیده ام نهایت اخلاص و ارادت
بمنتهی الغایت داشت و اگر بتذکر سایر همه بپردازد طوماری شود طویل
الذیل و سر رشته سخن از دست رود همه را با من مودت و اخلاص
و الفت تمام بود اغلب اوقات حاضر میشدند و خاطر حزین
را مسرور میداشتند و حق انست که الی الان شهری باین بسیاری
نیکان و اخیار و صاحبان هوش و فراست کم دیده ام
و اغلب امرای و ذوی الاقتدار و بزرگزادگان و الاتبار
انجا را با اغلب اهل آن دیگر نسبتی نیست باران ستوده در بزرگی دیگران
و علو شانی که دارند در مرتبه تواضع و کوچکی باد فرد تیغ
بنهایتی رسیده اند که منافی ائین حکومت و امیرانست و صاحبان
و ملازمان را از ان چندان بیم و هراسی نیست و همه با من
نهایت شفقت و اخلاص بودند و یگانگی با ایشان بمرتبه
اعلا رسیده بود از انجمله بود سلالة الاطیاب و نقاوة الانجاب

جامع کمالات صوری و معنوی نواب معلی القاب سراج الدوله
میرزا غیاث الدین محمد خان بهادر نصرت جنگ دام الطافه
خلف الصدق ارجمند مرحمت و غفران پناه جنت و رضوان ارامگاه
میرزا یوسف موسوی مشهدی که پادشاه قهار نادر شاه افشار بسبب
مشاهده اثار شجاعت و دلیری در ایران او را از باصره محروم کرده بود
و این امیر روشن ضمیر و مسادر آداب و نیکو اخلاق و متواضع
و کوچک دل و خجسته مقال و فرخنده احوال در گفتن شعر فارسی
و فهمیدن آن سلیقه تام دارد و بغایت نکته دان و دقیقه
یاب و خورده بین است و در نزد جناب عالیه و امرا و اعیان انجا
معزز و محترم است و در طریقه دوستی ثابت و راسخ و بی غش است
با من نهایت محبت و الطاف داشت و تا بودم اغلب اوقات
بطور یارانه فیمابین ملاقات می آمد و رفت میشد خلف الرشد
اکبر انجناب عالیشانی عمدة الاعیانی زبدة الاقرانی میرزا احسان الله
حیدر خان دام عزه در شاه جهان اباد داروغه دیوانخانه
پادشاه وقت محمد اکبر شاه است و با وی ملاقات شده و با

خلف

۱۴۹

خلف دیگرش عالیشانی نور چشم برخوردار رفیع مقدار میرزا
سید محمد که از بطن جبیه نواب میرزا نجف خان مغفور سابق
الذکر است در آن بلده ملاقات شد و در آن وقت ده سال
تقریبا از عمرش گذشته بود و طفلیست فزون هوش و مسادر آداب
و نیکو اطوار و از انجمله بود زبده دودمان و نقاده خاندان فخر الا
و الاقران حاوی فضایل صوری و معنوی نواب مستطاب سیف الدوله
رستم الملک میرزا محمد تقی خان بهادر فیل جنگ دام اشفاقه
خلف الرشد ارجمند مرحمت و غفران پناه میرزا محمد امین خان
مرحوم مغفور میرزا یوسف سابق الذکر و این امیر نجابت و دلیر
و شجاع و صاحب همت و شوکت و فروتن و خجسته مقال و رحم
پرور شعر فارسی و هندی بسیار در نهایت سلاست و خوبی می
فرماید و در فهم آن نیز سلیقه بسیار رسائی دارد مسموع شد که
در شکارگاه در ایامیکه در رکاب نواب غفران مآب وزیر
الممالک آصف الدوله بهادر طاب ثراه حاضر بود از اتفاقات
فیل مست جنگی با فیل وی مقابل کرده انجناب بالای از فیل بر زمین

تامل



میرزا علی نقی خان بهادر مشهور بمیرزا جو برادر کوچک نامدار عالی
مقدار نواب میرزا محمد تقی خان بهادر سابق الالقاب بود از اولاد
خجسته نهاد نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر وزیر امیر بیت
بلند همت و عالی مرتبت و خجسته خصلت و عالی شانی و رفیع
مکانی و صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم با منش دوستی و مودت
از درجه اعلی متجاوز و زیاده و لیکن کار رسیده بود در شهر حضرت
سید الشهدا و زبان هندی خوب میگفت و نیکو مینوشت
خلف ارجمند او عالی شان رفیع بنیانی نور چشمی میرزا محمد مشهور
بسید جواب ارجمند و ذی هوش بود و در آن زمان چهارده
سال تقریبا عمر داشت و از انجمله بود جامع الفضایل و حاوی
الفواضل سلاله دودمان مصطفوی و نقاوه خاندان مرتضوی با
کمل بجا و برادر عالیمقدار عمدة الاعیان جناب میرزا ابراهیم
خان بهادر مشهور بمیرزا سید و خلف مرحمت و غفران پناه
جنت و رضوان آرامگاه میرزا ابو تراب خان حسینی مشهدی از
بطن همشیره مکرمه معظمه جناب غفران مآب نواب محمد قلی خان

بهادر

بهادر صوبه دار اله آباد که از اقارب و خویشان و منتسب اعاظم
نواب شجاع الدوله بهادر سابق الالقاب بود و نواب
معظم الیه چون اسباب شجاعت و دلاوری اش دید از راه بدگمانی
خوف مدت یک سال در قلعه جلال آباد مقید و محبوس
داشت و بعد از آن بتغیر غضب والده خود نواب بیگم و بعضی
دیگر شهید ساخته بود و آخر پشیمان شد و لکن سود نداشت
وی امیری با وقار و متواضع و خجسته رفتار و بلند همت
و القدس شعار در جامعیت محاسن اخلاق یگانه آفاق
و در حسن سلوک و رفتار با صغار و کبار بی همتا و طاق است
اگر اشهب سبک سیر قلم را سالها دراز در میدان مدحش جلوه
گر سازم مرحله از مراحل فضایلش را طی نخواهد نمود قریبا
باید که چون آن عالی جناب از کتم عدم بوجود آمده از خورد
و بزرگ کسی را ندیدم که مثل فضایل و خصایل پسندیده اش
باشد و احدی برابر نخوردم که بذکر محامد و خصایلش رطب اللسانی
نباشد با منش اتحاد و داشتی از مرتبه برادری گذشته کم نمی بود

که تشریف بخانه من نیاورده یا آنکه من بخانه او نبرده‌ام و از غلبه
بالتفات این پسر گشت صحرا و باغات میرفتیم و در اثنای آمد و شد
تعجب اهالی آن صوب گردیده بود و حتی جماعت [illegible] که آن
عزیز سالکه با این صاحبان عالیشان و بزرگان با نام و نشان
خصوص این برادر ناجانی برابر رفیع مکان پسر بردم سلطنت
الم غریبی من کار کرد و نموده [illegible] مهجور از برادران [illegible]
داران زمان که از ایشان جدا و مهجور افتاده‌ام چون
صید تیر خورده صیاد از قفای من بفرار رود باز زمین بقرار
شده بانواع سوز و محن و درد و الم و رنج و تعب مبتلا شده‌ام
بحدیکه ع دلمن داند و من دانم و داند دلمن امید که جامع
بین المتفرقین سببی سازد و وسیله انگیزد که بار دیگر سعادت
ملاقات فایض البرکات بر وجه احسن میسر گردد و اولاد
امجاد ذکور آن برادر خجسته نهاد از بطن همشیره مکرمه معظمه محترمه
مقدسه صالحه نواب میرزا محمد تقی خانی بهادر سابق الالقاب
یک عالیشان رفیع مکان نور چشم برخوردار میرزا محمد ملقب بسلطانی

میرزا است

میرزا است که دران وقت چهارده ساله عمر او شش و نهایت
رسیده و باوقار و راغب بتحصیل کمال و عبادت و از
اقران خود ممتاز بود و دیگری نور چشم فرزند منافی عزیز ارجمند
جانی میرزا محسن ملقب به بهادر میرزا است که او را من [illegible]
بودیم و دران وقت هفت ساله عمر داشت و دیگری نور چشم
برخوردار ملقب [illegible] میرزا است و دران وقت [illegible] ساله عمر
داشت و دیگری نور چشم کلانی غضنفر میرزا است و دران وقت
تقریبا چهار ساله بود و در غیبت اکثر اوقات ایشان را می‌طلبیدم
و دل بجهت منزلی با صحبت ایشان خوش میداشتم از فضل
الله [illegible]
بمحمد و آله [illegible] علیهم افضل التحیات و
از انجمله بود عالیجناب عمدة الانجاب نقاوة الاطیاب میرزا
محمد علیخان بهادر خلف کوچک نواب غفران مآب نواب محمد قلیخان
شهید سابق الذکر در نهایت [illegible] دل و متواضع و فروتن و
شکسته نفس و کوشش [illegible] اغلب ملاقات تشریف می‌آورد

میرزا محمد علیخان



دخاطر حزین را بصحبتهای رنگین وکلمات شیرین مسرور میداشت
واز امراء واعیان الشهر بود عظمت دستگاه میرزا محمد نصیر خان
برادر اکبر نواب میرزا محمد تقی خان بهادر چون سابق براین بمرض
سودا و ماخولیا مبتلا شده بود وهنوز از آن اثری باقی بود کمتر
بمعاشرت با خلق راغب بود ولهذا چندان انسی با ایشان
حاصل نشد واز الجمله بود عمدة الامرا وعمدة الملک ظهیر الدوله
میرزا بنده علیخان بهادر غفران مآب خلف مرحوم میرزا علیخان
برادر اکبر جناب العالیه مشعل الدوله در حضور مقدسه نهایت معزز و
محترم است وعلو دماغ آن بمرتبه که اکثری از امرا را بنظر در نمی آورد
وبسیار کم بخانه ایشان تردد میکند وکم کسی از ایشان را
تواضع میکند وبر تحف که از نوادر بهای فاخره پادشاهان است لوار
میشود ولهذا اغلب مردم دریشان سودا وماخولیا پیدا شد
واز کثرت آمد ورفت آن بنده من تعجب میکردند وبا وجود این
حاصل بسیار از بنده وبی آزاری است کسانی براین ترا... امید
ودر آن اوقات که من بودم مشهور بود که موقوف کرده است

وازین

واز این سلسله بعضی دیگر بودند که بظاهر در سلک امرا اند لکن
حرکات وسکنات ایشان با ارازل واوباش انسب است بعضی
اوقات حاضر میشدند وذکر احوال ونسب ایشان بهر وجه راست
بدبختی وفضیحت ودر سرکار جناب عالیه خواجه سرایان بسیار اند
که بمقتضای الناس علی دین ملوکهم همه نیکو فعال وخجسته مقال
اند واز الجمله علیای حضرت سامی مرتبت نیکو خصلت رفیع مکان
طایب علیخان وی نهایت آرمیده ومقدس وصالح است ودر اوایل
حسن وترکوه در امثال خود ممتاز است وذکر اسامی باقی ایشان
موجب اطناب است ودر آن بلده جمعی از طلاب وفضلا بودند و
از الجمله بود علیای حضرت فواضل اکتساب فضیلت مآب
اخوند ملا محمد جواد خلف اکبر رحمت وغفران پناه عالم فاضل
وفقیه کامل اخوند ملا علی با شاه کشمیر بایاء جمع وجماعتی از آن
شهر وی نهایت فروتن وصاحب اخلاق وطبع سلیم است
واز الجمله بود سامی مرتبت سیادت منزلت وفضیلت مآب
میر کلو فاضل وی در علوم ادبیه مشهور ودر نهایت خجسته

اخلاق است افسوس که خبر رسیدن رئیس مشکلات و افضل
و اعلم و اقدس علماء آنجا فوت بود عالی حضرت سیادت
منزلت عالم عامل متقدس زاهد کامل میر نجف علی فی فضل
که از غایت زهد و ورع و اقدسیت که داشت همکاران او از راه حسادت
و برا متهم بتصوف کرده بودند و در این طول مدت بجز تقدس
از او چیزی نفهمیدم و از لوازم آن حد فوت است که بعضی از علما
که طالب جاه و مرجعیت عوام اند اگر دیدند که عالمی در میان مردم
مشهور شده است و قریب است که مرجع عوام شود و برا گاهی
باخباریه و گاهی بتصوف نسبت میدهند و در آن بلده امری که
موجب تعجب من شد و از مراتب فهم و ادراک بزرگان
بسیار بعید بود و شباهتی بسیار بایام خلفای ثلاثه داشت
آن بود که با وجود آن سید متقدس عالم صالح میر عبد العلی
نامی را از اهل فراه که عاری بود بجهت امامت جمعه معین کرده
بودند که قادر بر ادای خطبه نبود بمهلت که خطبه فی ذکر الله
را نیز صحیح نمی توانست خواند و بعضی از طلاب قلیل البضاعت

ازد

ازدیاد معرفت میکردند و مع ذلک باز غلط میخواندند و با آن طول مدت
که امامت میکرد هنوز اذکار نماز میت حفظ او نشده بود و
نوشته او دست گرفته نماز میت را بجا می آورد و چون مفتی
حضور که جواب مسائل را از حفظ نداشت فی نوشته را دیده رد و
سلام می نمود و مع ذلک مفتی احکام الله بود و جمعی که از روی
بدرجات عالیه اعلم و افضل بودند که و برا ندا بمیت شاگردی
ایشان نمود هم از خوف آنکه و نزد حاکم نسبت تصوف و غیر آن با
کنند و حاکم نتوانند بگوید در حضور او حاضر شده ناچار از روی
تقیه بتواضع و فروتنی رفتار میکردند و لکن حتی المقدور
در نماز با او شریک نمیشدند و در این باب معامله صحابه
را که ترک اطاعت حضرت امیر علیه السلام نموده متابعت
خلفای جور کردند معاینه نمودم بلکه احوال این مردم را از آن
جماعت در شنیع بدتر دیدم زیرا که در آن وقت خوف
جانی و مالی و طمع جاه و جلال بود و در این وقت هیچ یک
از آنها نیست بلکه قضیه بر عکس است چون چنین دیدیم دل

را بر بی اعتباری دنیا مبین تا الم بسیار حاصل شد پس فرزند ابا
الله تعالی چنانکه از عادات من است بر ملا و علانیه قرائت
بنهی و بعدم عدالت او را خاطرنشان مردم کردم حاکم و اغلب
ناس هدایت یافتند و اقتدا را موقوف کردند و تقیه
مرتفع گردید بحدیکه در بسیاری از جهات زیاده از ده
دوازده کس که بمحض طمع چند فلوس و امید اجاره صوم و
صلواة و ختم قرآن شریف میرفتند کسی دیگر در نماز جمعه دیر
حاضر نمیشد و جمعی را اثر غیبت نماز جمعه گردید بجهت بعضی از موانع
صلاح حضر را نداشتم و قبول نکردم مجملا در آن بلده فیض بنیاد
بسیر و تفرج و تفنن و خوش گذرانی و تالیف مشغول بودم و
جمعی از صنف بزرگزادگان و طلاب را صحبت موافقت
دلباب و تقدس و صلاح چون عالیشان سیادت نشان
فرزند مقامی میر محمد علی خلف مرحمت و غفران مآب میر شمار
علی معتمد سرکار جناب العالیه دعای حضرت میر علی نقی بن میر بهاء الدین
و میر نواب ملا محمد تقی برادرزاده آخوند ملا جواد سابق الذکر

ذکر طلبه که در فیض آباد بود
نفر بتحصیل علوم
مشغول بودند

میرزا

میرزا احسان علی بن میرزا رمضان علی و جمعی دیگر حاضر میشدند
و الفیه شیخ شهید و رساله قوت لا یموت و کتاب معالم الاصول
و شرایع الاسلام سبقی خواندند و فی الجمله علوم شرعیه را و نقلی
حاصل شده بود و در این اثنا در ماه جمادی الاولی یا جمادی الثانیه
که درست بخاطر نیست عالی جناب مخدومی جناب میرزا محمد حسین
از آن بلده بعزم رفتن بعتبات عالیات روانه سمت کلکته
شدند و بخاطر من رسید که بلده لکهنو را که دار الریاست
آنجاست سیاحت کرده باشم در پانزدهم ماه رجب المرجب
عازم آن سمت شدم تمام اسباب سفر با خشت تفنگچی از
حضور پرحمت شد و در آوان رخصت چنانکه از رسوم مستحسنه
این ملک است که بر بازوی مسافری که بسیار عزیز باشد در وقت
رخصت از قسم روپیه و اشرفی بجهت سلامتی از آفات
نذر حضرت امام ثامن ضامن علیه السلام میبندند جناب العالیه
متعالیه از راه اشفاق و الطاف و سایر متعلقان آن
سرکار و اعزه و اعیان اشرفی و روپیه بر بازوی من بستند

رفتن از فیض آباد
بقصد لکهنو

پس نقل مکان بباغ میرزا مهدی که متعلق بان سرکار بود
نمودم و یک شب در انجا توقف کردم نواب میرزا غیاث
خان و میرزا محمد تقی خان و نواب ناظر و میرزا جعفر صاحب و میرزا
سید صاحب و جمعی دیگر از اعزه و مومنین تا باغ تشریف اوردند
و شب طعام از سرکار نواب ناظر بقدر کفاف تمام همراهان
رسید بعد از صرف طعام جمعی در شب مراجعت کردند و بعضی
تا صبح ماندند چون روز شانزدهم شد با دل شوریده و خاطر
ژولیده ناله کنان از یاران رخصت شدم فصل روز
چهارم وارد منزل اسماعیل گنج که در علاقه جناب العالیه و در دو
فرسخی لکهنو واقع است منزل کردم و در یوم پنجشنبه ششم شهر مذکور
چون تقریبا یک فرسخی ان شهر رسیدم علیاجناب معالی القاب
فضایل مآب سلالة الاطیاب علامی فهامی سید دلدار علی
خلف مرحوم سید معین ساکن نصیراباد از قرای بلده مذکوره
امام جمعه و جماعت ان بلده با علیاحضرت سید محمد خلف
اکبر ارشد حفظه و جمع کثیری از مومنین و علیا جناب میرزا محمد باقر

ذکر ورود بلکهنو و وقایع و احوالات ان بلده

داماد

داماد و همشیره زاده رحمت و غفران مآب جالینوس الزمانی
میرزا ابوطالب اصفهانی متولی سرکار فیض اثار مشهد مقدس حضور
و عالیجناب اخوند ملا محمد کتاب خوان لکهنوی با جمعی از قربا تشنه
استقبال آمدند چون وارد شدم اول در خانه که عالیه جناب عظمت
دستگاه جامع المحاسن والمحامد فخر الاکابر والاماجد اخوی مقامی
میرزا ابوطالب خان بهادر برادر والاگهر جناب میرزا سید
صاحب سامی الالقاب مقرر فرموده بود منزل کردم و در انجا بان اخوی
مقامی بملاقات شد و برادر را در همه اخلاق و صفات تالی و تالی
برادر خود دیدم و در همانروز بسبب تنگی مکان و عدم گنجیدن سامان
و متعلقان در ان خانه مرحوم زمان بیگ که در بازار ناله بود در رفته
مقام کردم روز دوم دو نفر هرکاره از حضور معدلت دستور خداوندگان
ثریا مکانی وزیر الممالک هندوستان یمین الدوله ناظم الملک نواب
سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ دام اقباله خلف ارجمند
ارشد نواب غفران مآب شجاع الدوله بهادر سامی الالقاب مقرر شدند
که همه اوقات در خانه من باشند و احوال را مفصلا روز بروز بحضور

جاه

علت هرکاره معین نمودن نواب
وزیر برادران من و حقیقت [illegible]
از سید حسین علی در ان بلده

اطلاع دهند و علت آن چنانکه مشهور بود و معلوم شد آن
بوده است که سلالة الاطیاب فضایل مآب آقا سید حسن عطار
که سابق از مشهد بآن بلده تشریف برده بود چند صفحه کاغذ سفید
ممهور بمهر عالیجناب فضایل مآب علامی فهامی مجتهد العصر و الزمانی
مطاعی جناب میر سید علی طباطبائی دام ظله العالی را خالی
همراه داشته حسب دلخواه خود دعاهای حضرت سید دلدار علی
امام جمعه و جماعت آن بلده و آفرین علی خان خواجه سرا و جمعی
دیگر خطوط از زبانی سید نوشته بنده بکتب و مراسله نیز بنام
نامی نواب وزیر نوشته مشتمل بر تعظیم و توصیف آقا سید
حسن و آنکه ما او را بحضور بجهت نیاز قلوه مبارکه کربلای معلی
فرستاده ایم چون وارد لکهنو شد جناب سید دلدار علی نظر
بخویشی و قرابت آقا سید حسن با جناب سید و سفارش
نامه ایشان و برا استقبال کرده و در مکان مناسبی فرود آورد
و بعد از ورود مراسله آفرین علی خان را فرستاد آن فقیر نیز
بملاقات رفت بعد از چند روز بواسطه جمعی در خانه وی مقام

گرفت

گرفت و مراسله نواب وزیر را نیز بواسطه او بحضور رسانید و شاه
بیت سخن او همین بوده است که من از جانب میرزا بخشی آنجا
از برای تنشیب وادوان امیر زاده یکی سفارش آمده ام و چون
دیگران بگدائی نیامده ام چون چند روزی گذشت باز بواسطه
آفرین علیخان بحضور عریضه مشتمل بر مطلب نوشت نواب وزیر از آنجا
که بسیار مدبر و ذی هوش است بر بالای آن نوشت که ما را الحال قدرت
قدرت هست که قلوه مبارکه را یک خشت از طلا و یکی از نقره
بنا کنیم ولکن امینی نمی بینیم و بمجرد اراده میرزا کاپی بجهت جناب
آقا سید حسن فرستاد چون آنجناب سایه نقش مراد خود را از
مقدمه قلوه پابوس شد از آن نشان و شوکت پائین آمد و شروع
تحصیل زر نمود و بهر نوع که میسر بود و از آن کوتاهی نمی نمود و از
نذورات و وجه قندیل و علم و زنجیر و غیرها آنچه میسر آمد از
مردم گرفتند و آفرین علیخان سخنهای بالالیق میگفت پس آخر
مقدس صالح باز بجدیت نواب وزیر رفته بعضی داستان
و التماس بسیار بمجرد اراده دیگر تحصیل نمود جناب آقا سید

حسن بکرر میفرموده‌اند که چهل هزار روپیه بجهت من مقرر شده
بود آفرین علیخان سی هزار روپیه را خود خورده و ده هزار بمن
داده است و بعضی از کلمات ناشایسته نیز بالکنایه بنسبت نواب
وزیر میفرموده‌اند و بزرگان هند را چون چندان تحمل خصوص از
سادات و علماء بسیار است کسی جوابی نگفت پس آفرین علیخان
بیچاره خواه مخواه بجهت حفظ آبروی خود جناب سید را نیز از
آن شهر روانه کرد و اهالی و اعیان از سلوک و تعظیم مجاورین عتبات
عالیات تائب و نادم شدند بعد از رفتن ایشان مقارن این
احوال فقیر وارد شد از بزرگ و کوچک همه میگفتند که بعد از
جناب آقا سید حسن احوال مردم وضعی شده است که اگر جناب
میر سید علی در این اوقات خود تشریف بیاورند کسی با ایشان
سلوک نخواهد کرد و در آن ایام بعضی از مؤمنین چند مراسله
از جناب سید بخدمت نواب وزیر رسانیدند اصلا بانها اعتنا نمود
و بعد از مدتی بفاصله دو سال تقریبا علیای جناب معلی القاب
آقا سید حسین دام فضله داماد جنت آرامگاه میرزا محمد مهدی

شهرستانی

شهرستانی قدس سره بآن بلده تشریف بردند و تا مدت یکسالی
تقریبا هرگاه احدی در حضور نواب وزیر احوال ایشان را
اظهار میفرمود که می‌ترسم که حسینی برادر حسن باشد پس با همان
مغلظه اینجنس را از خاطر عاطرش بیرون کردند مجملا چون
من وارد شدم هنوز هرکاره را مقرر فرمود که طلبیدن جناب
عیار مرا بمحک امتحان زدند و بحمد الله سبحانه از برکت ائمه طاهرین
از اول تا باخر بحرفی از قال الله و قال الرسول و تحریر فتاوی از من
بحضورش چیزی عرض نشد چنانکه دوست و دشمن تمام بر این معنی
شاهد و مطلع اند و در آن بلده شبدر پس کتاب معالم الاصول
و شرح لمعه و رساله قوت لایموت و تالیف و تصنیف مشغول شدم
ممتحنین و محتاجین روز بروز صد شکر زیاد نزد کمتر میآوردند و بجواب
میرسیدند و مؤمنین و مقدسین بملاقات میآمدند و امرای عظام
بجهت مقدمه هرگاه چون واقف از حقیقه او نبودند خائف شده
خود بملاقات نمی‌آمدند ولکن ضیافت میفرستادند و رسوم
آداب بجا به تعلل می‌آوردند دعای جناب سید دلدار علی

نیز اغلب بملاقات تشریف می آورد و طعام ضیافت چند دفعه
فرستاد و عظمت دستگاه جامع محامد صوری و معنوی فخر دودمان
خاندان خود نواب قاسم علیخان بهادر قیام جنگ خلف
نواب سالار جنگ که از برادران جناب عالیه متعالیه نیز بملاقات
تشریف آورده وی نهایت مقدس و صالح است و در خاندان
حضرت حیدر و فرید است و جمعی دیگر از برادران و منسوبان آن عالیشان
و بعضی دیگر از امراء و تبدار القدس شعار که در راه خدا خوف
از کسی نداشتند علانیه و آشکارا تشریف می آوردند و خاطرجویی
میکردند و بعد از چند روز رقعه بحضور نواب وزیر بهادر نوشتم
باین مضمون که بندگان حضور معدلت دستور جناب عالی متعالی اگر
چه رئیس و بزرگ طایفه اثناعشریه بوده و می باشند و این خاکسار
درگاه اله ابا عن جد مروج دین مبین و رشید شریعت سید المرسلین
بوده و می باشد پس مع ذلک رسم ملاقات و الاشیء فیما بین نیست
از چه راه است در جواب فرمودند که شما سبقت بفیض آباد از
چه راه نموده و این مدت در انجا چرا توقف کردید دوستان

چنین

جواب سوال که فیمابین
از دولت وزیر شد علت عدم
توجه است ان

چنین اطلاع دادند که باید در جواب چنین عرض کرد که من غریب
بودم و واقف از حقیقه سوء مزاج فیمابین نبودم والا این مصلحت
پسند نمی نمود و در جواب پیغام دادم که چون جناب عالیه بهمه معنی نسبت
بحضور بزرگ تر بودند سبقت بانجا را لازم دید و چون بعد دل
آمدن موقوف باجازت ایشان بود بطول کشید این جواب
بر طبع شریفش ناگوار معلوم شد و چندی بمماحکه و مساهله رفتار
فرمود من نیز سکوت کردم و بتدریس و تالیف و اتمام جزو اول
رساله قوت لایموت مشغول شدم چنانکه بحمد الله در آن بلده باتمام
رسید پس بعد از مدت یکماه تقریبا چند مسئله استفسار فرموده از آن
جمله بعد بیان مقدار مهر سنت بوزن هندوستان و جواز صداق
زیاده بر مقدار شرعی و چند مسئله دیگر جواب نوشتم بسیار مسرور
شدند و از بیان وزن هندوستان بسیار تعجب کردند و در
مجلس شروع بتعریف و توصیف فرمودند و هرکاره نیز بحضور می
رسانید که هر روز مسئله زیاد و کم و بخط جواب داده میشود از تن
یعنی از استغناء من زیاده خورسند شد در بین اثنا جناب سید

تمام شدن جلد اول
ثواب لایموت در لکهنو

علما ... از ... جناب سید دلدار علی

و لهذا از علما مفتیین و مذبذبین از من رنجیده شدند و خاطر شان
اوکردند که عدم اعتناء فلانی و استقلال مزاج او موجب میل
حضور خواهد شد و هرگاه فیمابین او و حضور ملاقات شد امر
مشکل خواهد گردید و منازعه میرنواب شاکرد من با ایشان
بدون اذن من در مسئله فقهیه و غالب شدن وی بر ایشان
زیاده موجب وحشت شد و مؤید بخن مفتیین شد و علاوه بر آن
ارشد تلامذه ایشان که میرزا کاظم علی نام داشت لعب و اغلب ناس
دخت و بیرا ناشی و در میدان شدند در مجلس من حاضر شد و سخن از
تالیف در میان آورد و گفت که من در امامت جبری می نویسم
این فقیر پرسید که امامیه معترفند که نبی و امام از اول عمر تا آخر
از گناهان کبیره و صغیره معصوم شد یا مراد ایشان از اول عمر
وقت از گناهان کو این است و ظاهر لفظ ایشان مقتضی است
که حضرات از اول ولادت صوم و صلوات و حج و غیر آنها
از واجبات را ترک نکرده باشند و نظر بنامحرم و امثال
آن از محرمات را مرتکب نشده باشند و از آثار و اخبار خلاف

ان

و دیگر آنکه من از بعضی از [illegible] فضلای [illegible] جواب [illegible]

آن معلوم میشود و دیگر آنکه جمعی از علماء وجوب عصمت ایشان را
از سهو باین مدلل میکنند که ایشان واجب الاطاعت اند بالضروره
والاجماع و این امر منافی وقوع سهو است زیرا که در محلی که سهو کرده
اند در واقع واما مطیع هستیم اگر اطاعت لازم نباشد لازم می آید
که باطل حق شود و اگر نباشد لازم آید عدم وجوب اطاعت
ایشان و هو خلاف المفروض و علاوه تکلیف ما لا یطاق
لازم آید و آن قبیح است عقلا و نقلا و من میگویم که این حرف
منقوض است بوجوب اطاعت مجتهدین با وجود جواز صدور
سهو از ایشان چون این دو مطلب را فقیر بیان کرد فرمود
که جواب ما نوشته بحضور میرسانند و الی الان از آن معلوم
نیست پس این سخن در میان مردم شهرت کرده و زیاده
موجب اضطراب ایشان شد و ملاقات را ترک فرمود
بعد از چند روز بواسطه عالیحضرت ملا حسن مشهدی که از
جانب ورثه مرحوم میرزا ابو المعالی نیشابوری بتحصیل ترکه
او تا این بلده آمده بود پیغام دادند که اگر سد باب پرسش مسایل

میشود من حاضر نشوم والا فلا زیرا که موجب نیک من خواهد شد
فقیر جواب داد که از عادات من سبقت بسوال نیست و لکن
شفقت بهر رشته تم فرست دیگر فتح این باب بخواهد شد
فتح باب ملاقات نمود منهم از ابتدا تا با آخر ایام توقف آن
بلده یک دفعه بخانه ایشان رفتم نهایت مراتب ادب را معمول
داشت و لکن مفتیین و مفسدین از برای خوش آمد و گذران
معیشت و ثبوت رسوخیت و ارادت خود سخنان چند ساخته
بخدمت ایشان عرض میکردند و مزاج ایشان را مشوش می
نمودند و من در این وقت ناچار بودم و علاج آن را نمی توانستم
نمود زیرا سخن چین را نتوانم چاره کردن که تا من خود بگویم او چه
چیند و ای از مفسدین نتوان برآمد که از خود او سخن می آفریند
و بعضی از مریدین ایشان توقع داشتند که چون سید حسن بنماز
جمعه حاضر شده هفته یکدفعه بعتبه بوسی ایشان مشرف شویم
چون نمیشد خاطر گران بودند و لکن لاعلاج مماشات آزار می
میشدند تا آنکه ماه مبارک رمضان بآخر رسید و در رویت هلال

مقدمه نماز عید رمضان

شوال

جمع

شوال فی الجمله اشتباه حاصل کرد بعد جمعی از مقدسین و مومنین بنزد من
آمده شهادت دادند که در مغرب روز شنبه نهم رویت نموده
اند من حکم کردم که فردا عید رمضان و غره شوال است هر کاره این
خبر را بحضور رسانید و در ابتدا قبول نمود و بعد از تاملی فرمود
که ما امسال فردا را عید میکنیم و در خدمت سید مغفور الیه نیز موافق
آنچه من حکم کرده بودم ثابت گردید چون صبح شد من عید
کردم و ایشان بعضی از باغات خارج شهر رفتند و حکم را
شایع نمودند و دوستان بمن گفتند که چون جناب عالی عید
نکرده اند شما اگر متابعت کنید بهتر باشد در مجلس عام گفتم
که در این امور ما مطاع عیم نه مطیع و بحمد الله سبحانه جناب عالی
شیعه اند و از ایشان در باب احکام تقیه نمودن در
احکام شرعیه دنیاداران جایز نیست پس در روز دوم جناب ایشان
بعیدگاه تشریف بردند و روز دوم با سید با فردا غلط شهر نماز عصر را
بجا آوردند و حضور خود تماشا میفرمودند و بدیده عبرت
در مراتب بیداری علما و شیعیان نظر می نمودند و سید نیز با وی بهیچ

بمسجد رفته نماز سنت را که در روز جمعه حرام است بجماعت بعمل
آورند علمای اهل سنت بمن پیغام دادند که تقیه که شیعیان می
گویند و با ما همه اظهار نسبت میدهند همین است آتش از جگر
من برخواست و دود از کلهٔ من بلند شد گفتم حاشا و کلا
این تقیه نیست بلکه این را دنیاداری و تملق حکام زمان میدانند
پس مجتهدین ایشان از سوز دل پیغام دادم که چرا چنین فتوی میدهید
و فتح باب طعن مخالفان نموده اید چنانچه نماز جمعه
را مطلقا با دین امور کاری نیست چنانکه عامهٔ اهل عالم و سایر
مومنین عید کردند و کسی را مواخذه نفرمود و ترک نماز در روز
عید سهل بود در روز حرام کردن آن چه ضرر بود میشد که
تعارض و معاوضه بر دیگر ترک کنید که حرام بعمل نیاید و دنیا
داری نیز شده باشد در جواب احادیث واله بر تقیهٔ حضرات
ائمه معصومین علیهم السلام از خلفای جور بنی امیه و بنی عباس
را تقریر فرمودند مجملا بعد از وقوع این واقعه بالمره رسوم
آشنایی دوستی موقوف شد چون فقیر خود را محق میدانست

مطلق

علت تصنیف کردن رساله تنبیه الغافلین

مطلق از جمعه ملول نشد و چون در آن بلده لعن و طعن فاضل
بر مقدس ربانی آخوند ملا محسن کاشانی و امثال او شیوع تمام
داشت و علاوه عوام فقیر چنین دانسته بودند که اجازه که
علما به یکدیگر میدهند و تالیف کردن چند ورق اگر چه شعیر
دادن کتب دیگران باشد از علامات اجتهاد است و
باین سبب باجتهاد بعضی قایل شده بودند لهذا رساله
تنبیه الغافلین را حسب الخواهش ایشان نوشتیم و در آن
حقایق احوال را بر وجه اتم بیان نمودم این امر نیز قوز
بالا قوز و موجب ملال آنجناب گردید و تصور نمود که من
درین باب ایشانرا منظور کرده ام و طعن بر ایشان زده ام
و حضرت رب العزت جل شانه گواه است که درین مراحل
این فقیر را بجز اظهار حق و ابطال باطل چیزی از غرض دنیوی
منظور نبود من آنجناب را رب النوع تمام علماء هند
میدانم زیرا که از حد صوبه دکهن تا صوبه اوده که نظر فقیر
رسیده کسی بجامعیت ایشان عالمی ندیده ام مجملا چنانچه

و شرحی

آن عالیحضرت

مشفقا بعد از دریافت مزاج و احوال این فقیر چون بسیار
و حساب اسوکش و فراست اند فی الجمله مایل سلوک مسلک
درویشی شده بودند که جناب عالیه مشفقا الیه از کیفیه جواب و
سوال من با حضور مطلع شده عبرت فرموده بودند و لوازمات
نفوذ با چند نفر تفنگچی و مراسله مشتمله بر طلب باتفاق
عالی قدر میرزا بنده علی سابق الذکر فرستاده مرا طلب نموده بودند
یاران و دوستان گفتند که درین وقت جنابعالی نهایت
اظهار مودت میفرمایند مناسب است که متعلقان جناب
عالیه را جواب داده معذرت بخواهند گفتم که آخر عمر من و
اول بیماری دل است این حرکت بسیار قبیح است و از من
نخواهد شد پس در روز هفتم ماه شوال رو به بسیار در میان
گریه گذاشتم و از چهار طرف بفقرا و ضعفا دادم تا از
شهر بیرون شدم حق جل شانه گواه است که اگر چه درین مدت
سه ماه زیاده از ... هزار روپیه خرج کردم ولکن حرمت
و عزت خود و تمام علماء عتبات را از دست ندادم و آن

خرابی

مطلب جناب عالیه مرا بفیض آباد

تصحیح

خرابی که از عالیجناب مجتهدی آقا سید حسن عطار نام
و اعتبار مجاورین و علماء والا تبار رسیده بود فی الجمله تعمیر
کردم و زیاده از آنچه در آن شهر منظور بود بحمد الله تعالی در فیض آباد
میسر گردید و بر السنه و افواه عوام مشهور شده بود که عالیجناب
سید معظم الیه باعث خرابی امور من در آن بلده شده اند
و متعلقان و نوکران و مصاحبان مثل آقا علی خان خواجه سرا
و دیگران را اغوا نموده است که آقاهای خود را منع از ملاقات
کنند و این فقیر شهادت میدهد که این معنی را عوام غلط
فهمیده اند و اصلا در این مرحله سید معظم الیه قصوری نکردند
زیرا که از محاسن نیک ذات و اخلاق ایشان و طریقه علماء
کرام سیما ایشان که بسبب این خاندان مشهور شده اند
بعید است و علاوه او را خصوص جنابعالیه را بایشان بالنسبه چندان
اخلاص و رسوخیتی نبود که مسموع الکلمه باشند و او جل شانه
میداند که درین باب فقیر را از آن سید والا و از سایر مومنین
آن بلده مطلقا و اصلا گله و شکوه نیست آنچه شد از سبقت

بفیض آباد وازجوانیکه من کفتم شد واکر جناب لوای اقبال می
فرمودند همه سرقدم ساخته حاضر میشدند وکسی تخلف نمی
ورزید بنابر بعضی از اخیاران بلده مزین این اوراق میکردد
بدانکه اخیار و نیکان دران بلده سوای سید معظم الرواد والا مجادش
نیز از هر صنف بسیار اند از انجمله بود علامی جناب معلی القاب
فضایل مآب اخوند ملا محمد مقیم کشمیری که از تعدی مخالفین از
کشمیر فرار نموده دران بلده اقامت داشت وی عالم عالی
شان و فاضل با نام ونشان و خجسته اخلاق
و متواضع کوشه کیر و فروتن و معاندین بجهت شکست کار او
رونق بازار خود و برا اخباریه متهم کرده بودند و از انجمله بود عالی
جناب معلی القاب مسیح الزمانی حکیم ظفر علی خلف علامی جناب
حکیم محمد زمان و دیکر عالی جناب فضایل مآب جالینوس الزمانی میرزا
علی شریف خلف دیکر ان عالی جناب هر دو برادر چون والد خود
جامع فضایل صوری و معنوی و متواضع و مهذب الاخلاق و در محامد
اوصاف یکانه آفاق اند و در ظاهر و باطن با من در مودت [illegible]

مولف

مولف و دوا او بدرجه اعلی رسید و از انجمله بود عالیجناب
سلالة الاطبا عالم زاهد متقی مسیح الدوران و جالینوس
الزمان اقا باقر مشهور بنافاج خلف مرحمت و غفران پناه
معالج خان و برادر فضل و کمال باعلی مدارج علیا رسیده و در
تواضع و فروتنی و عدم توقع ریاست و جاه بحدی کوشیده
که معاندین و برا متهم بتصوف و اخباریه کرده بودند با من
معاشرت تام داشت و برا از هر صفت عاری دیدم
الا انکه جنابانکه با بد سر درکمند ارادت طالبان مرید و
فایقان اهل بینش مؤید در نمی اورد و لهذا جنابانکه از عادات
ان بلده است بجهت ذلیل و کم نام کردن و اعیان و بزرکان
را از ان متنفر نمودن متهم بان وصفش کرده بودند ولیکن
کید و حیله ایشان اثری نبخشیده بود و دران بلده بعزت
و احترام تمام میکذرانید و از انجمله بود علامی جناب معلی القاب
خجسته اداب نقاوة الاطبا میرزا صفی که از خدام
ذوی الاحترام استانه حضرت فاطمه معصومه در دار المؤمنین

اخوند ملا مقیم کشمیری

حکیم ظفر علی و میرزا علی شریف

اقا باقر مشهور بنافاج

میرزا صفی مرد خلف او

قم می‌بود و در ایام مرحمت و غفران مآب نواب مستطاب
آصف الدوله بهادر وارد آن بلده شد نواب غفران
مآب ویرا اعزاز و احترام فرموده با همشیره نواب نظام الدوله
سابق الالقاب منسوب نمود و از آن زمان تا حال در آن جا
سکونت دارد جامع کمالات و حاوی فضایل است و خلف
اکبر ارشد ارجمندش عالیشان ملقب بمیرزا جان جوانی است
سلیم الطبع و ذی هوش و مبادی آداب و در علوم مقدمات
و حکمیات سلیقه تمام دارد و در نزد من کتاب معالم الاصول
را بدقت تمام شراکت جمعی از علماء اعلام میخواند لهذا اگر در تحصیل
علوم چنانکه باید چندی وقتی کوشش نماید از فضلای نامدار
خواهد شد و از انجمله عالیجناب سلالة الاطباء مقدس
الالقاب سید جعفر شوشتری برادر کهتر مرحوم میر عبد اللطیف خان
سابق الذکر در سید است بزرگ منش و مقدس و متواضع
و خوش اخلاق و در علوم خاصه علم طب خالی از بسطی
نیست با منش مودت و دوستی بدرجه کمال بود و در آن

اوران

سید جعفر شوشتری

اوان خلف کوچکش را با صبیه تجمل حسین خان خلف
تفضل حسین خان کشمیری مواصلت نمود خواهش نمود که
من صیغه نکاح را خوانده باشم بجهت از موانع نتوانستم
و علاوه اسد الله بروجردی را که پیش من میخواند اجازه دادم
که جاری نمود و از انجمله بود عالیجناب سلالة الاطباء نقاوة
النجباء میرزا محمد باقر اصفهانی سابق الذکر که روزگاری
در مشهد مقدس رضوی بعزت و احترام تمام میگذرانید
چون والدش عالیجناب غفران مآب میرزا محمد علی آن
چندی در کشمیر بریاست و چندی در صوبه اله آباد یا اکبرآباد
کر خوب بخاطر نیست بحکومت گذرانیده صاحب سرمایه خطیر
شده بود انعالیجناب باستماع این مقدمات جلای
وطن نموده عزیمت هندوستان کرد و چون رسید معلوم شد
که والدش برحمت ایزدی پیوسته و مال و منال او بحوادث
ایام تلف شده است لابد فی الجمله اسبابی که همراه داشت
فروخته بمصرف رسانید و هر روز بامید بهتری توقف نمود

میرزا باقر

و بهتر شده و در اوایل که من و عالیجناب مجذوب میرزا محمد حسن
سابق الالقاب در فیض آباد بودیم چون با میرزای موصوف
علاوه بر همسایگی نسبت خویشی نیز داشت بفیض آباد تشریف
آورده در رشته دوستی فیما بین من و ایشان نیز استوار شد ما دامیکه
دران بلده بودم اغلب انیس و مونس بودند نهایت مبادی
آداب و خجسته اخلاق و خوش تقریر و نیکو تحریر اند و در طبابت
نیز نظر بحدیث شریف الولد الحلال یشبه بالخال حذاقت
در رشته کامل دارند اعزه و امرا احترام و برا منظور دارند
و در سلوک با یاران قصور نمی کنند ولکن افسوس است که مطلق
از طالع بهره ندارد و زمانه را با وی سازشی نیست و از انجمله بود
عالیجناب معلی القاب جامع الاوصاف والمعالی آخوند ملا
محمد شوشتری کتابخوان متخلص بخطا و در شاعری نیز نغز
گفتار و مصاحبی است پسندیده اطوار و در شیراز بصفا در خدمت
فضلا و شعرا و سخنوران عزا با عاشقان اب بهوا بهره و دانش
یافته است در مجلس انس هر قدر که حاضران مغموم و مهموم باشند

مسرور

خذاقت صح

ملا محمد متخلص بخطا شوشتری

مسرور و خورم سازد و در هر وقت صحبت نوی در میان آورد
و در محفل تعزیه و مصیبت حضرت سید الشهدا علیه السلام
اگرچه حضار قسی القلب و متفرق الاحوال باشند همه را بگریه
اندازد بحدیکه بیخود شوند در عهد نواب آصف الدوله بهند
مشتلا شده از آن سرکار اعزاز یافت و بروضه خوانی تعزیه
خانه حسینیه که دران بلده بنا کرده است و ذکران خواهد آمد
مفتخر گردید و تا بحال دران دیار است و بآن خدمت افتخار
دارد و بآیین شایسته و اخلاص دل بانجام میرساند تا دران
شهر بودم اغلب اوقات بملاقات ایشان و بصحبتهای رنگین
زنگ کلفت از کانون سینه میزدود و در سنه یکهزار و دو
صد و سی و یک عالیحضرت خجسته خصلت ملا حسن برادر
او و عالی قدر رفیع مقدار میرزا علی خلف ارجمندش
از عتبات عالیات آمدند و الحال در خدمتش میباشند بسیار
ستوده اطوار و نیکو اخلاق اند و ازین قبیل اصحاب کمال
و معرفت نشان و صاحبان فضیلت نشان از عهد آصف الدوله

دران بلده مجتمع شده اند و دران وقت بسبب قدردانی آن
مرحوم روزگار را بخوبی و عزت میگذرانیده اند و حالا که شغل
زمانه منعکس شده است بسبب علالتی قدرت بر قرار نماند بر
امید که حق سبحانه تعالی همه را نجات دهد و هیچ مومنی را بلکه
این کشور مبتلا نکرداند مجدد و در فرنگی محل از قوم سنت و
جماعت علما و فضلا می‌شمارند که اغلبی نهاد در علوم منقولات
و معقولات از فضلای نامدار اند اگر بذکر هر یک پردازد بطول
می‌انجامد و در اینوقت شروع میشود بذکر کیفیت این بلده و شمهٔ احوال
نواب غفران مآب آصف الدوله و وقایعی که بعد از آن روی داد
شده است بر سبیل اجمال بدانکه لکهنو [illegible] بر روزن

احوال شهر لکهنو

مشهور از بلاد عظیم قدیمه صوبه اوده است و از غایت عظمت و
وسعت شهر پناه و قلعه ندارد و عرض آن از خط استوا بیست و یک درجه
و چند دقیقه است هوای آن سالم و معتدل است و در اکثر سنین

هوای لکهنو

در فصل تابستان هوا آنقدر گرم نمیشود که احتیاج مقدور
بجهت دفع حرارت خس خانها میسازند و خس ریشه ایست که از

دلوی

و بوی بس خوشبو و معطر از زمین بر آرند و بمالند تا ریشه ریشه شود و
تار تار کرده در حجره‌های وسیع خوش هوا ساخته اند که برابر آنها دروازه
بسیار گذاشته اند بجهت آن دروازه‌ها از نی پنجره سازند بشکلی که
هرگاه که خواهند بر دارند و هر وقت که خواهند بگذارند و [illegible] آن

وضع خس خانه

پنجره‌ها را از خس پر سازند بحدی که مانع هوا نشود و دمبدم از فواره
که بر مشکها نصب کرده اند بر آن آب بپاشند چون هوا بآن
رسد و باندرون آید نهایت سرد و خوشبو باشد و بی آنکه جز بر
بر دوش گیرند در عین گرما بسبب سردی هوا نشستن در آن مشکل است
و خربوزه و گرمک در آن شهر خوب و بوفور است و مثل آن در بلاد
دیگر ندیده ام و در فصل انبار نیز میشود ولکن بآن خوبی نیست و
چون آن شهر از بناهای رایان خانهای از شعور و سلیقه بوده و در محل
ناهموار واقع است زمین کوچه و عمارات تمام پست و بلند است
بعضی از اماکنه در اعلا درجه بلندی و بعضی دیگر بادنی درجه پستی و
بسا است که در یکخانه مقدار از صحن آن نهایت مرتفع است و
مقدار از آن نهایت پست و دریا گومتی در وسط

شهر عشابه نهر جاریست و نواب آصف الدوله بر آن پل عظیمی در
مدت سه ماه ساخته است و از غرایب اتفاقات آنست که عدد
جمل اسم آن بلده با کوفه برابر است و طرفه تر آنست که اغلب اهالی
آن در بیوفائی با اهل کوفه شباهت بسیار دارند و نفاق اگرچه در
تمام هند عالمگیر است ولکن ظاهر است آن بلده معدن و پای تخت
اوست مجملا چنانکه سبق الذکر یافت نواب غفران مآب کشور
مختار الدوله آن بلده را مقر ریاست خود فرموده آن مرحوم
نخبشش حاتم روزگار در ایثار و بذل بهر وضیع و شریف بی اختیار
بود و در نظر همتش بحر و کان عالم را قدر برگ کاهی و خرابی ابر
زمین را مقدار سر کبابی نبود و از مبدا فیاض حسن خلقی با و
رحمت شده بود که از ازدحام عجزه و درماندگان و مستحقان
و هجوم ارباب حوائج دافتادگان کاهی افسرده نمیشد و کاروان
سرای بسیار عالی بنا کرده بود که از زوار دسکنه عتبات عالیات
عرش درجات مدام جمع کثیر در آن مجتمع بودند و از روز ورود
بقدر مرتبه بجهت اخراجات هر یک زر معین مقرر مود و در اوان

رخصت

رخصت بقدر قسمت باو چیزی عطائی نمود و در آن اوقات
که من در آن شهر بودم جمعی از قزلباشیه در آن مکان سکونت
داشتند که بامید عطا و بخشش آن مرحوم آمده بودند و از یکی طالع
ایشان نواب غفران مآب برحمت ایزدی پیوست و چیزی عاید
ایشان نشد از آنجمله بود عالیجناب میرزا محمد تقی خویش
میرزا ربیع وزیر علیمرادخان زند و پسری نیز دارد میرزا محمد علی
نام و دیگر عالیحضرت ملا باقر خلف حاجی ابدال نهاوندی است
همه روزگار بر ایشان تلخ گشته و افلاس میگذرانیدند و از آن بلده
قادر بر بیرون شدن نیستند اغلب بلاقاشته من می آمدند
و علاوه بر این مراحل نواب غفران مآب بجهت منتفع
ساختن فقرا و رعایا اغلب اوقات در مکان مشخص در
بازاری نشسته و هر کس هر قسم متاعی که داشت بحضورش می
برد با علاء القیم از وی میخرید و از این عمل منظورش آن بود
که صاحبان سرمایه قلیل در اندک زمانی ترقی کنند و شهر آباد
و بارونق شود چنانکه شد و از جمله بناهای خیر آن سعادتمند

نهر آصفیه نجف اشرف

آوردن آب فرات است در مسافت بیست و پنج فرسخ تقریبا
از نواحی قریه مسیب بارض اقدس نجف اشرف که سلاطین
با شوکت و حکام با قدرت با آرزو و تمنای آن کار از دنیا رفتند
و باین فیض نرسیدند و فیاض متعال بر روی آن امیر بی‌همال ابواب
خیر و توفیق را گشود و آن عقده لا ینحل بسر انگشت جود او منحل
آن توفیق رفیع و افتخار منیع بنام نامی و اسم گرامی او مسجل گردید
و پنج لک روپیه بجهت اخراجات و اداء آن تمام بود که مرحمت ابر دست
بوست و ده لک روپیه بجهت تتمه اخراجات آن جناب [illegible] معالی
دادند و بحمد الله باتمام رسید خاص و عام تا روز قیام طلب
امرزش و مغفرت در درگاه آن سرور انام بجهت آن خیر الحکام مینمایند
بیت نام نیکو گر بماند ز آدمی به که زو ماند سرای زرنگار و
از آنجمله تعزیه خانه و مسجد عالیست که قریب [illegible] بنا نموده است
و زیاده از بیست لک روپیه خرج آن کرده و از غرایب لطف
ابنیه است که در آن حدود مثل آن بنظر نرسیده است با لصد گز
زمین را بجدیکه باب رسیده است حفر کرده‌اند و تمام را از آجر و

از نکو و بد یادگار [illegible]

اهک

آهک بر کرده‌اند و تا بجدیکه سی عمارت بلند کرده‌اند و بعد از آن
بالای آن طرح عمارات انداخته‌اند با این نوع که سه دالان
ساخته‌اند و یک سائبان و دالان اول که محل شبیه ضرایح مقدسه
است عرض آن قریب بیست و پنج ذرع است و دالان دوم سی و
ذرع و دالان سیم نیز قریب بیست و پنج ذرع است و سائبان
شصت ذرع است و طول هر یک صد ذرع است و تمام با آهک
و آجر ساخته شده است و مطلقا بجهت استحکام چوب در آن
صرف نشده است و بجوز نیز در آن عمارت صحن و حصار و سه
جلوخانه بسیار عالیشان ساخته‌اند و بر بالای سائبان حوضی
شصت ذرع در شصت ذرع و در کنار مغربی حسینیه مسجد بسیار
عالی و مرتفع بنا شده است و تمام را بنهایت صفا و تکلف
سفید کرده‌اند و دروازه ضریح بزرگ و مرتفع از طلای مرصع
نموده در دالان اول گذارده بودند و چهار چراغ بلورین
از او بری و فرمینی و انواع فانوسهای شیشه بحدی بوده است
که چهل هزار شمع مومی در آنها روشن میشده بغیر از آنکه

از طلا و نقره ساخته بود اند مجملا در تمام سامان و اسباب و اصل
ان چنانکه مسموع شده است قریب یک کرور روپیه خرج شده
است و عالیجناب ملا محمد شوشتری سابق الذکر بخدمت
روضه خوانی امکان عالیشان مقرر است و در ایام عاشورا
مبالغ خطیری در ان خرج میکرده است و علاوه خود کوچه بکوچه
و خانه بخانه میکشته است و در هر تعزیه خانه از پنج روپیه و یک
کوزه شربت تا صد روپیه بلکه هزار روپیه میگذاشته است و قریب
به ده از ده هزار تعزیه خانه در عصر او در ان شهر بوده است و هر
کس بقدر حال خود از هندو و مسلمان تعزیه میگرفته است مسموع
شده است که در اکبراباد مقبره ایست که شاه جهان از سلاطین
بابریه بجهت مقبره ممتاز محل جلیله خود ساخته و سبب تاج گنج است
مترددین از وضع و اساس ان حکایات غریبه کنند اصل عمارت
و اغلب متعلقات او را هم از سنگ مرمر صفا منبت نشیم
و عقیق مختلف الالوان گلکاری کرده اند شاخ و برگ و ساق
گل سا هر از انها بیرون اورده اند و گویند که بوزن گل د سنگ

ان

ان طلا خرج شده است و الی الان باقیست و اصلا تغیر نکرده
است فی ان جنت مکانی در مذهب تعصب بسیار داشت
و در ایام دولت او لکهنو و فیض اباد مسیر دار انهد شده بود
و الی ال نیز از ان اثری باقیست و در راه دین از جان و مال
مضایقه نداشت و در ایامیکه قحط و غلا در ان حدود شد
زیاده از کرور روپیه خرج کرد و جانی زیاده از کرور و نفر از
عباد الله را محافظت نمود و بان جاه و جلالی که داشت
مسلطنا کبری را در فروتنی راهی نبود و بار دارد و علما و سادات
بنهایت فروتنی و تواضع ملاقات میکرده است اکر از
اوضاع و اسباب و سامان و دستگاه او شمه نکارد موجب
اطناب و افسوس نگرندگان شود مجملا انچه در خانه سلاطین
عظام بعزت و ندرت وجود داشت در سرکار او بوفور و در
نهایت ابتذال بود سال ها کرور روپیه فقط اخراجات
خاص در یعنی تو اخراجات عسکر و امور ریاست و از
اطراف عالم تا چین و کشمیر و فرنگ و ایران هر کس از اشیا

نفیس جز یکه داشت بخدمتش میبرد و بسر کار او با علاء القیم می
فرخنت و در فنون سپاهگری و آداب رزم از تفنگ انداز
و جو رنگ و شمشیر ازمایی و تیر اندازی بی نظیر بوده است و لکن چون
از جرات چندان بهره نداشت فواید انها بظهور نمی رسید

و شجیع مهر کلان دیرلیق بود

وزیر الممالک مدار المهام جمدة الملک اعتماد الدوله اصف جاه برهان الملک ابو المنصور خان
صفدر جنگ شجاع الدوله اصف الدوله اصف جاه یحیی خان
بهادر هزبر جنگ یار وفادار رستم هند فدوی شاه عالم
بادشاه غازی و سجع مهر دستخط سبق ذکر شد القصه چنانکه بسبق
ذکر یافت از نظم و نسق حکومت مسلطانی خبری نداشت لهذا
امور مملکت همیشه در اختیار نائبان بوده است و در بدو
او مختار الدوله نایب بود و بعد شش در سه سال نیابت کرد
و در ایام حالت او ملک فارس که بداخل ان ساءای انشاد یک
روپیه بود بواسطه او و یا دیگر صاحب کار منتقل بجماعت
انگریز شد و چون نهایت بد ذات و متکبر بود بسبب علیخان

خواجه

خواجه سرا که مالک فوج و سپاه بود انبوره و شورش نواب
سعادت علیخان بهادر که در این اوقات بر مسند وزارت
متمکن می باشند و برادر گشت و بجهت مبارک باد بخدمت
آن مرحوم بعد از استماع این خبر اگرچه در دل بسیار خوش شد
زیرا که او نیز از حرکات او منزجر بود و لکن بجهت استحکام
امور و از خوف خود حکم کرد که بسبب او را بقتل رسانیدند و
نواب سعادت علیخان بهادر چون از کشته شدن بسبب
مطلع شد از خوف فرار نموده بخدمت ذوالفقار الدوله
نواب نجف خان بهادر صفدر سابق الذکر رفت و بر او را
بعزت و احترام تمام نگاه داشت و بعد از ان رفته رفته نیابت
به حسن رضا خان که مرد مقدس صالح بسیار مومن ساده لوح
بود و در امور ریاست چون منتسب اصلا سلیقه و ربطی نداشت
رسید و حیدر بیک خان کابلی بنیابت در امور حکومت
و ملک بسیار بخوبی داد انضباط تمام میکند را نید و بجهت گذران امور
نواب را از انگریز و انگریز را از نواب خایف میداشت

فواید

صفدر جنگ اصف الدوله
سجع مهر کلان
سجع دستخط ... بخط خود

مجملی از وقایع ریاست
حکومت صفدر الدوله

نیابت سرکردن حسن رضا خان

دخود دران میان ابلاغ نفس و اطمینان دل بکار ریاست
مشغول می بود و تا او در حیات بود تمام امور مملکت موافق
قاعده و ضابطه بوقوع میرسید و امیر و نایب بر وساده
بوده می بودند برفاهیت تمام و عزت و شوکت و عظمت بسر می
بردند مسموع شد که دران ایام کورنر هستنگ بهادر که صاحب
کلان کلکته بود بعزم لکهنو به بنارس آمد راجه چیت سنگه که
حاکم انجا بود بملاقات جنرل کورنر او را قید نموده سواری
کورنر زده بسبب از او طلب نموده مردمان راجه چون مطلع شده بود
اجتماع کردند و راجه را خلاص نمودند و کورنر را محاصره کردند و جمعی
از انگریزان را معرض تیغ بیدریغ کرده هلاک نمودند کورنر
حسن رضا خان ابله را مطلع نمود حسن رضا خان وکیل
جماعت انگریز را همراه آورده برپای نواب وزیر انداخت
و عرض کرد که مناسب آنست که حضور جان بخشی کورنر بفرمایید
و او را ازین مهلکه نجات دهند نواب وزیر نقشه براجه نکوار
نوشت که مهمان ما را رخصت کن و خود نیز بعزم گوشمالی راجه

بنارس

به بنارس تشریف برد چون راجه خط نواب وزیر را دید بسبب
صفای نیت و نمک حلالی کورنر را گذاشته فرار نمود و در این اثنا
نواب وزیر نیز رسید راجه بجهت خوف از معاندین و بلاهت
نایب و منسوب فرار کرد چون کورنر با نواب وزیر ملاقات
کرد بسبب شادی نجات یافتن از آن مهلکه عظیم و فریب دادن
ابلهان زبان بمدح و ثنای نواب وزیر گشود و سخنان تملق
آمیز گفت و بعوض آن چنانکه شنیده ام دوازده از تنخواه آنچه که از
ملک وزیر میگرفتند معاف کرد و زیاده از سابق فیما بین ایشان
و حسن رضا خان دوستی و الفت حاصل شد و بیشتر از پیشتر
و برادرانش خدمت میکردند مجملا چون حیدر بیگ خان فوت شد
امور آن سرکار زیاده مختل شد و نیابت نایب و تکیه دار ایر
هند که سابق دیوان بود رسید و مدتها نیز برین منوال گذشت
هر کس از گوشه دست یغما بان حالت خداداد دراز کرده
بود و از گوشه و کنار بتاراج میبردند و اشخاص چند از قبیل
خواجه سرا و کهار و فیلبان و غیره حساب الالف بالوف و

دستگاه و سامان بی پایان شده بود در این اوقات بسبب غرض
و خوف هر یکی از دیگری سرداران و کارداران بیشتر از سابق بجماعت
انگریزیه رجوع میکردند و ایشان در اینجا نه بمداخله کلیه بهم رسانیدند
و نایب ایله نیز از خوف انکه رای منسوب الیه او منحرف شود در
باطن با مره خود سلام از متوسلان انگریز کرد و در ظاهر با قابلی
خود ریش خندی مینمود و جماعت انگریزیه از ملاحظه این احوال
کلاه فرحت را باوج رفعت بر انداختند و تسخیر بنیاب را خوب
میکردند و نظر بانکه مال اندیشی و مستقیم العهد بودند زیاده از انچه
فیمابین ایشان مقرر بود مطالبه میکردند و سر رشته افتادن کار
سلاطین را از دست نمیدادند ولیکن الفار وزیر را ضعیف و
اعوان خود را قوی و جماعت بی نمود نمودند و در هر باب مرفه الحال
و خاطر جمع میگذرانیدند و درین انثنا راجه جهاو لعل خلف
للکم کلاب سنگ متصدی کاتهه سک سینبا از فرق هنود را
که از امرا و لیان خاص حضور نواب و سر کرده چند هزار سوار
و پیاده بود باغوای بالکرام مشهور بسر بهکوان داس کاتهه

سبب عزل حسن رضا خان و تنقل نیابت بتفضل حسین خان بسبب احوال راجه جهاو لعل

ازفرقه

از فرقه مذکوره که ذکر حسب و نسبش لایق این دفتر نیست و در
وافی دو نمک حرامی و خباثت ذات معروف و ضرب المثل
آنحدود است چنین تصور کرد که گمکیت طرا رای سیادر حضور خانی
قرار دهد و بعد از ان خود مستدعی منصب او و نیابت حسن رضا خان
شود درین وقت بکلکس رای راجه جهاو لعل اظهار کرد که دهی
بت خزانه دار نواب بد سینبار گمکت طرار این مبلغ زیاده
از یک کرور روپیه از مال سرکار را باسم انگریز بسرکار قرض
داده است و شود او را از اقرار صدر روپیه چهار روپیه
میگیرد و این عین نمک حرامی است راجه جهاو لعل این
مقدمه را منت و حصول مدعا دانسته بحضور عرض کرد و بشهادت
مفسدان دیگر باثبات رسانید حکم بعزل و قید در باب
منسوب او شد گمکت طرا بیبی چون احوال را چنین دید مستر
جبری صاحب وکیل سرکار کمپنی را که در خدمت وزیر میماند
با خود متحد کرد و مبلغ خطیری وعده نمود و در مقام حمایت
او بر آمد و حسن رضا خان نیز جانب او شد نواب قبول نمیفرمود

و نیابت التماس میکرد که راجه جیاو لعل را شما نایب حذف کنند
وی قبول نمیکرد و میگفت که او مفسد و بد ذات است
و منصب زاده جنس پست ارازل را صاحب مناصب رفیعه
کردن از طریقه عقل دور و باعث تنفر طبایع بزرگان عظیم
الشان است و علاوه بر آن کسی را که قابلیت نشستن
در حضور من نیست لیاقت نیابت من چگونه خواهد داشت
و مستر چیری صاحب مذکور نیز حمایت حسن رضا خان میکرد
پس وزیر از نوکر آن حذف قهر نمود و صوبه را گذاشته به
بهرایچ رفت و بخدمت نایب خود عرض کرد که ملک از
شما و چیری صاحب که ما رفتیم پس از آنجا بکورنر کلکته که در آن
وقت مستر جانی شور صاحب بود نوشت که وکیل شما و نایب
من اطاعت مرا نمیکند کورنر نوشت که شما مالک خانه خود
هستید اگر خواهند نایب را عزل کنید و وکیل ما اگر اطاعت
نمیکند ما او را خواهیم طلبید دیگر برا مقرر خواهیم نمود پس
نواب نیشهر مراجعت فرمود حسن رضا خان باستقبال رفت

لولب

نواب از سواری بزیر آمده با او ملاقات کرد و بعد از آن
گفت که رضای من در آنست که شما اندر جیاو لعل را بگیرید
و او را از نوکران خود برانید حسن رضا خان قبول نکرد
این معنی بسیار بر مزاج وزیر گران آمد چون داخل شهر شد
خلعت نیابت را نواب وزیر علیخان که پسر حقیقی با پسر
خوانده او بود داد و خلعت بخشیگری را به رضا علیخانی
که او نیز مثل وزیر علیخان بود پوشانید و حسن رضا خان
را از نیابت و پسر او را از بخشیگری معزول و با لمره از
امور سرکاری عایق و ممنوع نمود و چون هر دو طفل بودند
و جیاو لعل از خراب کردن خانه عباد الله و تحصیل زر
از دین مرسلیقه تا مردانه ویرانه باسم نیابت بلکه مانند
متصدیان صاحب اختیار بخدمت گذاری آنان چند
صباحی مامور ساخت پس مستر چیری صاحب بحضور آمده در
خصوص عزل حسن رضا خان سخنان ناهموار گفت چون
بخانه رفت با خود راجه جیاو لعل نواب حکم کرد که

همین وقت چه ریزه از شهر اخراج کنند حسب الحکم وزیر بوقت ظهر
در عین گرما بوضع ناشایسته او را اخراج کردند چون اولیاء
کمپنی بهادر مطلع شدند که در خانه وزیر شخص مفسدی پیدا شده است
و قریب است که باغوای او دوستی میان ایشان و وزیر بدشمنی
مبدل شود و خانه وزیر برباد رود و صلاح دولت خود در
را در ابقای او ندانستند و در فکر اخراج او بودند که عریضه حسن رضا خان
نیز در طلب امداد بایشان رسید پس گورنر از برای نشست
امور بلکهنو رفت و بخدمت نواب وزیر رسیده التماس
عفو جرایم حسن رضا خان نمود و قبول نکرد و حق آنست که نواب
وزیر اگرچه در امور ریاست عیوب بسیار داشتند ولکن هرگاه
بر امری عزم مصمم مینمودند کسی را مجال دم زدن نبود و بسبب پاس
عهدی که با جماعت انگریز کرده بود باوجود قدرت و توانائی بر
دکن سپاه و سامان حرب با ایشان مماشات می‌نمود
و حسن رضا خان جواب نمیداد و تفضل حسین خان کشمیری که سابق
معلم نواب سعادت علیخان بهادر بود و مبلغ جزوی

در اداء

امدن گورنر بهادر بلکهنو باعانت حسن رضا خان

در ادای آن خدمت مواجب می‌یافت و بهمین تقریب و الطاف
نواب آصف الدوله بهادر روشناس خلایق شده بمنصب
وکالت از جانب وزیر در کلکته میماند در این معامله همراه گورنر
آمده و واسطه جواب و سوال بود و بظاهر درخواست نیابت از
برای حسن رضا خان از جانب گورنر مینمود چون کلام بطول
انجامید و بهیچ وجه گورنر دست بردار از مطلب نبود نواب
وزیر بجهت آنکه نیابت بحسن رضا خان نرسد تفضل حسین
خان فرمود که ما ترا نایب میکنیم او در ظاهر ابا کرد و بالاخره
خلعت پوشیده پس گورنر رفت گورنر نهایت خوش
شد زیرا که او زیاده از دیگران توسل و ارادت بوی
با جماعت انگریز داشت بعضی از شعرا و ظرفا در این نیابت این
رباعی را گفتند رباعی هرچند تو نایب وزیری بر تو نرسد
بحر فقر زینت تاریخ نیابت همین بس ای شیر قدم
تو کاشمری بس سبب شیطنت را چه تو گور نیابت
تفضل حسین خان رسید و حسن رضا خان که منشاء امورات

جبر و عزت مومنین و اهل دین بود خانه نشین شد و اکثر احباب اش
نواب وبرا چند روز ز نایب خود مصاحب شد و بعد از آن بسبب
خیانتی گرفته مقید و محبوس می نمود چنانکه مکرر شده بود باهم
جهت اولیای دولت وخایا از این مفاسد لعو مجلا بعد از
نفرا او نیابت نعمت حسین خان کشمیری خاطر نشان گورنر
کردند که راجه جهاولعل سے باید از شهر اخراج نمود زیرا که
وی نه بر عقیده اهل اسلام است و نه بر طریقه کفر هم نماز
میکند و هم زنار هنود را معمول میدارد یکطرف کفر
و یکطرف اسلام و از ادا ابدار از ل زادگان تخم نور و
فساد خیر بوقوع نمی رسد ع از کوزه همان تراود که در
اوست :. گورنر بر صدق مقال ایشان اگاهی یافته
در اوایل او بالک سلام را که باعث اغوای راجه جهاو لعل
و بانی این فساد بود از شهر اخراج نمود و بعد از آن در
خصوص جهاو لعل متصرف شد و نواب برادر شسته بدست
صاحبان انگریز دادن چون نام وزیر سر او بود عار خود می

دانست

دانست و اندک مسامحه میکرد لیکن گورنر تمکن گرامی او را نیز
باثبات رسانید بلکه این مرحله را بحد فاش و واضح نمود که
یقین نواب تمام اهالی الحذر کرد اند و این فقیر در اوایل
که در فیض اباد و لکهنو بودم از کبیر و صغیر با هر که سخن از آن رود
اخراج شده خصوص ان ام الفساد یعنی رجیم اول در میان
می لعد لعین وطعن و ذکر نمک حرامی ایشان رطب اللسان
مید یلی از همنشین بد و اطاعت دونان و مفسدان
و آرزو در محال بجز بدنامی چیزی حاصل نیست فاعتبروا یا
اولی الابصار مجملا بعد از ثبوت امر مقدمه وزیر بسبب
علو همتیکه داشت حکم فرمود که راجه مذکور اسباب خود را
برداشته از شهر برود در این وقت نیز آنچه میسر شد
از ان سرکار در خفیه و اشکار همراه گرفت لیکن گورنر او را
در عظیم آباد سکونت داد و بعد از چند وقت ماهی چهار هزار
روپیه بجهت احترام نام وزیر باسم مواجب قیدیان از
سرکار کمپنی از برای وی مقرر کرده و چون این جماعت چرکه

مقرر کردند خلاف آن نشکستند آن مبلغ را عبث و بلافایده
الی الان بوی میسر نشد معهود عدد نبود سبب خیر که خدا خواهد
داد که نواب حفظ الظاهر او را مورد عتاب و خطاب و مواخذه
مینمود چنانکه مکرر کرده بود در طریقه ریاست و عزم بهتر بود
و حق و انصاف اینست که نواب مغفور را گو جمله صفات
حسنه بسیار متصف بود ولیکن چیزی که زیاده باعث
خرابی دولتش و ریاستش و شد آن بود که مانند فلک
زر را به بر و رو داد ادا دست بود و جمعی از صنف کهار و فیلبانان
و حلال خور و منصب زادگان از قوم هنود و امثال ایشان
اذا از ل را مختار امور و صاحب کار کرده بود و اهنود اشرفا
و اعیان را چنانکه باید اراده دلی بالمرحوم نبود محمله نواب
بعد ازین فساد تا پنج ماه دیگر در حیات بود و در ربیع الاول
سنه یکهزار و دو صد و دوازده ازین سرای فانی بسرای جاودانی
ارتحال نمود روز عزای آن خیر الامرا در آن بلده آثار محشر
هویدا شد سیلاب اشک از دیده پیر و جوان جاری و اعیا

وفات آصف الدوله بهادر مرحوم

آصف الدوله نقدوس
بزم منزل کرد
۱۲۱۲

وادانیا

و ادانیا در تکاو و فقرا از بودند جنازه آن امیر عظیم الشان
را با ناله و فغان بعد از لوازم تجهیز و تکفین در حسینیه که از آن
کرده بود مدفون کردند تجاوز الله عن سیئاته و رفع الله
درجاته نور الله مضجعه بمحمد و آله هنوز جنازه آن امیر
بی نظیر را تجهیز نکرده بودند که حسب الحکم جناب عالیه
متعالیه سابقة الالقاب سبب [illegible] امرا و اعیان و صاحبان
عالیشان انگریزیه نواب وزیر علیخان سابق الذکر را جانشین
آن غفران مآب بر مسند وزارت منصوب نمودند و او
بسبب حداثت سن و کم ظرفی باز حسن رضا خان را
دخیل امور نمود و علاوه جمعی از اراذل و اوباش مثل
و اراذل غلط و عزات را با خود یار ساخته در خلوت
و جلوت با ایشان در صحبت و عشرت مشغول شد جمعی از
خیرخواهان او را منع و موعظت کردند مفید نشد و علاوه
بر آن با تفضل حسین خان مذکور و تحسین علیخان خواجه سرا
بی اعتنایی و کم التفاتی بسیار نمود و دست تطاول بجز این

احوال نواب وزیر علیخان

اندوخته دراز کرد و مبالغ خطیر را بموقع بموقع بمصرف
رسانیدند حسن رضا خان و تفضل حسین خان چون چنین دیدند
کناره کردند و کیفیت سرکار کمپنی نیز از آمد و رفت باز کشید
و احوالات را بکلکته نوشتند گورنر سر جان شور بهادر
مذکور باستماع این خبر با جمعی از خواص بر ڈاک در سنه رو در حفه [?]
به بلکهنو رسانیدند و بفکر کار او افتادند چون جمعی از امراء
و اغلب سپاهیان و مالکان افواج در توبخانه بسبب جدت و نمک
وعلاوه مراتب حسن ارادت نواب غفران مآب با او یار و متفق
بودند گورنر بگرفتن و عزل او دفعه جرأت نکرد زیرا که موجب
فساد عظیم میشد و از عادات این جماعت است که امورات
مشکله را بتدبیر و تامل بانجام میرسانند و مهما امکن از جنگ و
جدل و سفک دما کناره میجویند و عجله اصلا در مزاج ایشان
نسبت داده کمتر امری از ایشان بر خلاف مصلحت واقع
میشود پس گورنر با او از در ملایمت و ملاطفت در آمد از جا
خانگی انگریز کار معذرت خواست و طلب عفو از تقصیرات

ایشان

آمدن گورنر شور و ... بلکهنو و تدبیر کار ... وزیر علیخان

ایشان نموده از تقدیر با او و جوشش دیگر بکار نموده که او ظلمی
شد بعد از چندی گورنر تمارض کرده اظهار نمود که هوای
شهر بمن موافقت نمیکند و چندی در خارج شهر بسبب تغییر
هوا میمانم و چنان کرده در بی‌بی پور که تفرجگاه فرنگی
شهر است نصب خیام نموده قرار گرفت و جمعی از افواج
سرکار کمپنی را از اطراف و نواحی طلبید و در ضمن جناب
عالیه مشوقی را که سخن او نزد اعادی و ادانی اعتبار تمام
داشت و قلباً از حرکات وزیر علیخان متنفر بود با خود
متحد کرده امرا و اعیان را نیز با خود موافق نموده و از آن
جمله بود اشرف علیخان که نواب غفران مآب دختر او را
از برای وزیر علیخان نکاح کرده بعد دامادی بسبب جاه
نام و نشان و مالک سرمایه خطیر شده و داخل امرای اعلی
حل و عقد گردیده آن ابله نمک بحرام نیز با یاران موافقت
کرده محضر و استشهادی نوشتند مراد معنی که وزیر علیخان پسر
آصف الدوله و از صلب او نیست بلکه پسر خواننده او است

وقایع ...

و وارث و قابل این مسندیت و جناب عالیه و تمام سرداران هر
گروه بیعت گورنر دادند چون آن متمسک گردید اندکی مطمئن شد
ولکن بجهت میل جماعت سپاه بنبه گان و اصحاب توپخانه جرات
بر جلدی و تعجیل و علانیه گرفتن او نکردند و بهمان نهج مماشات و
ملاطفت میکردند و وزیر علی خان بالمره مطمئن شد و بملاقات وی اید
و میرفت و گرم جوشیها از طرفین بظهور میرسید و وزیر بالمره مست باده
نخوت و سرشار شراب غفلت شد پس در سلخ ماه رجب یا اول
شعبان از سنه فوت آصف الدوله بهادر گورنر گفت که من اراده
مسافرت دارم و بخدمت وزیر بعضی مراتب و مطالب گفتنی
است که در خلوت باید بگویم مصاحبان نفاق پیشه خصوص اشرف علی خان
و حسن رضا خان که وزیر اعمو صاحب میگفت و بجای عموی خود میدانست
و سخن ایشان بسیار اعتماد داشت بخدمت وزیر عرض کردند که
مناسب است که شما با گورنر قدری در خلوت بنشینید و هر مطلبی که گورنر
دارد بشنوید که باعث اطمینان او و خورسندی اولیای کمپنی شود
و وحشتی که از سوء رفتار و گفتار شما بر دل ایشان قرار گرفته است

بالمره زایل

بالمره زایل شود و با گورنر سازش کردند که چون او بخیمه گورنر
در آید سپاه کمپنی دور او را گرفته مقید و محبوس کنند پس وزیر
بخیمه گورنر در آمد و چند کلمه باهم سخن کردند و بیرون آمد
و گورنر از دهشت سپاهیان جرات بر قید نکرد و هر گاه و بعضی از
نمک بحلالان سرکار دمبدم بوی میرسانیدند که اولیای کمپنی را منظور
قید کردن شماست آن طفل بسبب نهایت اعتمادی که بمصاحبان
و بجناب عالیه داشت قبول نمیکرد و در این اوقات سپاه
نیز بسبب جوشش ایشان از آن گیری که داشتند سرد شده بودند
پس دفعه دیگر بفن و فریب او را بخیمه بردند و در این دفعه عرض
کردند که گورنر از شما خوف دارد شما آلات حرب را گذاشته
با او ساعتی صحبت بدارید چنین کرد پس گورنر او را در خیمه
گذاشته بهانه بیرون آمده سپاه چار خیمه را گرفتند و چون وزیر اراده
بیرون آمدن کرد مانع شدند پس شور در لشکر وزیر افتاد
که وزیر قید شد سپاهیان اراده شورش کردند گورنر بخدمت
جناب عالیه عرض کرد که مناسب آنست که حضور سوار شده از راه

که سپاهیان هستند بشهر تشریف ببرند و این نزاع خاموش و مستمال
کنند چنانی کرد و سرداران را طلبیده فرمودند که باصلاح را در این
دانستم که وزیر علی را که غلام ما بود و از نسل آصف الدوله نبود
قید کنیم و مسند را بیکی از اولاد شجاع الدوله مفوض کنیم و کردیم
پس بهر نوع که بود مردم را ساکت کردند و سپاهیان چون امیر
خود را مقید دیدند مایوس شده مراجعت نمودند و وزیر اراده
کرد که خود را بسپاه برساند اشرف علیخان و دیگران عرض کردند
که عرض کمینه است که فی الجمله کوششی بایشما داده باشند ان لکم
یاران یان کرده امور را درست خواهیم کرد و تنجیات مناسب نیست
آن طفل مخش بسیار بانها مید اهه و لیکن از مخش چه عاید میشد
زیرا که این ان حرف مخش مجسم بودند پس گورنر با واب و
اخراج تمام بخیمه در آمد و وزیر را دلداری میداد و وزیر از بد
عهد ایشان ظاهر کرد گورنر استشهاد مند گور را بخدمت
او داد و گفت ما غلام این خانه ایم تا والده صفدر الدوله و لوازم
وارکان حالت میگفتند که شما پسر صفدر الدوله و لایق این مسند بنا

نیز غلامی

نیز غلامی کردیم و خدمت نمودیم چون همه انکار کردند ما نیز این
کار کردیم پس وزیر از مسند و امارت مایوس شده قبل
بقید و حبس گذاشت و دارا است که کار از دست رفت زمانه
دگرگون شد دست بر سر زد و طیش بر لب حاصل
بیداد بجر کرد چپت و اولیای کمینه با نواب سعادت علیخان
که در خارج از لکهنو بود عهود و مواثیق چند حسب دلخواه خود
کرده در خفیه او را تا بکیفر سخنی آورد منتظر وقت بودند
نواب جنگ که خلف دیگر نواب شجاع الدوله است در آن
وقت حاضر بود بخدمت جناب عالیه الله و در خواست مسند
عرض کرد که من چون یکی از خواجه سرایان و غلامان حضور
رفتار خواهم کرد غلام را سرفراز فرمایند چون از خواجه سرایان
و حسن رضا خان و امثال ایشان بعرض رسانیدند که مناسب
نیست که حضور در این باب دخل کنند که موجب ملال خاطر
گورنر بشود و کدورت صاحبان عالیشان مناسب حال دولت
شان حضور نیست اولی آنست که باختیار ایشان بگذارند

چون سنوره [ورد] پس پرده و غافل از حقیقت حال بود قبول کرد
پس گورنر عرض کرد که نواب سعادت علی خان بعد از آصف الدوله
اکبر اولاد است و موافق آیین آنست که حضور بایشان عنایت
فرمایند و او را بر مسند متمکن نمایند حضور قبول فرمود پس یک
ساعت تقریباً از شب گذشته بود که چارچیان بلند آواز در کوچه
و بازار ندا کردند که بحکم جناب عالیه وزیر علیخان معزول و نواب
سعادت علی خان بر ریاست منصوب شد علما و ارکان دولت
و بزرگان و سپاهیان و رعایا و برایا همگی ریاست فرمان فرمای
او را بجان قبول و وزیر علی خان را معزول دانستند پس صبح
آن روز نواب سعادت علی خان با جاه و جلال و دستگاه
تمام وارد شد و وزیر علیخان را در موضعی تنها نگاه داشتند و جمعی
از مستحفظین بر او گماشتند و گورنر و اعاظم همراهی نواب
سعادت علیخان بشهر آمدند جناب عالیه جبراً خلعت داده بر
مسند وزارت متمکن ساخت و در رسم نذر و شلک توپخانه
و نوازش شادیانه و انواع سرور بعمل آمد و وزیر علی خان چون

انتقال ریاست بنواب سعادت علیخان بجای او

وبرا

چنین دید

چنین دید ماندن در آن شهر را لایق حال خود ندید و تغییر کیفی
راضی شد پس جواهر نقد و اسباب و فیلان خاصه و چیزهای کارآمد
خود کرده بود باعانت گورنر و اهل کمپنی همراه گرفته بنارس
رفت و بجهت اخراجات او در سالی یک لک روپیه مقرر کردند
که از ظل عاطفت کمپنی با آسایش بگذراند و الحق در این مقدمات
گورنر آنقدر حسن تدبیر بکار برد که حق بیان آن دشوار است
زیرا که چنین امر عظیم را بسهولت تمام بانجام رسانید که یکی را
شمشیر از نیام و خون از اندام بر نخاست و با آن بدزبانی و بدفعالی
که وزیر علیخان با گورنر و سرداران کمپنی میکرد صبر و تحمل کردند
و از قاعده و آیین بیرون نرفتند و اصلاً تعجیل و جلدی نکردند
و چون بر دشمن غالب شدند باز در عین قید و حبس مراتب
اعزاز و آداب چنانکه در ایام حکومت با او میکردند بهتر
و نیکوتر معمول داشتند و زیاده از کرور نقد و جنس که از اموال
آصف الدوله بجهت خود معین کرده بود یافتند و واگذاشتند و نواب
سعادت علیخان خویش را مستقر داد و استیلا کرد مماثلت

بیان از اوصاف گورنر بهادر
و وقایع ... که در حسن تدبیر ایشان نمود
وزیر علیخان در مقام ...

کردند و دشمن را حمایت کردند با جاه و جلال روانهٔ بنارس نمودند
و در آن ورود نیز نهایت ادب در اعزاز او از استقبال و تملک
توپ سلامی و غیر آن که رسم اعزاز وزرا و بزرگان است معمول داشتند
و در تکلم و خطابات پاس ادب او دقیقه نگذاشتند و حق این است
که این جماعت در این مراحل و در حزم و تدبیر قلیل النظیر بلکه
بی‌مثل و مانند بودند و هیچ قومی از مسلم و کافر با ایشان لیاقت
همسری نیست و از این جهت است که دولت ایشان روز افزون است
و بسهولت کل اکثر ممالک وسیع البنیان هندوستان را بتصرف
خود در آورده‌اند و در رفتار و کردار بوضعی میمانند که هیچ جا بر
ریاست مدنی و اصحاب عقول را مجال نکته گرفتن و دم زدن
نیست و اگر خانهٔ کسی را نیز خراب مینمایند بنوعی میکنند که
بر ایشان بظاهر قصور و الزامی وارد نمیشود چنانکه در مقدمهٔ
وزیر علیخان شد که او را مقید و از حکومت معزول کردند و
بمراد دل رسیدند و نصف ملک آصف الدوله را چنانکه مذکور خواهد شد
بتصرف خود در آوردند و اصلاً مورد ملامت نشدند زیرا که

بظاهر

بیان کوشیدن بزرگان دولت آصفیه در دفع دخل وزیر علیخان

بظاهر اطاعت والدهٔ آصف الدوله را که مالک و مختار بود کرده‌اند
ملک و نیکنامی عاید ایشان شد و دولت و بدنامی بدیگران
رسید و نقطهٔ مقابل این قوم در این مقدمه بلکه در همه سفاهت
کارگذاران و امرای آن دولت بر اصحاب بصیرت واضح
و هویدا گردید زیرا که وزیر علیخان اگر پسر آصف الدوله نبود
نواب بیگم و جناب عالیه و تمام امرا و ارکان دولت در حال
ولادت او در حرم سرای آصف الدوله چرا مراسم سرور و شادمانه
را که معمول است بعمل آوردند و او را بدست بپدرش و نذرها دادند
و او را بشاهزادگی قبول کردند و جدهٔ بزرگ و کوچک و زنانی
آصف الدوله از او محجوب نمیشدند و مدت شانزده سال احدی
انکار نکرد و بر فرض آنکه در ایام حیات نواب وزیر این امر
از خوف بود که بعد از ممات او چرا او را بر مسند نشاندند
و تحسین علیخان خواجه سرای وغیره از خواجه سراها و امرا قسمهای
مغلظه میخورده‌اند که او از صلب وزیر نیست و اگر نبود چرا نتوانستند
که او را منصوب نکنند و دیگری را منصوب کنند و نواب

سعادت علیخان آن قدر جرأت نبود و غنیمی حاضر نبود که از خوف او
جلدی کرده باشند و بر فرض آنکه صلاح در تعجیل بود چند نفر دیگر
از اولاد حقیقی شجاع الدوله مثل میرزا جنگلی و دیگران حاضر و
مستعد مسند بودند بایشان چرا ندادند و بر فرض تقدیر که
وزیر علیخان پسر آصف الدوله نبود با آنکه بود لیکن صلاح را در
عزلش دیدند چرا خود نکردند و دیگران را دخیل کردند که بالمره
دولت و ریاست و حکومت ضعیف و حقیر نمودند و نصف
ملک را بر باد داده باشند کور نر دو هزار کس زیاده همراه
نداشت و تمام امور را باستظهار ایشان بعمل می آورد و اگر
ایشان عزم این معنی میکردند او را مجال دم زدن نبود زیرا که
زیاده از پنجاه هزار کس از پیاده و سوار و متعدد ضرب
توپ حاضر و مهیا بود و هم در نصب اول و عزل ثانی اعلی
جناب عالیه میکردند پس اگر سرداران میفرمودند که ما وزیر علیخان
را بجهت حرکات ناشایسته او معزول میکنیم و دیگری را
منصوب میکنیم همه اطاعت میکردند چنانکه در دفعه عازم محاربه

باکوزر شدند

باکوزر
شدند و بحکم جناب عالیه موقوف داشتند و حق آنست که درین
مراحل چندان قصور جناب عالیه نبود بلکه حسن رضا خان
و تفضل حسین خان و جمعی دیگر از نمک بحرامان زر ضعیف
خواجه سرایان و غیرهم که طالب ریاست و جاه و دشمن
این خاندان بودند چنین تصور کردند که هرگاه این امور
بشور او لیاقت کمی بعمل آید و وزیر دست نشانده ایشان
جماعت شود و بر مسند نشیند چنانکه باید اطاعت ایشان
خواهد نمود و چون ایشان از فدویان و اخلاص کیشان
دولت کمنی هستند از برای انها خوب خواهد شد
و فی الحقیقت گویا حکومت بایشان مستقل خواهد گردید
و انصاف آنست که زور طالع نواب مستطاب سعادت علیخان
بهادر مقتضی این حرکات و سهولت این امر شد که
وزیر بمسند وزارت شد دولت و حکومت رسید و بدنامی
عاید این نمک بحرامان گردید چون صفای نیت و حسن
عقیدت در ایشان نبود و این عمل از روی اخلاص

بطور زبر مثلثنده بودند نواب معظم الیه در مدت قلیل دمار از
روزگار همه برآوردند و بعضی را بسزا رسانیده خار و ذلیل و نیست
و نابود و روان آصف الدوله را با خود شاد و خود مجلا
نواب وزیر علیخان به بنارس رفته در آنجا بعزت و احترام
سکونت و آرام گرفت باز جمعی از اجامره و اوباش بدور او
جمع شدند و باغوای ایشان او کمر بستند و باشتر چیزی که سبقی ذکر
او گذشت فی الجمله در فتنه نمود و لکن چندان التفاتی
باو نیکرد و اهالی سپاه جنته لکهنو بسبب مراتب عطا و
بخشش و جود و کرم که داشت بحدی که پدر جانشین مرحوم آصف الدوله
بالاتر بود از دل و جان مرید و خواهان او و متصل اوقات
بذکر محامد او صفاتش رطب اللسان بودند نواب سعادت علیخان
بهادر بودن او را در بنارس صلاح خود ندید و به سرکار
کمپنی اظهار کرد که از بودن او در بنارس من و صاحبان عالی
شان از فساد او ایمن نیستیم بهتر است که بکلکته رفته اقامت
کنند ~ مثنوی ~ خار زمین گیر بپای می‌خلید ~ خصم هر چند که افتاده

بود

احوال وزیر علیخان

بود سهل بگیر ~ این حرف پسند صاحبان شد و لکن اندک
تامل داشتند در این اوقات عالیحضرت سامی مرتبت ملا
محمد خلف ملا امام قلی ریاضی خوان که از جمله تلامذه جد امجد
این فقیر بود از کلکته مراجعت کرده بخدمت صاحبی رسید و ازان
مرحوم در ایام آصف الدوله مرحوم دو دفعه بخدمت او که
و در دفعه اخیره زیاده از سابق عزت و احترام یافته بود
بیند پس آن غفران مآب سرفراز شد و اعیان دیگر اهالی
نیز با این جهت نهایت اعزاز و احترام او منظور
میداشتند و وزیر علیخان نظر بآشنائی و دوستی سابقه باین ملاقات
کرد و چون استاد پدرش بود او نیز در حفظ مراتب او
کوتاهی نکرد پس یاران چنین صلاح دانستند که آخوند ملا محمد
بعنوان سفارت بخدمت زمان شاه ابدالی رفته او را
بهندوستان بیاورد جواهر نفیسه و اسباب بسیار که قریب
بچهار لک روپیه تقریباً بوده است باو دادند و خطوط شوق
او را روانه نمودند آخوند مذکور چون گاهی حکومت دیگر دار

احوال ملا محمد خلف ملا امام قلی

رانده و باحکام و امرا نشسته بود و از رسوم و آیین ملک
داری و تدبیر این امور سر رشته نداشت علانیه و بر ملا روانه
سمت مقصود شد حضرات انگریزیه وقتی مطلع شدند که از این
حدود و نواحی گذشته داخل ملک بیگانه در قرب باراتیک
رسیده بود پس براجه انجا نوشتند که غنیم ما بان حدود
آمده است اگر دوستی کمپنی را منظور دارند او را بقتل رسانند
و مال او را بتصرف خود در آورند و کاغذات و مکاتیبی که همراه
اوست از برای ما بفرستند چون راجه مطلع شد حسب الحکم ایشان
ایشان بعمل آورده او را بقتل رسانید و بی غسل و کفن
در آن صحرا قسمت طیور و وحوش گردید و راجه اسباب او
بتصرف شد و خطوط او را بخدمت گورنر فرستاد چون کاغذ
ممهور وزیر علیخان بدست ایشان افتاد او را بکلکته طلبیدند و
در اول امر آن خطوط را باو ننمودند و خبر فوت گشتن
سفیر را باو رسانیدند انکار کرد و گفت که من از این امور
خبر ندارم فایده نبخشید پس مستر چیری صاحب بخدمت او پیغام

داد

داد که جناب عالی را رفتن بکلکته خواهد شد ولکن بهتر آنست که
باحترام رفته باشند شیاطین انسی و مشیران خاص چنین صلاح
دیدند که باید مستر چیری را کشت و خروج کرد پس پیغام داد که
من اول با شما ملاقات میکنم و بعد بکلکته میروم چیری قبول
کرد پس وزیر علیخان با ایلچیان چند بخانه او رفتند چیری حسب
القاعده استقبال نمود چون بکنار یکدیگر قرار گرفتند سخن از
رفتن کلکته در میان آمد وزیر علیخان ابا کرد چیری گفت که اگر
نروید شما را خواهند برد این کلام بر مزاج او ناگوار آمده دست
بر شمشیر آبدار نمود و چیری صاحب را نواخت و مصاحبان او نیز
هر یک انگریزی را معرض تیغ بیدریغ کردند ٭ چو تیره شود
مرد را روزگار ٭ همه آن کند کش نیاید بکار ٭ اموری را
که در لکهنو می‌بایست بعمل آورد که شاید مفید فایده باشد
درین وقت که عین مفسده بود یاران بی‌وقوف و مشیران
کم تجربه باو تعلیم کردند پس بعد از کشته شدن مستر چیری و چند
نفر دیگر بمکان خود مراجعت نمود و در کوچه و بازار منادی

که زمان دولت انگلیسیه سپری شد و نوبت ریاست بوزیر علیخان
رسید یکنفر از انگریزان که در مکان خود پوشیده شده باقیمانده
بود از شهر کرنجیت فوجی را که در خارج بود آورده خانهٔ او را
محاصره کردند کلاغان چند که در وزیر علیخان مجتمع بودند با واز
توپ و تفنگ فرار کردند و وزیر علیخان نیز بعد از آنان
طاقت مقاومت در خود ندیده با معدودی زن و فرزند
کوه نشسته فرار کردند انگریزیه متعرض عیال او شدند و آن شهر را
با جزایر لکاهند اشتند و فوجی جرار متعاقب او فرستادند و
دو سه بار جنگ مابینها واقع شد و در هر مرتبه شکست بر وزیر
افتاد پس ناچار با وراث علیا و غریب علیا [illegible] و بعضی دیگر
رو به جیبنگر آورده و در اجه آنجا که راجح بوتی بود پناه بردند آن
را بوت لکاهنداشت گورنر برایه آنجا نوشت که صید از دام
جسته و مرغ پر شکسته را که بر سر آن کوه نشسته است خوب می قفط
کنند تا کس بگرفتن او برسد و عذر فرار مسموع نخواهد بود والا
آماده جنگ سلطانیه باشند و چند بلطمن لبردار کمکین صاحب

بجهت

[illegible]

بجهت گرفتن او روانه نمود راجه مذکور از خوف و طمع تنخواه
یک لک روپیه که گورنر وعده کرده بود بعلاوه جواهراتی که همراه وزیر
علیخان بود با انگریزان سازش کرد و بدادن او تن در داد
بشرط آنکه وی را قصاص نکنند گورنر قبول کرد پس راجه دخیل
خود را به بهانه در محل سرای برد و بر کهر کهر یه سوار کرده
اطراف او را محکم بست و معتمدان سرکار کمپنی تسلیم کرد
تا قیامت خود را خوار و ذلیل و بدنام نزد کافر و مسلمان
نمود و سکه او در هر ملک از اعتبار و رواج افتاد پس کلکن
صاحب جمعی از مستحفظان را همراه کرده و برا بکلکته رسانیدند
و بجهت اخراجات او و متعلقان او مبلغی که کفاف کند
معین نمودند و مع ذلک باز از کثرت تحمل و بردباری در بال
اندیشی که درین قوم است اصلا سخن نالایق و حرکت ناپسندیده
بالنسبه باو بعمل نیاوردند و مورد عتاب و خطابش ننمودند
و از اتفاقات بلدیعلی نامی از اهل بهبهان نیز باتهام رفاقت
وزیر علیخان گرفتار و در قلعه کلکته در مکان محکم بسیار مضبوط

بردن وزیر علیخان بکلکته

[illegible]

مقید شده بود بعد از چند روز زبانان وقت را اهتمامی کرده می فطنت
اودانستند باو دو نفر نوکر جفت فرار نمود و احتیاط راه مفر او معلوم
کسی نشد انگریزان بسیار جستند و کم یافتند و الی الان در این
فکرانند که راه فرار او را دریافت کرده سد آن کنند که دیگران
از آن راه فرار نکنند و جزی بخیال ایشان نرسیده است و
شنیده ام که خصمی داشته است که با اعانت و استمداد او آلتی بهم
یافته است و همین خواهد بود زیرا که مضبوطی محبس او را بچشم
شنیده ام که فرار از آن در قوه بشر نیست و بر دیوار آن مکان
نوشته بوده است که من خوف فرار کردم و کسی از مخلوق معین من
نبود چون مستحفظین انگریزیه که عقب در تا صبح ایستاده بودند
در را کشودند بجز نقش دیوار چیزی ندیدند و زیر علیخان الحال
الان در حجره بسیار محکم مقید است که حجره آن از آهن بسیار
کلفت است در روزی دو مرتبه بجهت قضاء حاجت او را
بیرون می آورند و هر روز مستحفظین را بسبب خوف سازش
بدل میکنند و با این حال کسی پیش او میرود و باز او را بی

حفظ

حفظ و تنبه او را رعایت میکنند و بعضی میگویند که بمرض استسقا
فوت شد و بجهت مصلحت مخفی داشته اند و ظاهرا این
خبر خلاف واقع است مجملا آن طفل بیچاره کم تجربه از بی ثباتی
مردمان فرومایه و مصاحبت اراذل و اوباش و رشد دادن
مردمان قلاش و اعتماد بجمعی از نمک بحرامان بی سر و پا از
سریر سلطنت و حکم رانی باین خفت و خواری رسید و چون
قصه او سراسر پند و نصیحت و محل عبرت بود فی الجمله
کلام را درازی دراز نمود فاعتبروا یا اولی الابصار
متوقع آنکه ناظران ملال نگیرند و در طعنی که بر نمک بحرامان
شده است شکوه نگیرند زیرا که نه از حمد و حبی نفعی دیده ام
و نه از مسطوری مضرتی کشیده ام بلکه در این باب چون
وقایع نگاران سالک مسلک انصاف و منحرف از جاده
اعتساف شده ام و علاوه در دیده حق بین خیانت بولی
نعمت و محسن و عدم پاس حقوق جزئیه تا بکلیه چه رسد از
اقبح قبایح و افحش فواحش است و عقل سلیم طبع مستقیم بر این

مطلب گویانند پس چنانکه سبقت ذکر یافت نواب مستطاب
فلک جناب یمین الدوله سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ
دام اقباله که در هر باب نقطه مقابل مرحوم آصف الدوله وزیر
علیخان بود داخل شهر لکهنو شد و در روز سیم ماه شعبان المعظم
سنه نوبت آصف الدوله بهادر که در سنه یکهزار و دوصد
و ده از هجرت بود با فر فریدون و شکوه سلیمانی بر مسند
فرمان فرمائی و سریر جهانبانی قرار و تمکن گردید و بزبان حال
فرمود که نوبت بمن افتاد بگو بگذر دوران : که از آب
از نو بدهد سند جم را : واخوند ملا محمد شوشتری متخلص بعطا
سابق الذکر این رباعی را در تاریخ جلوس گفت رباعی
سر رشته مملکت بهم می پیچید : وز صبح سعادتی نمودی
طلبید : حق تاج امل ز سر باطل برداشت : در روز
جلوس حق بحق دار رسید : پس نواب کامیاب بنظر
با فضای وقت بعد از تمکن بر مسند مورد نیاز حسن رضاخان
و سایر اعیان و ارکان را خلعت داده سرفراز فرمود

پس کورنر

پس کورنر نور بهادر بند کور نجدمت وزیر عرض کرد که جنابعالی تازه
باین مملکت تشریف آورده اند و چنانکه باید بر حقیقت امور واقف
نیستند و معین شدن کار فرمائی جهت تمشیت کارخانه ضرورت
از این مردم یک اعتماد دارند و یکی را می شناسند و زیر بطرف
حسن رضاخان و جمعی که ایستاده بودند ملاحظه فرمود و در دل
کرد که اگر تفضل حسین خان را بگویم او کشمیری است و معدن مکر و
حیله است و حسن رضاخان ابله است و چاره او سهل است پس اشاره
باو کرده فرمود که میرزا را می شناسم پدر من و برادر من از او
راضی بودند و من نیز از او راضیم کورنر گفت که میرزا نیابت
بشما مبارک باد آن بیچاره ابله تسلیمات ادا نموده و برای
چون آصف الدوله خیال کرده مسرور شد وزیر روشن ضمیر خود تدبیر
امورات ریاست کوشید و مهد علیخان فوجدار و جنسکه رای
هندو داروغه و اصلیاتی را که در وقف بر تمام معاملات ملکی
دانا بودند مورد عنایات فرموده که هو حقه احوال را از انها
دریافت می فرمود و در ضمن چند هندو را که دیوان سرکار آصف الدوله

ازتمارس بجد مشکذالی سر قرار بود متوجه امور نمود و بعد از راد جبل
وسلط بر ملک نگرد ابند حسن رضاخان را استمال داده موسوم باسم
نیابت و مستحفظ خزانه عامره نمود و بجهت اظهار حسن ارادت
خانه خود را ترک کرده اغلب اوقات در حضور حاضر میماند پس نواب
وزیر تفضل حسین خان کشمیر را مقرر فرمود که در کلکته در عهد
گورنر بعنوان وکالت بماند و او را با سامان دستگاه بسیار روانه
کرد هنوز نرسیده فرمان عزلش را فرستاد و یکنفر از قوم انگریز
را که باو نهایت دوستی داشت وکیل فرمود و بعد از ان او را
نیز عزل کرد انگریز دیگر را که او زیا صاحب نام دارد وکیل کرد
که از جانب او در لندن میماند و تمشیت امور وی در انجا مینمود و
با صاحبان کلکته او را بجز تعارف سرد کاری نمانده است مجملا این
جمله تفضل حسین خان از ان شهر اخراج شد پس ان بیچاره لاعلاج شده
بکلکته رفته اقامت نمود و بعد از ان درخواست کرد که رخصت
معاودت عطا نمود قبول فرمود بشرط انکه دخل در معاملات بلکه گذشتن
در خانه خود بنشیند قبول کرد در اوان مراجعت حق احسان نواب

صحیح در صحیح روز سه

اخراج شدن تفضل حسین خان
بجهت وکالت و نیز او

اصف الدوله

آصف الدوله و وزیر علی خان و امن کبر او شد و بمرض ماخولیا
مبتلا گردید بحدیکه دیوانه شده بود بهمان حالت با یک جهان
افسوس و بدنامی ازین دار فانی در عرض راه ارتحال نمود و
تجمل حسین خان خلف او مالک سی هزار روپیه جاگیر مقرری
او شد ∴ دیدی که چه کرد ابله خر ∴ او مظلمه برد و دیگری
زر ∴ بعد از چندی نواب وزیر بعجال حکم فرمود که مداخل
ملک را تمام در خزانه سرکار داخل کنند و حسن رضا خان
انچه بجهت مصرف ملک ضرور باشد از خزانه ببرد چندی
باین صورت گذشت پس بعضی از خیرخواهان اندولت عزم
قتل حسن رضا خان کردند چون حسن رضا خان از وجنات
احوال بران مطلع شد از خوف بخانه صاحب کلان که از جانب
کمپنی بوکالت در ان شهر میماند رفته اقامت کرد و بحمایت
ان در مقام جواب و سوال برآمد و از برای اخراجات او از
وزیر مبلغ کلی درخواست میکرد چون بیمصرف بود زیاده از
ماهی ده هزار روپیه قبول نمیفرمود پس کمپنی مقرر کرد که از سرکار

خود سالیانه هزار ده لک روپیه نوبی داده باشند حسن رضا خان گفت
که من در این ملک شریکم و از این ملک میخواهم و نوکری کمپنی نمیکنم
پس چنین مقرر کردند که آنچه نواب وزیر کمپنی باید بدهد در ازای
آن ملک داده باشند و این مقدمه هنوز پس نیز در عهد آصف الدوله نواب
وزیر عهد و میثاق شده بود و لکن تا این مدت ملتوی بود پس
بمشورت حسن رضا خان مصر شدند و گورنر لارد مارنگتن ولزلی
بلکهنو آمده و از برای استمالت حسن رضا خان چنین مقرر کرده که
آنچه حصه سرکار کمپنی میشود تحصیل آن بر ذمه حسن رضا خان باشد
چون رسید نواب وزیر در تقسیم کردن ساهله مبلک دو منظور نمود
که من با شما عهد کرده ام و لکن رضای صاحبان این خانه و سرداران
نیز شرط است پس بخدمت جناب عالیه اطلاع داد که شاید ایشان
قبول نکنند خواجه سرایان بحضور ملکه عرض کردند که صلاح حضور است
که کمپنی را انکار کرده باشند بهتر است که دخیل این امر نشوند پس
حضور در جواب نواب وزیر فرمودند که شما مالک و مختار ملک هستید
بهر نوع که صلاح دانند چنان کنند و ما را دخیل نمیشود با این سبب

رعیتی

رعیتی که جناب عالیه را در ملک و بر سرداران و اصحاب مستند بود بالمره
زایل شد بحدیکه اصلا در خانه و زبر دخل و تصرف نمی توانند کرد
بخلاف ایام سابقه چنانکه معلوم شد پس الماس علیخان
خواجه سرا را که صاحب فوج و سپاه بود مدتی قرار داد و از آن نفر
نیز چیزی نشد و حسن رضا خان بر مطلب مصر بود چون جناب عالیه
بلا معین و یاور ماندند لابد و لا علاج ملک را تقسیم کرده نصف
را در ازای بستن از نه مقرر قدیم و خرج چهارده هزار نفر سپاه
که از سرکار انگریز در آن ملک بحفاظت میمانند و اخراجات
دیگر مقرر فرمودند نصف دیگر را خود متصرف شدند شرط آنکه
انگریزان را مطلقا در خانه او دخیل نباشد و در همان روز
که ملک تقسیم میشد حسن رضا خان با صد جهان افسوس و حسرت
از این جهان فانی ارتحال نمود پس ملک بکمپنی و بدنامی بدیگران
عاید گردید چون فوت شد با آن عهد و میثاقی که فیما بین
وزیر و اولیا کمپنی بود که بر لوح هوس بجهت خود آن انداماس نقش
کرده بودند اصلا محمد رضا خان خلف او را اجابت نکردند

تعریف سعی حسن رضاخان

عجب اعجاز یکه فنی این شخص نیز بگو آنمرحوم اگرچه دراین ابواب درنزد
خلایق بدنام شد ولکن مادامیکه در حیات بود در امور
خیر شوق تمام داشت وچون نواب آصف الدوله بود در امور
خیر که از او صادر میشد آب وهر کس که از عتبات عالیات یا
اماکن دیگر می آمد بغایت احترام او را نگاه میداشت ودر حضور
آنمرحوم سعی وسفارش او می نمود ودر عینی خویش وخوب او را
رخصت میکرد ودر بیداد و مربع ملا محمد خلف ملا امام قبلا نیز او
بود وچون وزیر ملا از او بود هر زر حاصل شد امور زدار و مسافر
خانه ملا ملا محمد گذاشت و او بخلاف آنمرحوم با مردم رفتار
میکرد ودران وقت قدر حسن رضاخان بر مردم ظاهر شد و
رفتار او باعث ازدیاد نیکنامی وی دراین ولایت شد و
تا دم مردن باوجود آنکه نواب سعادت علیخان باو خوش نبود
نمیفرمود باز قریب هزار کس از اعزه و اعیان از دولت
او میخوردند ولقدر مقدور از سلوک با مقدسین کوتاهی نمی
کرد ونماز جمعه وجماعت بر طریقه امامیه در لکهنو وفیض آباد

ابتدای نماز جمعه در لکهنو

بس

بود رحمت مآب آخوند ملا عسکری کشمیری واهتمام آنمرحوم ترویج
گرفت چون آخوند مرحوم بخدمت ورسوم فضیلت جمعه و
جماعت را عرض کرد او را رغبتی تمام حاصل گردید اراده ایقاع
آن درخاطر مخمر گردید پس بخدمت آخوند اظهار قبول کردن امامت
نمود آخوند التماس کرد که باید از خدمت جناب مجتهد العصر
یعنی جنت آرامگاه آقا محمد باقر جد این فقیر که دران وقت در
حیات بودند استیذان نمود چون بعضی از علما در ایام اجتهاد
یا اذن از مجتهد را شرط میدانستند پس از خدمت جناب
آقا قدس سره درخواست تعیین امام نمودند چون دران ایام
عالی حضرت سید دلدار علی مایل بحضور به سر از خدمت آنجناب
اخذ نموده تازه از عتبات عالیات معاودت کرده بود
وبغیر ایشان مقلد مجتهد حی دراین حدود معلوم آنجناب
نبود آنمرحوم نوشتند که سید دلدار علی عادل و قابل امامت
است باو نماز کنند پس حسن رضاخان بجهت ترویج دین
مجلسی آراست وحکم آقا را بر منبر خواندند جمعه وجماعت ادا

روز دوران حدود رونق گرفت والی الان از بهشت سوادان
سید والا مقام مستدام و برقرار است و در اواخر عمر چون اوراق
این ملک گوشش بحفظ مرحوم مولوی عسکری از اوصاف و مشقین
از خدمت حسن رضا خان محروم ماند و از شراب نوشیدن رئیس و
پوشیدن طلا و حریر و شنیدن غنا و لهو و لعب تایب شده بود
و الحق در ابتدای نوع جوانی از جمله خوبان محبوب بود و از مصاحبت
صوفیه صافی حضور مجلس حال انها نیز توبه کرده بود خلطوا
عملا صالحا واخر سیئا اولئک المرجون لامر الله اللهم
ارحمه واحشره مع الائمة الطاهرین صلوات الله علیهم
اجمعین و در دم رفتن میرزا جعفر شوهر خواهر خود را با انگریزان
سپرد که حامی و مربی او باشند چنانکه انگریزان حسب الوصیت
او در حمایت و تربیت دادن او کوتاهی نکردند و در رفتن رفته
مختار خانه افضل الحکما و جان بیلی بهادر ارسلان جنگ
وکیل سرکار کمپنی که در حضور نواب وزیر میباشند و حاکم جینه
پتنه کاپیتن شد و از توجه و الطاف او مشهور و صاحب اعتبار و

احوال میرزا جعفر
بعد حسن رضا خان

سرمایه

سرمایه خطیر گردید ع جون کلوخ انداز را پاداش سنگ است
میرزا جعفر نیز در خراب کردن خانه حسن رضا خان مرحوم
کوتاهی نکرد و محمد رضا خان پسر او را در خدمت نواب وزیر
و جماعت انگریز دیوانه و سودائی قرار داد و نظر بانکه آن
طفل فقیر بر وقتیکه عهدنامه منقش مربوط مسس را ملاحظه
مینمود و سلوک و رفتار انگریز بیدردی اعتنائی ایشان را
میدید از سوز دل بعضی از سخنان بالقوم میگفت این مرحله
راعد و مصداق قول خود میکرد و در حضور نواب وزیر و انگریزان
ساعی شد تا انکه باسم قرض خواهان تمام اسباب خانه او را تمام
فروخت شد و ان طفل فقیر را محتاج لقوت یومیه نمودند و جماعت
انگریز به عهد و میثاق والد او را در باره او فراموش کردند
و در باره میرزا جعفر چون در هر باب خیرخواه غلام جان نثار
و فدوی سرکاران بود منظور داشتند پس محمد رضا خان
در غیرت امده با نواب وزیر و انگریز ملاقات نکرد و خانه
نشین شد بعد از چندی ارتحال نمود و از ان اثری باقی نماند

محمد رضا خان
قلم

راه یافتن صاحبان انگریز به شاه جهان اباد و سبب ... بادولت ... جهت ...

سعادت خدمتگذاری سرکار کمپنی انگریز بهادر از او و میرزای موصوف
بمیراث رسید فصل چنانکه سبق ذکر یافت ملک سالی در زیر تقسیم
نمود و این باعث آن گردید که ملک جماعت انگریز متصل سرحد
شاهجهان آباد شد و از بدیها بود که اینقوم خواهان و آرزومند
این بودند که در باب تخت این مملکت دخل و تصرف حاصل کنند
و شخص سبب بادشاه را در قبضه تصرف خود در آورده بان حیله
باطراف و اکناف ممالک بخوبی تمام عمل کرده باشند و در ایام مرحوم
آصف الدوله خواهش کردند که یکی از ایشان بخدمت شاه
عالم بادشاه باشد و جلیر صاحب را باسم نیابت آصف الدوله بانجا
فرستادند و جنت و غفران مآب شجاع و غضنفر و وزیر الملک و
ذو الفقار الدوله نواب میرزا نجف خان بهادر مغفور سابق
الذکر مانع شد و لیکن بجهت حفظ مراتب آصف الدوله چنین گفت
که من نایب وزیرم و نجیب اهم که شما در این شهر باشید پس ناچار معاودت
کرده این مقصد را موقوف بر وقت گذاشتند و در این وقت که ملک
ایشان متصل بان مملکت شد و لیکن که حریف الیشانی

شاه عالم بکلکته رسیده

بود نیز از میان رفت و بیدار آن خیال شد باز آرزوی انجمعی
مذکور را نمودند در این اوان فیمابین دولت شاه عالم سندیه
و جسونت راو هلکر در عزل و نصب پیشوا منازعه اتفاق افتاد
پس حالت شاه عالم مملکت خود را که عبارت از شاه جهان اباد
و اکبرآباد و علی گده و نواحی آنها باشد بشخصی از قوم فرانسیس
جان پیرون نام [illegible] سپرد و بقدر حاجت عساکر بجهت
می فرستد ملک [illegible] وی گذاشته و خود با سپاه بسیار برای امداد
پیشوا بجنگ هلکر رفت و هنگام مقابله و معارکه شکست
بر حالت سندیه رسید پیشوا چون معین خود را ضعیف دیده بود
که مفوریات او بود گذاشته [illegible] رفته با اولیاء سرکار
کمپنی انگریز بهادر رسیده برده از ایشان استمداد نمود و در برابر
آن مبالغ خطیر قبول کرد ایشان مبلغ را قبول نکرده در
عوض خدمتگذاری مملکت شاهجهان اباد را که در تصرف
حالت سندیه بود استدعا نمودند قبول کرد و شد انگلک سا
با ایشان سپرد پس دو کمپو از فوج انگریز همراه پیشوا روانه

سمت پونه شدند و پیشوا سالار بر مسند حکومت نشانیدند ملکی
چون صورت حال سالار بر ملکی نه دید متوجه سمت شاه جهان آباد
گردید و صوبه اجمیر و نواحی آن را متصرف خود در آورد و از این طرف
جرنیل لیک بهادر بلکهنو آمده مسند نیابت وزارت حضور بنواب
سالار نواب وزیر الممالک بهادر معظم الدوله گرفته روانه شاه جهان آباد
گردید و ابتدا از قلعه علیگره سالار متصرف خود در آورد و از آنجا
متوجه دهلی شد شخص فرانسیس که نایب جنرل سالار بود از بیک
ممانعت نموده بیرا اید لعل مسلوب نفضی نمود و بر قلعه شاه جهان آباد
و اکبر آباد را احاطه کرده متصرف لیک در آید چون بر مملکت محیط شدند
سند پیشوا و وزیر سالار بر دست گرفته بخدمت شاه عالم بادشاه کور
عاجز رفته عرض کردند که پیشوا که از علماهای جانی شما این دولت
است این مملکت سالار سرکار کمپنی بهادر رهن نموده و نواب وزیر
که از فدویان خاص حضور است مارا نایب خود گردانیده که
از جانب او در حضور حاضر باشیم و هر حکمی که شود از جان و
دل بجا آوریم آن کور عاجز نظر بحسن خدمتگذاریهای که سندهیه

بهادر در گرفتن غلام قادر خان و گرفتن قصاص چشم بادشاه
از او و استحکام امور سلطنت بجا آورده بود شد قبول نمود
و بعد از اصرار بسیار و دادن کمپنی مبلغ سالانه بعنوان نذر و شد
مواجب ماه بیک لکهه روپیه تقریباً لاچار شده از راه عجز
و اضطرار و عدم معین و یاور و دیدن مبلغ خطیر قبول نمود
و سند ملک سالار نوشته بایشان سپرد چون بر مملکت مستقل
شدند حالت سالار بر خدعه پیشوا و نمک حرامی نایب
آگاهی یافتند با پیشوا شروع منازعه و مجادله نمودند و در
هر دفعه بسبب حمایت انگریزیه شکست بر حالت سالار رو
داد و آخر الامر بینهما مصالحه باین نهج رو بداد که ملک شاه جهان آباد
سرکار کمپنی تعلق داشته باشد و حالت سالار مملکت خود را
که در دکهن است بلامنازع متصرف شود پس جماعت انگریزیه
بعد از فراغ از منازعه حالت سالار متوجه احوال ملک و تسخیر
صوبه اجمیر شدند و چند دفعه جدال فیما بین ایشان رو بداد
شد و در هر مرتبه نظر بکثرت ملک و خدعه ملک شکست سرکار

کمپنی رسید و تفصیل آن باعث طول و مناسب این دفتر نیست
مجملا گاهی بتدبیر رسن توپ ایشان نماید بلکه در عسکر کمپنی را
گرفته وادی بوادی جنگل بجنگل بیکر دانید و راه آذوقه
از دانه و آب و دانه را بر ایشان مسدود می‌نمود و در هنگام
فرصت دست بردهای متوالیه بر ایشان میزد گاهی ایشان را
تا شاه جهان آباد میآورد و گاهی تا کنار رود اتک میبرد
و با این آورد و برد طرفین عاجز و جمع کثیر از سپاه ایشان
هلاک شدند و حق آنست که طریقه منازعه با توپ را این
حدود که از شمشیر اثری نیست منحصر همین است از روزیکه
اولیای کمپنی مملکت هند را متصرف شده اند غنیم و حریفی
چون دیرو توچار ایشان نشده بود پس بر کناره رود اتک
بواسطه جماعت سکهه با او مصالحه نمودند بر اینکه صوبه اجمیر با ممالک
جات طی در تصرف هلکر باشد و علاوه چند کرور روپیه باو بدهند
و هلکر را بر سر شاه جهان آباد و اکبرآباد و دیگر و نواحی آنها
منازعه نباشد و لیکن صاحب مراجعت کرد لیکن ظاهر اگرچه

صلح شد

صلح شد و لکن از طرف هلکر آثار آن معلوم نمیشود تا بحال
که مدت هفت سال است اولیای کمپنی متوجه تسخیر قلعه بهرتپور
که از مملکت جات طی است می باشند و مبلغ خطیر خرج کرده اند
و جمع کثیر از سرداران نامدار و سپاهیان جرار ایشان بمعرض
هلاکت رسیده اند و بسبب اعانت هلکر هنوز زور آور دل
ست چون سخن از طایفه سکهه در میان آمد مناسب است
که مجملی از احوال و مبدا ریاست ایشان نگارش شود تا
مطالعه کنندگان را انتظاری نماند بدانکه در بعضی از کتب سیر
مذکور است که هندو بچه نانک نام که بصباحت رخسار و ملاحت
گفتار موصوف بود در عهد دولت بابر شاه سید حسن نامی
از مشایخ صوفیه آن زمان بر او فریفته گشت و او را در صومعه خود
برده بتربیت او کمر بسته ابواب عرفانی که داشت بر او
کشاد و زنگ کفر و سواد بت پرستی را اگرچه از لوح سینه او
زدود و لکن عقاید خبیثه صوفیه و کلمات واهیه و وقت زدنی
در رقصیدن و اشعار عاشقانه و عبارات ابلهانه آن فرقه

مثل

احوال جماعت سکهه

را تعلیم او نمود وی آن مطالب ملحدانه را بزبان هندی موزون
کرده کتابی ساخت و بگرنت بکاف فارسی بروزن برنه نام
نهاد و بعد از مرشد در لاهور سجاده نشین گردید و جمعی از احمقان
بروی گرویدند و از اختراعات اوست پوشیدن رخت نیلگون
چون عباسیان و بتراشیدن موی سر و ریش و سایر اعضاء
هر که مرید او شد بهمین طریقه رفتار مینمود و کتاب اشعار
او را دستور العمل خود میکرد چون درگذشت اولاد و احفاد
او نیز همین طریقه را معمول خود میداشتند تا آنکه در اواخر عهد
اورنگزیب و اوایل فرخ سیر که در سلطنت ضعف بهم رسید
مقتدای آن عصر که گرو گوبند نام داشت و گرو بروزن دخو
بکاف فارسی مرشد را گویند و گوبند نام شخص است باستماع
اخبار جماعت خفتا و فرج ایشان و بملاحظه کثرت
اتباع خویش از کلاه نمد و پوست تخت با آرزوی افسر و تخت
و از جریده و شاخ نفیر بهوای کرنا و نفیر از خیمه قلندری با خرگاه
سروری نهاده لوای سلطنت برافراشت و تمامی مملکت پنجاب

نواحی

نواحی لاهور را بتاخت و ضعفا و عجزه را لگدکوب
ظلم و بیداد نمود و بهر شهری مبلغ خراج معین و حاکمی
گماشت و هر گاه افواج شاهی بدفع او نامزد گشته باوی محاربه
نمودند در هر دفعه عسکر سلطانی مخذول و او منصور شد تا آنکه
عبد الصمد خان پدر زکریا خان مشهور که صوبه دار لاهور بود بحکم
فرخ سیر با فوجی از قزلباشیه وغیره بدفع او متوجه گردید و وی
باستماع این خبر بتاخت و تاراج و قتل مسلمین و تخریب مساجد
بپرداخت پس عبد الصمد خان در رسید و بازار حرب گرم
شد و شکست بران کافر روی داد شد لاعلاج با جمعی از
توابع خود در قلعه از قلاع رفته محصور گردید سپاه عبد الصمد خان
یورش بر قلعه برده او را با تمامی اتباعش که تقریبا دو هزار
کس بودند زنده دستگیر کردند و بغل و زنجیر مقید ساخته بر جمال
بی پالان سوار کرده بشاه جهان آباد بردند و در بازار بضرب
شمشیر آبدار جسم خاکی نهاد آنان را از بار گران سر سبکبار
ساخته حباب آسا هوایی که بر سر داشتند فرو نشاندند و معدودی

از ایشان فرار کرده در گوشه و کنار کسوت خود را تبدیل
ساخته مختفی ماندند و بعد از زوال دولت محمد شاه که بالمره
سلطنت پایمال گردید مجدداً جمعی فراهم آورده شروع بتاراج و
تاخت نمودند و تسخیر ممالک پرداختند و چون کسی در مقابل
هنود رواج در اوشان پدید آمد و اکنون صوبه لاهور و پنجاب و
نواحی و اطراف آن حدود در تصرف ایشان است و کسی را طاقت
مقاومت با ایشان نیست و در لاهور مکانی دارند که رئیس مذهب
ایشان در آنجا عبادت میکرده است بر هیئت تمام ساخته اند
و آن موضع را چک بجیم فارسی می نامند و آن را پرستش و عبادت
میکنند و هندو و مسلمانان که مرید او شده اند در ایامی که حلوا
بجهت خیرات او می پزند همه در یکظرف و یک مکان با
یکدیگر میخورند و از هم اجتناب نمیکنند و مدعی اند که گرو دهم
ایشان ظهور خواهد کرد و دین را رواج خواهد داد و اما مریدان
نانک مذکور را چنانکه از معتقدان از فرقه هنود شنیده ام
معتقد آنست که نانک شاه از قوم کهتری بیدی ولد کالو داس

در سنه

عقیده مریدان نانک شاه
مذکور و ذکر خلفای او

در سنه هشتصد و هشتاد و چهار هجری مطابق ماه بیساکه از سنه ۱۵۲٦
بکرماجیت و پانصد و بیست و شش از جلوس بیربکر تا حبیب گرابعد
عظیم الشانرا از قوم هنود لوچه است در قریه تلونتری که بست
منزلی از پنجاب فاصله دارد تولد یافت و تا هفتاد سال
زیست و در سنه ۹۵۴ نهصد و پنجاه و چهار هجری مطابق فهم ماه اسن
از سنه ۱۵۹٦ بکرماجیت و پانصد و نود و شش از جلوس راجه مذکور در
قریه دیوهر که دو منزل از پنجاب دورست فوت نمود و از
خوارق عادات اشراف نه ها انکار دارند و از انجمله است آنکه در سن
پنج سالگی استاد خود را بعلوم لدنیه ملزم ساخته معتقد و
مرید خود نمود القصه از وی دو پسر بوجود آمدند یکی سری چند
نام که بلاولد فوت شد و دیگری لکهمی چند که اولادش تا حال
موجود و بصاحبزاده بینهم معروفند چون نانک شاه مذکور از
پسران خود کسی را لایق خلافت ندید این منصب را بمریدان
خود بخشید و مریدان او بر دو فرقه اند یکی فرقه فقرا و درویشان
و درویشان نیز دو شعبه است یکی ناگا و دیگر گودر بوشس که

موسوم بخالصه اند و بسیاری از قوم هنود خصوص کهتری دراین
فرقه اند و فرقه دیگر طایفه خالصه مشهور بسکه اند و در حیات
نانک بجز انگد از قوم کهتری و مردانا که از رقاصان و ربابیان
و مطربان از قوم مسلمین بود شخص دیگر مرید او نگردیده و مرید
و خلفای او بتدریج باعث رونق و رواج مذهب او شده اند
و نانک مذکور حروف و الفاظ چندی را باسلوب وضع هندی
ایجاد کرده انها را گورو مکهی می نامند و بهمان حروف
کلمات نانکیه و اذکار او را می نگارند و در مذهب
صوفی منش بوده و در اکثر کلمات او طعن بر تمام مذاهب
و طرق از کفر و اسلام موجود است و بزیارت مکه معظمه و
مدینه مشرفه و عتبات عالیات مشرف شده بصحبت اهالی
عربستان و فارس و عراق رسیده فی الجمله از علوم عربیه اطلاع
تحصیل کرده کتابی بزبان فارسی تصنیف نموده است و
در ظاهر بر طریقه اهل اسلام نماز پنجگانه و روزه بعمل می
آورد و تلاوت قرآن شریف می نمود و همیشه قرآن مجید

را حمایل

را حمایل کرده همراه میداشت و بر جبه اش کلمه طیبه و اسماء الهی
منقوش بود و در هنگام وفاتش در میان مریدین او از
قوم مسلمان و هنود در کیفیت تجهیز او اختلاف واقع شد
مسلمین اراده دفنش داشتند و قوم کهتری را منظور سوزانیدنش
بود مقارن حال شخصی بصورت درویش اجنبی از فریقین
پدید آمد و مریدانش گویند که خود نانک بود که بدان صورت
متشکل شده بود پس بفریقین گفت که کفن او را بکشایید
اگر چیزی یابید من بعد نزاع نمایید چون دیدند بجز پیراهن
چیزی نبود پس لاچار نصف کفن را مسلمین دفن کردند و
بران صورت قبری ساختند و نصف دیگر را هنود سوزانیده
بران صورت قبه دری که اکثر او باصطلاح خود جوره می
نامند بنا نمودند و هر دو فرقه بر سر قبر او طایف و او را
میخوانند یکطرف کفر و یکطرف اسلام و کتابی که از
نانک مذکور در میان این فرقه است اغلب آن اشعار
هندی صوفیانه از اهل اسلام وغیره است و آن کتاب

را کرنته جی میباشند و هر صبح و شام میخوانند و خلفای بعد او اشعار
بسیاری نیز گفته باین ملحق کرده اند و آنها را متخلص بنام نانک
نموده اند و بجهت امتیاز از گفته او در نوشتن مراتب قرار داده
اند اشعار نانک را در مرتبه اول و اشعار هر خلیفه را بترتیب
بعد از او نوشته اند و آن کتاب را بنهایت معزز و محترم می
دارند و اشعار خاصه نانک را که در صبح میخوانند از اپو دیا
جب تا جی میگویند و آنچه را که در وقت شام میخوانند آن را
سودر جو یکی نامند و بجز این عبادتی ندارند و طریقه سلام
کردن قوم خالصه یعنی سکهان چون بهم میرسند میگویند واه
گرو یکا فتح و قوم خلاصه میری پیر میگویند و چون کسی که
خواهد که داخل مذهب ایشان شود شربتی از شیاسه
که نوعی از حلوا باشد بدست رساهند و در آن کارد خامی را
که در میان خود دارند شویند پس مریدان اشامند و بآن شخص
این کلمه را تلقین کنند الهو جب واگرو بهی الهو جی واگرو درشن
جت راکهکی الهو جی واگرو دسرت سنگت کو بیری پیر دو

خلاصه

خلاصه ترجمه آن این است که بگو واه گرو یعنی ای مرشد ما ز
بگو واه گرو و حضور قلب بگو واه گرو و قدمبوس شدم جمله
مریدان و جمله حضار را و جماعت سکهه هر که را مرید میسازند
بصورت خود میکنند یعنی موی تمام اعضا را بحال خود میگذارند
و الا ناخن جز از فضلات بدنیه را ازاله
نمیکنند و اغلب اوقات رخت سیاه بوشند و احدی را
بر دیگری ترجیح نیست و همه با هم برادر اند یعنی برادر دینی
اند و غیر از نانک ده اوتار دیگر را گرو نمیدانند و زنان
ایشان بخلاف فاطمه هنود بعد از فوت شوهر باز شوهر کنند و
نکاح دوم را انند خوانند و در احکام با کتاب شاستر که
معمول القوم هنود است اختلاف بسیار دارند و گویند که نانک پیر
برای هدایت خلایق مبعوث شده است و او را پیر روشن ضمیر
نیست بلکه او مرشد تمام عالم است و از این جهت او را گرو
لقب کرده اند و نه خلیفه بعد او شمارند و همه را گرو یعنی
مرشد دانند اول انگد است که از قوم کهتری تهون

که نانک پیر

دار از مریدان نانک بود چون وی فوت نمود گرو امرداس
که از مریدان او و از قوم کهتری بهلی بود خلیفه دوم شد و چون
وی فوت نمود گرو رامداس مرید او که از قوم کهتری سودی
بود جانشین او شده خلیفه سیم شد و چون وی فوت
نمود گرو ارجن خلف وی بخلافت مستقر شده خلیفه چهارم
شد و بعد از وی پسرش گرو هرگوبند مستقر شده خلیفه پنجم
شد و بعد از وی پسرش بیمار هر رای خلیفه ششم شد و بعد از او
پسرش سری هرکشن خلیفه هفتم شد و بعد از او پسرش تیغ
بهادر خلیفه هشتم شد و در ایام عالمگیر بادشاه بدست شیخی
از هنود کشته شد و بعد از او گرو گوبند پسرش خلیفه نهم شد
و محل تولد او شهر عظیم آباد پتنه و مکان ولادت وی را هر مندل
نامند و قوم سکهه بر آن عمارت و دستگاهی ساخته اند
و سنگت مشهور است دیگر آنرا معزز و محترم میدانند
و انتقام را از بارسنگت کنند و اولاد گورو گوبند گورو در جنگ
عالمگیر کشته شدند و خود فرار نمود و بعد از و خلیفه نشد تفصیل

نانک

نانک مذکور از طریقه فقر و درویشی و سخنان ابلهانه این
قوم را مسخر نمود و رفته رفته امر ایشان باینجا رسید که دینی
و آئینی علحده جدا از مسلمانان و هنود اختراع کردند فاعتبروا
یا اولی الابصار **فصل** چنانکه سبق ذکر شد روز هفتم شهر
شوال از سنه مذکور از بلده لکهنو روانه مجمع الابرار فیض آباد
فیض بنیاد شدم چون تقریبا بدو فرسخی شهر رسیدم اعزه
و اعیان نسل عالیجاه نواب میرزا غیاث الدین
محمد خان و میرزا محمد تقی خان و میرزا سید و جناب نواب
ناظر طرب علیخان و جمعی دیگر باستقبال آمدند چون وارد
شدم بحضور مقدسه جنابعالیه متعالیه دام اقبالها رفتم
اشفاق بسیار فرمود و در باغی که قریب بدولتخانه واقع
بود و در یک جنب آن مسجد و حمامی بود بجهت سکونت
من مقرر فرموده بودند منزل کردم و شروع بتدریس و تصنیف
نمودم و بعد از چندی عازم بر رخصت شدم مانع شدند پس
ماه محرم الحرام سنه یکهزار و دوصد و بیست و سه هجری در رسید و

ورود بلده فیض آباد رفتن آنجا

رفتن به بلده ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۳ در فیض آباد

پیر و جوان بعزاداری مشغول شدند و در آن حد و در رسم بود
که در وقت سینه زدن دهل و نی می نواختند من منع کردم
در حضور مقدسه و اغلب بزرگان دینداران موقوف گردید
و از اتفاقات میر علی نامی را از قوم سادات اصفهانی
مشهور به پیر نواب الله جنگ مقید و محبوس کرده بود
متعلقان آن درخواست کردند که من ویرا رخصت کرده
باشم التماس نمودم چون از آثار بزرگی و بزرگ زادگی متواتر
و بر او تصدق سر جناب عالیه چند روزی است که داخل بزرگان
و اعیان خود را محبوب کرده بود و از آئین سرداری رشته غلات
قبول نکرد و تکلیف کرد آنچه شما بگوئید من مطیع الا این مرحله را
زیرا که این مرد باعث فراق چون از جوار در خدام و متعلقان
من شده است و رخصت دادن آن موجب فساد عظیم است
و علاوه مردکی عیاش و خوف ضرر جانی نیز در رخصت دادن
او هست پس من ساکت شدم چون روز عاشورا شد والده
محبوس که ضعیفه سیده بود علیه ساخته مردم را بر غیبت بنی داد

بر خود نمود و با جماع تمام روانه سمت خانه او شدند اتفاقاً
جناب عالیه نیز در خانه او بجهت زیارت ضریح مقدس شریف
در شدند از خوف در خانه خود را محکم بست و سپاهیان او بر بام
رفته بمدافعه مشغول شدند فایده نکرد و آخر الامر با قبح صورت
آن سید مظلوم را نجات دادند و از حضور مقدسه در آن
روز تشریف نیاوردند خدا داند که بر او چه می آید بهر حال
آن ابله فقیر چنین تصور کرد که من محرک مردم شده ام
و بحضور مقدسه عرض کرد قبول نفرمود و ویرا توبیخ کرد مجلد
در آن بلده بسیر و گشت صحرا و تدریس و صحبت با ابرار
سابق الذکر مشغول بودم و در مدت چهار ماه تقریباً
شرح جزو اول فتوحات را بسیط تمام نوشتم
و آن دوازده هزار بیت است اللهم وفقنی لاتمامه
بمحمد و آله و بعد از چندی اراده کردم که رخصت شوم
حضور مانع شدند و در احد الاربعین که در بیست و چهارم
بیست از سنه مذکور نور چشم برخوردار عالی مقدار لائق الاعتبار

میرزا محمد حسن ملقب بنواب میرزا خلف عالیشان معلی مکان
میرزا شاه جهان خلف جناب میرزا نصیر خان بهادر سامی
الالقاب متولد شد و بفاصله شانزده روز تقریباً نور چشم
کلاه علیا قدر حضرت بیگم خلف عالیشان رفیع مکان زبدة
الاعیان میرزا محمد علی خان بهادر معروف میرزا حیدر صاحب
سامی الالقاب بوجود آمد رزقهما الله سعادة الدارین
بمحمد وآله. القصه از شاه جهان آباد و اکبرآباد و پانی‌پت که
شانزده روز بالای شاه جهان آباد است و لکهنو و سایر اطراف
سوالات بسیار می آمد و جواب میرفت و مومنین رسایل
و ابا طراف و اکناف می بردند و اینمعنی موجب ازدیاد حسد حساد
علما میشد و لکن بظاهر چاره نداشتند و بجز غیبت کاری
در خانهای خود امری از ایشان متمشی نمیشد از اتفاقات
روزی قریب بغروب آفتاب مرا دل گرفتگی حاصل شد
و بخاطر رسید که شب را در خانه خود نباشم و بدلنشین عظمت
دستگاه نواب میرزا غیاث الدین محمد خان بهادر سامی الالقاب

رفته

رفته بصحبت بگذرانم و استخاره نیز کردم ترک آن بد آمد پس
باوجود آنکه مومنین بجهت نماز جماعت مجتمع شده بودند
از ایشان معذرت خواستم و رفتم و چون مراجعت کردم
دیدم که عالیحضرت آقا محمد حسن خراسانی ناظر من و ملا اسد الله
بروجردی و بعضی از ملازمان را اسهال شدید شده و
نیز متواتر قی میکنند متحیر شدم و چون صبح شد معلوم گردید
که جمعی دیگر که همراه من طعام میخوردند و حسب العادت
آن شب را نیز در آنجا طعام خورده بودند همه بهمین مرض
مبتلا شده اند حضور مقدسه بعد از آگاهی بر این حادثه
حکم بقید و حبس طباخان و کهاران فرمود من مانع شدم
و ترسیدم که از تحقیق این واقعه پرده از روی کار برخیزد و
موجب بدنامی طایفه علما شود پس حکم شد که کوزه آب
و ظرف طعام من همیشه ممهور باشد و از حضور و جای
دیگر نیز هرگاه طعام و غیره چیزی میفرستند و بخوان می آید
ممهور و با احتیاط تمام می آید چون کید حساد در این مرحله

ولادت میرزا محمد حسن و صبیه میرزا حیدر صاحب

تعدی بسیار از علما نسبت بمن و محفوظ ماندن بفضل رب العالمین

گار کراشد محمد نامی را از قوم لر که خود را علی پسر شیرعلی خان
زند مشهور کرده بود و مرتضی قلی نامی را که نیز از زن طایفه بود
و محمد نامی را از اهل شیراز و عبد الحسین و عبد الفتاح نامی را
از اهل کاشان که بجمیع صفات اراذل و اوباش متصف
بودند و از من با ایشان احسان بسیار شده بود با خود یار
کردند و تطمیع نمودند و بر این واداشتند که با من سر شبه را
بیعت کنند و در غیاب سخنان ناشایسته بگویند که شاید
موجب ذلت من شود چون خبر بمن رسید نظر بعدم قابلیت
ایشان التفات نکردم پس باهم قسم و ایمان مغلظه خوردند
و عهد کردند که در هنگام خلوت مراد دل اعادی را معجل
آورند و مرا بقتل رسانند چنانکه یکی از ایشان در وقت
غیر مناسبی در پس درختان کمین کرده بود ملازمان مستحفظان
او را گرفتند و میخواستند که بانواع مختلفه ذلیلش کنند بجهت
حفظ آبرو در دیگران مانع شدم و این مقدمه را مخفی کردم
پس بعد از چندی خطی سربمهر مشتمل بر انواع فحش و کلمات

مقدمه مفسدین و قرار بیعت
و قید شدن ایشان

نالایق پیش من فرستادند چون چنین دیدم تادیب ایشان را
لازم دانستم و همان خط را بخدمت نواب نایب فرستادم
حکم فرمود که ایشان را بسته نزد من آورند چون آوردند
حکم بقید و حبس ایشان کردم چون حضور مقدسه از این حادثه
مطلع شدند حکم فرمودند که زنجیر بر پاهای ایشان کردند و در
مقامی که قوم فراش و اراذل را قید میکنند قیدشان نمایند
و مقرر شد که هر شب ده نفر تفنگ بر دست گرفته بر بالای سر و
پائین پای من تا صبح کشیک میکشیده باشند و جمعی دیگر نیز با قراول
و در خانه علاوه بر سابقین بمحافظت معین شدند بعد از چندی
کماشتها را رخصت کردم و پس از چندی محمد را رخصت
دادم و در هنگام رخصت گفتم که اگر بار دیگر نیز رخصت کنند حق
آنست که در این عرض مدت آنچه محنت کشیدم و غمی که خوردم
تمام از دست بعضی از جماعت نفاق پیشه قزلباشیه بود
در هنگامی که فقیر در تمکین و دولت بود و کرمهای ایشان
بود مبتلا و گرفتار بودم و چون بهار رسید بلیغ و حسن تدبیر

اندک افاقه از برای ایشان حاصل میشد چون قبل با هندوستان
کرده شروع بمشی و اظهار خود بر شیخ و حرکات جاهلانه میکردند
و چنین یافته ام که از ازل و کمنها ان این قوم در عین عناد در
غایت فقر متشاف و واقف دیندیو ... پس موافق حزم و تدبیر
آنست که همیشه ایشان را در حد وسط نگاه دارند تا از شر ایشان
محفوظ باشند القصه و دران بلده خطی از فرخ آباد رسید نوشته
بودند که نور چشم برخوردار فرزند ارجمند گرامی محمد روز سه شنبه بیست
دوم ماه جمادی الاولی از سنه ۱۲۲۳ هزار و دو صد و بیست و سه هجری متولد
شد خاطر حزین را نهایت سرور و شادمانی رو بداد اللهم
اجعله من العلماء الصالحین بمحمد و آله الطاهرین و خطی از
عالیحضرت متعالی مرتبت سید دلدار علی سابق الذکر از براه
میر حبیب الله امام جمعه فیض آباد رسید مشتمل بر آنکه آقا سید حسن عطار
از کلکته خطی نوشته شد و در آن بعضی سخنان لغو بدنی ینسب این
فقیر نسبت داده است این فقیر در تکذیب آن عالیجناب چند ورقی
نوشته بلکهنو فرستاد و مؤمنین زیاده از صد نسخه از روی آن نوشتند

ولادت نور چشم محمد در فرخ آباد

و از ان

و از ان بعنایت نامه مسمی کردم و در ان چند منکر از پی مرسل و مرسل
الیه شده است و آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
و لا حول و لا قوة الا بالله و صلی الله علی محمد و آله اولیاء الله و
السلام علی اهل اللابار من المومنین و رحمة الله و برکاته فبعد
ضمیر منیر شیعیان و مومنان واضح و لایح باد که در این اوقات
بسماع رسید که عالیجناب معلی القاب آقا سید حسن صاحب
حفظ الله تعالی از کلکته بخدمت عالیجناب مقدس القاب
فضیلت مآب سلالة السادات علامی جناب سید دلدار علی
صاحب سلمه الله تعالی خطی نوشته است و در ان مطالب
و نقالاتی چند باین بنیاد مندرج کرده اند نسبت داده است و آن خط
را درست شبو و دو بار بر بار گردانیده فرستاده اند چنانکه
سواد آن باین بلده نیز آمد و لکن مراتب در اکثر فهم بزرگان
مانع اشتهار او شد و این آرزو در دل مرسل و مرسل الیه
تا قیامت بماند چنانکه مفصلا بسماع دوستان رسیده باشد
و در هر مکانی که اصحاب معرفت در آن باشند البته چنین خواهد

نقل عنایت نامه

شد پس اولا بر هر برنا و پیر واضح باد که بحمد الله خالق العباد
این فقیر از احدی خوف و ترس و بیم ندارد خواه بادشاه
و خواه وزیر و خواه حاکم و خواه امیر و خواه عالم و خواه جاهل و
ثانیا بعد ذلک میگویم که بجلال قدر این قسم است که این حقیر اصلا
از مضمون الخط شریف اطلاعی ندارد یا آنست که عالیجناب
آقا سید حسن صاحب از راه خوبی ذات و نجابت صفات جعل
فرموده اند و یا آنکه دیگران این تصدیع را کشیده اند و اگر
بعد از این قسم مدعی قبول نکنند سهل است یا آنکه مراتب
رفتار بنده که آن آقا سید حسن صاحب بهمچنین حقوق شاهد
دیگر بر کذب و بهتان بودن او است و در زمانیکه سواد الخط
را بخدمت رئیس این بلده فیض بنیاد عالیجاه رفیع جایگاه
خان صاحب والا مناقب نواب ناظر محمد داراب علیخان
بهادر دام عزه الغالی بردند مطلقا ملاحظه او نکرده فرمودند
که آقا حسن یا خاین است و یا کاذب و خط هر یک از این دو
طایفه اعتبار ندارد و آه و اسفاه در آن شهر که از سواد اعظم

هندوستان

هندوستان است از علماء و فضلاء و امراء کسی نبود که با این نکته
برخورد و جزاهم الله عنی خیر الجزاء و بعد ذلک بدانند
که عالیحضرت سامی مرتبت فضیلت مآب مبادی آداب
مولوی صاحب محمی الیه از جمله شاگردان این دودمان و پرورش
یافتگان این خاندان است و اشتهار ایشان در بلده لکهنو از
برکت نوشتجات بزرگان این خانه است پس ما از ایشان
بجز دوستی چیزی نیست و بخصوص امورات دینویه با ایشان
نزاعی نیست و عمده سخن ما با ایشان در مسایل علمیه و عملیه مثل
لعن و طعن بر علماء کرام چون عالم ربانی ملا محسن کاشانی
و امثاله است و این جور نزاع در میان علماء و فضلاء از
قدیم بوده است و من بعد نیز خواهد بود و احدی انکار حل
بر عداوت نکرده است و اگر شرذمه از نوع نزاع در مسایل
که فیما بین علماء عراقین شایع است در ملک هندوستان شود
محتملست که موجب فساد عظیم نشود پس هر حال طرفین را لازم
آنست که زبان را از غیبت علماء بند کنند و تمامی شیطنت را موقوف

دارند ورزق ورزی خوردن وگذران معیشت را از این
ممر معاف نمایند وبدانند که زیادتی اعزاز واحترام مولوی صاحب
سلمه الله تعالی بلکه ادنای طلبه موجب سرور وخوشنودی ماست زیرا
که علما ورثه انبیا محمدند ودر ایشان رشک وحسادت بهمه وجه
معنی یکدیگراند ودر ارشاد عباد الله شریک ومتحد اند واکثر
ایشان نیز از عزت خداداد ما مسرور وخوشنود بود زیرا که مغموم
ومهموم شدن عالمی از عزت وشوکت دیگری از سفاهت وبی
دینی است وباید علماء مجاهدین فی سبیل الله خاصیت طبیعت
لشکری را داشته باشند که در حین جدال با خصم بهجت ایشان متعین
ویاوری برسد از ادنی عالم دیگر مسرور وخوشنود شوند نه آنکه
چون عطار از بیم شکست بازار وجود همکار مهموم ومغموم شوند
اعوذ برب العباد من شر الحساد ولعنة الله علیهم الی یوم التناد
واز زمره طلاب واصحاب فضل ولباب استدعا آنست
که هرگاه فتاوی واحکام وکلمات این احقر العباد شنیده واشته
باشند پیش عوام بیان نکنند زیرا که چون نی نواختن بر سر اهل

مسرور

قبور

قبور بیفایده است بلکه بلا حجاب ومانع از فقیر استفسار فرمایند
اگر جواب بر وجه احسن شنیدند فهو المطلوب واگر این
حقیر سخن ایشان را حق دانست رجوع خواهد نمود وعار نخواهد
داشت زیرا که علماء فحول را دیدیم که از سخن وایراد کمترین شاگرد
خود رجوع از فتوی کرده اند وطریقه انصاف مستلزم همین
است زیرا که منظور بیان احکام الله است ودر آن شانه زوری
کردن نارواست اللهم انی نصحت واشهدک وکفی بک
شهیدا وبعد ذلک بدانند که ما را از بزرگان واعیان مردم
لکهنو مطلق کدورتی وملالی نیست زیرا که بر ایشان از
ما دینی ثابت نبود که مساهله در ادای آن موجب کدورت
ما شود بلی بسبب حق آبا واجداد وآنکه ما بظاهر در سلک
علما بودیم بر ایشان لازم بود که زیاده از ین که کردند بما
خدمت کنند ونکردند واین نیز نبود مگر از سوء طالع احد
طرفین بیت: ز اعزاز رهم مضایقه کردند مومنان: خوش
داشتند حرمت مهمان کربلا: واین مرحله نیز سهل است

کہ بسماع میرسد کہ بعضی از اشخاص کہ خود را داخل عقلا میدانند
در مجلس خود میگویند کہ این آمدن و رفتن موجب نقص مرتبہ
فلانی شد الله اکبر نمیدانم کہ بکیفیت رفتار جہال اند یا زموجب
نقص این فقیر شد با ایشان در نظر اصحاب معرفت کم معرفت
معروف شدند زیرا کہ از روزیکہ از جہاز وارد انجہ دفعہ شده ام
در ہر شہر و بلده امرا و بزرگان خوش رفتاری فرموده اند چنانکہ
مفصلا یا مجملا بسماع دوستان رسیده باشد خاصہ اکابر و اعیان
فیض آباد خجستہ بنیاد و غیر از جہال بلده لکہنو ہمہ شیعیان ادای
حقوق و پاس آداب علما را منظور داشتند پس با جمیع این
مملکت خدایا از اہل معرفت بوده است یا ان بلده خاصہ
عاقلان تمیز خواہند داد و بلی بنده کان جلیل الشان خیر با
مکان جناب عالی مشعالیہ اعنی نواب مستطاب فلک جناب
مالک رقاب وزیر الممالک بہادر دام اقبالہ العالی را در عدم
التفات عذری بود کہ بحسب رسوم و نمونیہ محق بودند و این
عاصی ہم بر عذر ایشان مطلع شد و پذیرفت و ہمیشہ دعاگوی

ایشان

ایشان خواہد بود و عجب تر آنست کہ حضور پر نور مانع احدی نشده اند
و مع ذلک ہمہ قصور خود را مبنی بر عدم تفقد حضور داشتند
بہر حال بر ہمہ عقلا واضح باد شعر از قیمت یوسف نشود یک
سر مو کم ۞ ہر چند خریدار مجاز ارنباشد ۞ و علی کل حال
ما از جملہ شیعیان رافضی و سر دری باشیم امید چنانست کہ
ایشان ہم ازین احقر العباد مسرور باشند و دل آزرده
نباشند زیرا کہ انقدری از مدت توقف ما در این مملکت
باقی نمانده است انشاء الله تعالی و ما دام العمر در اماکن متبرکہ
دعاگوی ہمہ خواہیم بود و بدانند کہ آمدن ما باین ملک مقدر
نبود مگر بجہت امتحان شیعیان و آن حاصل شد و ہم لا یشعرون
امید کہ اصحاب دیانت و بصیرت از این فقیر بجہت این
کلمات مکدر نشوند زیرا کہ زیاده گوئی بعضی این فقیر را
بمطاقت کرده است و ان ہذه شقشقہ ہدرت ثم قرت
و من بعد بجز سلام در جواب ایشان گفتہ نخواہد شد عملا
بقولہ تعالی و اذا خاطبہم الجاہلون قالوا سلاما و مشوقع

از اشرار اینکه دست از آزار این فقیر بردارند و غیبتش را موقوف
کنند که بجهت عاقبت ایشان خوب نخواهد بود و اصلا باین فقیر
ضرری نمی‌توانند رسانید ؎ مه فشاند نور و سگ عوعو کند :
کی ز عوعو ماه ترک ضو کند : عفی الله عما سلف و علاوه
براین مراحل مسموع شد که در غیاب ما بعضی از جهال در مجلس اهل
و عیال خود نشسته اظهار میگویند که ما در اجتهاد فلانی
شک داریم و نمیدانم که اشخاص در ایام بودن باش ما در آن
حدود بکجا تشریف داشتند که بجهت تحقیق این مطلب
حاضر نشدند ؎ مهر درخشنده چو پنهان شود : شب پره بازی
گر میدان شود : بلی والله فهمیدند ولکن باعث بر کتمان
حب ریاست و لبس هذا اول قارورة کسرت
فی الاسلام و مضحکه آنست که کجی سر دارو دراز ریش ارتشاف
راکه در رسایل این عاصی اتفاق افتاده است شاهد مدعای
خود مینمایند و رجوع از فتوی را دلیل مطلب حجت میفرمایند
هر که از جمله عوام الناس نباشد و فی الجمله سواد عربی داشته

باشد

باشد و بکتب علما رجوع نماید معلوم خواهد کرد که این سخن ناشی از
جهل یا تجاهل است و اجماعی است رجوع از فتوی موجب نقص در مرتبه
اجتهاد نیست بلکه غالبا خاصیت تجدد نظر همین است و آنکه
اندک زمانی در مجلس علما نشسته باشد امثال این بحث‌ها
ذکر کبری‌ها را از قبیل مناظره ملای مکتب و ازیا ملاجامی
در نوشتن شکل ما رخواهد داشت اگر اکابر و اعیان را در
تحقیق این مطلب اندک رغبتی بود همه عباد الله و اصحاب
دیانت جای و خاطرشان میکردیم که ؎ نه هر که چهره بر
افروخت دلبری داند : نه هر که آینه سازد سکندری داند :
بل ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل
العظیم والسلام علی جمیع اخواننا المؤمنین و رحمة الله
و برکاته و حرر ذلک فی بلدة فیض آباد جهان‌آباد صانها الله
عن الآفات فی شهر ربیع الاول من شهور ١٢٢٣ من الهجرة
النبویة علی مهاجرها الف سلام و التحیة و انا العبد الجانی
احمد بن محمد علی بن محمد باقر الاصفهانی المشهور بالبهبهانی

بلغ روز دوشنبه صفر

خروج از فیض آباد دفعه ثانیه بسبب عظیم آباد

غفر الله لهم بمحمد و علی صلواة الله علیهما و آلهما اجمعین الغصه
در ماه رجب المرجب از سنه مذکوره از حضور جناب عالیه
متعالیه رخصت خواستم قبول نفرمود و چند روز بطول انجامید
و الفراق الامر در یوم جمعه پانزدهم ماه شعبان المعظم از سنه مذکوره
رخصت فرمود و نویسین بجهت وداع بحضور رفتم نوازش
بسیار فرمود و اشرفی نذر امام ضامن علیه السلام چنانکه
عادت این ملک است از جانب حضور و متعلقان ایشان
بر دست من بستند و دو منزل کشتی و ده از ده نفر بجهت حفاظت می
همراه کردند و بخدمت گورنر جنرل لارد منتو بهادر که صاحب
کلان کلکته است خط نوشتند که نوشته بنویسند که در راه
و منازل کارگزاران سرکار کمپنی بهادر در حفاظت و حرمت
و عزت و احترام کوتاهی نکنند چنانکه خط لارد در مرشدآباد
بمن رسید مجملا در روز پانزدهم شهر مذکور بحیات بخش که
از باغات سرکاری و در شهر است نقل مکان کردم تمام
اعزه و اعیان مشایعت کردند و سه روز در آنجا بودم یکروز شب

از سرکار

از سرکار نواب ناظر و یکروز از سرکار نواب میرزا غیاث
الدین محمد خان بهادر و یکروز و شب از سرکار برادر صاحب
والامناقب میرزا سید و صاحب ضیافت بقدر کفاف
تمام خلایق که بمشایعت من آمده بودند آورده بودند و در روز
سیم یاران را وداع کردم و در آن هنگام نمیدانم چه گذشت
من و تمام یاران با آه و فغان و گریه و زاری بودیم خصوص
برادر صاحب مذکور و اولاد او سیما نور چشمی فرزند مقابل
بهادر میرزا که فرزند خوانده من بود آنچه بر من در هنگام
مفارقت گذشت ع دلمن داند و من دانم و داند دل
من : مسلمانانی از یکطرف با آه و فغان بودند و هنود از یک
طرف نظر بآنکه مهنت یعنی مرشد انهار یکی از ایشان را او
اسیر کرده در جنگل مقید و محبوس میداشت بمن التجی
آوردند قبول کردم بشرط آنکه با مسلمین خوش سلوکی کنند
و بخدمت نواب ناظر التماس کردم عوض الله در بقی مهلکه نجات
داده بر مکانش مستقل فرمود ب جان بانیک و بیوتر،

کن که بعد از فروختن عرفی: مسلمانت بزمزم نشوید و هندو بسوزانند
پس با این حالت باتفاق آقا محمد حسن و ملا اسد الله در
عالیحضرت سیادت رتبت میر صفدر علی خلف سید
ببر علی موسوی ساکن لکهنو که نهایت مقدس و صالح است
بر کشتی سوار شده روانه سمت عظیم آباد شدیم و در قریه
تهانده که محل سفید بارچه است و از آنجا تجار باطراف می
برند بعد از ۵ روز روانه شدیم و در عرض راه بسبب
خوشی صحبتهای رفقا بسیار خوش گذشت **فصل** و در
روز شنبه هشتم شهر مذکور دو ساعت تقریبا از شب گذشته
وارد جنت البلاد عظیم آباد شدیم و در پایین مدرسه مرحوم
نواب سیف خان که ذکرش سابق گذشت کشتی را بسته
خود در آن مدرسه مقام گرفتم در همان شب عالیجناب مستغنی
الالقاب سید کاظم علیخان بهادر و عالیشان امیر علیخان
خان و جمعی دیگر از اعزه بملاقات آمدند چون زور شد
دولت و اقبال همراه مهاراجه چهاولعل که ذکرش در شرح

وارد شدن در عظیم آباد بعد [illegible] از فیض آباد

احوال

احوال لکهنو گذشت باتفاق نبیرگان نواب مستطاب عباسقلیخان
بهادر نصرتجنگ دام اقباله خلف ارجمند نواب غفران
مآب منیر الدوله بهادر که ذکرش در ضمن احوال سابقه
عظیم آباد گذشت تشریف آوردند چون ماه مبارک رمضان
قریب بود توقف نمودم اعزه و مقدسین خاطر را
مسرور میداشتند و بتحقیق مسائل مشغول بودند الحق در آن
ماه مبارک بسبب الفت و محبت دوستان بر من نهایت
خوش گذشت و در آن شهر قبل از من و از بعد عالیجناب
معلی القاب فضایل مآب سلالة السادات علامی
فهامی آقا سید حسین ولد ارشد خجسته نهاد مرحوم مغفور جنت
آرامگاه جناب میرزا محمد مهدی شهرستانی قدس سره که عازم
حدود فیض آباد و لکهنو بودند ملاقات اتفاق افتاد در
ترجیح بیان آن دو بلده متردد بود از من مشورت فرمود
فیض آباد را ترجیح دادم قبول نمود و عزیمت فیض آباد
را جزم فرمود در جهانگیر نگر خطوط ایشان رسید نوشته بودند

احوال ملاقات با آقا سید حسین [illegible]

که از بنارس عازم لکهنو شده اند خاطر حزین را انفکر و تحیر تمام
حاصل شد زیرا که این حسینی است و این کوفه عبید انیم از
منافقین این بر سرش چه خواهد آمد اللهم انصره و احفظه
و عزه و عز خیره بمجد و آله محمد عالیشان رفیع مکان زبدة الاعیان
مستر هیری دکلس صاحب بهادر که جج مجسترت یعنی صاحب
عدالت دیوانی و فوجداری آن بلده است و در ایجاد جنس
حق نهایت ممتاز و بصفات حمیده و خصال جمیله موصوف
و بهیئت ادوات و در رفاهیت رعیت و عباد الله مصروف
است چون برو رود من آگاهی یافت یکنفر هرکاره از
سرکار خود معین فرمود که پیش من حاضر باشد و بهر خدمتی
که بگویم قیام نماید و صاحب عدالت اپیل آن بلده لوی عالیا
قدر رفیع مقدار معدلت شعار ناظم الملک صمصام الدوله
مستر هاکنس بهادر هیبت جنگ که بجمیع اشراف و اعیان
و اعزه با نام و نشان و عمده امرا عالیشان فرقه انگریز و طالب
مجالست و مصاحبت نیکان و ارباب فضیلت و نام آوران

و عزه

مستر دکلس صاحب



هر ملت

هر ملت و طریقه و بعلوم عربیه و اطلاع بر مراتب ادبیه راغب
امثال و اقران است و نیز از اصحاب عدالت مذکوره
بود صاحب جلیل الشان معدلت نشان رفیع مکان
مستر کرتینی همنٹ صاحب بهادر وی از جمله اخیار این
قوم و راغب مجالست اصحاب فضل و دانش و طالب
مصاحبت ارباب کمال و بینش است و چون صاحبین
سابقین از لوث ارتشا و طرفداری احد خصمین
معری و مبری اند و بکنه مطالب غامضه باندک التفاتی
میرسند و در آن شهر مراسله از مخزن مکرمه نبوسکم صاحبه
مرحومه از مرشدآباد رسید مشتمل بر اینکه فرح باغ که از باغات
عالیه سرکار است بجهت سکونت شما مقرر کرده ایم در
هنگام بود و باش این بلده در آنجا منزل فرمائید و اعاظم
+ و اعیان عظیم آباد خصوص نواب مستطاب عباس قلیخان
بهادر نصرت جنگ سابق الالقاب اصرار بر توقف در آن
بلده داشتند و من در ترجیح اندک تامل داشتم و خاطر را



بشنیر میل بعظیم آباد بود بسبب تقدس و تدین و خوش
رفتاری امرا و اعیان آن بلده بر خلاف دار الضرب
مذکور در این اثنا از مترددین بسماع رسید که بسبب ضعیفه
فاحشه فاجره ملعونه که داشتای مرشد آباد و از صلب برادر
میر امین ناصبی است با کلیه ابواب خیر در آن بلده مسدود
و زیاده از سابق بزرگان را از درگاه احدیت ملکانکه
حاصل شده است استماع این مقدمه زیاده موجب ترجیح
عظیم آباد شد زیرا که امثال این فقیر را در دستی باهر که میشود
زیاده از راه نیک ذات جمیع صفات و اطوار و کردار
او است و یا آنکه بجهت تمشیت دادن امور فقیر او خود الحال
ست و هرگاه مرا منظور بود و نمود کشش عیال اسوه خواهد بود
پس در خاطر خود مصمم نمودم که بسبب حرکت دادن عیال و فرستادن
عالیحضرت شاقی محمد حسن خراسانی متمسک امور رو لداشت
بمرشد آباد بروم و بزودی مراجعت کنم القصه بعد از
چند روز نواب مستطاب معلی القاب کریم قلی خان بهادر

خلف

ضیاالدوله

خلف اوسط نواب منیر الدوله بهادر مرحوم خراسانی سابق الذکر که قات
زن لعلی اورد ایشان نیز اصرار بر توقف فرمودند و این امیر
عالیشان و بزرگیست با نام و نشان و مدتها در خدمت شاه عالم
پادشاه که نام سلطنت با او بود با عزت و امتیاز تمام میماند و از آن
پادشاه بخطاب مقرب الخاقان ضیاء الملک فرزند خان بهادر
تهور جنگ سرفراز گردید و در انشای شعر فارسی و هندی و فهم آن
و طریقه محاوره و مجلس آرای طبع رسائی دارد افسوس که در ولایتی
نباتا و در صداقت استغنا متبرون بشریعت مقدسه چنانکه باید
التفاتی و در بازار بسر بیک و سروری نخ جلالتی که نهایت کامل
و بیار دلی است متاعی ندارد و فرزند ارشد ارجمندش عالیشان
معلی مکان مهدی قلی خان صاحب در مراتب اقدامش و دینداری
از پدر بنهایت ممتاز است و از امورات خیر آن امیر تعزیه
داری حضرت سید الشهدا با ساز و دهل بجهت اجتماع خلایق
مشهور بود و زیاده از آن چیزی بسماع نرسید و از جمله نیکانی
و خوبانی آن سلسله بود عالیشان معلی مکان رفیع بنیان مریدی

مهدی قلی خان

خاص علما با نام و نشان محمد صادق خان خلف مرحوم نواب
محمد شجاع خان بهادر خلف اکبر نواب غفران مآب منیر
الدوله بهادر سابق الذکر و برادر اکبر اخوانش از جمله عباد و نیکان اند
و اغلب بملاقات آمده خاطر را مسرور میداشتند و درین
سفر ملاقات شد با عالیشان معالی مکان سلالة السادات



میر یوسف علیخان خلف مرحوم میر غلام حیدر خان هراتی
که در ضلع مظفرپور از اضلاع عظیم آباد از کید اشرار کشته شد
و بسیار ادیب رقیق القلب و حمیده اخلاق و در استفاده علوم
شرعیه رغبت تمام دارد بحدیکه صلاحیت و فضیلت شعار
ملا محمد نصیر شیرازی را که در ترجمه ظاهر بعضی از متون
فقهیه از بعضی از طلاب آن بلده فی الجمله بهتر بود در خانه
خود برده متکفل جزوی و کلی اخراجاتش شده از نزد وی
باستفاده ترجمه شرایع الاسلام مشغول است و نیز از علمای
اشهر بود عالیحضرت سامی مرتبت فضیلت شعار مرزا
رستم علی خلف مولوی محمد حلیم کشمیری وی در علوم معقولات



مرزا رستم علی

دران

دران بلده وحید و نهایت لسان و خوش محاورات
و در نزد وی باستفاده مشغول بود و نیز از علمای اشهر بود عالی
حضرت ستوده مرتبت حمیده خصلت فضایل شعار فرخنده
رفتار اخوند ملا ابو القاسم سمنانی او بیر صاحب طبع سلیم و
ذهن مستقیم و عارف باغلب علوم مثل اسماء تواریخ
و ملل مختلفه است و چون دیگران زیاده از آنچه میداند
ادعا ندارد و نیز درین سفر ملاقات شد با عالیشان
رفیع بنیان کلب علیخان مخاطب بکرنیل صاحب خلف
شیخ نصر الله ساکن [illegible] از قرای عظیم آباد و بسیار صاحب جود
و رقیق القلب و مخلص علما و سادات یافتم و با من اخلاص
و مودتش بدرجه کمال است و نیز درین سفر ملاقات شد با
عالیشان سلالة الاعیان میر خادم حسین خان خلف عالیحضرت
میر شاه علیخان صفوی از بطن همشیره سلالة الاطیاب عالیشان
میر محمد باقر خان اسلام خانی در جوانیست خوش صحبت
و ظریف و نیکو مقال و بتحصیل علوم عقلیه شوق تمام دارد اغلب

کلب علیخان

میر خادم حسین خان

بملاقات می آمد و خاطر را خوش میداشت مجملا با بزرگان
بسیار درین سفر ملاقات شد چون نسب ایشان مفصلا
درین وقت در نظر نیست نگارش نشدند هم که را با من
مودت و دوستی بدرجه کمال بود اغلب پیش من حاضر بودند
و بصحبت و تحقیق مسایل خاطر را مسرور میداشتند بعد از چند
روز عالیجناب معلی القاب فضایل مآب محمد نجم الدین خان
قاضی القضات ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر
وارد شد و بملاقات تشریف آورد و ایشان از ساکنین
قصبه کاکوری از قصبات لکهنو و فاضل شاعر ایشان
و نهایت خجسته اخلاق و متواضع و در سرکار کمپنی بمنزله
صدر الصدور است فتاوی و احکام عزل و نصب قضات
در ظاهر باو متعلق است در ادفایله که در فیض آباد بودم
آن عالیشان نیز در قصبه مذکوره بملاقات تلی فارسی
و خویشان خود آمده بود بعضی از رسایل من بنظر ایشان
رسیده غایبانه محبت و وداد و تعلق غایبانه حاصل

نموده

محمد نجم الدین خان
قاضی القضات

نموده بود چون وارد شهر شد بملاقات تشریف آورد و
مراتب دوستی بدرجه کمال رسید رزقه الله سعادة
الدارین چون ماه مبارک رمضان تمام شد عزم مرشد آباد
کردم اعزه مانع شدند و علاوه مراجعت کردم در یوم
هفتم ماه شوال برگشته سوار شده یاران را [illegible] وداع
کرده باتفاق رفقای سابق الذکر روزانه سمت مقصود
شدیم و در عرض راه از فضل جناب اقدس الهی القدر
خوش گذشت که از حد تحریر افزون است فصل ۲۳ بعد از
یازده روز وارد بهگلپور که تقریبا سه فرسخی مرشد آباد
است شدیم و چکره گازی کرایه کرده اسباب را حمل
کرده بتاریخ هجدهم ۱۸ شهر مذکور وارد شهر مذکور شدیم و بعلت
که سبق ذکر شد در باغ مذکور منزل نکردم و خود خانه
کرایه نموده در آن مقام گرفتم روز دوم عالیشان معلی مکان
رفیع بنیان خیر الامثال و فخر الاقران نواب میرزا ابو القاسم
خان بهادر مشهور بمیر منگلی صاحب برزاده بحکم صحبه سابقه

الالقاب بلدفاست لندن چند روز نیز خواجه سرای مقام آورده
هر روز رالعذری موقوف داشتم زیرا که احوال و اوضاع
این وقت مناسب حال نبود و رفتن باغ را تکلیف نمود
قبول نکردم پس با آن ضعیفه فاجره ملعونه منسوبه اصحاب خیر که
ذکرش گذشت بعضی از مواعظ و نصایح پیغام کردم مفید نشد
نبو. بر سینه دل چه سود خواندن وعظ: نرود میخ آهنی در
سنگ: افسوس که اهالی امردان بلده اصلا اثر خیر
بالذات نماند کش و بعضی را که نیز از جمله از ابنای جنس خود منابر
حاصل بود نیز از معاشرت و مصاحبت بدان عاقبت
را فراموش کردند بجز یکه شرح آن مناسب حال دل دلالی این
دفتر نیست و بحکم موصوفه در شهر شوال سنه ۱۲۲۴ یکهزار و دو صد
و بیست و چهار هجری این دار فانی را وداع کرد القصه در این
بلده حفاظ کورنر رسید منشات بر حکم بحفاظت و حراست این فقیر
و عدم مواخذه و مطالبه محصول از اموال و اجناسی که همراه من
باشد و مهر بسیار بزرگی بر آن کاغذ بود باین عبارت

فدوی

فدوی محمد اکبرشاه بادشاه غازی زبده نوئینان عظیم الشان
خسرو خاص خصوص فیض معمور بادشاه کیوانی بارگاه انگلستان
اشرف الامراء لارد منتو گورنر جنرل ناظم ممالک محروسه
سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه کشور هند سنه لعد یعنی از
جلوس محمد اکبرشاه که نام سلطنت را بر او نهاده اند
خط را مستر صاحب کلانتر این بلده اسکاتلند صاحب فرستادم
حکم شد که هر شب چند نفر از سرکار کمپنی از برای محافظت
من حاضر میشدند و قبل از من جناب معلی القاب
مخدومی میرزا محمد حسین شهرستانی دام افضاله وارد آن
شهر شده بودند و در شب موازی چهار هزار روپیه نقد با
نقره و جنس برقت برده بودند و سبب حفظ کورنر بر من
شاکر واقع شد بسیار خوش گذشت پس در یوم
سه شنبه نهم شهر ذی قعده الحرام از سنه مذکور عالیحضرت
آقا محمد حسن فرراسانی ناظر خود را باتفاق ملا اسد الله
برادر جدار برادر از کلکته نمودم و حظی لعالیجناب فضایل مآب

چهار هزار روپیه تخمیناً نقد و جنس اوغو سرقت برده بودند و
بسبب حفظ مذکور برمن سانحه واقع نشد و بسیار خوش گذشت
پس در یوم سه شنبه نهم شهر ذی قعده الحرام از سنه مذکوره
عالیحضرت آقا محمد حسن فراسانی ناظر خود را باتفاق ملا
اسد الله بروجردی روانه کلکته نمودم و خطی بعالیجناب
فضایل مآب خیر الحاج حاجی آقای [illegible] رحمت پناه امیر احمد منذر
رفیق که از جمله اخیار و سرآمد تجار بندر کلکته است نوشتم که
ایشان را بانفع الحله نحوی که نزد آن عالیشان بود بر
جهاز صالحی سوار کرده روانه نمایند که امور عتبات عالیات
و بلده کرمانشاهان را منتظم و منسق نمایند و خود توقف کردم
تا آنکه خبر رسید که در غره شهر ذی الحجه سوار و روانه سمت مقصود
شدند اللهم بلغهم و ما معهم بالبلاغ حسناً جمیلاً برحمتک یا
ارحم الراحمین فصل پس نور چشم محمد را با والده اش در [illegible]
گذاشته باتفاق عالیجناب مقدس القاب میرزا غلام
حسین خان و عالیشان میر سید علیخان که ذکر شان گذشت و

سیادت

روانه شدن آقا محمد حسن [illegible] بسمت کلکته بتعین ایران

روانه شدن بسمت جهانگیر نگر

سیادت منزلت میر صفدر علی سابق الذکر در یوم شنبه
چهاردهم ماه ذی الحجه الحرام از سنه مذکوره روانه بلده جهانگیرنگر
شدیم و در عرض راه از بسیاری تعجیل رفقا که شب و روز
را اغلب در طی مسافت بودیم بسیار بد گذشت پس در
روز دوشنبه بیستم ماه مذکور وارد شهر مذکور شدیم نواب
مستطاب معالی القاب سلالة الاطیاب نقاوة النجباء
فخر الاعیان والحکام و زبدة الامراء والاعلام متخلق باخلاق
مصطفویه و متادب بآداب مرتضویه اخوی مقامی نصیر الملک
انتظام الدوله سید علیخان بهادر نصرتجنگ ادام الله
توفیقاته باحتمال آنکه عیال همراه من باشند و قطعه خانه
بجهت سکونت من مقرر فرموده بود پس در یک قطعه
منزل کردم و رفقای سابق الذکر در قطعه دیگر قرار گرفتند
و نواب معظم الیه باتفاق برادر نامدار خود نواب کریم الاخلاق
فواضل اکتساب نخبة الامراء و زبدة النجباء جامع فضایل
صوری و معنوی اخوی مقامی معز الملک شمس الدوله سید

احوالات [illegible] نواب شمس الدوله

احمد علیخان بهادر ذوالفقار جنگ ادام الله عزه بملاقات
تشریف آوردند ایشان را در همه مراحل از انچه شنیده
بودم بیشتر دیدم وحق انست که درین صدقه قلیل النظیر اند
با علما در نهایت فروتنی وتواضع وبا اهالی دنیا کمال
بزرگی وسروری بدین قدر رتبه وشان با هر یک سلوک در رفتار
را منظور دارند ونواب شمس الدوله بهادر علاوه بر مراتب
اوصاف بزرگی بعلوم متداوله خاصه در کلام نیز مربوط
ست چنانکه رساله در تقسیم عقل ومراتب آن تالیف فرموده
بود وبمطالعه من رسانید نهایت پسندیده ونیکو تالیف
شده بود افسوس که مداخلات دو سرکار بقدری که باید
نیست سبحان الله الحکیم الخبیر چه قدر اختلاف در اوضاع
واطوار خلایق ست کسی که همیشه یکی ولد بعقل واز فهم
وخلق بیگانه ست واحدی از اخیار ودانشوران از رفتار وکردار
وی را رفعتی نیست ودر مرحله بخل بجدی رسیده ست که معیشت
آن بر چند شیشه شراب وچند عدد ماهی ریزه وقدری روغن

التحقی

[illegible]

مرت ۵

واما ست :

چراغ ست وهمیشه صحبت او با اراذل واوباش ومردمان
لوطی وقلاش ست واگر کسی را مالک دو دینار دید از حسد
ورشک قریب بهلاکت میرسد ودر مرشداباد برسند
نظامت می نشینند ومالک بیست اخیل پانزده لک روپیه میشود
دارنده چیزی که بهمه جهت قابل وبجمیع کمالات حسنه واوصاف
پسندیده متصف اند قلیل البضاعت وتهیدست اند
نه با آن مهری نه با این بکینی : تو دانائی ای احکم
الحاکمین : واین از عادات دیرینه فلک کجمدار اعظم
شاهدیست بر بی اعتباری دنیا بی اعتبار چنانکه در اخبار
کثیره وارد ست که اگر دنیا را بقدر پر کاهی در نزد جناب
باری تعالی اعتباری می بود هر اینه از آن بقدر لقمه بکافران
عطا نمیفرمود فلک را عادت دیرینه اینست : که با
ازادگان دایم بکین ست : اگر احدی ازین مطالب را
خلاف واقع وفقیر را صاحب غرض داند محنت اندک
سیاحی را بر خود بگذارد ویا انکه از عامه مترددین آن

نظامت ۱۲

سلم روز وروز دو [illegible]

حدود استغفار نماید اگرچه بزعم خود با این فقیر خوش سلوکی
کرده است ولکن چه باید کرد که وقایع نگاری مقتضی است که
احوال بر وجه راستی و درستی نگارش نموده الغصه در ان
مدت که در جهانگیر نگر بودیم دقیقه از ادب و تعارفات
و سلوک فرو گذاشت نکردند و مکرر ملاقات فیمابین اتفاق
می افتاد دیدن هلال ماه محرم الحرام سنه ۱۲۲۴ یکهزار و دو صد و
بست و چهار هجری در رسید و بزرگ و کوچک بعزاداری
مشغول شدند و در ان بلده تعزیه خانه قدیمیست که یک
صد و پنجاه سال تقریبا قبل ازین میر مراد نامی که نهایت مقدس
و صالح و دیندار و از سلسله سادات اطهار بود بنا کرده است
و بحسینیه دالان مشهور است و نواب معظم الیه از حسن اراده
و نهایت اخلاص و دینداری باهتمام امور انمکان شریف
مشغول بشدند و در غایت خوبی بانجام میرسانیدند و از شدت
تقدس و صلاح فاتحه خوانی را در عهده خود مقرر و در نابودار
و الا ابتار خود گذاشته بود و هر گاه یکی بر منبر میرفت دیگری

شمعدان

روئیت هلال محرم الحرام ۱۲۲۴ در بلده جهانگیرنگر ... عزاداری ...

شمعدان را بر دست گرفته در نهایت عجز و انکسار در پای
منبر می ایستاد و در شب هفتم چنانکه رسوم این ملک است اسپی
را بصورت ذوالجناح میسازند و در شهر میگردانند ان دو
امیر معظم دو طرف لجام ان اسپ را گرفته بر سر و سینه زنان
در شهر با دستگاه تمام نوحه کنان میگردیدند و در روز عاشورا
حسب العادت این ملک شبیه ضریح مقدس را با افغان
و زاری پیاده با بخارج شهر قریب یک فرسخ برده دفن
میکردند و در مرشدآباد تعزیه خانه بسیار عالیست
که نواب سراج الدوله شهید بانی آنست و بجهت اخراجات
آن مبلغ خطیری از املاک مقرر کرده بود و دست و جماعت
انگریزیه انها را بسبب بعضی از مصالح متصرف خود دار کرده
اند و در سالی دوازده هزار روپیه بناظر ان بلده میرسانند
که بمصارف مقرره انمکان برسانند و در ایام عاشورا از
دولت سرکار کمپنی بهادر فی الجمله رسوم تعزیه داری در انجا
بعمل می اید و در بعضی از اوقات بندگان ناظم والای بنگال

تعزیه خانه مرشدآباد

امده بر مسند کبر نشسته بر منتهای نخوت و تبختر تکیه میداد
و جماعت انگریزیه نیز بر کرسیها در مقابل ادمی نشینند و
با انست که از غایت بیهوشی در عقب منبر رفته بخواب
میرفتند و با انکه شراب می اشامند و در هنگام فاتحه خوانیدا
شخصی بر منبر رفته بنام او دگر کشتگان او که احوال ایشان
لایق این دفتر نیست فاتحه میخوانند و اصلا نام باعث و بانی
انمکان شریف یعنی نواب شهید را بر زبان نمی اورند
و لکن غافلند از اینمعنی که شنونده حکیم و داناست مجملا
اگر مقدمه دوازده هزار روپیه و اهتمام جماعت انگریزیه نبود
چون تعزیه خانه های دیگر اثری الی الان از ان مکان باقی
نمانده بود حسن سلوک و الطاف این جماعت را باید دید
که با انکه از اسلام بیگانه اند و نواب سراج الدوله دشمن ایشان
بوده است الی الان ان مبلغ را بانسرکار میرسانند و در تمام
قلمرو خود بانی تسلطی که دارند املاکی که عق رانی که وقف
معابد مسلمین یا هنود بوده است همه را برقرار گذاشته اند

بانکه

بانکه مبالغ خطیر مداخل انهاست امید که حق تعالی دیده بصیرت
و تقلید باهل اسلام نیز کرامت کند القصه در یوم سیم ماه صفر
المظفر سنه مذکوره که نیر اعظم در برج حمل طالع و روز عید نوروز
سلطانی بود نواب نصرت جنگ بهادر در ساعت سعید الان
مقدس مذکور مشرف شده در هنگام مراجعت بر پالکی که
نوعی از سواری است و مخصوص امراء ذوی الاقتدار است بدون
اجازه سلطانی هر کس را قدرت سوار شدن ان نیست
بحکم شاهزاده بلند اقتدار سلیمان شکوه بن شاه عالم بادشاه
برادر والا گهر بادشاه حال محمد اکبر شاه و اجازه امیر الامراء
لارد منتو ناظم ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر متعلقه
کشور هند سوار شد و نه اجداد او از ازمنه سابقه تا حال فیلکه
نیز در ان باب مدخلی نبوده است و در این اوان نظر بعدم
قابلیت ناظم وقت احدی اعتنا بانها نکرده و ازدیاد رخصت
نگرفت و بر انیز مجال دم زدن نشد و در اتش رشک و حسد
بخود سوختن و صبر چاره ندیده در این وقت مناسب است

اعتنا

که فی الجمله سلسله علیه نوابان معظم الیهما نگارش نخود تا مطالعه کنندگان را
انتظاری نماند بدانکه مرحمت و غفران پناه فاضل کامل حاجی
محمد مقیم که از علمای و اعزه طالقان قزوین بود بسببی از اسباب
وارد ممالک هندوستان شد و از حضور بادشاه وقت که
ظاهراً شاه جهان بابری بوده است عزت بسیار یافت و ازو
مخلف شد مرحوم مغفور مبرور حاجی محمد جعفر و وی در بندر
هوگلی که قریب بنگاله است و سابق بر این بندر بنگاله و شهر و
نهایت معمور و مجمع اعیان و تجار بوده است مقام گرفت و
روزگاری بالعزت میگذرانید و ازو مخلف شد عالیجاه
رضوان آرامگاه آقا باقر وی نیز مدتها در آن بندر
گذرانید و بجوهر ذاتیه و استعدادی که داشت با امرا و حکام
نهایت ارتباط حاصل کرده تقرب تمام در خدمت نواب
غفران مآب مهابت جنگ صوبه دار بنگاله بهم رسانید
بعد از چندی نواب مرحوم وی را بجهت تمشیت بعضی از امورات
بعنوان سفارت بخدمت نواب غفران مآب صفدرجنگ

بهادر

بهادر وزیر احمد شاه بن محمد شاه بابری فرستاد آن خدمت را باتین
شایسته بانجام رسانید و نواب وزیر الممالک از رفتار و کردار و گفتار
وی نهایت خوش آمده خواهش نمود که در خدمت وی توقف
نماید و فرمود که از نواب مهابت جنگ رخصت حاصل خواهم
نمود در جواب معروض داشت که این معنی عین سعادت و مایه افتخار
است ولکن جناب عالی را بعد ازین حرکت چگونه بر این فدوی اعتماد
خواهد شد که محسن قدیم را گذاشته بجهت تحصیل جاه و حشمت مایل
توقف در حضور شوم نواب وزیر ازین جواب نهایت مسرور
شده وی را بحضور بادشاه برده بخلعت و خطاب جان‌نثار خانی
علاوه بر منصب خانی سرفراز فرموده رخصت داد این احوال
بالتمام قبل از ورود وی بحضور نواب مهابت جنگ رسیده
بود و پس چون به بنگاله رسید فوجداری راجمحل را بوی مفوض نمود
و بعد از چندی حکومت جهانگیرنگر را باو عنایت کرد و آن مرحوم
همیشه طالب و جویای آن بود که کسی از اشراف و اعیان دار الامان
ایران وارد اینجا شود که صبیه رضیه خود را بوی منسوب نماید و

اینمعنی را بدوستان مخفی دارد از انجمله بود حاجی مهدی که از متوسلان
نواب مهابت جنگ بود فرموده بود از اتفاقات والد
مرحمت و غفران مآب سلالة الاطیاب میر مرتضی دعاییجناب
معلی القاب سید رضا و عالیحضرت سید علی که از عمده بلده قزوین
بود برحمت ایزدی پیوست و اولاد او بعتبات عالیات بکسب
درجات شرف شدند سید رضا در نجف اشرف مجاور شد
و اولاد ان در ان ارض اقدس می باشند و اولاد چند میداد و
سید علی بجبل عامل رفت و در انجا سکونت گرفت و خلف
او عالیحضرت سامی مرتبت سید احمد که نهایت متقدس و
صاحب اخلاق پسندیده است در نجف اشرف مجاورت
دیانتش موده دوستی بسر حد کمال است و مرحوم میر مرتضی
عازم هندوستان شد چون وارد مرشداباد شد حاجی
مهدی مذکور بر مقدمش مطلع گردید بخدمتش رسید و بر اجامع
محامد اوصاف وی نواب جسارت خان مرحوم را اطلاع
نمود نواب معظم الیه نهایت مسرور شده ان مرحوم را بجهانگیر نگر

طلبید

طلبید و در نهایت اعزاز و احترام با دستگاه تمام با صبیه رضیه
خود منسوب نمود و از ان مرحمت و غفران پناه صبیه ارامکه
نواب سید محمد خان بهادر حشمت جنگ دلاور جان معظم الیهما
مخلف شدند پس کارگذاران و متوسلان نواب جسارت
خان مرحوم بر تقرب میر معظم الیه رشک و حسد برده از کثرت بیهوشی
و ادراک وی خایف شدند که بعد از نواب مرحوم صاحب مسند
و مقام او شده ایشان را از ان دولت محروم نماید لهذا
شروع بنمامی و شیطنت کردند و رفته رفته فیمابین نواب مبرور
و میر مغفور را بر هم زدند الفت و اتفاق را بعداوت و
نفاق مبدل ساختند این معنی بر غیرت میر مشار الیه گران
آمده عازم عتبات عالیات شد و چنانکه شنیده ام در نجف
اشرف برحمت ایزدی پیوست و نواب جسارت خان مرحوم
نیز در عهد میر محمد جعفر خان مرشدابادی که ذکرش گذشت
و نیز خواهد آمد در جهانگیر نگر از این سرای فانی برحمت ایزدی واصل
شد و حضرت ملک وهاب مسند حکومت نواب مرحوم را بنواب

۴ دوان

سید محمد خان بهادر حشمت جنگ که اکبر اولاد میر مشار الیه بود
عنایت فرمود و بعد ازان سرکار نواب نصرت جنگ بهادر
سابق الالقاب که فرزند اوسط اوست متعلق بخشی والا القاب
براو مستدام و برقرار است ادام الله عزهم وتوفیقاتهم و دران
بلده اعزه و اعیان از هر صنف بسیار بوده اند و سابق برین
از بلاد عظیمه مشهوره بوده است و شاه جهان بادشاه باعث بر آبادی
اوست و هفت کوس هندوستان که تقریبا سه فرسخ و نیم است
قطر آبادی و معموره او بوده است و درین اوقات نهایت
خراب و ویران است مگر سیشی که جماعت انگریز دران سکونت
دارند که فی الجمله رونق دارد و بازار چه آن با نو کشیده و جا بجا
دیلمان نشیمن و آب روان در نهایت تکلف در انجا یافته
میشود و تجار باطراف عالم میفرستند و بهذا درین اوقات
نیز فی الجمله معبر تجار و آمد و رفت غربا است و فی الحقیقت باعث
رونق و آبادی و رعیت مزدوری بان شهر سلوک و رفتار ایشان
معظم الیهما و جود چند نفر دیگر از اشراف و اعزه است چون

عالیشان

عالیشان معلی مکان رفیع بنیان سلالة السادات میر اشرف
علی در نهایت آرمیده و با وقار و طالب مصاحبت علماء
کبار و بلند همت و خجسته رفتار است و اکثر که همه پروازد بطول
می انجامد و از علماء مشهور بود عالیجناب معلی القاب مقدس
عابد زاهد میر محمد علی مشهور بفاضل اغلب ملاقات تشریف
می آورد و خاطر ما مسرور میداشت درین اوقات مسموع شد
که برحمت ایزدی پیوست قدس الله روحه و دران شهر
در موسم بارش رعد و برق و صاعقه زیاده از بلاد دیگر میشود
و بان شدت در جای دیگر کم دیده ام اغلب شبها از شدت
آواز آن آرام نمیشد و دران مدت قلیله که توقف داشتم
دو سه دفعه صاعقه در شهر فرود آمد و خرابی رساند فی الجمله
پس در یوم دوشنبه ربیع الاول از سنه مذکوره با همراه تمام از
نوابان معظم الیهما و سایر دوستان و اعزه رخصت شده باتفاق
عالیشان معلی مکان دوست بسیار مهربانی میر محمد حسین معروف
بشاه بلند حسین خلف مرحوم مغفور سید علیخان بهادر عم

میر محمد علی ملقب

ذکر رخصت شدن از مرشد آباد

شاه بلند حسین

نامدار والاتبار سید کاظم علیخان بهادر که ذکرش در بیان
احوال عظیم آباد گذشت روانه سمت مرشدآباد شدیم شاه
موسی الله نهایت نیکذات و فروتن و مبادی آداب است و در
ظاهر اگرچه بجهت بعضی مصالح در لباس فقرا و درویشان است
ولکن در اینمدت معاشرت چیزی از حرکات درویشانه چون
میل بخانه و جنگ و نوشیدن چرس و بنگ و عدم مبالات
بعبادات و طاعات از وی ندیدیم بلکه برخلاف فقرا ویرا
بسیار راغب بتلاوت قرآن و ادعیه و مواظب بر ادای اوقات
صلوات مشاهده نمودیم افسوس که بتراشیدن ریش مبتلاست
القصه در اثنای راه از حیثیت آبادی و اتصال مزارع و ده که دهها
بیکدیگر و وفور اسباب تنعم و موافقت رفقا نهایت مسرور
بودیم ولکن از شدت طوفان چند روزی بد گذشت و شدت
هوا بحدی بود که چند دفعه مشرف بر غرق شدیم بعد از چهارده روز
یوم بیست سیوم شهر مذکور وارد دهکوان کوله کرنج گوسی دار الضرب
مرشدآباد شدیم عالیجناب میرزا غلام حسین خان با بعضی

از دوستان قزلباشیه و غیرهم با نجا بملاقات آمدند پس عالیه
حضرت میر صفدر علی سلمه بجهت حرکت دادن عیال دلنور چشمی
محمد روانه شهر برگردم متعلقان او بجهت بعضی از موانع ممانعت بسیار کردند
پس لاعلاج دفعه دیگر با آن بلده میشوم رفتم و ده یوم زیاده توقف
نکردم و در یوم شنبه بیست و هفتم ماه مذکور عیال سلمه از آن شهر
خجسته برآوردم و در آن بلده ملاقات شد با عالیجناب
مقدس القاب مخدومی مطاعی جناب میرزا محمد هادی خلف
مرحوم جنت آرامگاه حاجی محمد حسینی قدس سره که ذکرش در
مطلب چهارم گذشت و عالی حضرت سلالة السادات
آقا سید علی و آقا سید حسن که ذکر ایشان در اولاد مرحوم
مغفور میر ابو المعالی بزرگ در ضمن احوال سادات کاذرونی
گذشت و ایشان نیز از سوانح روزگار و از دانجید دو شده
عازم فیض آباد فیض بنیاد بودند پس باتفاق ایشان
و رفقای سابق الذکر یوم دوشنبه بیست نهم شهر مذکور روانه
سمت جنت الهند عظیم آباد شدیم و در اثنای راه از موافقت

و صحبت رفقا در نهایت سرور و حبور گذشت و لکن از شدت
باد و طوفان در عذاب بودیم چنانکه در این ایام نیز چند
دفعه مشرف بر غرق شدیم و دو شب و چهار روز تفرقه میان
من و رفقا و عیال اتفاق افتاده و با آنکه یکروز و یک شب
قرین یکدیگر بودیم و بجز عرض شط چیزی فاصله نبود رسیدن و
اتصال کشتیها بیکدیگر بسبب مخالفت باد و شدت طوفان
میسر نبود **فصل ۲۶** بعد از شانزده روز از تفضلات
حضرت باری صحیح و سالم با جمیع رفقا در یوم سه شنبه چهاردهم
ربیع الثانی وارد عظیم آباد شدیم دولت و اقبال همراه
مهاراجه [illegible] و عالیجناب سید کاظم علیخان بهادر با
جمعی از اعزه و بزرگان و مومنین تا کنار دریا استقبال کردند
در دولتخانه سید معظم الیه که قریب [illegible] فرود آمدم و بعد از دو
روز مکانی علیحده بجهت سکونت گرفته شد و لکن بسبب کثرت
تردد آمد و رفت مومنین با وسعتی که داشت در غایت ضیق
میگذشت چون سلالة السادات و الاعیان عمدة الاشراف

ورود عظیم آباد بعد از عبور [illegible]

رئیس

رئیس المتواضعین میر جعفر شاه خلف مرحوم مغفور میر قمر الدین
علیخان صاحب رضوی که اجداد او از بزرگان و سادات عالی
درجات موسویه مازندران بوده اند مطلع شد از جانب
مخدره مکرمه زوجه مرحمت و غفران پناه نواب علی عظیم خان
غازی [illegible] بعد از ملاقات استدعا نمود که در خانه بسیار
عالیشان که آن مخدره داشت مقام گیرم قبول شد و در ماه
جمادی الاولی در آن منزل نمودم القصه در عین آرام دل و
اطمینان خاطر بتدریس علوم شرعیه مشغول شدم رئیس الصلحا
و الامرا نواب مستطاب معلی القاب عباس قلیخان بهادر
سابق الالقاب بخواندن کتاب شرایع الاسلام مشغول
شد و زبدة الانجاب و نقاوة الاطیاب نتیجة الامرا [illegible]
الاتقیا و صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم فرزند مقامی اشرف
الدوله معین الملک حسین قلیخان بهادر مظفر جنگ [illegible]
خلف ارشد [illegible] سعادتمند نواب معظم که
بمضمون الولد الحر یشبه بآبائه الغر نهایت با وقار و حمیده

نتیجه

حسین قلیخان

رفتار و مخلص ارباب فضل و طالب صحبت اصحاب کمالات
بخواندن رساله قوت اللایموت و عالیحضرت فضیلت مآب مبادی
آداب فاضل کامل میرزا رستم علی که ذکرش در احوال سابقه
عظیم آباد گذشت باتفاق فوز مناب انتساب فاضل مقدس
کامل میر اشرف حسین خلف الصدق عالیشان سیادت
نشان منشی احمد حسین سررشته دار عدالت فوجداری سرکار
منتزدکلس صاحب سابق الالقاب و ستوده افعال منتقع خصائل
مولوی میر قاسم علی ساکن بهار بخواندن کتاب معالم الاصول
و کرامیقدر خجسته رفتار برخوردار فرزند مقامی نور الحسن خان
ملقب بنواب جان خلف عالیشان رفیع بنیان سعادت
نشان محمد علیخان از بطن جبیه مرحوم نواب علی عظیم خان
سابق الذکر باتفاق استاد حفظ بخواندن قوت لایموت
در رساله تحفة المجیبین که فقیر در اثبات امامت نوشته است
مشغول شدند بمصاحبت این صاحبان عالیشان و جناب
سید کاظم علیخان بهادر و عالیشان عظیم البنیان جامع المحامد

واله

میر اشرف حسین

نواب جان

واله وصاف حادی الکمالات شفیق بسیار مهربان میرزا
مهدی خلف الصدق مرحوم و مغفور میرزا غلام حسین خان از
بطن جبیه مکرمه مرضیه جنت و رضوان آرامگاه سید غلام حسین
خان بهادر مؤلف کتاب سیر المتاخرین عمدة الاعیان رفیع الشان زبدة الاعیان رفیع بنیان عظیم الشان مقدس متواضع
حمیده فعال بسیار مهربان اسد الله خان داماد خجسته نهاد
نواب معظم الیه و جمع دیگر از اعزه و اعیان و اشراف و ساکنین
که تعداد اسامی شریفه ایشان متعذر بلکه متعسر است در وقت
عصر هر روز خاطر حزین مشعوف میشد و بصحبتهای رنگین ایشان
فرح و انبساط حاصل میکرد بعد از چندی وزیر نواب مستطاب
معلی القاب عباس قلی خان بهادر معظم الیه با جمعی از صلحا
و امرا و مقدسین استدعا نمودند از این فقیر که نظر باینکه علماء
جهلاء انجمد و امامت جمعه و جماعت را جائیکه سابق بانی
رشاره شد سر لعد ریاسات فی باعث جاه و جلال
دنیویه میدانند خوفا من الریاء والسمعة و من اهل السنة

میرزا مهدی

اسد الله خان

امتیاز نماز جمعه و جماعت
امامت جمعه در عظیم آباد

والجماعة قبول نکردم وچون اصرار ایشان از حد گذشت تفحص
کردم مقام تقیه نبود وتامل نمودم دیدم که من قدیم العصر الی
یومنا هذا نماز مذکور بطریقه امامیه در حدود هندوستان به عمل نیامده
است ولهذا امومنین مورد تشنیع منافقین شده اند و در این
ان موجب رونق دین وشکوه مذهب امامیین در نظر مخالفین
امامیین
خواهد بود پس تقیه باطل نموده قربة الی الله وطلبا لمرضاته
در یوم جمعه بیست پنجم ماه شعبان المعظم از سنه مذکوره که یکهزار
دو صد و بیست و چهار هجری است در مسجد مرحمت وغفران پناه
نواب سیف خان که ذکرش گذشت باتفاق جمع کثیری
از شیعیان نماز وخطبه را بطریقه امامیه بنام پادشاه اسلام
خواندم بلغاء شیرین کلام وفصحاء خجسته فرجام در آن باب
تواریخ چند انشا نمودند از انجمله بخیال فقیر این عبارت
رسید در هزار و دو صد و بیست و چهار چون حساب کردم
چهار کم بود تعمیه در سر دانش کرده است نمودم وعالیشان
رفیع مکان میرزا مهدی سابق الالقاب قطعه او را انشا فرمود

وان این است قطعه آقا احمد آنکه نقد علم او ٭ همچنین نقادان
بود کامل عیار ٭ آنکه دارد نور رای انورش ٭ تابش خورشید
در نصف النهار ٭ وانکه از فیض هدایتهای او ٭ بشنوند زاهل
یقین لیل ونهار ٭ در عظیم آباد تا که زاتفاق ٭ شد ورود آن
فقیه نامدار ٭ در میان مسجدی کز سیف خان ٭ بر لب دریا
همی دارد قرار ٭ بهر ترویج نماز جمعه شد ٭ مقتدای شیعیان
این دیار ٭ پس پی تاریخ این امر جدید ٭ فکر فرمود آن
جهان را افتخار ٭ مصرعی از مطلع رای منیر ٭ همچو خورشید
افق شد آشکار ٭ حسن واقع آنکه از روی جمل ٭ هم
مطابق بد حروفش در شمار ٭ سال تاریخ ز سر دانش بدید ٭
در هزار و دو صد و بیست و چهار ٭ ونیز وزرای معظم الیه اش
نموده اند و آن دو بیت قطعه در عظیم آباد هند از فضل حق ٭
بحریم حرمت رب الودود ٭ مسجدی در مدرسه کز سیف خانی ٭
بر لب دریا در رحمت گشود ٭ آقا احمد مجتهد ذی شرف ٭
شهره آفاق در احسان وجود ٭ آنکه زیبد در مقام مدح او ٭

گفتش سرخیل اصحاب شهود : کرد در روی زنده رسم موعظت :
هم نماز جمعه را برپا نمود : در پی تکبیرات جمع شیعیان مقتدا
شد در رکوع و در سجود : سال تاریخش همی جستم ز دل :
گفت هاتف شرع را رونق فزود : و نیز آن عالیشان فکر
نموده است آن اینست قطعه آقا احمد آنکه ز رای متین او :
شد شرع استوار درین دهر بی ثبات : ز انفاس روح
پرور آن منبع علوم : بشکفت در حدیقه عالم گل نجات :
ز اجتهاد آن سرو سرخیل اتقیا : سرسبز گشته این چمنستان
کائنات : تا که ز یاری و مدد نخبه اهل دین : در پتنه شد
ورود او ز حسن واردات : بهر نماز جمعه که دارد ثوابها :
شد مقتدای جمله خلایق ز حسن ذات : در مسجدی که
بر لب دریا ز سیف خان : دارد بنای محکم آسوده از فوات :
دلهای مومنان همه زین مژده بر شکفت : برخاست این
ندا بشارت ز شش جهات : در حال وجد از پی تاریخ
این بنا : گفتند قدسیان بکن قد قامت الصلوات :

۱۲۴۳

وعالیشان

وعالیشان رفیع مکان سعادت و اقبال نشان فرزند مقامی
امتیاز الدوله ممتاز الملک سید مهدی علیخان بهادر مظفر جنگ
طباطبائی دام عزه خلف ارشد مرحوم سید محسن بن جنت
آرامگاه سید غلام حسین خان بهادر سابق الالقاب قطعه این
تاریخ را چنین انشا نموده و آن اینست قطعه از اجتهاد آقا
احمد درین دیار : گردید زنده شرع پس از حالت ممات :
وز نفس پاک آن سر دفتر علوم : رونق گرفت باغ
جهان از گل نجات : از آب یاری مدد فوائد پاک او
سیراب گشته جمله ریاحین کائنات : وز وعظ پر نصایح
آن عیسوی نفس : در تن دمید مرده دلان را دم حیات :
تا که ز اتفاق حسن نور روی او : تابید همچو مهر به ذرات
ممکنات : و آمد بشهر پتنه بتعلیم مومنان : تمییز تا کنند ز مسنون
و واجبات : در مسجدی که بر لب گنگا ز سیف خان :
تعمیر گشته بنائش بصد ثبات : بهر نماز جمعه شد مقتدا بحق
با خیل شیعیان و محبان بالتفات : گل گل شکفت غنچه

دل ز استماع این ‌: پرشد زمین ز نغمهٔ احسن ز شش جهات ‌:
زر بس بوجد الله تاریخ این نماز ‌: گفتند انس وجان بگ
قد قامت الصلوٰة ‌: پس عید ماه مبارک رمضان سنه
مذکوره در رسید استدعا نمودند که نماز آنرا بجماعت ادا کنم
قبول کردم وبنهجی که در شریعت مقدسه است اعیان وبزرگان
ومومنین در فقیرخانه مجتمع شدند وبا آنکه پیاده راه رفتن
را امرا این ملک بر خود عار میدانند اطاعةً لله با زمزمه
تکبیر گویان بمسجد مذکور رفتند بطریقه حقه عمل اداردیم امید
چنانست که این ~~طریقه~~ عنقریب ~~باطراف~~ دیگر نیز تعدی
کند مجملا از فضل حضرت وهاب این دو امر خیر بواسطه
این خاکسار ذره بمقدار درین حدود جاری وبر قرار شد
اللهم انصر للدین وابلیه واخذل من خذله وانصر من نصره
بمحمد واله در این ماه مبارک عالیجناب معلی القاب سلالة الاذکیا
عالم روشن ضمیر ومقدس قلیل النظیر مولوی سراج الدین علیخان
مفتی عدالت عالیه صدر کلکته از سمت وطن خود آمده بکلکته

مبرفت

مبرفت بملاقات تشریف آورد ویر از باده از آنچه شنیده بودم
متدین یافتم محض از برای انجاح مهمات مسلمین آن خدمت را قبول
فرموده است پس ماه محرم الحرام ۱۲۲۵ یکهزار ودو صد وبیست وپنج هجری در رسید
وپیر وجوان بعزاداری مشغول شدند واز عادات خبیثه این کشور
خاصه این شهرست نواختن دهل ونی والات سرور وشادی در ایام
سینه کوبی چنانکه در مجمع الابرار فیض اباد منع کرده بودم واثر
نموده درین بلده نیز منع کردم اشخاصی که قربةً الی الله تعزیه
داری میکردند واز خدا ورسول خوف داشتند قبول کردند
وکسانیکه غرض ایشان نام وشهرت بین العوام بود ودر اسلام
وکفر مذبذب بودند برخی لغت مصر شدند ودر جواب گفتند
کراز قدیم العصر این عمل معمول به بوده است وترک آن باعث
است وعلاوه با خوند مجلسی علیه الرحمه نسبت داده اند که درین نیز
در ایام حیوة منع نمودند در خواب حضرت رسالت مآب را دید
که ایشان را بر این منع توبیخ وتشنیع فرموده پس اخوند از
خواب بیدار شد دهل در گردن انداخته متغیر به خانه ها

رفته بخواهش آن مشغول شدند چون چنین دیدم بر منبر تکذیب
آن فرقه ضاله مضله ملعونه نمودم و این معنی را از دل مومنین بیرون
کردم دیگر دو کافر صوری و معنوی در این مرحله در غیبت من
سخنهای احمقانه در توهین شریعت مقدسه گفتند و بحمد الله
رسوا و روسیاه در نزد خالق و خلایق شدند لعنة الله
علی الکاذبین الی یوم الدین و طرفه تر آنست که در شهری
که رسیدم جاهلی را دیدم که مرجع فتاوی و احکام اندیار است
و بحدی در جهالت کوشیده که تمیز نقطه از خط و صحیح از غلط
نمی تواند نمود اگر فتاوی ایشان را مفصل نگارم سر رشته
سخن از دست برود و از کتاب قال رسول الله قلت
انا ابو حنیفه بزرگتر شود از انجمله یکی فضلا که بر پا پاک
میبند است و مسح سر را در وضو از رستگاه مو تا بالای دماغ
میکشید و میگفت که در پس هفت سال با جامع عیاب را نزد
والد خود خوانده ام و بهمین مستند فتوی میداد و دیگری
را دیدم که بحاکم بلد که مرد شارب الخمر فاسقی بود میگفت

که شراب

که شراب خوردن مضایقه ندارد و مواجب و وظایف مردم
را بر وفق میل ایشان برسان و چون کسی فوت میشد در کمی
و زیادتی اجرت نماز و اخراج اموات که از بیع این ملک
است با ورثه و حمله اموات نزاع میفرمود و دیگری را دیدم که
میگفت که اگر از کسی در حال مرض نمازی فوت شود در حال
صحت قضا نماید باید بهمان نوع بر بستر خوابیده قضا کند نظر
بحدیث فلیقضها کما فاتت الی غیر و هذه من المزخرفات
و فاق نافرجام سکوت این قوم لئام کمنام را در باب امر
بمعروف و نهی از منکر دلیل خود کرده بر من طعن میزدند
القصه اگر درین باب سخن را دراز کنم مطالعه کنندگان
وقایع ایام خلفاء ثلاثه و حضرت امیر علیه السلام و رفتار
و گفتار صحابه را فراموش خواهند نمود ای دریغا
دیده انصاف اگر بینا بودی سبط پیغمبر را در کربلا تنها
بودن چندین برا انمودن گذشت و این حقیر با وجود انیر احل
از ملامت ایشان اندیشه نمیکردم و نظر بایه شریفه

المزخرفات

ضعف الطالب والمطلوب مرید و مراد را کالعدم انکاشته
در اظهار کلمه حق کوتاهی ننموده‌ام ولکن برانهدام وانندراس
دین تاسف و تالم بسیار حاصل میشد زیرا که علما باین طور و
اوار باین نوع و احوال زمانه دکرکون نعوذ بالله اکر چندی
براین منوال بکذرد دین و آئین نبوی بجهت سلاطین احداث
خواهد شد اللهم العن المجرمین للدین المبین من الاولین
والاخرین الی یوم الدین مجملا در این بلده بقدر مقدور در
ترویج دین و تشیید شریعت سید المرسلین مشغول بودم پس
در یوم پنجشنبه بیست و چهارم شهر محرم الحرام از سنه مذکوره
یک ساعت از طلوع آفتاب کذشته فرزند ارجمند آقا علی
از بطن والده فرزند برخوردار آقا محمد طول الله عمرهما فی العیش
الرغید بوجود آمد خاطر حزین را مسرت تمام حاصل کردید
ختم شد شرح وقایع احوال سرا پا اختلال براین مقام الحمد لله
علی حسن الاختتام و هر آینه وقایع غریبه مستقبله در مجلد دوم
بعون الله و حسن توفیقه خاتمه در ذکر کتب و رسایلی است

کم تا بحال

259

عدد تألیفات این فقیر

کم تا بحال از تفضلات او جل شانه بتألیفات آنها موفق شده‌ام
و ذکر صورت اجازاتی است که علماء اخیار از حسن ظن خود
این خاکسار را بآنها سرفراز فرموده‌اند بدانکه تا بتاریخ
حال که از راه ناهموار زندکی پیچ و خم و مراحل ایام کثیب
استوار طی نموده‌ام از قلم این فقیر هجده کتاب و رساله بعرصه
ظهور رسیده است اول حاشیه صمدیه شیخ بهائی است که در
کرمانشاهان در بدو سن تألیف شد که سطور آن تقریبا
دو هزار و دویست بیت است دوم رساله نور الانوار در شرح آیه
شریفه بسم الله و آن هزار بیت است سیوم کتاب درر
الغرویه فی اصول الاحکام الالهیه که در نجف اشرف تألیف
شده است و آن تقریبا چهل هزار بیت است و الی الآن از
سواد بیاض نیامده و تمام نشده است امید که حق تعالی
توفیق تنقیح و اتمام کرامت کند چهارم شرح مختصر نافع از
اول تا بحث اغسال که در دار المؤمنین قم نوشته شده است
و آن تقریبا شش هزار بیت است این چهار مجلد در جلد دوم

ایران و عتبات عالیات تصنیف شده اند **پنجم** رساله قوت
لایموت که در واجبات نماز و روزه است و مجزو اول ان
بظهور رسیده است و ان سه هزار و پانصد بیت است شروع
در ان در مرشد اباد بنگاله و ختم ان در لکهنو اتفاق افتاده
است **ششم** رساله جواب مسایل مرشد اباد است و ان پانصد
بیت است **هفتم** ربیع الازهار که در مسایل متفرقه اصول فقه
است ۴۰۰ در لکهنو ناتمام است **هشتم** جزو اول کتاب مخزن القوت
شرح قوت لایموت که در فیض آباد در مدت چهار ماه بوقوع
امده است و ان دوازده هزار بیت است **نهم** رساله تحفه
المحبین که در مراتب فضیلت حضرات ایمه طاهرین و اثبات
خلافت بلا فصل حضرت امیر المومنین علیه السلام نیز در
فیض آباد نوشته شده است و ان سه هزار و ششصد بیت
است **دهم** جواب مسایل فیض اباد و ان تقریبا یکهزار و سه
صد بیت است **یازدهم** تاریخ نیک و بد ایام که حسب الخواهش
والده ماجده آصف الدوله بهادر نیز در فیض اباد نوشته شده

است

است و ان سیصد بیت است **دوازدهم** تاریخ ولادت و
وفات سادات اطهار علیهم السلام و ان نیز در فیض آباد
بوقوع آمده است و ان نیز سیصد بیت است **سیزدهم** تاریخ
بنگاله مسمی بتحفة الاخوان در احوال مشاهیر انبیا و خلفا و حضرات
ایمه اطهار و غزوات حضرت امیر ع و مطالب چند دیگر و ان
در دکهن نوشته شده است تقریبا سه هزار بیت است **چهاردهم**
عقد الجواهر الحسان در جواب مسایل حیدر اباد دکهن و ان
یکهزار و ششصد بیت است **پانزدهم** رساله تنبیه الغافلین که
در بلده لکهنو تصنیف شده است و ان یکهزار بیت است
شانزدهم رساله کشف الریب المبین عن حکم صلواة الجمعه و
العیدین که در بلده عظیم آباد در هنگام بجا آوردن نماز جمعه
و عیدین در ده روز تالیف شده است و ان یکهزار و پانصد
بیت است **هفدهم** مجلد اول همین کتاب است که مسمی بمرآت
الاحوال است که در او ان سیاحت هندوستان نوشته شده
است و ان ظاهرا پانزده هزار بیت خواهد شد **هجدهم**

رسالهٔ کشف الشبهه عن حکم المتعه است وان تقریباً هزار بیت
است وعدد ابیات مجموع انها نود و چهار ربیت است تقریباً
والحمد لله على التوفيق دیگر بدانکه اول عالمی که این فقیر را
باجازهٔ خویش سرفراز ومشرف فرموده است واغلب علوم
فقهیه را بعد از والد ماجد قدس الله روحه الشریف بخدمتش
استفاده نموده ام جناب فاضل عالم عامل ومقدس عابد
زاهد کامل وحید الدهر وفرید العصر المجتهد على الاطلاق و
المشهور فضله في جميع الافاق جامع مكارم الاخلاق استادي
ومن عليه في العلوم النقلية استادي المويد المسدد المظفر
الشيخ محمد جعفر بن المرحوم الشيخ خضر النجفي ادام الله فضلهٔ است
واین صورت خط شریف آنجناب است بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي ابلى الاعذار ارسل المبشرين والانذار
الرسول المختار محمد واله الاطهار صلى الله عليهم
ما اظلم ليل واضاء نهار اما بعد فانه لما انقطع
الوحي من السماء ولم يمكن الرجوع مشافهة الى

خاتم

خاتم
الانبياء وعترته الائمة الامناء لم يبق مرجع الا
الى الاخبار والقران الموقوف بيان مجمله على
بيان الائمة الاطهار وقد تكثرت الطبقات
بيننا وبين الائمة الهداة وكانت الاخبار
معنعنة وكتب الاصحاب متواترة مبنية اغنى
ذلك في هذا الباب عن الرواية متصلة باولئك
الاصحاب لكنه مما جرت به عادة العلماء ونسج على
منواله فحول الفضلاء الاجلاء وضع الاجازة
في الرواية لتتصل العنعنة من البداية الى الغاية
طلبا للتبرك والميمنة وابقاء للسلسلة ولو الى
مائة الف سنة ولما كان ولدي وفلذة كبدي
المويد المسدد ثمرة العلماء الاعلام وخلف المجتهدين
الفائقين على كل الانام الكامل الاوحد والعالم
المفرد مولانا وابن موالينا اقا احمد ممن لا ينكر
فضيلته ولا اهليته وقابليته اجزت له ان

يروي عني جميع ما اخذته عن شيخي واستادي وحيد
الدهر وفريد العصر خاتم المجتهدين ورئيس طايفه
اهل الحق المبين ذي الفضل الباهر والمحل الزاهر وافضل
الاوايل والاواخر اسناد الكل في الكل شيخنا
وشيخ الجميع اقا محمد باقر وذي المقام البهي والشرف
العلي والفخر الجلي جامع الفضايل والفواضل من اذعنت
لفضله الاواخر والاوايل شيخنا واستادنا السيد
محمد مهدي الطباطباي عن مشايخهما الكرام
حتى يتصل السند بامام عن امام عن سيد الانام
عن جبرئيل عن الملك العلام من جميع ما روي
عن الائمة الاطهار في الكتب الاربعة المشهورة
اشتهار الشمس في رابعة النهار من الكافي والفقيه
والتهذيب والاستبصار وما روي في غيرها من
الكتب الامامية المشهورة نسبتها الى العلماء ذوي
المراتب العليه وما اشتملت عليه كتب الدعوات

من دعا

من دعاء واذكار وطلسمات وما برز لي من تصانيف
في الفروع الفقهيه او الاصول الدينيه والشرط عليه
بان ياخذ بجادة الاحتياط في الروايه والا يعول
الا على كتاب مصحح في الغاية والتمس منه الا ينساني
من الدعوات خصوصا في اوقات الخلوات وان
يجعلني نصب العين فاني احد الابوين وان يلازم
قرائة بعض الايات واهداء بعض الاعمال
الصالحات اذا بلغه عني خبر الممات فاني
قد قرب مني الرحيل وما بقي من عمري غير القليل
وعن قريب افد على الله ولا قوة الا بالله
اللهم ارحم من ترحم علي وتلطف علي من
من تلطف علي يا ارحم الراحمين وكتبه بيده
الاقل الاحقر المسمى جعفر وديگر حاجات مستطاب معلي
القاب العلم المويد من عند الله الملك الجبار والمشتهر
في جميع الامصار اشتهار الشمس في رابعة النهار باشر آثار

الائمة الاطهار عليهم صلواة الملك القهار السيد السند والركن المعتمد
صاحب الفخر الجلي والمقام البهي ابن عمة والدي الامير علي
الطباطبائي دام فضله واستصورت خط شريف الجناب
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلواة على عباده
الذين اصطفى وبعد فقد اجزت له ايده الله تعالى
ايضا ووفقه لمراضيه وجعل له كل يوم
خيرا من ماضيه ان يروى عني ما برز مني من
تاليفاتي وتصنيفاتي ورسائلي وما سمعه مشافهه
مني وكذلك كتب الاخبار والاثار لاسيما
الكتب الاربعة التي بلغت في الاشتهار
اشتهار الشمس في رابعة النهار بحق اسانيدي
المعروفة المعلومة الى المشايخ الكرام مشترطا عليه
ادام الله سبحانه توفيقه ان لا يحيد عن جادة
الاحتياط فانه سبيل النجاة وان لا ينساني
من صالح دعواته في ليله ونهاره ولا سيما

اعقاب

اعقاب وادبار صلواته ومظان استجابة دعواته
وكتب الجاني المفتقر الى رحمة ربه الغني ابن
محمد علي الطباطبائي علي في يوم الاربعين من
السنة السابعة عشر من المائة الثالثة بعد الالف
من الهجرة النبوية على صاحبها الالف صلواة
وتحية وكان ذلك في كربلا المشرفة عليها الصلواة المتكاثرة
والتسليمات المتتالية ديگر جناب سلالة الاطياب عالم محقق
وفاضل مدقق ابو ذر العصر وسلمان الدهر فريد الدوران مجتهد العصر والزمان
الذي اذعن لفضله وزهده وورعه الموالف والمخالف
السيد الممتحن جناب السيد محسن بن السيد حسن
الحسيني البغدادي ادام الله فضله مصنف شرح الوافية
الاصول وكتاب المحصول وغيرهما من الكتب والرسائل واستصورت
خط شريف الجناب بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين وصلى الله على محمد واله الطاهرين وبعد فقد
استجاز مني الولد الامجد الموفق المويد الاغا احمد

حرسه الله بعينه التي لا تنام وهو اهل للاجازه
وحفظ الامانة فاجزت له رواية هذه الاخبار
التي عليها المدار في هذه الجوامع الاربع
عن اربابها الثلثة رضوان الله عليهم من النسخ
الصحيحة نفعه الله بها وجعله خليفة جده
وابيه قدس الله روحهما واحسن خلافته
عليه وعلى اخوته حفظهم الله جميعا والتمس
منه صالح الدعاء ولا قوة الا بالله وكتبه
الاقل محسن بن الحسن الحسيني في اواخر الشهر
المذكور من السنة المذكوره والحمد لله اولا واخرا
وصلى الله على محمد واله وديگر جناب مستطاب فضايل مآب
مقدس ومهذب اخلاق مرجع الافاضل ومعدن الفواضل
كاشف علوم الاواخر والاوايل جامع المعقول والمنقول
وحاوي الفروع والاصول عمدة المحققين وزبدة المدققين
نخبة المجتهدين موضح احكام سيد المرسلين صلواة الله

عليه

صورة اجازه جناب ميرزا ابو القاسم جابلاقي دام ظله

عليه واله اجمعين مصنف كتاب قوانين الاصول و
غنايم الايام ومرشد العوام وغيرها من الكتب والرسايل
اعني المولى الاولى والفاضل الالمعي الميرزا ابو القاسم
الجابلاقي ادام الله فضله است وابن صورت خط شريف آن جناب
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وكفى والصلوات
والسلام على عباده الذين اصطفى اما بعد فقد استجازني
تاسيا بسلفنا الصالحين الولد الاعز الامجد العالم
العامل الفاضل ذو الفهم السليم النقاد الطبع المستقيم
الوقاد المويد المسدد الاقا احمد ابن المولى الاعظم
والحبر الافخم العلامة العلم الافضل الاكمل
الاكرم الاقا محمد علي قدس الله روحه الزكية
وحشره مع الايمة الطاهرة المرضية فاستخرت الله
واجزت له ان يروي عني كلما صحت لي روايته وجازت لي
اجازته باسانيدي المتصلة الى مولفي اصحابنا
رضوان الله عليهم اجمعين التي تشرفت بها من

اجازة جماعة من مشايخي العظام قدس الله ارواحهم
يضيق الوقت عن ذكرها فنقتصر بذكر واحد منها وهو ما
اجازني به شيخنا الفقيه النبيه المحدث البارع الورع
العالم العامل بل الاعلم الافضل الاكمل الصفي الوفي
النقي التقي الشيخ محمد مهدي الفتوني النجفي عن شيخه
رئيس المحدثين في عصره المولى ابي الحسن الشريف
العاملي النجفي عن شيخه غواص بحار الانوار وخادم اخبار
الائمة الاطهار خاتم الفقهاء والمحدثين وناشر علوم
الائمة المحدثين الاعلم الافضل الاكمل البحر الزاخر
والسحاب الماطر الهامر والدر الفاخر والبدر الزاهر
مولينا محمد باقر المجلسي عن والده الورع البارع
العلامة زبدة العارفين وقدوة المتقين مولينا
محمد تقي عن شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الحق والملة
والدين محمد العاملي عن والده الفقيه النبيه الشيخ
حسين بن عبد الصمد الحارثي عن شيخه افضل المتاخرين

وافقه

وافقه الفقهاء المتبحرين الذي يقصر عن بيان فضله
الالفاظ والمعاني زين الملة والدين الشهير بالشهيد
الثاني قدس الله تربتهم الزكية الى اخر ما
هو مذكور في الاجازات المشهورة المعروفة
لشيخنا البهائي فليروِ عني جميع مؤلفات
اصحابنا من الادعية والاخبار والفقه
والكلام وجميع العلوم الشرعية مراعيا بشرائط
الرواية طالبا اقصى مدارج الاحتياط والدراية
داعيا لي ولمشايخي في مظان الاجابة ومان الاستجابة
وكتب بيمناه الداثرة الواثرة ابو القاسم بن حسن نزيل دار
الايمان قم حامدا مصليا مسلما في ليلة الثامن عشرين
من شهر ذي الحجة الحرام من عام الف ومائتين وسبع عشرة

و دیگر عالیجناب فواضل اکتساب معلی القاب عالم فاضل کامل آخوند ملا حمزه
قائنی است که از ایشان اجازه گرفته ام بجهت تعدد طرق بائمه اثنا عشر علیهم السلام
و اتصال سند روایت بمشایخ عظام کرام جناب مستطاب فاضل کامل صفی و عادل

کیفیت اتصال سند فقیر [illegible]

متقي وفي جامع المعقول والمنقول الفاضل الرباني والعالم الصمداني
المرحوم الواصل الى رحمه ربه الغني الشهيد الثالث بل الرابع الميرزا
محمد مهدي الموسوي الاصفهاني المجاور في المشهد الرضوي
قدس سره العلي وهذه صورتها بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي
اسس اساس الدين ودلنا عليه بنور اليقين ومن علينا بشريعة
خاتم النبيين الذي عرج بجسمه الي سدرة المنتهى المخاطب
بخطاب لولاك لما خلقت الافلاك النور المبين والصراط
المستبين صلى الله عليه وعلى آله الائمة المرضيين مادامت
السموات والارضين وبعد فيقول الفقير الحقير الى الله الغني
ابن سلطان محمد القائني الخراساني مولدا والطبسي مسكنا
هداهم الله سواء الطريق واذاقهما من رحيق التحقيق
لما كانت عادة مشايخنا واسلافنا الاستجازة في نقل
اخبار الائمة الاطهار لاتصال السلسلة اليهم صلوات الله
عليهم اجمعين وكان ذلك مما يتبركون به لديهم وكان
ممن تاهل لاخذ الاجازة في هذا الان العالم العامل

الراقم

الراقي الي ابواب العلم الى غاية القصوى البالغ منزلته الي مرتبة الاجتهاد
والفتوى نور حدقة الفضل والكمال ونور حديقة العز والجلال ناشر
احكام الشريعة اباعن جد المولي المعظم اقا احمد ربعه الله
الي اعلي درجات الكمال ووفقه لي ارتقاء مدارج الفضل والافضال
ابن الفاضل الكامل العلامة المجتهد في الفروع والاصول
المرحوم المغفور الواصل الي رحمة الله الغفور اقا محمد علي
الشهير بهبهاني روح الله روحه فاجزت له ان يروي
عني الاخبار المروية عن النبي المختار والائمة الاطهار
سيما الكتب الاربعة المشهورة في الاعصار والامصار
بل جملة كتب اصحابنا الابرار اسكنهم الله دار القرار
من العلوم العقلية والنقلية مما رويته عن شيخي و
معتمدي قطب فلك السيادة ومركز دايرة السعادة افضل
الحكماء والمتكلمين اعلم العلماء والمتشرعين الشهيد الثاني
المويد بتائيد السبحاني المرحوم المغفور الميرزا محمد مهدي
الحسيني الموسوي الخراساني عن شيخه واستاده الشيخ

محمد حسين العاملي عامله الله بلطفه الخفي والجلي عن شيخه واستاده
ابا بهاء الدين محمد عن شيخه ميرزا بدر الدين محمد عن الشيخ
محمد الحر العاملي وطريقه الى الائمة المعصومين في الوسائل
مسطور وعن شيخه واستاده الشيخ محمد مهدي
الفتوني النجفي عن شيخه ملا ابو الحسن عن شيخه
شيخ الاسلام و المسلمين ملا محمد باقر المجلسي قدس
سره وطريقه اليهم في البحار مذكور وعن شيخه
واستاده قدوة المدققين سمي خامس الائمة
المعصومين جد جناب المستجير اقا محمد باقر
الشهير ببهبهاني اية الله في العالمين و
طريقه اليهم معروف بشرط رعايته
غاية الاحتياط كما شرط على اساتيدي
ومشايخي والتمس منه ان لا ينساني
من الدعاء في مضان
الاستجابة

مقصد سيم

مقصد سيم در بيان احوال سلاطين با اورنک وحكام با فرهنك
فرنك وذكر مملكت وسپاه ورسوم وعادات ايشان است وشرح
احوال كمپني وتسخير دريشان كشور هند را موافق انچه ديده وازدانايان
شنيده ويا انكه دركتب ايشان بملاحظه رسيده خاليا از عصبيت
در عين انصاف بجهت عبرت وتنبيه مطالعه كنندكان نكارش
مينمايد سه طراز ده اهم بعبث قلم نادره سنج نا اميدم كه قند
بكنظر از عيان بير انديشه نصيحت جكر ميكاود نبوكه اورا
بكف ارد كهر يكتائي امید كه صاحبان هوش دانش بديده
اعتبار دران نكرند وبازي دافسانه طراز چنين نكارند
وبمضمون خذ ما صفا ودع ما كدر انچه را كه در سياست
بدن مستحسن دانند انتخاب ودراز قبايح اجتناب فرمايند
فاعتبروا يا اولي الابصار وان مشتمل است بر مقدمه
ودسته مقام وخاتمه مقدمه در تقسيم عالم موافق اعتقاد علماي
فرنك وبيان احوال چين وعهد وميثاقي كه سلاطين فرنك
را باهم بوده است واشاره بمجمل از ائين ايشان است مقام

در احوال ممالک سلاطين فرنك

نكمارند

اول در بیان احوال سلاطین فرنک و ممالک ایشانست

سوای جماعت انکریزیه و ذکر ممالک افریقیه است مقام دوم

در بیان احوال امرقه است که ازلامریقه و امریکا نیز کویند و بارض

جدید مشهور است مقام سیم در بیان احوال جماعت انکریز است

و بیان احوال کمپنی یعنی جمعی از تجار آنقوم که مملکت وسیع البنیان

هندوستان را مسخر کرده اند و بیان رسوم و عادات و

صناعات ایشانست خاتمه در بیان نصایح چند است در

کیفیت حکومت مقدمه در تقسیم عالم و احوال چینی و عهد

سلاطین فرنک با یکدیگر فصل باید دانست که فلاسفه عظام

در فرنک بسیار بهم رسیده اند بحدیکه طبیعت عوام الناس

ایشان هم فلسفی و طالب ریاضی و طبیعی است و حکمای یونانی

را نجود نسبت دهند زیرا که یونان از اراضی فرنک محسوب

میشود و اول شخصیکه کتاب در حرکات آسمانیات نوشت

و کسوف و خسوف اکاه شد حکیمی بود از یونان تالیوس

نام و نهصد سال بعد از او حکیم فیثاغورس بوجود آمد و او اول

کرلن

بطلیموس

کسیست که بحرکت زمین قایل شده است و بعد از و یکصد

و سی سال حکیم بطولیموس که وزیر الطلیموس نیز کویند بوجود

آمد و اقوال او مشهور شد و بعد از ان حکیم کوپرنیکوس از

ملک پولاند فرنک که صاحب آراء جدیده است و معتقدات

او اکثری تازه که تمام دارد و در سنه ١٥٣٠ هجری با پانصد و سی سیصد

بوجود آمد و در اقوال فیثاغورس را تقویت نمود و تمام

او مشهور شدند احوال کواکب و تقسیم عالم را موافق مذهب

او و فیثاغورس حکیم نکارش مینماید و الله ولی التوفیق

بدانکه معتقدات ایشان آنست که آفتاب روشنی بخشنده

همه سیاراتست و در وسط آنها منصوب است و حرکت از

جای بجای ندارد و بر مرکز خود مانند آسیا حرکتی از مغرب بسمت

مشرق میکند بنوعیکه در نوزده روز اطراف او همه که

نمایان بود باز نمایان میگردد و در طول و عرض و قطر ده

کرور و ده لک مقابل بزرگی ارض است و مراد از کرور

صد لک است و از لک صد هزار است و کره عطارد از دیگر

سیارات با آفتاب نزدیکتر و از ارض هفت درجه خوردتر
است و مدت دوره او هشتاد و هفت روز و بیست و سه ساعت و شانزده
دقیقه نجومی با آخر میرسد وکره زهره قدری از کره ارض خوردتر
و دوری او از آفتاب چهار کرور و بیست لک کروه هندی است
و مدت دوره او دو صد و بیست و چهار روز و هفده ساعت
است و کروه هندی را اکثر ناس آنرا کوس نیز گویند چنانکه
اصحاب خبره از جماعت انگریز دریافت کرده اند عبارت
از دو میل است و هر میلی هزار و هفتصد گز است و هر گز سه
فوت است و هر فوتی شانزده انگشت است و باصطلاح آنقوم
عبارتست از چهار ده انچ است و هر انچی بمقدار ده جو متوسط
است پس هر کروهی سه هزار و چهار صد گز است و فرسنگ نیز
عبارت از دوازده هزار ذراع است و هر ذراع بیست و چهار
انگشت است پس هر دوازده ذراع ۳ فوت میشود که یک گز باشد
و مجموع فرسنگ شش هزار گز خواهد شد و بر این تقدیر یک کروه
و سه ربع کروه و پنجاه گز یک فرسنگ شرعی است و بعضی هر کروهی را

تحقیق کوس یعنی کروه هندی

متوسط

سه هزار

سه هزار و شش صد گز شاهجهانی گفته اند و این گز از گز مذکور
پنج انگشت کوچکتر است پس عند التدقیق با قول اول
متحد خواهد شد والله العالم وکره ارض یعنی این دنیا بزعم او
یکی از ستاره های سیاره است و دوری او از آفتاب بقدر
چهل و پنج کرور و پانزده لک کروه هندی است و گویند آنکه
بنظر می آید که آفتاب از برجی ببرجی میرود غلط حسی است بلکه
چون ارض از برجی ببرجی دیگر میرسد بنظر ما که در میان آن
برج واقفایم چنین می نماید چنانکه در نظر ساکنان کشتی
رفتار ساحل مرئی میگردد و گویند که ارض را دو حرکت است
یکی بر مرکز خود از مشرق بمغرب و از آن شب و روز حاصل
آید و دیگری از برجی ببرجی و از آن فصول و تفاوت شب و
روز و سال که عبارت از سیصد و شصت و پنج روز و پنج
ساعت و پنجاه [illegible] نجومی است بظهور میرسد ونقل میکنند
که در ۱۵۱۵ یکهزار و پانصد و پانزده عیسوی جهازی از بنادر فرنگ
کنار دریا را گرفته بسمت مشرق روانه شد و حایلی هیچ جا

نگذشته در یکهزار و یکصد و بیست و چهار روز طواف تمام دنیا
نموده بهمان بندر رسید و بحسب رویت اهل آن بندر یکروز
زیاده گذشته بود و اختلاف یکروز در نظر ساکن و سیار
دلیل بر گردش ارض و رسیدن جهاز ساو بهمان بندر با وجود
بابل نشدن بجانبی دلیل گردیش و استدارت آن فهمیده
شد و در تمام آن تامل است وکره قمر از دنیا خورد تر است
و مدار او از ارض شش صد و شصت هزار کروه هندیست و او را
سه حرکت است یکی بر مرکز خود بنا بر مصلحت که در گردش مرکز
ارض است و دیگر گرد این دنیا و از تمام دوره این حرکت
ماه قمری بحصول می انجامد و دیگر بهمراه ارض گرد آفتاب و
کره مریخ هشت مرتبه خورد تر از دنیاست و مدار او از آفتاب
هفت کرور و نوزده لک و نه هزار کروه است و مدت دوره او
سیصد و بیست و یکروز و چند ساعت وکره مشتری از کره دنیا
دوازده درجه کلانتر است و دوری او از آفتاب بیست و چهار کرور
و سه و هفت لک و سی و شش هزار کروه است و مدت دوره او چهارده

سال است

سال است وکره زحل از سایر سیارات کلانتر و البعد از
آفتاب است بحدیکه دوره او در سی سال منتهی میگردد وستاره
دم دار نیز بقول او از جنس اینهاست و بسیار اند اما انچه مرصود
شده بیست و هشت است و حرکت آنها گرد آفتاب بیضوی
شکل است نه مدور و دوایر کواکب سبعه را در حین سیر قطع
میکنند و با آفتاب بنهایت قریب میشوند و بنا بر این حکم
میکند که اگر کره ستاره دم دار در حین مراجعت از قرب
آفتاب با ارض یا بهر کوکبی اقتران کند آن را خواهد سوخت
و قیامت مراد از این است و قحط و غلا که در طلوع کواکب
دم دار بوقوع آید هم از آن جهت است و بنا بر آنکه طی دوایر
سبعه میکند نفی وجود آسمانها می نماید چه در این صورت خرق
جسم آسمانی لازم آید و آن محال است و گوید که این رنگ نیلی
مدور محدب شکل که بنظر می آید اما شکل آن بسبب رسیدن
نگاه است که بهر جانب برابر میرسد و رنگ آن بجهت آنکه
نور آفتاب در اصل سیاه است و تا جائیکه منطبق بر زمین میشود سفید

است و از امتزاج سفید و سیاه برنگ کبود نمود اینست دو آب
و خاک را بر خلاف بطلیموس حکیم تقسیم و دنیای نو را نیز داخل
مقسوم نموده است و اجزای **آب** را باین قسم منقسم کرده است
که آبی را که بر تمام دنیا محیط است اوقیانوس نامد و شاخ آنرا
که ملکی را از ملکی علحده کند بحر گوید و شاخی از بحر را که
در میان یک ملک ریزد دریا و برای شاخهای خود
نامها بحسب نشان و مکان جدا جدا گفته است واما اجزای
خاک پس آنچه را که اوقیانوس حوزه در آن بزند و ملکهای
کلان کلان در آن بوده باشد و برای رفتن از ملکی بملکی راه
خشکی بود آنرا کونتننت گوید بکاف فارسی بواو زده و نون
و تاء فوقانیه مفتوحتین و فتح نون ثانی بنون زده و تاء فوقانیه و آنچه
را که بدون سفر دریا بدان نتوان رسید آنرا جزیره نامد
و زمین باریکی را که بشکل پل در میان دو کونتننت یا دو جزیره
واقع شود و هر یکی را با دیگری ملحق سازد ایزارتمس خواند
بدین صورت و گوید که بر این کره ارض

دو کونتننت الی الآن ظاهر شده و ظهور دیگران را هم
امید میدارد و هر دو را بر چهار بخش تقسیم نموده قسمت اول
یوروپ بیاء مثلثه تحتانیه و با فارسیه و در آن است تمام
ممالک فرنگ و لنصف روم عثمانی و ابتدای این قطعه بحسب
طول که عبارت از جهت شرقی و غربی است از درجه
دهم الی هفتاد و پنج درجه است و بحسب عرض که عبارت است
از جهت شمال و جنوب بود از سی و شش درجه الی هفتاد
و دو درجه است و مساحت جانب درازی آن سه هزار و
پانصد و مساحت پهنایش هزار و دو صد و پنجاه کرده است و جانب
شمال این بخش دو قیانوس است که کنارهای آن بسته
یخ بسته می باشد و شرقی آن بخش ایشیا است و جنوبی آن
بحریست که بخش افریقیه را از یوروپ جدا میکند و غربی
آن الصم اوقیانوس محیط که ما بین امریکا و یوروپ فاصله
است و بباید دانست که مبدء درجات عرضی از خط استوا است
یعنی آنجا که هر دو قطب مساوی بنظر آید بالاتفاق مبدء درجات

بطلیموس

بیان تقسیم کره ارض و آب بنابر قول حکیم مذکور

بیلاد زردجان

کونتننت

۲۷۱

بیان قسمت اول از تقسیم حکیم مذکور

افریقا

طولی بنابر عدم علامت مشخصه مختلف فیه است و هر طایفه از جای
اعتبار نمایند و در نظر حکیم فراد خطیست از خطوط موهومه که جزایر
خالدات که در کتب اسلامی مبدء درجات طول است یا آنجا
نزدیک است و لندن که پای تخت انگلیز است در شرقی آن بمسافت
هیجده درجه واقع شده است دوم آسیا و این بخش بحسب طول
از چهل و سه درجه الی دو صد و پنج و بنابر عرض از استوا بسمت
شمال الی هفتاد و هشت درجه است و بحسب مساحت درازی ان
هزار و چهار صد و پهنایش دو هزار و یکصد و پنجاه کروه
است و در آن عربستان و ایران و ترکستان و هند و کستانی
تا دکهن و بنگاله و ملک شام و چین و ختا و بعضی از ممالک ملحقات
روم و روس و در غربی این بخش گوشه از یورپ و گوشه
از افریقه واقع شده و در شمال آن یورپ است لا [illegible]
روس و شرقیش اوقیانوس که میان او و امریکا فاصله
است و در جانب جنوبی و ابحار اوقیانوس است سوم ۳
افریقه و در آن است ملک مصر و تمامی بلاد مغرب و حبشه و زنگبار و

طول

طول این قطعه از درجه اول است الی شصت و شش و در
عرض از استوا بسمت شمال سی و هفت درجه و بسمت جنوب
سی و پنج درجه است و مساحت درازی آن هزار و یکصد
و پنجاه و پهنایش هزار و یکصد کروه است و چهار حد ان
بایین نوع است شمالی آن بحری که در میان او و یورپ جاری
و شرقیه آن بخش آسیا است و غربی آن اوقیانوس است
که میانه آن و امریکا فاصل است و جنوبی آن بحر اوقیانوس
است که پیچ بسته است چهارم امریکه که اهل افریقه و امریکا
نامند یعنی ارض جدید و تفصیلش خواهد آمد و این قطعه
بنابر درجات طولی از درجه هفتم است الی یکصد و پنجاه
و پنج درجه بسمت غربی آن خط و بحسب عرض از استوا بجانب
شمال هشتاد و پنج و بطرف جنوب پنجاه و شش است و مساحت
سمت درازی آن چهار هزار و پانصد کروه و پهنایش سه
هزار و پانصد کروه و حد در آن بدینمنوال است شرقیش
پیوسته با اوقیانوس است که در میان آن و افریقه و بخش یورپ

ست وغربی ان اوقیانوس است که مابین او وچین اسیا فاصله است
وجنوبی ان نیز اوقیانوس است که تا یخ بسته است وسرحد شمالی امریکا
الی الان معلوم نشده اما در سعی پیدا کردن ان هستند زیرا که
بیشتر جاهای سیمها که دران طرف واقع شده مانع وشدت
برد علاوه است وقیاس میکنند که منتهی شود به جنبی که اجزا
اتصال مند وان است بملک روس پیوسته باشند ودر حساب
دایره کل ارض مع محیط لنی بنوعیکه اگر فرضا پرکار باشند پای
پرکار بر زیر قطب شمالی وجنوب عبور نماید دوازده هزار وچهار
صد ولیک کرده نشان میدهد وقطرش را ثلثان عدد
دیگر بدانکه جزایر عالم را نیز بر چهار قسمت منقسم کنند وهر حصه
را بیکی از ممالک اربعه که بان اقرب است منسوب نمایند ودر
تکون جزایر اقوال بسیار دارند وبیشتر بر انند که اب بسی مخلوط
وانهار مخلوط با اجزاء ارضیه اند وبدریا ریزند وان اجزا بمرور
دهور در قعر دریا مجتمع شوند وبتدریج بالا ایند تا بر روی اب
رسند وارضی وجبال را مانند اینجا زیاد میدانند لیس بالنقصان

تقسیم جزایر وعلت وجود تکونها
و وجود موالید ثلثه

مشهور

مشهور واعوام بقدری استعداد نمو کنند وبلند ووسیع شوند وبترتیب
اباء علوی وامهات سفلی بران اشجار وگیاه سبز شوند واگر
اشعه فیض بر یکی منبتی پرتو اندازد کان جواهر یا طلا یا فلز دیگر دران
بوجود آید وهرگاه دوتا از موالید بهم رسند لامحاله سیمی انها که
حیوان است نیز بوجود آید چنانکه هیچ یک از جزایر خالی از حیوانات
نیست بعضی قابل تربیت وتعلیم اوانید وبعضی نیستند ادمی را
از قسم ادمی وحام را از قسم میمون دانند که چون مستعد شوند
باقتضای طبیعت توالد وتناسل کنند وحکایت ابوالبشر ادم
را انکار کنند وعالم را قدیم دانند وشنیده ام که از یکسال
تقریبا قبل از زمین تا حال بقدر پانصد جزیره تازه پیدا کرده
اند همه معموره واهالی انها باندک التفاتی تربیت شده اند وبیشتر
لامذهب بوده اند وهمه را بدین عیسوی در اورده اند واز
اعظم جزایر عالم مملکت چینی است دیانی وسعت دیگر جزیره نیست
تمام ان بقدر خمس ربع شمالی است وکثرت خلایق دران بحدیست
که تمام بنی نوع انسان را که در ربع مسکون اند یکصد کرور تخمین

معموره

مطلع از احوال مملکت چین

کرده اند ازانجمله یکی دیگر که در بلاد چینی منظمه کرده اند دما بقی
بلاد و تمام عالم و سلاطین ان مملکت از اولاد جنگیز خان اند
و تا حال اوضاع جنگیزی درانجا رواج دارد ولکن از سفک دماء
بغایت احتراز میکنند و اغلب مردم بت پرست اند و باقی
شافعی مذهب اند و از سایر فرق اسلام نیز شاذ و نادر
درانجا می باشند و بسبب کثرت مردم و بسیاری عمارات
زمین بجهت کشت و زراعت کم است و لهذا در باب
ماکولات محتاج بخارج اند و در کتب بعضی از سفراء
روشن ضمیر که با آن مملکت رفته بود و در اوضاع آن تالیف
کرده است مرقوم است که چون از جهاز فرود آمدیم و بر کشتی سوار
شده در اب نهری که بمثابه شطی است و بدار السلطنت
اتصال دارد روانه شدیم بعد از انقضای سه ماه دیگر بی
بانجا رسیدیم و در این عرض مدت روزی سه چهار سواد
اعظم بنظر می آمد که از دیدن هر یک بسبب وسعت و آبادی
و شکوه ان گمان میشد که ان پای تخت این مملکت باشد و

همه مردم انجا ارباب حرف و صنایع عجیبه و نفیسه اند از اطراف
عالم غله بانجا می برند و در عوض ان اقمشه و امتعه می آورند و بسبب
کمی اذوقه مردم بی بضاعت بیکدو فرزند اکتفا نمی نمایند
و باقی انچه شود در دریا غرق میکنند و میگویند که تمام عالم کور
و نابینا اند و طایفه فرنگ را یک چشمی است و انچه از مردم ان
بنظر رسیده است اغلب کوچک چشم و بد صورت اند و شنیده ام
که در اصل ولایت ایشان حسن در طایفه نسوان بسیار است

فصل بدانکه در قصص نصاری مذکور است که قبل از بعثت حضرت
عیسی ع اکثر اهل یورپ بت پرست و برخی بدین موسی کلیم الله ع
بوده اند و یکی از قیاصره روم بران مرز و بوم مسلط گشته مردم
را بدین عیسوی خواند و بعد از رفتن روح الله باسمان خلایق
بتبعیت حواریون فرق مختلفه شدند و ملوک طوایف
شد و کار بجای رسید که در هر گوشه صاحب داعیه بهم رسید
و طبل استقلال را کوبیدند و مدتی باین منوال گذشت و اخر الامر
بجنید ریاست عظمی قرار گرفت و تا حال بهمان نحو است

بایکدیگر عهد و میثاق کردند که کسی از حد خویش تجاوز نکند و
بملک دیگری دست انداز نشود و باهم برفق و مدارا سلوک
کنند و استیصال یکدیگر را روا ندارند و اگر یکی بدعهدی کرده و
اراده تسخیر ملک دیگری را نمود سلاطین دیگر او را نصیحت کنند
اگر مفید شد فبها والا بامداد ضعیف برخیزند و با قوی محاربه
کنند تا ویرا متقاعد سازند و مصلحت درین عمل آنست
که کسی زیاده قوت نگیرد زیرا که اگر یکی قوی دست شد محتمل
است که بر دیگران نیز تاخت آورد و مملکت ایشان را نیز
انتزاع نماید پس امداد مغلوب فی الحقیقه محافظت
ملک خود است و اما اگر یکی مملکت بی صاحبی را که خارج
از مملکت هم عهدان باشد پیدا کند و تسخیر نماید بشرط
آنکه رؤسای آن ملک باطاعت او راضی شوند و از سلاطین
دیگر فرنگ استعانت نجویند پس کسی را سخن و دخل در آن
ملک نباشد چنانکه قوم انگریز ملک هندوستان را چون
بی صاحب بود بضبط خود در آوردند و از راه عقل و تدبیر بوضعی

رفتار

رفتار کردند که رؤسای آن مملکت ملکهای خود را بآن جماعت
سپردند و در عوض آن مبلغی را معین کردند که بایشان و اولاد
ایشان برسانند و بسماع رسیده است که قوم فرانسیس چون چند
سال قبل ملک مصر را بسبب غفلت مصریان بحیله گرفتند
پادشاه روم از قوم انگریز در انتزاع مصر امداد خواست
مدد کردند و گفتند که چون بدون رضای سلطان و مالکان
ملک در آن تصرف کرده اند امداد کردن ما موافق قانون
و عهدنامه است فرانسیسان در جواب گفتند که اعاظم هند
نیز بما التجا و توسل در انتزاع ملک خود آورده اند اگر امداد
شما فایده میکند ما نیز مصر را بمالکانش رد میکنیم ولکن این
سخن بی اصل است زیرا که در هند احدی نیست که لیاقت
این [illegible] داشته باشد که در مشوره خود این معنی را تصور نماید
و نبودن قوم انگریز را درین ملک بخیال خود در آورد چه
جای آنکه بزبان آورد و اظهار نماید و اگر احیاناً کسی جرأت ورزیده
این معنی را نمود و با ایشان سر محاربه را پیش کرد

بیگانه از ملک مشهور ساختند و سخن دیگر برآنکه اینان یار
بود دست آویز خود کرده او را ضعیف و دستگیر کرده بمصرف
رسانند چنانکه با حیدر نایک و ټیپو سلطان خلف او و وزیر علیخان
مشهور به پسر آصف الدوله کردند و الحال با قوم ملک سیکند پس
زین همه نامه و رضانامه که از ارباب مملکت میگیرند بلاحظه
عهدیست که فیمابین اقوام خود دارند و اینکه بادشاه زینی
ملکها بالمره نیست و نابود نکرده اند و در قبضه خود میدارند
بجهت همین است که در هر باب بر این نهج که مصلحت ایشان
است از وی حکم بستانند تا آنکه جای سخن کسی بر ایشان
باقی نماند و الا بعد تنها بود که اسم سلطنت و وزارت و
نظامت را بر داشته بودند فاعتبروا یا اولی الابصار
و در این عصر چنانکه میشنویم ازین عهد و میثاق انقدر
اثری باقی نمانده است بلکه نایره حرب در میان اغلب این
طایفه مشتعل است و دیگر بدانکه ریاست ممالک فرنگ
بر چند نوع است در بعضی بادشاه مستقل و نافذ فرمان در احکام

بمصرف

است

است و در بعضی امیران ملک مستقل اند و در بعضی رعایا
و در بعضی هر سه فرقه چنانکه واضح خواهد شد و در شریعت
ایشان زیاده از یک زن مباح نیست و پسر بزرگ میراث
می برد و سایر اولاد محروم مند حتی آنکه در اغلب طوایف
سلطنت و ولیعهدی نیز به پسر بزرگ میرسد بشرط
آنکه از زن عقدی باشد و غیر او کسی دعوای سرداری نمیکند
و اگر کسی از مردم ملک رفاقت و امداد او نمیکنند و اگر پسر
کلان در ایام پدر فوت شده باشد پسر کلان آن پسر
بر مسند سلطنت مستقر میشود و اگر آنهم نباشد دختر بزرگ
بادشاه صاحب مسند میگردد و اگر آن دختر با کسی عقد نکاح
شده زوج او اگرچه بادشاه یا شاهزاده ملکی باشد
در آن سلطنت دخل ندارد خدمات و مناصب ملکی و
امور سپاه متعلق بمیراث و خاطرداری نیست بلکه موقوف
بر قابلیت است و امرا و سرداران را قدرت سپاه و لشکر
نگاه داشتن نیست و از قتل و خونریزی نهایت احتراز دارند

حیثیت انکه اگر کسی بغیر قصاص واجب القتل شد مهما امکن او را
نمی کشند و محبوس مینمایند چنانکه نگارش خواهد شد و امیران
را خوار و بار عیش وارازل ناس نیکو رفتار میکنند و سباع
و هوام چون مار و کژدم و نحو انها در اکثر بلاد فرنک نایابست
از جانب پادشاه و دهان از برای دفع مقرر اند و پیشه و مگس
نیز بنهایت کم است و سایر رسوم و عادات این فرقه که بیگانه
از روش سایر دیارست در محلش نگارش خواهد شد
مقام اول در ذکر سلاطین فرنگ و ممالک و اشعد ا دهر یک
از ایشان است فصل از جمله سلاطین با شوکت ملک
یورب پادشاه الیمان است در پادشاهیست ذیجاه بزرگست
پادشاه گویند که از نسل چنگیز خان است و از قتل نفس
نهایت محترز است و از آن روز الی الان سلطنت در این
دودمان باقیست و دیگر پادشاهان فرنگ و برادر و تیره از خود
بزرگ میشمارند و او را جانشین و خلیفه پاپا که ذکرش
خواهد آمد و پادشاه روم قدیم میدانند که پیش از این همه

ملک

در ذکر سلاطین فرنگ و ممالک و سپاه ایشان

در ذکر پادشاه [illegible]

ملک فرنگ و اکثر ملک افریقیه و ایشیا در تصرف او بوده
ولکن الحال بجز ملک موروثی اطالیا ملک دیگر در تصرف او
نیست و عظمت او همین است که اگر با سایر سلاطین در یک
مجلس جمع شود وی از همه مقدم و بلند خواهد نشست و دیگران
از وی موخر و پست قرار گیرند و در بعضی از کتب نوشته
اند که هر یک از سلاطین فرنگ را در آن سرکار خدمتی
است از انجمله پادشاه انگلستان ساقی است که در مجلس
بزم شراب دهد و اگر اجتماع همه دست دهد هر کس بخدمت
خود قیام نماید و نقص در رتبه خود بدانند در این اوقات
از جانب هر یک و کیلی بپایه سریر سلطنت مقرر است که بخدمتی
که موکل او و رئیست قیام دارد و در سالی مبلغی بنام موکل او مقرر
است و در مملکت در تصرف او است یکی الیمان و طول آن سیصد
صد و عرضش هفتصد کروه است و دار الخلافه اش شهر ونیه
است و آن شهریست در غایت خوبی و ابادی و نفایس
رقمش و طعمه و اصلی در آن بوفور است و ملک دیگر آن انگریز است

که طولش یکصد و پنجاه و عرضش صد کروه و پای تخت آن ببوده
نام دارد و مالک صد هزار سوار و پیاده جرار است که همیشه موجود
و حاضر اند و در هنگام جنگ زیاده از دو صد هزار جمع می توانند
کرد و جهازات جنگی نیز بقدر ضرورت دارد و مردم الیمانی
اکثر عالم و تدبیر و حکیم بانظیر اند فصل ۲ و از آن جمله پادشاه
اسپین است وی پادشاهیست بعدالت نهاد و فرمان
فرمای است بالانفراد و از پادشاهان کلان محسوب میشود
طول مملکتش در [illegible] سه صد و پنجاه و عرضش دو صد
و پنجاه کروه و دار الخلافتش شهر یاریت است و علاوه آن
بسیاری از ملک دنیای نو که امرقه نام دارد در تصرف او است
و از آن جمله بود اسپینوله که ذکرش خواهد آمد و مسموع میشود که
فرانکیس بسیاری از ملک او را بحیله و خدعه متصرف
شده اند و از مضافات ملک او است ملک فلنکش بیار
فارسی و طول آن یکصد و چهل کروه و عرض آن یکصد کروه
است و در هر وقت هفتاد هزار سوار و پیاده موجود دارد

ودر

پادشاه اسپین

و در هنگام رزم یکصد و ده هزار فراهم می توانند آورد و جهازات
جنگی نیز بسیار دارد و شنیده ام که چون از زر کرانی در آن سرکار
هستند که در عمارات عالیه ساکنند و احدی نزد انها تردد
نمیکند و ایشان را نیز رخصت بیرون آمدن نیست
و صنعت ایشان آنست که طلا هر قدر بایشان سپارند بدرجه
اعلا میرسانند بدون آنکه چیزی ازان کم شود و عمله ایشان زنان
و اولاد آن جماعت اند فصل ۳ و از آنجمله پادشاه فرانکیس است
که دارالسلطنت فرانسیس مشهور است وی از سلاطین نامدار
عظمت شعار است و این قوم بشجاعت و دلاوری موصوف
و به بدعهدی و خلف گفتار و فساد کردار و رفتار بین الاقران
و الامثال معروف اند سابق بر این امور سلطنت ایشان
با نظام و انتظام و طول ملک شان سیصد کروه و عرض دو صد
و پنجاه کروه بوده است و بهمین منوال از او قبله در تصرف
داشتند و دار الخلافت ایشان شهر پارس است و آن
شهریست در غایت لطافت و نزاهت و آبادی و کثرت

سبب ... اسپین

پادشاه فرنکیس

اشیاء و اجناس از اکثر بلاد و امصار مشار است و شراب
انگوری در آن فراوان است و مالک هفصد هزار سوار و پیاده اند
که همیشه حاضر اند و در هنگام رزم چند می توانند کرد و جهازات
جنگی نیز بسیار دارند و از بیست سال تقریباً قبل ازین تا
حال از بیرست و ممالک سلاطین دیگر بلاد و حدود بسیاری
را بتصرف خود در آورده اند و چنانکه شنیده ام در اصل
قلمرو ایشان بقدر چهار صد شهر عظیم و یکهزار و ششصد قصبه
بزرگ و نهست هزار ده معمور و بقدر کرور مخلوق است چند سال
قبل ازین از ظلم و ستم پادشاه عاجز شده از وی درخواست
کردند که طریقه سلطنت را مقرر کند و بنهجی که جماعت انگریزیه
مقرر کرده اند و بیان آن خواهد آمد پادشاه ازین التماس
ابا نموده فرمان قتل جمعی از گناهکار و بیگناه داد ازین حرکت
مردم بشوره آمده اجتماع عام نمودند و پادشاه را با زن و
فرزند بقتل رسانیدند و این حرکت موجب وقوع حرب
و جدال فیما بین ایشان و جماعت انگریزیه و دیگر سلاطین

شد

شد و رسم ملوک الطوایف و انواع فتنه و فساد و نهب
اموال و قتل انفس در آن شیوع گرفت تا اینکه چند
سال قبل ازین شخصی بونیپارت نام که اصل آن جزیره کاسکه
از جزایر روم قدیم است و اهل آن بدزدی و راه زنی مشهور
اند و از قوم فرانسیس نیست وی بحسن و تدبیر و فهم فوکا
اعجوبه وقت و نادره روزگار و در شجاعت و دلاوری
از امثال و اقران نهایت ممتاز است در میان ایشان
ظاهر شده در لباس نوکری سلطنت و ریاست آنقوم را
بتصرف خود در آورد از تدبیر و جرات او حکایات
غریبه و عجیبه نقل کنند و گویند در کمتری از محاربات شکست
یافته است ولکن افسوس است که بد عهدی و خلف وعده
و خدعه و مکر و حیله در سرشت او مخمر است و عهود و مواثیق
آن جمله نقش بر آب بی ثبات و بی اثر است از
هنگام طلوع آن الی الآن حالت الجماعت زیر و زبر است
و سایر فرق که با ایشان جنگ و جدال داشتند بگذاشته و

مرات شکست فاحش خورده اند و جمعی چار و ناچار با او
صلح کرده اند الا طایفه انکریزیه که الی الان در بر و بحر فیمابین
ایشان جدال و نزاع بر قرار است و بطفیل نزاع ایشان
خلایق همواره در رنج و عنا و بانواع محن و بلا مبتلا اند
و چند سال قبل ازین بمکر و خدعه و حیله مصر را متصرف
شدند بادشاه روم عاجز اراده جرفع ایشان فرستاد
انجماعت بتالیف قلوب مصریان برداختند و در هنگام
مجادله عسکر سلطانیه را منهزم ساختند استمداد از جماعت
انکریز نمود بملاحظه انکه تسلط انجماعت بر مصر موجب قوت
ان فرقه و ضعف حالت و فرار مملکت ایشانست با جماعت
بادشاه روم هر اینه چند جهاز جنکی مملو از افواج کار ازموده
از راه ممبئی فرستاده از راه خشکی بمصر روانه شدند و
در قرب قاهره در ماه ذیقعده سنه ۱۲۱۵ هجری هزار و دویست و پانزده
هر دو فوج سلطانیه فیمابین دست داده و در نهره شکست
بر جماعت فرانسیس امده در قاهره محصور شدند و الاخر الامر

چار

تصرف نمودن قوم فرانسیس مصر را و اخراج شدن از ان

مصرافتاد

چار ناچار ان مملکت را کذاشته بدیار خود رفتند
و این نیز یکی از اسباب حرب میان این دو فرقه
است و در سنه یکهزار و دو صد و بیست و سه هجری سفیران
و ایلچیان از جانب ایشان با تحف و هدایای بسیار
در دار الامان ایران بپایه سریر سلطنت شهنشاه
جمجاه عالم پناه حضرت ظل الله خلد الله ملکه
آمده درخواست نمودند که امنای دولت قاهره
با ایشان سر رافت و الطاف باشد و اجازه دهند
که از راه خشکی از مملکت ایران عبور کرده بر سر
هندوستان رفته جماعت انکریز را اخراج کنند
و از حضور شاهی نیز چند هزار سپاه جرار از جهت
تقویت و اعزاز و اعتبار ایشان مرحمت شود
چون انکریزان ازین مرحله اکاهی یافتند زوال
دولت خود را از هندوستان معاینه دیدند مستر جونس و
مستر مالکم را که ذکرش کذشت و نهایت کار ازموده

رفتن سفیران انکریز بایران

قاهره

و با تجربه و هوش و عقلمند بکرات بدربار
کمپنی بهادر فرستاده امناء دولت را از
قبول این معنی وا داشتند و بحمد الله سبحانه
این بلیه عظیم از سر ایران رفع شد زیرا که پر واضح
بود که اگر آن قوم پا به ورشکاه دخل مملکت ایران میشدند
باز بیرون کردن ایشان نهایت دشوار بود و بردن محنت بسیار
و کشته شدن چندین هزار نفس از مسلمانان میرسید و طریقه عقل و حزم
مقتضی است که اصلا ازین طایفه احدی را در پایه
سریر سلطنت راه و آمد و شد ندهند زیرا که تمام الفرقه

نکته لطیفه

مقتضی

در ازمنه زمانها و عجایب لوس و تسخیر قلوب حکام و عجیب وطایع
فتنه و نفاق فیما بین روس و منقلب ساختن و کرد [illegible] از
پادشاهان و زعمای ایران [illegible] در دولت و [illegible] بخشش
در هنگام حاجت و کارکنانه روزگار اند و در هر ملکی که از راه [illegible] اند
اصل متوقع نحو و املاک و تجارت و تعلقات شدن کاری و
چاکری نموده است و آخرالامر رفته رفته آن املاک را متصرف نموده اند
اگر چه اهالی ایران بشیر طبیعت و [illegible] خاصیت اند و حکومت خلقه [illegible]
مند هست خصوص کافر باجات ایشان جمع میشود و لیکن واقفان
کار و عرفانان امور کار را از تردد سفرای ایشان بدربار سلطنت
نهایت تشویش است زیرا که این جماعت در اعلاء درجه مکر و
خدعه اند و اغلب اولاد ایران در نفاق و طمع بحد
قصوی رسیده اند و لهذا اساه را نیز از ایشان [illegible] رنجشی
و عدم رضامندی تمام حاصل نیست و از برای که این امور عقل خردمندرا
خوف رسیدن چشم زخم بهانه بر سریر سلطنت ایشان است
فاعتبروا یا اولی الابصار القصه شنیده ام از جمله [illegible]

ف

و از مکیفیت آنست که اگر یکی در مجلسی از دیگری برنجد آن شخص بخوانه خود
رفته رقعه‌ای بان دیگری مینویسد که مرا فردا در فلان موضع با تو جنگ
است از طپانچه یا شمشیر و آلة حرب برای این کار رد و آن رقعه را
بان شخص میفرستند و حامل در وقت رسانیدن
میگوید که رقعه جنگ است چون بوی رسید و وی اگر قبول
نکرد و عذر آورد در میان قوم خار و ذلیل میشود و اگر بدست
پادشاه یا حاکم یا سردار سپاه آید پیش از آنکه با آن شخص برسد او
میتوانند که منع کنند و با او نرسانند و اگر باو رسید و کسی ممانعت
نکرد و او نیز حرب را قبول کرد در روز موعود با همگنان رفته هر یک
چند کس از مردمان عدول را همراه میبرند که شاهد باشند که یکی بر دیگری
بی اعتدالی نکند و تغلبه و ریا نکند چه اگر تغلب کند موجب قصاص
شود و اگر موافق ضابطه و قاعده از طرفین رد و بدل شد و یکی کشته
شد بر آن جنایتی نیست پس بعد از احتیاط و تفحص صمیم عدول در آن
میدان ده قدم زمین پیمایش کنند و در وسط آن نشانی بگذارند و
آن دو کس هر یک با برادران خود بکنار زمین دست بدست هم دهند و

تغلبه

بعد از آن

بعد از آن پشت بهم کرده تا منتهای آن ده قدم بروند بنحوی که فیمابین ده قدم
فاصله بماند و بهمان نهج پشت بر هم داشته رو برگردانیده طپانچه
بهم خالی کنند و اگر جنگ شمشیر است پنج قدم پیمایند و برگردند
و هر یک یک ضربت بدیگری زنند و بعد از خالی شدن طپانچه و تا فرود
آوردن شمشیر هر دو یکدیگر را در بغل گرفته گریه بسیار کنند خواه زخم کاری
باشد و خواه اصلا نگرفته باشد و اگر زخم کاری باشد آنکه
دیگری سر مقتول را در کنار گیرد تا جان را بجان آفرین تسلیم کند و
بسماع رسیده است که در انگلستان شخصی از اواسط الناس
که در شمشیربازی سرآمد اهل عصر بود باندک ناخوشی که از شخصی جنگ با
شمشیر میکرد و مردم از دست او بستوه آمده بودند از اتفاقات
آن شخص از مرد ضعیفی خفیفی برنجید و باو پیغام جنگ داد بحسب مرقوم
حاضر شدند و چون مجتمع شدند آن مرد ضعیف سبقت کرده قبل
از حرکت سیلی بآن مرد قوی زد و شروع بحرب کردند از این حرکت
آن مرد قوی در غیرت آمده اعضای آن از غضب مرتعش گردید
و دست او بلرزید چنانکه در شمشیر زدن خطا کرد پس آن ضعیف

برآمد

شمشیر بر او زد و او را بکشت **بیت** دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد **؛** از اینجا معلوم میشود که مرد شجاع را جمعیت حواس در معارک ضرورست در تخیط و غضب موجب زبونی کار است **فصل ۴**

بحث پرتگال

و از انجمله است بادشاه **پرتگال** و بعضی پرتکیز نامند و در آن ملک عوام پرتکس مشهور است مملکت مختصر و سلطنتش پست تر از دیگران است طول ملکش یکصد و پنجاه کروه است و عرض پنجاه کروه و همیشه بیست هزار سوار و پیاده حاضر دارد و چند جهاز جنگی نیز مالک است اول کسیکه از قوم فرنگ که بر جزایر ممالک هندوستان دست یافته است این قوم بودند و چون هندیان با ستعانت جماعت انگریز به آن قوم را اخراج کردند جمعی از ایشان در آن کشور باقیماندند و مواصلت با هندیان کردند و لهذا اولاد ایشان تمام سیه فام و ذلیل و کم نام و داخل زمره رعایا شدند **فصل ۵** و از انجمله

بحث پولاند

بادشاه **پولاند** است که بعضی پولندش گویند طول ملکش سه صد و پنجاه و عرضش سه صد و چهل کروه است و دار الخلافت آن شهر در یانست و آن شهریست که مشتملست بر کسیکه در آن موجود است بادشاه

وسلطنت آنملک دریک

وسلطنت آنملک دریک خاندان نمیماند و چنین رسم است که هرگاه بادشاه آنملک فوت شود بادشاهان فرنگ اسما اولاد خود میبوابی پسر بزرگ یکی را بانجا میفرستند و تمام منصبداران آنملک جمع شده یکی از آنها را اختیار کرده بر تخت سلطنت متمکن میکنند و دیگران با وطان خود مراجعت میکنند و رتبه بادشاه سابق متوفی اموال خود را بالتمام برداشته بوطن اصلی خود میروند مجملا گویا امیران آن [illegible] حاکم و بادشاه ملکند و هر کدام ملکی را در تصرف خود دارند و به عساکر ایشان یکصد و هفتاد هزار سوار و پیاده است و در وقت ضرورت رعایا که از آن نیز جمع میتوانند کرد **فصل ۶** و از انجمله است بادشاه

بحث دنمرک

ناروی و دنمرک و بعضی دنمارک میگویند و در آن ملک دنمارک مشهور است طول ملکش سیصد و بیست و عرضش دو صد و چهل کروه است و بادشاه آن دو ملک یکی است و دار الخلافت آن کوپن هکن نام دارد و آن شهریست نهایت مرغوب و آباد و بعضی از آنملک سردسیر است و همیشه سی هزار سوار و پیاده در آن سرکار نوکر اند و سی جهاز است جنگی و از آن نیز بقدر ضرورت دارند **فصل ۷**

پادشاه الوین

پادشاه روس

و از انجمله پادشاه الوین است طول ملکش چهارصد و عرض دویست و
پنجاه کروه و دار الخلافه آن استکلم است و آن شهریست در کنار
کلان رنه و آبادانی و با رونق تمام و همیشه پنجاه هزار سوار و پیاده و جهاز
جنگ نوکر دارد و زیاده نمیتواند نگهداشت متصل و از انجمله پادشاه
روس است ملکستان در ضلع اشیا و در هفت اقلیم مشهور است
و طولش هفتصد و پنجاه و عرضش پانصد پنجاه کروه است و دار الخلافه
او پتربرگ بکاف فارسی شهریست بسیار آباد و با رونق و در وسعت
مملکت کسی از سلاطین فرنگ را دعوی مقابلی با وی نیست و عدد مردم
قلمرو او را زیاده از سه کرور آدم میتوانند و سابق برین چندان نظامی
و انتظامی در سلطنت و اقتدار عقیلا و ادراکی در اداره آن مملکت
ننموده است پتر نامی از پادشاهان که با پادشاه قهار نادرشاه افشار
معاصر بوده با چند کس از مخصوصان خود در خارج ممالک بگشت و سیاحت
مشغول شده انچه پسندید تعلیم یافت و مراجعت نمود و بدرستی رایات
و انتظام ملک همت گماشت و دار السلطنت در غایت عظمت و وسعت
بنا نهاده باسم خود موسوم کرد و بنای سلطنت ایشان مانند ایرانی روز بروز

و قهر و غلبه گذشت

قهر و غلبه گذشت و صد آوازش که طریقه انگریزان را اختیار نموده و
درین اوقات ملک او در رونق و وفور نعمت و کثرت حکما و کاردانان
سرآمد تمام ممالک فرنگ است و شوکت ایشان در [illegible] هیچیک از فرق
نصاری نیست و سلاطین دیگر فرنگ از استقلال و عظمت ایشان در بیم و تاب
و پیوسته از خوف و دلهره اضطراب اند اگر سلاطین دیگر مانع ایشان نشوند
تا حال تمام ملک روم را بتصرف خود درآورده سلطان روم را از میان
برداشته بودند شنیده ام انگریزان میگویند در حرب خشکی ده از ما
مقابل یکنفر فرانسیس است و ده از فرانسیس مقابل یک از روس است
و سپاه مدامی آن ملک دو صد هزار سوار و پیاده است و در هنگام حرب آنقدر جمع آمده اند
نمود از حد حساب افزون است و چند ملک تاتار و قلماق و قزاق
و گرجستان را نیز بتصرف خود داشتند و درین اوقات بعضی از دست
ایشان بدر رفته است و بعضی باقیست القصه چندی بعد از فوت آن پادشاه
سلطنت آن ملک با زنی بود منجر بخورشید کلاه و بی دردلدوزی در مردان عصر
خود تفوق داشت چنانکه با پادشاه قسطنطنیه از آل عثمان سالها در میدان
رزم کرد و بسیاری از ملک روم را متصرف شد و بالاخره آل عثمان با وی صلح نمودند

و در هنگام

و درین باب همین فایده بود که دیگر متعرض ایشان نشوند و آنها از ملکهای گرم متصرف
شده بود چیزی را نخواهند و علاوه آنچه در حرب و جدال خرج کرده بود گرفت
و در عصر پادشاه جمجاه خاقان پناه آقا محمد خان قاجار ایران را چون روم
خاک کرده گرجستان را ایلی آن مرز و بوم نیز برداشت و بیان آن قصه
بر سبیل اجمال آنست که هر چند گرجیه در حدود تفلیس و شیت از عصر
صفویه اندک رایت خود [illegible] افراشته بودند و مدت متمادی بر این منوال
گذشته احدی متعرض ایشان نشده پادشاه خاقان پناه با سپاه قزلباش
که در فتح قلاع خاصیت باد نوروز داشت همیشه در جلو دارند متوجه [illegible]
شد و قلعه آسمان پیوند تفلیس را بسهولت مسخر ساخته تمام مفتوح و جمع کثیری را
معرض تیغ آبدار و بقدر هشتاد هزار کس از صغار و کبار را اسیر و گرفتار نموده
در کوچه و بازار معرض بیع [illegible] و شرا در آوردند جمعی از بزرگان آنجا که
باتفاق ایراکلی خان فرار نموده بقوم روسیه پناه بردند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

تفلیس

[illegible] آمدند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] روم است که در [illegible] روم [illegible]
[illegible] روم بوده و حاکم آنجا را [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
فرنگ [illegible]
فرنگ [illegible] پادشاهان فرنگ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرنگ [illegible]
[illegible]

خورشید کلاه ایشان را مورد عاطفت و الطاف فرموده اسلیم پادشاه
غفران پناه نوشت و درخواست کرد قلاع و اموال را تسلیم نموده و در آن مراسله
دم از مردی و مردانگی زده نگاشته بود که اگر قبول نکنند مستعد حرب سلطانی
باشند پادشاه در جواب نوشت که اگرچه آن خورشید کلاه و رجال دولت
رومیان دلیر و برو بازی در مصاف آن فرقه شیر هیزند لیکن از این معنی غافلند
که بر شیر است در گرفتن موش • لیک موش است در مصاف پلنگ • فتنه خوابیده را
بیدار کردن و گرد و باستانی آوردن و نخارهای قزلباشیه و دلیران ایران را قیاس
برومیان نمودن خالی از طریقه عقل و دانش است و همگی مردان را غنیمت شمارند
که هر نهال مرغوبی شکسته و صید از دام جسته متوجه آن سمت نشده و آن مملکت را لکدکوب
سم ستور دلیران نموده ایم جماعتی که چه از کمینه رعایا بسے این سرکار اند
کوسنها ایشان منظور نظر معدلت شعار بوده و بعمل آمده و در این امر دخیل
و دخیل خود و لشکریان را اسباب نکنند این جواب که باو رسید جمال الدین را از ارکان دولتی
چند کس از امنا و ارکان روس و عالی جاه گرجستان بصوب دارالسیف ایران
با توپخانه و پیاده کان قدرانداز فرنگی نژاد روانه نمود پادشاه کیتی ستان
عهد را از آن طرف از درگاه السلطنت مطیع و حسن و فتنه را غنیمت شمرده فرمان

سلم رد در جنگ اصغر

جریان لشکر توپکانی

جریان لشکر بدبختان محمد صادق خان شقاقی را اصدار فرمود که جماعت
روسیه قدم از حد خود فراتر گذاشته اند — صید را چون اجل آید
سوی صیاد رود • بمجرد رسیدن فرمان واجب الاذعان بسر راه ایشان گرفته
یکی را زنده نگذارند سردار عظیم الوقار با دوازده هزار سوار جرار
جوانان شیر غران و رعد خروشان باستقبال الغرقه اجل گرفته رفت تلاقی
فریقین دست داده نخست توپچیان فرنگی نژاد دست و پائی بهنروری باز یده از آنکه
توپهای صف شکن مبادرت نمودند قوم قزلباشیه از آن کوه آتش بار همانند
شیر رم کرده قدری پس نشستند و بحکم سردار والا اعتبار زنبورکچیان مریخ
مهابت و تفنگچیان پلنگ صلابت بر فراز کوهی که بر قوم روسیه مشرف بود
بر آمده توپچیان را معرض تیر بلا ساختند چون آن قوم حال را چنین دیدند جمعی را
بآن کوه متوجه و بدفع ایشان روانه نمودند مغازیان انجا جماعت قزلباشیه
بسر تا بر فوس زنی گذاشته الله اکبر گویان بر توپخانه یورش آوردند ایشان
و جمعیت ایشان را متفرق ساختند دیگر در آن قوم طاقت مقاومت
باقی نماند لاعلاج فرار را بر قرار اختیار نمودند و از خواص جماعه فرنگ آنچه که
مادام که لین یعنی جمعیت لشکر ایشان بوضعی که مقرر نموده اند بر جای خود

ایستاده و برقرارند چون رعد غران و مانند صاعقه بر سپاه خصم آتش بارند
واگر خصم مردی کرده اطراف ایشانرا گرفته بیورش جمعیت ولشکر ایشانرا برهم شکست
دیگر مجال ایستادن ندارند القصه سردار ایرانی از راه خرم قلعه ارزروم
واقعه شوارع و طرق را بر ایشان مسدود کرده بود در آن وقت که روی فرار
نمودند عساکر ایلغار را حکم کرد که بشمشیر آبدار دمار از روزگار ایشان بر آورند
فلذا کشته شدند و احدی از ایشان زنده بیرون نرود و پس خورشید کلاه را مجبور بجبله
دستگیر کردند لاعلاج و بی اظهار صلح نمود حضرت ظل اللهی قبول فرمودند از
صلاح دید مملکت خود رفت و آرزوی ایرانرا از دل بیرون کرد و پس از چندی
پادشاه بغداد بنا به متوجه تسخیر قلعه شیشه شد و آن قلعه کوه مرتفعی واقع
شده و راه آمد و رفت آن منحصر براه تنگ و کمری باریک است که زیاده از یک
کوایران نمیتواند رفت و بعد از تسخیر آن خانکه ساکن آن اشراره شد تخمینا بعد
بعضی از نمک بحرامان بحوادث زمان بر دولت پیوست سلطنت بحضرت ظل اللهی
خلد الله ملکه برادر زاده و وارث تخت و کلاه وی نیز متعاقب شد
پس از مقرر حیات چند که مقام کجا نشینان آنها را بزار و بعد از چندی جعفرقلیخان
دنبلی خوئی روسیاه با حالت تباه از آن دولت آمد بدرت خداداده

روگردان شدند

آمدن دولت روس بایران ... / و ... سلطنت عباس میرزا ...

روگردان شدند چون در خود لیاقت معارضه ندیدند بجانب شهر رو به ... آورده
ایشان را مایل توجه دار السیف ایران نمودند چنانکه در سنه ۱۲۱۹ یکهزار و دو صد و نوزده
هجری متوجه آنجا شدند و قشون بغفلت بچنگ آمده و گرداران حدود آذربایجانی
قلعه بادکوبه و دربند و شاکی و گنجه و بعضی دیگر از قلاع آنجا را مسخر نمودند
و بر ولایت شیخ غضنفر نور دیده امیر شعر باصره سلطنت و جهانبانی
شاهزاده بلند اراده عظیم الوقار عباس میرزا قاجار نصرة الله الملک
القهار از حضور سلطانی مأمور بدفع آن مفسدین شد مهما خدمه و فتح بایزید
حرب مشتعل و در دفعات السیف حارت آن قوم بر حرب توپ شکست
بر عسکر ظفر اثر شاهزاده روی داد شد مقارن این احوال حضرت
ظل اللهی خاقان عاطفت را متوجه آن سمت معمور نموده سپاه قوی و لشکر جرار
رسیدن عسکر سلطانی بر آن قوم آتش بار با شمشیرهای آبدار حمله ور شد مثل
آتش فتنه را با شمشیر خاموش و تجمع کثیری را اتقیاب و چندین هزار کس را
با چند ضرب توپ دستگیر نمودند و بقیه السیف فرار و در قلعه گنجه محصور شدند
چون موسم زمستان رسید عساکر سلطانی معاودت نمود و در این آوان سفیران
جماعت فرانکیس که پیش تو رانی با نهایات شاره شد بحضور سلطانی رسیدند

و متمنیات خود را موقوف عرض رسانیده معروض داشتند که متعاقب کار قوم
روسیه را در عهده این فدویان بگذارند لهذا چندی اخراج ایشان از آنجا فدو
متعویق افتاد و چون معلوم حضرت والامقام آن دولت که بعد از این تعهدها در
از مکر و حیله بود چنانکه لازمهٔ طبیعت تمام این فرقه است آن قوم بلا جواب و
از مملکت اخراج فرمودند و درو داروللاتبار را یعنی فدوی خاص با اخلاص محمد
حسینخان قاجار قزوینی را بجهت دفع آن قوم مأمور فرموده در بلده چنانکه ذکر
نموده که خبر فرحت اثر رسید اینکه در یوم بیست و پنجم شهر رمضان المبارک
از سنه [illegible] هجری سپاه ایران بر آن قوم یورش بردند جمعی از فوج سلطانی
[illegible] هلاک شدند و باقی خاک [illegible] برکنار اسپان حصار المکان
که جمعی از عساکر شاهی بر خوان داشتند کشته شدند بر خوان با لاشه آن قوم [illegible] رسانیده
در دهان گرفته [illegible] توپ و زنبورک ایشان را متفرق ساختند
و بعد از آن دست برقایقها [illegible] زده نه هزار کس از آن فرقه را با کشتی
هلاک کرده چند نفر از سرداران عظیم الشأن را با جمعی از سپاهیان زنده
و چندین ضرب توپ و لنگر نمودند و بقیة السیف فرار نموده متوجه تفلیس
شدند و نعره باصرهٔ سلطنت از تبریز حسب الحکم اعلی به دفع ایشان متوجه گردید

و آن قوم در آن قلعه

و آن قوم در آن قلعه محصور شدند — به عنیم تا مهر و کین قضا نوازد که را خوار
سازد که را — اللهم انصر من نصر دین محمد واللّه وانصار آن [illegible] که
جماعت قزلباشیه را در حرب توپ چندان مهارت نیست و در این معارک
در مقابل کوه آتش ایستاده داد مردی و مردانگی را دادند افسوس که
در سلطنت آن کشور دوامی و انتظامی نیست و اگر فی الجمله نظم و نسقی
بود و اندک طول می انجامید مانند عصر پادشاهان کیان تمام سلاطین
[illegible] خارجی [illegible] مطیع و باج گذار ایشان می شدند بواسطه [illegible] قدیم
که یکی از دانشمندان انگریز نوشته است هرگاه سلطنت ایران از جانب
پادشاه عالمیان را حدی مفوض گردید البته در روی لیاقت پادشاهی
و فرمان فرمائی ممالک زمین است اگر خوش نکنند از قصور همت او است — فصل ۹
و از آن جمله پادشاه بلغار است که مشهور بولنند بر طرف ملک آن
[illegible] و پنج کرده و عرض پنجاه کرده است معادل [illegible] آن [illegible]
و آن شهر بسیار آباد و در محلات [illegible] نهرهای پخته جاری است و آب نهرها [illegible] القدر
عمیق ساخته اند که جهازات [illegible] در آیند و بر دروازه های [illegible] و اکثر آن شهر
رسند و چون [illegible] آنها [illegible] بجای [illegible] متقرر [illegible] میروند

و شهر و ظروف و زنان کلان از میوه و سایه دار نشو و نما دارند و درآن
عمارات عالیه بسیار است و همه اهالی آن شهر و دیار تجارت میکنند
حتی که امیران انجا علانیه تجارت قیام مینمایند و فخر خود میدانند و
ملک ایشان در طول و عرض کمتر از دیگر مملکت فرنگستان است اما العلیه تجارت
در آبهای دولت ترجیح بر بسیاری از ملکهای فرنگ میدارند و طریق ریاست
و حکومت ایشان این چنین است که پادشاه نمیدارد و ملک ایشان هفت
حصه است و هر حصه مردم ملک یک امیر معتبر و دانشمندی را هر سال
برای ریاست خود مقرر میکنند و این هفت کس جمع شده در شهر دار الحکومت
که امستردام است می نشینند و بمشوره یکدیگر کار و بار ملک می پردازند و تا که همه ایشان
مجتمع در یک حکم متفق نشوند آن حکم جاری نمیکردد و سوای این هفت کس
یک امیری هست از همه بزرگتر و در مجلس آن هفت امیر می نشیند اما دخل
در کار و بار نمیکند و بزرگی آن امیر بجهة آنست که در زمان گذشته اجداد او
کارهای نامی کرده و این مملکت را از تصرف پادشاه اسپین برآورده
لهذا اکنون مردمان آن دیار اولاد و احفاد او را امیر بزرگ میدارند
و وظیفه بجهت او مقرر داشته اند مانند اعیان و عمده که مانند سلاطین قدر ...

اندکی کمتر از پادشاهان

اندکی کمتر از پادشاهان دیگر میکذرانند و این هفت امیران را در آخر سال
ملک تغییر میکنند و دیگران را بجای ایشان می نشانند اما یک امیر عظیم الشان
که مذکور شد بحال و برقرار میماند و ملک هلند بر زمین پست واقع است
چنانچه دریای سمندر در اول و دوم و سیم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
هر ماه طغیان میکند و قبل از این اکثر بر کنارات هلند که بر ساحل دریا بود و شهرها
در آب غرق و خراب میشدند و سکنه انجا هلاک میگردیدند پس برای دفع طغیانی
آب یک بند بسیار بلندی که تا سنخ ساز روان قیصر در شوشتر و بر هجران
داستان سد اسکندر است بنا نهاده اند و آن بند در عرض و قرب ... بهم کرده
و در طول بحدیست که بر کنارات و آبادیهای ساحل را از سمندر محافظت
کند و آن زمین را چند صد کز حفر کرده اند و تمام را از آهن و سنگ و گچ و چوب
و غیره انباشته اند و بنای مستحکم با ارتفاع صد کز تخمینا بنا نهاده اند و بر این
عمارات بجهت معماران و مزدوران هزاران هزار ساخته اند و آن مردم
در هر حال و هر وقت در محافظت آن بند مینمانند و هیچ وقت از کار
غافل نیستند تا آن بند استوار بماند و ملک را آب طغیانی آن آسیب نرسد
و اینقوم را افواج خشکی کمتر و جهازهای جنگی بسیار است فصل ۱۰ و از انجمله پادشاه

سویسرلاند

سویسرلاند است و آن ملک در طول یکصد و [illegible] کروه و در عرض پنجاه کروه
دار الحکومت آن برن نام دارد و بغایت آباد است و همه ساله چهارده
پرگنه میدارد و در ریاست آن ملک چنان ریاست و نمیدهند [illegible] اینکه در
زمان سابق ملک سویسرلاند در تصرف بادشاه المان بود و سکنه
انجا فرمان بردار او بودند بعد مرور دهور در ملک المان شخصی از خاندان
آوستریه که یکی از امرای خورد آن ملک بود و آبا و اجداد وی از قدیم
امارت آن دیار را داشتند اقبالش روی بتراجع نهاد چندانکه بمرتبه
سلطنت رسید و تمام مملکت المان را متصرف گشت و بالاخر دست
تعدی و تطاول بر رعایای آن مرز و بوم دراز کرد و سکنه ملک سویسرلاند از ظلمش
بجان آمده در خلع آن ساعی شدند و شرف [illegible] یافتند و در تطاول
این احوال حاکم شهر التدورف بفتح الف بلام زده و فتح طاء برای
زده و ضم قاف که مردی سفاک و بیباک بود روزی در فضای وسیعی
چوبی دراز کلاه خویش را نصب کرده امر نمود که هر کس که گذرد مر آن
چوب بکرنش دارد آداب [illegible] آن کلاه بجا آورد روزی ویلیم تل نامی که در [illegible]
و مردانگی و تیر اندازی سرآمد زمانه بود بر آن کلاه و چوب گذشت و آداب

بجا نیاورد و دهقان

بجا نیاورد و مردمان بتسمیع حاکم رسانیدند حاکم برنجید و ویلیم تل را زجر نمود و
گفت اگر از تیر انداختن باز نمانی [illegible] ظاهر آن گفتند را او مردی تیرانداز و صاحب
هنر است و اینچنین کس را از ایذا باید گذشت حاکم گفت اگر چنین است پس
بر سر پسر خود ترنجی نهد و به تیر زند ویلیم تل قبول نکرد حاکم در خشم رفت
و گفت پدر و پسر هر دو را بکشند مردم به ویلیم تل فهمانیدند که آخر کشته میشوی
پس آنچه حاکم میگوید باید کرد و اگر تیر بر هدف مراد رسد شاید حاکم خشنود
شده از خون شما درگذرد ویلیم تل تیر در کمان کرد و بکشید و آن ترنج را
از سر پسر تیز زد و نظاره گیان متعجب و حیران بماندند و آفرین خواندند و ویلیم تل
سوای آن تیر تیری دیگر در دست خود داشت حاکم از او پرسید که تو حکم
انداختن یک تیر داشتی چرا تیر دیگر میداری ویلیم تل گفت ماندن این
اینکه اگر تیر من از ترنج خطا کند و بر پسر من رسد و او کشته شود لا محاله
این تیر را بر سینه پر کینه تو زنم و قصاص خون پسر خویش بستانم حاکم از این سخن در
غضب شد و بهم بر آمد و امر بزندان ویلیم تل نمود و در قلعه که در میان
جهیل و جزیره که از اطراف اربعه آن تا بیست کروه تخمیناً طول و دو کروه
عرض آب داشت مکان حبس او را مقرر ساخت و از راه خرم که [illegible] او را

از بندر ها نکند خود در کشتی نشست و بسوی قلعه روان شد چون مبلغی
قطع مسافت نمود از اتفاقات باد تند و طوفان عظیم و برق و تندر
و صاعقه و بارش بسیاری برخواست قریب بود که کشتی غرق شود
مردمان بحاکم عرض کردند ویلم تل مرد قوی هیکل و زور آور است
اگر او را رها کنند شاید تدبیری از دست او نمایان گردد و باعث
نجات و حیات تمام مردم از این طوفان شود حاکم که دست او را بسته
بود دست و پای ویلم تل را گشاده و رها کرد ویلم تل شخص قوی دلی
که داشت از کشتی خود را در آب انداخت و زمام کشتی را بگرفت و تکیه بر خطر
کرده آن را کشیده بجایی دیگر که امن بود رسانید و خود از آنجا بگریخت و
در سعی آن شد که حاکم ظالم را از میان بردارد چون مردم از ظلم او بجان آمده
بودند با او یکی دیدند و ویلم تل با حاکم رزم کرد و ظفر یافت و او را بقتل
داد و همچنین رفته رفته اجتماع خلایق بر ویلم تل شد چون شورش سویس به
پادشاه آلمان رسید سپاه بسیار بدفع او فرستاد ویلم تل با فوج
شاهی رزم کرد و ظفر یافت و فوج پادشاه المان بتقبیح وجهی
منهزم گشت پادشاه المان مکرر بر مردم سویسرلاند افواج بیشمار فرستاد

بقبیح

مردم مذکور مردانه

مردم مذکور مردانه بکوشیدند و رزمهای صعب و قتالهای فاحش کردند
و هر بار سپاه المان را هزیمت دادند و این حالت بطول انجامید و تا
چهل و پنجاه سال کشید چه هر پادشاه که بر تخت المان می‌نشست جنگ
بر ملک سویسرلاند میکرد و مردم مذکور مردانه میکوشیدند و رزمهای کارنمایانه
مینمودند تا آنکه تمام دیار سویسرلاند را از دست تصرف پادشاه المان
برآوردند و مطمئن نشستند چنانچه از آن زمان حاکم در سویس و در سویسرلاند
مقرر نیست و کثرت افواج در انجا بیشتر است تا آنکه ایشان را با کسی
جنگ نیست و بر ملک کسی دیگر بعزم ملک ستانی نمیروند و هر رعیت آن ملک
گویا یک سپاهی است و تمام در حفاظت ملک خود میکوشند و بر اندک
مملکت قناعت کرده اوقات بیمناکانه روی میگذرانند و هر یک از
پادشاهان فرنگ که از ایشان مدد میطلبند سپاه خود را بکرایه مقرر میکنند
و تعداد دو سه هزار طلب میدارند و عوض آن فوج دیگر متعین میکنند
تا سپاه اولین بملک خود رسیده بیاسایند و القصه ایشان را از صافی طبع
آن است که جا بجا بکرایه میروند تنخواه خود را بموجب قرارداد قلعها بماه میگیرند
و اگر اندک خلاف اقرار و تغافل در تنخواه آید همان وقت از وعده منحرف میشوند

احوال پاپا

و هرگز نمیمانند و در رفتار داری و دلیری چنان ثابت اند که گر هر دو طرف
از آن قوم مذکور باشند هنگام رزم متخالفانه رزم میکنند و مردانه
میکوشند **فصل** و از آنجمله پادشاه روم قدیم است طول
ملکش یکصد و بیست و عرضش یکصد کروه و پای تخت آن شهر قدیم روم
است که دار السلطنه روم کهنه مشهور است و در ایام سلف دار الخلافه
همه سلاطین روم بوده و حاکم آنجا را پاپا بر وزن بابای فارسی مینامند و
در سابق زمان چنانکه خلیفه بغداد همه پادشاهان اسلام را سند خلافت
و حکومت میداده است همچنین پاپا که مدعی خلافت عیسی علیه السلام است
بهمه پادشاهان فرنگ که عیسوی اند سند خلافت میداد و باج و خراج
بابت آن از پادشاهان فرنگ میگرفت و در هنگامیکه یکی از پادشاهان
فرنگ قریب بمردن میشد پاپا را بامید نجات اخروی و آنکه از دعای
او بهشت برود یکدو صوبه و بلوکی از ملک خود بطریق نیاز میداد
و از اینجهت ملک بسیار و صوبه جات بیشمار در تصرف پاپا در آمده
پادریانی که عبارت از مردم فقها و متشرعان دین عیسوی اند و اکثر
در امور سلاطین فرنگ بوده اند بهر گروهی از نصاری رسانیده اند و مشهور

نمودند که پاپا

نمودند که پاپا نایب خداست پس هر کرا او بگناه بگیرد در عاقبت معذب
خواهد شد و هر کرا او معاف کند به بهشت خواهد رفت پس شما مردم
اگر پادشاه خود را در هر عملی که خلاف مرضی پاپا باشد تحریک [illegible]
بدعاهای بد همه بدوزخ خواهید رفت پس رعیت هر پادشاهی را از اینجهت
ترس شده بود که هر وقتیکه یکی از پادشاهان حکم پاپا را قبول
نمیکرد یک لعنت نامه غلیظ و سخت مشتمل برآنکه این شخص [illegible] رحمت
بمعرفت پادریان در همه بلاد و ملک خود شهرت میداد پادشاه جابر و
ناچار از خوف خالق و رسوائی نزد خلق ترسیده بمتابعت پاپا
می پرداخت و اگر با وجود این هم نافرمانی پاپا میکرد مردم ملک او از او
میبریدند و فرمانش را نمیبردند پس بهمین آئین رفته رفته حکم پاپا
در تمام فرنگ نافذ شد و اختراعات و بدعتهای بسیار در دین
از وی بوقوع آمد و بطوریکه صوفیه و درویشان صاحب حلقه
در طایفه مسلمین در لباس فقر و فقیری عوام الناس و ابلهان
و ساده لوحان را مرید میکنند و در ضمن با عدم قابلیت و رابطی
در علوم عقلیه و نقلیه ببعضی از سخنان کفر آمیز از ترک عبادات و

ارتکاب منهیات و نواختن تار و مدت و معانقه و معاشرت با امردان
خوش‌صورت در آن کار از خلوت و نوشیدن پیک مصفا و رقص سماع الملاء
فانکه حق هم از غرائب عادات صبیان مشغغفی است والبته خواهد انگیزید و اقرار
بوحدانیت خالق اکرم خلاق کافیست و با امثال این کلمات و ابیات
مولفه باد غفام بی ایمانان دل ایشان را خوش کرده حکومت
و بزرگی میکنند و آخر الامر کار میشود که بدرجه سلطنت میرسند چنانکه
بجمعیت شاه صفی و اولاد سلاطین صفویه اتفاق افتاد همچنین
پاپا بهمین منوال در طایفه فرنگ در لباس خلافت حضرت عیسی
بر تمام سلاطین حکومت میکرد و در دین و احکام رخنه می‌انداخت
و در ظاهر از خوف عوام الناس تمام سلاطین و امرای معرفت
مطیع و در باطن از در دین و دنیا برنج اندر بودند و چند سال
برین منوال بگذشت تا آنکه در سنه یکهزار و پانصد و بیست عیسوی
هنری هشتم که پادشاه انگریز و در شاهنشاهی ممتاز عصر خویش بود
امرا و وزرای مملکت خود را گفت پاپا در لباس شرع غرض از
حکم سلطنت خویش نمیخواهد اگر شما با من اتفاق کنید زمین ما و ماهی

که آبا و اجداد شما

که آبا و اجداد شما سیر دنیا و پادریان کرده اند من از آن مساحت پرده
بشما میدهم و بر شما ظاهر است که پاپا بر نوشته انجیل تمرد و خلاف
بسیار و بدعتهای بیشمار در دین پیدا کرده است انجماعت
جمعی بسبب ورود دین و جمعی بطمع استرداد املاک و زمین پادشاه
متفق و هم عهد گشتند پس پادشاه ناگاه حکم کرد که نام خلیفه بغی
پاپا را از خطبه بیفکنند و خود را رئیس دین عیسوی در گروه انگریز
مقرر کرده حکم نمود که در تمام قلمرو انگریز در یک روز و یک وقت
تمام مردم شهرها پادریان را اخراج کنند و بموجب حکم مال
و اسباب پادریان را ضبط کردند و در کرجاهای که
عبارت از پرستش خانه است تصاویر عیسی و مریم و دیگر
بزرگان دین عیسوی را که پادریان برخلاف شرع
آنها را بجواهر و زر و لباس نفیسه آراسته در محراب
نصب کرده سجاده را به پرستش آن تصاویر مانند بت‌پرستان
مشغول نموده بودند بر انداختند و شکستند و جواهر آنها را
بسرکار پادشاه رسانیدند و جمعی از پادریان که متابعت حکم

پادشاه انگریز دندو در دادن اموال و غیره توقف کردند
کسان پادشاه خانهٔ ایشان را ضبط کرده منفعل و عار بر
جهازات بندر نزد پاپا فرستادند پس از آن بموجب قرارداد
خود زمین و اسباب ضبطی پادریان را سه حصه کرده
یکی را بجهت خود داشت و دیگری را با امیران و سپاهیان
خویش سپرد و سیومی را به پادریان و حافظان دین
عیسوی داد و ولو کند گرفت تا نام پاپا را در خطبه نگیرند و صورتها
که در معبد بصورت بتان باشند در کلیساها ننهند و دیگر
حکم فرمود که انجیل را که بزبان سریانی و توریت که در زبان
عبرانی است در انگریزی ترجمه کردند تا همه مردم از دین عیسوی
باخبر شوند و چندان محتاج بقول از پاپا و پادریان در باب
دین نباشند و از رسمهای نو احداث که پاپایان بنا نهاده
بودند دست باز دارند و از تدبیر است تا دولت پادشاه سلطنت
پاپا ضعیف و دین و آئین عیسوی و رسم و طریقه که کلیسایی
و پادشاهی محکم و قوی و رونق سلطنت انگریز روز افزون گشت

زمین

چون آن خبر

بسم

چون این خبر وحشت اثر به پاپا رسید برنجید و بر دولت [illegible] از پادریان مکتوبی مشتمل بر لعن و نفرین بر [illegible]
ارسال داشت چون پادشاه [illegible] عذر را از رای خود دانید و [illegible] کرد و [illegible] پاپا فرستاد [illegible]
مار [illegible] پادشاهان فرنگ نوشت که پادشاه انگریز کافر شده و از دین برگشته شما همراه من شوید با او
جنگ کنید و الا از زمره [illegible] پادشاه انگریز [illegible] از آسمان خواهد بارید و تمام روی زمین [illegible]
بعضی از پادشاهان [illegible] و دیگران با پاپا [illegible] شدند و [illegible]
[illegible] پادشاهان فرنگ [illegible]
[illegible] پاپا [illegible]
از ملکهای خود [illegible] انگریز [illegible] کرده [illegible] انگریز [illegible] ملک و [illegible] دین عیسوی کوشیدند و [illegible]
انگریز کردند و [illegible] پاپا شده پادشاه انگریز [illegible] از اجداد
[illegible] پاپایان [illegible] خود [illegible] منقرر کردند [illegible] غیر از
[illegible] هر کسی که از [illegible]
[illegible] در ملک فرنگ [illegible] اما در ملک اصلی خود که عبارت از روم قدیم و توابع آنست سلطنت میکنند [illegible]
خطبه [illegible] خوانده میشود و رسم و آئین [illegible] تمام این همه موقوف کردند [illegible] جهات و [illegible]
[illegible] ملک [illegible] در میان [illegible] معبود [illegible]
تمام مردم [illegible] پاپا [illegible] میگویند [illegible]

برآنها که در دین عیسی و روش آتش‌پرستند از یهود و از مسلمانان و بت‌پرستان و غیرهم و طعام ایشان فی الفور تمام اللعنت
برهمای آمده است میگویند که معاف کرده شد خدا این گروه ها را و ملعون را راه راست بیان کنند اما درین گروه بابا
و خلاف شیش اویس چنین است که هفتاد و دو امیر کلان هستند که ایشان را زبان [illegible] و یکی کار دیگر را
بگفتار ایشان مسند و لیکن ازین برگزیده از گروه متفرقه با دریای هستند هر گاه که یکی از ایشان متفرقه بابا
بجای او مقرر کنند پس در هر وقت در زمانی هفتاد و دو امیر قایم و برقرار میباشند و در جنگها میکنند با ایشان حلقت میکنند
این هفتاد و دو کاردهال بعد از تجهیز و تکفین بابا در یک عمارت بزرگ که هفتاد و دو حجره دارد در هر یک
در حجره علیحده جدا جدا می‌نشینند تا زمانیکه بابا مقرر شود حکومت شهرها هفتاد و چهار را میکه از این هفتاد و
دو کس باشند مقرر است این چهار امیر کلید های آن حجره ها را نگاه میدارند و با سپاهیان از طرف خود
بر در هر یک از هفتاد و دو حجره می‌نشانند و همان سپاهیان طعام از برای این هفتاد و دو کس از راه دریچه
یا روزنی که هست در شبانه روز میرسانند و شرط است که هیچ سخن با ساکنان حجره و سپاهیان نگویند
و اگر بگویند محکوم می‌شوند پس از چند روز همان چهار امیر دروازه هر یک از آن حجرات رفته از هر یک از آن ها هفتاد و دو
کاغذی که بر آن نام یکی از گروه خود را که لایق بابائی بوده باشد نوشته و سربسته نزد خود داشته باشند از ایشان
میگیرند و غلامان از همه گرفته به آن چهار امیر میدهند و آن صندوق را مهر کنند و آن جمع کنند که نام او زیاده از دیگران
بر آن کاغذ نوشته شده است آن شخص بابا قرار می‌یابد و هر شهر کارده‌ال که از آن حجره ها مقرر است بعضی اوقات تا دو ماه و یا هفتاد روز
بجهت تکمیل میدارند و اگر مال خود را در زمان بابائی خود مردم میدهد که او شد [illegible]

یا دریان انگریزو

یا دریان انگریز و غیره زن نمیگیرند و اگر زنا کنند و ظاهر شود
همانوقت در آتش انداخته میشوند القصه پاپا و هفتاد و دو تن
کاردهال مزکور برگزیده از گروه متفرقه پادریانند چه اگر
از شاهزادگان فرنگ سوای سرکلان که قبول تعهد نبی
مقرر است طبران و امیران و همچنین از اراذل و اهل حرفه
هر کسیکه خواهد خود را از دنیا کشیده بطمع این خدمت و مرتبه
یعنی کاردهالی و پاپا بشدن در سلک پادریان کشیده
اوقات میگذرانند پس گاه باشد که یکی از شاهزادگان
پاپا میشود و گاه باشد که یکی از مردم کمتر خود را
بمرتبه کاردهالی رسانیده رفته رفته آنکس پاپا میشود چنانچه
در قریب بامن اوقات بعد از فوت سلف پاپا پسر ماهی گیر
بدرجه پاپائی رسید و در متانت رای و تقوی و علم مثل
آن کسی نبود و او را تمام فرنگ دوست میداشتند حتی
انگریزان هم بخوبی و دانائی او تحسین میکردند و بعد از فوت
او دیگری پاپا شد و اکنون همانکس بر جاده خلافت عیسی قیام

دارد و نام و نسب او معلوم نیست **القصه** دوازده ملک عظیم و سلطنت
عظمی درین فرقه هست ۱ المان و آمریکا ۲ اسپنبول ۳ فرانسیس ۴ پرتگال
۵ پولاند ۶ دنمرک ۷ اسوجیا ۸ روس ۹ ولندیز ۱۰ نیوپلاند ۱۱
روم قدیم ۱۲ انگلند و ایرلند یعنی دو جزیره عظیم و مقر ریاست جماعت
انگریزیه است و ذکر آنها مفصلا خواهد آمد و دوازده کلاه عبارت
از ایشان است و سوای این سلطنتها ممالک دیگر در فرنگ هست
که آنها را بانیهای [illegible] میخوانند تمام بلاد آنها آباد و هر یک حکام جداگانه
دارند و روس [illegible] اگر چه سکه بنام خود میزنند و خطبه بنام خود میخوانند
ولکن خود را پادشاه نمیگویند و اسم سلطانی بر خود نمیگذارند و اسامی
بلاد عظیمه ایشان اینست **یمانی** و **نمسرت** و **میلن** و **مودینه** و **متوه**
و **دلس** و **جنوه** و **تسکنی** و ملک قسطنطنیه که فیونان و توابع آنها نیز
در یورپ است بعضی ملک فرنگ واقعند و همه در تصرف سلاطین عثمانیه
بودند و حالا نیز اکثر آنها در تصرف ایشان است و بعضی از آنها پادشاه
روس متصرف است و در آن ملکها همه فرق هستند ولکن مسلمانان بیشتر است
و مجملا باید دانست طول مملکت فرنگ در اقلیم کرده و عرضش نگهدارد و در شصت و

واقعند

کرده است و

کرده است و در حد شمالی آن سمندر و دریای اسنکوخ بسته است و شرقی آن
بخش ایشیا و جنوب آن سمندر مختصر است که فاصله میان آن و افریقه است
و جنوب آن سمندر است که میان او و امریکا یعنی عرض جدید فاصله است چون
ملک یورپ را مفصلا بیان نمودیم مجملی از جزایر آن نیز مینگاریم که مطالعه کنندگان را
انتظاری نماند **بدانکه** در سمت مغرب سوای آن دو جزیره مذکوره
جزایر بسیار دیگر هست و از آنجمله آنچه در دریای شمالیه فرنگ واقع در پائین
مشرق و شمال آن ملک واقع است تمام آن متصرف پادشاه دنمرک است
و متصل آنست ایلند و النده و در جنوب جزایر دیگر که در حکومت پادشاه
اسوجیا است و جزیره او یکه و مجارته بکاف فارسی است در سمندر طرف
جنوب که ملک فرنگ را از افریقه جدا میکند در تصرف پادشاه اسپینی
است و جزیره قبرس نماد در تصرف انگریز است و جزیره کاد که در حکومت
فرانسیس است و جزیره بسیار آباد [illegible] پادشاه و حاکم علیحده دارد و جزیره
کندیکاف فارسی و رودس و قلش و نبدس و تملین [illegible] و تمیس و
پارس و سریکو بکاف فارسی و سیرس که در آن درخت مو بسیار است
و غیرها همه متعلقات ملک یونانند و در مذهب عیسوی متمذهبند و در تصرف

وسینیو د راس

سلاطین عثمانیه اند و اهالی آن مالک ان خزینه میدهند فصل ۱۲ بدانکه
ملک افریقیه از بخش سیم است و در ان ملکهای عظیم است چون بیان ان خالی
از فایده کلیه نیست لهذا بر سبیل اجمال نگارش میشود بدانکه افریقیه مشتمل
بر ملکهای بزرگ است ۱ اول ملک مراقه که مراکو نیز گویند طولش دو صد
و پنجاه و عرض آن دو صد و چهل کروه است و دار الخلافت آن شهر
فص و پادشاه انجا مسلمان است از اخلاف خلفاء مصر و دیگر ۲ الجزایرست
که طولش دو صد و چهل کروه و عرض آن پنجاه کروه و دار الریاست آن
نیز الجزایر نام دارد و حاکم انجا پیشتر از طرف سلاطین عثمانیه بوده اما اکنون
برای خود است خطبه بنام عثمانیه میخوانند و باج هیچکس نمیدهند مردم
انجا مسلمانانند دیگر ۳ ملک قونس طولش یکصد و ده و عرضش هشتاد و
پنج کروه و دار الریاست آن نیز تونس نام دارد و پیش ازین در انجا از
طرف عثمانیه حاکم می نشست و اکنون برای خود است و دیگر ۴ ملک تری
پولی طولش سیصد و پنجاه کروه و عرضش یکصد و بیست کروه و دار الخلافت
آن نیز تریپولی نام دارد و حاکم انجا نیز فقط خطبه بنام سلاطین عثمانیه میخوانند
و دیگر ۵ ملک بارکه که طولش دو صد و عرضش یکصد و پنجاه کروه و دار الحکومت

آن تونی منها شهر

هو العزیز

۲۹۰

آن تونی منها شهریست بزرگ در پیش انجا بظاهر خطبه و سکه بنام سلاطین عثمانیه
میدارد و این پنج ملک ای مراقه تا بارکه را ملک بربر میخوانند و دیگر ملک
مصر است و طول آن سه صد و عرضش یکصد و بیست و پنج کروه و دار الخلافه
آنرا قاهره می نامند و آن شهر بر ساحل دریای نیل واقع است و اکنون
در ان دیار از طرف پادشاه روم نایب سلاطین عثمانیه پادشاهی می نشیند
و با انقراض عمل سلاطین عثمانیه انجا ضعیف است و بیست و چهار کس از اولاد
غلامان خلفاء علوی که در مصر خلافت میکرده بودند از چندین سال است
که آنملک را بیست و چهار حصه کرده در میان خود تقسیم کرده اند و گاهی بسلاطین
عثمانیه روم خراج و یا تحایف میدهند و گاهی نمیدهند و اگر از پادشاه ناخوش
میشوند آنرا از شهر بیرون اند و به پادشاه روم مینویسند که پادشاه دیگر
بفرستند پس پادشاه دیگر میفرستند و دیگر ملک بلاد الجرید است طولش یکهزار
و دو صد و پنجاه [illegible] و عرضش یکصد و بیست و پنجکروه است و پایتخت آن بلبک
شهر ادا است و پادشاه و مردم آنملک نیز بربریست اند و دیگر ملک
ملک زاده که طولش یکهزار و دو صد و عرضش سه صد و سی کروه است
و پایتخت السنتر بکسر بفتح تایی فوقانی و فتح کاف فارسی و سین مشدده

ممالک افریقیه

تونس

طرابلس

پادشاه جوب الحاکم الیه فانی

سلخ روز جمعه ۱۲ صفر

بهار زده است و پادشاه و مردم آن ملک بت پرست اند و دیگر ملک
نیکوفلیتوا است بکسر نون و بیای تحتانی زده و بفتح کاف فارسی و ضم لام
مهمله بواو زده که طولش یکهزار و یکصد کروه و عرض او چهارصد و بیست کروه
و پایه تخت آن شهر [illegible] بکاف فارسی و پادشاه و ساکنه آنجا همه بت پرست اند
و دیگر ملک کینبی بکاف فارسی طولش نهصد و عرضش یکصد و سی کروه
و پایه تخت آن پنیس بکسر بای تحتانی و نون بیای تحتانی زده و فتح نون بالف
و مردم آنجا همه بت پرست اند و دیگر سه ملک کللک اند نام آنها [illegible]
والی سنبه و ایرال هر سه انصار را حبش نامند و طول هر سه ملک هزار و
دو صد و بیست و دو کروه است و عرض آن هفتصد و چهل و پنج کروه و پایه
تخت آن کونداراست بکاف فارسی و پادشاه آن دیار دین عیسوی دارد
و ساکنان آنجا بت پرستان و مسلمانان و عیسویان باشند و دیگر وسط
افریقه که از حبش زیری میخوانند و احوال آن هیچ معلوم نیست و دیگر ملک
لونکو بکاف فارسی و کنکو بکاف دوم فارسی و انکولا و بنکوله و اشان
و بحان که طول این جمله دو هزار و هفتصد کروه است و عرضش یکهزار و یکصد و
پنجاه کروه و پایه تخت این دیار لونکو است و پادشاه آنجا دین عیسوی دارد

وساکنان انجا

و ساکنان آنجا عیسویان و کفار و مسلمانان و یهودان هستند و این انصار را لنگیته
زیری بکاف فارسی نیز نامند و اکثر از کنار دریای آن در تصرف مردم پرتگال است
و دیگر ملک زنگبار که طولش هفتصد و عرض آن یکصد و پنجاه و دو کروه است
و پایه تخت آن ملنده و مومبسا است و پادشاه آنجا بت پرست است
و بعضی بندرهای آن ملک نیز در تصرف فرنگیان پرتگیز است و دیگر ملک
مونوموتاپه طولش چهارصد و هشتاد و عرضش سه صد و سی کروه است
و پایه تخت آن نیز مونوتاپه نام دارد و پادشاه و ساکنان آنجا بت پرستند
و بندرهای آن ملک نیز در تصرف پرتگیز است و رسم این ملک خلاف است که مردمان
حتی پادشاه طفلان و خویشان خود را میفروشند و اکثر فرنگیان طفلان را خریده
بملک امریقه میبرند و انجا کشت و زراعت میکنانند و دیگر ملک مونوموتجی بکاف
فارسی طولش چهارصد و پنجاه و عرضش صد و سی کروه است و پایه تخت
آن ملک شکمو است و پادشاه و سکنه آنجا بت پرست اند و دیگر ملک سفاله
طولش دو صد و چهل و عرضش یکصد و پنجاه کروه است پایه تخت آن
ملک نیز سفاله نام دارد و پادشاه و سکنه آنملک بت پرست اند و دیگر

ملک طراوتات طولش و عرضش یکصد و هفتاد کروه است و اکثر آن ریگستانی
شهری آبادان ندارد و رئیس و مردم آنملک همه بت‌پرست‌اند
دیگر ملک کفاده طولش سیصد و نود و عرضش سیصد و شصت کروه است
انجا ملوک الطوایف اند و همه ایشان تا ز رئیس نمیکنند و اکثر جای آن ملک
در تصرف فرنگیان ولندیز است و اکثر امصار و دیار مذکوره در ایام انی
وزراعت و لطافت هوا بر اکثر بلاد دیگر ترجیح دارد و میوه و از هر جنس
که در دنیا پیدا شده است در انملک پیدا میشود و سرحد شمالی افریقه
مغرب است یعنی فرنگ و سرحد شرقی آن آسیا که عبارت از هندوستان
وغیره است و سرحد غربی آن تا سمندر کلان مغربیه که حایل است میان امریکه
و افریقه و سرحد جنوبی آن سمندر کلان جنوبی تا آنجا که خط استوا در عین
ملک وسط افریقه میگذرد و مملکت افریقه از دیگر ملکهای دنیا بسیار گرم است
و اکثر جاهای ملک مذکور ریگستان روان و صحرای ویران است اما زمین
کنارهای دریاهای بزرگ چون رود نیل و غیره تر و تازه و بسیار آباد و همه چیز
انجا پیدا میشود چنانچه جزیرهای آن برابر ذکر کرده شد اکنون جزیرهای افریقه

بیان کرده میشود

بیان کرده میشود اول جزیره باب المندل متصل بحر احمر است و آن دو طرف
گروهای متفرقه است و ساکنان انجا دینی و ملتی بطرق مختلفه میدارند و
دیگر جزیره ذکرت و پای تخت آن کلمنزه و پادشاه انجا مسلمانست و
دیگر جارودیب که آنرا اگره جی نامند و پای تخت آن شهر جوزیه است و پادشاه
و ساکنان انجا مسلمانند این جزیره بالنسبة بجزایر دیگر آبادی بسیار
میدارد و جهازها که از فرنگ بهندوستان می آیند چندی انجا بضرورت
تیمار آب تازه و اشیای خوردنی مقام میکنند و از انجا ذخیره میگیرند و دیگر
جزیره مدغشکر است لکلاف اوی فارسی و پای تخت آن جزیره شهر
استیقی است و پادشاه آنجا مسلمانست و دیگر جزیره بوربون و پای تخت
آن شهر بوربون نام دارد و در تصرف اهالی فرانسیس است و دیگر جزیره
سنت هلینه و پای تخت آن [illegible] و در تصرف جماعت انگریز است و دیگر [illegible]
مدیره و پای تخت آن [illegible] است و در تصرف فرنگیان پرتگیز است و شراب
مشهور مدیره انجا پیدا میشود که باقطار عالم میبرند و دیگر چند جزیره است که
آنها را ذوری می نامند و پای تخت آن انگره لکلاف فارسی است و آن
در تصرف فرنگیان پرتگیز است و اکثر بلکه همه این جزیرها آبادی تمام و هوای دلکش

بیان احوال دریافتن [illegible]

وخرم دارد و احوال ممالک اشیاء چون نهایت اشتهار داشت در اکثر کتب
ضبط اقالیم مسطور بود و لهذا از آن اغماض نمودیم مقام دوم در بیان احوال امریقه
که آن زمین جدید مشهور است بدانکه حکما و دانایان با فرهنگ در کتب خود نوشته بودند که
چنانکه در طرف مشرق و شمال زمین است محتمل است که بطرف مغرب و جنوب نیز
زمین وسیع و کلانی باشد و قدما و منجمین در این باب خیالهای دراز کرده‌اند
ولکن این عقده بجهت آنکه کسی متحمل شدائد [illegible] از مرور دهور جمعی از هوشمندان اهل
فرنگ متوجه حل آن شدند و آن قطعه زمین را که تا آنجا کسی نیافته بود پیدا کردند و
گوی معرفت و تحقیق از سلاطین با شوکت [illegible] یکی کان جرات و خرج
زر از عالمیان ربودند و مالک چنان مملکت عظیم شدند و تفصیل این اجمال
آنکه پیشتر از این قریب سیصد سال فرنگیان از راه آمد و شد هندوستان براه
دریای عمان که اکنون مسلوک است واقف نبودند و سوداگران ایشان از راه
خشکی تا اواخر ملک اسکندریه و مصر تا لیونر که بر ساحل دریای الغرب است
میرسیدند و زر و تحایف فرنگ را همراه آورده با تجار عرب که در آنوقت
سوداگری هندوستان بدست ایشان بود خرید و فروخت میکردند چنانچه در چهل
سالی در یکماه که معهود بود اجتماع سوداگران فرنگ با تجار [illegible] روی میداد

تمت احوال

بجهت معاملات تجارت که طرفین را مطلوب بود و از طوایف فرنگ ساکنان
دو شهر یکی ونس و دیگر جنوه که ذکر آن در تاریخ گذشت مشغول تجارت بودند
و دیگر گروه از فرنگیان را دخالت در تجارت بلاد خصوص هندوستان
نمیدادند چنانچه آن قوم مذکور مال اشیاء هندوستان را می آوردند بهر قیمت
که میخواستند میفروختند و منفعت بسیار خیلی زیاده بر آن میگرفتند چنانچه
در آنوقت یک سیر ابریشم خام را همون زر نقد میفروختند و سالهای
دراز بر این منوال بگذشت و از جهت آن بسیار متمول و مالدار شدند و
فرنگیان دیگر بر ترفع و ترقی احوال ایشان حسد میبردند و حسرت میخوردند تا آنکه
در سنه یکهزار و چهار صد و هشتاد و سه عیسوی کلمبس نامی که از ساکنان
جنوه که نهایت عالم و فاضل بود و از علم نجوم و هیئت و هندسه و احوال دنیا
اطلاع تمام داشت میگویند که اول کسیست که بر خواص سنگ مقناطیس واقف گشت
و قطب نما ساخت و در دریا بجهت جهازرانی و در روز و شب و ابر و تاریکی
شناسا شد و راه رفتن جهازات مذکوره توانست و چندی بود که شنیده در
حوالی دل داشت و قیاس کرد که البته راهی بوده باشد که از طرف مغرب بتوان
جهازرانی از طرف جنوب بهندوستان توان رفت و بعضی گفته اند که اصح آنست که

حکیم کلمبس [illegible]

که قطب نما اختراع شخصی دیگر است و آنگاه آنرا ساخته رانه او و کلنبس
قریب بوده و کلنبس از این فراگرفته شهرت داده است بهرحال کلنبس
مصوبات خود را با دلایل قوی بر اثبات دعوی خود بر کاغذی نوشته
نظر بسرداران جنوه که در زمین بود [illegible] درخواست چند جهاز و مدد خرج برای
رفتن خود بهندوستان نمود سرداران جنوه چون کاهی نشنیده بودند آنرا خیال
باطل و دیوانگی اندیشیدند بچشم حقارت و تمسخر کلنبس نگریستند و بکلی ترک
وجهی درخواست او را رد کردند کلنبس بر بادرانی قوم نگریست و گفت ای
شما دولت عظیم از دست دادید و من اینک از شما جدا میشوم تا پادشاهی
بزرگ بدست آرم و این دولت را نصیب او کنم و دانم راه این پیش پادشاه
فرانگیس رفت و ما فی الضمیر عرض داشت از وی نیز خبری نیافت
از آنجا نزد پادشاه انگلیز رفت او نیز بیخبر بود و بنا بر آن التماس او را قبول
نکرد و بعد از آن پیش والی پرتگال رفت و بی نیل مقصود بازگشت کلنبس هرچه
که داشت صرف در خرج آمد و رفت و نذر و نیاز سلاطین کرد و عاقبت
بی نیل مقصود بازگشت و کارش بعسرت کشید و تهیدست گردید پس
لاعلاج آخر الامر نزد شاه اسپانیه رفت و مدتی ملازمت او را خدمت کرد

بحکم زوجه پادشاه

بحکم زوجه پادشاه که نیک عاقله بود چون احوال او را شنید و پیش خود طلبید و
تمامی مصوبات و دلایلش را شنید و پسندید و از شوهر خود قبل اجازت گرفته
چندی از جواهر خود را فروخته سه جهاز مع اسباب و مردمان کار آمد بکلنبس بخشید
و رخصت فرمود کلنبس در سال ۱۴۹۲ یکهزار و چهارصد و نود و دو عیسوی بر جهاز
سوار شد و در پی مقصود براند بعد از چند روز مردمان همراهی که گاهی کناره
زمین را از نظر نگذاشته بودند و جهاز را از کناره دریا دورتر بردن نمیتوانستند
زیرا که در آن وقت سیر و سفر دریا همین بکناره بوده است چون بلا[illegible] که خود را
در میان سمندر که زیر مشک آب و بالا بجز آسمان چیزی پیدا نیست بدیدند
دست حیل زندگی بر نظر ایشان ناپدید گشت و نمیدانستند که در بحر بی پایان بکجا
و بکدام سمت میروند و علاوه از بادهای تند [illegible] و تلاطم امواج که موجود است شد
بمیل و هراسان گشته دست از جان شستند و از کلنبس بی ادبانه گفتند که ما قوم
را ز بهلاکت در [illegible] ابدیا خواهیم انداخت کلنبس با ایشان گفت
از مرگ نمیترسم و اگر چنین کنید کیست شما را بوطن رساند باید که روزی چند
صبر کنید پس اگر بساحل رسیدید هرچه خواهید بکنید آنمردم با جوابان شنیدند که
اگر این را هلاک کنیم باعث هلاک خود شده ایم و اگر زنده باشد شاید

بجانب رسیم پس طوعا و کرها روانه پیشتر شدند و بعد از سی و سه روز
زمین بنگال ایشان در آمد و آن یکی از جزیره های [illegible] بود کلمس از کشتی
فرود آمد و تماشای آن شهر نمود و حیران شده با خود گفت که این [illegible] ایشان
نیست که در تجسس این همه محنتها کشیده ام و ساکنان آن جزیره همه سیاه رنگ
و عریان بودند از اکل و شرب هیچ در نداشتند بتواضع پیش آمدند کلمس تحفه ای
از تحایف فرنگ با ایشان داد و چندی در انجا استقامت کرد و باز بر جهاز
سوار شد و از مغرب پاره بطرف جنوب رفت و بجزیره کلان که حالا آنرا
اسپانیوله مینامند رسید و در انجا همه اسباب ضروری را از ماکول و مشروب
و ملبوس جمع نمود و ساکنان آن جزیره بسیار خلیق و خوشخوی و نرم گو بودند
و بما حضر متواضع شدند و از تحایف انجا چون مروارید و ریزه های زر و سرخ
گذرانیدند کلمس بسیار راضی و خوشنود گشت و دانست که عنقریب سر رشته
مقصود یعنی سیر و تماشای هندوستان میسر خواهد آمد و چندی از سپاهیان
همراه در ان جزیره گذاشته باز بملک اسپین عزیمت کرد و دو سه کس
از ساکنان انجا را همراه گرفت و از زر و مروارید و اسلحه آن دیار و دیگر
کارخانجات فرنگ بود آلات و میوه جات و انچه در ان جزیره میسر می شد

اندکی از ان با خود گرفت

اندکی از ان با خود گرفت و بخدمت پادشاه اسپین موسوم [illegible] و انچه که او [illegible] بود
بنظر پادشاه گذرانید و احترام یافت و بعد از دو ماه با هفده جهاز و یکهزار
و پانصد کس کار آزموده با چند کس از سرداران و کیشان از شاه
رخصت شده بر جهاز نشستند و در چند روز بجزیره اسپانیوله رسیدند
سه صد کس انجا گذاشت و آنملک را بلا جنگ بتصرف پادشاه اسپین
در آورد و چند قلعه برای استقامت و محافظت مردم عمارت نمود
پس از ان جهاز را بطرف جنوب راندند تا بجزیره کوبه و جامایکا رسید و
آن جزیره را بسیار آباد یافت و معادن زر در انجا بوفور دید و ساکنان انجا
بی جنگ محکوم او شدند و آن جزیره را بنام بیلم جانب [illegible] موسوم ساخت و
چند کس از معتمدان خود را در انجا گذاشته باز باسپانیوله شتافت در
خلال این احوال بعضی از دشمنان او از اقبالش حسرت میخوردند در حضور
پادشاه او را بخود رائی و خیال ریاست متهم ساختند [illegible]
پیش او فرستاد کلمس از این معنی خبر یافت و فرمان پادشاه را از خود [illegible] ساخت
و بدستور سابق مقرب حضور گشت و حسب الحکم پادشاه باسپانیوله شتافت
و در سال دیگر بر جهازها سوار شد و هفت شبانروز بالسمت مغرب راند و

و بساحل رسید و آن جزیره را [illegible] کفتند و آن از شهرهای امرقه
جنوبی است پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر یافت و
باز بسمت مغرب روانه شد و آخر الامر بکناره رسیدند از جهاز فرود
آمدند و آن جزیره را بسیار آباد یافتند و مردمان آنجا سفید مایل بسرخی بسیار
خوشصورت بودند و کلاه‌ها از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس را نیز
از پرها ساخته در بر کشیده ستر عورت نموده بودند حلقه زر با مروارید
در گوش میداشتند و زنان آنجا حلقه زر با مروارید در سر و گوش
و بینی کشیده بودند با ادب و تواضع تمام با زر و مروارید پیش
کلمبس نثار آوردند تحف فرنگ بایشان تواضع نمود فیما بین رابطه دوستی استحکام
یافت کلمبس بعد چندی به اسپانیول مراجعت نمود چون احوال کلمبس و ملک جدید
بسماع سایر پادشاهان فرنگ رسید خیال تسخیر آن از گریبان خاطر هر یک
بر میزد پس بقدر مقدور سرداران خود را مع جهازها [illegible]
ورزمین نو فرستادند مردمان پرتکال مملکت برازیل را که یکی از ملکهای
امرقه است یافتند انگریزان امرقه شمالی را پیدا کردند و امریکس نام شخصی
از سوداگران شهر فلارنس دو بار بسیاری از ملک امرقه جنوبی را پیدا کرد و

آن مملکت بنام

آن مملکت بنام امریکس امریکه موسوم گشت و از عجایب روزگار اینکه کلمبس
در تلاش ملکهای نو رنج و تعب کشید و هیچیک از ملکها بنام او مشهور نشد و
و آخر الامر حسد و اصحاب غنا و حکم [illegible] او را در حضور پادشاه [illegible]
ریاست و ملک آن متهم ساختند و در آن باب غلو کردند پادشاه
او را طلبیده بزندان فرستاد و در سنه یکهزار و پانصد و شش عیسوی در
حبس مرد و بعد از فوت آن حکیم از ناظمان و حاکمان دست تعدی
و ظلم بطمع زر و جاه بر سکنه اسپانیول دراز کردند و در اندک زمان قریب
شش لک آدم را از آن ملک کشتند و مردمان آنجا را پیش سگان
و سباع شکاری میانداختند تا آنکه از سکنان اسپانیول کسی در آنجا نماند
و چاکی شد بعد از صد و [illegible] قضایا [illegible] از طرف پادشاه اسپین
حاکم [illegible] فرنانڈ کارتز با ششصد پیاده و هجده سوار و چند ضرب توپ خورد
بدانسمت نامزد شد و با این فوج قلیل غیر منتظر تسخیر ملک مکسکو که
تازی که ملکیت بسیار کلان و آبادان در مملکت امریکه بود و پایتخت ملک
مکسکو شهری بود بغایت وسیع و بزرگ و عمارات آن شهر همه سنگین

دو کاکیس آراسته و چهار سوق بازاره بزینت و آراستگی تمام تعمیر یافته
و تمام شهر مملو از زر و نقره و جواهر و لآلی آبدار بیشمار و تحفهای هر کس
دران در هر وقت موجود همگی چه ضروریات از نفایس و نوادر
روزگار که شایان پادشاهان باشد در انجا مهیا و موجود بود
سکنان انجا بکثرت و ازدحام تمام در غایت جمعیت و فراغبالی
بی زحمت و دغدغه و کامرانی شب و روز بسر میبردند بهشت
آنجاست که آزاری نباشد کسی را با کسی کاری نباشد و در حاق
وسط شهر عمارت پادشاه در غایت متانت و آراستگی تعمیر یافته
و ستونهای ان همه از سنگ یشم گوناگون پرداخته و گنبدهای و منارهای
آن کاخ و سرا مرصع بطلا و نقشهای رنگارنگ و قصاویر عجیبه و نقوش غریبه زینت
یافته بود و پادشاه آن ملک پادشاهی بود در غایت حشمت و شوکت
و صد هزار سپاه در هر وقت بپاسداری و حراست او قیام داشتندی
و هنگام سواری بر تخت مرصع سوار میشد و امرای عالی قدر آن تخت طلا
بر دوش خود میکشیدند و فخر خود میدانستند و بعلو همت و سخاوت و عدالت
و انصاف شهرت داشت و گوی شجاعت از پادشاهان عصر خویش ربوده

اکثر ملکهای اطراف

اکثر ملکهای اطراف را از دور و نزدیک تسخیر کرده خلایق در ظل آن
پادشاه ماهتو دیکو و رفاهیت تمام بسر میبردند و اسلحه افواج انملک
تیر و کمان بود و پیکان تیر از سنگ چقماق و یا از استخوانهای ماهی
یعنی خارهای که در تیر تعبیه میکردند و دیگر نیزه خورد مثل مضراب
از نی و چوب که سر آنرا باریک میکردند و هنگام رزم از راه تعاقب
می انداختند و از آهن چون شمشیر و دیگر اسلحه اصلا خبر نداشتند و
از باروت و ضرب توپ و تفنگ مطلق خبری نداشتند و پیش ازین
انملک هرگز نبوده و گاهی بنظر نیامده و آن قوم ندیده فرمانده کارتز
با فوج قلیل در توابع ملک مکسکو رسیدند اول چند کس از باشندگان انجا
بتواضع و خلق پیش آمدند و اسباب ضروری از ماکول و مشروب و
ملبوس وغیره حاضر آوردند پس فرنگی نیز با انها بتواضع و مدارا کرد چندی
انجا سکونت ورزیده با جماعت اختلاط پیدا کرد چندانکه بزبان ایشان
فی الجمله آشنا گشت و احوال ملک و ملک بدریافت رسید و مردمان انجا همه کیفیت ملک
مکسکو و شهر ان و آبادی و وسعت و لطافت و نزهت و وفور زر و اسباب
بیان کردند فرمانده کارتز را خواهش سیر و تسخیر آن در دل پیدا شد

و مردمان انجا از آمدن مردمان نو سفید پوست و کرنها پوشی که در دل خود
جانوری با هیبت قیاس میکردند بپادشاه ملکو خبر دادند و نیز از
اختلاط و التصاق فرنگیان که در باره خود مشاهده میکردند بپادشاه
گفته فرستادند که آنکه در کتب نوشته و سینه بسینه از سلف بخلف
رسیده و شنیده ایم که این مملکت بدست کسانیکه از آفتاب خواهد بود
مسخر خواهد شد همانا که این مردم پسر آفتاب اند که باین اشکال و صورت
و اخلاق پسندیده متصف اند و چون مردمان آنملک گاهی جهاز و
صورت این مردم ندیده بودند بقیاس خویش میگفتند که چهار جانور
زنده بروی آب روان و این گروه یعنی مردم از شکم این جانور
باین صورت مهیب برآمده اند و وقت سر دادن توپ که هنگام
صبح و شام موافق ضابطه بر جهاز سر میدادند بزعم خویش میگفتند
که این جانوری عجیب است که در هر چهار پا آتش و شعله از شکم
خود بیرون میدهد و دیگر چون اسپ ندیده بودند هرگاه کسی را سوار
بر اسپ دیدندی حیران شده گفتندی که این عجب آدمی است
زیاده از دیگران چهار پا و دیگر اعضا دارد چه انجا عجب است و سوار
یکی میدانستند و

یکی میدانستند و همچنین از بسیاری از حرکات فرنگیان متعجب
میشدند و همه آن کیفیات را بپادشاه خویش رسانیدند
القصه چندی فرماندو کار زر در توابع ملکسکو مانده پیش پادشاه
آنجا که پای تخت او بود شتافت و با پادشاه ملاقات
کرد در اول زد دوستی و اتحاد با وی باخت و بالاخره
هوس تسخیر مملکت در دماغش جای گرفت و پادشاه را
بمکر و خدعه و حیله گرفته مقید و محبوس ساخت فاغتنموا و اهالی او
الصاق چون ساکنان ملک از وفای او و حبس پادشاه
خویش خبر یافتند بجنگ پیش آمدند و برای خلاص پادشاه
سعی بسیار کردند اما بدست آن مظلومان حربه بجز از تیر و کمان
نبود لیکن جنگ کردند و جان دادند و از گلوله توپ و تفنگ
صدها بریدند و کشته و خسته [illegible] و در این گیرودار پادشاه
کشتند
آنقوم که بر بام زندان خانه مقام میداشت و تصحیح بام اشتلم
رزم را تماشا میکردند گاه سنگی برا و رسید و از آن
کشته شد و بسیاری از آنقوم بقتل رسیدند و بقیة السیف

منهدم گشتند فرماندو کارزر ظفر مآب فیت و خورش زن و فرزندان
پادشاه را از سلطنت تبدیل کرد و تمام مملکت مکسیکو را
متصرف شد در آن وقت و باندیشه آنکه مبادا کسان آن ملک سرکشی
کنند همه را از مرد و زن آنچه بدست آمد بظلم تمام بکشت
و کسانیکه خبردار شدند گریخته بجاهای دور و دراز بجنگلها
و بیشه‌ها پناه جستند چنانچه تا حال مبلغی از اولاد ایشان
در کوهها و جنگلها میباشند و بهمین جهت فرماندو کارزر و دیگر دلاوران
اسپانی ملک را از کسان اصلی پرداختند و صاف کردند
زنان و مردان و رعایا و اهل حرفه از اسپانی طلبیده شهرها
و آبادیها بطور خود ساختند و آنجا مقیم گشتند و بمرور ایام
تمام ملک مکسیکو آباد شد و ملک دیگر که نیو سپین نام دارد
نیز گرفتند چنانچه مردمان اسپینی در نیو سپین با حشمت و شکوه
بر تمام امرقه جنوبی مستولی‌اند و امرقه جنوبی عبارت از ملک
وسیع و زرخیز و امصار آن مکسیکو و ... و بیرو و چیلی و بلاته
و جزایر آن کوبا و اسپانیوله و پورتوریکو و ترنداد و مارکاشا

و حوالی فرماندزرو غیرها ماندند

و حوالی فرماندزرو غیرها اند و ملک مکسیکو در طول یکهزار کروه و عرضش
سه صد کروه است و ملکیست خوش و آب و هوا لایق زراعت
و اشجار و فواکه فرنگ و هند در آنجا بخوبی بعمل می‌آید و انناس
که میوه هندی و شبیه بکاج و ثمر درخت شیرو است و انار و ترنج
و لیمو و سنگتره که قسمی از نارنگی است و زردآلو و سیب
و نارجیل و در آن نهایت خوب میشود و نیشکر در آنجا بسیار کلان
و نرم و شیرین میباشد و معدنهای زر و نقره در آنجا بسیار است
چنانچه هر سال زر و نقره بیشمار از آنجا بپادشاه اسپین میرسد
و در آن دیار ادویات نباتی و حیوانی و معدنی خوب میشود
کل ... و حب و مانند آن و صمغ و مشک و غیره و مثال زمرد
و یاقوت و لولو و زبرمهره و غیره پیدا میشود که بتمام فرنگستان
از آن میبرد القصه ملک مکسیکو در بعضی فواید از دیگر ملکهای
دنیا برتری دارد و کسان آنجا که اکنون عبارت از مردم
اسپینی اند همیشه در کمال عیش و عشرت میگذرانند و ملک
پیرو فرماند در طول هفتصد و در عرض سه صد و پنجاه کروه

و انهایت خوش آب و هوا و مزروع است و ملک آسیر و طولش نهصد
و عرضش دو صد و پنجاه کروه است و درین ملک معدن نقره
بسیار است و در آن هر جنس خوب تمام پیدا میشود و ملک جیلا
طولش دو صد و پنجاه و عرض صد کروه است آب و هوا و مداخل
آن دیار بملک پیرو مشابهت تمام دارد و بسیار آباد است
و ملک لبلاته در طول نهصد و پنجاه و در عرض پانصد کروه است
و باید دانست که مرقومه در طول و عرض عبارت از محالاتست
که آبادی است و غیر آباد نیز بسیار دارند و حد این ملک نمیدانند
که تا کجا است و اینقدر که آباد کرده اند و سکونت دارند آب و
هوا نیک میدارد و لایق زراعت است و تنباکو بسیار خوب
در اینجا میشود چنانچه هر سال جهازهای بسیار حمل کرده از اینجا بهر
جهت و رفت میبرند و شنیده ام در چهار صد سال
قبل ازین اسمی از تنباکو در این اقلیم نبوده است و از ملک
امریکا بافته و رسیده است و در جمیع ملک و پرتکال کوبند
و آن نام امریکایی است والله العالم و اما جزایر آن ملک

پس یکی را کوبا

تفصیل جزایر امریکا

پس یکی را کوبا و کوبه نیز میگویند طولش شش صد و پنجاه و عرضش شصت و پنج کروه
و بنو خور آبادی معروف است و فلفل کرو و فلفل دراز و نیشکر
و تنباکو بسیار خوب و فراوان و آنچه لایق عیش و زندگانی انسان است
در آن جزیره حاصل است دیگر جزیره اسپانیوله است و درازی آن
دو صد و بیست و پنج کروه و پهنایش هفتاد و پنج کروه است و در این
جزیره شهرهای بغایت آباد و با رونق است و در نواحی آن بسیار شکار
دارد و نیشکر و پنبه و دو قسم که تباک نامند و تنباکو و اقسام خورش
از نباتات و بقول و حبوب در اینجا بخوبی تمام پیدا میشود و دیگر جزیره
پورتو ریکو طولش پنجاه و عرض بیست کروه است و آن اگرچه خورد است
اما در آبادی برد دیگر جزایر رجحان میدارد و جزیره ترمیداد در طول
چهل و پنج کروه و در عرض سی کروه است و در آبادی از دیگر
جزیرها کم نیست و جزیره مادکانیا طولش بیست کروه و عرضش یازده
کروه است این نیز اگرچه خورد است لیکن همه آباد و ساکنان آنجا از
دریای شور صدف مروارید بسیار می یابند و میفروشند و جزیره
جوان فرناند نیز بسیار کلانست و لایق زراعت است و لیکن مردم بسیار

انرا آباد نکرده اند و برات کاملان حکام برادران هزار از انجا که فرصه میانر
و سوای انچه مذکور شد جزایر دیگر بسیار اند و مردم اسپینی بدان
رسیده و دیده اند اما تا حال آباد نکرده اند لکن در همه وجوه قابل
کشتکاری و آبادی هستند القصه چنانکه سبق ذکر یافت جمعی از فرنگیان
دیگر دریافت کردند که مردم اسپینی ملکهای وسیع در امرقه بهم رسانیده
و حاکم انجا گشته اند از زر و نقره و جواهر و معدنیات انجا دست آورده اند و
و فواید بسیار از آن ممالک و دیار بانجماعت رسید بهوای [illegible] امرقه
در سر هر یک از قوم فرنگ قرار یافت فرنگیان پرتکیز و انگریز و فرانسیس
و ولندیز که ولندیز نیز گویند فوجها و جهازها بر یکدیگر ملک و جزایر امرقه
فرستادند فرنگیان پرتکیز ملک برازیل را پیدا کردند و متصرف
گشتند و آن ملک در طول یکهزار و دو صد و پنجاه کروه و در عرض سه صد و
پنجاه کروه است و سرحد آن در طرف شمال و شرق سمندر و سمت
مغرب ملک [illegible] و طرف جنوب دریای امازن است و ملک مذکور
بسیار آباد است و مردمان پرتکیز با ساکنان اصلی انجا موافقت [illegible] کرده
اوقات بخوبی میگذرانند چه با یکدیگر نسبت دختری و پسری نموده
نکاح و شادی میکنند

ذکر ممالک انگلستان در ارض جنوبی

نکاح و شادی میکنند اما ریاست و سلطنت انجا بدست پرتکیز است
و معدن الماس در انجا است و پادشاه پرتکیز را که پرتکال نیز گویند
هر سال از ان فایده جزیل میرسد اهل پرتکیز در سنه یکهزار و
پانصد و چهار و سه عیسوی از فرنگ در آن ملک رسیدند و پادشاه
آنجا در [illegible] کردند آخر الامر لا علاج پرتکیز با ایشان صلح کرد از انوقت
تا اکنون که زیاده از دو صد سال میشود فیما بین شان مصالحه قایم است
و هر دو فرقه در آن ملک وسیع با عیش و عشرت تمام [illegible] اند و انگریزان
در سنه یکهزار و پانصد و هفتاد و سه عیسوی با فوجی شایسته و
چند جهاز از جزیره [illegible] امرقه روانه شدند و بملکی رسیدند که از مسکو
و غیره بسیار نزدیک واقع است لهذا امرقه شمالی نامیدند و امرقه
شمالی با امرقه جنوبی پیوستگی میدارد و متوصل یک [illegible] چنانکه
سبق ذکر یافت عبارت است از پاره زمینی که در طول [illegible] و
در عرض اندک است و مانند یک [illegible] میان [illegible] براه خشکی
میتوان رفت [illegible] استمس مذکور را وازین حی نامند و بالجمله انگریزان از صلح
و جنگ اکثر از دیار و امصار امرقه شمالی را بتصرف خود آوردند

یو پرینز

ذکر ارض شمالی امریکه

[illegible]

وشهرها و آبادیها بطور خویش ساخته مسکن و ماوا کردند و اکنون
انگریزان امریقه شمالی دم همسری و برابری با انگریزان فرنگ میزنند
و از پادشاه انگریز یاغی و سرکش شده اند تا ایران در میان انگریزان
امریقه شمالی آتش پیکار مشتعل است و تعجب است که انگریزانی که در
هند اند با وجود مسافت کثیره میان ایشان و دار السلطنت که
لندن است دم از استقلال نمیزنند و چنان اطاعت میکنند که در زیر چتر
سر سلطنت پایش خوبی میسر نیست فاعتبروا یا اولی الابصار در ذکر بعض
بلاد امریقه شمالی بر سبیل اجمال نگارش میشوند که مطالعه کنندگان را انتظاری
نماند نوانگلند ملکهای امریقه شمالی یکی ملک کنادا است طولش
چهارصد گروه و عرضش صد گروه و هوایش بسیار خوش و دلکش
و اقسام فواکه در ملک کرم بدست بعمل میاید و در انجا برف
میشود و حبوبات و غله از هر جنس کشتکاری میکنند و بخوبی تمام نشو و نما میکنند
و بلاد عظیمه بسیار آباد در آنملک بسیار است و هرچه برای عیش
انسان ضرور است در آن موجود است و بیشتر کنادا در تصرف
فرانسیسان بود و انگریزان از آن قوم بجنگ گرفتند دیگر ملک

نوا اسکاطلاندا است

بلاد امریقه شمالی

نوا اسکاطلاندا است طولش یکصد و هفتاد و پنج گروه و عرضش یکصد
و بیست و پنج گروه است و هوای در خوبی از هوای کنادا
کمتر است و نیو فوندلاند آباد نیست و انجا یک قسم از نباتات است
که در کلانی مثل درخت پنبه میباشند و از آن پارچه بسیار خوب
و باریک میبافند و تجارت مردمان آنملک از این پارچه است
دیگر ملک نیو انگلاند است در طول دو صد و هفتاد و پنج و در عرض
یکصد گروه هوایش نهایت خوب و خوش و آبادی بسیار میدارد
و اسباب خورش و پوشش در انجا بخوبی و ارزانی بدست می آید
دیگر ملک نیو یورک است طولش یکصد و پنجاه گروه و عرضش
هفتاد و پنج گروه و آب و هوای خوش و شهرها آباد دارد و همه
چیز از حبوبات و میوه و بقول و درختان و نباتات که آمده در آن
دیار فراوان میباشد دیگر پنسلونیا است در طول یکصد و پنجاه
و عرضش یکصد و بیست گروه و از دیگر ملکها بسیار آباد تر است
و اسباب طرب و خرمی و نشاط در انجا بتحصیل می پیوندد
و دیگر میلاند است طولش یکصد و بست و عرضش یکصد و پانزده گروه است
میر

آنجا

هوایش خوش

[illegible] و آبادی بسیار ... دارد دیگر کارف[النتال]
طولش سه صد و پنجاه و عرضش یکصد و چهل کروه آب و هوایش گار
و آبادی بسیار دارد دیگر فلوریدا است درازی آن سه صد
کروه پهنای دو صد و بیست کروه این ملک اکثرش لائق زراعت است ا
اما چندان آباد نشده است و باید دانست که سوای این ملکها جزایر
بسیار متصل امرقه در تصرف انگریزانست اول جزیره جمیکه
طولش هفتاد و عرضش شصت کروه است در آنجا شکر بوفور
پیدا میشود ساکنان انجا از آن منفعت بسیار حاصل است دیگر
جزیره برباد و در است طولش بیست و یک کروه و در عرض چهارده
کروه است و در آن نیشکر و نیل و زنجبیل و پنبه بسیار پیدا
میشود مردمان آن جزیره ازین اشیا باطراف برده
تجارت میکنند و دیگر سوای این جزیره بسیار در تصرف
انگریزان است سیزده جزیره از آنها مثل جزیره بربادوز
وغیره بسیار آباد اند و باقی چندان آبادی ندارند و باید دانست
هر فرانکسیسیان و وولندیزان ازین ملکها و جزایرها در امرقه

شمالی میداشتند

شمالی میداشتند و از چند سال است که اکثر متصرفات ایشان
بدست انگریزان آمده است و اکنون چند جزیره خورد
بتصرف ایشان هستند چون ملکهای امرقه و جزایر آن مرقوم
شد اکنون بطریق اجمال بعضی اوصاف امرقه حدود و
آن را بقلم می آورد مخفی نماند در طرف شمال امرقه بحریست
که مملکت امرقه را از فرنگ و افریقه جدا میکند و بطرف
مغرب آن بحریست که دیار امرقه را از مملکت ایشیا علحده
میکند و بحر مذکور ما بین امرقه و ایشیا فاصل است و بطرف
جنوب آن بحر جنوبیست و لیکن حد شمالی امرقه معلوم نیست
زیرا که مردم فرنگ هر قدر که بطرف شمال رفته اند سر حد
امرقه نیافته اند اما تا حال رسیدن از تلاش و تجسس
باز داشته اند و قیاس کرده اند که امرقه بطرف شمال
از ملک روس تا چین توصل میدارد و هر سال بنابر کشف
این امر جهاز ها روانه میشوند و لیکن چون تاب برودت
تحمل نشدنی سرما که بطرف شمال میشود نمیدارند مراجعت

بتفصیل

حدود و تعریف امرقه اجمالا

میتمایند چه اگر اینجا بمانند جهاز در یخ بسته شود و همانجا محبوس
بمانند و نیز بجهت خستگی مردمان روانه میشوند اما هم وقتیکه بطرف
سمت شمال میرسند از شدت سرما و بیشه و دشتهای همان سرحد
بی نیل مقصود باز میگردند و با طمع و امید واثق اند که راه
یافته شود و ابواب ذات نیست ممالک امریقه بسیار دراز و
کلان است از امصار و بلاد آن دور و قریب است از خط
استوا واقع است لهذا در اراضی شرقی و غربی فصول هوایش
نباتات و حیوانات در آن مختلف است و گرم و سرد و معتدل و بر
اعتدال همه در آن میشود امریقه در کثرت و کلانی دریای
شیرین و خوشگواری آن درختان کار آمدنی برای ساختن
عمارات و شجرهای با میوه و نباتات خوش مزه و گلهای
رنگین خوش منظر و خوشبو و معدنیات مملو از جواهر و زر
و نقره و غیر آن مثل آهن و مس و سرب و رصاص و امثال آن
بر ملکهای دنیای کهنه که هفت اقلیم مشتمل بر آنست امتیاز و
برتری میدارد و انگلیس تصنیفات طبیعت معانی و خوانندگان

فی الجمله از احوال ساکنان

فی الجمله از احوال ساکنان اصلی امریقه معلوم نیست بدانکه
وقتیکه مردمان اسپینی با مریقه رسیدند در ملک مکسیکو و پیرو آبادی
بسیار یافتند و در هر دو ملک پادشاه علیحده برونق و شوکت
تمام بوده و همه ایشان گرفتار بت پرستی بوده اند و بعضی از
مردم شهری و دشتی بیان شکلهای عجیب و غریب می پرستیدند
و شنیده ام که در میان ایشان کتبهای چند بود و در آنها عالم
قدیم نوشته بودند و از آدم ابو البشر خبری نبود و طوفان
نوح را هم قوم هنود منکر بودند و اغلب امور [illegible]
ایشان کتبهای تصویر بود و اگر میخواستند که خبری بنویسند
تصویر و همه احوال آنرا بر تخته میکشیدند و بجای رنگ بالهای
رنگارنگ ریزه ریزه کرده از صمغ بر تخته می چسپانیدند و
اکثر مردم این دو ملک گندم گون مایل بسرخی شوند
در اخلاق بغایت متواضع و لباس ایشان از پارچه پنبه
و غیره و چرمهای نفیسه و پرهای خوش رنگ و زر و جواهر و
پارچه منبت کار چوب بزرگ و خورد می چسپانیدند و غذای

ایشان نخلت از گوشت جانوران شکاری از هر جنس بود فرنگیان
آنچه کثیر است و ازدحام مردم در شهر مکسکو و پیرو دیدند در
دیگر ممالک امریقه مثل آن دیده نکردند و نیافتند و شکاریان و
اکثر متوطنان اینطرف ملکو اشمال مردمان دشت عرب
و تاتار در یکجای قایم نمانده و در دشتهای صحرای بسر کنانی
خانه بر دوش بسر میبردند رنگ ایشان از مردمان مکسکو و پیرو سیاه
تر است و از علم خبری نداشتند و بت پرست بودند و بتهای
بشکل قبیح و نازیبا که اثر آن مالک شرخها مینمودند می پرستیدند و
میگفتند حق تعالی مالک نیکیست و پرستش نمیخواهد چه از پرستش
بری و مستغنی است اما مالک [illegible] را و او را از برای آنجا بیکو
پرستش میکنیم تا او را از ایذا و ضرر رسانیدن باز داریم و
لباس مردم دشت از پوست جانوران شکاری بود که گوشت
میخوردند و پوست آنرا لباس میکردند و شرب ایشان
آب شیرین و کشتکاری آنها گندم و خانهای ایشان از
چوب و سنگ بود القصه مردم صحرای و دشتی چنانچه بودند حالا

شیطان پرستی رسم

نیز هستند و اصل

نیز هستند و اصل و نسب ایشان معلوم نیست اما همینقدر معلوم است
که مردمان مکسکو و پیرو گفته اند که اجداد ما از طرف مشرق آمده
بودند و در اخلاق و اطوار ساکنان مکسکو و پیرو و از ملکهای
دیگر امریقه نیکوتر بودند و دانایان این زمان قیاس میکنند
که چنانچه این زمین فراخ و مملکت وسیع که الحال پیدا شده
است و آن در فهم و دانست حکمای سلف و دانایان پیشین
نبود همچنین احتمال میدارد که اطراف جنوب کره ارض زمین بسیار
بود که ما را از آن خبری نیست و هر کسیکه شکل کره ارض را نظر
کند بهمین برا و مبرهن خواهد شد و دیگر دلیل بر بودن [illegible]
جنوب آنست که هر سال جزایر نو در بحر جنوبی یافته می شود و
در آن جزایر آبادیست و مردمان موجود اند و میگویند که اجداد
ما از جنوب و مغرب آمده اند و در صورت و شکل این مردم
بغایت سیاه و کریه المنظر اند و اطوار ایشان از اطوار و رسوم
دیگر مردمان اینطرف جدا است و لیکن اخلاق و رفتار ایشان
بخوبی میباشد و عاقلان را نظر بر اخلاق است نه بر منظر و

یعنی بطرف

حسن و قبح رسوم موقوف بر عادت است و بالجمله بخیال می‌شود
که فرنگیان یک جزیره دیگر بطرف جنوب پیدا کرده اند مردمان آنجا از
زن و مرد در طفلی روی خود را بلکه تمام جسم را از کارد نیش کرده رنگ
سرخ و نیلگون و مانند آن در آن میکنند و بعلاج و مداوا به ... (?)
خانه در خوزستان و ایران و هندوستان بعضی از زنان در روی
و دست و پا از سوزن نیش کرده و سرمه را در آن تعبیه میکنند
و چون به میشود در محلات آنها دانها میمانند و آنرا موجب زینت و
آرایش میدانند گویی زیور نیلگون نقطع گلکاری نموده‌اند
و شنیده ام که در بعضی از حدود امریکا مرده کان را از درخم گذاشته
روغنی بر او میزنند که نپوسند و چون مدت بسیاری بر آن گذرد مومیائی
شود و مومیای آدم که الحال مشهور است همین است که بایران رسیده است
که در ایام طغیان رود نیل آسیب در عمارات هرمانی که در نواح
مصر است داخل شود و نشدرست بعضی از جسد مومنه بر روی آب
آیند مردم آنرا گیرند و بقیمت اعلا فروشند عزیزی میگفت از دست
و ساعدی را دیدم در نزدیکی از مسافرانی که با آن نواحی رفته بود تمام

مومیائی آدم

گوشت ورگ

گوشت و رگ و پی و قوام خون آن بحالت اصلی بود مگر رنگ آن که بغایت
سیاه شده مانند مومیای معدنی بود و عالم علامت فاضل کامل ربانی
خال این فقیر مرحوم آخوند ملا محمد باقر مجلسی قدس سره در کتاب بحار الانوار
فرموده است که در بعضی از احادیث وارد است که [illegible]
[illegible] بنا شد در حالی که نسر طایر در برج سرطان بود
و از این حدیث معلوم میشود که اول بنای آن بر احدی سوای ائمه طاهرین علیهم السلام
معلوم نیست زیرا که از زمانیکه نسر طایر در سرطان بوده است الی
الآن قرون بیشمار و دهور بسیار منقضی شده است و از احادیث معتبره
قول جمعی از مورخین است و نوشته اند که ابتدای عمارت آن معلوم نیست.
و بعضی از علما و مورخین بر آنند که از عمارات حضرت یوسف بن یعقوب
علیهما السلام است و از بعضی از معتمدین و مسافرین انجا مسموع شده
مسموع شده که میگفت بر آن صعود نمودم و با دو یا سه روز بیشتر
بی آنکه بجای نشستیم بالا رفتیم تا آنکه بر بام آن برآمدم و در آنجا هوا بحدی سرد
و تند میشود که اعضای حس بلرزه برآید و بیم آن بود که آدمی بمیرد
و حیوانات و وحوش که بانجا بوده‌اند مختطفی آمدند و از دور بین ملاحظه

کردم مانند کرمهای ریزه متحرک مشاهده میشدند ولکن وسعت وعرض
آن بقدر طول آن نیست والله العالم بحقیقة الحال ونیز شنیده ام که مرض
آتشک از امریقه تعدی باطراف عالم کرده است وگویند که یکی از حکام
انگلند اراده کرد که بلدی از بلاد عظیمه امریکه را که معدن جواهر و طلا
بود مسخر کند وبسبب کثرت وقوت اهالی آن بهیچ وجه بر آن قادر نشد
آخر الامر یکی از حکما و دانشمندان چنین تدبیر نمود که جمعی از زنان خوب صورت را
با میمون جمع نمود و مدت دو ماه تقریبا میمون با ایشان مجامعت کرد
تا آنکه بمرض آتشک مبتلا شدند و بعد از آن آنها را البسهای فاخره
پوشانیدند و مانند زنان فاحشه بآن بلد فرستاد چون اهالی آنجا با آن زنان
مقاربت و مجامعت کردند بمرض آتشک مبتلا شده بسیاری هلاک
شدند و جمعی که باقی ماندند ضعیف شدند پس آن شهر را باین حیله مسخر
نمودند والغرض در آنجا شایع شد و چون فرنگان با ایشان
مخلوط شدند با ایشان نیز رسید و از ایشان به هند وغیره و دیگر
ممالک سرایت نمود و از این جهت است که در السنه عوام بآتشک فرنگ
مشهور شده است و بعضی میگویند که ابله نیز از ممالک هند و دیگر

تعدی کرده است

تعدی کرده است وحقیقت آن ونیز ذکر احوال آن گفتنی است و چون زیاده منظور
در این رساله شرح احوال آنجا نیست لهذا سخن را در این مقام دراز
میکنم فصل بدانکه پنجاه و دو سال قبل از ولادت حضرت عیسی علیه السلام
یکی از خویشان قیصر پادشاه روم قدیم که در آنوقت همه فرنگ و روم
و شام و اکثر از ملک افریقه در تصرف او بوده است چند جماعه
فوج برای تسخیر جزیره انگلاند تعیین نمود و قوم انگریز که حال کمپنی انگلند
در آنوقت تمام بربریت بوده اند و از علم و تواضع و رسمیات
و تهذیب چیزی واقف نبودند و اکثر مشغولی و کار ایشان شکار نمودن و
صحرا گردان و اعراب تجارت و دیگر معاملات نمی پرداختند
و پوشش ایشان از چرم جانوران و خانه های ایشان از سنگ و چوب و در
اوضاع و اطوار ایشان مثل وحشیان بربریت بودند چون فوج قیصر روم در انگلند
رسیدند سعی بلیغ تمام ایشان را مسخر نمود ولکن چون سلطنت توقف ایشان
در آن مملکت متعذر بود لا علاج بعد از چندی پادشاه انگریز صلح کرده
بروم مراجعت کرد و بر این منوال چندی گذشت پس در سال پنجاه و یک
عیسوی باز قیصر سپهسالاران عظیم الشان را با فوج بسیار بجهت تسخیر مملکت

معین فرمود تا آن سپید اکثر اضلاع و نواحی آن مملکت را بدست
آورد و حکم کرد که رومیان در انجا قلاع و امصار تعمیر کردند و انکلات
گرفتند پس از آن وقت تا چهار صد و چهل و هفت عیسوی ملک
انگلاند در تصرف قیصران روم ماند و در این عرصه ساکسی ازان
ملک بتمامیت آبادان گردید و از نژاد و رومیان با یکدیگر
آمیخته شدند و چون پادشاهان روم قدیم از انقلابات زمانه خراب شد
در تمام فرنگ آثار ملوک الطوایف بظهور رسید و در انگلاند هفت
پادشاه بر تخت سلطنت نشستند و سالها بهمین طور ماندند و در سال
هفتصد و هشتاد عیسوی اکبرت نام که یکی از آن پادشاهان هفتگانه
بود آن شش دیگر را برانداخت و تمام ممالک انگلاند را متصرف گشت
و استقلال یافت و خود را انگلت بعضی پادشاه انگلاند لقب کرد و با شکوه
و رونق تمام ملک را اداره کرد و بیست و هشت سال سلطنت نمود و در سنه هشتصد
و نه عیسوی درگذشت و بعد از او پسر کلانش اتلولف پادشاه شد
و نوزده سال سلطنت کرد و فوت نمود و پسر کلانش اتلبالد دو سال
سلطنت کرد و درگذشت و از او عقب نماند پس برادر او اتلبرت

بسلطنت رسید و

بسلطنت رسید و پنج سال ملک راند و چون او را هم پسر و خلفی نبود برادر
دیگرش اتلرد پادشاه شد و در سنه هشتصد و هفتاد و یک عیسوی
درگذشت و بعد از فوت او پسر کلانش الفرد جانشین شد و بیست و نه
سال با رونق تمام سلطنت نمود و اکثر قواعد ملکی و نظمی که تا الحال
جاریست اختراع کرده آن پادشاه است و بعد از فوت او
در سنه هشتصد و نود و نه عیسوی پسر کلانش ادورد پادشاه
شد و بیست و چهار سال ملک راند و بعد از او اتلستان بر تخت
نشست پس از آن ادمند و ادرد و ادوی و ادگار و ادرد و اتلرد
یکی بعد از دیگری بسلطنت رسیدند و درگذشتند و بعد از ایشان
ادمند بر تخت نشست پس کنوت پادشاه دنمارک بر او لشکر کشید و
او را از ملک براند و خود بر تخت انگلاند نشست و پادشاه گشت
و ادمند با اولاد و اقربای خویش بر جهاز سوار شده به ملک [illegible] پناه
گرفت و همانجا درگذشت و ملک انگلاند تا سنه یکهزار و هفت عیسوی
در تصرف کنوت پادشاه دنمارک و دیگر کسانش بود و اولاد او نماند
و در سنه یکهزار و چهل عیسوی ادورد بن ادورد بن ادمند ملک انگلاند را

از پادشاه دنمارک باز گرفت و خود پادشاه شد بعد از او داود
پسر کلانش پادشاه شد و پس از او برادرش هارلد که آخرین ملوک
این طبقه است پادشاه شد و در عهد او در سال یکهزار و شصت
و شش عیسوی ولیام کنکرر که در ملک نرمندی از حکام خبر بود خروج
کرد و بر هارلد ظفر یافت و باستقلال و برونق تمام چند سال سلطنت
کرد و بعد از او پسر کلانش ولیام بحکومت نشست و سیزده سال
پادشاهی کرد و در شکارگاه یکی از امرای او تیری بر آهو انداخته
بود در هنگام مراجعت بر چشم ولیام رسید و از زخم آن تیر بعد از یک دو
ساعت در گذشت و او اولاد نداشت پس برادر خوردش هنری
بسلطنت نشست و سی و شش سال ملک راند و او نیز اولاد نداشت
پس از او همشیره زاده اش استیفن پادشاه شد و نوزده سال
پادشاهی کرد و در گذشت و بعد از او هنری دویم از خویشان
او بسلطنت نشست و سی و پنج سال ملک راند و بعد از او پسرش ریچارد
[illegible] بر تخت نشست وی پادشاهی بسیار جری و صاحب همت
بود با فوجی بسیار برای دفع مسلمانان از بیت المقدس و انتزاع
شام رفت

شام رفت و با صلاح الدین رزمهای صعب کرد و جاهای بسیار از وی
بگرفت و آخر صلاح الدین با او صلح نمود و میان هر دو پادشاه
آشتی و موافقت شد و در سال یکهزار و یکصد و نود و دو
عیسوی از ملک شام بملک خود مراجعت نمود و برونق تمام چند سال دیگر
پادشاهی کرد و در گذشت و مروت و شجاعت او در بعضی از تواریخ
غریبه در بیان احوال صلاح الدین مذکور است و بالجمله بعد از فوت
ریچارد برادر خوردش جان پادشاه شد وی بغایت نابکار بود و
خود را غلام پاپا میخواند و بسیاری از املاک را انعام و وظیفه پادریان
پاپا کرد احوالش کذشت بغایت فرو مود امرای از این سبب بخشیدند
و از اطاعتش سر کشیدند پس پادشاه از خوف ایشان ناچار اکثر
از املاک خویش برون کرد و آنچه امرای ایشان گفتند قبول کرد و هیجده سال
ملکرانی کرد و در گذشت و بعد از او پسرش که صاحب اخلاق حمیده بود
بر تخت نشست و با رونق تمام پنجاه و دو سال ملکرانی کرد و خود را
هنری ثالث ملقب نمود و بعد از او پسرش ادوورد بر تخت نشست
و سی و پنج سال سلطنت کرد و در گذشت وی صاحب جرأت و عالم بود و

ثانی

در عهد او رعایا با آرام تمام زندگانی کردند و پسرش ایدورد
بجای پدر نشست و بعد از چندی طبیعت او از حق و انصاف منحرف
گشته بنای ظلم و تعدی نهاد امرا و رعایا وی را از سلطنت خلع کردند
و پسرش را که طفل بود و نام او نیز ایدورد بود بجای پدر نشاندند
و او پنجاه و یک سال پادشاهی کرد و ملک بسیاری از فرانسیس را
گرفت و در تمام پادشاهان فرنگ مشهور و نام آور شد و بعد از
او نبیره اش ریچارد ثانی صاحب تخت و تاج گردید اما شباب سعد بهره خوش
نبود و یکی از خویشان او که نامش هنری بود بر او خروج کرد و ظفر
یافت و او را اسیر نمود و خود را پادشاه خواند و ملقب بهنری
چهارم گشت و چهارده سال سلطنت نمود و در گذشت و بعد از
او پسرش هنری پنجم بجای او نشست و نه سال پادشاهی نمود اما
در این مدت اندک کارهای با نام کرد که دیگران الی این ایامهای دراز
نتوانستند نمود و حد و دیار فرانسیس را تمام در تصرف خود آورد و
بعد از او پسرش هنری ششم که طفل شیرخواره نه ماهه بود در
در گهواره سلطنت آرام گرفت و آنچه گفته اند که افسوس بر مملکتی که

پادشاه آن طفل باشد

پادشاه آن طفل باشد بظهور آمد چه خویشان پادشاه برای مناصب سلطنت
در میان خود فساد انگیختند و با یکدیگر جنگها کردند و پادشاه گاه بدست
این عم و خال و گاه در دست آن عم و خال افتاد و در این قضایا ملک
فرانسیس از دست رفت و در ملک انگلند فساد و شورش عظیم پدید آمد
و با این همه انقلاب هنری سی و هشت سال سلطنت نمود و یکی از خویشان
او ایدورد نام بر او خروج کرد و او را اسیر ساخته بر تخت سلطنت نشست
و خود را ایدورد چهارم لقب نهاد و بیست سال پادشاهی کرد و مرد و پسر او
ایدورد خامس که طفل هفت ساله بود بر تخت نشست و بعد از چند ماه ریچارت
عم خویش بغضب رسید و عم او بسلطنت نشست امیران ملک از او رنجیده
بهنری که دختر ایدورد منسوب بود پناه جستند و وی با آن فاتان جنگ کرد
و او را بکشت و هنری بجای او پادشاه شد و خود را هنری هفتم خواند و
بیست و چهار سال با استقلال تمام ملک راند و در سال یکهزار و پانصد و نه عیسوی
درگذشت و بعد از او پسرش هنری پادشاه شد و خود را هنری هشتم
خواند او نهایت بی باک بود و خود را از فرمان پاپا و پادریان برهانید و
سر از اطاعت ایشان باز زد و ریاست پاپا را بر انداخت چنانچه تفصیل آن

احوال

ایدورد

دریای اوقیانوس با ما در ضمن روم کهنه گذشت القصه هنری هشتم سی و هشت
سال با رونق و عدالت تمام حکومت کرده در گذشت و بعد از او پسرش
ایدورد ششم بسلطنت نشست شش سال بر تخت بزرگ حکومت کرده بوجه
عدم مناسبت محال هنری را پسر دو دختر بود و لهذا خواهرش ملیرا
بسلطنت و حکمرانی متمکن شد و چهار و نیم سال پادشاه بوده و هشت و
رونق و با شجاعت و دانش و رعیت پروری سلطنت نموده و در عهد او
انگریزان تجارت در هندوستان نشانده و او پادشاهی بود عالم و فاضل
چنانکه چند کتب در قواعد سلطنت جهانداری تصنیف کرده است و چند
امرای ملک بجهت حصول فرزند او را بقبول کردن شوهر تحریص کردند
قبول نکرد و گفت اهل ملک من شوهر من است پس چگونه شوهر دیگر کنم و در سنه
هفتاد سالگی که از ان جمله چهل و پنج سال سلطنت کرده بود در گذشت
بعد از وی جامس که دختر زاده هنری هفتم بود بر تخت نشست و او نیک و
خیر بود و با آرام تمام بیست و سه سال پادشاهی کرد و ایلچی پیش جهانگیر
پادشاه بابری پادشاه هندوستان با هدایای فرنگ و خطوط دوستی
فرستاد و درخواست مکان برای عمارت کوتهی یعنی بیت التجاره بجهت

سکونت تجار قوم

سکونت تجار قوم انگریز در حدود هندوستان نمود و جهانگیر التماس او قبول
کرده جایی در بندر سورت برای سکونت ایشان داد چنانکه ذکر آن در
تاریخ محمد قاسم فرشته مسطور است منبعد بدان اشاره میشود القصه
بعد از فوت جامس پسرش جارلس جانشین پدر گردیده بیست و چهار سال
پادشاهت کرده و در سال آخر جلوس او اکثر امرای نمک حرام خیال محال
خود انگیز کردند که ملک ما مردم زیر فرمان یک کس بودن خلاف حق است
پس خروج کرده پادشاه را بقتل رسانیدند و اطفال و عیال آنرا از
ملک بیرون کردند و خود مستولی شدند و اطفال پادشاه مقتول ملک
فرنگیس پناه یافتند تا بعد از ده سال مردمان ملک از ظلم و جور امرای نمک حرام
خداوند کش رنجیده متفق گردیده خروج کردند و اطفال پادشاه مقتول را
طلبیدند و پسر کلانش را که جارلس نام داشت بر تخت نشاندند و امرای نمک حرام
بعضی کشته شدند و بعضی بملک دیگر گریختند و وی بجارلس ثانی ملقب شد
و بسیار نیک نهاد و عیاش و ظریف و دوست بود و سی و نه سال سلطنت بعیش
کرده در گذشت و پسران بسیار از او باقی ماندند اما هیچکدام از بطن ملکه زوجه
نکاحی نبودند لهذا بموجب ضابطه سلطنت برادر خوردش جامس بنام سلطنت بجای وی

نشست و او پادشاه بی بود نجابت از اطوار او و قلبیه بابا بسیار داشت
و بالجمله چون هنری هشتم چنانکه سبق ذکر یافت همت بر دفع تسلط و ظلم بابا
بسته پادریان بابا را از ملک انگلاند بیرون کرده خود را خلیفه دین در تمام
قلمرو خود مقرر نموده بود و چون تمام سلطنت هنری هشتم در جنگ و جدل
بابا و پادشاهانی که رفیق و مطیع بابا بودند گذشت هر دو دختر او نیز
عمر خود را در دفع شر بابا صرف نموده و در هر جنگ رفیقان بابا خراب و
پایمال گردیدند و اخر از شرارت خود باز آمده در ایام سلطنت جامس اول
و چارلس دوم نهایت آرام گرفتند و مقدور ایشان نبود که بسلیقه [?] فرارند [?]
تا آوان دولت جامس ثانی که احوال او در اینوقت بیان کرده میشود چون
وی بر تخت برادر جلوس کرد نخالت [?] بابا و رفقای او را از سر نو
زنده و سبز شد چه جامس ثانی در ایام شاهزادگی بفریب پادریان دین
مذهب و دین بابا گردیده بود از این سبب امیران ملک با خود مصلحت کرده
پیش برادر چارلس پادشاه فریاد بردند که جامس از حال دین بابا را گزیده
فکر اجرای آن در تمام ممالک میدارد و چون پادشاه پسر شرعی ندارد [?]
که بعد از او بر تخت نشیند و جامس وارث ملکیت شده اند که در عهد سلطنت

ادچه فسادها

ادچه فسادها خواهد بر خاست و مردمان بابا از زور پادشاه که هم دین ایشان است
مذهب بابا را جاری کرده سر غرور خواهند برداشت و اگر پادشاه
ایشان بانها کمک کنند همه قواعد سلطنت را خراب و ابتر کرده ممالک
بظلم بابا باز گرفتار شود لهذا فکری باید اندیشید چارلس پادشاه
بر حال برادر خود بسیار گریست و گفت هر چه شما امیران گفتید راست [?]
است اما جامس برادر من است و بعد از من بجز او و اولادش کسی دیگر وارث
تخت و تاج نیست و دل نمیخواهد که او را بغیر [?] مناسبت تا از ملک بدر کنیم
اما تدبیری اندیشم که او هم پادشاه شود و قواعد سلطنت نیز از شر بابا
محفوظ ماند چه اولاد جامس را بتربیت خود میگیرم تا بر دین پدر خراب نشوند
و دیگر از جامس سوگند بگیرم که اگر او بعد از من پادشاه شود متعرض دین
کسی نشود و خدمات دیوانی ملکی بکسی که دین بابا دارد ندهد و چون جامس
دین را قبول کند و خود تنها بر دین بابا باشد از دین یک کس قواعد سلطنت
ابتر نشود و بعد او اولادش که بسلطنت خواهند رسید بر طریق ما خواهند
بود امیران تدبیر چارلس را پسندیدند و اولاد جامس را بطور خود تربیت دادند
و نیز جامس سوگند خورد که من تنها بر دین بابا پرستش کنم و در باب دین و آیین

قایم

319

باکسی متعرض نشوم چون چارلس درگذشت برادرش جامس بر تخت نشست
و دو سال بر اقرار خود قایم ماند و کسی را در باب تغییر این دین و آئین متعرض
نشد و در سال سیم از جلوس خود بگفته پاپا در باب فریب خورده
مزاجش متغیر گردید و هم در این اثنا از بطن پادشاه بیگم پسری متولد شد
و سوای این طفل او را پسری دیگر در حیات نمانده مگر دو دختر بودند که
بر خلاف مذهب پدر تربیت یافته بودند پس چون شاهزاده متولد شد امیران
از جامس گفتند بر طبق اقرار شاهزاده را بما تسلیم کن تا بر دین و آئین
ملک او را تربیت کنیم جامس برنجید و قبول نکرد و خدمات عمده را مثل
وزارت و غیره از ایشان انتزاع نمود و به ندیمان خویش که هم دین
وی بودند تفویض کرده فرمود که بجز هم دینان کسی دیگر در خدمت ما
نیاید و همچنین در ملوک و اضلاع غیر از هم دین خود دیگری را نخواهیم فرستاد
امیران چون این سخن شنیدند متفکر گشتند و دل بر هلاک نهادند و برای
دفع شر پادشاه باتفاق یکدیگر در خفیه نشستند و خواستند که ولیام
داماد جامس پادشاه را به نیابت بر تخت نشانند و شاهزاده نو پیدا را
بدست آورند و بمردمان هم دین ملک بسپارند تا تربیت کنند و چون شاهزاده

بکمال برسد

باوغنج

بسن تمیز رسد او را پادشاه کنند ولیام شوهر دختر کلان جامس خواست
باشاره امیران خروج کند در آن هنگام جامس بحقیقت حال مطلع شده
خواست که با امیران باشتی در سازد و التماس آنها را قبول کند امیران
قبول نکردند جامس ناچار شده متعلقان خود را همراه گرفته بی جنگ
بر جهاز سوار شده بملک فرانکسیان گریخت و دامادش ولیام بر تخت
نشست جامس پادشاه مکرر جهازهای بیشمار و فوج بسیار از پادشاه
فرانکیس گرفته بجنگ داماد خویش آمد و منهزم باز گشت بالاخر لباس اهل
پوشیده در ملک فرانکیس گوشه عزلت گزید و یازده سال بسر برد و در
گذشت القصه بعد از اخراج جامس دامادش ولیام به نیابت زوجه
خویش که دختر جامس بود بر تخت سلطنت نشست و سیزده سال سلطنت
کرد و در زمان او بجهت اکبرلان فتوحات بسیار بر فرانکیسیان دست داد
و در سال یکهزار و هفتصد و یک عیسوی جهان فانی را بدرود کرد و چون او را
پسری نبود زوجه اش در حین حیات او ودیعت حیات سپرده بود
خواهر بیگم که دختر خورد جامس بود بر تخت نشست نام او ملکه ان بود وی
زنی بود عاقله و نیک خصلت و حق دوست و در عهد سلطنت او ملک ها

بیان احوال مملکت جماعت انگریز

رونق بسیار شد و عالمان و فاضلان بسیار بوجود آمدند و سیزده سال
سلطنت کرد و در سال یکهزار و هفتصد و چهارده عیسوی در گذشت و
شاهزاده **جارج** که دخترزاده جاکس اولش بود بر تخت نشست و در
ابتدای سلطنت او پسر جاکس که خواجه که پدرش همراه خود در ملک فرانسیس
برده بود و بروین واتیس بابا تربیت کرده بود خروج نمود اما چون بر دین
واتیس شرعی تربیت نیافته بود شکست برخویش بر دین بابا بود کارش
رونق نگرفت و جارج بر سلطنت مستقل گشت و در سال یکهزار و هفتصد
و بیست عیسوی که دوازده سال از جلوس او گذشته بود بعالم آخرت
شتافت و بعد از و پسر کلانش **جارج ثانی** بر تخت نشست و سی و چهار سال
باستقلال سلطنت کرد و در سال یکهزار و هفتصد و شصت در گذشت
و نبیره اش که پسر کلان پسر کلانش بود و پدرش مرده بود بر تخت جد خویش
نشست و **بجارج ثالث** ملقب گردید و او پادشاه حال و صاحب تخت
حضوری است و انگریزان از وی نهایت رضامند و خوشنود اند **فصل**
بدانکه مملکت جماعت انگلیس یعنی انگریز دو جزیره است از جزایر شمالی یکی را
انگلند دیگر را **ایرلند** خوانند و بزبان اهل اسلام برتانیه اکبر و برتانیه اصغر می نامند

ودر عهد خلفا

احوال انگلند

ودر عهد خلفای بنی امیه و عباسیه بتصرف مسلمین بوده اند و انگلند در طول
پانصد و شصت کروه و در عرض یکصد و پنجاه کروه است و مقر پادشاه و
پای تخت آن دران جزیره شهر لندن است و طول ایرلند یکصد و چهل و دو کروه
و نیم و عرض یکصد کروه است و قایم مقام پادشاه دران میماند و مقر ریاست
او شهر دبلین است مخفی نماند که از احوال انگلند که مقر اصلی آن باکیفیت
شهر لندن را انگارش مینماید **بدانکه** در اطراف اربعه انگلند سمندر یعنی
دریای شور است و لهذا جزیره نامیده شده است چه بی سواری جهاز از انجا
برآمدن و بانجا رسیدن میسر نیست و آن جزیره تا اکنون از حوادثات
وانقلابات زمانه محفوظ مانده است و در دولت و جمعیت بر اکثر ملکهای جهان
برابر افزون است و فی الحقیقت جزیره مذکوره در اقلیم فرنگ نیست
اما چون متصل بان مملکت واقع است لهذا از اضلاع فرنگ شمار میشود
و درازترین روز در جزیره انگلند هفده ساعت و چند دقیقه نجومی
است و خوردترین روز نه ساعت نجومی میباشد و هوای آن جزیره
گاهی سرد و گاهی گرم است اما هر دو نسبت بدیگر ملکهای شمالی باعتدال
است و فصل بهار دراینجا از داخل شدن آفتاب به برج حوت تا آخر

جوزا و فصل تابستانی از تحویل آفتاب به برج سرطان تا آخر سنبله و
فصل خزان از داخل شدن در برج میزان تا آخر عقرب و
فصل زمستان از وقت رسیدن آفتاب به برج قوس تا آخر برج دلو
میباشد و بارش در هر چهار فصل میشود اگرچه [illegible] کثرت
است که میبارد و از این سبب همیشه زمین سبز و هوا خرم میماند و در
زمستان برف میبارد و یخ بسته میگردد و سردی بسیار میشود و در
تابستان اگرچه گرمی میشود اما احتیاج به دور کردن لباس نیست و
بادکش تیز ضرر نمیشود و تابستان آنجا مثل ابتدای بهار هندوستان
و ایران میگذرد و در ملک انگلاند و میان اضلاع آن چند دریای
آب شیرین جاری میکنند و آنها باعث وفور زراعت و آبادانی
آن ملک اند و نهرهای خورد و چشمه های کوچک بسیار اند که مصرف
زراعت و شرب انسان و حیوان میرسند و اکثر کشتکار آنجا گندم
و سایر حبوبات و بقولات است و از فواکه از هر قسم خوخ شفتالو
و زردالو و سیب و ناشپاتی و آلوچه بکثرت و بسیار خوب میشوند و سوای
آن میوه جات گوناگون و نباتات متعدده صد در صد به نام و نشان

اینهادر اکثر ممالک

اینها در اکثر ممالک کمتر است بلکه نیست بسیار است و از اختراعات
صاحبان تاریک بین جهت پیدا کردن میوه های گرم سیری در آن ملک
آن است که در باغات سردابها میسازند و اندر آن آتش می افروزند
و در سقف سردابها نباتات و میوه های گرم سیری میکارند و باغبانان گرمی را
کم و زیاده موجب طبیعت آن چیز میکنند تا آن بالیده و نیک پخته میگردد
و بهمین طور نباتات و میوه های تابستانی و گلها و ریاحین که موجب
پرورش و تفریح طبع انسانست بخوبی و کثرت پیدا میشود و اشیای
مصنوعه هند و افریقه و روم و شام و حبش و ایران و دیگر ملکهای
جهازات سوداگران و تجاران هر دیار و هر قوم بر جهازها بار کرده تا آن
جزیره میبرند و همیشه بازرگانی و آمد و شد درست می آید و اهالی انگلاند
از کثرت تجارت و بیع و شرای اجناس ملک خود و امصار دیگر اکثر
متمول و صاحب دولت میباشند و اکثر چیزهای آن ملک بنام است
خصوص بانات یعنی ماهوت انیس هر رنگ و اقمشه ابریشمی ساده و
زردوزی و غیره و توپ و تفنگ و شمشیر و انواع اسلحه و انگشتهای بزرگ
و کلان و تصاویر از قلم سیاه و رنگ آمیزی گوناگون و ظروفهای شیشه

و بلور بزرگ و دوربین خورد و بزرگ و ساعت فرنگی که آنرا در هند گری
نامند انها همه بخوبترین وجه میسازند و در تمام ممالک آفاق مشهور هستند
و زر و اشیاء نفیسه مطلوبه هر ملک را در عوض آنها می ستانند
و در ملک انگلاند اسپان نیک و گاوان خوب و بز و میش
و آهو و هر جانوری از قسم چرند و پرند بسیار هست و اسپ بافراط
میشود با وجود گاوان ضخم و گوسفندان را با اسپان همکنند و در آنجا
حیوان موذی از جنس سباع و دده که اذیت از ایشان متصور است
اصلا نیست و نقل میکنند که در زمانهای گذشته گرگان بسیار بودند لکن
همه از شکار کشته شدند و از حشرات الارض چون مار و عقرب و غیره را
در آن نام و نشانی نیست و مگس نیز انجا اندک میباشد و مخفی نماند
که انگلاند بطوری آباد است که اگر تفصیلات آن بنویسد از دو دفتر های
مرتب شود لهذا از تفصیلات احوال ملک انگلاند در گذشته عنان
خامه را در بیان احوال دار الخلافت معطوف میسازد و لندن دار الخلافت
و مستقر السلطنت انگریزان شهر لندن است و آن شهریست بر ساحل
دریای تیمز و دریای مذکور در عرض تقریبا ... کوس است

احوال

در آبادی شهر لندن

و آبادی عمارات اعلی و بزرگان بر هر دو ساحل دریا واقع است
و برای آمد و رفت مترددین سه پل از سنگ سفید ساخته اند که
استحکام و نزهت آن حیرت افزای بینندگان است و طول این آبادی
بر هر دو طرف زیاده از چهار کروه و قطر شهر یعنی گرداگرد قریب
بیست کروه خواهد بود و در این شهر سیصد و پنجاه کرجه یعنی عبادت خانه
از سنگهای سرخ و سفید با سنگ مرمر و یشم و عقیق و غیره آراسته اند
و مدرسه و دار الشفاء بسیار و بیشمار است و عمارات پادشاه و ارکان
دولت با رونق و آراستگی تمام بنا شده اند و تمام عمارات آن شهر
از خورد و کلان از سنگ و خشت است و فرش شوارع و طرق و کوچه
و بازار سنگ سفید است و دو طرف راه از برای پیادگان معین است
و گاری و گاو و اسب و گاوانها در مابین میروند تا مزاحم پیادگان نشوند و
راه سواران از پیادگان جدا باشد و دو نهر آب در آن شهر همیشه
جاریست و حکم است که هر کس قاذورات و نجاسات و کل فضلای
نجس را بر پیش دروازه خود بگذارد و در نهرها افکند تا بدریا بریزد
و این آب پاک محض از برای مصارف ساکنین شهر ساخته اند و نهر دیگر

از برای نوشیدن و نحو آن اختراع کرده اند چنانچه آب را از جر
بقوت ده و از ان بحوض میرسانند همچنین از دریا ... بواسطه چاهی
نزدیک که زیر زمین قرار داده اند آب از دریا بخانهای هر یک
از ساکنان شهر میرسد و در حیاض آنها میریزد و این آب صاف
و پاک است و بهمه حاجت بکار است و برای ساختن و مرمت آن
مبلغ جزوی ساکنان شهر بموجب قدر و حال هر یک در عرض سال
بداروغگان و میرابان آن شهر مذکور میرسانند و سوای این
برای صاف داشتن راههای شهر جاروب کشان مقرر کرده اند که هر روز
پیش از دمیدن صبح هر بلاکی و خاشاکی که در راه افتاده باشد
آنرا بر گاری بار کرده بیرون شهر میبرند و دیگر برای روشن
داشتن راههای شهر در وقت شب فانوسهای آبگینه بر
ستونهای مرتفع قریب یکدیگر نصب کرده اند و در هر فانوس
یک چراغدان کلان نهاده اند و هر شب از شام تا صبح چراغهای
افروخته میمانند و جهت صاف کردن آنها هزاران مشعلچیان مقرر اند
و خرج ایشان مثل خرج نهر بر ذمه مردمان شهر مقرر است و برای

اینکار نیز داروغگان مقرر اند

اینکار نیز داروغگان مقرر اند همه مشعلچیان تابع حکم اوشان هستند
و بلا شک اگر کسی بیگانه که از این راه و رسم واقف نیست
وارد آن شهر شود از دیدن احوال و کثرت چراغ افروزی
قیاس خواهد کرد که سبب این غیر از جشن نخواهد بود و این روشنی
هر شب میباشد چنانچه کسی را مشعلچی همراه سواری بردن احتیاج
نیست و هم شب دو سواری در آن شهر هر کاری و کدخدایی و توجه
و اهتمامی آنها میشود و بعضی کسان از خود مقدور ندارند که نگاه
ندارند مبلغ جزوی بکرایه و بآسانی بدست میآرند و باید دانست
که ملک انگلاند پنجاه و دو بلوک و تکنه اند که انرا کونتی
میخوانند و در هر یک از این ترکنه شهرهای کلان و شهرهای
خورد و قصبات و قریه ها بسیار و لابد از حد شمار است
و همه آنها آباد و ... تمام اند و مالیات و خراج ملک انگلاند
در هنگام امنیت و صلح در سالی هفت کرور و هفتاد و
پنج لک روپیه است و هر کروری صد لک است و هر لکی صد هزار
روپیه است فصل ۳ چون حکیمان و دانشمندان فرقه انگریز

طرز سلطنت و قوانین ملک انگلستان

از تمشیت امور مملکت فراغت حاصل کردند متوجه بتنقیح قواعد سلطنت
شدند و از دو صد سال تجربها قبل این چنین مقرر نمودند که منصب پادشاهی
و لوازمات آن موقوف بر یک شخص باشد چه از قوت و فنای
آن مفاسد عظیم که از لوازم تغیر و تبدیل پادشاه است بر مملکت
و اهالی آن رو برو خواهد شد پس پادشاه را سد حال و امور سلطنت را
موقوف برضای سه طایفه داشتند اول پادشاه دوم وزرای
سیوم اصحاب بیت المشورت یعنی جمعی از امرا و متعددی هوشمند که خیر خواه پادشاه و
رعیت و در معنی اصحاب حل و عقد اند و چون میخواهند که کسی را
بسلطنت مقرر کنند در روز یکشنبه در کلیسا مجتمع شوند و شخص قابل
سلطنت را از حوت سیاه بطریق حضرت عیسی علیه السلام آب نوشانند
و انجیل بدست او دهند و تمام امرا انجیلی بدست گیرند
پس شخص عالمی که سر آمد علما است و بمعنی مجتهد است گوید بان شخص مدعی سلطنت
گوید که قسم یاد کن که اگر پادشاه شوی از آئین و قواعد که مقرر شده است
تخلف نورزی و از آنچه من بعد بمقتضای مصلحت مقرر خواهد شد
مخالفت نکنی اگر از قسم امتناع نمود دیگری را پادشاه بکنند و اگر قبول کرد

در آن روز یکشنبه

در همان روز یکشنبه انعامات را مکرر کنند پس او را بر تخت سلطنت متمکن سازند
و هر کس بهر کاری که وارد و مشغول شود از برای خرج پادشاه مبلغی را از
گمرک و محصول مال التجاره و خراج خانهای بلده مقرر کرده اند که در عرض
سال مبلغ جزوی از آن خزانه میگیرند و بمصرف صرف دربار پادشاه
میرسانند و باقی مداخل ملک را عمده از رعایا و کونسلیان و وزرای
بمصرف امورات عسکر و لوازمات مملکت داری از حرب و غیره
میرسانند و زاید بر آن ضبط خزانه عامره میشود میرزا ابو طالب خان
ساکن لکهنو که بسیاحت لندن و نواحی و اطراف آن رفته بود در کتاب
مسیر طالبی نگارش کرده است که پادشاه وقت کنگ جارج دام ملکه
آنقدر مودب و مهذب اخلاق است که اصلا و مطلقا راغب
بامور عشرت نیست بلکه تمام اوقات او مصروف میشود به خلق و تحریص
ایشان بر گشت و زراعت و تحصیل علوم و صنایع است و بذات
خود گشت کار و زراعت می نماید و بمدرسه رفته از احوال طلبه علوم
استفسار میکنند و عمده دلیل بر محاسن اخلاق او آنست که قوت غضبی
قضات را از خود سلب نموده است و بیم و امید ایشان را از ارکان دولت

اخلاق

تم

زایل فرموده تا در اجرای احکام از کسی پروا نکنند و این فقیر از بعض
ثقات از مستر جان شور صاحب کلان کلکته که ذکر شش مکرر گذشت
و غیر او شنیده ام که در دیار عدالت این جماعت فرقی میان پادشاه
و رعیت و غیرهم نیست و قضات عیسوی بر تمام خلایق بیک نهج حکم
میکنند ولهذا تمام عباد از ظلم اصحاب جور حتی پادشاه محفوظ‌اند
و هرگاه کسی را بر پادشاه نزاعی و دعوی باشد باصحاب عدالت
و قضات نالش کنند او را با وکیل او را احضار کرده بهیچگونه بجهت
تمام رعایا مقرر است فیمابین ایشان مرافعه کنند از ثقه شنیدم که اصحاب ج
مذکور حکایت میکرد که جد پادشاه حال در ایامیکه بر سریر سلطنت
متمکن بود روزی سواره در کوچه میگذشت اتفاقا گوشه سواری او
بیکی از رعایا و عابرین طریق گرفته و برا متاذی ساخت آن شخص چوبیکه
در دست داشت چند ضرب بر پادشاه نواخت پادشاه را عرق غیرت
و حمیت تهیج کشید و برا چند چوب زده بخانه خود برده مقید و محبوس نموده
وی فرد مجلس باصحاب عدالت از ستم پادشاه فریاد و نالش کرد حکم
باحضار او و پادشاه شد چون بحقیقت احوال اطلاع یافتند پادشاه

احوال

عرض کردند

شخص [illegible]

عرض کردند که از چه سبب از دست بعضی بعدالت عالیه ملتجی و دادخواه
نشدند و خود او را زده مقید فرمودند احکام حکم همین است که در
همان کوچه و بازار در ملاء عام همینقدر چوب قصاص خود را بگیرد والا خلل
در امور مملکت و سلطنت خواهد افتاد پادشاه فرمود که اگر چنین است
یکروز مهلت داده حکم را جاری نمایند بعد از الحاح بسیار فرموده
آن هر چه اجابت رسید پس پادشاه بخانه رفته تصور آن فضیحت
و رسوائی را که بر او خواهد شد نموده هلاک را از آن بهتر دید خود را
بمعرض هلاکت رسانید چون این خبر بسمع اصحاب عدالت رسید
حکم فرمودند که جسد پادشاه را بر گاری گذاشته بازار آورند
و صلای عام دادند چون مردمان و اهالی شهر از بزرگ و کوچک
مجتمع شدند اصحاب عدالت بر دم خطاب نموده گفتند که حضرت
پادشاه از حکم اصحاب عیسوی و قضا عدول کرده اند و نگذاشتند
که حکم بروی جاری شود و خود را قبل از اجرای آن هلاک فرموده‌اند
باید از صغیر و کبیر بر این نعش پای بجسد او زنند تا از آن خفگی
حکم عدالت بادی میرسید و از آن قرار نمودی برسد پس موافق حکم اصحاب .

عدل زنان شد و ذکور بعمل آورند و بعد از آن جسد پادشاه را
دفن نموده دختر او را چون پسر نیست بر سلطنت مستقر نمودند و
انصاف آنست که اینمعنی اگرچه بجهت رعیت موجب استراحت و
رفاهیت است ولکن از برای پادشاه خداوند لذتیه از این سلطنت
منظور نیست و کتخدای یک قریه در حدود ایران و روم بدرجات
و مراتب بسیار بهتر از این پادشاه است بلکه در گوشه استراحت نشسته
لقمه نانی بفراغت و آرام میخورد و وجود چنین پادشاه محض از برای نام است
که بگویند که پادشاه چنین و چنان فرموده است و مراسلات و فرامین
باطراف و اکناف بنام او نویسند و مقرر کرده اند که پسر بزرگ پادشاه
که از بطن زن عقدیست ولیعهد شود و در ایام پدر دخل در امور ندارد
و چون پادشاه فوت شد او بسلطنت مستقر گردد و اگر از اتفاقات
پسر کلان در وقت زندگانی پدر بمیرد و از او پسران مخلف شوند پسر کلان
او ولیعهد نبیره پادشاه بعد از مرتبه پادشاه فرمان روا میشود و این مراتب
برای درستی اصالت نسب و رفع خونریزی مقرر کرده اند خاصه اگر کلانتر از
پسران خورد پادشاه میشوند دعوی پادشاهی کنند کسی از سپاه و رعایا

ولیعهد

با او موافق نخواهد شد

با او موافق نخواهد شد پس ملک از فتنه و فساد شاهزادگان محفوظ میماند
و شاهزادگان خود را هرگز با حکومت و سلطنت بخود کاری نیست لکن
خواهند خدمتی عمده در رکوب پادشاهی بگیرند و الا در خانه خود نشسته
در وجهی که بجهت ایشان مقرر است گذران نمایند و اگر پادشاه را
پسر نباشد و دختران باشند بعد از فوت پدر دختر کلان جانشین
پادشاه میشود و اگر آن دختر با کسی نکاح و شادی کند شوهر او را
در سلطنت هیچ دخل نیست و در ملک انگلند بالاصاله حکومت میتواند
کرد و پسر کلان او که از شکم آن دختر پیدا شده است بعد از فوت
مادر بپادشاهی میرسد و اگر پسر بزرگ بلا خلف فوت شود پسر بعد او که
کرده کل سپاه است پادشاه میشود و اگر پادشاه را اولاد از بطن
غیر زوجه نکاحی باشند آنها را اعتباری نیست و بجهات آنها اخراجات
نمیدهند و اگر احیاناً خلف پادشاه منحصر در آنها باشد سلطنت
بایشان نمیرسد و در صورت نبودن پسر و یا دختر از بطن زن منکوحه
برادر پادشاه متوفی که وارث بعد از او است اگر در حیات باشد پادشاه
میشود و بهمین طور که گذشت تا باولاد او میرسد و چون فوت شود ولی او را

و بعد از او سلطنت

خلفی که قابل سلطنت باشد برادری که بعد از او ست
پادشاه میشود و بدستور سابق بر این الیشان بموجب ضابطه مرقومه
بسلطنت میرسند و رکن دوم آئین ریاست ایشان وزرا اند و عدد
نه اند و هر یک بامری که معین شده است مستقل است بغیر الا دران دخل و
تصرف نیست اول ایشان وزیر خزانه است و این در مرتبه بمعنی وزیر
اعظم است و تحصیل زر و خرج آن تمام بعهده اوست لهذا در مجلس پارلمنت
و کونسل که بمعنی مجلس شوری است و در آنجا امور مملکت استقرار
میکند بوکالت از طرف پادشاه و امرا می نشیند و اصحاب پارلمنت را
از آن [illegible] و طمع هر دو است و چون اجرای امور در آن مجلس موقوف
بر کثرت قائلین [illegible] است و پادشاه و امرا بدون فتوی پارلمنت
کاری نمیتوانند نمود لهذا این وزیر احکام پادشاه که مخالف صواب دید
او باشد بهانه عدم رضای پارلمنت معطل نتواند کرد و همچنین هر که را خواهد
بهیچ [illegible] عزل نمیتواند کرد و فی الحقیقت که با سلطان باستقلال
او است دوم وزیری که جواب و سوال سفرا و ایلچیان و امور خارج انکلند
از ممالک فرنگ باو تعلق دارد و درجه این وزیر از اول است و اعلا

مستمسک

از دیگران است

از دیگران است سیوم وزیری که امور داخل انگلند باو متعلق است
چهارم وزیر امورات جنگ که بواسطه او احکام بسپاه میرسد و این
شخص وزیر را در امور ملکی مدخلیت تمام است بعد از وزیر اول پنجم
وزیر جهازات است منصب و ادنی بمو دادن جهازی و رسانیدن
احکام با ایشان و بند و بست امور عسکر ایشان که زیاده از عسکر
خشکی است در عهده او است ششم وزیر توپخانه که محافظت قلعه
انگلند و توپ و تفنگ و لوازمات آنها تمام در عهده اوست هفتم
وزیر امورات هند که ناظر بر کار و کارگزاران کمپنی انگریز و تنقیح
امورات ایشان در حضور پادشاه و در پارلمنت [illegible] او است
و دیگری را در آن دخل نیست و ذکر در کثرت [illegible] خواهد آمد هشتم وزیر ارباب
عدالت به منزله قاضی القضات است اگرچه رسم عزل قضات جایکه
گفته شد موقوف است و لکن شغل او آنست چون اصحاب عدالت
قدرت بر قتل احدی ندارند اگر فتوی قتل کسی را نوشتند بواسطه او
از نظر پادشاه میگذرانند حکم از وی اصدار مینماید از بعضی شنیده ام
که پادشاه را اختیار [illegible] نیست و در سال [illegible] از چند جول

نمیتواند کرد و بعضی میگویند که وی در عفو و عدم آن نیز مختار است
و نقل اول مشهورتر است پنجم وزیر شریعت حضرت عیسی است و چهار
امر در عهده اوست هر که را خواهد بر آن نصب مینماید اول امامت و
خطابت کلیسا و معابد در روز یکشنبه دوم عقد بستن زنان و طلاق
ایشان سیوم تجهیز اموات چهارم نام نهادن اطفال و نصرانی نمودن
ایشان و معتقد ایشان آنست که اطفال بی مذهب بوجود آیند و بدون
عمل تنصیر نصرانی نشوند و طریقه صلوم نیست و موجب این وزیر و
تابعان وی از دهم حصه زراعت و اغنام ملک است چنانکه مانند زکوة
گرفته بمصرف ایشان میرسانند این دو وزیر را احترام زیاده از حد است
بحدی که زیاده از شاهزادگان میدانند ولیکن در امور ملکی و مشورت
لاخیدان دخل ندارند و هفت وزیر دیگر که سابق ذکر شد هر روز
بخدمت پادشاه حاضر شده امورات متعلقه خود را بحضور پادشاه
عرض میکنند و آنچه از حضور پادشاه ارشاد میشود تمام را نوشته
بوزیر خزانه میدهند و او بمجلس پارلمنت برده اگر موافق مصلحت بود
اجرا میشوند والا باز بحضور سلطانی عرض میشود تا آنکه اراده متحد

کردد ورکن سوم

گردد و رکن سوم و این اعظم از ارکان دیگر است مجلس پارلمنت است
و اهل آنرا عمدة الرعایا نامند و عدد آنها چنانکه شنیده ام
زیاده از چهار صد کس است همه ذی هوش و صاحب عقل و
دانش و از نقص نیت مبری و از خیانت معری و همیشه اوقات ایشان
مصروف صلاح و دید امور مملکت و پادشاه و رعیت است
و هریک را ضابطه آنست که اغماض از حق نکنند والا در نظر
همگنان خار و حقیر و از درجه اعتبار ساقط خواهد شد و اول
مشغولی ایشان آنست که دفتر اخراجات کل سال را که بواسطه
وزرا درست شده است بنظر انصاف ملاحظه میکنند اگر بیجا
شد بحال خود میگذارند والا حک و اصلاح مینمایند و حکم کارهای
جدید موقوف بر مشورت ایشان است و هر چه بخاطر پادشاه
و امرای یا سایر عقلای انگلیس در امور ملک و اهالی آن
رسد در پارلمنت ظاهر مینمایند اگر آن جماعت پسند نمودند حکم
باجرای آن میشود پس پادشاه و وزرا بانجام میرسانند
والا فلا و در نرخ اشیاء و قوانین جزویه و کلیه که در امور معاش

اهل مملکت تسیا شهری منفعت است نسخ کنند و قوانین ریاست
و لشکر کشی و تجارت و عدالت و غیرها تمام ساخته و پرداخته
رای این جماعت است حتی حدود گنهکاران هم تعلق برعیت
و احکام سماوی ندارد و بنابراین بحسب اقتضای و ملاحظه احوال
طبایع در احکام و حدود تغیرات حاصل شود گاهی تشدید
و گاهی تسهیل سازند و طریقه تعیین عمده الرعایا چنانکه بواسطه
نقات بسماع رسیده است آنست که عقلا و ساکنین هر بلده
و قصبه و قریه در اوطان خود با اشخاصیکه مستدعی خدمت
وکالتند در مکان وسیع جمع میشوند پس شخصی خطاب بمردم
کرده میگوید که فلان و فلان مستدعی خدمت وکالتند و میخواهند
که از جانب شما بصنوف وکالت در حضور پادشاه مقرر
باشند رضای شما بکدام یک از ایشان است پس هر کس
بهر کس راضی است اظهار میکند و نام او را در زیر نام
آنکس مینویسند چون تمام شود ملاحظه کنند که بر وکالت کدام
یک بیشتر خلق راضی شده اند پس آن شخص را قسم میدهند

مصلحت پادشاه و رعیت

مصلحت پادشاه و رعیت هر دو را مراعات کند و او را از آن
پایه تخت بیرون نمایند و تا هفت سال زیاده این خدمت را بکسی
نگذارند و اگر خلاف رعیت کرد اگرچه مصلحت پادشاه
باشد یا بالعکس کشته خواهد شد لهذا وسعت خود را هر کس در
وقت مصروف میدارند القصه امور سلطنت با زیاده از
چهار صد شخص مدبر است و تا آنکه تمام متفق نشوند امری در مملکت
از کلی و جزوی جاری نخواهد شد و آنچه که کونسلیان و اصحاب
حل و عقد در هر باب تجویز کردند در کتب و رسایل مینویسند
و آنرا آئین می نامند و در میان خلایق منتشر میکنند که هر کسی
بر آن واقف باشد و حکام و مستحفظان آن خدمت بر رعیت
زیادتی نتوانند کرد و از آنچه مقرر شده است کمتر نمیتوانند معمول
داشت اگرچه با دوستان و اولاد خود باشد هر کسی بهر حکمیکه
مبتلا شده میداند که بر او چه خواهند نمود و اگر حاکم غیر آنرا معمول
دارد با او مدعی و بعد الثبت دادخواه خواهد شد و چون
باثبات رسانید حاکم مجرم و معاقب خواهد گردید بجای از قوانین

کلیه ایشان که در تنقیح امور ملک مقرر کرده اند اینست که میشود
وضبط تمام آنها خارج از حوصله این دفتر است از آنجمله [مقرر کرده اند] آنکه
که خراج را در مملکت موافق تقسیم کرده بهر شهر و بلده اشتهار
میدهند که از فلان قدر زمین که فلان قسم تخم در آن زراعت
شود فلان مبلغ بسرکار پادشاه باید داد اگر آنقدر زرع بماند
چیزی دادن نمیشود و در هندوستان نیز در اغلب اماکن همین
مرحله را معمول میدارند و مصلحت در این عمل آنست که
رعایا میدانند که آنچه زراعت کنند زیاده از معمول کسی
از ایشان نمیتوانند گرفت و حکام خدعه و مکر در کار ایشان
نمیتوانند نمود پس حال خراج پادشاه را تمام و کمال برضا و رغبت
و خوشی میرسانند و ملک و رعیت نیز آباد میشود از برای
حکام بقدر قابلیت آنخدمت وظایف مقرر است که نقد
از سرکار میگیرند و زیاده مقرر شده است از رعیت نمیتوانند
گرفت و میگویند که هرگاه این مرحله را مجهول و از رعیت
مخفی بداریم حکام ببهانه خراج خانه رعیت را خراب میکنند

حق

از آنجمله

و خود آباد میشوند

و خود آباد میشوند از خرابی رعیت خرابی ملک و ضعف در سلطنت
حاصل میشود و در آباد شدن خزانه از یک شخص اصلا
فایده متصور نیست و حق و انصاف آنست که این مرحله را
خوب فهمیده اند زیرا که آنچه ستم بر رعیت میرسد از حکام
جز ذات است و رضای رعیت موجب دوام سلطنت است
و رضای یک نفر را هیچ فایده نیست فاعتبروا یا اولی
الابصار و نیز مقرر کرده اند که مال خراج را در دو فصل بدهند
زیرا که یکدفعه دادن موجب ستم بر رعیت است و از برای
پادشاه در آن منفعتی نیست و هرگاه از میعاد مقرر تعویق
شدن آن [illegible] را الیلام یعنی حراج میکنند و میفروشند و
آنچه طلب پادشاه است از بابت خراج بر میدارند و باقی را
بصاحبش میدهند و در این معنی کدورتی نیست اگر احیانا صاحب ملک
در آنوقت زر در دست نداشته باشد وکیل او در حراج حاضر
شده ملک را انجام دیگران میخرد و در این عمل فایده کلیست
که در رسانیدن مالیات حاجت بمحصل و فرستادن سپاه و عسکر

نیست چون هر کس مال کار را میداند بر وقت زر را نگاه داشته
که بجهت تحصیل مالیات مقرر است میرساند و اینها هست که یک نفری
که مواجب او ماهی پنج روپیه است با علم باضلاع و قصبات
رفته مالیات را تحصیل میکند و رسم صادر و عوارض را
موقوف نموده اند و حکام را قدرت آن نیست که خانه
و مکان کسی را بزور خالی کرده مسکن نمایند اگرچه لارد بهادر
یعنی امیر الامرا باشد باید برضای مالک خانه کرایه
مقرر نماید و آنچه بخواهد برضای مالک خرید نموده زر نقد
بدهد و الا از دست او نالش میشود و اصحاب حل و عقد
و براجرا میدهند و حتی الامکان بر قوم فواحش و قوالان و دغالان
نمیتوانند زیادتی کرد تا زن فاحشه را راضی نکنند بتصرف
خود نمیتوانند آورد و مصلحت در این مرحله نیز رضای
رعیت است و میگویند ملازم کار را موافق حال مواجب
میکردیم پس روپیه خود را نگاه میدارد و رعیت را خراب و ناراضی
نکند موجب خرابی ملک است و گمرک و محصول مال التجارت بسیار

نیز از برای هر جنس

نیز از برای هر جنس مبلغی را معین کرده اند و بتمام ملک
مشهور کرده که کسی زیادتی نتواند کرد و اگر کسی محصول را
داد با او کاغذی میدهند در شوارع و طرق کسی مزاحم
او نشود و اگر کسی مال التجارت را بدون گمرک بکار برند
و معلوم شود سابق رسم مقرر بوده که تمامی آن اشیاء را تمام
آن مال را ضبط سرکار میکردند و الحال شنیده ام که مقرر
کرده اند دو گمرک میگیرند لهذا کمتر کسی این حرکت میکند
بلکه خود برده موافق ضابطه [illegible]
خراج را داده کاغذ میگیرد و نیز مقرر کرده اند که اگر بجهت مخارجات
و غیرها زری زیاده از قدر احتیاج ضرور شود و آن مبلغ را
از مهاجنان یعنی صرافان قرض میکنند و موافق قرارداد
باوشان سود میدهند و مهاجنان نیز چون این را خلاف
ضابطه و قاعده سلوک نمیکنند در عوض رضامندی زر
خود را داده کاغذ از سرکار میگیرند و بعد از آن آن مبلغ را
موافق حساب فصل [illegible] تقسیم بر رعیت کنند و بدفعات

ببرند

که برات نشان سهل و آسان باشد چه دادن مبالغ خطیر بیکدفعه
موجب پریشانی و پراکندگی احوال است و تا چاره منحصر
نشود از تحمل آن را نمیکنند و لهذا رعیت تمام بجان و مال در نظام
امور مملکت و سلطنت حاضر اند و نیز مقرر کرده اند که خدمات را
چون حکومت و کلانتری و کتخدائی و داروغگی و امثال آن
وغیرها از خدمات ملکی را از جزوی و کلی حتی محصول گمرک
مال التجارت را باجاره میدهند و میگویند به یقین حاصل
است که هر مستاجری را منظور منفعت خود است و بها
آنکه میخواهد دو دینار یا ده تحصیل کند و در این معنی
بجز خرابی ملک چیز دیگر منظور نیست خصوصا در منصب
کلانتری و داروغگی و نحوها و گاه میشود که گمرک را
اجاره میدهند و لکن گمرک جزوی و کلی و آنکه درجه قلیل
گمرک هست و درجه نیست اشتهار میکنند یعنی در بازار هم
کاغذی نوشته بخط انگریزی و هندی و فارسی اگر در
هندوستان است و بر دیوارها و چهار راه نصب میکنند

با همه مردم بر حقیقت

همه مردم بحقیقت احوال مطلع شوند و اگر کسی از رشتهای یکی از
عمال ایشان کرد هر دو را حاضر کرده موافق حق مرافعه میکنند
و میگویند که رضای رعیت در مملکت و سلطنت
بهتر از رضای یک شخص است پس آنچه انصاف است باید
معمول داشت و اگر ظلم او ثابت شد موافق آئین و طریقه
که مقرر است بعمل می آورند اگرچه مظلوم از زمره رعیت و
ظالم از کتخدایان عمده باشد القصه کسی را بر کسی
سوای اصحاب عدالت تسلط و حکومت نیست حتی
اقا بر غلام و پدر بر فرزند و شوهر بر زن و پادشاه بر رعیت
پس اگر پادشاه یا امرای یا کسی دیگر از بزرگان بر زیردستان
زیادتی کنند آن شخص در محکمه عدالت نالش میکنند حاکم هر دو را
طلبیده در مقابل هم میدارد و داد مظلوم از ظالم
میگیرد و اگر از کوچک بزرگ نیز رسد امر قبیحی سرزده شد آن بزرگ
نیز شکوه میکنند و بحکم قضات حد را بر او جاری میسازند و
بجهت پاس ادب جانب پادشاه و اعاظم در محکمه وکیل ایشان

بیان عدل احکام و داوران

ظالم

حاضر میشود و با مدعی مرافعه و گفتگو میکند و اینمعنی را در هندوستان
زیاده رواج داده اند بنابر آنکه همه اعاظم و اشراف و بزرگان را
در مقامات فخار و تحقیر کرده اند در اینملک و اوباشان را تجری نموده اند حتی
آنکه اگر شخصی از ملازم و غلام و خدمتکار خود بجهتی شنید تنبیه جائزه
ندارد و اگر بعدالت رجوع کرد باید با خدمتکار خود در مقام مقابله
و منازعه نماید و اخر الامر چیزی نشود یا نشود و اگر فی المقوم یکی خدمتکار و
ملازم خود را فضیحت کند و زد و کوب و قباحت نماید و مدعی را از جواب عاجز
نکند یا آنکه بعدالت نالش کرده دادخواه شود نیز موافق آئین مواخذ
میشود و لکن مقرر است که در حدود هندوستان نالش از قوم انگریز
که موجب سیاست باشد در عدالت پادشاهی میشود و اخراجات آن
بسیار است چنانکه من بعد بان اشاره خواهد شد و دیگر مقرر کرده اند که در
تمام مملکت سوای سرداران سپاه حتی پادشاه و وزرا و امرا
و سرداران و شاهزادگان و بندگان و نوکران صاحب اسلحه نگاه
ندارند و بچند نفر از قشون از پیش خدمت و نحوه بجهت گذران
امور اکتفا کنند و بنوعی مقرر کرده اند که سپاه [illegible] در اختیار یکنفر است

بینهما

قبیل

تا جمعی حاکم نکنند امری

از ایشان صادر نشود و لهذا [illegible]

تا جمعی حاکم نکنند امری از ایشان صادر نشود و لهذا از [illegible]
[illegible] و نیز مقرر است که رعایا و غیرهم مردمان یکباره نگاه
ندارند لهذا از امیر و وزیر احدی را مخالفت صاحبان عدالت که کونسل
یعنی اصحاب حل و عقد میسر نیست و دیگر مقرر کرده اند که با هم و در
امور مملکت خیانت نکنند و بدرجه اتم متفق باشند و لهذا با آنکه
بالنسبه به سایر فرق نصاری قلت و کم جماعت بوده اند در مدت
قلیله صاحب نام و نشان و مالک ممالک خطه و عمارات و دستگاه و سپاه
کثیر شده اند و ممالک بسیاری چون هندوستان و غیر آن از جزائر را
بحیطه تصرف خود در آورده اند و پادشاه ایشان در تمام دول
سلاطین کل فرق نصاری شده است و در مرحله اتفاق بحدی محکم و مستحکم اند
که از ادانی و اعلا تمام خود را مالک این دولت میدانند و در حفاظت
آن از جان و مال مضایقه نمیکنند و اگر کسی بمنصبی منصوب شد اگر چه عالی
از حسب و نسب و از خاندان با نام و نشان نباشد تمام امرا و بزرگان
آنفرقه بقدر پایه آن منصب احترام او را منظور میدارند و در آن باب
او را مطاع و لازم الاتباع میدانند و با او غدر و مکر و حیله نمیکنند

برادری

و گویند در غدر باد و موجب غدر باد شاه

و باعث خرابی ملک است و علاوه بر این روز بروز رعب و هیبت او
در دل رعایا بیفزایند و ما بجان آن شنیدیم و ندیدیم که از صاحب کاران
قوم انگریز یکی و لفظ اراذل باشند بلکه هر که از جهازات جانب هندوستان
فرود آیند از صاحبان عالیشان است حتی حرلفانی و مصوران و نقاشان
و تجار و اصحاب حرف و صنایع می‌شوند و الفراد مجرد آنکه یکی از ایشان داخل
میشود اغلب بلکه تمام بزرگ زادگان آن کشور دفعه اتفاق بلا بزرگی و
سرور خود میدانند و بحوالند او با افتخار تمام روند و اگر آن جزایر با صول اتفاق
بخوانند ایشان آمده باکمال فرش بلکه بیشتر باستقبال او روند و در حفاظت
و تواضع با او ملاقات کنند و اگر از همین صنف بلکه پاینده تر از قوم خود که
مسلمین‌اند بجوانه او ایشان کسی بر خود نشستن او را اعتبار خود دانند با تواضع
و انقیاد حرست مجملا انچه در سایر فرق خصوص در قوم ایران عموما نسبت نفاق
است در این قوم اتفاق است و حق آنست هر در امور مملکت و داری انچه از
اتفاق میشود از چیز دیگر نمیشود و فرقه انگریز اگرچه بظاهر در دین حضرت
عیسی ع اند ولکن بجز آنکه در کلیسا ناقوس زنند و هفته یکبار روز یکشنبه

بعضی از عوام الناس د

بعضی از عوام الناس و تهیدستان بمعابد روند چیزی دیگر از احکام
در میان ایشان مشهور نیست اما بزرگان و امرای ایشان از رفتار
و کردار و گفتار آنها معلوم میشود که بجز اقرار بوحدت باری تعالی ذات مبدا آیند
اوقات خود را بالتمام صرف تدبیر تسخیر ملک و طریقه حکومت و حکمرانی
و سیاست بیان میکنند و بزبان حال میگویند ~ زاهد بمسجد برده ره
حاجی بیابان کرده طی ~ جائیکه باشد نقل و می بیکار نیست اینکار ما
ولکن بظاهر بسیار رحیم دل و متواضع‌اند و نتیجه آن این است که بعضی تجار
انگریز در ممالک بعید غالب شده‌اند و اکثر بلاد را به تصرف خود
در آورده‌اند و اگر هم منظور داشته باشند هر کس را ذلیل و خوار
و نابود کنند و ملک او را از وی بستانند چندان تدبیر بکار برند که جای بحث
بر ایشان نماند چنانکه از تاریخ این کتاب معلوم میشود **فصل ۴**
چنانکه سابق ذکر شد چون اهالی فرنگ از اراده جهازرانی و فتوحات گشته
تمام جاهلات ... تجارت در ممالک ایرانی و هندوستان و نواحی
آن از گرمجانی خاطر هر فرقه از ایشان بر زده باطراف عالم کانهم
جراد منتشر متفرق گردیدند و در این ضمن چنانکه بیان شد و خواهد شد

بسیاری از ممالک بالقوة تدبیر متصرف خود در آوردند پس بجهت فراهم آوردن
سرمایه تجارت که قابل تردد در ممالک بعیده باشد کمپنی را مقرر کردند
و لفظ در لغت انگلیسی بمعنی جماعت است خواه دو نفر باشند و خواه صد
و کمپنی انگریز که اکثر بلاد هندوستان حکومت دارند عبارت است از چند نفر
تاجر بود که با یکدیگر در امر تجارت متفق شده اند باین نوع که در نفع و
نقصان بموافق سرمایه شریک باشند پس اموال و خزاین خود را جمع کرده از
تجارت منافع کلی باهم کشیدند که در بیع و شرای هندوستان صاحب سررشته
بودند و از اصحاب حل و عقد امور پادشاه انگریز فرمان گرفتند
که سوای ایشان کسی از قوم انگریز مشغول تجارت این حدود نشود و در ازای
این معنی مبلغی را قبول کردند که هر ساله داخل خزانه کنند قلعه ها ساختند
و از برای محافظت آنها سپاه نگاه داشتند و هر قدر ملک که بجنگ یا صلح
در تصرف خود در آوردند در ازای آن مبلغی بسرکار پادشاه رسانند
چنانکه در سنه ۱۱۹۶ یکهزار و یکصد و نود و شش هجری ممبئی و مندراج و ارکات
و بنگاله و بهار و اودیسه و ملوک اینها را از پادشاه خود در سالی چهل
لک روپیه اجاره کرده بودند و در این اوقات بیست فوری از دکهن و

و نیز رخصت یافتند در هندوستانی در هر مکانی کم نتوانند ۱۲

از ملک شجاع الدوله

از ملک شجاع الدوله پادشاه جهانی لکها و لکها و نواحی آنها را
نیز متصرف شده اند شاید مبلغ للعجاره کرورها افزوده باشند از
تقریر طالبی معلوم میشود که جهات لک روپیه نیز بعضی از معاذیر از چند سال است
که بسرکار پادشاه نمیرسانند و نیز مقرر کردند که از مال التجارت هندوستانی
از هر جنس فی صد روپیه چهار روپیه بطریق محصول و گمرک بخزانه پادشاه
خود داخل کنند و هر گاه یکی فوت شد حصه او بورثه ایشان رسد
و اگر کسی خواهد سهم خود را بفروشد پس بایع خارج و مشتری داخل
کمپنی خواهد شد و امورات ایشان متعلق بچند کس از فرقه خود است
که آنها را در کتر نامند و عدد آنها بیست و چهار است و گاهی از این عدد کم
نمیشود و مقرر است که مدت العمر از خدمت در کتر باقی ماند و بی وقوع
قصور عظیم و اتفاقات کلی عزل نگردد و اگر عزل شد و یا آنکه فوت نمود
بشور ما بقی یکی از کمپنی بان خدمت قایم گردد و بنابر این کمپنی را نجابتی
حصه از منافع ملک و تجارت و تعیین و در کتر و خطا در سایر امورات
بلکه اکثر آنها چنانکه میرزا ابوطالب خان رقم کرده للقدر رفوعاً یه اند
بملاقات در کتران نمیتوانند رسید از مدت چند سال است که بعد از

ذکر

کثرت اختلاطات خبری با ایشان نمی‌نمایند و مانند رسوم پادشاهان چیزی
انها را موقوف داشته‌اند و از جملهٔ این بیست و چهار کس یکی را
چرمین یعنی کرسی نشین گویند و تا یک سال ریاست و منصب اجرای
امور با اوست و دیگر از انجمن مشورت فی خاصیت در آخر سالی
بمشورت همه این منصب بدیگری منتقل میشود و لیکن بجهت
از جهت کثرت اتفاق یک شخص بکرات هم میرسد و بعضی بسبب
عدم قابلیت تمام عمر بان نرسیده‌اند القصه این بیست و چهار کس
در سوای روز یکشنبه که بمنزلهٔ جمعهٔ اهل اسلام است در عمارت
بسیار عالی که مخصوص جلوس حکام کمپنی است جمع آیند و دفاتر و
اموال تجارت ایشان که دو اول است و دایره دیوار بیرونی آن بقدر
یکمیل راه است ملیس در امورات متعلقه خود که امورات کشور هندوستان است
مشورت کنند انچه مقرر شد بحضور وزیر پادشاه که واسطه امور
ایشان است و ذکر او گذشت ظاهر کرده اجازه اجرای آن خواهند
اگر قبول کرد فبها والا موقوف مانده و شرط الیه مسطور است
که چون در کثر آن امور کمپنی از صنف تجار و رعایای انگلند اند لهذا در نظر

وزیر مذکور که از امرای

وزیر مذکور که از امرای پادشاهیست ایشان را وقع و عظمتی است و
بالجمله تمام امورات هندوستان در قبضهٔ اختیار اوست و سابق بران
چنین نبود و چون از زمانیکه کمپنی امورات فتحیه که موجب بدنام
کردن قوم انگلیس یعنی انگریز بود بوقوع آمد تجویز پادشاه بهمت
برای عنان گیری ایشان این وزیر مقرر گردید و کمپنی ارض جدید
سوای کمپنی ملک هند اند و بالجمله چون کمپنی انگریز یعنی جماعت
تجار هند با پادشاه خود این اختلاف را مقرر کردند که ماشکستگان خود را
با مال التجاره و زر نقد روانهٔ سمت هندوستان کردند و در هنگام
سلطنت جهانگیر پادشاه بابری حسب الخواهش جاسپیلیت انگریز
در بندر سورت مکانی بجهت بیت التجاره که انرا کوٹهی میگویند
با جماعت تاده شد و رفته رفته از آن پادشاه رخصت کوٹهی
ساختن در مچهلی بندر و بنارس و دیگر بندرها حاصل کردند و در امر تجارت
مشغول و سرگرم بودند و پادشاه نیز کمرگرفت محصول مال التجاره
میدادند و بهتر از سوداگران دیگر اطاعت میکردند و در ضمن آن مردم
فرود نسا و بزرگان هر ملک رسم دوستی و اخلاص را استوار نمودند

احوال

هند

و از احوال و اطوار آن ممالک آگاهی و اطلاع بهم رسانیدند پس از تجارت
ترک کرده به تسخیر مملکت کوشیدند و باندک وقتی کشور وسیع البنیان
هندوستان را بتصرف خود در آوردند و از کثرت هوش و ادراک
و متابعت عقول دانشمندان و اصحاب تدبیر از سوداگری بپایگاه
سروری رسیدند و توضیح این احوال موقوف بذکر واقعه ایست که
مرحوم میر عبد اللطیف خان شوشتری سابق الذکر در کتاب تحفة العالم
نگارش کرده است که بعد از سلطنت شاه طهماسب در عهد شاه عباس
ماضی صفوی چون در امور سلطنت اندک فتوری بهم رسید جماعه ولندیزیه
و پرتکال در بعضی از قلاع فارس در جزیره هرمز دست یافتند و پادشاه
بمقتضای مصلحت وقت قلع و قمع ایشانرا منظور نداشت لهذا جماعت
انگلیسیه با جماعت دیگر از آنقوم را طلبید و در مقابل آن جماعت
بندر عباس را بایشان داد تا استیصال آن دو طایفه نمود و چنان
شد و بعد از حصول مطلب اهالی ایران که بالذات متنفر از آن جماعت
و از ستم طبیعند و سهولت در اطاعت سلاطین نامدار مایل
دنیوی للاقتدار در ذیما ور دند تا بتجار و ارباب حرف چه رسد

وانش بطایفه

طبیعت اند

مردمان بیگانه را

مردمان بیگانه را خصوص با تخالف مذهب روا ندارند و منافی جهات
خود میدانند چنانکه جماعه افاغنه را بطریق سهولت اخراج کردند
آن جماعت را نیز از ملک خود در طرفة العین بیرون کردند باینکه
بعضی از ایشان یکی از خدمه خود را که از ساکنین بندر عباس بود
بجهتی زد که هلاک شد پس دولت ایران اغلب را بتیغ بیدریغ هلاک ک
و بقیة السیف را اخراج نمودند و جزایرات ثلث را تسخیر کردند
و در عهد سلطنت جنت آرامگاه کریم خان زند میر مهنا حاکم
سلطانی با سی نفر بجزیره خارک که از جزایر محاذیه بندر ریگ و بوشهر
و در آن قبر محمد بن الحنفیه است و از چهار طرف دریا است رفته در
دقیقه واحده جمعی از انگلیسیه را که در آن جزیره مقام داشتند اخراج
کرد و بسیاری را بقتل رسانید تا آنکه آنقوم صاحب توپخانه و سامان
حرب بسیار بودند چنانکه قلعه محکم ساخته متحصن بودند از ایشان را بگذر
شمشیر آبدار چیزی در دست نبود و حق آنست که این مردی و مردانگی
در آن کشور از اثرات و هوای آنجاست و مشهور است که اسکندر
از کثرت تنوع رستنیهای آن ممالک گشوده آمده از حکما و اصحاب عقل

میر مهنا

متحصن

در باب قتل سلاطین ایشان مشورت کرد حکیم ارسطو مانع شد و بموقف
عرض رسانید که مردم این سرزمین افغانست و وراثت کلاه ملک
شجاعت و هوش سرشته است اگر این طبقه را قتل [illegible] کنند
از هر دیار که مردم در اینجا در آیند در اندک وقتی بهمین طور شوند القصه
چون از مراحل سیاحت اهالی هندوستان رسید محمد اورنگ زیب عالمگیر
بادشاه هند تقلید آن خاندان نمود و بجهت دفع صولت جماعت
پرتکال که در اغلب بنادر هند بودند نیز [illegible] را معمول داشت و انگلیسیه را
بکلکته جای داد و ایشان در آن بندر بتجارت مشغول بودند و بهتر از
رعایای آن ملک ضد مکاری مینمودند و گمرک و محصول مال التجاره را بهتر از
دیگران داخل خزانه آل بادشاه میکردند و بسبب قوت این جماعت
ضعف آن جماعت حاصل شد و در ایامی که عالمگیر بدار کهن رفته بود در
رسانیدن ازو عده بعسکر آن بادشاه مجالس ضد منکداری را نظر رسانیدند
لهذا زیاده در حضور بادشاه عزیز و مقرب شدند لیس از حضور سلطانی
اسناد عالیه مکانی در کلکته از برای سکونت خود نمودند غالب شدند و در
ایام سلطنت محمد شاه که مملکت داری نهایت ضعیف گردیده و بادشاه

امور

داد او داد بعیش و عشرت بانواع

هلاک

اینطریقه

داد او داد بعیش و عشرت و با نواع لهو و لعب مشغول شدند اینجماعت بتمادی ایام بتالیف
قلوب رعایای بنگاله پرداختند و با رؤسا و بزرگان آنجا رفت و آمد بیش نمودند
ببذل و ایثار مردم نزدیک و دور را متوجه خود کرده مهربان کردند و در کلکته مکان
خود را مانند قلعه ساختند و آنرا کوتهی نامیده محل تجارت تمام نهادند و بهانه
حفظ اموال توپ و تفنگ بقدر حاجت با مردمان جنگ در آن جا جای دادند
و بعضی از مردمان جنگ را نیز از ولایت خود طلبیدند و در خفیه متوجه کار
خود بودند و سلاطین و رؤسای این ملک هر یک عاقبت مراتبهم برعکس
اینجماعت با آواز چغانه و چنگ مشغول بوده از باده غفلت گرم و بیهوش بودند
و کسی سانحه که بخاطر ایشان نمیرسید جماعت انگریز و سلاطین ایشان برمیدند
و اگر جا گاها بر امور ایشان نیز مطلع میشدند اعتنا نمیکردند زیرا که هر وقت ا
با اینجماعت بر میخوردند ایشان بنحوی آنکه رو با آنها رفتار میکردند و قال ایشان
[illegible] بدادن بعضی از تحف و هدایای فرنگ خویش میداشتند تا که
الی الآن که مالک اغلب ممالک این کشور شده اند کوچه رشتند را که راه مهمت
و عاقبت از دست نداده اند و حق آنست بسیار خوب یافته اند زیرا که در این
کشور اغلب ناس خصوص لشکری و ارکان و بزرگان همه خریدار این متاع دو مال و

جانی و مالی را در بها و آن داده و عبید بند و از حرف حق نهایت
گریزانند القصه کار ایشان رفته رفته بالا رفت و با حکام و امرا از نهایت
آمیزش حاصل کردند و تا ایام دولت نواب معلی القاب غفران مآب
مهابت جنگ صوبه دار و ناظم ممالک بهار و اوریسه و بنگاله که امیری بود
شجاع و مدبر و منکر فواحش و منکرات و در محبت علما و سادات و ارباب
کمال بدرجه اعلی رسیده بود و تا در دادن کرک و محصول و تکلفات و
نذورات معلومه زیاده از تجار این مملکت مطیع و منقاد بودند و شنیدم
بعضی از مقربین بحضور نواب عرض کردند که این قوم را گوشمالی داده
ازین مملکت اخراج کنند وی در جواب فرمود که با آنکه حرب فیمابین ما و
جماعت مرهته مشتعل است آتش دیگر بتوقف محاربه با این قوم و اندازه فتن
و شورش و غوغا و فساد در دریا از طریقه خیرخواهی عباد الله دور است
و قطع نظر ازین بخرد خود منکر از این قوم خیری بظهور نرسیده بدون
سبب ظاهری لشکر فراهم آوردن منافی آیین بزرگی و مملکت داری است علاوه بر آن
عمر من متجاوز از هفتاد شده است و زمان ارتحال قریب است و خواهان
سر محاربه و جدال را ندارم ایشان را از مملکت اخراج کنیم بعد از من

کنیست که سد راه

کنیست که سد راه و مانع شود القصه بعد از چند مدت از غیب طالع
خیرخواهان و دوستان نواب غفران مآب را اجل در رسید و بمرض
در روز نهم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و یکصد و شصت و نه هجری بجوار
رحمت ایزدی پیوسته ازین سرای فانی ارتحال نمود و نواب سراج الدوله
خلف نواب هیبت جنگ پسر حاجی احمد برادر او که بنهایت کم سن
و قلیل التجربه بود و با حوال دوست و دشمن چنانکه باید آگاهی نداشت
بر مسند نظامت نشست و بفاصله مدت قلیله جمعی را بجهت گرفتن راجه دیوان
نواب شهامت جنگ بجهانگیرنگر فرستاد و وی فرار کرده خود را بکلکته
رسانید و بمستر دریک صاحب که بزرگ قوم انگریز و از جانب کمپنی
بکلکته میماند التجا برد وی در مقام حمایت او برآمد ملازمان نواب سراج الدوله
این خبر را بنواب مذکور رسانیدند چون در وی نخوت و غرور و ناخوش بجهت از طریقه
حزم و احتیاط نهایت دور افتاده بود بدون جواب و سوال بمحاربت
حرب با انگلیسیه نمود و جمعی از اصحاب معرفت از مصاحبین و ندمای نواب
مهابت جنگ را مجال دم زدن و منع کردن نبود و مصاحبین سفیهان او
نظر بطمع نهب و غارت تحریص و ترغیب میکردند پس در اوایل ماه مبارک

استغفار

فوت نواب [illegible] سراج الدوله

مسند نشینی [illegible] سراج الدوله

دیکصد

رمضان از سنهٔ مذکوره باراده تسخیر کلکته از مرکز دولت خود
مقصود رکنج که از بناهای او بود نهضت نمود و قطع منازل کرده در
جنب معموره مذکوره منزل گزید جماعت انگریزیه چون طاقت محاربه
با او نداشتند در کوٹهی و بیت التجاره خود تحصن جسته بمدافعه جوا بستند
نواب سراج الدوله تسخیر آن کوشیده در مدت قلیله و باندک جنگ
در بیست و دوم ماه مذکور از سنه مذکوره که دو ماه و دوازده روز از
فوت نواب مهابتجنگ گذشته بود بر آنقوم غالب آمد مستر دریک بزرگ
آنجماعت چون عرصه را بر خود تنگ دید با بعضی از سرداران که بر فرار مطلع
شده بودند خود را از جهاز کشیدند و ما بقی چون از کار سرداران آگاهی
یافتند مضطرب و ناچار شده موت را بر حیات گزیدند و اسیر پنجه
تقدیر شدند و اموال بسیار که احصای آن غیر مقدور و رو محاسب
و هم در حساب آن بعجز معترف است از کوٹهی کمپنی و سوداگران
هندی و ارمنی و غیرهم بغارت بردند و چند روزی در انجا توقف
کرده خرابی بسیار بآن بلده و اهالی آن رسانیدند و مانکچند دیوان
راجه چند و بردوان را که بنهایت احمق و از جواهر شجاعت محروم بود

بحفاظت

غارت کلکته [illegible]

تتمه احوال مستر دریک بهادر

[illegible]

بحفاظت و حراست کلکته با پنجهزار سوار و هشت هزار پیاده معین نمود و
سالما غانما بمرکز دولت خود مراجعت فرمود چون مستر دریک مذکور
بر جهاز سوار شده خود را بمندراج رسانید و از اطراف بنگاله انگریزان دیگر
که باقیمانده بودند نیز خود را بسرانی و کرنل و در انجا بوی رسانیدند در آن وقت
کرنل کلیف سالار فوج و ملازم بادشاه انگریز و متعین کوٹهی انجا جهت در حدود
دکهن و ارکات معهود بود و در آن ایام حسب الحکم اش سید محمد خان صلابت
جنگ پسر آصفجاه ناظم دکهن که احوالش در ضمن وقایع حیدرآباد گذشت
با فرانسیس نزاع کرده آنملک را از قبضه ایشان بر آورده قلیل فوجی
گذاشته موید الطاف ناظم و به ثابتجنگ مخاطب و سرفراز شده بود
پس مستر دریک با یاران خود چنین صلاح دانستند که کرنل کلیف بهادر
ثابتجنگ را برداشته بطرف بنگاله [illegible] معاودت کنند و بخوشحالی هیچ
همت اگرچه بدادن زر باشد سراج الدوله را بر معاودت و سکونت
خود در بنگاله راضی کنند پس کرنل کلیف با اصحاب کوٹهی بنگاله و اسباب
حرب و افواج انچه در آنوقت میسر داشت بعلاوه انچه از محمد علیخان
حاکم ارکات اعانت شد نهضت نمود و متصل کلکته در دریای

نوربنکر اقامت را انداخت و بقیر سامی خدمت نواب سراج الدوله
باعرایضه در نهایت عجز و انکسار فرستاد و مشتمل بر طلب عفو از جرایم سابق و ترتیب و
تقبل چند لک روپیه در عوض ادای اصلاث کوتهی و بیت التجاره در کلکته بعوض
سابق نواب مذکور نظر بکثرت غرور خود و سفاهت مزاج جوانی قبول ننمود
و جواب و سوال بنهایت بطول انجامید و در این ضمن نزول مذکور بر احوال عظمای
بنگاله و نفاق ایشان با نواب مطلع شد مجمل از این مرحله آنست که نواب مذکور
نظر بحداثت سن و قلت تجربه همت بار تو سا و بزرگان شهر چون رحیم خان و عمر خان
دلیر تی او و دلیر خان و حشمت خان و میر محمد جعفر خان و دولت رام و جگت
سیتهه بزرگ مهاجنان و صرافان که ذکرش در احوال مرشدآباد گذشت و
غیر ایشان از اعیان و بزرگان سپاه باستخفاف و اهانت سلوک میکرد
و مع ذلک از اظهار امر فی الحال گذاشته دخیل امور مملکت سپاه میداشت
و میر محمد جعفر خان مذکور خلف سید احمد نامی است از ساکنین نجف اشرف
و نواب مرتضی خان مشهور بنواب سید و خلف میران پسر میر موصوف
میگفت که سید احمد در نجف اشرف در اروضه و در معنی متاجر حمام و قفی
سرکار حضرت امیر المومنین ع بوده است و بتقریبی از حکام وقت خایف

شده فرار بود

نفاق سرداران عساکر در جنگ ... با نواب سراج الدوله

شده فرار نمود و بعد از بصورت خود را رسانید و چنانکه شنیده ام در اینجا
با ضعیفه از قوم هند مخلوط و از بطن او میر مذکور بوجود آمد و چون بدرجه
رشد و کمال رسید بخدمت نواب مهابتجنگ شتافت و در اندک اوقات
بمراتب زیاده از ما فوق امرا و بزرگان از دل و جان محب سادات
عالیدرجات بود تخصوص هرگاه از جمله مجاورین عتبات عالیات
باشند لهذا مورد الطاف و اعزاز ایشان گردیده سرگروه جمعی از سپاه و
صاحب نوبت و نقاره و دستگاهی شد و رفته رفته از ملاحظه این خدمتگذاریها دل
نواب را مایل خود گردانید بحدیکه آخر خواهر همشیره علاتی خود را که از بطن
جاریه بود بوی منسوب نمود و از دولت آن کار بر فاهیت و عزت
میگذرانید القصه چون نواب مغفور بنهایت صاحب هوش و دانا بود
و با هر کس بقدر مرتبه او رفتار مینمود همیشه مردم ظرف و اشرار دیگر را
میان خوف و رجا میداشت که مجال خیالات فاسده نداشته باشند
و در هنگام ارتحال بسراج الدوله فرمود که فلان بخصوص میر محمد جعفر خان دشمنی
تواند با ایشان مدارا کن و اگر یکی از اینها خفت رسانید باز او
را زنده نگاه مدار که دولت ترا برخلاف وصیت انمر دوده بوش

... مینمود و با بنان ... زید همعمر و ضعیف جسم و ... مهاجر و ابطالوا

همان اشخاص خصوص میر موصوف را خیده دفعه خار و ذلیل نمود بلکه
عازم بر قتل انها گردید و منع فلک معاف به بر مناصب خود مستقل گذاشت
مو تیره شود مرور روزگار همه آن کند کس نیاید بکار
میر موصوف بامداد جگت سیته بالکلیه تخم نفاق را در کانون سینه
سرداران انداخت و اتفاق را از نواب منحرف ساخت و کرنیل کلیف
مذکور چون کماهو حقه بدستیاری امرا و نفاق بنه برابن احوال آگاهی
یافت و از کثرت توقف نیز دلتنگ شده بود عزم رزم را جزم نمود
و جهاز توپخانه را محاذی محل اقامت مانکچند مذکور قرار داده ترویج باتش
بازی فرمود و از نهیب فوج مانکچند متزلزل شدند مقارن حال فوج را از آتش
باتوپخانه لایق جنگ میدانی در محل مناسب فرود آورد و با خصم مردانه
بنیاد مقاتله نهاد و خصم چون تاب و توانائی محاربه و رزم توپ
آتش فشان مقابله با فوج انگریز نماند عار فرار را بر دولت قرار اختیار
نمود و کرنیل موصوف با اصحاب گوتهی باماکتی قدیمه خود نزول نموده
لوای فتح و ظفر را در کوتهی کشید و عازم رزم انجا معطوف گردید و در روز

دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد هجری از مرشدآباد
روانه سمت کلکته شد و در قریب به بندر مذکور در مکان مناسب معسکر
و ابواب جنگ را مفتوح نمود و لکن جماعت انگریزیه بجهت دریافت
احوال امرا و سرکردگان باب جواب و سوال و درخواست مصالحه سد و قید
نکرده بودند پس در این اثنا آن قوم بحزم جزم عزیمه شبخون زدن بمعسکر نواب
را جزم نمودند و شخص کارآزموده از قوم خود را بنام سفارت بخدمت
نواب فرستادند تا در آن ضمن اطراف و جوانب خیمه و لشکر و معسکر
او را خوب دیده باز آید شخص فرستاده حسب الحکم بعمل آورده مراجعت
کرد پس شبخون عظیمی بر عسکر وی زدند و اراده داشتند که شاید نواب
را زنده دستگیر کنند بسبب تیرگی شب خیمه و مقام او در لحاظ ایشان نیامد
نماند چون چنین رستخیز که نمونه محشر بود در آن معسکر اتفاق افتاد از
خوف جرأت اقامه در آن مکان که متصل با بادی کلکته بود نکرد و دلان علاج
کوچ کرده بفاصله بعید قرار گرفت و بنای مصالحه گذاشت چون جماعت
انگلیسیه بر عجز او مطلع شدند قضیه را بر عکس کردند و ادعای اموالی
که در جنگ اول سراج الدوله و عسکر او از کلکته بغارت برده بودند

نموده‌اند آخر الامر بعد از قال و قیل بسیار مبلغ کلی بر گردنش گذاشتند که قدری از
آن را در مدت قلیله بفرانسیس کار کمپنی برسانند و در عوض باقی تنخواه بلوک متصل
کلکته را که نام آنها را در این وقت فقیر [illegible] بعمال انگلیسیه بدهد که تتمه
نمیدانند
مبلغ را از آنجا تحصیل کنند بعد از تحریر تمسک شده گرفتن مواشی از طرف سرکار
الدوله طبل رحیل را بسمت مرشدآباد کوبید و در میر صوب که مقام گرفت و از
بعضی از معاصی توبه و انابه کرده و چون انگریز را از آن خصوص میر محمد جعفر خان
و راجه دولت رام و غیرهما را منحرف دید میخواست که خود را از چنگ
ایشان نجات دهد و آنها را از قلمرو خویش بدر کند و لیکن [illegible] و از
دوستی ایشان با جماعت انگلیسیه نیز اندیشه می نمود در این اثنا فیما بین قوم
فرانسیس و قوم انگریز در حدود بنگاله نیز جدال و نزاع اتفاق افتاد و قلعه
فرانسیس دانگه را که در دست فرانسیس و متصل هوگلی و چینچره بود انگریز آن
گرفتند و کوتهی ایشان را که در قاسم بازار بود نیز ضبط کردند موسیو لاس
که عمده و رئیس جماعت فرانسیس بود بسراج الدوله توسل جسته مع باقی ماندگان
جماعت خود در توپخانه و برق اندازان ملازم سرکار شد منافقان
آن دولت محرک جماعت انگریز شدند بصاحب [illegible] شخص از قوم

خود بوی پیغام

خود بوی پیغام داده‌اند که در مصالحه‌نامه مندرج است که دشمن ما دشمن نواب و دوست
ما دوست نواب باشد و همچنین بالعکس و الحال میان ما و این قوم جنگ
است و ایشان را زده‌ایم و بدر کرده‌ایم و نواب پناه داده ملازم
خود فرموده‌اند پس باید فهمید که این حرکت موجب نقض عهد است چون این
خبر بنواب رسید اندک سر محکم میکرد و منافقان با احتمال آنکه آن قوم پناه
آورده در وقت جنگ مردانه بکوشند نهایت اصرار بر اخراج آنها
داشتند موسیو لاس بعرض رسانید که ملازمان این سرکار [illegible] نمک حرام
اند و با انگلیس اتفاق دارند و ما را از برای بدخواهی شما بدر میکنند و چون
ما رفتیم کار شما را اتمام خواهند نمود و اگر ما در رکاب باشیم تا جان قصور نمیکنیم مجملا
آن بیچاره ایشان را جواب داد و گفت بالفعل اصلاح در رفتن شما
بسمت عظیم‌آباد است پس روانه آن سمت شدند و بعد از آن انگریز حیله
قلیله نموده میر محمد جعفر خان و دولت رام را باستظهار انگریز [illegible]
و میر موصوف جگت سیتهه را که از کبار صرافان و صاحب زر بسیار بود
با خود موافق نمود و جمعی از [illegible] زده‌ها را نیز با خود یار و رفیق گردانید در
[illegible] جماعت [illegible] جدال را فیما بین نواب و جماعت

انگریز به مشتعل گردانید و میرزا امیر بیگ نامی از رفقای خود را که در یوم فرار
انجماعت زنهار امان نزد او خفیه بایشان رسانیده بود و لهذا نهایت
تقرب نزد انجماعت داشت نیز وا ایشان فرستاد و اجماع امرا و
سرداران را بر دفع ولی نعمت خود اظهار نمود بلکه محضری که میر موصوف بمهر
سرداران بجان آمده رسانیده بود بخدمت ایشان فرستاد و پیغام داد
که اگر شما اندک حرکتی از جای خود بکنند ما خود کار او را تمام میکنیم و وعده
ادای مبلغ ۳ کرور روپیه سوای جنسهای دیگر نیز کرد و مهاجنان و صرافان
را ضامن خود ساخت جماعت انگلیسیه این معنی را فال تسخیر بنگاله
دانسته تعجیل در گرفتن یک کرور روپیه مال المصالحه نمودند نواب از
دادن آن عاجز شده لیت و لعل مینمود و مجملا کرنیل کلیف مذکور سردار
انجماعت شروع در تهیه اسباب حرب کرد و سراج الدوله باستماع
این خبر با منافقان از در رفق و مدارا بر آمد اما سودی نکرد
بسا ای زجورت جگر خون کنم بیک ساعت از دل بدر چون کنم
میر موصوف زیاده جلب قلوب منافقین کوشید بحدیکه کمتر کسی
باقی ماند که در دل رفیق نواب بود لیس تلاقی فئتین در قرب و نواحی

کلکته روی

کلکته روی داد قوم انگریز باتفاق انجماعت پشت گرم شده شروع به باریدن
گلوله توپ و تفنگ نمودند میر موصوف با منافقین بطریق ایستاده تماشا
میکردند و میر مدن و موهن لال که از جان و دل خواهان دولت سراج الدوله
بودند کوشش میکردند ولکن بسبب توپ مجال یورش نداشتند و هم
فلک کار بر انگریز فی الجمله تنگ کرده بودند کرنیل کلیف بمیر محمد جعفر خان
و یاران او پیغام داد که وعده شما این بود که جنگ قلیلی شود و حال
سه پهر روز رفت و هنوز سپاهیان هم مردانه میکوشند جواب دادند که
همین جماعت با سراج الدوله موافقند هر گاه اینها مغلوب شوند اثر
وعده بظهور میرسد مقارن حال میر مدن بضرب توپ هلاک شد نواب
مسکین بمشاهده این احوال در فوج مسلمانان میر مذکور را طلبید وی در آمدن
اهمال نمود بالاخره بالرئیس میر محمد صادق خان مشهور بمیرن و بعضی دیگر از
نمک بحرامان مثل خود بحضور آمد سراج الدوله عجز و الحاح را از حد بدر
برد که دستار خود را بر پای میر گذاشت و گفت که جنگ دین است
و من اکنون از خلاف ادبی که گاه گاهی بالنسبه بشما کرده ام نادم
شده ام و حقوق جد خود را شفیع نمود و گفت که جد من نهایت

احسان و دوستی با شما کرده است حقوق او را بیاد آورید و آبروی
مرا نگاه دارید میر بعرض رسانید که درین وقت که کاری پیش رفت نمیشود
و روز باخر رسیده است حکم شود که پیش رفتگان مراجعت کنند فردا
تدبیر این امر خواهیم کرد سراج الدوله دیوان خود را که موهن لال را که پیش
رفته عرصه را بر خصم تنگ کرده بود طلبید جواب داد که وقت گشتن
نیست اگر بر گردم سپاه متفرق میشود این وقت که کار باخر میرسد سراج
الدوله از میر موصوف استشاره کرد آنچه را که سابق گفته بود مکرر نمود آن
باستیلای هراس بیهوشی و هواس گشته اطاعت وی کرده موهن لال
را بمبالغه تمام طلبید بمجرد مراجعت وی لشکر را بر شکست خاطر روی داد
با همراهان اهل نفاق راه فرار را گشودند سراج الدوله چون بر احوال
لشکر آگاهی یافت از خوف حریف مقابل و دشمنان دست و بغل
وی نیز فرار نمود و روز پنجشنبه ششم ماه شوال از سنه مذکوره قدری از روز
گذشته بمنصور گنج رسید و هر قدر سعی کرد که در آن محل توانند آرام گرفت
بسبب عدم اطاعت ملازمان میسر نشد حکم بگشودن خزانه و
داد و دهش فرمود و تا شب در خزانه باز و دست گیرندگان دراز

بود و لکن

بود و لکن کسی بکار نمی نیامد وقتیکه بذل اموال و گذشتنی از زر و جان مطلوب
بود فکر دو و رای نهکام که کار از دست رفته چه سود داشت **قطعه**
دل دوستان جمع بهتر که گنج ؛ خزینه تهی به که مردم برنج ؛ عدو را بالکوچک نباید
شمرد ؛ که کوه کلان دیدم از سنگ خورد ؛ نه بینی که چون با هم آیند
مور ؛ ز شیران جنگی بر آرند شور ؛ القصه سراج الدوله تا شب شنبه
هفتم ماه مذکور بقدریکه توانست از قسم نقد و جواهر با برخی از زنان برداشته
در ثلث آخر شب به بهگوان گوله شتافت و درانجا بر کشتی سوار شده روانه
عظیم آباد شد چون میر محمد جعفر خان خداوند کشتی زمانه را بلکام خود دید بعد از
فرار سراج الدوله دو روز توقف کرده با کرنیل کلیف و دیگر سرداران انگریزیه
ملاقات نمود و عهد و مواثیق را تجدید گردانید و یوم شنبه هفتم ماه مذکور داخل
دولتخانه نواب سراج الدوله در منصور گنج گردید یاران موافق بر او مجتمع شدند
و اناسی که بزرگ او را عار خود میدانستند نیز ناچار از خوف جان و مال حاضر
شدند لیس مسند نظامت و ایالت را در روز دوشنبه بوجود خود زینت
ساخته و کوس نکبت و بدنامی و نمک حرامی با ولی نعمت را نواخت و بالقابی
دولت را هم بضبط اموال خداوند خود و تقسیم آن بر جماعت انگریز و غیرهم

پرداخت و چون سالها بود که آرزوی خطاب جهانگیر جنگ و اتباع او
را در دل داشتند و در مهر خود شجاع الملک حسام الدوله میر محمد جعفر خان بهادر
جهانگیر جنگ نقش نمود و خطابات اولاد و اتباع او را بر اولاد و اتباع خود
تقسیم کرد ولکن چون بدون اجازه سلطانی بود و هیچ یک از آنها
اشتهار نیافت و با آنکه یوم دوشنبه روز رابعه [illegible] در شریعت مقدسه
بسیار منحوس و مجربی البته از امت پیغمبر آخر الزمان است که [illegible] مبارک نیست
شنیده میر موصوف در آن روز بر مسند نظامت جلوس کرده‌اند [illegible] که
متواتر شنیده ام و دودمان او را الی الآن آن روز را مبارک میدانند
و امورات تازه اتفاقیه را بجهت تیمن و تبرک در آن روز بعمل می‌آورند
و از این غریب تر آنست که منی بیگم زوجه کبری میر موصوف که نامش در
احوال مرشدآباد گذشت با آنکه وی و تمام این خاندان بظاهر شیعه‌اند مسجدی
در مرشدآباد ساخته است و بعنوان وظیفه در ماه مبلغی را بامام مقرری از
علمای اهل سنت میدهد که در روز جمعه بر منبر رفته نماز جمعه را بطریقه اهل سنت
خوانده بمدح خلفای ثلاثه رطب اللسان شود با آنکه پادشاه وقت محمد
اکبر شاه خلف شاه عالم پادشاه سابق الذکر در ناتوانی و ضعف و [illegible]

از بدو ورود

از بدو ورود بدرجات کمتر و بدتر است و در اکثر نماز و خطبه بطریقه شیعه
بعمل آورده میشود و این فقیر نیز با این حقه در عظیم آباد با آنکه کار نشده بود
بعمل آوردم و احدی مزاحم نشد [illegible] و نه دین
ومن یضلل الله فما له من هاد
و نه دنیا و نه امید بهشت اگر سایه عاطفت کمپنی انگریز بهادر بر سر ایشان
نبود معلوم نیست که ادبار ایشان تا بکجا میرسید اگر احوال و اطوار این خاندان
را در باب عدم مبالات بشریعت مقدسه مفصل نگارم طوماری شود
و سر رشته سخن از دست رود القصه میر محمد قاسم خان داماد خود را با
جمعی بگرفتن نواب سراج الدوله معین نمود و از اتفاقات آنکه [illegible] اجل
گرفته در مقابل راجمحل از آنطرف دریا رسید و در تکیه شخصی دانا شاه نام
از طایفه درویشان و قلندران فرود آمد تا قدری طعام از برای خود و همراهیان
مهیا کند شخص مذکور [illegible] بامید عنایت معاندین و علاوه بسبب
بغض و کینه که از او داشت بجهت آنکه در ایام دولتش از وی [illegible]
کرده باجابت نرسیده بود دام تزویر را گسترده و بدلجوئی پیش آمد و التماس
استراحت و آرام نمود و کسی را فرستاده دشمنان او را که در راجمحل بودند
خبر کردند میر محمد قاسم خان با جمعی از سپاه عنید در رسید و او را باعیال

دستگیر شدن سراج الدوله و شهادت او

اسیر و دستگیر نمودند و در روز یکشنبه پانزدهم شهر شوال از سنه
مذکوره یکهزار و یکصد و هفتاد هجری بود و بدست ادنی نوکران خود گرفتار
دوار و دار الضرب مرشداباد شد چون مردم شهر و پیر و جوان خار و حقیر
دیدند حقوق بزرگان او را بخاطر آورده اراده کردند که از بند طالع او را خلاص
دهند میسر نشد پس میر محمد صادق خان مذکور مشهور بمیران پسر
میر موصوف که مانند یزید در ظلم و ستم قدمی از پدر پیشتر گذاشته بود چون
بر قدوم خداوند نعمت خود مطلع شد او را نزد خود طلبیده در مکانی مقید
ساخت و از رفقای خود شهادتش را درخواست نمود از اشراف
و حلال زادگان کسی قبول این معنی نکرد آخر الامر محمدی بیگ نامی که از بدو سن
نمک پرورده مهابت جنگ و پدران امیر اسیر بود این شقاوت را اختیار
نمود و آن امیر را بمحنت تمام بقتل رسانید و از اتفاقات در آخر عمر بمرض
جذام و مبتلا گردید پس حاکم نمود که فراشان و چوبداران الضرب چوب
و سنگ آن حاکم نو جنگان را داخل خانه کردند و در بر روی ایشان بستند
از قضایای عجیبه آنکه حسینقلیخان مختار امورات شهامت جنگ را
سراج الدوله مذکور مظلوما در ایام حکومت خود بقتل رسانیده بر فیل بسته

اشتهار داد

(حاشیه:) مرحوم ... را از روی ... / ... / ... [illegible]

اشتهار داد در کوچه و بازار گردانید چند قطره خون از او در موضعی چکیده بود چون
نعش او بهمان طریق بآن مکان رسید بدون سبب فیل در آنجا ایستاد و چند قطره
خون او نیز در آن مکان چکید مصرع ای کشته که را کشتی که امروز کشتند
کما تدین تدان فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد از چند روز برادر
کوچک او میرزا مهدی را در تخته بستند تا بجوار رحمت یزدانی
پیوست و بفاصله قلیلی مادر و خاله آن مظلومان را که از بدو سن مربی ایشان
مذکور بودند در آب غرق کردند و در شب آن روز بر آن میدان برق
افتاد و باتش غضب رب العالمین هلاک شد مشهور است که آن
دو مظلومه در هنگام غرق شدن بهمان دعا در حق آن ظالم کرده بودند
بدرگاه منتقم حقیقی بدرجه اجابت رسید و از ملاحظه کیفیت رفتار
جماعت انگریز یقینی حاصل میشود که اگر نواب سراج الدوله
از ستم کردن اراذل نفاق پیشه خود با ایشان التجا میبرد یا آنکه بدست
ایشان گرفتار میگردید البته بنجابت این رفتار را با او معمول میداشتند
بلکه ملک با او مسترد نموده با او بوضعی که موجب استراحت و اطمینان
طرفین بود معامله مینمود چنانکه با نواب شجاع الدوله و دیگران کردند و ظاهر

آنست که آن نمک بحرامان از خوف حمایت این جماعت در
قتل آن مظلومان جلدی کرده لذا چون این واقعه من البدایه الی النهایه
سراسر پند و نصیحت و محل اعتبار بود بجهت تنبیه مطالعه کنندگان بعضی
از احوال در ارقام نمود فاعتبروا یا اولی الابصار پس جماعت انگریز را
در این ملک رخنه کامل حاصل گردید و دخیل در امور نظامت
حکومت شدند و با امرا و سرکردگان بخوبی پیوستند و بر شدت نفاق
و عدم وجود اتفاق در تمامی این حدود اطلاع کلی بهم رسانیدند و بالجمله
یک دو سال میر جعفر که دایما از خمار شراب و بنگ و آواز چغانه
و چنگ سرمست و مدهوش بود چون کلوخ لذائذ آباد آشتی
سنگ است ز گرفتار مجملی از عقوبات دنیویه افعال خود گردید و
جماعت انگریزیه در دل با او خطاب کرده گفتند که تو بجز تملق
چه کردی که با کفی نظیری ز تو با ولی النعمت خود چه وفا کردی که
با ما کنی پس او را بهانه گرفته در کلکته محبوس و مقید نمودند و میر قاسم خان
مخاطب بعالیجاه داماد مذکور او را در مرشد آباد بر مسند
نظامت نشانیدند و چون قلیلی از ایام حکومتش گذشت بنای مخالفت

ولی اتفاقی

۹۳۳

ولی اتفاقی با این قوم را استوار نمود چنانکه در یوم واحد حسب الحکم او چند
کس را در عظیم آباد بتیغ بیدریغ هلاک کرده اجساد ایشان را در چاه
خانه مرحوم حاجی احمد برادر نواب مهابت جنگ مذکور ریختند و چون نوبت
حکومت باین قوم رسید آن خانه را خراب کرده مقبره گذشتگان و
آیندگان خود مقرر نمودند القصه چون در وی آثار عدم اطاعت و نمونه رشد
و شجاعت دیدند آن مست اول را باز غنیمت دانسته از قید بر آورده
بجای خود منصوب نمودند و سخن او را دست آویز نموده با میر قاسم علی
خان سر محاربه را پیش کردند و نظر بنفاق سرداران چون طاقت
و مقاومت را در خود ندیدند فرار کرده بنواب وزیر الممالک شجاع الدوله
بهادر پناه آورده و از او طلب اعانت نمود قبول کرد و آمد ولکن
با نجام نرسانیدند و با وی غدر کرد و چنانکه سبق در ضمن احوال مفصل الا
نگارش شد در عظیم آباد ملاقات طرفین رویداد نمود و قریب بان
بود که وزیر مظفر شود که این جماعت را راه دوستی با بینی بهادر مختار
خوانه وزیر بزور زر پیدا شد و با او سازش نمودند و بران عسکر کثیر
با فوج قلیلی ظفر یافتند و وزیر فرار نمود و آخر الامر بینهما کار بمصالحه انجامید

مقبره

غنیمت
برادر میر محمد قاسم خان

باین نوع که ملک وزیر از او باشد و از وجه که سابق ده آنرا بخشش آنهم
بجماعت انگریزید هند و وکیلی از آنان باجمیع از سپاه در خدمت نواب
وزیر باشند و صدود بنگاله را نیز لظاهر از حضور آن بادشاه ضعیف بر
رعایت مصالح چند بنام خود اسناد دشس را نوشتند بمقر ریاست خود
که کلکته است معاودت کردند و روز بروز در تنقیح امور حکومت خود
کوشیدند و میر محمد جعفر خان مذکور در سنه ۱۱۷۸ یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری
در روز چهاردم ماه شعبان المعظم بمرض جذام ازین دار فانی بسرای
جاویدانی رفته در آنجا بعقوبت عمل خود مبتلا گردید و در سیر المتاخرین
مذکور است که در دم آخر بتجویز نندکمار بنده که صاحب کار و مختار امور او بود
آب غسالۀ بتی را که قریب بمرشد آباد است بنیت استشفا بیاشامید
و چون از حلقش پایین رفت جان بقابض الارواح سپرد و بمکانیکه
سزاوار کردار وی بود شتافت و بالجمله با آنکه جمعیت و سپاه یکمین
در نهایت ... و عسکر ناظمان ملک هند از حد افزون بود روز بروز
نظر بشومی افعال و خباثت نیت و کثرت نفاق سرداران و عمال
ایشان مراد ریاست و نظامت سستی تمام حاصل میشد و حکومت کمپنی

فوت میر محمد جعفر خان

مظفر جنگ

انگریز بهادر در انظار بحسن سلوک و خوش زبانی قوة و استحکامی که باید
روی داد مینمود و علاوه بران محمد رضا خان مخاطب بمظفر جنگ که از
حکیم زادگان شیراز و از سادات بنی عقیل بود بجوهر ذاتی و قوة زر العهد
بیگم دختر حاجی احمد برادر مهابت جنگ مذکور و حمایت منی بیگم مذکوره
در مرشد آباد مختار نظامت و نایب مبارک الدوله خلف چهارم
مذکور ان بطن منی بیگم شد و وی نیز با قوم انگریز بداخلت کلیه بهم رسانید و از
دل و جان مرید و خواه دولت ایشان گردید و سامان نظامت را
بالمره بغارت داد و عسکر و سپاه را باستظهار این جماعه برطرف
کرد و چراغ در دست گرفته خوانه بخوانه و شهر بشهر صوبه بنگاله را با ایشان
نمود و میگفت که تا دولت کمپنی است منهم هستم و نفر بعد دم مقفای نیست و
خبث ارادت و کثرت نیت و غرور او نیز ذلیل و خار و بعید از ایشان
گرفتار شد و اخر الامر با صد جهان بدنامی و غم و غصه حسن الدنیا و الآ
خرة از این سرای فانی ارتحال نمود و رفته رفته امر نظامت باینجا رسید که
یکی از اولاد محمد [illegible] خان موصوف را بر مسند نظامت نشانیده بطور
زکوة چیزی باو میدهند و بالمره حکومت و ریاست و فرمانفرمایی بنگاله

و آن حدود با تمام بسرکار کمپنی بهادر قرار گرفت و حال تحریر این رساله سالی
شانزده لک روپیه مفت و عبث و بی فایده محض از برای مراعات
عهد وفی الحقیقت بعنوان تصدق بخاطر وقت که دیر جنگ بسر مبارک الدوله
مذکور است میرسانند و کیفیت مسخر شدن ملک شجاع الدوله ورثه نایبش شاه
جهان آباد و دکهن در ضمن شرح احوال حیدر آباد و فیض آباد و لکهنو نگارش
گردید القصه این قوم برخلاف رویهای این کشور بمتابعت اصحاب معقول
و مجانبه از حرکات بی فایده و فضول و استعمال صبر و تدبر و دباری و عدم
عجله و جلدی و ثنگ مزاجی در نهایت خوبی بدون حصول بدنامی و استراحت
تمام ممالک بسیاری را که از پای تخت ریاست ایشان بمدتهای بعیده
دور اند مانند مملکت هند که در بسیاری زر و اقمشه نفیسه و آبادی و
سرعت اطاعت مردمان در تمام اقالیم سبعه قلیل النظیر است بسهولت
تمام مالک شده اند و در عوض آن چنانکه ذکر شد مبلغ جزوی بسرکار بادشاه خود
موافق اقرار نامه که از اول بخزانه سلطانی سپرده اند میدهند و آنچه زیاده بعمل آید
بخزانه کمپنی یعنی آن چند نفر تاجر داخل میشود و در این اوقات از ملک هند
از بابت تجارت و از مداخل ملکی و غیره بعد از وضع خرج سپاه و مواجب احاطم
تاریخ

بارام

ووسعت

واعیان

و اعیان هندیه و انگلیسیه چنانکه از بعضی از ثقات مسموع شده است زیاده
از پانزده کرور روپیه عاید سرکار کمپنی میشود و البته چند کرور نیز از بابت اخراجات
خواهد بود و این مراتب معلوم کارداران حضور سلطانی و اصحاب حل و
عقد هست و نظر باستحکام قواعد و ضوابط و سررشته مملکت داری چیزی
نمیگویند و اعتنا و ابا او بی الابصار و در نوشته جات و وفراین لفظ کمپنی
مینویسند و او مالک است نام و عدد ایشان معلوم نیست و گویا که اهل
کمپنی چنین حکم کرده و چنین فرموده مجملاً اسم در میان مردم است و مسمی
معلوم نیست و سابق بر این سلاطین تیموریه یعنی انالیه کابل در این
ملک دخل داشتند و در این اوقات از حسن طالع این جماعت آن
جماعت نیز بخود مشغول اند و قریب است که قضیه برعکس شود و در بلده
عظیم آباد بودم که خبر صحیح رسید که جهان شاه پسر اکبر ارشد محمد اکبر شاه که
نام سلطنت در این ایام با او است او لیار سرکار کمپنی انگریز بهادر در ماه
مبارک رمضان از سنه ۱۲۲۴ یکهزار و دوصد و بیست و چهار هجری از دار السلطنت
جهان آباد به بلده اله آباد برده مقید و محبوس ساختند و سبب آن مفصل مفهوم
نشد آنقدر معلوم گردید که باعث آن بی اعتنایی او با وکیل سرکار کمپنی بود

که در حضور پادشاه میماند و از مآل اندیشی و عدم عجله است که این نام مجازی
را از پدر او سلب نمیکنند و اگر بجهت قوم ایرانی یا رومی در این مملکت این
تسلط میسر میشد اغلب آن بود که الی الان از خانه پادشاه و این امرا اثری
باقی نمانده بود و اگرچه در این وقت نیز فی الحقیقت از ایشان اثری و بر وجود آنها
ثمری مترتب نیست ولکن انصاف آنست که طریقه این جماعت پسندیده تر است
چه وجود ناقص نزد حکما از عدم محض بمراتب [بهتر] است فاعتبروا یا اولی الابصار در این وقت
حسب الوعده مجملی از آیین و طریقه حکومت آن قوم در این کشور اشاره میشود که
مطالعه کنندگان را انتظاری نماند **فصل** بدانکه دار الحکومت و معموریات کمپنی
در کشور هند کلکته است و آن از بنادر بنگاله است و بیان احوال آن گذشت و گورنر
جنرل لارد بهادر که بمعنی امیر الامرا و ناظم ممالک کمپنی است با اصحاب کونسل و
اهل عقد و حل در آن بندر سکونت دارند و بنای ایشان در انتظام امور این ملک
نیز بشوری است و امورات را بشور و مشورت کونسلیان که خود را خیرخواه خلایق
میدانند بانجام میرسانند و مجلس عمدة الرعایا و کاردانان را از طرف پادشاه
در این کشور موقوف داشته اند و در امور خراجیه و ملکیه آنچه را که ارکان و
دفاتر و السن کارداران این مملکت دریافت کرده اند تمام ایراج و تعدیل مناسب

کیفیت حکومت کمپنی در هند

در دفاتر

در دفاتر خود مسطور نموده بعمل میآورند و لکن اگر احدی اظهار تظلم کند و باثبات
رساند که کرده حکام سابق بانسبت بمن ظلم است اغلب آنست که قبول میکنند
و تخفیف میدهند و تمام قلمرو خود را منقسم نموده اند و اضلاع چند مقرر کرده اند و
اسامی دیهات و مزارع هر ضلعی را باحد اخل آن ضبط کرده اند و در هر چند ده
کده که نزدیک بیکدیگر اند شخصی را مقرر کرده اند که هرگاه امری و فسادی واقع شود
مفسد را گرفتار کرده بحکام مختار آن ضلع اطلاع دهد و او را تهانه دار گویند و
امورات ملکی و مالی سرکار کمپنی در اغلب اضلاع در عهده چند اشخاص است
اوّل کسانیکه عدالت و داد خواهی کنند و داد مظلوم از ظالم گیرند و ایشان را
اصحاب عدالت گویند **دوم** کسانیکه مالیات خراج را تحصیل کنند و ایشان را
کلکتر گویند و سابق بر این بکیفیت آن اشاره شد و در اعاده آن فایده نیست
سیوم کسانیکه لضبط گمرک و محصول مال التجارت مامور اند و ایشان را
اصحاب پرمت گویند و بکیفیت آن نیز قبل از این اشاره شد **چهارم** جماعتی
که از جانب کمپنی تجارتی که مخصوص باو است مشغول اند مثل خرید و فروش نیل
و شوره و نمک و سوای کمپنی احدی بر معامله این سه جنس قادر نیست و اگر
کرد و معلوم شد بسیاست میرسد و جریمه خواهد داد و چنانکه شنیده ام در

نیز یکی

بنا

سالی زیاده از یک کرور روپیه از تجارت این سه چیز عاید آن جماعت
میشود پنجم کسانیکه بتجارت متعارفه مثل کرباس فروشی و نخوان که شغل
اصلی آن جماعت است مشغولند و از این ممر نیز مبالغ کلیه تحصیل میکنند و امر
تجارت باین سبب بر رعیت بسیار تنگ شده است مشهور است که خلف
عالمگیر بادشاه بابری را منظور شد که مبلغی زر الکاشته دهد که جهت او
تجارت کند چون عالمگیر مطلع شد بوی نوشت که اگر سلاطین و حکام
بتجارت و زراعت مشغول شوند رعایا و فقرا از چه ممر امور معیشت خود را
بانجام رسانند شاهی نه خرند و نه فروشند سبحان الذی لا یتغیر
ششم کسانیکه سرداران سپاه اند و نظم و نسق عسکر در عهده
ایشانست و در هر یک از این مراتب اشخاص متعدده مقرر کرده اند
و ترتیبی قرار داده اند که از فوت و غیاب و مرض احدی خلل در امور واقع
نشود پس اگر یکی فوت شد آن دیگری که تالی آنست امور را بانجام رساند
تا زمانی که از صدر شخص دیگر در مکان متوفی مقرر گردد در این عجاله بعنوان
اجمال بکیفیت قواعد اول و ششم که عمده سیاسات بدیشند و دخل تمام در
تمشیت ملک و در نظام امور حکومت دارند اشاره میشود فصل بدانکه

عمارا اکه قریب بآبادی باشد محل عدالت مقرر کنند و بجهت دادخواهی چند
شخص از قوم اکبر مشخص و با ایشان مفتی از فرقه حنفیه معین نمایند که احکام
را بر طریقه مذهب ابو حنیفه بیان کند و در اول مرحله این اشخاص را قسم دهند
که از جنس و نقد بصیغه نذر یا هدیه یا بنوع رشوه از مستدعیین چیزی نگیرند و
طرف داری احدی نکنند و در انصاف اهمال ننمایند پس بجهت هر یک
بوضعی که لایق حال اوست مواجب و ماهیانه مقرر کنند بقدری که رفع
شود و امور معیشتش حسب الحال بانجام رسد و محتاج برشوه نباشد و اگر
مع ذلک خیانت کند و ثابت شد او را سیاست کنند و در دفتر کار
کمپنی مینویسند که فلان شخص رشوت خورست و لایق خدمت قضاییت و
ممکن نیست که دیگر باین خدمت منصوب شود و انصاف آنست که اگر چه
اغلب این جماعت خود رشوه نمیگیرند و حتی المقدور در دادخواهی کوتاهی
نمیکنند و لکن ظلم و ستم بی حد و پایان بسبب اهمال و عدم تامل ایشان در
احوال عمله از اغلب داروغگان و ناظران و مفتیان و سایر کارداران
عدالت بر رعایا و فقرا میرسد و از مراتب هوش و ادراک این قوم
نهایت تعجب است که ملاحظه نمیکنند و تامل [illegible] که دیوان و مفتی و ناظر
یغما نمایند

کوتوال و داروغه و تهانه دار و هر یک از متصدیان و منشیان سرکار مثلاً که
دخیل امور عدالت شده اند و در مدت قلیله با این مواجب که زیاده از قدر
معیشت نیست این دستگاه و طمطراق را بر خود از کجا چیده اند و مع ذلک صاحب
سرمایه خطیره و املاک کثیره از چه ممر شده اند اگر رشوة نگرفته اند پس از کجا آورده اند
و بسا هست که بعض از این قوم خود نیز رشوة نمیگیرند ولکن بسبب قسم و خوف
سیاست بنفسه مرتکب گرفتن آن نمیشود و یکی از کارداران را با خود رفیق و
متحد میکند و در این وقت عجب آنکه شی در فقرایی افتد چنانکه در مرشد آباد در
سرکار یکی از این فرقه ناظری بود او دان سنگه نام که چیز جزوی مواجب داشت
و متواتر میشنیدم که در ماهی هشت صد روپیه اخراجات صاحب کار را بنوعه گرفته
بود و مع ذلک خود با آنکه از احقر مغلان بود و سابق بر آن در عظیم آباد در
فرقه انفار و سپاهیان بود زیاده از سه روپیه مواجب لیاقت نداشت
در اندک وقتی در مرشد آباد بسبب منصب ناظری صاحب لکوک روپیه شده
بود القصه اگر احدی را بر کسی ادعای قرضی یا میراثی مثلاً باشد عریضه در کاغذ
استام که ذکرش خواهد آمد مینویسد و مطلب خود را مندرج میکند و مصحوب فیه
یکی از وکلا بخدمت جج بهادر یعنی صاحب عدالت مطالبات میرساند و وکلا

کیفیت عدالت دیوانی

اشخاص چند اند که اسامی ایشان در دفتر صاحب کار نوشته شده است
و مشهور به نیک نامی اند و از آئین سررشته کامل دارند اصلاً در باب
مواجب بحث ایشان مقرر نیست و چنین مقرر است که هرگاه دعوی
فیصل شد خواه برد باشد و خواه باخت از صدر روپیه یک روپیه از موکل خود
میگیرند تا هزار روپیه باین نهج است و چون بیشتر شود کمتر شود در هر مرحله مقداری
مقرر است و در ذکر آن فایده نیست و چون عریضه اول بصاحب کار رسید اول
رسوم کمپنی را که آن نیز در صده چیزی مقرر است از او گیرد اگر مدعی مفلس است
و قسم بر افلاس خود یاد کند از او چیزی نگیرند پس اگر دعوی مکرونه پانصد روپیه
است بکمشنر رجوع میشود و تا صدر روپیه با امین صدر حواله میشود و اگر پانصد روپیه
است بر جنسر رجوع شود و زیاده از پنجهزار روپیه را صاحبان اپیل فیصل مینمایند
و تا پنجهزار روپیه را خود متوجه میشود و در پشت آن عریضه تاریخ ورود آن را
نویسند و بسررشته دار حواله کند که چون موافق ترتیب دعاوی نوبت او
رسد بحضور رساند و فهرست ضبط تواریخ را مکمل نمایند و نوشته یادداشت
نویسد و آن را وارن گویند که فلان شخص بر فلان کس بجهت فلان مطلب
یا مبلغ نالش کرده است باید مدعی علیه مدعی را راضی کند و یا آنکه ضامن دهد که

دروزه وبکاری حاضر شود و با آنکه در قیدخانه رفته مقید شود پس ناظران
نوشته را دستخط کرده بیکی از ملازمان دهد که باو رساند و چنین مقرر
است که ملازم بخانه در بسته و محل سرای آن شخص بی اذن داخل نشود و
پس اگر اندرون خانه نشست و در بر خود به بست قدرت بر دخول
ندارد و اگر بطوری خود را در خانه یا در کوچه و بازار غافل باو رساند و
نوشته را باو داد البته در همان وقت یکی از سه مرحله را قبول کند پس
اگر مدعی را راضی کرد وی عریضه نویسد و آن را رضانامه گویند باین مضمون
که من از مدعی علیه خود راضی شدم و اگر ضامن داد ضامن نامه نوشته بناظر
می سپارد والا در قیدخانه میرود و مقرر است که اخراجات او مادام المحبس
ماهی دو روپیه و نیم برذمه مدعی است تا روزیکه دعوی فیصل شود و قیدخانه
این اشخاص سوای قیدخانه اصحاب جنایات است که ذکرش خواهد آمد
و بر ایشان زنجیر وغیره از آلات قید نیست پس مدعی علیه نیز وکیلی از جانب
خود مقرر کند و آنچه مدعی نگاشته است آن وکیل بنظر او میرساند و جواب
بگیرد و آن جواب را بنظر مدعی رساند او رد جواب نویسد پس بمدعی
علیه رساند او کذا جواب نویسد و تا این وقت طرفین را باهم ملاقات نیست و

دستخط

وکلا

وکلا در میان سخن گویند و اگر خواهند تا آخر دعوی نیز ملاقات نکنند پس چون
چهار مرحله من البدایه الی النهایه رد و بدل ختم شد تمام را وکلا نگاه دارند و هر
روز وکیلی طرفین در عدالت باید حاضر باشند تا روزیکه نوبت بایشان
رسد و بنای طی دعوی ایشان شود پس وکیل طرفین و متداعیین نیز
اگر خواهند حاضر شوند و جواب و سوال را در حضور صاحب عدالت خوانند
و چیزیکه گفتنی باشد هر یک بعرض رسانند و طرفین یا یکطرف را اگر شاهدی
باشد در فردی نوشته بملاحظه او میرساند نوشته بران شخص شاهد
میرود که فلان کس بشمار شاهد خود در فلان دعوی کرده است بروز انکار
دعوی او باید حاضر شوند والا مواخذ خواهند بود و آن نوشته را سفینه گویند
پس اگر مختفی شد و در خانه نشست نجات یافت و اگر باو رسید باید در پشت
او بنویسد که بمن رسید و من حاضرم و اگر مسافر است عرض خواهد کرد که
من مسافرم و در توقف خسارت بمن میرسد پس حاضر شده شهادات
او گرفته مینویسند او را نگاه میدارند و اگر مدعی خایف باشد که شاهد فرار
کند درخواست کند که از و ضامن گیرند و اگر صاحب عزت است یمین رفته
از و پرسند و قسم را بر کاغذ نویسد و لبوده قسم خوردن نیست و اگر شاهد

از محل طی دعوی دور باشد خرج او را مدعی دهد و اگر او مفلس است شنیده
ام که از سرکار کمپنی داده میشود مجملا چون شهود در دار العدالت حاضر شدند
و صورت جواب و سوال خوانده شد حاکم شهود طرفین را جدا جدا طلبید
و اول او را قسم دهد که دروغ نگوید و قرآن در دست گرفته ادای شهادت
میکند و عدالت و اسلام در شهود معتبر نیست و چون ادای شهادت نمود
و حق مدعی ثابت شد ثبوت آن را نویسد و آن را دگری گویند و اگر بطلان
آن معلوم شد ابطال آن را نویسد و آن را دسمس نامند و هر جزوی مقدمه
را طول دهند و حیله کار بقدر مقدور از طرفین جر و اخذ کنند و گاه میشود که متداعیین
در ضمن هلاک شوند و دعوی بورثه آنها منتقل شود از عزیزی شنیدم که در
کلکته کس را بروغی نزاع شد و بعدالت رجوع کردند دو سال بطول انجامید
و از هر یک بیست و شش هزار روپیه خرج شد بجائی نرسید گویند که مصلحت
در این عمل بعد از تحصیل زر آنست که مردم متنبه شوند و نزاع نکنند و اگر کنند
بعدالت رجوع نکنند سبحان الله [illegible] با وجود این دردسر و
اینقدر خسارت و ضرر که بایشان میرسد از قوه طالع این جماعت است
که باز این ابلهان متنبه نمیشوند و بس است که تمام دولت خود را خرج میکنند

الحکیم

والافنی

و طرفین که او مفلس میشوند و بمرافعه شرعیه رجوع نمیکنند فاعتبروا یا اولی
الابصار و اگر یکی از متداعیان بحکم صاحب جج راضی نشد عریضه مشتمل بر
مدعای خود بصاحب اپیل که مرتبه او بالاتر است نویسد و بهمین دستور
خرج و رسوم کمپنی را داخل کند و مدتهای مدید نیز در این مرحله تکاپو
و دوندگی کنند و اگر از حکم او نیز احد طرفین راضی نشد بعدالت صدر کلکته بدستور
گذشته نالش کند و متحمل اخراجات شود پس اگر بر دو حق با او شد
تمام خسارات ظاهریه گذشته را از مدعی علیه گرفته با اصل بوی دهند و
سوای آنچه خفیه برشوة داده است خسارتی بر آنکه محق است نمیرسد و اگر
بعدالت صدر کلکته که او را عدالت دیوانی گویند نیز راضی نشد بدستور
سابق وکیل مقرر کند و بعدالت پادشاهی که او را سوپریم کورت می نامند
رجوع کند و اخراجات این عدالت زیاده عدالتهای دیگر است و
تمام پادشاه انگریز در کلکته مقرر است و اگر بآن نیز راضی نشد بعدالت
لندن که یعنی در دار السلطنت جماعت انگریز مرجوع کند و در حکم آن عدالت
تغییر و تبدیل نیست و مراتب چندگانه عدول از هر عدالتی بعدالت فوق
آن مقرر کرده اند که چون دعوی بآن مبلغ رسد قدرت عدول بمرتبه فوق

بهست والا فلا و مقرر کرده اند که اگر حق بمدعی علیه ثابت شد و او ادعای افلاس
کرد و باثبات رسانید دیگر مدعی را براو تسلطی نباشد و وی را مرخص کنند و اگر
مدعی خلاف آن را اثابت کرد و ملکی یا خزانه یا جنسی را نمود و مدعی علیه گفت
که از من نیست و یا آنکه در فلان تاریخ قبل از اثبات کردن مدعی بلکه بعد آن و قبل
از ثبوت حق به پسر یا زن خود مثلاً بخشیده ام و باثبات رسانید از موهوب لـه
آن ملک را میگیرند و حکم مفلس را بر مدعی علیه جاری میکنند این مجملی از کیفیت
عدالت دیوانی است یعنی مطالبات و حقوق مالیه و اما عدالت فوجداری
نعوذ بالله منها و آن عبارت از قصاص و جنایات و دزدی و غیر آنها از
مفاسد است پس کیفیت آن اینست که هر گاه شخصی بر کسی ادعای دزدی
داشته باشد عریضه بصاحب کار نویسد مشتمل بر حقیقت حال او بکوتوال یا
داروغه شهر حکم نویسد که با این رفته مدعای مدعی را بقید قسم نویسند
یعنی او قسم یاد کند که آنچه در مقدمه دزدی فلان میگویم و مینویسم تمام
حق است اگر مسلمانی است بقرآن و اگر از اهل کتاب است مثل یهود و نصاری
بکتاب او و اگر هندو است بآب گنگا و امثال آن از محترمات مذهب او
وی را قسم دهند و اگر از اهل عزت است قسم نامه را بمضمون گذشته نویسند و

بدست او دهند و بعد از آن سوال کنند و مطلب نویسند و قرآن و غیره
آن را بدست او ندهند پس چون مدعا بقید قسم نوشت بحضور صاحب عدالت
میرساند وی نوشته بکوتوال مینویسد که فلان کس بر فلان شخص ادعای
دزدی کرده است همین وقت رفته او را گرفتار کن پس کوتوال با مردمان
خود رفته آن نفر را اجل با گرفتار میکند و اگر در اندرون خانه خود یا دیگری نشست
قدرت دخول بروی ندارند و اطراف خانه را محاصره کنند وقتی که
بیرون آید او را گیرند و دست بسته بفضیحت و رسوائی تمام برا او العیاذ بالله
برند و بحضور عرض کنند حکم بقید او شود تا روزی که نوبت مرافعه باو رسد
و اگر صاحب عزت است وی را در خانه خودش قید کنند و برا او مردمان
تعیین کنند که نگریزد و با و خفت بکثر میرسد مگر از سلوک مردمانی که برا او
معین شده اند و این مرحله نیز از برای اشراف و اصحاب عزت گذار
قید خانه نیست زیرا که بجهت تحصیل زر انواع بدزبانیها و حرکات ناهموار
از آنها بظهور میرسد پس اگر کسی گریه را الست کرد فی الجمله گذران
میتوانند کرد و الا فلا و قید خانه فوجداری چون دیوانی عبارت از
عماراتی که دیوارهای بلند دارد و از آهک و سنگ واجر مضبوطی تمام

رسیده

منصب عدالت فوجداری

ساخته شده و مشتمل است بر بیوتات متعدده و یک در و بر در آن مردمان
سپاهی تفنگها بر دست گرفته بمحافظت مشغول اند و اگر قصور بر این شخص دزد مثلا
ثابت شده است تیری بر پای آدمی اندازند و آن عبارت از دو حلقه
آهن است که بر دو پای او محکم بند کنند و بر هر یک از آن دو حلقه میل آهنی است
بقدر یک دست تقریبا و دو سر آن دو میل بهم جفت و بند است و وسط
آن را بر ریسمان بسته اند که شخص محبوس بدست گیرد یا بکمر بندد و تا قصور ثابت
نشده است با او این عمل نکنند و مقرر است که روزی دو مرتبه بجهت الخلا
رفتن بیرون آیند و برای ایشان مستحفظان مقرر اند از برای اخراجات اکل و
شرب هر یک از ایشان از سرکار [illegible] کمپنی روزی دو آنه که تقریبا صد دینار ایران
است داده میشود و بجز تنبیهی که از اصحاب عدالت مقرر شود مستحفظان
را قدرت زد و کوب و اذیت بلکه فحش دادن بایشان نیست و نیز
مقرر است که صاحب عدالت اقلا ماهی یک دفعه بقیدخانه رود و ملاحظه
احوال قیدیان کند و آنچه از بد سلوکی مستحفظان نالش کنند اگر حق باشد و
ثابت شود تدارک آن کند و لکن اثبات نمودن آن نسخه کیمیاست که شنیده
شده و دیده نشده است و نیز باید که صاحب موصوف [illegible] در باب حفاظت

مزاج

طریقه رسیدگی [illegible] در باب سوال مدعیان
در عدالت و [illegible] عقوبات

مزاج و صاف بودن مکان ایشان تاکید اکید کند و بجهت ایشان داکتر
یعنی طبیب مقرر است که اگر مریض شوند معالجه کند و دوا و غذا از سرکار داده
میشود پس در روزی که نوبت بوی رسد او را بدار العداله حاضر کنند و از
او کیفیت و ماجری را بدون قسم بپرسند آنچه اظهار کند نویسند و آن را اظهار
بندی گویند و باید مدعی علیه یعنی آن شخص قیدی بلا تهمت سخن کند پس اگر اقرار
کرد او را بقیدخانه برند و محافظت کنند تا عقوبتی که بجهت او مقرر است بروی
جاری شود و اگر انکار کرد از مدعی گواه طلبند اگر دارد حاضر کند او را بعد آنکه
که وارد قسم دهند که دروغ نگوید پس در حضور مدعی هر یک جدا جدا آمده
ادای شهادت کنند و منشیان نویسند و آن را اظهار بندی گویند و
آنچه طرفین یا حاکم سوال از گواه داشته باشند بپرسند و نوشته شود و
اگر گواه زن پرده نشین و مستوره و یا آنکه شخص صاحب عزت باشد امین بالاتفاق
متداعیین یا وکیل ایشان از برای شنیدن و نوشتن گواهی آنها رود
و امین را قسم دهند که در نوشتن خیانت نکند و در گواه چنانکه نگارش شد
عدالت و اسلام شرط نیست بلکه قسم خورده شهادت میدهد پس
بمدعی علیه اظهار کنند که تو نیز گواه داری اگر دارد بگذراند و خرج گواه مدعی کند

واکر نتوانست وادعای بروی ثابت شد پس اکر تعزیری که بجهت او
مقررست جزوی است صاحب جج که باین عبارت اورا صاحب مجسترت
نامند یعنی صاحب عدالت دیوانی خود حکم او را اجاری میکند و اکر از قبیل قتل
و دایم الحبس شدن و نحو آنهاست و یا آنکه مبلغ دزدی مبلغ کثیری است خواه
ثابت شود خواه نشود خود حکم نکند و بنابهت که جزوی است و بازاو
حکم نکند بلکه تمام مراتب را از سخن مستدعیان و کواهان طرفین نویسد و آن را
مثل کویند و بصاحبان اپیل یعنی عدالتی که فوق مرتبه فوجداری است و از این
جنتیلاور اعدالت دایره و سایر نامند میسپارد و حکم کند که مدعی علیه ضامنی
بقید مبلغ بدهد و مبلغ را موافق ادعا و کیفیت دعوی تعین کنند پس اکر دوستی
والدوی ضامن شود که در روزی که در عدالت دایره و سایر مقدمه فلان روز لکار
شود فلان شخص را حاضر سازم و الا فلان مبلغ به سرکار جریمانه خواهم داد و آن
ضامن نامه را معتبر کرده بناظر سپارند و از مدعی و کواهان نیز نوشته کیرند که حاضر
شوند و الا فلان مبلغ کرفته خواهد شد پس آن شخص رخصت شود تا روز لکاری
برسند و اکر ضامن ندارد تا آن روز در قید بماند و در آن روز وی را حاضر
کنند تا مدعی و کلام طرفین و شهود را شنوند و در حال سماع کلام طرفین مفتی

عدالت

عدالت باید حاضر باشد اکر ثابت نشد بطلان ادعای مدعی را
نویسند و مدعی علیه را رخصت کنند و اکر بحسب نوبت باثبات رسید شاید
مال بدست آید اکر دزد چیزی داشته باشد و الا فلا و بهر حال تعزیر از سر او
نخواهد رفت و مفتی اقتضای آن دعوی تعزیر را مینویسد و بران مهر میکند
و بصاحب عدالت اپیل میسپارد وی در ان غور و تامل میکند اکر موافق
انصاف و نیز موافق شریعت اسلام است فی الفور برای اجرای آن
قطعه وارن یعنی رقعه بنام مجسترت یعنی صاحب فوجداری نویسد که
حکم را صادر کند و اکر حکم مذکور قتل یا دایم الحبس بودن است باید که صاحب
عدالت اضلاع صورت واقعه را از جزوی و کلی بزبان فارسی و انکریزی
نوشته بعدالت نظامت یعنی دیوانی کلکته ارسال کنند و خود جاری
ننمایند و منتظر حکم اصحاب عدالت آنجا باشند و مقرر کرده اند که قطع دست
و غیر آن از اعضا موقوف باشد پس اکر مفتی و قاضی قطع دو عضو را
نویسند بعوض آن تا عرصه چهارده سال در قید و محنت شدید که خاک کشی
و بنای عمارات و نحو آنهاست نگاه دارند و اکر قطع یک عضو را نویسند
تا هفت سال در قید باشد و اکر قتل باشد در سوای قصاص وی را دایم الحبس نمایند

موافق ٢

ویا انکه بجزیره میفرستند چنانکه ذکرش خواهد امد واکر مقدمه قصاص باشد
و وارث ادعای قصاص کند و بثبوت رسد قصاص میشود واکر وارث
دیه خواهد ویا انکه معاف کند ویا انکه صغیر باشد ویا انکه حاضر نباشد پس از
قاضی ومفتی استفسار کنند واکر وارث حاضر وکبیر بود و ادعای قصاص
کند چه حکم است البته وی حکم بقصاص کند پس همان حکم را جاری میکنند
وبهر صورت درباب قصاص وارث را اختیار عفو ودیه نیست بلکه
البته از اصحاب عدالت حکم بقتل او صادر خواهد شد و نیز مقرر کرده اند
که در صورت وجوب قصاص اکر صاحب عدالت آن شخص را از جان الرحم
داد صورت حال را بنواب کورنر جنرل بهادر امیر الامرای است
بلکلته نویسند وانچه کورنر از عفو تقصیر یا تبدیل عقوبت تجویز نماید بعمل خواهد
امد و حکم قطاع الطریق وراه زن ومفسد که بسیار فساد کرده باشد آنست
که دایم الحبس باشند ومطلوب هست که انهارا اخراج البلد میکنند وبجزیره که
درمیان دریا است میفرستند وآن جزیره خرابی بوده است و در این
اوقات از اجتماع قیدیان آباد شده است ویا انکه بقتل رسانند وطرفه
تر آنست که در صورتی که شهود دهند ویا فاسق باشند بمفتی وقاضی میکویند

که اکر

که اکر شاهد مسلم عادل باشد چه حکم است پس همان حکم را صادر میکنند و
فی الحقیقت احکام وآیینی که خود مقرر نموده اند درباب قصاص وجنایات
ونحوها و در دفاتر نوشته اند همان معمول به است لکن بسبب نام وجلب قلوب
اصحاب ملل علمای مذهب اهل تسنن وهنود نیز در عدالت حاضر میشوند
وایشان حکم را بیان میکنند پس صاحب عدالت انچه را که اصحاب کونسل
در آیین بعوض آن مقرر نموده اند جاری میسازد وعمده تعزیرات ایشان
حبس وتازیانه زدن است وبجهت هر جرمی بیح مقداری از تازیانه وعدتی از
حبس مقرر است وتفصیل آن موجب طول است و در اطراف واضلاع
تهانه داران که بمعنی داروغکان [illegible] مقرر هستند که هرکاه وزدی یا مفسدی
را استلاک کنند زبان بندی ایشان را نویسند وصورت شهادت
شهود واسامی ایشان را نیز ثبت کنند وبفاصله سه ماه موافق ترتیب و
نوبتی که مقرر کرده اند یکی از اصحاب عدالت آن ضلع باطراف میرود و
بهر محل که رسید بقدر ضرورت توقف میکند وبدعاوی قیدیان میرسد
بمقتضای قواعد کذشته احکام را جاری مینماید واین مرحله را عدالت
دایر وسایر کویند ونیز مقرر کرده اند که اکر شخص مجرم در حضور اصحاب عدالت خطا

بیح جرمی

عدالت دایر وسایر

حاکم اوّل را ثابت کند و از ظلم او نالش کند میشنوند و باب التماس شفاعت و
را بالمره مسدود کرده لذا هر که مبتلا شد بجز آنکه کتاب آیین را مطالعه نماید و
از آن تدبیری از برای خود کند چاره دیگر ندارد و بهمین دو عدالت ایشان چشم
تمام اشرار و اخیار این ملک را گرفته اند و شایع خطره تحصیل میکنند و اغلب
اوقات قیدیان را در کوچه و بازار جهان صورت میکردانند و بیابانها
شوارع و طرق را تا زمانی که بجهت هر یک مقررست درست میکنند و خانهها
و عمارتها میسازند اگرچه روز دو آنه میدهند ولکن روزی چهار آنه زیاده کار از
ایشان میکیرند و علاوه موجب ازدیاد رعب و خوف در دل رعایاست
و سیاست را در چهارسو و ملاء عام جاری مینمایند و مقررست که حکم هرافه را در
خوانه عدالت کنند و در خوانه خود یا مکان دیگر سخن احدی از مدعیین را
اصلا نمیشنوند و در هنگام مرافعه خود بر کرسی در مکان مرتفع نشسته مدعی و
مدعی علیه و گواهان از هر صنف که باشند در وقت دعوی رو بروی صاحب
عدالت میایستند و حکم نشستن در آن حال برای ایشان نیست و حاکم
فحش نمیدهد و بیجا نمیگوید چنانکه در ایران و روم هست بلکه اگر کسی بی ادبی و بد
درازی بحاکم کرد از او عفو میکند و الا آنچه در آیین نوشته است در آن باب

ادبی

بروی جاری مینمایند و سوای آنچه در کتب آیین نوشته است رفتار دیگر نمیکنند
و بد است که اگر کسی واقف بر آیین باشد با حاکم مدعی شود و پیش برد
و اگر کسی را بر احدی از فرقه انگریز دعوی باشد و یا اینکه احدی از ایشان
دزدی تا قتلی یا فسادی کند مدعی از دست ایشان با صاحب عدالت
اضلاع نالش کند صاحب عدالت صورت واقعه را بکلکته نویسد و بعد از آنکه
که بنام پادشاه انگلستان است و آن را سوپریم کورت گویند که ذکرش
گذشت رجوع کنند و در آیین خود نوشته اند که از آنجا اهل الفلعند توابع
پادشاه انگلستان اند باید در مقدمات جرایم بعدالت پادشاهی رجوع
کنند پس بر صاحب عدالت آن ضلع لازم است که احوال را تحقیق کند و در
صورت صدق مدعی فی الفور آن شخص فرنگی را بمحافظت تمام پیش یکی از
صاحبان عدالت کلان مذکور رسانند و مدعی و گواهان را نیز بکلکته فرستند
و اگر مستغیث و گواهان را خرج راه نباشد شنیده ام که از سرکار کمپنی دلاهد
خواهند و این حکم بجهت کسانیست از قوم فرنگ که تابع پادشاه انگریز باشند و
اگر تابع او نباشد برای ایشان حکم اهل هند جاری میشود و رجوع ایشان بعدالت
جزو است بنهجی که مذکور شد و اگر جرم بر قوم انگریز ثابت شد حکم را بر او

دو ایراد عظیم بر سیف عدالت فوجداری

جاری کنند و یا انکه با نگلستان که ولایت ایشان است او را اسیر سنند و اگر احاظم امرا از هند کسی را قید کنند مانند وزیر علی خان او را بکلکته برند و در قلعه محبوس نمایند و این فقیر را در عدالت فوجداری این طایفه در دو مقام حیرت بسیار است اوّل انکه مقرر کرده اند که مدعی در وقتیکه اظهار دعوی خود میکند بر صدق بودن آن قسم خورد و فایده این قسم معلوم نیست زیرا که اگر قسم مدعی را اعتبار است و موجب صدق دعوی او میشود پس گواه طلبیدن از او از چه راه است و اگر نه چنین است پس فایده آن چیست و شنیدم که فایده قسم او و گواهان علاوه آنست که اگر کذب دعوی و کذب شهادت معلوم شد ایشان را بسزا میرسانند و این نقل گویا صحیح نباشد چه از این مرحله در حدود بنگاله که مدتی بودم اثری ندیدم و نشنیدم شاید در کلکته یا مکان دیگر اینمعنی را بوقوع آرند دوم انکه این جماعت راه حبس را در باب مرافعات مسدود کرده اند هر که باشد بر هر که باشد نالش هر چه باشد میتواند کرد پس اگر شخصی از ارذل را با مرد عزیزیا حرمتی از اشراف و نجیب زادگان عداوت باشد و بخواهد که او را خار و ذلیل و بدنام کند خرج آن اهانت

بالجمله

۳۶۳

تصحیح السلام

بجهت خرید کاغذ تمسک است پس عرضی نوشته داخل کند و بر صدق دعوی قسم خورد همان وقت بدون تامل و تدبر در احوال طرفین حکم بر گرفتاری و قید نمودن آن مرد محترم میشود و تا باخر دعوی آن فقیر خراب و ذلیل و بدنام شده است اعم از انکه من بعد بگواه جبلی و رفاقت مردمان مفتری اثبات کند یا نکند و شاید که مسامحه ایشان در این باب بجهت ذلیل کردن اعزه و جری نمودن اراذل است و الا میبایست که مقرر کنند که هرگاه از این قبیل نالش صاحب حرمتی شود در اوّل امر از مدعی علیه ضامن بگیرند و او را بسبب قید کردن و حواله نمودن بمردمان سپاهی رذل خدا ناشناس بی حرمت نکنند و یا انکه از مدعی نوشته و ضامنی بگیرند که اگر دعوی را باثبات نرساند فلان مبلغ بسرکار بدهد و فلان مدت در قید شدید باشد و موافق شان مدعی علیه جرمانه بر او مقرر کنند پس اگر ثابت کرد مدعی علیه را بسزا برسانند و الا مدعی مورد عقاب شود یقین حاصل است که اگر چنین میکردند سد باب نالش دروغ و حفظ حرمت اصحاب عزت مینمود کجاست خسرو عادل نوشیروان و دریا دل که از این عدالت گرده بر دارد و از زنجیر عدل خود خجل و منفعل گردد اگر چه شنیده ام که مقرر کرده اند

که اگر مدعی علیه بعد از عدم ثبوت دعوی مر مدعی ادعای حرمت کند میشوند و مبلغی از او گرفته بوی میرسانند ولکن از ان نیز کمتر اثری بنظر میاید زیرا که موقوف بر نالش مدعی علیه است واین نالش در عدالت دیوانی میشود واز برای ان اخراجاتی وموعدی موافق آیین دیوانی مقرر است و لهذا بسبب خوف حیرانی تا مدت مدیده واخرجیزی لشود یا نشود کمتر کسی متوجه اینمعنی میشود و نالش حرمت میکند واگر اینمعنی نیز متعاقب طی دعوی در فوجداری خواه مخواه بوقوع می آید و موقوف بدیوانی بلکه نالش مدعی بود شاید مفید فایده میشد و نیز مقرر کرده اند که اگر متخاصمین قبل از رجوع بعدالت ثالثی را امین نمایند و فیمابین خود مقرر کنند که انچه فلان شخص ثالث حکم کند طرفین را منظور باشد و از ان تجاوز نکنند واو حکمی نمود پس اگر یکی ان را رد کند و بعدالت رجوع کند و مدعی علیه حکم ثالث را بحضور اصحاب عدالت رساند همان را جاری میسازند وانچه دران نوشته شده است منظور میکنند و اگر بعد از رجوع بعدالت متخاصمین از هم راضی شدند پس اگر قبل از داخل شدن جواب از طرف مدعی علیه است وکلا کمپنی رسوم خود را میگیرند واگر قبل از ان است چیزی بایشان نمیرسد فصل

ادم

در قضیه وداری و نالکشی معوق الفعل حاکمه جاعت ایکند

وفرقه نصاری اگرچه بالذات از حرب شمشیر و نیزه و تیر اصلا خبری ندارند ولکن در جنگ توپ و تفنگ و مهارت دران اعجوبه روزگار و نادره ادوار اند و در جلدی و چابکی و چالاکی چون رعد صاعقه بار و برق آتش بیزند و ماوا اینکه این معنی جمعیت سپاه ایشان بنوعی که ترتیب داده اند متفرق نشده است چون کوه آتشین پابرجا و گولی و تفنگ و توپ را تگرگ آسا بر خصم ریزند و جنگ روبرو و صف آرای صاحبان شمشیر و بازو بایشان از طریقه حزم و عقل دور است مگر آنکه از جماعت ایرانی باشند که بالذات شجاع و دلیر مشهور اند از توپ و تفنگ پروای ندارند و چندین دفعه بر سپاه قوم روسیه که در محاربه سر لشکر کل فرق نصاری اند باشمشیر آبدار یورش بردند وایشان را با ان توپخانه گذای منهزم ساختند و جمع کثیری را با اسباب آتشخانه دستگیر کردند و حکایت آن در ضمن احوال ان جماعت گذشت القصه مقرر نموده اند که از برای سرداران این قوم موت و هلاکی نباشد باین معنی که بسبب مردن آنها اصلا رخنه و سستی در امور ایشان رو نمیداد نشود بوجود آنکه سردار در عین جنگ هلاک شود و شخصی که در مرتبه بعد از او است بهمان نوع

هلاک شدن سرداران و حکام قوم ریکن

سپاه را تحریص و ترغیب کند و اگر او نیز کشته شود دیگری که بعد از اوست این
عمل کند تا آنکه تمام کشته شوند یا فتح کنند و همچنین بموت سلاطین و امرا و حکام
مطلقا خللی بریاست و حکومت نمیرسد بمجرد آنکه پادشاه یا حاکم هلاک شود
دیگری که ثانی مرتبه اوست در مکان او نشسته حکومت میکند و دو شلک
توپ میکنند یکی دال بر موت حاکم اول و ثانی دال بر منصوب شدن
حاکم ثانی است و اینمعنی از صفات مختصه این قوم است و لهذا اگر ایشان را
با کسی نزاع روی داده شود اول بمصالحه پیش آیند و بدادن زر و ملک راضی
شوند و گویند که جمعی را هلاک کردن و مبلغ بسیاری را متضرر شدن عبث
و از عقل دور است و مع ذلک جنگ را دور داشته است و معلوم نیست
که فتح با کی باشد و صبر و بردباری بهتر است زیرا که کینه را فنای نیست و
بلکه ابدی [illegible] و لایزال است و سردار خصم را دوام و ثباتی نیست پس چون
هلاک شود دولت او ضعیف و سپاه او متفرق خواهند شد و در آن
وقت بلا منازع و در غایت سهولت ملک او را بتصرف خود در خواهیم
آورد الغرض هشتصد و شصت و چهار نفر برقندازه پیاده را پلتن نامند و گاه
هست که هزار نفر یک پلتن میشود بحسب اقتضای وقت و بجهت علامت و

متضرر

اسامی سپاهیان

نمبر

و تمیز از یکدیگر بعضی صفات بران اضافه کنند پس اگر آن قوم از جماعت
انگلیسیه اند بران لفظ گوره یعنی سفید اضافه شود و این قوم را سلداد
نیز گویند و اگر از طایفه هندیان اند لفظ تلنگه را اضافه کنند بتای مثناة فوقانیه
مکسوره و کسر لام و سکون نون و فتح کاف و سکون ها و این قوم را
سپاهی نیز گویند و هر ده پلتن را یک کمپو گویند بباء فارسیه بروزن
کم و جانکه در ایران دسته گویند و هر هشتاد کس یا صد کس را یک کمپنی
گویند پس ده کمپنی یک پلتن است و هر کمپنی را ده قسمت و هر قسمی را که
هشت نفر اند یک بهره گویند بفتح بای فارسیه بروزن زهره و آن سی و
چهار کس که علاوه بودند سردارانند و سپاه را بجنگ تحریص کنند و
آنچه مصلحت وقت باشد بعمل آورند و اغلب ایشان البته از قوم انگریز خواهند بود
زیرا که بر هندیان بسبب کمی جرات ایشان اعتماد ندارند و تمام آن سپاه
از خوف این چند کس خود را در مقابل توپ و تفنگ میدارند و
بمهلکه میاندازند و سرداران را اسامی مختلفه است ببعضی اشاره میشود
از آنجمله بزرگ پلتن را که همه در اطاعت و فرمان اویند کپتان گویند و
از کپتان پست تر را لفتننت گویند بلام مکسوره بمعنی نایب کپتان است و

اسامی سرداران

لفتننت

بعد ازان را انسین گویند و بعد ازان را کدٹ گویند اخر درجه را اظاهرا کیپتل
گویند و چون کپتان ترقی کند مجر شود بکسر میم و فرق میان کپتان و
مجر آنست که کپتان بر یک کمپنی تا یک پلٹن حکومت دارد و بر زیاده ازان
حکومت نمیتواند کرد و مجر بر یک پلٹن حکومت میکند و بر زیاده ازان نیز
میتواند کرد و بر کمتر ازان بدون ضرورت نمیکند و از مجر بالاتر لفتنٹ
کرنیل است بروزن سرخیل و چون ترقی کند فل کرنیل شود لفظ مضموم بروزن
قل و ازان اعلا لفتنٹ جنرل است و ازان اعلا کپتان جنرل است بکسر جیم
و رای ساکن و سکون نون و ازان بالا گورنر جنرل است و از همه اعلا لارد گورنر
جنرل است و زیاده ازین در سرداری سپاه مرتبه نیست و لکن معلوم
فقیر نیست و در اصطلاح هندیان اعلا مرتبه رسالدار گویند و بعد از
آن ثمن دار است و بعد ازان جمعدار است و بعد ازان صوبه دار است
و بعد ازان حواله دار است که مالک هشت نفر است و بعد ازان
نایک و دفعه دار است و موافق عادت جماعه انگریزیه و آئین ایشان
بر هر یک ازین مراتب دو کس معین‌اند چنانکه سبق ذکر شد و بهر مرتبه
علامتی است از کلابتون و نخوان که بر بالا پوشش یا بهوتی که دارند دوخته

اندوبان

اند و بآن علامت شناخته و از هم ممتاز میشوند و در خوت و وضع سرداران
و سپاهیان نیز اختلاف بسیار دارد و ترقی نمودن باین مدارج موقوف
بر خدمت است و بتدریج بالا میروند و کسی را یکدفعه کپتان یا جنرل نکنند
اگرچه پدران او اصحاب مناصب عظیمه باشند و بمنصب و خطاب
پدران رسیدن موقوف بر ظهور خدمت است و میراثی نیست چنانکه
در فرق ایرانی و هندی و رومی رسم است و اگر در کسی آثار رشد را
ملاحظه کنند و خواهند که بزودی بمدارج عالیه رسد و پیرا در مراحل پیکم
گذارند و در یک ماه همه مراحل را طی کرده بمرتبه عالیه که لایق اوست
رسانند و همچنین است حال ارباب قلم ایشان و مصلحت در این باب
یکی آنست که هرکس را اگر همین باشد که مصدر خدمتی گردد و بنام و
نشان پدر مغرور نشود دوم آنکه هرگاه ترقی کرد بزرگ و بستان طعن و
توبیخ نکنند زیرا که خود بزرگ ران منصب چندی بوده است و هرکس بر همکار
خود رشک برده سعی در ترقی نمودن و رسیدن بمدارج عالیه نمایند و
مصلحت در تعدد سرداران است که چون یکی کشته شود آنکه ثانی اوست
بجای او قرار گیرد و صفوف جنگ از هم نپاشند و دیگر آنکه اغلب اوقات

مصالح ومفاسد وصور وطرق طرح اندازی میدان جنگ وجدال شبخون
ویورش ونحو آنها از لوازم لشگرکشی بحسب اختلاف اوقات وحالات
مختلف میشود واگاه شدن تمام عسکریان مراتب مشکل است پس
سرداران کل وجزو را که عدد معدود ویند بران مطلع کنند ودر وقت کار
هر کس زیردستان خود را آنچه موافق مصلحت است وادارد وبحسب
دلخواه آن نقشه را که در طریقه محاربه وغیر آن مقرر کرده اند بوجود آورد ودر
هر بلتنی دو ضرب توپ بزرگ صف شکن است وچهار کوچک (اغلب اوقات) است وبرای هر
توپی شش کس معین که یکی باروت ودویمی گولی یا ساچمه یا آهن پاره را
اندازد وسیمی گوله وباروت را بالای هم بکوبد وچهارمی چاشنی ریزد وپنجمی
آتش دهد وششمی با چوبی که بران کهنه بسته اند وباب تر شده است
توپ را بشوید ودر هر بلتنی عمله توپخانه یکصد وهشتاد کس اند وبردوش
خود تفنگ چقماقی نیز دارند که اگر خصم بر توپخانه یورش آورد وکار از
جنگ توپ بگذرد ایشان بالین تفنگچیان پیاده شریک شوند وخود را
محافظت کنند واز برای هر کمپنی یک خیمه ودو طباخ ویک دلاک و
یک طبیب وباربردار بقدر ضرورت ودوا وغذا از مریضان وکوارث

طریقه توپ اندازی

شعار روز جنگ در السفر

طریقه تربیت سپاهیان و ورزش کردن ایشان

ایشان تمام از سرکار معین است واغلب آنست که اطفال چهارده یا پانزده
ساله را نوکر کنند بجهت آنکه قابل تربیت اند ورعب سرداران در دل
ایشان زیاده اثر میکند واطاعت بهتر میکنند پس قطعه زمینی را خارج
از آبادی مسطح وهموار کنند وآن مکان را دمدمه گویند بدال مهمله بر وزن
زمزمه وبران تقریبا صد خط بفاصله یک قدم از هم دور کشند واشخاص چند که حسب
وقوف معین که چون استادان مکتبی چوب در دست گیرند وقدم برداشتن
را بایشان تعلیم کنند خواه بزرگ باشد وخواه کوچک چون این مرحله را
آموختند طریقه صف بستن وتفنگ گرفتن وبر کردن وبر سینه گذاشتن
وچقماق خوابانیدن را تعلیم کنند وباید باین نهج ماهر شوند که بطریقی که مقرر است
پهلوی هم بایستند وپا را چپ وراست بگذرانند ومعلم آوازی میدهد
همه یکدفعه تفنگها را بر پهلو چسپانند ودر آواز دویم ته آنها را بر زمین
گذارند وسر آنها را بر دست گیرند ودر آواز سیم باروت را با گولی حاضر
کنند ودر چهارم در تفنگ ریخته بکوبند ودر پنجم در بغل گیرند ودر ششم بر
سینه چسپانند ودر هفتم آتش کشت خالی کنند وآنقدر جلد شوند که در وقتی
که از اول تا هفتم بشمار آید یک گولی خالی میشود وبمثابه که گویا یک تفنگ خالی شده است

مواجب لشکریان و سرداران

و این تعلیم را گاهی فرو نگذارند معلمین هر روز (و غیر معلمین) از ابتدای صبح صادق تا دو ساعت
تقریباً از روز گذشته در آن صحرا در مشق تفنگ اندازی و توپ اندازی شنید
شنیده ام که توپ را در دقیقه پنج دفعه خالی کنند و آنچه از باروت و گلوله
خرج میشود همه از سرکار است مجملاً باین حسن تدبیر و عدم مضایقه از خرج شدن
روپیه است که همین مردمان هندی و صحرائی را که از شعور و ادراک خالیند در
مدت قلیله چنان تعلیم کنند و آراسته نمایند که بیان آن از حوصله تحریر افزون است
القصه از قوانین محکمه ایشان آنست که مواجب لشکریان را ماه بماه بدون
قصور بایشان میرسانند و احدی از منشیان و سرداران را مجال آن
نیست که یک فلوس را از بابت رسوم و غیره کم کنند و گویند که اگر سپاهیان
دل خوش شده جنگ را بخوبی کنند و کرورها روپیه ملک و نقد بدست خواهد آمد
و از گرفتن یک فلوس و دو فلوس بجهت ما فایده نیست و موجب
دل شکستگی ایشان است و سپاهی حتی صلواتی را احترام بسیار کنند و
احدی حتی سرداران را مجال آن نیست که بر ایشان زیادتی کنند و سخن
نالایقی بغیر قصور بگویند و گویند که این مردم جان خود را در راه ما میدهند و
بسبب اینها حکومت و سلطنت ما برقرار است بر خصم غالب میشویم و

ممالک

مواجب لشکریان و سرداران

و مملکتهای بسیار بدست می آوریم پس اگر ما اعزاز و احترام و خاطرجوئی
ایشان نکنیم از انصاف دور است و باعث است که دل آزاری ایشان
موجب خلل عظیم میشود و مواجب لشکریان چنانکه شنیده ام از این قرار
است پیاده برق انداز را هفت روپیه سکه دهند و اگر از قوم انگریز است
پانزده روپیه دهند چون وی غریب الوطن است و جنگ را انگریزها میکنند
و از این قرار ترقی کنند و کپتان را هزار روپیه دهند و همچنین ترقی کنند و علاوه
مرتبه کنند تا به ده هزار رسد و باعث است که بحسب اقتضای وقت مواجب
را زیاده کنند و هر گاه غنیمت بدست آید بر روی مواجب قسمت کنند
و ازان با علا و ادانی بقدر حصه میرسانند اگرچه غنیمت عین المال سرکار کمپنی
باشد که خصم در جنگ سابق مثلاً باین ملک بنوعی دیگر متصرف شده باشد
و در این وقت بدست آید بر سپاه تقسیم میشود و کمپنی را جای سخن نیست باین
حسن سلوک است که با آنکه زیاده دوازده هزار کس در این ملک نیستند
باین سهولت و خوبی مالک و مسلط شده اند و چنان عمل میکنند که
ما فوق آن متصور نیست و حق آنست که حقیقت کنه معنی سپاه داری
لشکرکشی را خوب فهمیده اند صفت بزر میتوان لشکر آراستن زر لشکر

بهتر

غنیمت

لیبی کینه‌ها خواستی ... و در سرکار سرداران هندی مواجب برق انداز
سه روپیه تا چهار روپیه است و بر این نقشه ترقی کند تا بصد روپیه رسد و علاوه
بر کمی مواجب حسابها و رسومات چند گذاشته‌اند که ثلث مواجب باز
عاید سرکار و متعلقان او از منشیان و حواله داران و امثالهم میشود و
علاوه بران این مبلغ قلیل را بعد از سه ماه چهار ماه بلکه بیشتر بسپاهی
میسر سازند و آن فقیر در این مدت خرج خود را بقرض سودی گذرانیده
است و نوکر سرکار [illegible] بوده است و بی واجب است که در وقت کار سپاهی
را نوکر کنند و بجنگ برند و تا آن وقت یکفلوس از سرکار منتفع نشده است
پس با وجود این مراحل توقع جان نثاری و ثبات قدم از لشکریان
داشتن عین سفاهت و احمقی است مصرعه ببین تفاوت ره از کجا
است تا بکجا الغرض چون قوم انگریز را با کسی جدال باشد و بار آده جنگ
او بر آیند و تسخیر ملکت او را منظور نمایند چند کس مهندس صاحب شعور
را که ایشان را بزبان خود انجنیر نامند همراه گیرند و علاوه بر توپهای که مقرر است
چند توپ قلعه کوب نیز اضافه کنند و چنانکه سبق ذکر شد بجهت هر کمپنی
یک خیمه و دو طباخ و یک دلاک و یک طبیب و بار بردار بقدر ضرورت

الکار

طریقه جنگ ... انگریز

تسخیر

از سرکار معین است و چون بسرحد دشمن رسند خوراک لشکریان قاطبة
تمام از سرکار کمپنی در وقت چاشت و شام بهر کس که میرسد و علاوه
شراب نیز بجهت سپاهیان از فرقه خود میدهند و بجهت هر کمپنی و هر سردار
نشانی است علحده بقدر یک ذرع از چوب که بران پارچه دوخته و
نقشی که مخصوص اوست با نام او بران مرقوم است چند کس از فرقه
انگریز مهندس که ایشان را بمعنی میر منزل نامند یکپاس از شب باقی
مانده نشانها را برداشته روانه منزل پیش شوند و مکان عسکر را
در محل مناسبی معین کنند و نشان هر کس را بهر جا که باید نصب کنند
چون لشکریان رسند هر کس در پای نشان خود مقام گیرد و مکان خیمه
هر کس معین است و اماکن را بنحوی مقرر کنند که سپاه حلقه وار افتند و
خزاین و اموال در میان باشند و چون غروب آفتاب شود از هر
پلتنی یک کمپنی جدا شود و از محاذی همان پلتن یک مونگاه دورتر رود و
در آنجا بماند و از آن یک پهره جدا شود و همان قدر دورتر ایستد و از آن
یک کس دورتر رود و بحراست و پاسبانی قیام نماید و بفاصله سه
ساعت نوبت کمپنی دیگر رسد و کمپنی اول بمقام خود آمده آرام

کیرند و مقرر است که چون کمینی بجهت کشک داشتن روند کپتان بگوش صوبه داران
خبری گوید از قبیل نام شهری یا نام ادمی یا درختی مثلا و صوبه دار در وقتی
که یک کس از ایشان دورتر رود همان نام را بگوش او گوید تا اگر دشمن
خود را بصورت مردم لشکر سازد ببهانه تبدیل کشیکچیان بیاید و اظهار کند
که نوبت شما گذشت و اکنون نوبت ماست و در مکان انها بایستند
و بعد از ان از همان ملکها با افواج پیشرفت او نشود و بر کشیک چی
دوست و دشمن معلوم باشد پس هرگاه کسی نمودار شد اعم از
انکه بجهت تبدیل و یا انکه بسبب امر دیگر اید ان شخص کشیک چی از و پرسد
که کیستی و در دل چه چیز است و اگر نام ان چیز را گفت داند که دوست
است و کشیک را باو گذارند و الا تفنگ را خالی کند و در مکان خود
ایستاده بماند اواز تفنگ او که بگوش همه رسد ایشان نیز یک
تفنگ اندازند و با و ملحق شوند چون از تفنگ بهره کمتر رسد او نیز یک
تفنگ خالی کند و با ایشان ملحق شوند و جنگ در همان جایگه یک نفر بود
در گیرد و خصم را مجال داخل شدن در عسکر نشود لهذا چون کپتان دیگر
بجهت کشیک رود و کپتان اولی آن راز را باو گوید تا در جواب معطل

نشوند

نشوند و نظر با انکه اواز تفنگ را علامت وصول دشمن قرار داده اند
قدغن شدید است که عبث آواز نیاید و اگر کسی عبث در شب تفنگ
کرد او را سیاست کنند و از ثقه شنیدم که شبی شبری داخل عسکر ی
شد و هفت نفر را هلاک کرد و احدی را مجال تفنگ انداختن نشد
تا انکه بجنرل خبر رسید وی اجازت داد که او را بگولی هلاک کردند
و نیز قدغن است که صدای احدی بر نمی اید و غوغا در لشکریان در هیچ
وقت از اوقات نیست نه در هنگام کوچ کردن و نه در هنگام فرود
آمدن بلکه اواز اسپان بر نیاید و در وقت شیهه کشیدن اسب را القدر
زجر کنند و تازیانه زنند که بالمره ترک کنند و در این باب مبالغه بسیار
دارند و این بجهت آنست که اگر بر دشمن شبخون آورند از صدای
اسپان متنبه نشوند و تنبیه عسکر بر کوچ و مقام باواز طبل و نی است
بجهت هر یکی نوعی نوازند از انجمله یکی دلالت بر انکه عسکر دست و پای
خود را جمع کند و خیمه ها را بر اندازند و کمر بندند و باز بنوعی نوازند
که بر همه معلوم شود که مراد در پیش شبخون زدن بر خصم است اگر منظور
کوچ باشد بنوعی نوازند که بر همه معلوم شود و لهذا مطلقا شور و غوغا در

عسکر ایشان نیست و چون با خصم مقابل شوند اول سخنان پند و نصیحت پیغام
دهند و اظهار مصالحه کنند و مهما امکن با خصم صلح کنند زیرا که در حرب دوار است
و عاقبت آن معلوم نیست و اگر نشد سرداران سپاه خصم را
بوعد و وعید با خود موافق کنند و چون فریفته شدند مبلغی را که مقرر کنند بلا قصور
بایشان برسانند و بوعده خود وفا کنند تا آنکه باعث میل دیگران شود و
بر کلام ایشان وثوق و اعتماد باقی ماند و لکن آن سرداران را در عسکر خود
سرداری ندهند و دخیل امور نکنند و در دل خوار و حقیر و خاین شمارند و گویند
که بر چنین شخصی مطمئن شدن خلاف عقل است پس در خزانه خود داشته
آنچه مقرر است ماه بماه باو دهند و بظاهر او را اعزاز کنند که باعث جلب
قلوب دیگران شود و اگر چاره منحصر در محاربه شد مستعد جنگ شوند و
بجهت آن کیفیات مختلفه دارند و از انجمله آنست که صفوف را و
اسباب حرب را بدین گونه آراسته کنند توپخانه را پیش رو و
تفنگچیان پیاده را پشت سر بچند صف قسمت کنند و بلا فاصله بگذارند صفوف
را از هم جدا قرار دهند و اگر سوار نیز دارند ایشان را در آخر صفوف پیادگان
بگذارند و چون دشمن قریب بتوپ رس رسید شروع بشلک توپ کنند

مثال

و در اینوقت ساچمه و آهن پاره بجوف گولله اندازند دیگر نوع گولله
ساخته اند که چون بیرون میرود بهیئت نفر سی نفر را یکدفعه هلاک میکند
و آن باین نوع است که زنجیر بلندی را که تقریبا پنج و شش ذرع باشد بر دو
طرف آن دو گولله در توپ اندازند و چون شلک کنند بیرون آید پهن
شود و بهر چه رسد چون شمشیر آبدار قطع کند و اگر خصم مردی کرد و از توپخانه
گذشت توپچیان دست از کار بدارند و ملحق بصف پیادگان شوند پس صف
اول متفق شلک کنند و فی الفور از وسط صف دو نصف شوند نصفی از
یمین روند و نصفی از یسار و از پهلوی صف دیگر در عقب آخر در آیند
و صف بندند و تفنگها را پر کنند و صف دویم مقارن بریده شدن صف
اول پیش آیند و بجای ایشان ایستاده بهمان دستور خالی کنند و بعقب
صف آخر روند و سیمی پیش آیند و همچنین تا آنکه باز نوبت بصف اول
رسد و چنان جلدی و تیز دستی کنند که گویا همیشه صف اول
بجای خود است و تفنگ را چنان متفق رها کنند که از مجموع یک آواز
بر آید و صدای تفنگ معلوم نشود مجملا متصل آواز بلند است و
گولله تگرگ آسا بر خصم میریزد و مادامیکه باین وضع پا برجا باشند و این

[illegible]

را این نامند شکست نیابند و دشمن را ظفر میسر نیست و اگر خصم مردی کرده
وصف را شکست و داخل جمعیت ایشان شد سررشته از دست
ایشان رود و متفرق شوند و اگر فتح قلعه منظور ایشان است انجنیر یعنی
آن چند نفر [illegible] که دور قلعه کردند و بلندی بروج و کیفیت آن
را ببینند و چند دوبی از شیشه دارند که آن را جهان نما میگویند که هرگاه آن
را بر مکانی بلندتر از قلعه نصب کنند عکس تمام آن شهر در آن افتد پس چون
انجنیر بتمام مراتب آگاه شد بجنرل و سرکرده سپاه گوید که بر فلان برج
توپ باید بست و لشکر از فلان موضع یورش بزند که مطلب حاصل
خواهد شد و اشخاص چند مقرر اند که احکام جنرل را بسپاه رسانند و ایشان
بموجب حکم بعمل آورند پس هرگاه قلعه را [illegible] و غلبه گرفتند تا دو پاس تقریباً
غارت کنند و آنچه بدست آید اگرچه مال کمپنی بود که سابق بر این خصم غارت
کرده باشد تمام سپاه راست و کمپنی را در این دخلی نیست و چون
صدای امان بلند شد دیگر پیرامون احدی نگردند و اشخاصی را که کشته شدند
فی الفور دفن کنند و حصه ایشان را از [illegible] غنیمت بورثه ایشان برسانند
در حین یورش بمقتضای وقت جنرل صدا در دهد که دو ماهه یا سه ماهه مواجب

مهندس

بقهر

ازسرکار

از سرکار کمپنی بوجه انعام داده خواهد شد از سربازی دریغ نکنند و بعد از
فتح بلا تامل بایشان رسانند و هرگاه کسی از هر فرقه که باشد مصدر خدمتی شد
فی جهت سرکار کمپنی کار نمایانی کرد حق او را ضایع نکنند و در خور آن کار
وی را نوازش کنند و جمعی که زخمی شده اند جراحان متوجه ایشان شوند
و اگر به شدند فیها المراد و اگر عضوی از ایشان ناقص شد و یا آنکه در خدمت
گذاری پیر شدند که طاقت جنگ و جدال ندارند نصف مواجب و قدری
زمین بجهت زراعت از برای او معین کنند که بقیه عمر را بخوبی و رفاهیت
بگذرانند و این جماعه را الکلس نامند در میان عظیم آباد و مرشد آباد چندین
ده کده را دیدم که از این جماعت آباد شده بود و همه مرفه الحال و با آرام
تمام مصاحب زن و فرزند بودند و این نیز از اوضاع پسندیده است زیرا که
موجب خورسندی سپاه است و در جان نثاری و خدمت گذاری کوتاهی
نخواهند کرد و علاوه بر آن باعث آبادی ملک است زیرا که جنگلهای بسیار را
باین نوع اشخاص آباد کرده اند و از قوانین مقرره ایشان انست که چون
بر دشمن ظفر یابند وی را کور نکنند و نکشند و با اولاد و عیال و متعلقان
او متعرض نشوند بلکه باوی باعزاز و احترام پیش آیند و لقلا انکه بعزت و رفاهیت

کذران نماید مواجب از سرکار معین کنند و ماه بماه بلا قصور بایشان رسانند
واکر صلاح در قید وحبس ایشان باشد دران مرحله نیز طریقه عزت را از دست
ندهند و معیشت را تنک نکنند و لیکن بسبب همین رفتار و کردارست که این جماعت
باانکه پای تخت سلطنت ایشان از مملکت هندوستان نهایت بعید است
چنین مملکتی را که در ایام سلاطین سلف کاهی خالی از شر و فساد نبوده است
چنان مسخر نموده اند که بالا فوق آن متصور نیست و حق آنست که خوب فهمیده
اند زیراکه در قتل نکردن و نیست و نابود نمودن عباد الله دو فایده است
اول انکه مقتضای مروت و عدل است زیراکه آدمی و دیعت حضرت باری
و مظهر اساس قدرت کردکاریست و در خلقت هریک از مخلوقات
لب فواید مندرج ساخته است که بر ما پوشیده است و تخریب بنای
یزدانی و انهدام بنیاد ربانی بدون اذن و حکم او مخالف آئین بندکی است
و حفظ و دیعت او جل شانه بر سلاطین عظام که نمونه سایه و ظل الهی اند
از اهم مهمات او جب و اجباتست و دوم انکه شاید روزی بهمین
آید که بجهت بعضی از مصالح ملکی وجود عدو بکار آید و چون وی را از
مملکت هستی بیرون کرده باشند دست آوردن آن از جمله ممتنعات است و

منتفعات

وبجز افسوس دران وقت چاره نیست و علاوه موجب رغبت طباع
است زیراکه بملاحظه حسن رفتار با اعادی جمله سرداران و بیکانکان
از دل وجان مطیع و خواهان دولت ایشان خواهند شد بخلاف آئین
و ضوابط اهالی ایران و روم که دفعه دودمانی را خراب و شیرازه آن
را خلاب جمع کثیر برادران واحد کشته بیخ و بنیاد ایشان را بآب
میرسانند و بجرم یککس جمع غفیری از ضعفا و بی کناهان را از او به نشین کنج
نیستی وره کرای ملک عدم میکنند و با وجود آن کاهی مملکت ایشان
از شر و فساد خالی نیست القصه چون آن رئیس فوت شود آنچه بجهت
او مقرر کرده اند فیمابین ورثه او تقسیم میکنند و همچنین بموت هر شخصی
مواجب او تقسیم میشود و رفته رفته اخر الامر ورثه محتاج و پریشان
خواهند شد و بظاهر حال کمی بجز عدالت و انصاف در میان ورثه متوفی
دیگر امری را مرتکب نشده است فاعتبروا یا اولی الابصار و نیز از قواعد
مقرره ایشان آنست که اگر پادشاه سابق ده که و مزرعه را بعنوان وظیفه
بجهت شخصی مقرر کرده باشد بر قرار کذارند و از او نکیرند و بمقتضای فرموده
و قرار داد آن پادشاه عمل نمایند و اکر چیزی وقف معابد مسلمین یا العزخانه یا

ونحو آنها باشد بتصرف خود نیاورند واگرچه مبالغ خطیره باشد بایشان
نگاه نکنند والبته در تمام مملکت ایشان قریب بیک کرور روپیه از این قبیل
املاک باشد که بعضی را بعنوان وظیفه و بعضی بصیغه وقف در تصرف
اهالی هند گذاشته اند وعلاوه بران جمع کثیری از بزرگ زادگان را
از خزانه مواجب میدهند ولهذا قریب به پنجاه سال است که در این ملک
حکم رانی میکنند و سالی قریب زیاده از ۱۶ کرور روپیه را بخوبی و نیک نامی تحصیل
کرده بملک خود میفرستند اگرچه اهالی و توابع ایشان نیز خالی از مکر و حیله
هست و حیله دور [illegible] بسیاری از امور برعیت [illegible] در پرده ظلم و تعدی میشود
ولکن چون بظاهر در لباس عدالت است لهذا روز بروز دولت و
مملکت ایشان در ترقی و تزاید است واگر عدل حقیقی باشد نمیدانم که چه
خواهد شد فاعتبروا یا اولی الابصار **فصل** و از جمله قوانین مقرره این جماعت
آنست که رسم صوادرات و عوارضات را در هند نیز بالمره موقوف
داشته اند و سابق براین نیز در سرکار سلاطین هندیه رسم نبوده است و
چنانکه در روم نیز رسم نیست و بخیر مملکت ایران ظاهر است که در ممالک
دیگر این بدعت نباشد و بهمین سبب اهالی آن ملک همیشه از ستم حکام بستوه اند

اگراز

محصلی از [illegible] دیگر این [illegible] در کتب [illegible] حکومت

اگر از جانب سلطان حکم روپیه صادر شود البته حاکم و کدخدایان و
عمال هرگاه بسیار مراعات بکنند هزار روپیه از رعیت خواهند گرفت و
کاهی نیست که صادر و عوارضات صادر نباشد این فقیر خود در ایران
ملاحظه نمود که از دربار سلطانی محصلی بجهت مهمی ببلده کرمانشاهان
آمد با یک نفر ملازم و دو اسپ و ظاهر است که در دو سه روزی که در
آنجا بود زیاده از ده پانزده روپیه خرج او نشده باشد و عمال و کدخدایان
قریب پانصد تومان از رعیت بجهت اخراجات او گرفتند و نیز این
فرقه مقرر دارند که هرگاه امیر الامراء با صد هزار سپاه وارد بلده بشود احدی
را قدرت آن نیست که از کمینه رعیتی یک تخم مرغ بجبر بگیرد و یا آنکه بدون
رضای مالک بخانه کسی نزول کند اگر لارد بهادر بخانه کسی را بخواهد
مادامیکه او گرانی نکند میسرش نخواهد شد این فقیر در مرشدآباد در
هنگامیکه بعظیم آباد میرفت قریب پانصد سپاه فرنگی را که از اهل فرنگ
بودند دیدم که در بهگوان گوله مقام داشتند و عازم غازیپور بودند و
سرکرده ایشان بجهت کشتی حیران بود و هر کشتی را که می آوردند صاحب
او کرایه بسیار میگفت و میرفت و من نهایت متعجب از آن رفتار بودم زیرا که

این رفتار ازادنی فاطرجی در [illegible] حدود روم و فرنگ بظهور نخواهد رسید مشهورست

که ضحاک در دم رفتن بزرگان رعایای خود را مجتمع نموده بایشان گفت

که اگرچه ظلم وستم بسیار از من بشما رسیده است ولکن شکر میکنم که دو امر

عظیم را مرتکب نشدم یکی انکه خوانه کسی را بزور بجهت دیگری خالی کنم

و دیگر انکه ذلیلی را بر عزیزان مسلط کنم و این هردو امر قبیح و ظلم صریح

[illegible] خصوص خوانه نزول و طایفه فرنگان مقرر کرده

اند که بجهت سپاه در سفر خیمه از سرکار مقررست و در بلاد غیر املاکه

بود و باش ایشان بر ذمه سرکارست و اگر کسی سوای آن را خواهد از

خود مبلغ داده کرایه نماید و انصاف آنست که در مقدمه خوانه نزول عجب

خوانه خرابی برعیت نمیرسد خاصه در فصل زمستان و نیز مقرر کرده اند که اگر صد هزار

سپاه در کنار و اطراف زراعات مقام گیرند یا عبور کنند مجال آن ندارند

که یک دانه گندم از زراعت کسی را متصرف شوند و با آن عزتی که با

عسکریان میکنند اگر احدی مرتکب چنین ظلمی شد دفعه مورد سیاست

خواهد شد و نیز مقررست که از اصحاب حرفه چون بقال و عطار و نحوهم چیزی

نمیگیرند و از خوانه‌ها که در شهرهاست و ملک مردم است چیزی نمیگیرند بلی اگر زمین

ازسرکار

ازسرکار کمپنی باشد چیز جزوی بعنوان کرایه گرفته میشود مجملاً مداخل را منحصر

کرده اند در زراعات و تجارات و عدالات و پرمت یعنی محصول و

گمرک مال التجارت و از این مداخلات تمام در سرکار جمع میشود و عند الحاجت

از خزانه داده بمصرف میرسد و عمده چیزیکه باعث آنست که سپاه و عمده هم

را قدرت آن نیست که ظلم با حدی کنند آنست که بار عام در سرکار حکام

این فرقه مقررست یعنی کمترین رعیتی میتواند که عریضه مشتمل بر مطلب خود

نوشته بمعرفت وکلا باصحاب عدالت برساند و لهذا از اذیت مبتلا شدن

بعدالت خلایق از ظلم سپاه پیشه و حکام و سرداران در آرامند و در

ایران اگرچه پادشاهان خود راضی بظلم وستم نیستند ولکن رسیدن ناله

مظلومان بایشان در نهایت دشواریست بلکه بجهت اعاظم بسیار صعبست

تا بفقرا چه رسد اگر در دار الایمان ایران نیز مقرر میشد که عرایض مظلومان

بحضور میرسید ظاهر آنست که بهتر از تمام ممالک طریقه عدل و داد معمول

میشد ان شاء الله تعالی در خاتمه کتاب بقواعد و ضوابط چند که موجب

عدلست اشاره خواهد شد و در این وقت مجملی از سایر اوضاع و

احوال معیشت و گذران و قواعد و رسومات این فرقه نگارش میشود که

در تفصیل معیشت افرنجه

مطالعه کنندگان را انتظاری نماند **فصل** بدانکه این فرقه را عادات و رسومات
و قواعد چندیست که در سایر فرق و در روم و ایران نیست بمجملی از آنها
اشاره میشود از آنجمله است طریقه معیشت حکام و صاحبان خدمات سرکاری
و ارباب صنایع ایشان و آن چنین است که بهنگام صبح صادق بجهت گشت
صحرا و تفرج از خوانه‌ها برآیند و تقریباً دو ساعت از روز رفته مراجعت کنند
و آن رخت را بدل کنند و بر اطراف میز نشینند و آن تخت مرتفعی است
که در نهایت تکلف ساخته اند و بر آن طعام گذارند و بر دور آن بر زیر
کرسیها گذاشته است که بر آنها نشینند و طعام خورند و بقاشق و چنگال طعام
خورند و از کارد نان و غیره را پاره کنند و اصلا دست را بطعام آلوده نمیکنند
و لغط [illegible] فورس قدیم است و میزبان از همانا خود است و گویند که این

میزبان

رسم از عهد چنگیز خان که فرنگ را مسخر کرده بود در آنجا باقیست و طعام
خوردن را طول دهند و صحبت بازدید و اختلاط با دوستان در این وقت
است و چون تقریباً یک ساعت و نیم بظهر باقی ماند از پی امور خود روند پس
اصحاب عدالت بخوانهٔ عدالت که از مکان ایشان دور واقع است
روند و اصحاب تحصیل مالیات نیز بمکانی که بجهت این مطلب معزز است

اداره عجمی

و همچنین هر کس بکار خود متوجه شود و مکانی را که بجهت اجتماع خلق و نشستن
صاحب کار مقرر است آن را کچهری گویند خواه بجهت عدالت باشد یا
بجهت دیگر از امورات سرکاری و در غیر آن مکان در آن باب سخن با
کسی نکنند و در هفته یک روز مقرر است که اصحاب امور سرکاری بجهت
صحبت و آمدن اعزه و امرا از دکان بملاقات ایشان در خوانه‌های خود
مانند و در غیر آن روز ملاقات اعزه نمیشود و مکن بعنوان عذرت و چون قریب
بشام شود بخوانه‌های خود مراجعت کنند و رخت را باز بدل نمایند و آنچه
حکم کرده اند تمام را در کتب خود که آن را بهی گویند ثبت کنند و در
وقت شب بطعام خوردن و شراب آنقدر نیاشامند که باعث زوال
عقل شود و از کارها بازمانند مجملاً دقیقه از اوقات ایشان بی مصرف خرج
نشود و از برای هر کاری حتی بازی و لهو لعب وقتی مقرر است که در آن
وقت بآن مشغول میشوند و هر گاه در هنگامیکه بجهت نوشتن یا در رسیدن
امور سرکاری نشسته باشند و کسی بجهت ملاقات ایشان برود
اگرچه امیر الامرا باشد جواب دهند و گویند که در اینوقت مجال ملاقات
نیست و در امر سرکار مشغولم و او نیز مکدر نشود و بیکار خود رود و اگر در آن

پی کار

وقت ملاقات کنند بلکه هرگاه بخواب روند متفرق شوند و جریمه دهند و اگر
از کسی اندک راحت طلبی دیدند در دفاتر مینویسند که فلان شخص لایق
خدمت نیست و خدمات عمده باو نمیدهند و حق آنست که اگرچه مواجب را
خوب میگیرند ولکن خدمت و اطاعت را نیز بخوبی میکنند خدمت و محنت
و مشقتی که در امور سرکاری از زن و سالار ایشان میشود در ایران در دوم
از کمترین ملازمی نخواهد شد و باید ماه بماه انچه صاحب جان اصلاح کرده اند
را خود نوشته بخدمت کونسلیان کلکته بفرستند و ایشان نیز باید بغور
تمام آنهارا ملاحظه کنند و حق را از باطل تمیز دهند نمیدانم که وسعت دماغ
آن مردم چه قدر است که تمام [illegible] را ملاحظه میکنند و علاوه امورات خاصه
خود را از تاسیس قوانین و تفکر در نظام ملک و غیره را نیز بانجام میرسانند
و از آنجمله طریقه کدخدایی ایشانست و آن چنین است که پسر و دختر را
مدتی در خلا و ملا باهم گذارند و با یکدیگر بباغات و گشت صحرا روند و شب
و روز صحبت دارند تا رویه و رفتار یکدیگر را ببینند اگر مرضی طرفین شد نکاح
و عقد بعمل آرند و الا هر کس بخانه خود رود و اطبای این فرقه نفی بکارت
کنند و قایل بان نیستند و گویند که خونی که از بعضی دختران کم سن معلوم میشود

وقایع ملکی

طریقه کدخدای ایشان و غیره

سلخ روز جمعه ۱۹ صفر

دلیل نفی بکارت زنان

خراشی است که بان موضع بجهت نازکی آن موضع و سستی آلت مرد
بهم میرسد و اگر مطابق باشند نخواهد شد و این از تیسیر حکما است که پرده را بر داشته
اند تا کسی بر بکارت ایستادگی نکند و مفسده بر پا نشود و دیگر اینکه در بیشتر
که زن و مرد که نمونه پنبه و شرر و شیشه و حجر اند در خلوات بسر برند و
اغلب اوقات از شراب که حجاب را بر میدارد و سرگرم باشند
غالب آنست که البته پرده نخواهد ماند و بکارت برباد خواهد رفت و از آنجمله آنست که احدی
از مردان را مجال آن نیست که زن خود را از خویش با مرد بیگانه ممانعت کند
چه از قوانین ایشان است که منع کردن علامت محمول ظن بزن است و اگر
کسی اندکی غیرت داشت و در ممانعت مبالغه کرد آن زن در عدالت
عالیه لقضات شکایت کند و شوهر را تهدید کنند و شنیده ام که حکم
میشود بتفریق ولکن نفقه و کسوه بر شوهر است و هرکدام را مادام حیات دیگری
طاقت مواصلت با زن دیگر یا شوهر دیگر نیست و لهذا اسباب شکایت
شده است و قبح این حرکات نیز از میانه برخواسته است و همه خورسند
اند و الی الآن این طریقه را در هندیان شایع نشده اند و در اعزاز زنان و
احترام ایشان باقصی الغایت کوشند و هرگاه کسی در هنگام ملاقات زنان

[illegible] بزرگی زنان و غیبت و رفتار [illegible] کردن بکارت زنان

ایشان را عزت کنند و با آنها صحبت دارند زیاده از آن مسرور میشوند
که با خود ایشان نهایت تعارفات را معمول دارند و زنان در بازار
عام با شوهران نشینند و در سیر و گشت و ملاقات دوستان بی پرده
همراه روند و شنیده ام که قبل ازین پرده پوشی زنان در این فرقه جدی
بوده است که هرگاه زن را بشوهر دادند دیگر احدی او را نمیدید حتی پدر و
برادر و تا مردن قدم از خانه بیرون نمیگذارد بعد از فتح امریکا این امر
قبیح اول در قوم فرانکیس شایع شد و از آنجا به فرق سرایت نموده
است و از بعضی از ثقات شنیده ام که میگفت که در این اوقات
یعنی نکاح و زن و شوهری در قوم فرانکیس بالمره برداشته شده است
و اگر زن حامله باشد در خانه هر کس که وضع حمل نماید طفل از آن او است
و در انساب اصلاب را معتبر ندانند و گویند که بودن طفل از نطفه
این شخص امر اعتباری است و رفع این معنی باعث کثرت اولاد است
زیرا که هر روز تازه بدست آید و بجماع باور رغبتی حاصل میشود و هرگاه زن
مستمر با یک مرد بماند طرفین یا یک طرف را اغلب اوقات نفرت
حاصل خواهد شد و مردان ریش و سبال را هر روز تراشند و بموی سر که

ایشان

بعزی

سفیدی است مردان و زنان پاشند تا موهای سفید بنظر آیند و فرق میان
پیر و جوان کمتر نمود و از زنان سایر الناس ضایع روزگار از فرقه مسلمانان
و هنود بد کردار که برضا و رغبت بحباله ایشان در آیند بمذهب او کاری
ندارند وی را چون زنان قوم خود تکلیف برآمدن از پرده حجاب نکنند
و با او سلوک و مهربانی بسیار کنند و در وقت مردن مبلغ خطیری
بجهت ایشان وصیت کنند که مرفه الحال بگذرانند و لهذا اغلب جوانان
این ملک را از دل و جان آرزوی مواصلت با این فرقه است و اصلا
زنی را بزور در حباله خود نیاورند و اگر فرزندی از ایشان بهم رسد چون بسن
چهار سالگی رسد اگر ایشان او را از مادر گیرند و با انگلستان فرستند که بآئین
و طریقه خود تربیت شوند و اگر کسی از زنان فرنگ بخواهش خود رغبت بنکاح بیکی
از مسلمانان کند و یا آنکه مسلمان شود او را منع نکنند و بجهت زنان در
وقت وضع حمل قابله نیست بلکه اطبا مانند زنان متوجه میشوند و از جمله
آنست که این طایفه را با قوال و افعال اطبا بغایت اعتقاد است و آنچه
گویند بجا آورند و وحی منزل دانند و در تدبیرات ایشان باقصی الغایت کوشند
و با طبای یونانی و وضع تداوی آنها [illegible] ندارند و بایشان رجوع نکنند

ایشان

اعتقاد

معتقد
اطبا را این قوم آنست که هر چیزی از انسان و حیوان و جماد وغیره مرکبست
از نمک و شوره و سیماب و از هر چیزی این سه چیز را بعد ابیرون میاورند
و اغلب ادویه ایشان مرکب از این سه چیز است و بر خلاف اهل
یونان جواهر ادویه را بکار برند و اجسام و عصاره آنها را استعمال
نکنند و لهذا اگر موافق نشد مضرات عمده است و اگر خطا کرد نیز قتل آن عمده
است زیرا که در عروق بزودی نفوذ میکند و وضع نسخه نویسی در ایشان
معمول نیست دوا از خود میدهند و بعد از حصول صحت هر چه خواهند از مریض میگیرند
وکم و زیاد در کفه آنها نشاید ولکن ایشان نیز بی اتفاقی از هر کس باندازه
او و قابلیت کار خود طلب نمایند و فقرا و ضعفا و غربا را از خود دوا دهند
و از سرکار کمپنی دار الشفا مقرر است که مفلسان در انجا روند و اطبا متوجه
ایشان شوند و خرج دوا و غذا و سایر ضروریات تمام از سرکار است
و هر یک از اطبا را دفتری است که هر روزه احوال بیماران خود را با دوای
که باو داده اند در ان نگارند و هفته در یکروز هم در یکمکان مجتمع شوند و دفتر یکدیگر
را مطالعه کنند و از احوال مرضی سخن رانند تا اگر کسی را چیزی بخاطر
رسد گوید و اگر یکی احوال بیماری را مخفی داشت و بآن مرض برد فقو اورا

بدهند

ببینند از پرستاران احوالش تحقیق نمایند اگر خطا کرده است اورا
تعذیر کنند و مشاق مبتدی هر چند با علا مرتبه حذاقت رسد داخل در سلک
اطبا نشود مگر اگر در یکی از امراض معالجه بدیعه یا دوای تازه فکر کند که در
حفظ صحت یا زوال مرض فایده بخشد از ان ببینند الگاه مجمع منعقد کنند و همه
اطبا بحذاقت او محضر نویسند و در سلک ایشان منسلک شود و پادشاه
بجهت او مواجبی معین کند که در عین رفاهیت و عزت بگذارند و
بتکمیل مرتبه کوشد هر گاه یکی از ایشان بجهت مرضی دوایی استخراج
کرد و بتجربه رسانید و تمام اطبا نیز بتجربه رسانیدند و بخوبی آن شهادت
نوشتند بحضور پادشاه مراتب آن را معروض دارند و پیرامور د
عنایات و مراحم بیکران گردانند و نسخه او را بسرکار پادشاهی بقدر قابلیت
آن فروشند و از ان سرکار نسخه بسایر اطبا عنایت شود و احوال سایر
ارباب حرف و صنایع نیز همین دستور است هر کس که مصدر امر تازه
شد مورد الطاف سلطانی شود و هیچ یک از اهل حرف جبر و تعدی
نکنند و بی اجرت وافره کار از او نگیرند بلکه اجرا زیاده از دیگران بایشان
اجرت دهند و لهذا اصحاب کمال از هر صنف در این فرقه بسیار اند

در هر صنف که همت در تکمیل آن کوشد تا از سرکار بادشاه مرتبت و منفعت
یابند بجملی از صنائع و ابتکارات ایشان اشاره میشود فصل از جمله صنائع عجیبه
ایشان آلتی است که فکر کرده اند بجهت تشخیص مقدار حرارت و برودت
هوا و استنباط مراتب شده و ضعف آن در هر شهری و ملکی بالنسبه
بشهر و ملک دیگر یا موسمی بالنسبه بموسم دیگر و بان آلت هوای هر ملکی را
ضبط کنند و از آن باحوال مردم آن پی برند از سیاهی و سفیدی و شجاعت
و جبن و غیر ذلک و آن میل باریکست مجوف از شیشه و ته آن قدری
وسعت دارد و در آن قدری از سیماب ریخته اند و از بیرون بران شیشه و
مانند شیشه ساعت از بالای حد سیماب خطوط چند کشیده اند و هر
خطی علامت درجه است پس هر قدر که هوا گرم میشود سیماب متصاعد
میشود و هر قدر که سرد میشود بمرتبه میماند و از مقدار هبوط و صعود آن مقدار
شدت گرما و سرما معلوم خواهد شد و اعلا درجه سردی حدیست که
سیماب مرتبه نشیند و اصلا بجهت ارتفاعی نباشد و اعلا درجه گرمی
آنست که شیشه را بشکند و از بالای آن فرار کند و در این دو مکان
سکونت را ممتنع میدانند و از آن جمله آلتیست که بجهت تشخیص فرسخ ساخته

آلة تشخیص مقدار حرارت و برودت هوا

اند و آن را ندیده ام و کیفیت آن را بخوبی نشنیده ام و از آن جمله وضع
ربا و سود است که بغایت بان مشعوفند و بر اهل اسلام طعن زنند و آن
چنانست که زر احدی نزد کسی یکروز بدون سود نمیماند و اگر باند از او
سود گیرد از این خوف قرضدار بزودی زر طلب کار را ادا میکند
ولکن در صد روپیه زیاده از یک روپیه در ماه سود را باطل میدانند
و اگر کسی گرفت و دهنده اگر چه در آن وقت راضی بوده است ولی
بعد الت نالش کند سخن او را شنوند و اگر در اول سود مندرج در
تمسک نبوده است و شرط نیز نکرده باشند و در این وقت صاحب
زر ادعای سود کند نمیگیرند بلکه اگر کسی ادعای زری از بابت میراث
و بخوان بر شخصی داشته باشد و باثبات رساند با سود گرفته باو
میرساند بلکه اگر کسی بر کمپنی نالش کرد که فلان مبلغ بر ذمه اوست
و یا آنکه مثلا شخصی فوت کرد و مزرعه و ده کده او را بجهت آنکه مثلا
بلا وارث بود کمپنی ضبط کرد و وارث پیدا شد و ادعا کرد و در عدالت
باثبات رساند هر قدر از مداخل او که در سرکار جمع شده است با
سود آن و اصل مزرعه را بوی رسانند و کمپنی خود نیز از مردم زر گیرد و

وضع ربا و سود

سود دهد جمیع بجهت این کار معینند هر کس که خواهد نزد آن جماعت رفته
و زر خود را بسپارد و تمسکی گیرد و آن را نوت مینامند بمهر کمپنی و
شهادت گورنر و جمیع دیگر از اصحاب کار آن سرکار باین مضمون
که فلان مبلغ نزد کمپنی است و سود آن از فلان روز از فلان ماه از فلان
سنه عیسوی از قرار صد شش یا هشت روپیه مثلا سال بسال بکسی
که این تمسک در دست اوست از سرکار کمپنی داده میشود و در
گوشه آن نوشته است که این تمسک چندم است و آن کاغذ بسیار
نازکی نویسند که زود فنا شود و اگر آن کاغذ را کسی بزور از کسی گرفت
و یا آنکه دزدید آنکس از سرکار سود و زر را بلا عذر خواهد گرفت مگر آنکه مالک
بآن جماعه اظهار کند که کاغذی مشتمل بر فلان مبلغ زر و سود و مورخ
بفلان تاریخ از من رفته است اگر بیاورند مرا مطلع کنند چون آن کاغذ
را بایشان رسد او را اخبر کنند و لکن زر با ورنده کاغذ دهند و چون
صاحب آن در عدالت باثبات رساند از او گرفته بوی رسانند
و الا از اوست و اگر آن کاغذ غرق شد و یا بسوخت بحدی که از آن
چیزی باقی نماند آن زر خواهد سوخت و مالک از اصل و نفع چیزی
بما

عاید

کاغذ بنکل نوت

عاید نخواهد شد اگرچه دیروز داده باشد و امروز تلف شود و آن کاغذ را
بنک نوت نامند یعنی تمسک زر با سود کاغذ دیگر نیز در میان ایشان رسم است
و آن را بنکل نوت گویند و آن مثل برات است هر کس که از کمپنی طلب دارد
بر آن کاغذ نویسند باین مضمون که کارکنان سرکار کمپنی متعینه لوت کیسی
که این رقعه را آورد فلان مبلغ را باو برسانند و رقعه را بستانند و در آن
سودی مندرج نیست پس هر کس که آن کاغذ را پیش ایشان برد بلا عذر
زر گیرد و آن کاغذ حکم طلا و نقره بهم رسانیده است و همان را مردم
خرند و فروشند و نگاه دارند و تمام مردم بر این قوم چنان اعتماد نموده
اند که زرهای خود را بایشان داده بکاغذ پاره راضی میشوند و با آنکه میدانند
که اگر این دستگاه برچیده شود بجز کاغذ پاره چیزی در دست نخواهد ماند
عزیزی از مستر جان شور صاحب نقل میکرد که در انگلستان بادشاه
و کمپنی و رعایا القدر مقروضند که اگر خاک و گل آن سرزمین طلا شود معادل
با عشر آن نخواهد کرد و این همه بسبب آنست که بظاهر زر کسی را بزور نمیگیرند
و از طریقه معادله با بیرون نمیگذارند و در پرده خوش سلوکی آنچه میخواهند
میکنند و بدون تحصیل بدنامی مطلب را حاصل مینمایند فاعتبروا یا اولی الابصار

٥

جمیع

بیمه جهاز و

واز انجمله وضع بیمه است و آن چنین است که از متمولان و صاحبان مایه
اموال خود را ملکی کنند و باهم شریک شوند و چون کسی چیزی از مال التجارة
وغیره را خواهد که از ملکی بملکی برد نزد آن جماعت رود و گوید که فلان مبلغ
مال بفلان جهاز مثلاً حمل کرده ام و بفلان ملک میرود آنرا بیمه کنید پس
آن جماعت وقت را ببینند و اوضاع دریا و طرق را از امنیت و آشوب
ملاحظه کنند و از ان قرار از او مبلغی گیرند و آن مبلغ داخل سرمایه میشود و باز
بیمه آن مبلغ را گیرند و باو کاغذ دهند که فلان مبلغ تنخواه از فلان شخص که بر
فلان جهاز است از فلان مکان تا بعد از شش ماه و چهار ساعت از رسیدن
بفلان مکان از غرق و حرق و سرقت و غیرها بذمه ماست و اگر آفتی رسد
بعد از انقضای ششماه از رسیدن خبر باین بندر زر او را با زر بیمه اول
خواهم داد و آن بیمه بر بیمه را خواهم داد و چون خبر بتحقیق رسید که مثلاً غرق
شد یا دزد برد و در سر موعد صاحب مال را در عدالت قسم دهند که
در اول امر در بیان سرمایه دروغ نگفته است پس بیمه بر بیمه را وضع
کرده اصل مال را با بیمه اول باو میدهند و گویند که در این معامله فایده آنست
که در صورت سلامتی بصاحب مال نفع کمتر رسد و در صورت خطر

سرمایه

سرمایه او باقیست و تهی دست و مفلس نشود و اصحاب بیمه جهازات
و اموال بسیار بیمه کنند و در صورت سلامتی بصاحب مال نفع کمتر
~~رسد و در صورت خطر سرمایه او باقیست و تهیدست و مفلس نشود~~
~~و اصحاب بیمه جهازات و اموال بسیار بیمه کنند و در صورت سلامتی~~
همه نفع بسیار عاید شود و در صورت تلف شدن بعض آن مقدار
حاصل کرده اند که تدارک آن توانند نمود و در هندوستان هنود نیز این
عمل را کنند چون یک طرف معامله کفارند ظاهرا ضرر شرعی ندارد والا
شرعاً نهایت مشکل بود از انجمله آنست که جماعت فرنگان در عرض

قماربازی انگریزیه

سال دو دفعه قمار بازی کنند و بسبب آن جمعی صاحب سرمایه خطیر
شوند و بدیگران چندان ضرری نرسد بطریقه آن چنانکه شنیده ام
اینست که مردم شهر بلکه مملکت را مطلع کنند و از هر کس بطیب خاطر
او مثلا صد روپیه گیرند تا از سه هزار کس سیصد هزار روپیه جمع شود
پس بباشران کار اسامی هر یک از آن سه هزار کس را جداگانه
نویسند و تمام را بیک وضع پیچیده بنوعیکه اصلا تفرقه نتوان کرد و در
صندوقی گذارند آن زر را بیکصد و سی و سه حصه مختلف تقسیم کنند و ار

حصه را در رقعه نویسند در یکی هشتاد هزار و در چهار رقعه هر یکی بیست هزار و
در هشت رقعه هر کدام ده هزار و در یکصد و بیست رقعه در هر یکی پانصد روپیه
نویسند و دو هزار و هشتصد و شصت و هفت کاغذ سفید ساده است که
آنها را کاغذ حلوا نامند و همه را بیکوضع بپیچند و با آن رقعه های زردار در صندوقی
دیگر گذارند پس در یکصندوق سه هزار رقعه اسامی مردم آید و در صندوق دیگر
نیز سه هزار رقعه است یکصد و سی و سه رقعه زردار و ما بقی ساده و آن
دو صندوق را از هم جدا گذارند و بر هر صندوقی یک طفل عاری از تمیز گذارند
آن دو طفل هر یک صندوق خود را برهم زنند و رقعه بر آورند و بدست امنای
آن کار دهند هر کرا طالع مساعد و بخت یار است یکی از آن رقعه های زر با
نام برآید و آنکه را طالع از همه قوی تر است کاغذ هشتاد هزار روپیه بنام او
برآید و بخت غنودگان را کاغذ ساده برآید که حلوای آن را دیگران
خورده اند و بنام هر کس که زر برآید کاغذ خود را تحویلدار بنماید و فی الفور زر را
گرفته پی کار خود رود و این بازی تا دو لک روپیه و زیاده از آن نیز
و آن را بانواع مختلفه بحسب اختلاف کثرت و قلت زر تقسیم میکنند و مرد
متمول گاه است که نام خود را در بیست رقعه نویسد بامید آنکه با هر یک رقعه

برآید

و فروختن اموال ... مال کسی ... شده

مثلا روز یکشنبه

برآید ولا اقل دست خالی نمانند و نظیر اینمعنی را بجهت فروختن اموال
نیز اختراع کرده اند مثلا هرگاه مال پر قیمتی باشد و یک کس نتواند که او را
خرد و یا آنکه مال کسی گرو شده است و فروختن آن بقیمت وقت بجهت
او موجب ضرر عظیم است ده کس [illegible] کمتر یا بیشتر جمع شوند و قیمت آن
جنس را مساوی قسمت کنند و هر کس حصه خود را بمالک دهد و نام
خریداران را در ده رقعه مثلا نویسند و در ظرفی سر بسته گذارند و نام
آن جنس را در یک رقعه نویسند و نه کاغذ دیگر را ساده بوضع رقعه
که نام جنس در آن است بپیچند و در ظرف در بسته دیگر گذارند پس از هر
ظرفی شخص غیر آگاهی کاغذی برآورد و بنام هر کس که رقعه مشتمل بر نام آن
جنس برآید مال از اوست و گاه است که صاحب مال نیز حصه دهد و
شریک شود و باز مال باو برگردد و کارکنان و مباشران این کار را
حق السعی فی صد پنج روپیه است اگر هر یک از این دو معامله را صورت شرعی
بود از اوضاع پسندیده مینمود و از آنجمله آنست که در معاملات بیع

طریق بیع و شرا

و شرا انکار در قیمت را روا ندارند قیمت هر جنسی را معین کنند و
بران نویسند و یا بر رقعه نوشته بران بجاو بیزند و اجناس چون جواهرات

ونحو اشرا در آبته خوانه ها کذارند مردم بهر کاکین تماشا روند اجناس ببینند
وقیمت انها را خوانند واکر نتوانند بپرسند اکر خواهند خرند والا پی کار خود
روند وازانجمله آنست که در گمرک ومحصول از مال التجارت کرفلی فقرا
را مراعات کنند بایی معنی که از غله وحبوبات وبقولات ونحوها
چیزی نکیرند وازقماشه پشتنه ما نند کرباس وغیره که بمصرف فقرا
میرسند چیزی جزوی کیرند وشنیده ام که سابق هم این اصلا چیزی نمی
کرفته اند وازامتعه کرانبها که بمصرف اعاظم میرسند زیاده کیرند خصوص
از شراب وکویند که در اشامیدن شراب ضروری نیست واز ان
نیوشند جز اصحاب دول پس اکر بقیمت کران خرند چه مضایقه است
ونهید ستان را اکر میسر نشد باعث خرابی نظام مملکت نیست ودر
تمام قلمرو یکجا کمرک کیرند ودر هر شهری که کرفتند عمله آن کار اجناس را
نشانی کنند وکاغذی بصاحب مال دهند متضمن انکه اینقدر جنس در فلان
شهر کرفته شد در جای دیکر از ممالک کمینی مزاحم نشوند وازانجمله نوشتن
کتب بقالب است وکارخوانه عالی بجهت این کار کرده اند حروف مقطعه
را مکرر وبانواع مختلفه ساخته اند وچون کتابی یا مطلبی را خواهند که بنویسند

موافق

واقعهٔ گمرک و محصول گرفتن

نوشتن کتب بقالب و آن را چاپه گویند

موافق آن تمام حروف را برابر سطر بندی ومرتب کنند وبر بیلی لصق نمایند
وصفحه سازند وبران مرکب زنند وچون قالب چیت زنی بر صفحه کاغذ
زنند وازکتب مطوله در هر روزی نسخهای متعدده سازند وبران
اجرت جزوی معین است که ثلث اجرت استکتاب آن نیست
واخبار مملکت واحکام وآئین ملک که در سالها باستکتاب میسر نیاید
در چند روز نویسند وبهمه کارکنان رسانند واکر شخص اجنبی نیز خواهد از
کارخوانه خرد وتمام رعایا را بسهولت تمام اطلاع بر احوال ملک میسر
آید وعلاوه تصاویرانی که از فرنک وغیره آید همه را قالب زنند وحق
آنست که باین عمل اکثر امور را بر خود ودیکران آسان کرده اند وعلاوه
در سال مبلغ کلی عاید ایشان میشود وازانجمله آنست که کاغذی احداث
کرده اند وان را کاغذ اسٹام موسوم کرده اند وآن چنین است که
بر کاغذ سفید یکه نیم غاز ملکی قیمت آن خواهد بود مهر سفید زده اند
بنوعیکه نقش سفیدی بر کاغذ کرفته است ودر یکی قیمت آن کاغذ نوشته
است ودر دیکری لفظ خزانه عامره نقش است وبجهت کاغذی که
معاملات دران نوشته شود مراتب مقرر کرده اند وازبرای هر

کاغذ اسٹامپ

مرتبه زیاده از صد مقابل قیمت آن کاغذ قیمت نوشته اند و بجهت کاغذ لاتی
که اقاریر و نکاحات و امثالها در ان نوشته میشود نیز قیمتی است که در ان
مهر نقش است و حکم کرده اند که تمام قلمرو ایشان معاملات و اقاریر
تمسکات جمیع عرایضی که با صاحب عدالت مینویسند بران کاغذها
نگارش شوند و اگر معامله در غیر آن کاغذ نوشته باشد و بعدالت رجوع
شود جریمانه ازان شخص گیرند اما این ممر زیاده از پنجاه لک روپیه در سال
عاید ایشان میشود و بجهت کسی که این مداخل را از برای کمپنی احداث
کرده است چیزی مقرر کرده اند و هر ساله باو و اولاد و احفاد او میرسانند
چه هر کس که مصدر کاری در این سرکار شد حق او را ضایع نمیکنند و او را
در دفتر خود داخل خیرخواهان مینویسند و در اینوقت مقرر کرده اند که کاغذ
استمام را بجهت هر مطلبی که باشد از جزوی و کلی بهشت آنه که دو حصه
است تقریبا میفروشند زیرا که مصرف کاغذات جزئیه زیاده از
کلیات است و باین فکر نیز مبالغی نفع کمپنی شده است و بنظر چنین
معلوم میشود که نفع رعیت را منظور کرده اند که کاغذی را که قیمت آن ده
روپیه و بیست روپیه مثلا بود و بسیار کم بمصرف میرسید موقوف کرده

اند

رمه سرکار کمپنی

اند و عوض آن کاغذ چهار آنه را که عام البلوی و کثیر الاستعمال بود بهشت آنه
مقرر داشته اند فاعتبروا یا اولی الابصار و از انجمله آنست در محال
عظیم آباد در جوکای وسیع الفضای که بوفور آب و علف ممتاز است
چند هزار اسپ نامی سر داده اند و باطراف اشتهار نامه فرستاده
اند که هر کس که خواهد مادیان خود را بان اسپان نجیب گشن دهد خرج مادیان
و بچه آن تا دو سال بر سرکار است و بعد ازان اگر خواهد بسرکار فروشند
و الا با بچه بخانه خود ببرد شنیده ام که تا بحال تعداد رمه کمپنی از حساب
گذشته است و چون بقیمت اعلا میخرند همه راضی و شاکر اند و تا بحال
کم دیده شده است که کسی بچه مادیان خود را بسرکار نفروشد و باین حیله
اسپان بسیار فراهم آورده اند و از انجمله آنست که اگر کسی بملکی رود
یا از عجایب المخلوقات چیزی ببیند آن را و احوال آن ملک را و
آن حیوان را نویسد و صورت آن را کشد و چون بکلکته و دار الریاست
دیگر اینجماعت رسد وی را اعزاز کنند و آن کتاب را در چهاپه خانه
برده ازان صدها نسخه چهاپه کنند و بقالب نویسند و هر کس بجهت آنکه
بران مطلع شود ازان نسخه میخرد و مبالغ کلیه عاید آن مرد میشود و لهذا

هرکس بهر [illegible] که رفت تا بجزیره که رسید احوال را بشوق آنکه علاوه
بر اعزاز و اشتهار مبلغ کلی عاید خواهد شد ثبت میکند و همچنین هرگاه کسی
کتابی را بزبان ایشان ترجمه کرد بچهاپه خانه برود نسخه‌ها سازد و از آن
مبالغ کلیه منتفع شود و باین سبب بسیاری از کتب اهل اسلام حتی
قرآن شریف را ترجمه نموده اند و بر مذاهب مختلفه مطلع شده
اند و همچنین اطلاع و آگاهی بر رفتار و کردار و اوضاع بلاد و اهالی ممالک
بعیده چون ایران و روم وغیره حاصل نموده اند که معلوم نیست که
اهالی انجاها هیچ مطلع باشند نقشه تمام ممالک با شرح آن در نزد اغلب
اشخاص این جماعت موجود است و در بازارها میفروشند و گویند
که سیر کتب و اطلاع بر وقایع دنیویه هریک موجب ازدیاد عقل و
کثرت هوش است و انصاف آنست که این مرحله را خوب فهمیده
اند و از انجمله آنست که مدارس عالیه در کلکته ساخته اند و هرکس از هر
صنف از مسلمان و انگریز وغیرهم که خواهد در آن رود و بتحصیل مشغول
شود و علما و مدرسین از هر علم و هر صنف مقرر کرده اند و مواجب انها
تمام از سرکار داده میشود و از محصلین هرکس که اصحاب دول است

اخراجات

مدرسه کلکته

اخراجات او بر ذمه خود او است و اخراجات فقرا بر سرکار است
از الف و با گرفته تا مراتب عالیه را تمام بوضع مرغوب و بنوعیکه سهل
و آسان بدست آید در کتب نوشته اند و علاوه کتب و رسایل چند
در بیان جزئی و کلی امور معیشت از طریقه زن و شوهری و طباخی و نجاری
و جراحی و بنائی و نقاشی و جهاز رانی و حکومت و تجارت وغیره انها
نوشته اند و در هر باب که قاعده بیان میکنند تصویر آن را نیز بان نهج
که نوشته اند نقش مینمایند که مطالعه کننده را حاجت بتعلیم کمتر شود بلکه
صاحبان هوش بمجرد ملاحظه مطلب را دریافت میکنند و چون
کسی از قوم انگریز در مدرسه کامل و بزبانهای مختلفه آگاه شد و لایق
خدمت گردید او را بیکی از خدمات سرکاری معین کنند و از قوم مسلمین
اگر کسی ترقی کرد و مدرس و قاضی القضات گفتند که لایق افتاد قضا
شده است در ضلعی از اضلاع وی را منصوب نمایند و باین سبب در عصر
ایشان مردمان لایق و صاحب هوش بطمع جاه و خدمت و مواجب
بسیار شده اند فاعتبروا یا اولی الابصار حکمای این فرقه از سیصد سال
است تقریبا که بدرستی امور دنیویه و تدبیر مدن مشغول‌اند و الی الان نیز بتکمیل

آن اوقات را مصروف میدارند و در این یکدمه فرصت با کثرت
اشتغال بجهت تذکره و تبصره اصحاب موفقت کمال آنچه نوشته شد
بسیار است اگر در خانه کس است آنچه نوشته شد بس است خاتمة
الکتاب فی النصایح بدان ای طالب پایه سروری و ای راغب مرتبه
جهانداری که هیچ امری عظیم تر و دشوار تر از پادشاهی و مملکت داری
نیست زیرا که انتظام امور عالمی بران منوط و استقرار خلق بدان مربوط است
مباشر این عمل بزیر بار جهانی رفته و صلاح و فساد کشوری را بگردن
گرفته درازدستی ظالمان را بر مظلومان از کوتاهی او خوانند و زوری که
از اقویا بر ضعفا رود از سستی او دانند اگر ظلمی از خانه کسی رود
غرامت بر اوست و اگر از خرمن احدی دانه کشند شکایت از اوست
و هر سپاهی ناتوانی که روزش نه بر خوشی گذرد ویرا بناخوشی
یاد نماید و هر رعیت سیاه زبانی که در وسعت روزی بر رویش بسته گردد
دهان بید دعای او بر گشاید و هر گاه اعمال جزئیه چون خیاطی و جلاخی و
امثال آنها بی استاد و معلم صورت نگیرد کاری باین صعوبت و مشغله
باین مشکلی بی ارشاد مرشد چگونه تمشیت پذیرد و حضرت ملک وهاب

مالک

خاتمة الکتاب فی النصایح

مالک الرقاب از غایت شفقت و مهربانی برای جمیع بندگان خصوصا
پادشاهان و فرمان دهان دستور العملی نوشته که جامع سعادات
دو جهانی است و رافع الویه کشورستانی است لشکرکش مکارم اخلاق
و آسایش بخش متوطنین آفاق و ضابطه دقایق امور پادشاهی و واسطه
آشنائی درگاه الهی است و آن آیه کریمه وافی هدایه ان الله یأمر بالعدل
والاحسان وایتاء ذی القربی وینهی عن الفحشاء والمنکر
والبغی یعظکم لعلکم تذکرون است و از این جهت است که در جمعات خطبا
بر منابر بتلاوت آن رطب اللسان گشته روایح نصایح اینرا بمشام
حاضران میرسانند و حق جل شأنه در این آیه شریفه بندگان را بسه صفت
امر فرموده که جامع است بسی حسنات را و از سه خصلت نهی
فرموده که شامل بسی سیئات است اوّل از مأمورات عدل
است و آن بموقع کردن کارها و راست داشتن میزان حق میان خلق
است چون میان دو کس اگرچه یک طرف خود باشند معامله یا مخاصمه
رو دهد پا از حد شرع و حد نفس الامر بیرون نگذارد و جانب خود یا احدی
را از متخاصمین بسبب رشوتی یا آشنائی و نسبتی منظور ندارد و روی دید

خلق را ایشت کردانیدن بجی داند وبرای دوستی احدی خداوند عالم را
با خود دشمن نکرداند و دافع طول امل را بمدباد اجل دندان طمع کند و
کردم قلم ابکریبان جان مردمان نیفکنند وانچه بر نفس خود نمی پسندد بر
دیکران نیز روا ندارد وخاصه بر پادشاهان وحکام مراعات اینمعنی
زیاده لازم است چه این طایفه علیه از جانب مالک الملک برای رفع
ستم دپاسبانی عرض ومال اهل عالم معین کشته از کافه خلایق ممتاز و از
این جهت بشرف خطاب ظل اللهی سر فراز اند پس سزاوار و
لایق حال ایشان آنست که باحتیاط تمام بلوازم آن امر خطیر قیام نموده
کماینبغی حراست مال وجان ومحافظت ناموس بندکان نمایند وهمیشه در
فواید عدل ومفاسد ظلم اندیشه فرمایند دوم احسان است یعنی با خلق
خدا نیکوی نمودن وبنا حق همت کره حوایج ارزشته کار این وآن
کشودن ومراهم مراحم بر جراحات دل خستکان بستن وبمومیای
دل اسای شکسته بندی دلهای شکسته وبجهت خریدن متاع سعادت
کوشش بزنک عرض مطالب نشستن وهرکونه یاری ومهربانی که با هر
یک از احاد ناس شود در اینمعنی داخل ولفظ احسان شامل آن است

بلم

سیم ایتاء ذی القربی است یعنی با قوام وخویشان عطا نمودن واز
نوال خوان وسعت احوال ایشان را نیز بهره مند فرمودن اکرچه این
شیوه در عموم احسان داخل بود لکن جناب رب الارباب بجهت
زیادتی اهتمام آن را بالخصوص علیحده نیز ذکر فرموده است ودر احادیث
کثیره مسطور است که مراد از ذی القربی خویشان حضرت رسالت مآب اند
که حق تعالی در آیه کریمه فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی
برای ایشان خمس بر بندکان مفروض ساخته است اول از منهیات
فحشا است وان عبارت است از هر عمل زشتی که در ان اصرار نمایند
واز حد کذرانند ودر بعضی از تفاسیر وارد است که مراد هر معصیت است که
قوة شهواتی باعث ومحرک ارتکاب آن باشد چون زنا ولواطه
وامثال آنها دوم منکر است وآن فعلی است که عقلا انکار او کنند ودر
کتب بعضی از مفسرین نوشته که هر معصیت است که قوة غضبی بران داعی
باشد چون قتل وضرب ومانند آنها سیم بغی است وآن عبارت است
از تعدی وزیادتی بر خلق وجمعی کفته اند که مراد از کبر وظلم است ودر
اخبار وآثار اهلبیت اطهار ترغیب پادشاهان وفرمان فرمایان

خجسته عدل وداد بسیارست واز انجمله است کلام معجز نظام سید عالم
حضرت اقدس نبوی عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة یعنی
یکساعت عدالت نمودن از هفتاد ساله عبادت بهترست ونیز از
انجناب مرویست که هفت کس اند که در میان آورد خدای تعالی ایشان
را در سایه رحمت خود روزیکه هیچ سایه جز سایه رحمت او نباشد و
یکی ازانجمله پادشاهان عادل را شمرده اند واز والی کشور ولایت حضرت
امیرالمومنین ع روایت شده است که فرمود لیس ثواب عند الله اعظم
من ثواب السلطان العادل والرجل المحسن یعنی هیچ ثوابی نزد
خدایتعالی عظیم ترنیست از ثواب سلطانی که بصفت عدل موصوف
ومردی که شیوه او نیکوئی باشد واز حضرت امام جعفر صادق ع منقولست
که کفاره پادشاهان آنست که تیمار وغمخواری رعیتی کنند وپادشاه عادل
وبازرگان راست گوئی وزراعت پیشه وپیری که زندگانی در طاعت
بسر برده باشد بیحساب به بهشت روند وحضرت سرور عالم مکرر در
مقام فخریه میفرموده که من بوجود آمده ام در زمان پادشاه عادل
انوشیروان وازین قبیل اخبار از حد شمار افزونست وبر خداوندان

اورنگ

اورنگ والشوری وفرودست؟ وسربلندان افسر هوشمندی وکیاست و
منبران کشور کاردانی ومدبران امور وجهانبانی پوشیده نیست که بحکم آیه شریفه
قل متاع الدنیا قلیل والاخرة خیر لمن اتقی دستگاه عزت وجاه این جهانی
بس محقر وساحت استراحت این سرای فانی بغایت مختصرست و
شکوفه امیدش ثمره مرادی بکام دل نبندد وغنچه آرزویش جز به نسیم نفس
واپسین نخندد دستار اعتباری بر سر صاحب وقاری ننهاده که بلاشش امور
معاشش آشفته نساخته باشد وساغر طربی بدست تشنه لبی نداده که بدستبرد
انقلاب روزگارش از کف نینداخته باشد پس حیف باشد که پادشاهان
هوشمند وخداوندان همت بلند در سر منزلی چنین پای رغبت سست نموده
بگل گشت چمن همیشه بهار عالم باقی نپردازند وبلشکر حسن سیرت وسپه سالاری
عدل وظفر لوای کشورستانی بتسخیر ممالک سعادت بی زوال دار باقی
نیفرازند بجهت عدل وکرم خسروی است ورنه گدائی بوده هر دو ویرانه
طبل وعلم داشتن ⁂ در بعضی از کتب سیر مسطورست که وقتی که اسکندر
ذو القرنین عزیمت جهانگیری نمود آثار تفکر از ناصیه خاطرش پیدا وغبار
تکدر از آئینه ضمیرش هویدا گردید ارسطاطالیس حکیم که وزیر وظهیر [illegible]

بعرض رسانید که منت خدای را که امور ملک و سلطنت منتظم است و
نقوش مرادات بر لوح حصول مرتسم خزاین موفور و ممالک معمور بسبب
ملال و باعث توزیع بال چیست اسکندر در جواب این مضمون را ادا نمود
که هر چند که بنظر تامل می نگرم این خرمن محقر را قابل آن نمی بینم که بتسخیر آن توجه
نمایم و شرم می آید مرا که سر همت باین سراچه فانی فرود آورده بپای سعی در
تحصیل آن فرسایم ارسطو عرض کرد که یقین حاصل است که این ویرانه جای
مردم فرزانه و این کالا در خور همت والا نیست و سزاوار آنست که وسعت
سرای عالم باقی را هم بر این افزوده و سلطنت بی زوال آن جهانی را
نیز علت همت فرمایید چنانکه بضرب تیغ جهانگشا ملک دنیا را بقبضه اقتدار
در می آوری ببرکت عدل و انصاف دار الممالک جهان دیگر را نیز مسخر
فرمایی و باین معنی اشاره است آنچه از سادات اطهار ع وارد است که
الدنیا مزرعة الآخرة و علاوه بر صفت نیک نامی اخروی فایده عظیمه دنیویه
بر شیوه مرضیه عدالت مربوط است چه باعث دوام دولت و حصول
امنیت و کثرت جمعیت است چنانکه از جناب مستطاب حضرت امیر
المومنین ع مرویست که فرمود من عمل بالعدل حصن الله ملکه و من عمل

بالجور

الصاف هو العزیز الکلام

هو العزیز

۳۸۹

بالجور عجل هلکه حاصل معنی آنکه از ملوک و فرمانروایان جهان هر کس بعدل و
داد عمل کند خدای عز و جل دولت او را در حصار امان خود نگاه دارد
و هر که جور و ستم نماید بزودی او را اهلاک کرداند و بر طبق این کلام
است سخن بعضی از حکما که الملک یبقی بالعدل مع الکفر و لا یبقی
بالجور مع الایمان و اردشیر که از اکاسره و بصفت عدل موصوف
بود فرموده است که سلطنت و فرمان دهی میسر نمیشود مگر بسپاه و
حشم و آن محصل نمیگردد مگر بمال و مال بهم نمیرسد مگر بآبادی مملکت و
مملکت معمور نمیشود مگر بعدالت و اگر بدیده تامل ملاحظه شود این معنی
معاینه بنظر آید که مملکت چون بدن و پادشاه چون روح که فرمان
فرمای بدن است و عدالت مانند صحت است که حصول آن منشاء
ارتباط جسم و جان و مایه آسایش این و آن است و چون
خلط سودای جباری طغیان یا صفرای مردم آزاری هیجان کند
و یا بلغم حرص و شهوت زاید یا خون صالح رگ مردمی و فتوت
فاسد گردد ناچار مزاج ملک از منهج اعتدال بیرون رفته صحت عدل
بمرض ظلم مبدل میگردد و تزلزل کلی جسم و جان هر دو و ناخوشی میگردد

وانکه خزانهٔ پادشاهان بمثابه آب کثیریست که از چشمه های مصالح اصناف
رعایا و فرق کاسبان و رنج بران برگشته مزرع امال و گلشن اجلال
خسروان بان سیراب میگردد و صفت عدالت میرابی است که پیوسته
آن چشمه سار می پردازد و از خس و خاشاک مکاره عالم و از
گل و لای ظلم و ستم پاک میسازد و تا این چشمه سار پاک است
آن آب جاری و آن گلشن معمور است و چون میراب عدل
دست از تنقیه برداشت و سیلاب ستم تمامی بالکل و لای خزانه خرابی
رعیت انباشت بالضرورت آن آب منقطع و آن گلشن خراب
میگردد و پس صفت ظلم اگرچه در ظاهر باعث خرابی خزانه رعایاست
ولکن اگر بدیده انصاف ملاحظه شود موجب تخریب بنیاد ریاست و
سروری است و از حضرت امیرالمومنین ع مرویست که اذا تغیرت
نیة السلطان فسد الزمان یعنی اگر خاطر پادشاه از نیت خیر انحراف
و از منهج صواب انحراف نماید احوال زمانه فاسد و اوضاع روزگار
تباه گردد و چون روزگار تباه شد باعث ضعف اهل ملک و قوه دشمنان
خواهد گردید چنانکه حضرت شاه ولایت پناه فرموده است که من ظلم رعیته

نصر ا

تنقیه

۳۹۰

نصر اضداده یعنی هرکه بر رعیت خود ظلم کند یاری دشمنان خود کرده
خواهد بود و نیز از آن جناب مرویست که من خذل جنده نصر اضداده
یعنی هرکه لشکر خود را مخذول و پریشان سازد و باحسان و انعام
تدارک احوال ایشان نپردازد نصرت اعادی خود کرده خواهد بود.
بیت از رعیت شهی که مایه ربود ٭ بن دیوار کند و بام اندود ٭ شان و
شوکت پادشاهان را رعیت بمنزله بال و عسکر و سپاه بمنزله چنگالند
که بآن دشمن را صید کرده ذلیل و خوار میگردانند و چون بال بسته
و چنگال شکسته شد بازیچه هر زاغ و زغن و پامال ستیزه دشمن خواهد گردید
مشهور است که شخصی بابلهی گذشت که بر شاخ درختی رفته تبر بر بن آن
شاخ میزد که قطع نماید آن شخص گفت که ازین احمق تری در عالم نخواهد
بود عارفی گفت که ازین ابله تر حاکم جابریست که به تیشهٔ تعدی
و ستم رعیت خود را که بیخ دولتند قطع کنند و خود را از ذروهٔ برتری
و سروری برخاک هلاک افکند ابیات رعیت چو بیخ است و سلطان
درخت ٭ درخت ای پسر باشد از بیخ سخت ٭ تبر بر بن آن درخت
مزن ٭ که بالای شاخش گرفتی وطن ٭ و بر اصحاب بصیرت و هوش

خداوندان چشم و گوش واضح و مبرهن است که چون جور و ستم از حد گذرد
وخاص و عام را از فرط تعدی و طغیان جان برلب و کارد باستخوان رسد
در مقام خلاف برایند و علم سرکشی برافراخته سلاح معارضه در
پوشند و سپاه و رعیت پشت بهم داده در دفع و استیصال وی
بجان کوشند و دبیر عالم تقدیر رقم این سوانح بر صحایف ازمنه بسیار
کشیده و این عجوزه پیره زال ازاین کونه دار و کیر بسیار دیده چنانکه
از ملاحظه کتب سیر معلوم و از تامل در احوال سلف مفهوم میشود
نوشته اند که یکی از سلاطین عرب پیوسته بر در قوة طامعه اخذ اموال
رعیت کردی و باتش جور و ستم دود از نهاد خلق مملکت برآوردی
یکی از خیرخواهان عاقل و کشاخان آن محفل دران باب باو نصیحت کرده
التماس عدل و داد نمود در جواب کفت اجع کلبک یتبعک یعنی
سک را کرسنه دار تا از دنبال تو آید پس [illegible] چون پریشان و محتاج
باشند بهتر اطاعت کنند تا انکه ان ستمکر بتیغ جرات اهل آن کشور از سریر
دولت بخاک مذلت افتاد یکی از حکماء دانشمند بر جسد کشته بخون
اغشته وی کذشته کفت که ربما اکل الکلب صاحبه اذا لم یشبعه

رعیت

رحم

یعنی چون سک را صاحب سیر نکند کاه باشد که از غایت کرسنکی صاحب
خود را خورد نقل است که در وقتی از اوقات ابوجعفر منصور دوانیقی
که ثانی خلفای عباسیه بود لشکر بجائی میفرستاد بالادر و سرکرده آن
لشکر سفارش نمود که اجع کلبک یتبعک یعنی لشکریان بمنزله سک
اند کرسنه و محتاج باید داشت تا مطیع باشند ابوالعباس طوسی
دران هنکام حاضر بود کفت که میترسم که دران هنکام دیکری نانی
بآن سک نماید پس سردار را کذاشته سر در دنبال او کذارد
پس حاصل این کلمات و نتیجه این مقدمات آنکه ملوک و سلاطین
را هیچ دشمنی و بدخواهی و تن مملکت را هیچ مرض جانکاهی چون صفت
خبیثه ظلم نیست خسروان اقلیم فرزانکی در برانداختن این دشمن خانکی
بسپاه مساعی جمیله محتاج و حکیمان و خیرخواهان مزاج دولت جهت
قلع ماده این علت در استعمال ادویه مجربه لاعلاج اند و بر وانح
و روشن و لایح و مبرهن است که این طبقه علیه را کف نفس خود از
ارتکاب ظلم کافی نیست بلکه چنان که دامن همت بلند را از لوث این
صفت ناپسند بر چیده میدارند میباید که احدی را از کارکنان و متوسلان

وخیرخواهان از قسم وزرا و سرداران و حکام و عمال و کدخدایان
و لشکریان و رعایا بلکه قضاتی که بزیور علم و صلاح آراسته نیستند نیز در
ظلم و تعدی تمکین از ارتکاب ننمایند و افعی دراز دستی اهل جور را بسنگ
سیاست سرکوب نمایند و علاوه برین مراتب در حفظ و حراست اطراف
مملکت از دشمنان خارجی نیز کوشیده خاطر رعایا را اسکندروار
از شر یاجوج تشویش دشمنان شوم ایمن فرمایند تا مستحق خطاب
مستطاب ظل اللهی شوند و در دنیا و آخرت الویه سعادت و نیک
نامی را بلند سازند و در بساط امن و امان بآرام و اطمینان تمام ریاست
و حکم رانی نمایند و در اینوقت این فقیر کثیر التقصیر خیرخواه دولت ابد
مدت و داعی دوام و استحکام مبانی سریر سلطنت مجملی از قواعد
و ضوابطی را که در گزارش حق داد گستری و شهریاری و ادای
دین رعیت پروری و جهان داری مدخلیه تام و ارتباط تمام دارند و
در کتب معتبره دانایان سلف پراگنده بودند بعلاوه آنچه درین
مدت سیاحت از اوضاع و اطوار حکام هر دیار فهمیده در ضمن دو
فصل معروض حضور پرنور معدلت دستور میدارد امید که مقبول طبع

اقدس

اقدس و منظور نظر اشرف گردد فصل اول در بیان آنچه بر سلاطین
عظام ذوی الاحترام مراعات و لحاظ آن لازم است آن چند چیز است ا
اول آنکه در هر حالی از احوال بذات پاک قادر متعال متوکل و بفضل و
رحمت بیغایت حضرت ذو الجلال متوسل بوده توفیق سرانجام هر مهمی
را بر وجه صواب از درگاه رب الارباب مسئلت نمایند و تمشیت
هر امری را بمنت آن جناب دانند و روز و شب بکلید زبان عجز و
انکسار ابواب سعادات دو جهانی را بر روی خود گشایند و بوسعت
ملک و کثرت سپاه و فراوانی خزانه و دستگاه مغرور نشوند بیت بادشاهیت
میسر نشود بر سر خلق * تا که شب بر در معبود گدائی نکنی دوم آنکه بقدر مقدور
تاکید قواعد شریعت غرا و تنفیذ احکام ملت بیضا را مکنون ضمیر منیر و منقوش
نهاد خاطر حق پذیر گردانند و بر ظاهر و هویداست که هرگاه ملوک و سلاطین
پاس اینمعنی دارند و در مقام ترویج دین و اجرای احکام رب العالمین
قدم اهتمام فشارند بحکم الناس علی دین ملوکهم حکام و عمال
هر دیار و سایر متوطنین قری و امصار نیز از جاده تتبع این شیوه مرضیه انحراف
نخواهند نمود و از تشیید مبانی این امر خانه دین و دنیا معمور و از پرتو خورشید

وتنفیذ صح

ظهور حق ساحت مملکت پر نور میکردد چنانکه خاقان کیتی ستان رافع
لوای عدل و احسان مظهر آثار جلال و جمال مبطل اخبار و ابطال رجال مشید
مناهج بغی و عدوان مجدد قواعد دین و ایمان زنک بردار از آئینه ملک و
ملت و حکم انداز سهام تدابیر مملکت السلطان بن السلطان و الخاقان
بن الخاقان ابو النصر المؤید بلطف الله الملک القهار فتحعلی شاه قاجار خلد الله
ملکه هنکامیکه جماعت متصوفه ضاله مضله در صفحه دار الایمان ایران لوای
ضلالت افراشته جمع کثیری از سرداران و سپاهیان و رعایا بلکه از قصاب
از صنف طلبه علوم دینیه خاصه جمعی از علمای همدان را در حلقه اطاعت خود
داخل و در رشته ضلالت منسلک ساخته بودند حضرت ظل اله خلد الله ملکه
حکم بقتل و قمع ایشان فرمود و چندکس از رؤسا عبادت دستکاه آن
جماعت را بحال تباه بخدمت بندکان خلد آشیان والد مجد این فقیر قدس
سره فرستادند و مراسلهٔ آن مرحوم و فرامین واجب الاذعان باطراف
مملکت مشتمل بر قلع و قمع شجره خبیثه و تخریب بنیاد ضلالت اساس آنفاذ فرمود
و بعضی از بندکان آن درکاه و مخلصان دولت خواه بعرض رسانیدند که چون جمعی از اعاظم
و اعیان و ... دیار از جاده شریعت منحرف و تصوف شعار و کاره این رفتار اند و خلاف دولت
اهل

دری ز

١

در این است که چند روزی بیزار اداده خورشش مکنون ضمیر و این شیخ
صوفی کشی و ریشه‌بام تاخیر باشد که مبادا اکبو شران دلها از این
صدا رمیده در بروج ضوابط پادشاهی شکستی بهم رسد آن مؤید
حضرت باری از غیرت و دینداری بزبان حال فرمودند که
منظور از پادشاهی ترویج دین و حفظ شریعت خاتم النبیین
علیه السلام است و اکر این نباشد این بچه کار آید القصه نوبان
آن خسرو کامکار و دیندار کلشن دار العیان ایران در اندک فرجه و
زمان از خس و خار بدعات جماعت ضلالت شعار پاک
و انوار ائمه اطهار علیه السلام کالشمس فی رابعة النهار ظاهر
و هویدا کردید امید که رونق شرع و دین بر همین دستور تا نفخ صور
روز بروز متزاید و دولت ابد مدت این دودمان ولایت
نشان متصل بظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات
الله الملک المنان باد در بسط العباد و بر ارباب بصیرت و
هوش واضح و لایح است که از امور فرمودن علما و متشرعین
باحیاء دین مبین و امر کردن عباد بواجبات و نهی نمودن

ایشان از محرمات و منهیات چون شرب خمر و زنا و لواط
و نواختن آلات طرب و امثال آنها بقوانین سلطنت
و آبادی مملکت منقصتی و مضرتی نمیرسد پس با آن منفعت
گذاشته و فایده و غیره مشاهده مسامحه و مساهله پادشاهان و حکام
درین باب از طایفه ئی کند که در شیوه شکر گذاری نعم حضرت
باری جل اسمه نهایت بعید و موجب زوال دولت خواهد
بود سیم آنکه مهر صفت از سپهر دولت نظر اطلاع بر کیفیت
اوضاع پای تخت سلطنت و سایر بلاد و دولت که
حضرت رب العزت در زیر نگین حشمت در آورده است
افکنند و سر رشته اخبار هر دیار را در قبضه اقتدار داشته
باشند و بعینک [illegible] طومار عرایض اهل شکایت و دفتر
اعمال عمال و حکام را خوانند و وقایع نویسان دیندار در خفیه
و آشکار بهر کشور و دیار منصوب فرمایند که رفتار و کردار
ایشان را بحضور معدلت دستور معروض دارند و آنچه
نه بر وفق صواب باشد بگذارند و تنبیهی و تادیب و عتاب

تراشند

تراشند چه اگر از احدی در خدمات مرجوعه دانسته یا ندانسته
تقصیری و لغزشی روی دهد و از تزلزل احوال رعیت و سپاهی
در حصار استوار قواعد و ضوابط پادشاهی شکستی افتد بر
تدارک آن زود توانند پرداخت و بمصالح و دفع مفاسد
آن رخنه را مسدود توانند ساخت سه تا بود آگاه
بر احوال هر نزدیک و دور نه بر فراز تخت از آن جا داد
ایزد شاه را نه و اگر درین مرحله تکاهل و تغافل ورزند رفته
رفته شستی و ضعف در ارکان سلطنت روی داد خواهد شد
و از مرفه الحال و فارغ البال بودن یک دو کس از ضعف
حکام و عمال چندان فایده و منفعتی متصور نیست و دل آزردگی
جماعت رعیت و ویران شدن ملک و مملکت باعث غضب
حضرت رب العزت و موجب بلند گردیدن رایات نکبت
و زوال دولت است چهارم آنکه بدور باش حشمت سلطانیه
و شوکت و عظمت جهانبانی تا بجایی نه نشیند که تا دیوان فغانی
و زاری بجایی رسید کان را از درگاه خود مراجعت دهند و بجا

صفوف چوبداران سرا با غیش راه آمد و شد ارباب حال
بی نوایان درویش را از گلشن جان فزای لطف و احسان
خویش بالکلیه مسدود نکرداشتند بلکه آفتاب مثال پر تو التفات
خود را از هیچ ذره بمقدار دریغ نداشتند و این شیوه مرضیه را
منافی جبروت و کثرت شان فرمان فرمای نشمارند چه هیچ شانی
و عظمتی اعظم از شان خدائی نیست و جناب احدیت از غور
رسیدن احدی عار ندارد و بالهیچ دردمندی را دست رد بر
سینه نمیگذارد و فی الحقیقت تعظیم رعیت نشان عدالت ایشان است
و بدرد دل هر کس رسیدن و تخلق باخلاق الله بودن
شکوه پادشاهی و مناسب خطاب ظل اللهی است چه ازین
دلت پیش که کار دین و دنیا سازند و صاحبان تخت را چه ازین
بخت بلند شرکی حجت گذاری در مانده پردازند سید الثقلین
و جان و دستور عالمیان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله
وسلم اوقات شریفه خود را سه بخش فرموده بود که بخش بتفقد
احوال عالمیان مشغول گشته ادای حقوق عطوفت نمودی و

و عظمتی

زمانها

زمانها با قامت مراسم بندگی در درگاه احدیت برکوع
و سجود بودی و در حصه دیگر بکار سازی خلایق پرداخته گره
حوایج مناجح هر یک گشودی و حضرت شاه ولایت پناه در
ایام تمکن بر مسند خلافت و امامت روزها را بانجاح مهمات
خلق مصروف میساخت و شبها را بعبادت خالق می پرداخت
تا آنکه بعضی از اصحاب معروض داشتند که یا در شب آسایشی
و یا در روز آرامشی فرمایند فرمود که اگر در روز آرام یابم کار رعیت
ناساخته ماند و اگر شب آرام کار من ناقص ماند نوشته اند
که پادشاه هوشمندی از یکی از اصحاب معرفت التماس
پندی نمود گفت اگر سعادت دو جهانیا خواهی شبها در درگاه
حق داد گدای امید و روزها در بارگاه خود بداد گدایان
برس و حکایت زنجیر انوشیروان حرز وان اعصار را
در کف ادراک و شعور سررشته ایست محکم از برکت شیوه
خجسته عدالت عمرهاست که اهل عالم نام کافر ایشان را بر زبان
میرانند و زنجیر صفت مسلسل این زمزمه دهن بدهن میسازند

ارامشی

و در کیفیت عدل و داد آن فرخنده نهاد دفترها نوشته اند و
حکایتها نقل کرده اند از انجمله آنست که در عهد آن پادشاه عادل
دربادل شخصی از دیگری خرابه بخرید و در آن گنجی یافت پیش فروشنده
شتافته این خبر را باو رسانید و گفت که من از تو زمین و عمارت
خریده ام و درهم و دینار نگرفته ام و این گنج از تو است آن شخص
فروشنده گفت که من تمام خرابه را بتو فروخته ام و از گنج خبر ندارم
پیدا شدن آن از طالع تو است القصه اخر بمجادله کشید بایع بمشتری
میگذاشت و مشتری بر بایع می انداخت پس این مخفی معروض
حضور آن پادشاه عدالت دستگاه شد از استماع کیفیت آن
نهایت شاد و خورم گردید و فرمود که تفحص از اولاد ایشان
کنند که چند اند معروض داشتند که یکی را پسری است و دیگری را
دختری حکم فرمود که پسر و دختر را باهم منسوب نمودند و آن
گنج را باعتبار ایشان سپرد و خود مالک گنج نیکنامی ابدی
گردید القصه اگر بذکر این مقوله حکایات بپردازد سررشته
سخن گسسته و سلسله مطلب پراکنده گردد نخست انکه چون شکوه

متظلم

متظلمی بپایه سریر دولت عرض شود و داد رسی داد خواهی بر
ذمت فرمان فرمای فرض گردد و صدق و کذب آن شخص به درجه
ثبوت رسد باید دامان ضمیر را از غبار هوای نفس و خواهش
افشانده انچه مقتضای عدالت باشد در آن معمول دارند و در
رفع آن ستم مسامحه و اهمال روا ندارند و در گلشن اخبار سادات
اطهار علیه السلام گلهای احادیث باین مضمون بسیار شگفته
است که حضرت رب العزت سوگند خورده است که نصرت
مظلوم نماید و انتقام وی کشد از کسیکه در حضور وی بر او ستم
شده است و با قدرت یاری او نکرده است و قطع نظر از
اخبار و اثار و انکه منفعت نالش شنیدن را بداد رسیدن
است دیده مروت چون تواند دید و دد و حوصله فتوت چگونه
میتواند گنجید که بیرحم تیره روانی بیچاره ناتوانی را در زیر تیغ
ستم نشانده و ناله افگار اتش را بافلاک رسانده و انجمع برکسیکه
خداوند عالم قدرت بر رفع ان ستم داده و در پیچیدن دست
تعدی آن ظالم را در پنجه اقتدار وی نهاده باشد دل آن از آن

اه دهقانی بدرد نیاید و در اعانت او کوتاهی نماید سلاطین نیکوکار
چه کام دل از روزگار گیرند که به از انتقام مظلوم از ظالم کشیدن
باشد و ارباب شوکت چه داد عیش در ایام دولت دهند که
که خوشتر از دادن داد دادخواهان بود و چه سکه بنام نامی شهریاران
زده شود که پاینده‌تر از نقوش حروف نیکنامی در دفاتر
اوراق تواند بود و از غرایب حکایات در این مقام حکایتی
است که از سلطان محمود غزنوی در بعضی از کتب سیر مذکور است
ملخص آن اینکه از جنود سلطان مذکور یکی شبی بخانه درویش
بیچاره رفته متعدی وی را از خانه بیرون کرده زوجه او را متصرف
شد او در آن عاجز ناتوان را چون غیر از دامان عدل سلطان
دست بجای نمیرسید بدرگاه وی شتافته آنچه بر سروی گذشته
بود بپایه سریر دولت عرض نمود سلطان را از استماع آن بیداد
آتش در نهاد افتاد وی را فرمود که چون بار دیگر آن ناپاک آید
او را در خانه گذاشته خود را بمن رسان تا داد تو ستانم
وی را بجزا رسانم القصه بعد از سه شب دیگر باز آن ناپاک بر سر

خوانه

خوانه وی رفت درویش بسرعت تمام سلطان را از آن
اعلام نمود سلطان بدون توقف با چند نفر از خواص خود
را برای درویش رسانید نخست فرمود تا چراغ را فرو نشانند
پس تیغ انتقام از نیام برآورده نخل حیات آن بدبخت را
از پای درآورد و بعد از آن بافروختن چراغ فرمان داده که بر
آن سیاه روی را ملاحظه نمود و در آن حال روی نیاز بر خاک
سوده سجده شکر الهی بجا آورد درویش مسکین زبان بدعای
آن خسرو معدلت آیین گشود و با سر انگشت زبان سؤال
نقاب خفا از وجه آن چند امر غریب گشودن آغاز نمود
سلطان فرمود در وقتیکه این قضیه جانسوز را از تو شنیدم
بخاطر من رسید که این یا یکی از فرزندان من خواهد بود چه دیگر
این جرات را گمان نداشتم که قدرت ارتکاب چنین امر
قبیح در زمان من داشته باشد و لهذا خود متوجه اسباب
آن شدم که مبادا دیگری جانب مرا رعایت کند و در
تمشیت آن مهم اهمال و تعلل نماید و سبب خاموش کردن

چراغ آن بود که چون در وی نگرم مبادا مهر پدری واسطه گذشتن
از خون او شود ومخالف قانون عدالت گستری بعمل آید دیگر باعث
سجده این بود که چون دیدم که بیگانه به شکرانه فرزندم بقتل
نرسید ودیگر آنکه از اولاد من چنین قباحتی صادر نگردیده است
شکر حضرت ایزد متعال نمودم بر اصحاب دانش پوشیده نیست
که چون پادشاهان فی شان ناله شکسته بال دردمندان را
گوش وباده خوشگوار تلخ گوئی دادخواهان را بطوع ورغبت
نوش کرده اند واز لوث طرفداری خویشان ومنسوبان
ومقربان دامن را آلوده نساخته اند از بحر جلال قطره واز
کوه شکوه شان ذره نکاسته دار آنکس وافواه دوست ودشمن در
نداگر داین شیوه مستحسن جز دعای دولت وطلب مغفرت زمزمه بر
نخواسته سالهاست که صفحه عالم از وجود ذی جود شان خالیست
ودامن اوراق از گلهای تذکار این مقوله محامد لبریز وزبان
اقلام از ترجیع این نغمه هوش ربا طرب انگیز است اگر فایده
این رفتار وکردار منحصر در همین باشد نیز بجهت میل قلوب

اولی

اولی الابصار کافیست چه جای آنکه علاوه موجب سعادات اخرویه وارتفاع مدارج عاقبه وخوشنودی حضرت رب البریه
نیز باشد ششم آنکه در هر امری از امور که روی دهد وهر گونه
اراده کرد در آیینه ضمیر انور صورت بندد خصوصاً در امور کلیه
کلی نیز تأمل وتفکر کرده مصالح ومفاسد آن را بسنجد بجان رعیت
وآبادی مملکت بر خود عرضه دارد از حضرت شاه ولایت
پناه مرویست که فکر مرد واندیشه آدمی در کارها آیینه ایست که حسن
وقبح عملش را بوی مینماید ونیک وبد آن را ممتاز بیک دانند ودیگران
اکتفا نکنند بلکه عقول دارای جهان دیدگان تجربه کار را
باعقل ورای خود یار سازند ه هر که با مشورت کند تدبیر
غایتش بر هدف نشیند تیر د وبر اصحاب معرفت والباب
واضح وروشن ولایح ومبرهن است که آدمی هر چند عاقل ودر
حسن تدبیر کامل باشد چون باستبداد رای با مری پردازد
امکان خطا وغلط در آن بیشتر است از آنکه جمعی از عقلا را با
خود شریک سازد چنانکه مرد مسافر در سلوک طریق هر چند
عارف وماهر باشد بتنهائی احتمال گم کردن راه بیشتر از آنست

کر باحمی که همگی بلد و مطیع باشند رفیق کردد و نیز پنهان نیست که چنانکه
نور چراغ از انضمام چند قبله قوت میگیرد نور بصیرت نیز از اجتماع
آراء و عقول افزونیامی پذیرد حکما گفته‌اند که اگر با عاقل مشورت
کردی عقل وی نیز از آن تو شد پس صاحب دو عقل خواهی بود و حق
سبحانه تعالی با آنکه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را اکمل عالمیان و اعقل
بنی نوع انسان بود بمشورت با اصحاب مامور ساخته فرمود که
و شاورهم فی الامر تا امت اگر چه اصحاب عقل و رای باشند
در این باب بانجناب اقتدا کنند از سخنان حکمت آمیز لقمان
ست که سر تو باید که با یک کس باشد و مشورت تو با هزار و از بعضی
از عرفا مشهور است که ای عاقل که خیر و شر هم کس داند در کار خود
فرو ماند و بدیگری محتاج باشد مانند چشم که هر نزدیک و دور
را بیند و در دیدن خود محتاج باینه است و حدیث شریف نبوی
المومن مرآت اخیه المومن نیز اشاره بانست مجملا در کارها
غور کردن و با کاردانان شور نمودن کافه خلایق خصوصا پادشاهان
را از لوازم و واجبات است ولیکن مردم عاقل نیک نهاد که بخاری

کارها

کارها بر تدابیر ایشان توان نهاد و بسیار کمند ذهنت انیکار
مردی باید که جمال عقلش به نور تجربه آراسته و نهال دانشش از
رذایل صفات پیراسته از حقایق احوال سلف واقف و بر دقایق
سخنان اکابر عارف و مکنون ضمیرش تحصیل رضای خالق و مضمون
تقریرش تمهید دعای خلایق طبق اخلاصش از حلوای خوش
کند و فراج کوی خایه وحفه باطنش نمکدان شیوه نک تحلیل
باشد چنانکه یکی از اکابر گفته است که صدیقک من صدقک
لا من صدقک یعنی یار مخلص تو کسیست که بتو راست گوید
نه آنکه بطریق ... مالک اشتر در این باب دستور العملی عطا
فرموده و مفاد آن اینست که زنهار کس را در مشورت
خود داخل مکن بخیل سبب جرات حریص که بخیل ترا از طریق
بذل و احسان عدول مینماید و بدرویشی و تنگدستی وعده میفرماید
و بی جگر و جبان از کردن کارها ترا ضعیف و بی جرات و ناتوان
میسازد و جور و ظلم مامور میدارد الحاصل قابل این امر کسی
ست که باوصاف فرموده آنحضرت اتصاف داشته از

م و حریص تنق انه و چنین
مال را در نظر تو ...
بارتکاب ١٢

عاقلانی کاردیده کهن سال باشند که روز و شب بجای طلب
و فراز روزگار دیده و بدست شعور از بحار اعصار و دهور
جواهر تجربه برشته عمر دراز کشیده بزیور علم و حکمت و صلاح و سداد
و خیرخواهی سلطان و رعیت آراسته طالب ابادی ملک و مملکت
باشند و صفت ذمیمه حرص و طمع و رشوت خوری و مردم آزاری
بر طبیعتش مستولی نبود و از اینجاست که سلاطین سلف چون
[illegible] و ارسطو و امثال ایشان از علما و حکما را بمنصب وزارت
منسوب و محل شور و مشورت خود فرموده اند هم نشین تو
از تو به باید تا اثر اعتقاد وی بین بیفزاید و یافتن مرد چنین و
بعدا کردن این گوهر ثمین در دریای وجود ابنای زمان اشکال
تمام دارد و چون یافت گردد سزاوار است که قدر او را دانند
و وی را از هدایا و عطایای آلهی شمرند و از فرموده او قدم بیرون
ننهند و گفتارش را شمع محفل تمشیت امور گردانند نظم
انکه چون از احدی نسبت بحضرت پادشاهان خیانتی و خیانتی
صادر شود و یا در طریق اخلاص و بندگی داداب حفظ [illegible]

رد دهد نا ممکن باشد دیده التفات ازان بپوشند و از کلام
کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس شراب کرامت
والله یحب المحسنین نوشند که عفو جرایم از اشرف مکارم است
و نجات لبس زلت که گونه عارض دولت است چنانکه جناب
ولایت مآب فرموده که جمال السیاسة العدل فی الامرة والعفو
مع القدرة یعنی جمال شهریاری و حسن مملکت داری عدالت
کردن در فرمان فرمایی و حکم رانی است و عفو کردن از عقوبات
با قدرت و توانایی است و نیز از آنجناب مرویست که العفو
زکوة الظفر یعنی بخشیدن مجرم یا عدو زکوة دست یافتن است
و از نوشیروان عادل حکایت کنند که میگفته است که لذتی که
من در عفو یافتم در عقوبت ندیدم و سخن یکی از ملوک است که اگر
رعیت من بدانند که مرا از عفو چه قدر لذت حاصل میشود
تقرب بمن بجستندی الا بالخطا و زلت و فی الحقیقت و از حضرت
صادق علیه السلام مرویست که الغضب مفتاح کل شر یعنی
خشم کلید هر شری و گشاینده در هر فتنه است و نیز از آن گرو

مرویست که مردی بدوی بخدمت اقدس نبوی آمده گفت که من
از اهل بادیه ام و دست آرزویم بدامن ادراک سعادت ملازمت
نمیرسد توقع دارم که کلمه چند که جامع فواید و متضمن مواعظ
و نصایح باشد بمن آموزند پس آن معلم آداب شرایع و مربی
اطفال طبایع فرمودند که امرت لا تغضب یعنی امر میکنم ترا
که غضب نکنی یعنی در وقت خشم خود را نگاه داری پس اعرابی
سه دفعه همین سوال را اعاده کرد و آن حضرت همان جواب
را فرمودند تا آنکه اعرابی با خود گفت که من بعد سوال نمیکنم از
رسول هذا الذی یجود و خوب دقت نظر از مراحل اوصاف
انرو به عفو بخشش نگارش میشود که این شیوه مرضیه را در قوام
سلطنت و نظام مملکت دخل عظیم است چه اگر بالکلیه امید
مغفرت مفقود و طریق معذرت مسدود باشد ممکن است
که در وقتی از اوقات یکی از ارباب اقتدار و صاحبان
اعتبار خصوص امرای ثغور و عمال بلاد و وزرا در قدیات مرجوعه
تقصیری و در امور مملکت سوء تدبیری رود و هو از غلبه خوف

هر کس

هر کس و سد باب قبول شفاعت و التماس برای حفظ جان پا از
جاده اخلاص بیرون گذارد و یکبارگی طریق مخالفت و طغیان
را اختیار نماید و بسی مفاسد که از آنجمله است خبر مکروه شنیدن و تصدیع
دفع آن کشیدن بر آن مترتب گردد و چون پای عفو در میان آید
و امید بخشایش عصیان باشد احتمال مفاسد مذکوره کمتر است
و چنانکه سیاست و تادیب در مواقعی که شرعا و عقلا مستحسن باشد
از قواعد ضروریه جهانداری است عفو جرایم نیز در محلش از لوازم مقرره
شهریاریست جامه زیبای دولت را گران تار است این پود
است و خیمه والای سلطنت را گران طناب است این عمود است
ملک از قهر و لطف ناچار است : زهر باید ز هر بجا در کار است
پس در پایه سریر سلطنت وجود شخص خیرخواهی لازم است که در
هنگام غیظ و غضب که دیده بصیرت از امتیاز حسن و قبح اعمال
و افعال پوشیده میشود بکمال الجواهر زبان عجز و التماس رفع حجاب
نماید و آن عقده را بسرانگشت شفاعت بگشاید و بر خداوندان
سریر فرمان فرمایی لازم است که در آن هنگام لب سیاست نگشایند

وحکم بتقیید وحبس مقصر فرمایند وچون سپاه ضلالت وشکاه
قهر را بلشکر سعادت اثر حلم وبردباری مقهور روان مرض
سوداوی را ازان مزاج عقل وطبیعت دور نمودند بدیده دور
اندیشی در رتق ابواب باو زیر عقل خود وسایر خیرخواهان ثابت
شوند ومشورت نمایند وبهما امکن مرتکب فحش ودشنام نشوند
وپرده حرمت هر کس را بدست وزبان درازی وبیحیائی ندرند
چه در اخبار واثار اهلبیت اطهار علیهم السلام مبالغه در مذمت
این صفت خبیثه بسیارست وعلاوه بران بر قامت رعنای
بادشاهان وبزرگان بغایت نازیباست ونیز از سیاسات
وعقوبات که در هنگام ندامت وپشیمانی تدارک وتلافی انها
نتوانند فرمود اجتناب واحتراز را لازم شمارند مانند سفک
دماء وقطع اعضاء چون چشم ودماغ وگوش ودست وامثال
انها چه شاید روزی آید که وجود او در کار بود وهمین بس آید
که سر انگشت دست او کنده شود ودرین وقت بجز افسوس
وندامت چیزی عاید حال نگردد ودر گلزار احوال بجز خار

ناامیدی

هکذا در مواقعی که بادشاه علی الاطلاق بانها حکم فرموده است

ناامیدی بکار نرود ببین در امثال این موانع قید وحبس اولی
واحسن است وبهمه جهت خالی از عیب وسخن نیست ششم
انکه چون الویه جاه وجلال بلکه رایات اقبال بطرفی از اطراف
ممالک در حرکت آید یا شهباز دل بهوای سیر وصید افکنی پرواز
از حدود وجهتی از جهات بر وبال عزیمت کشاید همگی خاطر
اشرف اعلا متعلق برین باشد که از انحضرت لشکریان وبار
انداز رعیت شکستگان دردمندی فشار رسیده وغبار ملالی بر
دامن بیره زالی از عبور موکب همایون ننشیند که مبادا از
سنگ جفائی که بر شیشه دل بینوائی خورد طایر اقبال از درخت احوال
پریده فرار گزیند که بجگر دردمندی خلد گل بد دعائی بار آورد سلاطین
بادین را لازم است که شیوه عطوفت وغمخواری را از سکنه
هر مرز وبوم که مضرب خیام احتشام میگردد دریغ ندارند چه
بر سر اهل روزگار ظل رحمت خالقند سایه رحمت خلایق
ولایق نیست که از احوال زیردستان بیخبر در شیوه رعیت پروری
از موری کمتر باشند وتفصیل این اجمال انکه وقتی که بادشاه

صورت دیگر حضرت سلیمان نبی ع از دار الملک خود متوجه دیار
یمن بود و با جنود بیشمار از جن و انس و وحش و طیور بوادی
نمل عبور فرمود مورچه که بزرگ و مهتر مورچگان آن وادی بود
اندیشه نمود که مبادا آنحضرت با آن دستگاه و حشم و سپاه
در آن مقام منزل نماید و مورچگان را پایمال و ناچیز گردانند
از باب تحمل لری و شفقت که ملوک را بر رعیت ضرور است مورچه
گان را فرمان داد که از آن مهلکه احتراز کنند و خود را بجای
خود کشند چنانکه حق تعالی در سوره نمل از آن واقعه خبر داده است
مبشر باید که قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم
سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون و حق و انصاف
آنست که جماعت انگریز به اگر چه از دین اسلام و ایمان بیگانه
اند و لکن در این ابواب حق عدالت و طرف رعایت رعیت
را فرو گذار نکرده اند چه اگر عساکر ایشان بمزرعه یا بشهر رسیدند
حتی امیر الامرا و را مجال آن نیست که قلیلی و یا کاهی از کسی
بجبر گیرد و عساکر غفیره و [illegible] کثیره هر روز از ملک بملک میروند و

جما

رعایا

رعایا و برایا را از آمد و شد ایشان اطلاعی حاصل نمیشود
فاعتبروا یا اولی الابصار نهم آنکه چون خواهد که بار جامع
خدمتی از خدمات کلیه ضروریه مملکت داری سربلند و اعدی
را بتفویض حکومت و یا در امر چند سازند اول صیرفیان عقل
و فراست را مقرر فرمایند که نقد گوهر او را بر محک امور زده
بتشخیص پاکی و ناپاکی او بپردازند و چون نقش دانش نیکو دل
کش و از آشوب بد نفسی و طمع خالص و بیغش باشند در دار الضرب
توجه و عنایت خاص سکه نامداری و اختصاص مسکوک سازند
تا در بازار روزگار رایج بوده متاع نیک نامی جاودان و سعادت
دو جهانی باین خریداری تواند نمود ه نا آزموده نیست کی از او
خدمتی :. بی امتحان خامه رقم یکی کند دبیر و چون هر حاکمی در هر
کشوری ممیز پادشاه آن کشور است باید که قدغن بلیغ فرمایند
که او نیز مراتب و مراحل سابقه را که دستور العمل سلاطین بادیین
است نصب العین و معمول به و پیش نهاد خود کرداند و تخلف
از آنها را جایز ندانند و تا امکن سعی و تلاش فرمایند که تا

این مقوله خدمات کو هر یک را بدست آورند که مبرا از این عیوب
بود اول آنکه نوکار و نا آموزگار نبود دوم آنکه تهیدست و نوکیسه
و نادیده دولت نباشد چه این مقوله اشخاص اغلب طماع و تنگ
چشم اند سیم آنکه جوان و با غرور و نخوت نبود زیرا که بسبب غرور
جوانی اغلب بلهو و لعب مشغول خواهد شد و امور مملکت ابتر
خواهد ماند چهارم آنکه از اراذل قوم نبود چه اغلب این طایفه در
طبیعت نیز رذل اند و علاوه برین اعزه و اعیان از دل و جان گردن
قلاده اطاعت فرمان او در نخواهند آورد و رفته رفته بسبب
نفاق ایشان بنای حکومت وی سست و امور ریاست ناقص
خواهد شد پنجم آنکه مهما امکن بیگانه و اجنبی از مملکت نباشد چه اجنبی
را اطلاع بر احوال عزیز و حقیر و فقیر و [?] نیست
که بسبب عدم معرفت باین مراتب عزیزی را ذلیل و حقیر را
جلیل خواهد نمود و این از عمده اسباب بیزاری رعیت و تنفر
طبیعت اصحاب غیرت و حمیت است دهم آنکه در هر مملکتی
یک شخص آزموده را بجهت خدمت مشخص فرمایند نهجی که

احدی

احدی را در خدمت دیگری دخلی نباشد یکی بجهت محافظت
آن مملکت و امر لشکریان و سپاهیان و مستحفظین آنجا که [?]
در عهده او باشد و دیگری [?] را از او [?] حاکم
بجهت تحصیل مالیات و خراج سلطانی و اخذ گمرک و محصول
مال التجاره و سیم بجهت امر بمعروف و نهی از منکر و طی دعاوی
و مرافعات و اجرای حدود و جنایات و باید دو شخص عالم مقدس
متدین مقرر شوند که در محکمه نشسته احکام الهی که مقرر در شریعت
مقدسه است بیان کنند و او اجرا نماید و فرمان قضا جریان بر
تمام ممالک محروسه انفاذ فرمایند که احدی از اعزه و اعیان و رعایا
و برایا از حکم قضات شرع عدول ننمایند چه مسامحه در این باب
موجب تضییع احکام و باعث غضب پادشاه بلکه غضب الله است
و علاوه بر حاکم مالیات شخص امینی را مقرر کنند که کلانتر و امین
و وکیل از جانب رعیت باشد و باو حکم فرمایند که در رفع ظلم و ستم
از رعایا تقیه و خوف نکنند و آنچه موافق قرارداد سلطانیا
ست برسانند و اگر حاکم مالیات ادعای زیاد تر کند نگذ

حاکم عدالت عرض کنند تا در رفع ستم و رنجانیدن او را بپایه سریر سلطنت
رسانند و علاوه بر این حاکم واقعات نویس و عادل شخص امین متدینی
را مقرر کنند که داروغگی و شب گردی و حفاظت زندان و قید بان
در عهد او بود **یازدهم** آنکه هر قدری را که بمقتضای عدل باج
خراج و مالیات شهر یا ملک مقرر میفرمایند بکلانتر و امین رعیت
و حکام عدالت حکم نمایند که آن مبلغ را موافق عدل بر اضلاع
و املاک تقسیم کنند و دو دفتر مشتمل بر اسامی مالگذاران نویسند
یکی نزد حاکم مالیات باشد و یکی را امین رعیت نگاهدارد و مقرر
کنند که نصف مالیات را بعد از انقضای ششماه از اول سال
گیرند و نصف دیگر را در آخر سال و در این تعیین فایده آنست
که هر رعیت میداند که در فلان وقت فلان مبلغ را باید بخزانه
سلطان برسانم پس پیش از وقت فکر و تدبیر ادا خواهد
کرد و در آن ایام آسوده و فارغ البال مشغول کسب معیشت خواهد
بود و هر روز بسبب ستم و ظلم محصلان خدانا شناس در عذاب
و محنت نخواهد بود و مقرر کنند که چون مالیات را ارسال کنند

حاکم

حاکم مالیات مستمسکی بمهر خود و مهر حاکم واقعات بامین رعیت
بسپارد که فلان مبلغ از مالیات از بابت فلان قطعه از
رعیت فلان ملک بمن رسید و رسم صادرات و عوارضات
را که باعث مجهول بودن او بر رعیت است موقوف فرمایند
بلکه چنانکه این فقیر فهمیده است عمده خرابی رعیت از همین
مرحله است زیرا که او بر رعیت پوشیده و مطلقا بر رعیت احوال
آن معلوم نیست و هر روز حکام بجهت اخراجات خود و عمال
شرارت فعال مبلغ خطیری را باسم صادر سلطانی حواله میکنند
و بعقل ناقص این فقیر چنین میرسد که اگر مبلغی را که پادشاه را
صادر نمودن آن منظور است و موافق عدل است بر اصل مالیات
اضافه نمایند و بنهج سابق بر رعیت تقسیم کنند دیگر بنهایت
از آنچه حال معمول است ادای آن بر رعیت سهلتر و آسانتر
خواهد بود چه در صورت حالت یکدینار را که بخزانه سلطانی
رسد هزار دینار علاوه بر آن حکام و عمال خود در میان میخورند
و در این ظلم که از آن بکار پادشاه اصلا نفعی نمیرسد و ظالم

دران باعث تخریب ملک و مملکت و بیزاری رعیت و شکست امور
سلطنت و ریاست و خورسندی و آبادی خزانه چند کس قلیل را
برابادی ملک و خوشنودی جمهور از حد افزون مقدم داشتن خلاف مقتضای
عدالت و رعیت پروری باشد عقول اصحاب کیاست و هوشیاری
است چنانکه بر ارباب بصیرت و دانش مخفی نیست بهمچنین گمرک
هر جنس را که لایق گمرک گرفتن است مقرر فرمایند و باطراف ممالک
اشتهار نمایند تا دست ظلم و تعدی گمرکچیان بیدین از سر ضعفا و مساکین
کوتاه شود و حکم شود که چون در یکی از بلاد گمرک مالی را گرفته باشند بمالک
ان مستمسک دهند که گمرک این مال بخزانه پادشاهی رسید من بعد در
قلمرو و مملکت پادشاه مزاحم او نشوند و اشتهار نامه باطراف
ممالک نویسند که از سوار فلان و فلان جنس احدی گمرک و محصول
نگیرد و این فقیر در حدود ایران دیده است که اگر فی المثل بار [illegible]
یا خربوزه بشهر میاورند شاطران و دروازه بانان و امثال ایشان چند جا
ازو بر میدارند و تا ان فقیر بازار رسیده زیاده از نصف ان
بتاراج حوادث رفته است و ازین مراحل نیز بخزانه سلطانی چیزی

نمیرسد

۲۰۶

نمیرسد و خزانه ان شخص فقیر خراب و تباه میشود دیگر انکه بحکام
حکم شود که داروغگان و احداثی و میرابان و امثال انها از حد بات
را باجاره ندهند چه هرگاه شخصی باجاره گرفت پر واضح است که
بجهت تحصیل مال الاجاره علاوه بر جلب منفعت خود بجز انکه
هر روز فقیری را پایمال و دستگیر و تباه کند و نخل امید رعیتی را
خشک و باغ مراد یکی را بی ثمر نماید چاره دیگر ندارد و با این
حال باید دید که احوال رعایا چگونه خواهد بود دیگر انکه مواجب
عمال و حکام و قضات و لشکریان و سرداران و کارداران هر ضلعی
و ملکی را موافق حال انها مقرر کنند و بحاکم مالیات ان ضلع نویسند
که ماه بماه یا سال بسال در همانجا نقد از خزانه بایشان برسانند
چه مخفی داشتن این مرحله و مختار گذاشتن این فرقه و حواله
نمودن باضلاع و بلاد دیگر باعث تخریب ملک و مملکت و
انهدام بنیاد رعیت است و علاوه بران مواجب عسکر ظفر اثر
را چند بار دیگر حواله نمودن موجب افسردگی و دلسردی و مضایقه کردن
در جان نثاری و سرو دهی است و مراعات جانب این جماعت

ذوی شأن و محافظت ابنیه جانی نحاران و مرفه احوال داشتن ایشان
از او اجب واجبات طریقه کشورستانی است و اندک بخلی در سپاهیگری
در دادن زر موجب شکست پایه سریر سلطانی است سه برز
مینوان لشکر آراستن، زر لشکری کیمیا خواستن، والی عمل
بر پادشاهان لازم است که مالیات و خراج را بنهج تخفیف کنند
و امور رعیت پروری را بوضعی بانجام رسانند که جمع میان دنیا
و آخرت فرمایند و از وزرا و حکام و کارداران ظلم و ستم بفقرا
و زیردستان نرسد و آنچه منظور ایشان است که از مملکت تحصیل
شود تسهیل و آسان نماید بدون تعدی احدی بخزانه عامره رسد و دیگر آنکه
کارکنان و کارداران دیوانی چه از صنف حکام و چه از غیر ایشان
سوگند و عهدنامه گیرند که چیزی از رعایا و برایا نگیرند نه بصیغه رشوه
و نه بعنوان پیشکش نه در مخفی و نه در آشکارا و نه بطریق ضیافت
و اگر بمکتب ایشان معلوم شده باشد سیاست عظیم رسانند و اگر احدی تخلف
از عهد نموده و معلوم گردید در امور و عتاب فرمایند تا موجب
تنبیه دیگران گردد حکایت آنکه عثمان کوشش نفس را در ممالک

سلاح روز بخش

ملاهی و مهالک مناهی نگشتند و با غوای غولان آرزوهای دور و
دراز خود را سرگشته بیابان بیخبری نسازند و کشتی بخت و دولت
را از تصادم حوادث شکستن محافظت نموده بگرداب اعتیاد
لهو و لعب نیندازند چه امر سلطنت و جهانداری چنانکه بکار
یافت اولست در کمال صعوبت و دشواری و با آنکه خود از روی
اهتمام روز و شب متوجه باشند کردن را بقلم اهتمام در صحایف
لیالی و ایام ثبت نموده نکرده را بگزلک تنبیه و تهدید تراشند
کما ینبغی تمشیت پذیر نمیگردد و این آگاهی با استغراق در بحر مناهی
جمع نمیشوند شده مردم دیده که روز و شب در مکتب هیچ کس
از صفحه بنا گوش دلبران و بیاض گردن سیمبران نخوانند رکانی
خطوط شکسته زلف درویش کرده باشند بمضمون عرایض اهل دیار
و نوشتجات وقایع طوماری روزگار کی میتوانند رسید و گاه باشد
که از غفلت و بی پروایی بگوزه رخنه در بنیان ضوابط مملکت
بهم رسد که اصلا یافتن نخواهند شد جناب مستطاب حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام فرموده است که راس الآفات الولع باللذات

یعنی سرا فتها و اصل رعیتها دالّه و ضعیف شدن بلند تهابست و بعضی
از عرفا کفته اند اذا اشتغل السلطان باللهو فبشره بفناء الملك
و خرابه یعنی چون پادشاه مشغول لهو و لعب و مفتون لذات
نفس کردد اوقات خود را صرف ان سازد پس بشارت
دهید او را بتباه شدن و خراب شدن ملک او چنانکه بر محمد شاه
اخر سلاطین بابریه در هند روی داده شد که بسبب اشتغال بعیش
و عشرت و مصاحبت باروذان و زنان خوبصورت پایه سریر
سلطنت دولت او سست کردید و بیکانه مملکتش را مسخر نمود
واز ان روز الی الان روز بروز اخوال ان خاندان ابتر
تر میشود چنانکه در این جزو زمان بجز نام سلطنت در ان خاندان
چیزی باقی نمانده و چون تفصیل این اجمال خالی از فواید عظیم و
نصایح کریمه نیست لهذا عنان قلم را نیز الجمله باین سمت معطوف
میدارد بدانکه سلاطین و رایان هند و ستان من قدیم الزمان
متوسل باذیال دولت سلاطین جم تمکین ایران زمین بوده
اند و هرگاه ملوک عجم خود یا یکی از سپهبدان ایشان متعرض

ان کشور

و در رعیت و بایه امور دولت ایشان سست و خراب

ان کشور میشده اند هندیان غیوری ظفر در وسع خویش ندیده
نهایت مسکنت و زبونی را کار فرما و بهر صورت مطیع و باج
کذار بوده اند چون مراجعت کرده بایران میرفته اند باندک
فاصله و فرصتی آن رایان تیره رای بملاحظه ازدحام زاغ صفتان
بی اعتبار و فراهم دیدن تیشی درم و دینار بجلادت مغرور و مستبد
شده در خزانه خود و عرصه های بنیاد الفت کذاف
نهاده احوال کذشته و عهد و میثاق را فراموش و تغییر سلوک
مینموده اند و این شیوه از ایشان بکرات و مرات بظهور
رسیده است از انجمله در عهد منوچهر حسب الحکم او سام بن نریمان
بهندامده کیبوراج را بایالت متمکن ساخته در اخر او
فیروز رای پس کیبوراج طریق مخالفت و خودسری با ملوک
داشت کیقباد رستم دستان را بهند فرستاده دمار فیروز رای را منهزم
ساخت چنانکه در جنکلها بمرد و کیبوراج را بایالت تعیین
نموده باز کشت و همچنین در عهد سکندر و اردشیر و کسری
انوشیروان و غیر انها این امور مکرر بظهور رسیده است

که مقام ذکر آنها نیست و کیفیت سلوک سلاطین صفویه با پادشاهان
و شاهزادگان بابریه بر عالمیان مستور نیست و در زمان دولت که
والتجا در احسان و امداد و انواع اعانت و یاری در حق ایشان مهمان
نوازی و غمخواری بنهایت درجه ورود اینگاه را مسلوک داشته
اند و کیفیت رفتار خاقان سلیمان شان شاه اسماعیل
میرزا
صفوی با بابر میرزا ابن میرزا عمر شیخ و رسانیدن او بدرجات
عالیه و همچنین شاه طهماسب خلف آن پادشاه با همایون پادشاه
مشهور است و سلطان حبشت نشان شاه سلطان حسین
صفوی نیز در مدت سی سال ایام سلطنت خویش طریقه نوازش
دوستی را با سلسله بابریه مرعی داشته است و چون عهد دولت
پادشاه
آن خجسته اخلاق بسر رسید و نوبت سلطنت بشاه
طهماسب رسید و آنهم منسوب و ممالک ایران از کید افاغنه
در و سیاق شیوع یافت پادشاه هند را که در آن عصر محمد شاه
بابری بود شیوه که در تمام این کشور شایع است هرگز رسم
پرسش بخواطر نگذشت بلکه با میرویس افغان راه آشنایی در داد

سلوک

سلوک داشت و با حسین پسر میرویس مذکور نیز در اواخر که ضابطه
قندهار شده بود طریق مراسله مفتوح داشت شاه طهماسب
بعد از فتح اصفهان و استیصال افاغنه یکی از امرا برسالت بهندوستان
فرستاده وقایع آن ایام را بمحمد شاه اعلام نمود و در نامه اشعاری
بایمعنی کرد که چون محی ذیل افاغنه خائنین این آستان و در دولتی
دیار اند و الحال بسزای خود رسیده بقیة السیف در زمین و
فرار اند و از بیم لشکر ظفر اثر ایشان را گریزگاهی سوای هندوستان
نیست باید که آن نمک بحرامان را راه و جای نداده نگذارند که پای
حدود در آیند محمد شاه متوجه عیش و عشرت و آرایش اسباب
راحت بود و بتنقیح معاجین و ادویه مقویه باه و دیگر اشتغال داشت
و جز آنکه متخیله خود راه بمبدا امور مملکت و سرداری و رسوم
سلطنت و جهانداری بود و سرداران نیز بمضمون الناس
علی دین ملوکهم با آن دریای حیرت فزای غوطه خورده بودند چون
مراسله مذکوره بایشان رسید بعد از چندی نامه سربسر مشتمل بسخنان
بیفروغ نوشته ایلچی را مشرف ساخت و بعد از جلوس شاهزاده

عباس میرزا بن شاه طهماسب بجای پدر والا گهر بازیکی از امرا
بسفارت هند نامزد شد و همین سخنان در نامه او نیز مندرج بود
پس از مدتی او را نیز رخصت انصراف داد و همان سخنان را
که فروغی نداشت نگاشت پس از چندی نادرشاه یکی از معتبرین
قزلباش را نزد برهان الملک جدای مرحوم آصف الدوله که اعظم
امرای هند و مقرب بزم پادشاه بود فرستاد و بمحمد شاه والا
نامه نگاشته بود فرستاده مذکور را بعد از ورود بحدود
هند دزدان غارت کردند و بهزار التماس نامه را از ایشان
بستند و بمشقت بسیار خود را بدهلی رسانیده ادای سفارت نمود
و چون نادرشاه بقندهار رسید آن قلعه را فرو گرفت
محمد خان ترکمان را که از امرای صفویه بود باز بسفارت فرستاد
و سخنان گذشته را اعاده و گله از رفتار سابق نمود چون آن شاه
جهان آباد دهلی رسید و نامه را رسانید وی را توقف داده از جواب
ساکت شدند و چندانکه او اظهار و اصرار بر رخصت میکرد
سودی نداشت گاهی در اصل جواب نوشتن متردد و گاهی

در اثناء

در اثناء نادرشاه منتظر بودند و از سوء تدبیر توقیف
ایلچی را از تدابیر ملکیه میدانستند باین خیال که شاید حسین
افغان با متحصنان قندهار بر نادرشاه ظفر یابند و دیر آنا چیز
یا منهزم سازند و بجواب نوشتن حاجت نماند چون محاصره
قندهار طول کشید مراجعت محمد خان نیز بتعویق افتاد و
محمد شاه بخاطر جمع مشغول بعیش و عشرت بود نادرشاه فرمانی
بمحمد خان نوشته مصحوب چند نفر سواران سریع السیر فرستاده
از وی سوال از حقیقت حال و باعث تعویق در تحصیل جواب
داد و تعجیل در عود نمود و چون جواب صادر نمیشد و رخصت
نمی یافت اثری بر آن مترتب نگشت مجملا چون محاصره قندهار
قریب بیکسال کشید و شهر نادر آباد در جنب آن اتمام
یافت نادرشاه بفرمود که لشکر قزلباش بر حصار هجوم
آورده بر بروج چون کواکب صعود نمودند افاغنه بیدست
و پا شدند و آن حصن استوار مفتوح گردید و جمعی مقتول شدند
حسین مذکور را مقید کرده بمازندران فرستاد و قلوه قندهار

فتح قلعه قندهار

فتح کابل

را خراب نمود و مردم بازار و سکنهٔ آن دیار را بنا و در آباد
سکنی فرموده بصوب غزنین و کابل در حرکت آمد و کوتوال
قلعهٔ کابل را پیغام داد که ما را بمملکت محمد شاه کاری نیست
اما این حدود چون معدن افغان است و معدودی که تختگاه ان
نیز با ایشان پیوسته اند غرض استیصال این قوم است سر اس
را بخویشی راه نداده در مراسم مهمانداری کوشید و خود بنگلا
شهر کابل نزول نمود کوتوال و کابلیان مستعد جنگ و جدل
شدند فوج از قزلباش بقتل ایشان و تخریب قلعه مامور
گشتند و بیک حمله بنیاد تخریب برج فریاد الامان بر آوردند
نادر شاه امان داد و قلعه را خالی نموده بر عقب بر داختند و در آن
صدد هر جا از افاغنه فراهم آمده بودند لشکر بر سر ایشان
رفته قتل مینمودند و نادر شاه از توقف محمد خان ایلچی
بنهایت آزرده شد چند کس از معتبرین کابل را از بان
پیغامها داده به جهان آباد فرستاد که بپادشاه و امرا
برسانند و خود در کابل توقف نمود فرستادها پیغام رسانیدند

دیگر

دیگر از ایشان نشنیدند و اگر شنیدند بسبب مستی و بیهوشی نفهمید
باز جمعی را بسفارت فرستاد چون بجلال آباد رسیدند زر دار
خوانه فرود آمدند جمعی از اهالی آنجا بر گرد آنخوانین هجوم نموده اول
سلاح ایشان را ربودند و اغرده کس را کشتند و یکی بکابل
فرار کرده صورت حال را معروض داشت و توقف نادر شاه
بعد از فتح هفت ماه شده بود که خبر قتل آن ده کس باو رسید
بتقرار رشده بصوب جلال آباد نهضت کرده و آن شهر را قتل
عام فرموده از عزا بسی آنکه برادر رئیس قاتلان آن ده
نفر خلعتی از محمد شاه معین شده بود که ارسال کرده و قتل عام
جلال آباد عایق آن شد و از آن روز که خبر و رود نادر شاه
بکابل در هند شیوع یافته بود خاندوران امیر الامرا و نظام الملک
بمحاربه وی معین شده بودند و ایشان در شاه جهان آباد
بعشرت و عیش مشغول بوده بخان جند خاطر محمد شاه را خوش
میکردند نادر شاه بصوب پشاور در حرکت آمد ناصر خان
حاکم صوبهٔ کابل که در پشاور بود با فوجی که داشت بر سر راه

رفته با عقاید خویش راه بلا مسدود ساخته بود نادرشاه
بوی پیغام داد که در فلان روز خواهم رسید بهتر آنست که از
سر راه برخیزی قبول نکرد و نادرشاه در روز موعود رسید و خلقی
انبوه از افاغنه و فوج ناصرخان بوادی هلاکت رفتند و خانی
مذکور زنده گرفتار شد بعد از چند روز از زندان سرکار اعزاز
یافت و نادرشاه به بلده پیشاور نزول نموده از آب اتک بکشتی
عبور کرد و در مملکت پنجاب خاصه شهر لاهور فزع قیامت
برپا نمود و از آنجا بکنار لاهور رسید ذکریا خان حاکم لاهور
با چهارده هزار کس سپاه بر لب آبی که متصل شهر میگذرد
اطراف خود را مضبوط ساخته صف آرا گشت نادرشاه
با فوجی از لشکر اسب در آب رانده بگذشت و چند سوار قزلباش
بر سپاه لاهور تاخته شیخ خان و بهادران ایشان که در
سواری مهارت داشتند فرار نمودند و مابقی متحیر و سرگردان
مانده لاعلاج با حاکم بقلعه در آمدند و نادرشاه با سپاه متصل
بشهر نزول کرد حاکم عریضه نیاز و اعتذار فرستاده التماس

امان

امان کرد و بحضور آمده عزت خلعت یافت پس چهار هزار سپاه
را در لاهور گذاشته متوجه شاه جهان آباد شد محمد شاه با جمعی
از امرای عظیم الشان و بهادران رفیع مکان که منتخب سرداران
آن سرکار بودند مدت دو ماه بود که از شهر بیرون آمده با تانی
و عیش و عشرت تمام می آمدند و در آن مدت چهار منزل طی نموده
بودند نادرشاه باز مکرر قبل از رسیدن خود در خصوص
رخصت محمد خان ایلچی نوشته بودند و محمد شاه ایلچی را همراه
داشته رخصت نمود و در این وقت معلوم نیست که غرض
از نگاه داشتن چه بود بالاخره نادرشاه چنانکه مشهور شنیده ام
با دوازده هزار سوار جرار رسید و در موضع کرنال که چهار منزلی
شاه جهان آباد است تلاقی دست داد و جنگ در پیوست
هندیان توپخانه بر گرد خویش چیده محصور بودند و فوجی از قزلباش
نیز اطراف ایشان را محصور داشتند راه آمد و شد را مسدود
نمودند قحط و غلا در آن لشکر افتاد و حالتی را که در عالم خود
گمان نکرده بودند روی نمود و آن عیش و تنعم تمام از یاد رفت

و نادرشاه لشکر را بدو قسمت نمود بعضی را در مضرب خیام خود گذاشت
و با فوجی بر سر ایشان راند برهان الملک زنده دستگیر شد و خان دوران
امیر الامرا و مظفر خان برادر وی و جمعی از امرا و نامی یان لشکر انبوه بقتل
رسیدند و محمد شاه و بقیة السیف که هنوز خلق بی‌شمار بودند چون
مجال فرار نداشتند و طاقت جدال نیز در خود نمی‌دیدند لاعلاج در جای
خود بماندند و هر کس که فرار کرد اگر بدست قزلباش نیفتاد رعایای
آن ملک وی را قتل و غارت نمودند القصه محمد شاه اظهار معذرت‌ها
نمود باتفاق نظام الملک و امرای دیگر بمعسکر نادرشاه رفته امان
یافتند و نادرشاه دلاسا نموده نوید عدم تعرض بجان و ملک و ناموس
داد و بعد از چندی نادرشاه با همه لشکر در نهم ماه ذی الحجة الحرام
سنه ۱۱۵۱ هزار و یکصد و پنجاه و یک هجری بشهر در آمده در قلعه شاه‌جهان آباد
نزول نمود و محمد شاه نیز با وی در قلعه بود و امرا و لشکریان با اماکن
خود قرار گرفتند و بعضی از ظرفا تاریخ ورود در شهر را چنین گفته‌اند
ای زوال کشید که دلی خراب شد ۱۱۵۱ چون هنگام عصر روز یازدهم
شهر مذکور رسید هندیان آوازه در افکندند که نادرشاه از جهان

تسخیر کردن نادرشاه جهان آباد و دهلی را

سبب قتل عام شاه‌جهان آباد

فانی در گذشت بعضی می‌گفتند که وفات کرد و برخی میگفتند که بغدر
و تمهید محمد شاه هلاک گردید علی ای حال در یک ساعت موت
او شهرت گرفت و هی صحیح و سالم با جمع کثیری در قلعه نشسته بتقصیر
مهمات مشغول بود بمجرد این شهرت کاذبه در شهر کوچه و کنار
فوج فوج هندیان کمر همت با اسلحه و یراق از دحام و شور شر
افکنده بقتل و تاراج قزلباش همت گماشتند و چون بکرر
حقیقت این احوال بحضور نادرشاه عرض شد سپاه را امر نمود
که هر کس در مقام خود آرام گرفته بانتقام برنخیزند و اگر هندیان بر
ایشان حمله کنند مدافعه نمایند و احدی از امرای هند متوجه تسکین
آن فتنه نشد بلکه هر کس چند نفر را که بجهت اطمینان و محافظت
خانه خود برده بود مقتول ساختند و با آنکه در جنگ کرنال کمتر
بیست کس از قزلباش بزخم تیر مجروح و زیاده بر سه کس کشته
نشده بودند درین هنگام قریب به هفتصد کس بقتل رسیدند
و چون روز شد و همان آشوب در اشتداد بود نادرشاه
از قلعه سوار شده بقتل عام فرمان داد و فوجی از سوار و پیاده

را بآنکه زیاد مور نموده بایشان گفت که تا جائیکه نعش قزلباش افتاده است احدی را زنده نگذارند لشکر قزلباش بنیاد قتل و غارت کرده بمنازل و مساکن اهل شهر در آمدند و قتل با فراط کرده اطفال و عیال را باسیری بردند و بسیاری از آن شهر خراب و سوخته شد چون نصفی روز بگذشت و تعداد کشتگان از حساب گذشت نادر شاه ندای امان داده لشکریان دست کوتاه کردند پس از چند روز چون شوارع و طرق پر از اجساد مقتولین بود و هوا عفونت یافته عبور بغیر دشواری داشت حکم بتنظیف آنها شد که توال شهر در گذرانها را جمع آورده با خس و خاشاک که از عمارات فرو ریخته بود با آنکه تمیز کافر و مسلم نشود همه را بسوختند و نادر شاه ذخایر پادشاهی را که قلم از احصار آن عاجز است بتصرف آورده از مردم نیز مبالغ کثیره حاصل نمود و چون بسبب خوف زغشت اهل ایران تعجیل در معاودت داشت تمامی ملک سند و صوبه کابل را بعضی از محال پنجاب که تابع کابل بود از مملکت هندوستان و از تصرف محمد شاه وضع نموده ملحق بممالک ایران

ساخت

ساخت و محمد شاه و امرای هندوستان را طلبیده مجلس بهاری آراست و محمد شاه جیقه و تاج بخشی نمود و برابر سلطنت خود نشانید و امرای او را نیز خلعت بخشید و نصایح بسیار در کیفیت سلطنت بمحمد شاه فرمود و او را از ارتکاب لهویات و عیش و عشرت که منافی انضباط مملکت و فرمان روائی است منع نمود و دختری از احفاد شاه جهان پادشاه را بحباله نکاح پسر کوچک خود نصر الله میرزا که همراه داشت در آورده بتاریخ هفتم ماه صفر سنه پنجاه و دو از شاه جهان اباد با فتح و فیروزی طبل کوچ مراجعت کوفته باز گشت و از سوانحی که در همین روز در ایران روی داد آن بود که چون نادر شاه در هنگام عزیمت هندوستان پسر بزرگ خود رضا قلی میرزا را در ایران نایب گذاشته بود در روزی که عوام شاه جهان آباد بدروغ مرگ وی را اشتهار دادند باطراف سرایت کرده در آن روز که وی تاج بخشی میکرد بایران رسید رضا قلی میرزا که در مشهد مقدس بود بفکر کار خود افتاده وجود شاه طهماسب را که جمع از سپاهیان بجز اتش

کشته شدن شاه طهماسب صفوی و اوضاع ایران

قیام داشتند و فی الحقیقه مقید بود و متابع انتظام خویش دانسته
اشاره بقتل دیگر نموده بدرجه شهادت رسانیده و در مشهد مقدس
مدفون ساخت و پسران شاه عباس میرزا و سلیمان میرزا را که هر دو
صغیر بودند نیز بوی ملحق نمود فاضل عارف ادیب شیخ محمد علی
متخلص بحزین که معاصر و حیران خاندان عظیم الشان بود در تذکره
خود نوشته است که نسل شاه طهماسب بالمره منقرض گردید و از او
اولادی نماند پس بنابراین هر کس که ادعای انتساب بآن شاهزاده
فی بجاه کند کذب و خلاف واقع خواهد بود بلکه متواتر شنیده ام
و از ملاحظه کتب سیر نیز معلوم میشود که اولاد ذکور این سلسله علیه
تمام منقرض شدند و در وقعه تسلط افغانیه و نادرشاه تمام کشته
گردیدند و سوای دختران ایشان [illegible] از آن سلسله کسی باقی
نماند و در این خبر در زمان که اینکه نسبت انتهای آن سلسله مشهور است
تمام از اولاد دختری اند و اغلب از احفاد دختر فاضل ربانی خلیفه
سلطان قدس سره اند که مولف حاشیه معالم الاصول و غیره است
و بعد از نادر آن سلسله منقرض و سرافراز بود بجهت تذکره اینکه کان و

انقراض نسل پادشاهان صفویه بالکلیه سلاطین صفویه

عدم

مدت سلطنت صفویه

عدم خلاف انتساب بگذارش شده و ازین نوادر اتفاقات
آنست که شیخ مرحوم مدت حالت سلاطین صفویه را در لفظ
صفویون یافته است زیرا که خروج خاقان سلیمان شان شاه
اسمعیل انار الله برهانه اگرچه در نهصد و چهار است اما جلوس
بر سریر سلطنت در دار السلطنت تبریز بتاریخ نهصد و
هفت روی داده بود و خلع عباس میرزا از نام سلطنت و جلوس
نادرشاه در یکهزار و یکصد و چهل و نه است پس مدت سلطنت
سلسله علیه صفویه دویست و چهل و دو سال تمام خواهد بود که با
عدد صفویون مطابق است القصه طهماسب قلیخان مخاطب
بنادرشاه که در دلیری و عیاری از ارکان و حجب پادشاهانه بود در
همت و حزم و شجاعت و عزم از حضیض نوکری و چاکری بمرتبه
پادشاهی و سروری رسید و شاه طهماسب چون محمد شاه بعلت
استقلال بطرب و عشرت و بساط و در امور سلطنت مخذول و
منکوب گردید و تفصیل این نوع احوال در کتب سیر مسطور است
و نادرشاه رفته رفته بالا رفت تا آنکه بعد از آنکه شکست یردم

جلوس نادرشاه بر سریر سلطنت

دافغان قبل از سفر هند در چول مغان از محال آذربایجان
در تاریخ مذکور رفته رئیس سفیدان و کتخدایان و بزرگان و اعیان
ایران را حاضر ساخته و در روزی که ساعت سعد بود مجلس
مشحون سرداران سپاه و ایلچی روم که بالتماس صلح و مصادقت
آمده بود آراسته یک دو کس از مشاهیر را بالقتل رسانیده اسباب
سیاست جلوه گر ساخته و در آن مجلس مهیب سخن در امر
سلطنت آغاز نهاده و همه آن خلایق را مخاطب ساخته گفت
که باید پادشاهی که حافظ ملک باشد اختیار نمایند و هر که را مناسب
سلطنت میدانید مقرر کنید جمعی از مخصوصان سخندان مخلصانه
و چاکرانه بر زبان راندند و بمقتضای مقام زبان برگشوده گفتند
که بجز ذات مستجمع الصفات بندگان عالی کسی لایق این منزلت
عظیمه نیست و مجلهٔ متضمن اتفاق و اجماع خلایق نگاشته حاضران
بر آن مهرها نهادند و نام سلطنت ظاهری را از شاه عباس صغیر
پسر شاه طهماسب نیز منسوخ نموده خطبهٔ پادشاهی نادرشاه جاری
گردید و سکه بنام نادرشاه شد و عبارت [illegible] وقع را تاریخ جلوس
الخیر فیما

یافته

یافته سکه سابقه را تغیر داده بر یک طرف اشرفی و روپیه اسم
بلد دار الضرب و بر یکی پشت آن تاریخ الخیر فیما وقع را منقوش
ساختند و بعضی از ظرفا این چنین مصرع رسانیده بودند
بر بدیم از مال و از جان طمع : بتاریخ الخیر فیما وقع : و شاه طهماسب
عباس میرزا را نزد خود طلبیده گاهی در مشهد طوس و بلدهٔ سبزوار
و گاهی در مازندران بسر می بردند و مستحفظان بحراست و قیام
داشتند تا آنکه مقتول شدند پس نادرشاه بتعمیر و تزئین عمارات
روضهٔ منورهٔ رضویه پرداخته ایوان مقدس و قبهٔ مبارکه
و گلدسته را بخشتهای طلا مزین نمود و نهر آبی از کوه های آن
دیار آورده بر نهر خیابان که از صحن آن روضه میگذرد افزود
و در آن شهر مقبره بجهت خود ساخته و بعد از تمام آن بر دیوار
آن بقعه این بیت نوشته دیدند و با تفحص بسیار کاتب معلوم نشد
در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو : عالم پر است از تو
و خالیست جای تو : و در هنگامیکه پادشاه جمجاه غفران پناه
آقا محمد خان قاجار آن بلدهٔ طیبه را مسخر فرمود امر بتخریب مقبرهٔ وی

ورضا قلی میرزا که در میمنه ومقابل حرم محترم بودند نموده وبدنامی
که پادشاه جمجاه عالم پناه حضرت ظل اللهی که نام نامیش مکرر زینت
بخش این اوراق گردیده ان بلده طیبه را بحیطه تصرف امنای
دولت ابد مدت قاهره برآورد واین فقیر بعتبه بوسی ان مشهد
شریف شدم میدیدم که سنگهای مرمر وسایر سامان عمارات
آن دو قبر را میکندند وجهت عمارات شاهزاده وسایر
ارکان دولت قاچار به بارک می بردند فاعتبروا یا اولی
الابصار وپوشیده نماند که چنانکه اشتغال بعیش وطرب موجب
فساد ملک است همچنین راحت طلبی نیز از اعظم اسباب خرابی
اوست چنانکه پادشاه غفران پناه جنت آرامگاه شاه سلطان
حسین صفوی والد شاه طهماسب مذکور اگرچه نهایت دینداری
ومعدلت شعار بود ولکن در اواخر او چون صفحه ایران از
منازع خالی گردیده بود تن پروری در راحت جویی در فراغ
مفرط کشش غالب ونشستن درگوشه عافیت را راغب شد وامیر
میرویس افغان غلزه که کمینه رعیت قندهار بود ودر نگارگاه

قریه ده

قریه ده شیخ بخدعه دیگر شاه نواز خان امیر الامرای آن سرحد را کشت
وبر قلعه قندهار استیلا یافت واز حضور شاه غفران پناه تدارکی
که بایستی در اطفای نایره ان فتنه نمیشد واز امرا غافل وسپاه آسایش
طلب را که قریب یکصد سال شمشیر خون آشام از نیام برنیاورده بود
دغدغه علاج ان فتنه بخاطر نمیگذشت تا آنکه میرویس درگذشت
ومحمود پسر او قایم مقام پدر گشت وبنواحی واطراف دست تطاول
دراز کرده گاهی بپای سلطنت میگسترد وگاهی عرایض بنیاز بخدمت
پادشاه مینوشت تا اخرالامر عزیمت ایران نمود چنانکه در محلش
نگارش شده است در سنه یکهزار ویکصد وسی وچهار هجری دارالسلطنه
اصفهان را محاصره نمود وآن پادشاه ذیجاه را اسیر ودستگیر کرد
وبعد از ده سال از سلطنت اتفاقیه خود سی ونه نفر صغیر وکبیر از
شاه زادگان عالیشان را بقتل رسانیدند واز غرایب اینکه
درهمان شب حال بروی گشته دیوانه شد ودستهای خود را خود خاییدن
گرفت وانگشتان خود را میجویدی ودراین حال بمرد واشرف
نامی از منسوبان وخویشان او بجای او نشست واشرف مذکور

مقدم محمود خان با ایران

سلطان حسین صفوی

بادشاه غفران پناه سلا شهید نموده نعش او را بدار المؤمنین قم فرستاد

دران مکان شریف در عقب حرم مطهر فاطمه معصومه همشیره حضرت

امام رضا علیه السلام دفن نمودند و چندین دیگر نیز از سلاطین صفویه

اولاد ایشان در انجا فوت شدند و در اثنای سانحه محاصره اصفهان

و قدری قبل از ان جمعی از علمای کبار بجوار رحمت ایزدی پیوستند

ازانجمله بود سید فاضل کامل میر محمد صالح شیخ الاسلام اصفهانی که

حاوی علوم شرعیه بود و در کاری بعزت داشت قبل از ان سانحه بقلیلی

درگذشت دیگر سید عالم ادیب میر محمد باقر خلف میر اسماعیل

حسینی اصفهانی که از مشاهیر علما و در زمان سلطان مغفور نهایت

عظمت و اعتبار داشت و تدریس مدرسه سلطانی با او مرجوع بود

چندی قبل از ان حادثه درگذشت و دیگر عمدة المجتهدین مولانا

بهاء الدین محمد اصفهانی که در صغر سن با والد خود بهند افتاده

بفاضل هندی مشهور شد و شرح مبسوطی بر قواعد علامه دارد و کتب [illegible]

قبل از حادثه درگذشت و دیگر سید جلیل میرزا سید رضا حسینی

است و او از سادات حسینیه اصفهانی و از قدیم الایام آبا عن

جد از

ذکر علمائی که در محاصره اصفهان و قدری قبل از آن بجوار رحمت ایزدی رفته اند

جد از اعاظم و اکابر الشهر و اغلب ان خاندان بمنصب صدارت

منصوب بودند قریب بحادثه مذکوره رحلت کرد و دیگر فاضل

نحریر میرزا کمال الدین محمد فسوی است که ذکرش در احوال مرحوم

مغفور اخوند ملا محمد تقی مجلسی گذشت در سن کهولت در ایام

محاصره برحمت ایزدی پیوست و دیگر فاضل عالم کامل مولانا محمد

رضا خلف مرحوم ملا محمد باقر مجلسی است که بحلیه علم و خصال حمیده

آراسته بتدریس مشغول و بعلو همت موصوف بود با جمعی از اولاد

واقربا در سانحه مذکوره رحلت کردند و دیگر عالم عامل اخوند

ملا محمد تقی طبسی است و بین [illegible] از مشاهیر علما و فضلا بود و در فنون

علم و صاحب دستگاه بود و ظاهرا شرح مبسوطی که بر زبدة الاصول

شیخ بهاء الدین عاملی قدس سره نوشته شده و شرح طبی مشهور

است از او است در اصفهان توطن داشت و بافاده مشغول بود

و در ان حادثه برحمت ایزدی پیوست و دیگر حکیم دانشمند جامع

فضایل و مرجع افاضل مولانا حمزه گیلانی که از اعاظم تلامذه اخوند ملا

صادق اردستانی است در اواخر ایام محاصره رحلت نمود و در

قریب بان سانحه ارتحال نمود و دیگر سید عالیشان میرزا داود خلف
مغفور میرزا عبد الله وی از سادات عظیم القدر و از طرف جده
منصوب بسلسله علیه صفویه و بمصاهرت سلطان مغفور ممتاز و منصب
تولیت مشهد مقدس رضوی باو مفوض بود و جمعی دیگر از اعیان نیز
واعزه دران حادثه بجوار رحمت ایزدی پیوستند و در هنگام قضیه
افغانیه و تسلط ایشان بر ایران رومیه کم فرصت از دو طرف
بسمت ایران آمدند حسن پاشا حاکم بغداد با صد هزار کس افزون
از طرف کرمانشاهان و عبد الله پاشا وزیر از طرف آذربایجان
چنانکه در کتب سیر مسطور است و بجای این مقوله احوال للائقی این
دفتر و مناسب این رساله نیست چون غرض تنبیه بود بانچه اظهارش
شد اکتفا نمود و بالجمله بر خداوندان دانش و هوش مخفی نیست
که توجه باسباب عیش و طرب و افراط در لهو و لعب موجب
زوال دولت و انهدام اساس سلطنت است فاعتبروا یا اولی
الابصار **فصل دوم** در نصایح متعلقه بارکان دولت و کارگزاران
امور سلطنت است و ایشان بر چند فرقه اند **اول** کافه رعایا و عامه

آمدن عسکر روم بایران

که محل ذکر آنها نیست صح

نصایح متعلقه بغیر سلاطین از رعایا و غیرهم

برایا

برایا اند چنانکه زمره علیه ملوک و سلاطین را حفظ ضوابط کوره
که درخت دولت و شوکت را چون بیخ و طناب سررشته
امور جهانداری بمثابه میخند باید کرد همچنین بر رعایا نیز لازم
است که از جاده اطاعت و انقیاد ایشان انحراف جایز
ندانسته همواره طریق یکرنگی و اخلاص مسلوک دارند و اسامی
سامی این طبقه را در خلال دعا با تعظیم و تکریم بر زبان بیاورند و
دعای دوام دولت را بر ذمت خود دینی لازم شمارند چنانچه
که در امالی شیخ صدوق علیه الرحمه از حضرت امام همام موسی
ابن جعفر علیهما السلام منقول است حدیثی که حاصل مضمون این
است که ای گروه شیعه خود را ذلیل مسازید بسبب نافرمانی
سلطان و فرمانفرمای خود پس اگر عادل است از خدا بقای
درخواست کنید که او را پاینده دارد و اگر ظالم است اصلاحش
نمایید که وی را اصلاح آورد صلاح احوال شما در صلاح سلطان
شما است و بدرستیکه سلطان عادل بمنزله پدر مهربانست
پس بپسندید برای او آنچه را که برای خود می‌پسندید و مپسندید

برای او آنچه را که برای خود نمی‌پسندید و در بعضی از احادیث
قدسیه مذکور است که لا تشغلوا انفسکم بسب الملوک ...... یعنی
مشغول مسازید خود را بدشنام دادن و ناسزا گفتن نسبت به
پادشاهان و بالجمله بر اصحاب خبرت و هوش مخفی نیست که
خلق هر کشور و سکنه هر بوم و بر را از سلطان مطاعی و فرمان فرمای
لازم الاتباعی ناچار است و بی حفظ و حراست ملوک که رمه رعیت
را راعی و در دفع شر گرگان ساعی اند زندگانی ایشان بغایت دشوار
است پس وجود این طبقه عالی مقدار که سرمایه امنیت روزگار
اند از اعظم نعم الهی است و قدر آن نه دانستن و از دل و جان کمر
اطاعت نگذاردن از آن نیستی کفران نعمت نامتناهی است پس
تخم اخلاص و ارادت پادشاه انبوه صاحب سعادت را در مزرع
باطن کاشتن از اهم واجبات و رسانیدن مالیات بخزانه
عامره از طیب نفس و جان نثاری در دفع اشرار و اعادی از بین
رغبت و هوس از لوازم ملزومات است و ستودن وجود این
کماشتکان حضرت سبحانی را که سرادق آسایش خلایق

بان

بان برپا است پیوسته بدو و ثنا و دعا داشتن عالمیان را واجب
و سزاوار است دوم طبقه علیه وزرا و ارکان دولت و حکام بلاد چه
وزرا و بیک اند که اطناب بارگاه شهریاری و اسباب کارگاه جهان
داری اند و بر ضمیر منیر این جماعت روشن و معلوم خواهد بود
که امور خطیر سلطنت بی رای تدابیر صائبه منوط و مربوط بسیاری از ضوابط
و قواعد کلیه و جزئیه مشروط است و از انجمله توفیر اموال خزانه
و تقدیر مداخل و مخارج است بنحوی که از سیل تعدی و بیداد
بنیاد معاش عباد نکشیند و غبار ناخوشنودی و بد دعائی
از خرابی رعیت بر دامن دولت پادشاهان نه نشیند و الا
دولت خواهی نخواهد بود چه مفاسدان بیش از فواید است
چنانکه سابقا بر وجه احسن واضح و مبرهن کردید و همچنین رتق
و فتق امور ملک و مملکت و نظم و نسق مهمات سپاهی و رعیت و
دیوانی داری میان خصما و احقاق حقوق عجزه از ارقی با بروجهی که
مقرون برضای خالق و منتج انتظام دولت و احوال خلایق باشد
و پر ظاهر است که پادشاهان را منفس نفیس خود بنفسه بدقایق

ینبغ

امور عظیمه پرداختن و تنبهای تمشیت کلیات و جزئیات را که
وجهت جهت ساختن متعذر است واهذا اجوایش را به سر رشته داران
ان امور با مور در سرا فرار میفرمایند و بر ایشان لازم است در بلاد حفظ
سلوک کاشتنگان و کارکنان خود نیز از اغماض جایز نشمارند و
در اجرای حق داد انت باطل بجان و دل کوشند و در هیچ امری
دینی را بدنیا و دنیوی را به نفع خود را بتحصیل غرض خود نفروشند
عرض مطلب ارباب حوایج را از روی اشفاق و مهربانی اسب
طول عمر و زندگانی دانند فلوه امنیت رعیت را بجولان خلاف
حساب خراب نسازند و منجنیق در پیچیدن با خلق سنک
تفرقه در جمعیت حواس عامه ناس نیندازند بنیاد مال نرم
کوی مزرع امید همکنان را سیراب کردانند و بنایم بلا طفت
و سلوک لایق غنچه دهنهای خلایق را شکر کذار و دعاگوی
دولت پادشاه ال زبان شکفته سازند و قلم از سطر راستی و قدم
از منهج نفس بیرون نگذارند نزاع خصمان احیت کری بازار
محکمه برامان تعلیم نه دانسته باید جریمه و رنجان مقراض

صفت

صفت و بار هدم را بهم نپیندازند و فر جمعیت و ساماتی
اغنیا و متمولین را بباد دهن بیم از هم نپاشند و در حفظ
نوازع و سبیل خود را بهمین شریک سود زدان و راه زنان
نشمارند سیم طبقه عالیه قضات و حکام شرع‌اند که ادیان
طریقت و رشد ارشریعت اند بر بادشاهان و فرمان دهان
للازم و متحتم آنست که بجهت تمشیت این امر خطیر مردمانی را معین
و جمعی را مشخص فرمایند که عارف باحکام و مطلع بر حلال و حرام
باشند و در تقسیم مواریث و متروکات خود را ابرار درزی کی
در رتبه میت نپندارند و بدست اندازی طمع نوم کریبان فاقت
ان فرزندان را پاره نسازند و در تشخیص حق و باطل نظر بر
و نوری جاه در دستکار متخاصمین نیفکنند حتی که صفت مغز
جان خلایق را طعمه ماران حرص نکردانند و پر ظاهر است که عمال
شرع که در شیوه دینداری و حسن اطوار دستور العمل اهل
روزگار اند هرگاه بسوزن قلم و رشته رقم جیب ها براحوال
ایشان و سایر مسلمانان ندوخته دست بکرفتن رشوت دوزبانی

رابع

بحکم نا صواب نگذارند عمال عرف بطریقی اولیاء در حفظ ضوابط
حکومت بی علت با یکی و گماشتگان و کارکنان دیگر در مال و عرض
درویشان تقلب و نا باکی خواهند نمود و در این وقت زبانهای
شر و فتن قوت گرفته زنجیر تدبیر بایست پاره و بنیان
ضوابط حکومت از ان آواره میشوند و چون که طمع ظلمت سرشت
شان بظلم راغب و روزگار بی‌حمیتی را از جان و دل طالب
می‌باشند دست یافته از هر کنار طراری و از هر گوشه حرامخواری
و در هر مجلسی سگ صفتی و در هر بازاری خنجر گذاری سر بر آورده
هرج و مرج در مملکت پدید خواهد آمد و چون کلید دست زور
ابواب این شر و شور بر روی خلق گشود اهرمن ظلم خاتم عدل
را از سلیمان حالت ربود و تخت سلیمانی بر باد میرود و لوای
بلند نامی نگون گردد پس لازم است که بجهت امور قضا
اشخاصی را مشخص فرمایند که بزیور علم و حلیه تقوی مزین باشند
این در تمیز راه بخشش و تبسم بسپارند و در این باب لیاقت و
قابلیت شخص را از اهم شرایط دانند و از تشیت را باعث تنزل

و بنیه

مرتبه اباء و رسیدن سعادت عظمی نشمارند بی و گمرهی پدید
تو بوید فاضل از فضل بدبو بنزد جه حاصل موعظه بلیغه
بر ضمیر منیر جهانداران پادشاهان و فرمانروایان واضح و روشن
و لایح و مبرهن است که بازوی دولت را تعویذی چون دعای
مستحقان و بیخبران و فقرای صلاح حیثیت شعار نیست و دولت
سرای شهریاران با اسبابی مانند توجه خاطر ایشان نی
و هر یک از پادشاهان را از دو سپاه نا چار است یک سپاه
دعا و دیگر لشکر دعا تا آن گروه تیر در بازو شاخ شوکت خصم
کینه جو را در هم شکنند و این طایفه بقوت استغاثه بیخ دولت
شان را از زمین سبب بر کنند آن فرقه ببرق تیغ میل انیغ
آتش در خرمن جمعیت دشمن انداز شد و این جماعت بسیل
گریه نیم شبی خانه حیات شان را ویران سازند آه آتشینی
که از دل گرم فقیر بر آید بر سینه بر کینه خصم سنانیست که هر قد
خمیده فقیر مسکین که در نفرین اعدای دولت و دین سر بر
زمین گذارد بر فرق شان شمشیر جانستانی باشد در این

باب احادیث شریفه و اخبار کثیره از سادات اطهار در صحف
دفاتر و کتب بسیار است و علاوه بران لازم است که در بنای
مبانی خیرات جاریه و باقیات صالحات چون مسجد و مدرسه
و قنطره و کاروانسرای و وقف نمودن اراضی و عقارات
بجهت مصارف علما و فقرا و سادات و تعمیر روضات
مطهرات و رفاهیت زوار و مجاورین حرم برگزیدگان رب العالمین
ساعی و مشتاق بیش باشند بیت نام نیکی گر بماند ز آدمی : به کزو ماند
سرای زرنگار : حکومت و منصب دنیای بی بنیاد چون نقشی
بر آب و گوهری بر باد است دستار عزتش هر روز بر سر کسیست
و مسند جلالتش هر روز در زیر پای دیگری کاتب قضا منشور
این حکومتها هر روز بنام یکی نوشته و در دیده دست فرد دفترش
قدر لباس استقلال این منصبها هر روز بر بر کسی انداخته و جیده
بس او بی دوام است که دامن فرصت از دست نداده
و بازوی همت بتحصیل سعادت ابدیه گشاده اسباب عیش و
عشرت ازلیه را در این بازار فانی خریداری نمود حیف ما تشد

که در سر

که در سر من با چنین بتعمیر چمن همت بهار عالم باقی نبود از نبود
با این قدرت دنوانای لوای تسخیر ملک بیدار فانی جهان
ابدی بیفرازند تمام شد آنچه منظور بود الکاتب اثر
این مجلد و مأمول از خردمندان ذی هوش آنکه بنظر تأمل و
تدبر بران نگرند و بتعمق نظر بدقایق مطویه ان برخورند قصیده

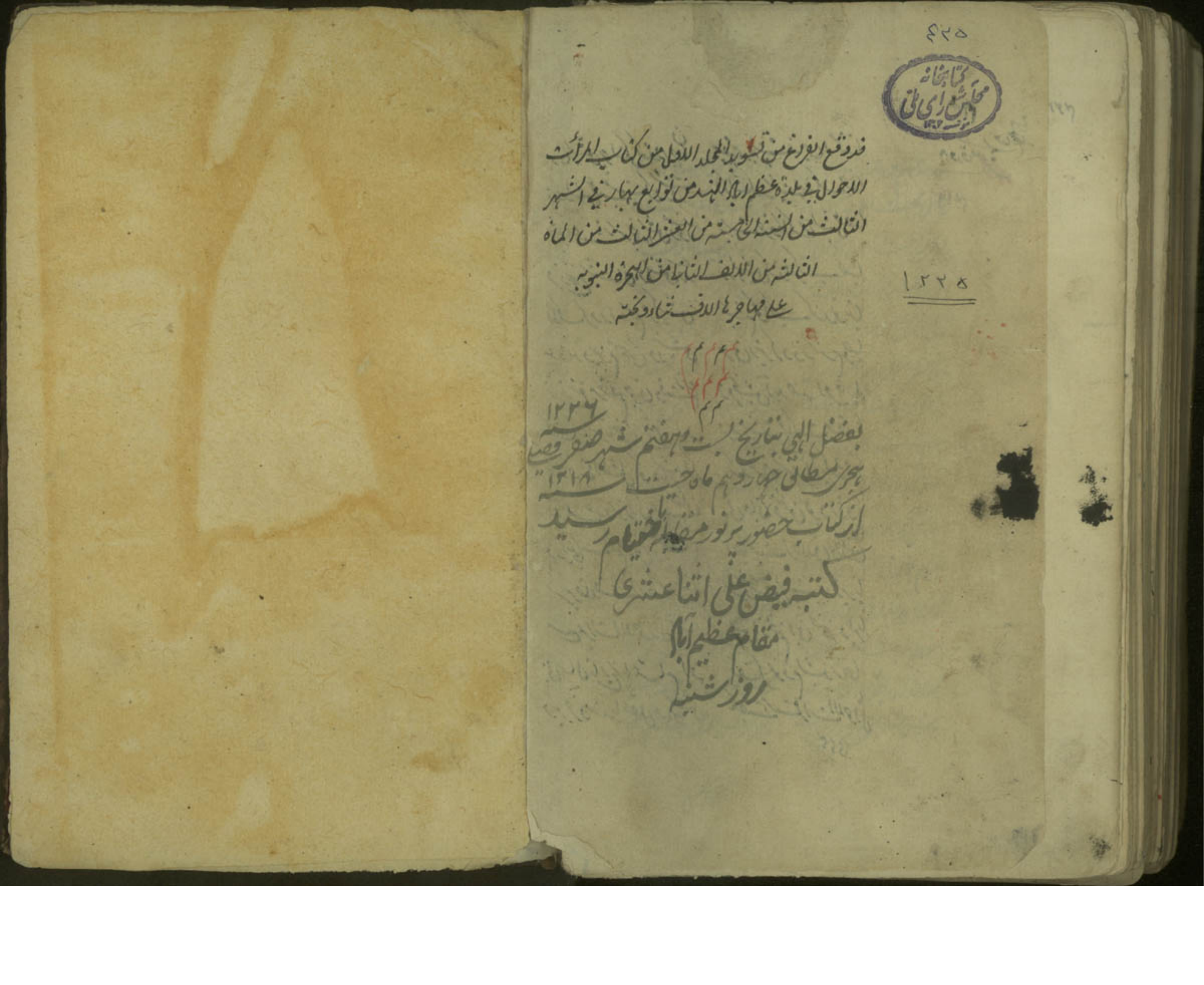
من آن عندلیبم ز گلشن جدا : که جز ناله ام نیست هرگز نوا
اسیر شکنج قفس سر بجیب : مدام غریبی ز دست قضا
فراق چمن ساخت دیوانه ام : به بیگانگی شد دلم آشنا
شد از دست لطف بهار وطن : بغربت اسیرم بغم مبتلا
چو باد آمدیم هم صفیران باغ : گلستان گشود دامن از گریه ها
مدام آشنایم بد از برگ گل : کنون میخلد خار ره زیر پا
ز جور فلک نیست راه نشیم : بگردش فرو ماند چون آسیا
گهی چون سرشکم روان در سفر : گهی نخل آهم ز سر تا بپا
روان لخت دل همره آه ماست : که گوی برد برگ گل را هوا
بدل هر زبان آتش شعله زن : بلب هر نفس درد و حسرتا

بود نیز هم عشق همراه دلیش — ندانم بجز مهر و صدق و صفا
زلال محبت نبود شربتم — سرشتند خاکم به آب وفا
دلی راحت از درد هجران نیم — در این غربت آباد محنت سرا
پی باز گشتن از آن خاک هند — همی بسته‌ام عزم صبح و مسا
ولی رفتن از هند دست تهی — گرانبار خاطر گرفتن حیا
پی نظر شهزاده گفتم بدل — ضرورست با تحفه بودن مرا
ز زانوی فکرت نهادم سری — چنین جلوه گر شد رخ مدعا
بهرم ارمغانی بایران زمین — ز آثار این ملک و حشمت فزا
ستادم برین عزم از بار دل — کمر چست بستم بنام خدا
مداد از خون جگر کرده حل — نوشتم بر صفحه آن ماجرا
بنام همایون شهزاده لیس — نمودیم عنوان او را جدا
کز آن شاید در آن بارگاه بلند — قبول افتد این هدیه بی‌بها
معظم جناب علی و معز خطاب — شنیده اساس و مظفر لوا
جهاندار با عز و روشن ضمیر — ز هنگام مهد و ز عهد صبا
بر بنش شکوه شمس سر چرخ جت — ز جو کش بلند است نام سخا

وفارسی

وفارسش چو لشکر کشد در جهان — همی قبر بر پشت زمین اختفا
ز عدلش عجب نیست گردد درست — اگر اشکند شیشه سنگ جفا
شبی عکس بر سر نیزه‌اش ز دور — نبیند خود و ملک رایش عصا
فروغ شبستان دانش ورای — ز رایش کند مهر کسب ضیا
فلک گر در راه سم مرکبش — بجنبم کواکب کند توتیا
عطارد به بزم سخن دانیش — عرق ریز گردد ز شرم و حیا
زند تیغ بر خصم چون وقت رزم — ز زخمش آید صدا او حیا
گشاید سر ناخن تیغ او — ز سر رشته مملکت عقدها
عدو بی والمثل کوه باشد اگر — کند برق شمشیر از یک دوتا
تفنک علی دوران صف شکن — پی جان دشمن بود اژدها
در اینجاست ختم سخن والسلام — اجابت ز خلاق و آمین دعا
سر بیر خلاف از سر بلند — سر دشمنش پست در زیر پا
مسمی بمرآت الاحوال شد — پس از ختم این نسخه دلربا
پی سال تاریخ اتمام او — تفکر نمودم نشد رهنما
دبیر خردمند با عقل و هوش — بگفتا است مرآت الاحوال

١٢٢٤



قد وقع الفراغ من تسويد المجلد الاول من كتاب ايراث
الاحوال في بلدة عظيم اباد الهند من توابع بهار في الشهر
الثالث من السنة الخامسة من العشر الثالث من المائة
الثالثة من الالف الثاني من الهجرة النبوية
على مهاجرها الالف ثناء وتحية

بفضل الهی بتاریخ بیست وهفتم شهر صفر سنه ۱۲۳۶
هجری مطابق چهاردهم ماه ... سنه ۱۳۱۸
از کتاب حضور پرنور مقام اختتام رسید

کتبه فیض علی اثنا عشری
مقام عظیم آباد
روز شنبه

